برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
«۵۶»

ترکستان نامه

ترکستان در عهد هجوم مغول

جلد دوم

از

و. و. بارتولد

ترجمهٔ

کریم کشاورز

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۶۵»

ترجمه

از آخرین چاپ متن روسی سال ۱۹۶۳

از این کتاب
۱۶۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۲ در چاپخانه داورپناه
چاپ شد

فهرست مطالب

جلد دوم

فصل سوم

قراختائیان و خوارزمشاهیان

دربارهٔ نهضت قراختائیان درجای دیگر سخن گفته‌ام [1] . پس‌ازپیروزی احمدبن حسن [2] خان کاشغر بر قراختائیان ، درنامه‌ای که حکومت سلجوقی به وزیربغدادنوشته‌اطمینان داده‌شده بودکه هرگونه خطری ازجانب کفار مرتفع شده‌است[3]. مع‌هذا قراختائیان موفق شدند دولت وسیعی تأسیس کنند وهفت‌ـ آب و ترکستان شرقی را مطیع خویش سازند و در ماه رمضان ۵۳۱ هجری

۱ـ **بارتولد** ، «تاریخ مختصرهفت‌آب» ، ص ۱۰۲ وبعد .

۲ـ دربارهٔ اصل ونسب وی رجوع شود به «متون» ، ص ۱۳۳ (**جمال قرشی**) . پدر او **طمغاج‌خان حسن** ، بطوری‌که از سکه‌ها مشهود است ، مدتی طراز را در تصرف داشته (**مارکوف** ، « فهرست تملکات» ، ص ۲۷۲) . وی همان خانی است‌که « کوتادگو بیلیك» برای وی تنظیم شده بوده ; Barthold. «The Bughra Khan», P. 152 .

۳ـ «متون» ص ۳۸ .

(مه ـ ژوئن ۱۱۳۷ میلادی) لشکریان‌محمودخان را درقرب‌خجندشکست‌دهند. این شکست مردم ماوراءالنهر را سخت هراسناك کرد[۱]، ولی قراختائیان که محتملاً درجای دیگر سرگرم بودند، این بار از ثمرات پیروزی خویش‌بهره نگرفتند.

در آن زمان توجه سنجر کاملاً به مبارزه با امیر تابع و عاصی خویش یعنی خوارزمشاه آتسز[۲] معطوف بوده است. جد آتسز که انوشتگین غرچه[۳] نام داشته بندهٔ بلگاتگین (یا بلگابدك) امیر سلجوقی بوده و لقب غرجه را بدان سبب داشته که بلگاتگین وی را از شخصی غرجستانی خریده بوده[۴]. وی‌را به دربار ملکشاه بردند و درآنجا «مزّیت مرتبت یافت» و مقام طشت‌ـ داری باو دادند[۵]. «و خوارزم در آن روزگار در عداد وظیفهٔ طشت خانه

۱ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XI، ۵۶.

۲ـ دربارهٔ منابع تاریخ خوارزمشاهیان به ص ۱۸۹ـ۲۸۸ و بعد رجوع شود. **میرخواند** هرچه نوشته مأخوذ از **جوینی** است. دربارهٔ معامله‌ای که **میرخواند** نسبت به‌منبع خویش (**جوینی**) کرده به‌ماقبل‌ص۱۵۳ـ۱۵۲ رجوع شود. **استاد وسلوفسکی** در تألیف تحقیقی خویش تحت عنوان «اطلاعات تاریخی وجغرافیائی دربارهٔ خان‌نشین خیوه از زمان باستان تاکنون» (SPB. 1877) از تألیف **میرخواند** و **ابن اثیر** استفاده کرده است. من دربیانات بعدی خویش به منابع خود اشاره خواهم نمود وبیشتر درمواردی‌که اطلاعات منقوله درکتاب استاد **وسلوفسکی** وجود نداشته باشد، چنین‌خواهم‌کرد.

۳ـ صحیح‌تر «غرچه» («غلچهٔ» کنونی) می‌باشد. رجوع شود به: **بارتولد**، «بازدید تاریخی وجغرافیائی ایران»، ص ۲۷؛ و همچنین: **بارتولد**، «درتاریخ‌مرو»، ص ۱۳۴.

۴ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، X، ۱۸۲.

۵ـ <«طشت‌دار» **جوینی**، چاپ **قزوینی**، II، ۲.ـ هیئت تحریریه>.

بود[1] . بدین سبب «او را به اسم شحنگی خوارزم موسوم کردند»[2] وحال آنکه بنا به گفتهٔ هردو منبع[3]، عملاً در سرزمین مزبور حکومت نمی کـرده . وی « پسر بزرگتر قطب‌الدین محمد را در مـرو به مکتب داد، تا آداب و رسوم ریاست و امارت تعلیم کند» .

درسال ۴۹۱ هجری (۱۰۹۷ میلادی) خوارزمشاه اکنجی‌بن‌قچقار[4] بـه دست امیران طاغی کشته شد . سلطان برکیارق پس از اطفای نایرهٔ شورش امیرداد بك‌حبشی‌بن التونتاق را[5] امارت خراسان داد والتونتاق حکومت خوارزم را به قطب‌الدین محمد پسر انوشتگین سپرد . سنجر مقام محمد را

---

۱ ــ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۹ ، <چاپ قزوینی ، II ، ۲ < .

۲ ــ این کلمات ازمتن جوینی است (همانجا)

۳ ــ تاحدی‌که می‌دانیم نخستین بارحمدالله مستوفی قزوینی وی را امیرواقعی خوارزم می‌خواند («تاریخ گزیده»، نسخهٔ خطی LGu ، شمارهٔ ۱۵۳ ، ص ۲۸۳ ؛ چاپ براون ، متن، ۴۸۶ وبعد؛ ترجمه، ۱۱۱ وبعد) ، مع‌هذا به تبصرهٔ مترجم دربارهٔ تاریخ ۴۹۱ هجری توجه شود .

۴ ــ نه تنها ابن‌اثیر بلکه جوینی نیز (چاپ قزوینی ، II ، ۳ که «النجی» نوشته شده) از این شخص اسم برده است . ولی همهٔ ناقلان بعدی از رشیدالدین به بعد نام وی را ازقلم انداخته‌اند (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی D 66) a 566 ، ورق ۵۱۷ a) . به نظر مارکوارت (Komanem, S . 48 sq . 201 sq) ، که این اکنجی را با شخصی که عوفی از اویاد کرده ، یکی می‌داند توجه شود (رجوع شود به «متون» ص ۹۹) .

۵ــ درتألیف جوینی، «دادبك بن حبشی التونتاق ؛ درچاپ قزوینی (II، ۲)، دادبك حبشی التونتاق .

استوار ساخت و در فرونشاندن قیام طغرل تگین پسر اِکنجی که ترکان را به آن سرزمین خوانده بود ، یاریش کرد . به گفتهٔ **ابن‌اثیر**[۱] محمد به عدالت حکومت کرد و از دانشمندان حمایت نمود . به گفتهٔ **جوینی** وی همواره خدمتگزار وفادار سنجر بوده ، در تمام مدت سلطنت خویش « یك سال خود بخدمت درگاه سنجری آمدی و یك سال پسر خود آتسز را بفرستادی» .

آتسز درسال ۵۲۱ یا ۵۲۲ هجری (۱۱۲۷ یا ۱۱۲۸ میلادی) «قایم مقام اوشد» و وی مؤسس حقیقی دودمان‌مقتدرخوارزمشاهیان بوده. او وجانشینانش با جدی غریب و مهارت فوق‌العاده ، با توسل به همهٔ وسایل ، بسوی هدف خویش، یعنی تأسیس دولتی مستقل ونیرومند پیش می‌رفتند. آتسز درنخستین سالهای سلطنت ، خدمتگزار وفادار وتابع سنجر باقی ماند و درلشکرکشیهای وی و از آنجمله در لشکرکشی به ماوراءالنهر شرکت جست[۲] ، ولی در عین حال به تقویت مبانی قدرت و حکومت خویش توجه خاص داشت و بدین منظور به مطیع ساختن صحرانشینان همجوار همت می‌گماشت . وی برای وصول بدین مقصود جاهائی را که در زندگی صحرانشینان واجد اهمیت بیشتری بوده ، به ویژه جند ـ یعنی بخش سفلای سیردریا [سیحون] و شبه جزیرهٔ من غشلاق را ـ اشغال کرد[۳] . ازجند «به اعماق ترکستان» لشکر کشید

---

۱ ـ چاپ تورنبرگ ، X ، ۱۸۳

۲ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ‌خوارزمشاهیان» چاپ **دفرمری** ، ۲ .

۳ ـ **یاقوت** نیز از تسخیر من‌غشلاق بدست **آتسز** سخن می‌گوید (معجم ، IV ، ۶۷۰) . به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، X، ۱۸۳) **آتسز** در زمان حیات پدر خود من‌غشلاق را فتح کرد . [این‌کلمه با املای « منقشلاغ » (**جوینی**) و « منك‌کشلاغ » (وصاف) نیزدیده شده]

و بر «پادشاه و پیشوائی که میان کفارسخت محترم بود[۱]» پیروزگشت. چیزی ازاین واقعه نگذشت که اززیرفرمان سنجر بدر رفت. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] آتسز به هنگام لشکرکشی سنجر به غزنه [ذوالقعده سال ۵۲۹ هجری] در رکاب وی بود و متوجه شد که سلطان در تحت تأثیر حسودان واقع شده نسبت بـه وی سردگشته است. درپاییزسال ۱۱۳۸میلادی [محرم سال ۵۳۳ هجری] [برقصد او به خوارزم رفت] . در سندی رسمی که به دست ما رسیده[۳] گفته شده است که سنجرآتسز را مورد ملامت قـرار داد که بدون اجازهٔ خداوندگار خویش درجند و منغشلاق «خون مسلمانان ریخته» و ساکنان آن دو محل نگهبانان وفادار سرزمینهای اسلامی بوده دائماً با کفار می‌جنگیده‌اند . آتسز در پاسخ ایــن سرزنشها علم طغیان برافراشت و کارمندان سلطان را به زندان افگند و اموال ایشان را ضبط ومصادره کـرد وهمهٔ طرق خوارزم را مسدود ساخت . درآن زمان سلطان دربلخ بوده . و ازآنجا (به گفتهٔ جوینی[۴] درماه محرم‌یعنی سپتامبر) با لشکری کثیر به‌حرکت درآمد. اردوگاه مستحکم آتسز درنزدیکی هزارسپ که قلعه‌ای نیرومند بود ، قرار داشت . اراضی اطـراف اردوگاه را

۱ ــ «متون» ، ص ۳۷ (انشاء) . این سند در ژویه سال ۱۱۳۳ میلادی ــ ۵۲۸ هجری تحریر شده است (همانجا ، ص ۳۵) .

۲ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۳ .

۳ ــ «متون» ، ص ۴۷ــ۴۴ (انشاء) .

۴ ــ نام او در هر دو نسخهٔ خطی **جوینی** «املـغ» و در چاپ **قزوینی** « آتلیغ » ذکرشده ودرتألیف **میرخواند** («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۴) «ایلقتلغ» آمده .

به مسافت چندین فرسخ، غرقاب کرده بودند ــ وصاحبان خوارزم بعدها نیز ــ به هنگام تهاجم دشمن به این وسیله متوسل شدند (رجوع شود به ص ۳۴۷ ــ ۳۴۸). ازآنجائی که حاشیهٔ مجاور کرانه زیرآب بوده ، لشکریان سلجوقی به ناچار از بیابان ریگزار عبور کردند . و بدین سبب حرکت سپاه سنجر بسیار کند بوده . درسند رسمی مذکور علت کندی را چنین توجیه کرده که سلطان می‌خواسته فرصتی به آتسز دهد تا برسر عقل آید . پیکار فقط در ۱۵ نوامبر [دوماه پس ازآغاز حرکت و لشکرکشی] و قوع یافت و آتسز لشکریان خویش را ازخندقها بیرون برد [«روی به هزیمت نهاد» ــ جوینی] . لشکریان خوارزم که بعضاً از ترکان کافر بودند کاملاً شکست خوردند و ده هزار تن کشته و زخمی و اسیر دادند . پسر خوارزمشاه نیز درمیان اسیران بود و بی‌ــ درنگ اعدام شد و سربریدهٔ او را به ماوراءالنهر فرستادند . سنجر هفته‌ای در میدان پیکار اقامت‌گزید وبقایای لشکریان‌شکست خورده درآنجا به اوپیوستند وهمه مورد عفو قرارگرفتند. آتسز فرار کرد و سرزمین خوارزم ظاهراً بعد ازآن مقاومتی ابراز نداشت وبدست سنجر اشغال شد و وی سلیمان‌بن‌محمد برادرزادهٔ خود را به ولایت آنجا منصوب کرد[1] و وزیر و اتابك وحاجبی در خدمت‌او گماشت و درفوریه‌سال ۱۱۳۹ میلادی(اواسط‌زمستان‌سال۵۳۴هجری) به مروبازگشت . سلیمان مدتی کوتاه درمقام حکومت‌آنجا باقی ماند. آتسز به خوارزم مراجعت کرد . و اهالی‌که از رفتار لشکریان سنجرناراضی بودند به او پیوستند . سلیمان ناگزیر به نزد عم خویش گریخت[2] . درسال ۵۳۴ هجری / ۴۰-۱۱۳۹ میلادی، آتسز به‌بخارا حمله کرد و زنگی‌بن علی والی

۱ ــ درتألیف **جوینی** چنین است.

۲ ــ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۴۴ .

شهر را اسیرساخت وشهر را ویران کرد[1]. آتسز به‌رغم این وقایع لازم دانست در برابر خداوندگار خویش اظهار اطاعت نماید. متن بیعت نامه‌ای که آتسز در پایان مه سال ۱۱۴۱ میلادی (پایان بهار سال ۵۳۶ هجری) با اصطلاحات معمول‌ومرسوم نوشته، دردست است[2] این متن منضم به سندی است که آتسز درطی‌آن اظهار خوشوقتی می کند که سلطان پس از آنکه مقابل همهٔ جهانیان عدل خویش را نسبت به خوارزمشاه نشان داده اکنون «نور رحمت خویش را متجلی‌ساخته است»[3] مع‌هذا پس ازچند ماه خوارزمشاه سوگند وفاداری را شکست .

درسال ۵۳۶ هجری (۱۱۴۱ میلادی) در ماوراءالنهر تصادمی عـادی میان جالس تخت سلطنت و اهل لشکرروی داد[4] . محمود خان از سنجر علیه قرلغان یاری طلبید و در ماه ژویه [اواسط تابستان] لشکریان سلجوقی وارد آن‌سرزمین شدند. قرلغان ازگورخان قراختائی کمك خواستند . گورخان، که در بلاساغون بدفاع محمودخان در مقابل دستجات صحرا نشین[5] برخاسته بود ، در این مورد جانب قرلغان را گرفت و نـزد سنجر به سود ایشان میانجیگری کرد . پاسخ توهین‌آمیز سلطان سلجوقی باعث شد که قراختائیان

---

۱ ـ **نرشخی** ، چاپ شفر، ۲۳ .

۲ ـ «متون» ، ص ۴۰ (انشاء) . توجه شود به بیعت نامهٔ **مسعود** به خلیفه (چاپ **مورلی** ، ۳۷۴ـ۳۷۰، ۳۸۹ـ۳۸۴ ؛ <چاپ **غنی** ـ **فیاض** ، ۳۰۴ـ۳۰۱ ، ۳۱۲ ـ ۳۱۶>).

۳ ـ «متون» ، ص ۳۰ (انشاء) .

۴ـ **ابن‌اثیر** مفصل‌تر از دیگران شرح‌داده (چاپ تورنبرگ، XI ، ۵۷ـ۵۶)

۵ـ **بارتولد** ، «تاریخ مختصرهفت‌آب» ، ص ۱۰۳ .

باری دیگر به ماوراءالنهر لشکرکشی کنند .

در ۹ سپتامبر [اوایل پائیز سال ۵۳۶ هجری] در دشت قطوان پیکاری خونین که به شکست کامل لشکریان سلجوقی منجر شد وقوع یافت . سپاهیان سنجر را قراختائیان تا درغم[1] پی کردند . امواج آن رود در حدود ۱۰۰۰۰ کشته و زخمی‌را غلتاندند . و جمعاً در آن پیکار قریب ۳۰۰۰۰ مسلمان ازپای درآمدند[2] . سنجر به ترمذ گریخت . محمودخان نیز باتفاق وی رفت و ملك خویش را ترك گفت . سراسر آن سرزمین به زیر فرمان قراختائیان درآمد و آنان در همان سال ۵۳۶ هجری/۴۲-۱۱۴۱ میلادی بخارا را اشغال کردند.

در آن ایام در بخارا دودمان رئیسان موروثی بخارا که بنام مؤسس خویش «خاندان برهان» نامیده می‌شده فرمان روا بوده است . به‌گفتهٔ مؤلف «کتاب ملاّ زاده»[3] رئیسان مزبور که لقب «صدر جهان» داشتند[4] اصلاً[*] از اهل «عمائم» یعنی روحانیان بودند ولی«تاج‌داران» به‌درگاه ایشان پناه می‌آوردند. مؤسس این سلسله « صدرکبیر » برهان ملة والدین عبدالعزیز بن عمر مازه « نعمان ثانی (ابوحنیفه) وبحرالعلوم» بوده و از اخلاف خلیفه عمر شمرده

۱ـ ظاهراً منظور نهری‌که این‌نام دارد و در جنوب سمرقند واقع است نمی‌باشد (به صفحات ۲۰۶ و۲۲۶ اصل رجوع شود).

۲ـ **راوندی** ، مستخرج در چاپ **شفر** ، ۲۰ ، ۳۶ــ۳۵ ؛ چاپ**اقبال** ۱۷۲ وبعد <دربارهٔ این پیکار رجوع شود به : Ross, «Prester John», p. 174 ، گذشته از این رجوع شود به : Zarncke, «Der Priester Johannes», abh. I, S. 850-860 (بخش I, OTT ، ص ۳۴ــ۲۴ ــ گیب) .

۳ـ «متون» ، ص ۱۶۹ .

۴ـ <«صدرجهان» ـ هیئت تحریریه> .

می‌شده . ابوالحسن بیهقی مورخ ، در داستان پدر خویش که در اوت سال ۱۱۲۳ میلادی در گذشته [اواخر تابستان سال ۵۱۷ هجری] ، از او یاد کرده است[1] . به هنگام هجوم قراختائیان حسام‌الدین عمر پسر عبدالعزیز صدر بخارا بوده . ظاهراً بخارا در برابر کفار پایداری کرده ، زیرا که صدر کشته شده بوده[2]. قراختائیان شخصی بنام‌آلپ تگین‌را به‌سمت والی بخارامنصوب گردانیدند[3].

شکست سنجر آنچنان به سودآتسز بوده که شایع شدگوئی‌خوارزمشاه خود قراختائیان را دعوت کرده[4] . ولی به گفتهٔ جوینی[5] متصرفات آتسز نیز از طرف دستجات قراختائیان غارت شد و عدهٔ کثیری کشته شدند . آتسز

---

۱ ــ « تاریخ بیهق » ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورقهای a ۶۱ ــ b ۶۰ . آنجا جد این عبدالعزیز عبدالعزیز المازه نامیده شده و در « کتاب ملا زاده » « عبدالله » آمده .

۲ــ بنداری، چاپ هائوتسما، ۲۷۸. به‌گفتهٔ فصیح («متون»، ص۱۶۰) ، صدر درطی پیکار ازپای درآمد ودرکلیاباد درحوالی بخارا به‌خاك سپرده شد .

۳ــ نرشخی ، چاپ شفر، ۲۳ ، رجوع شود به نظامی‌عروضی، «چهارمقاله»،چاپ قزوینی ، ۲۴؛ ترجمهٔ براون، ۲۴که نام وی به‌صورت «آتمانگین» آمده .

۴ــ توجیه خبری‌که استاد وسلوفسکی (اطلاعات تاریخی و جغرافیائی ، ص۶۰) از ابن اثیر نقل‌کرده همین است (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۵۳).

۵ــ نسخهٔ خطی GPB , IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۸۸ ؛ میرخواند ، « تاریخ چنگیزخان » ، چاپ ژوبر ، ۹۲ ــ ۹۱ ؛ Oppert, «Der Presbyter Johannes», S. 146. نام پیشوای قراختائیان را میرخواند « اریز » و جوینی ــ درنسخهٔ خطی GPB خانیکوف ــ «اربوز» (در نسخهٔ خطی ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، تحریف شده) ودرچاپ قزوینی «اربوز» ذکرکرده

ناگزیر پیمان صلحی با ایشان منعقد ساخت ومتعهد شد هر سالـه ، گذشته از خراج جنسی ، سی هزار دینار طلا به قراختائیان بپردازد. گمان نمی‌رود که حملهٔ قراختائیان به خراسان بی‌درنگ پس از پیکار قطوان وقوع یافته باشد ، زیرا که در ماه اکتبر [اواسط پائیز] آن سال آتسز را با لشکر در خراسان می‌بینیم که می کوشد از شکست سنجر منافعی برای خویشتن کسب کند . روز ۱۹ نوامبر [اواخرپائیز] همان سال مرو غارت شد. آتسز فقط درماه مه ۱۱۴۲ میلادی [آخر بهار ۵۳۷ هجری] به نیشاپور رسید . شاید سبب این کندی حرکت هجوم قراختائیان بوده . آتسز در اعلامیه‌ای خطاب به مردم نیشاپور گفته که مصائب سنجر همانا جزای حق ناشناسی وی است در برابر خدمات صادقانهٔ خوارزمشاه : « نمی‌دانم پشیمانی سودی خواهد داشت یانه ، زیرا که وی اکنون آن چنان تکیه‌گاه ودوستی که مابرای وی بودیم هیچ‌جانمی‌بیند»[۱]. به خواست آتسز روز ۲۹ مه (اواخر ماه دوم بهار) در نیشاپور به‌نام وی‌خطبه خواندند . ولی در تابستان همان سال حکومت سنجر باری دیگر در خراسان احیاء شد[۲] .

(در سال ۵۳۸ هجری / ۴۴-۱۱۴۳ [۳] سنجر به خوارزم لشکـر کشید و آتسز را مجبور به اطاعت ازخویش و باز پس دادن گنجینه هائی که در مرو

۱ ــ «متون» ، ص ۴۴ــ۴۳ ، (انشاء) .

۲ ــ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۵۸ .

۳ ــ جالب تــوجه است که دینار **آتسزی** بنام **مسعود** سلطان عــراق (۵۲۸ تا ۵۴۷ هجری) مربوط به همین سال می‌باشد؛ رجوع شود به ، **مارکوف**، «فهرست‌تملکات» ص ۲۹۷ .

غارت کرده بود ـ گردانید[1]. به احتمال قوی حملهٔ موفقیت‌آمیز غزان به بخارا (درمارس سال ۱۱۴۴ میلادی / اول بهار ۵۳۹ هجری) ـ که درطی آن قلعهٔ شهر را هم ویران کردند ـ با این لشکرکشی ارتباط داشته[2]. چون سنجر اطلاع حاصل کرد که آتسز به رغم این‌مراتب قصد عصیان دارد، ادیب‌صابر شاعر را به رسولی به‌نزد وی فرستاد . رسول مذکور اطلاع یافت که آتسز « دوشخص را (از اسماعیلیان) فریفته و روح ایشان خریده و بها داده و ایشان را فرستاده تا سلطان را مغافصةً هلاك کنند» و ایشان را به مرو گسیل داشته . سلطان درنتیجهٔ گزارش ادیب صابر به موقع از این امر اطلاع یافت ولی در عوض رسول مزبور به امر آتسز به جیحون افکنده شد[3] . در نوامبر[4] سال ۱۱۴۷ میلادی (ماه جمادی الآخرة سال ۵۴۲ هجری) سنجر سومین بار به خوارزم لشکر کشید وهزارسپ را محاصره کرد وپس از دوماه مسخر ساخت و به زیرحصار تخت‌گاه آتسز رسید . آهوپوش زاهد «که طعام و لباس او از گوشت وپوست آهو بود» وبدین سبب آهوپوش لقب داشت، بنابه خواهش خوارزمشاه میان فریقین وساطت کرد[5] . سنجر به عفو عاصیان رضا داد ولی

۱ ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۶۳ ؛ **بنداری** ، چاپ **هائوتسما** ، ۲۸۱ ؛

۲ ـ **نرشخی** ، چاپ **شفر** ، ۲۳ .

۳ ـ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۰۱ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸) در تألیف **میرخواند** هم چنین است (خوارزمشاهیان ، چاپ **دفرمری**، ۶ـ۵). درکتاب استاد **وسلوفسکی** درست نیست (اطلاعات تاریخی‌وجغرافیائی، ص ۶۱) .

۴ ـ ماه قمری درتألیف **جوینی** ذکرشده است (جمادی‌الاخری)

۵ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۰ ؛ «زاهد آهوپوش گفتندی ، طعام ولباس او ازگوشت وپوست‌آهو بود » .

خواست که آتسز شخصاً در کنار آمودریا (جیحون) به حضور او آیـد و «سلطان را خدمت کند». و دیدار در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال ۵۴۳ هجری (آغاز ژوئن ۱۱۴۸ میلادی) وقوع یافت[۱]. ولی آتسز برخلاف مرسوم زمین نبوسید و «هم ازپشت اسب سلطان را خدمت کرد» وفقط سرفرود آورد و بیدرنگ، «پیش ازآنکه سلطان عنان برتابد»، بازگشت. سنجر به رغم این بی احترامی که ازطرف امیر تابع وی سرزده بود تجدید جنگ را لازم‌نشمرد وبه مرو بازگشت.

آتسز که در کوشش خویش به خاطر تأسیس دولتی مستقل و تصرف خراسان با ناکامی مواجه شده بود باری دیگر دیدگان را متوجه کـرانه های سیحون (سیردریا) کرد. یکی از نتایج ضمنی عدم موفقیت خوارزمشاه در مبارزه با سنجر از دست دادن جند بود وکمال الدین پسر ارسلان خان محمود که محتملاً اصلاً از دودمان قراخانیان بوده حکومت آنجا را بدست گرفت. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] آتسز درآن هنگام با کمال‌الدین عقد اتحاد بست و «میان ایشان موافقتی تمام» بود. تصمیم گرفته شد که در بهار سال ۱۱۵۲ میلادی (محرم سنهٔ ۵۴۷ هجری) متفقاً علیه متصرفات کفار قپچاق که مرکز آن شهر سغناق یا سقناق بود (به ص ۳۹۷ رجـوع شود) لشکر کشند. چون آتسز با لشکـر خـویش وارد جند شد، کمال‌الدین از بسیاری سپاهیان وی چنان هراسید که سرزمین خویش را ترك گفت. آتسز «جماعتی از اکابر» را بـه

---

۱ ــ به گفتهٔ **جوینی** (همانجا) در روز دوشنبه ۱۲ محرم ۵۴۳ هجری ولی این روز (۲ ژوئن ۱۱۴۷) چهارشنبه بود نه دوشنبه.

۲ ــ همانجا؛ رجـوع شود نیز، **میرخواند**، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ **دفرمری**، ۹ــ۸.

رسولی نـزد او فرستاد و «بمواعید و امان او را مستظهر کرد» تا بازگردد . کمال‌الدین پس از بازگشت بیدرنگ بازداشت شد و باقی عمر را در زنـدان گـذرانید . در سند رسمی که بـدست است سخنی از لشکرکشی به سغناق نرفته[1] . آتسز فقط می‌گوید که به هنگام دشواریها ، چون توجه نیروهای وی به جائی دیگر معطوف و مصروف بوده ، عاصیان جند را اشغال کردند . در آغاز ماه ربیع‌الاول سال ۵۴۰ هجری (؟)[2] سرانجام آتسز توانست با لشکـر عازم خوارزم شود . دشتی که میان خوارزم و جند ممتد است در ظرف مدت یك هفته طی شد . روز هشتم ماه لشکربه کرانهٔ سیردریا (سیحون) رسید ، در محل سگ دره ، بیست فرسخی جند . این بیست فرسخ دریك شب طی شد. روز آدینه نهم ماه ، صبحگاهان ، لشکر برای پیکار آماده شده به دروازهٔ شهر رسید. و درآنجا خبر رسید که سرورعاصیان که لقب خان داشته فرار برقرار اختیار کرده . عده‌ای برای تعقیب اوگسیل گشتند. دیگر سران عاصیان اظهار

---

۱ ــ «متون» ، ص ۴۲ــ۴۱ (انشاء) .

۲ ــ به احتمال قوی رقم اول تاریخ در نسخهٔ خطی ساقط شده . از مطالب بعدی پیداست که درآن سال روزنهم ربیع‌الاول جمعه بوده. و ازاینجا می‌توان استنتاج کردکه صحبت ازسال ۵۴۲ هجری / ۱۱۴۷ میلادی درمیان است . ولی دراین صورت لشکـر کشی **آتسز**به جند می‌بایست پیش، ازلشکرکشی سوم **سنجر** صورت‌گرفته باشد . به‌احتمال اقوی طبق گفتهٔ **جوینی** سال ۵۴۷ هجری / ۱۱۵۲ در نظـر است . بموجب جـداول **ویوستنفلد**، روز۹ ربیع‌الاول ۵۴۷ هجری / ۱۴ ژوئن ۱۱۵۲ میلادی شنبه بوده . ولی اختلاف یك روز میان جداول مزبور و منابع و متون تاریخی غالباً دیده می‌شود . جالب توجه است‌که لشکرکشی از خوارزم به جند برخلاف معمول درموسوم گرمای سال‌صورت گرفته .

اطاعت کرده مورد عفو واقع شدند. و بدین طریق مجدداً حکومت خوارزمشاه بدون اینکه خونی ریخته شود درجند برقرار شد. به گفتهٔ جوینی «چون جند از عاصیان پاك شد ابوالفتح ایل‌ارسلان را آنجا فرستاد و آن نواحی بروی مقرر فرمود». ایل ارسلان فرزند ارشد آتسز بود. خواهیم دید که بعد ها هم فرزند ارشد خوارزمشاه در جند حکومت می کرده و این خود نشان می‌دهد که آتسز و جانشینان وی تا چه‌حد تصرف این شهر را مهم می‌شمرده‌اند.

در بهار سال بعد ۵۴۸ هجری / ۱۱۵۳ میلادی[1] باری دیگر خراسان عرصهٔ وقایعی گشت که از لحاظ اجرای نقشه های آتسز میمون ومساعد بوده. کوشش سنجر که می‌خواست غزان صحرا نشین را فرمانبردار مأموران بعملداران ومحصلان مالیاتی ایرانی سازد عواقب وخیم و مرگباری برای شخص سلطان داشته. سران غزان لشکر وی را شکستند خود سلطان و را اسیر کردند و درظرف قریب سه سال وی را ظاهراً با تشریفات

---

۱ ــ **راوندی** قیام غزان را به آخر سال ۵۴۸ هجری مربوط می‌داند (چاپ اقبال، ۱۷۷) ولی به گفتهٔ **یوسف بن عبدالله اندخودی** که معاصر وقایع بوده و مؤلف «تاریخ‌الخیرات» نقل کرده (ورق a ۱۶۲) و به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XI، ۱۱۶) واقعهٔ مزبور درآغازآن سال وقوع یافته. درداستان دیگری ــ که بموجب اسناد منقولهٔ بعد موثق ترش باید شمرد ــ **ابن‌اثیر** می‌گوید (چاپ تورنبرگ، XI، ۱۱۸ ــ ۱۱۹) که **سنجر** دوبار از**غزان** شکست خورد وپس ازآن‌درماه صفر(مه) به مروگریخت. همهٔ سران وخود سلطان بزودی پایتخت را ترك گفتند و مرو را پس از آن در ماه جمادی‌الاول (اوت یا آخر ژوییه) غزان غارت کردند. وبعد ازآن سلطان را اسیرکردند و درماه رجب (اکتبر یا آخر سپتامبر) باری دیگر به غارت مرو پرداختند. در بارهٔ تواریخ وقایع رجوع شود نیز به **انیوسترانتسف** «**قرقود**»، ص ۴۰. وبعد.

احترام‌آمیز با خود به این سو و آن سو می‌بردند[1] . غزان چند شهر خراسان و از آن جمله مرو[2] ونیشابور را به صورت وحشت انگیزی غارت کردند . این بار آتسز از مصیبتی که به سلطان روی آورده بود استفاده نکرد و استقلال خویش‌را اعلام‌نداشت، بلکه‌درمقام دفاع‌ازحکومت‌مشروع وقانونی‌برخاست. وی نخست از کوتوال قلعهٔ آمو (آمل) خواست که آن موضع مهم را تسلیم وی کند[3] . مسلماً آتسزبه اهمیت این محل نیك پی‌برده بود، هم‌چنانکه ارزش جند و منغشلاق را دانسته بوده . تشبثی که وی برای تصرف آمل بعمل آورد با موفقیت قرین نگشت . خوارزمشاه به ملك خویش بازگشت و لشکرکشی علیه «کفار» یعنی قپچاقیان را از سرگرفت . از گفته های ابوالحسن بیهقی[4] پیداست که اینال‌تگین برادر آتسز از اواخردسامبرسال ۱۱۵۳ میلادی (اوایل زمستان ۵۴۸ هجری) تا آغاز پائیزسال ۱۱۵۴ (۵۴۹ هجری) مشغول غارت و

---

۱ ــ به گفتهٔ ذیل نویس مجهول «معجم‌التواریخ» (به ماقبل ص ۷۷ــ۷۶ رجوع شود)غزان علامات ظاهری مقام سلطنت‌را برای **سنجر** باقی گذاشتند . ولی خدمتکارانی از خود برای وی معین‌کردند (نسخه خطی‌کتابخانهٔ ملی، ورق۳۴۸ :

« همچنان با خویشتن می‌آوردنـد برآیین سلطنت الاآنك خدمتکاران از آن خویش نصب کردند » . به گفتهٔ **جوینی** (چاپ **قزوینی**، II ، ۱۲) و**میرخواند** («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۰ــ۹) غزان این احترام را فقط هنگام روز مرعی می‌داشتند و شبها سلطان را درقفسی آهنین محبوس می‌کردند .

۲ ــ رجوع شود به ، **ژوکوسکی** ، « ویرانه های مرو قدیم » ، ص ۲۹ .

۳ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۳ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۲ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۰ .

۴ ــ «تاریخ بیهق» ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورق b ۱۵۸ .

نهب بیهق بوده است.

بخشی از لشکریان سنجر که مایل نبودند به غزان پیوندند، محمودخان امیر پیشین ماوراءالنهر را به پیشوائی خویش برگزیدند. محمود با آتسز وارد مذاکره شد. آتسز با لشکر بسوی خراسان حرکت کرد و ایل ارسلان را با خود برداشت و فرزند دیگر خویش ختای‌خان را در خوارزم گذاشت. بنابه گفتهٔ جوینی آتسز در شهر «شهرستانه» ـ اطلاع یافت که سنجر بیاری یکی ازسرداران لشکرخویش ازاسارت نجات یافته به سلامت واردترمذ شده‌است. بموجب اسناد رسمی[1] آتسز در آخر صفر یعنی آوریل سال ۱۱۵۶ میلادی (۵۵۱ هجری) وارد آن شهرشده بوده. ابن‌اثیر[2] اشتباهاً این واقعه را مربوط به رمضان‌سال ۵۵۱ هجری (اکتبر ـ نوامبر ۱۱۵۶ میلادی) می‌داند. خوارزمشاه پس از آن در نسا توقف کرد و عزالدین طغرائی رسول محمود خان در آن شهر به نزد وی آمد.

خان وامیران ازاین‌که چنین متحد خطرناکی را دعوت کرده‌اند سخت پشیمان شدند. ولی آتسز برخلاف انتظار ایشان هیچ توقع فوق‌العاده‌ای ابراز نداشت. وی از نسا نامه‌ای به سنجر فرستاد[3] وسلطان را تهنیت گفت که به سلامت ازاسارت نجات یافته وآمادگی کامل خویش را دراطاعت از اوامر وی اظهارنمود ونوشت که حاضراست به ترمذ رفته به لشکریان سلطان پیوندد یا به خوارزم بازگردد و یا در خراسان بماند. نامه هائی که آتسز به متحدان خویش یعنی محمود خان و امیر سبحستان و امیرناحیهٔ کوهستانی غور نوشته

۱ ـ «متون»، ص ۲۸ـ۲۷ (انشاء)

۲ـ چاپ تورنبرگ، XI، ۱۳۸ .

۳ ـ «متون»، ص ۲۶ (انشاء)

بوده نیز لحن محتاطانه‌ای داشته. رسول امیر سجستان در شهرستانه با آتسز دیدار کرد . و دریك شهر دیگر خراسان یعنی خبوشان ملاقات دوستانه‌ای میان آتسز و محمود صورت گرفت . در اواخر ماه ربیع‌الاول (ماه مه) نجم‌الملك لاوخی [؟] (وثاق باشی ، رجوع شود به ص ۴۹۰) افسر نگهبان سنجر با نامهٔ سلطان سررسید[۱] . آتسز پس از ورود محمود ، در انتظار آمدن امیران سجستان و غور بود که فرمود نامه‌ای به طوطی‌بك پیشوای غزان نویسند. این نامه[۲] یکی از بهترین نمونه های سبك نگارش سیاستمداران شرقی می‌باشد . دربارهٔ اسارت سنجر سخنی در آن گفته نشده . برعکس، نوشته شده که چون دستجات غزان وارد خراسان شدند وخدام دولت به مرو نقل مکان کردند ، سلطان نیز می‌توانست حرکت کرده برود . زیرا که « همهٔ زمینها تا اقصای روم به اوتعلق داشته ودارد» . اما «سلطان جهان» دستجات غزان را ازآن خود می‌دانسته و از روی اصالت پادشاهی و رحمت و عطوفت به رعایا به ایشان استظهار جست و «به اختیار» به میان ایشان رفت . غزان این تفقد سلطان را ارج ننهادند و لوازم « احترام به درگاه مقدس» را مرعی نداشتند وبدین سبب سلطان ناچار ازنزد ایشان رفت وآنان را « به حال خود گذاشت ». این مسئله پیش می‌آید که اکنون قصد چه کاردارند . دیگر نمی‌توانند هرروزه ازشهری به شهر دیگر نقل مکان کنند زیرا که فقط « به احترام اقامت سلطان در میان ایشان » اجازه داده بودند که شهرهای خراسان را به تصرف در آورند . اگر همهٔ نیروهای خود را درناحیهٔ بلخ (که پیش ازعصیان زمینی درآنجا به ایشان داده شده بوده) گرد آورند نیزاین عمل ازطرف ایشان بخردانه نبوده ازادب

۱ ــ «متون»، ص ۲۸ــ۲۷ (انشاء)

۲ ــ همانجا ، ص ۲۹ــ۲۸ (انشاء)

خارج خواهد بود، زیرا اکنون که سلطان قدرت را مجدداً بازپس گرفته هیچ کس حق ندارد بدون رضای وی درمتصرفاتش مستقرگردد . پس فقط یك راه برایشان باقی می‌مانده که اظهارفرمانبرداری واطاعت به دولت سلجوقی کرده پوزش بطلبند و عفو بخواهند. و اگرچنین کنند محمودخان و امیران خوارزم و سجستان و غور پیش سلطان دربارهٔ ایشان وساطت خواهندکرد تا اویورت و وسایل معاش و زندگی برای آنان معین کند .

نیات واقعی خوارزمشاه هر چه بوده ، بهر تقدیر عملی نشد . وی در خبوشان به تاریخ ۳۰ ژویه ۱۱۵۶ میلادی (۹ جمادی‌الثانی سال ۵۵۱ هجری) به بیماری فلج درگذشت[۱] . ۵۹ سال زندگی کرده بود . آتسز در حین مرگ تابع سلطان سلجوقی بوده . مع هذا وی را مؤسس به حق دودمان مقتدر خوارزمشاهیان بایدشمرد. آتسز جند و منغشلاق را به متصرفات خویش‌منضم ساخت وبدین وسیله صحرانشینان همسایه را تابع‌خوارزم کرد. وی بااستخدام دستجات مزدوران ترك نیروی جنگی خویش را تقویت نمود و دولتی مقتدر را پایه گذاری کرد که عملاً مستقل بود . جانشینان آتسز درهمان جهت و با همان جد و اهتمام کار کردند . و با همان مهارت و همان تفهم درست منافع دودمان خویش مصرانه بسوی هدف خود می‌شتافتند . و گاه چون به موانع غیر قابل رفع برمی‌خوردند موقتاً از اجرا و تعقیب مقصود امتناع کرده ولی همیشه بمحض بدست آوردن نخستین فرصت و امکان بدان باز می‌گشتند .

۱ ــ تاریخ مرگ **آتسز** ــ ۹ جمادی‌الثانی ۵۵۱ هجری ــ را **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳) و **ابن‌اثیر** ، هر دو ، نقل کرده‌اند . رجوع شود به ، **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » چاپ **دفرمری** ، ۱۱ .

ایل ارسلان جانشین آتسز ناگزیر به خوارزم بازگشت تاسریرپادشاهی را برای خویشتن تأمین کند. بنا به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] ایل‌ارسلان «چندتن ازعمان خویش‌را کشت و برادر خود را نابینا ساخت و وی بعد از سه روز درگذشت وبموجب خبری دیگر خودکشی کرد». اما به‌گفتهٔ جوینی[۲] شاهزادهٔ مذکور که سلیمان شاه نام داشت زندانی شد و مربی (اتابك) او اغلبك به سیاست رسید. و روز سوم رجب (۲۲ اوت) آن سال ایـل ارسلان رسماً بر تخت خوارزمشاهی نشست» و در آغاز سلطنت «امرا و دیگر لشکرهـا را مواجب و اقطاعات زیادت از آنچ در عهد پدرش داشتند اطلاق کرد» [جوینی]. در ماه رمضان آن سال (اکتبر ــ نوامبر) سنجر که به مرو بازگشته بود بنام او منشورفرستاد. دربهارسال۵۵۲هجری (۱۱۵۷میلادی)[۳] سنجر به‌سن‌هفتاد ویك سالگی درگذشت و با مرگ او حکومت عالیهٔ سلاطین سلجوقـی در بخش خاوری ایران عملاً[۴] پایان یافت. جانشین سنجر در خراسان محمودخان‌بوده. ایل‌ارسلان وی را تهنیت گفت و باطلاع او رسانید که اهل خوارزم نیز، پس از مرگ سنجر، سه روز عزاداری کردند[۴]. ولی خوارزمشاه در این نامه‌ها

۱ــ چاپ **تورنبرگ**، XI، ۱۳۸.

۱ــ نسخهٔ خطی GPB، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۳؛ چـاپ **قزوینی**، II، ۱۴؛ **میرخواند**، «تاریخ **خوارزمشاهیان**»، چاپ **دفرمری**، ۱۲؛ **میرخواند** اشتباهاً جلوس **ایل‌ارسلان** را مربوط به سال ۵۵۲ هجری میداند.

۳ــ به‌گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔخطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۰۴؛ چاپ **قزوینی** II، ۱۴) ــ ۲۶ ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری (۸مه ۱۱۵۷ میلادی) وبه‌گفتهٔ **بنداری** (چاپ **هائوتسما**، ۲۵۵) در دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول. ولی‌این روز (۲۶آوریل) جمعه بوده.

۴ــ «متون»، ص۳۳ (انشاء).

خویشتن را «مخلص» (دوست واقعی) می‌خواند ـ همچنان که در نامه های ارسالی به امرای کوچك خراسان خود را چنین می‌خوانده[۱] وحال آنکه آتسز در دونامه به سنجر خودرا «بنده» می‌نامیده . پس ازمرگ سنجر، غیاث‌الدین محمد بن محمود امیر عراق (۵۴۸ تا ۵۵۴ هجری) نوادهٔ ملکشاه ریاست دودمان سلجوقیان را داشته . وی نیز رسولانی به نزد ایل ارسلان فرستاده به وی اطلاع داد که می‌خواهد با لشکریان خویش به مشرق حرکت کند . علل واسباب بسیار مانع از اجرای این نیت وی بوده و ازآن جمله وبیش از همه خصومتی بوده که میان سلطان وخلیفه وجود داشته و قدرت غیر روحانی خلیفه پس‌ازمرگ سلطان مسعود سلجوقی (سال ۵۴۷ هجری) مجدداً برقرار واحیاء شده بوده . ایل‌ارسلان نیز از قبل خود نیت سلطان را کاملاً صواب دانست و حتی مابین وی و حکومت بغداد وساطت کرد . در نامه‌ای که خوارزمشاه خطاب به وزیر خلیفه مقتفی (۵۳۱ تا ۵۵۵ هجری) نوشته[۲] گفته شده است ،که فقط سلطان محمد ممکن است خراسان را از دست راهزنان و ماوراءالنهر را ازشر کفار نجات دهد واهالی‌آن حدود با ناشکیبائی چشم‌براه ورود او می‌باشند ودر چنین وقتی دولت خلیفه می‌باید دشمنی خویش را به سلطان فراموش کند و به وی مساعدت نماید ـ به ویژه که دشمنی فی مابین

۱ ـ «متون»، ص۲۷ ، ۳۳ (انشاء) ، به‌احتمال قوی نامهٔ نخستین‌که **خوارزمشاه** شکایت می‌کند که **محمود** پس از جلوس بر تخت نخست برای اونامه ننوشته مربوط به زمان **آتسز** است که **سنجر** اسیربوده وکلمات «پس‌از مرگ سلطان» را نساخ اشتباهاً از خود افزوده .

۲ ـ همانجا ، ص۳۲ ـ ۳۰ (انشاء) ، ۷۰ (از « خریدةالقصر و جریدةالعصر » **عمادالدین محمد اصفهانی**).

هیچ علت جدی ندارد . در دستورنامهٔ شخصی کــه به نمایندگی خوارزمشاه در دربار محمد[1] منصوب شده بوده شاه سلجوقی «خدایکان عالم سلطان اعظم فرمان ده روی زمین» نامیده شده است[2].

چون نیت سلطان جامهٔ عمل نپوشید ، ایل ارسلان بی‌شك نیرومندترین فرمانروای بخش شرقی عالم اسلام بوده و بدین سبب تصمیم گرفت اجرای وظیفه‌ای را که در نامهٔ خویش به وزیر بغداد اشاره کرده بود ، خود به‌عهده گیرد ، اولاً فرصتی بدست وی آمده بود تا درامور ماوراءالنهر مداخله کند . درآنزمان باوجود حکومت عالیه قراختائیان ، مبارزه میان‌خانان ودستجات قرلغان دوام داشته . پس از پیکار قطوان ، طمغاج خان ابراهیم پسر ارسلان خان محمد در سمرقند حکومت می کرده . وی بدست قرلغان کشته شد وجسد اورا درصحرا افکندند[3]. بنابه‌گفتهٔ جمال قرشی[4]این‌واقعه در سال ۵۵۱ هجری (۱۱۵۶میلادی)درحوالی‌بخارا ومحل کلیاباد(کلاباد) وقوع‌یافت. چغری‌خان[5]

۱ ــ مضمون سند بعدی چنین است ،

(Rosen, «Lesmanuscrits persans», p. 154, 75.)

۲ ــ خدایکان عالم سلطان اعظم فرمانده روی زمین .

۳ ــ **ابن اثیر** (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۳۳) این واقعه را به ماه ذوالحجه ۵۵۰ هجری (اواخر ژانویه ــ اوایل فوریه ۱۱۵۶ میلادی) مربوط می‌داند . نیز در اینجاگفته شده‌که خان در تمام مدت سلطنت خویش فرمان فرمای ضعیف وسست عنصری بوده . رجوع شود به «متون» ص ۷۲ (**الکاتب‌السمرقندی**)

۴ ــ «متون» ، ص ۱۳۲ .

۵ ــ درتألیف **ابن اثیر** چنین است (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۰۵). قرائت لقب دیگر این‌امیر مشکوك است . درتألیف **جوینی**«کوك ساغر»آمده (نسخهٔ خطی **خانیکوف** وچاپ **قزوینی**) . رجوع شود به : «متون» ، ص۳۴ ، انشاء .

جلال‌الدین علی فرزند حسن تگین (رجوع شود به ما قبل ص ۷۱-۶۷۰) جانشین وی‌گشت . بنا به‌گفتهٔ جوینی[1] وی پیغوخان[2] رئیس‌قرلغان[3] راکشت و فرزندان او ودیگر سران قرلغان را ، که مقدم ایشان لاچین‌بك بود، مورد تعقیب قرار داد . مغضوبان به نزد ایل‌ارسلان گریختند و وی ، با اینکه‌اندکی پیش ازآن نامه‌های دوستانه با خان سمرقند مبادله می‌کرده[4] ، جانب ایشان را گرفت و در ژویه سال ۱۱۵۸ میلادی (جمادی الاخر ۵۵۳ هجری) با لشکر عازم ماوراءالنهر گشت . خان سمرقند ترکمنان‌را ،که در دشت میان قراقول وجند زندگی صحرا نشینی داشتند ، به یاری طلبید و از قراختائیان استمداد نمود وایشان گروهی ده‌هزارنفری در تحت ریاست ایلك ترکمن[5] به‌کمك او اعزام داشتند . خوارزمشاه «مردم بخارا را بامواعید آرام کرد» ، باین معنی

۱ ــ نسخهٔ خطی GPB ، VI ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۴ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۴ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ **خوارزمشاهیان**» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۳-۱۲ .

۲ ــ شاید «یبغو» باید خوانده شود.

۳ ــ در تألیف **میرخواند** به جای « قراخان » باید « قرلغان » خوانده شود (در تألیف **جوینی** ــ نسخهٔ خطی **خانیکوف** « قرلغان » و « قرلغ » و درچاپ **قزوینی** « **قرلغان** ») .

۴ ــ «متون» ، ص۳۵-۳۴ (انشاء) . چنین پیام دوستانه‌ای درسال ۵۵۲ هجری به‌امیرسجستان ارسال شده بوده . به‌همانجا ، ص۳۰ (انشاء) رجوع شود.

۵ ــ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۵ . ایلك ترکمن شاید صاحب پیشین بلاساغون باشد . (Oppert. «Der Presbyter , Johannes. S. 132) . در تألیف **جوینی** نیز باری دیگر نام اوذکرشده (II ، ۸۸) . گرچه درمتن چاپی در این مورد « ایلك ترکان» نوشته شده است .

که اهالی شهر را هواخواه خویش ساخت و بسوی خود جلب کرد . بطوری که از سخنان سمعانی برمی‌آیـد ، وی در ضمن پیشرفت بعدی خویش شهر ربنجن را ویران ساخت (رجوع شود به ماقبل ص ۲۳۶-۲۳۴) . لشکریان فریقین در دو کرانهٔ رود زرافشان روبروی یکدیگر قرارگرفتند . ایلك ترکمن چون ازبرتری نیروی خوارزمشاه اطمینان حاصل کرد ازپیکار سرباززد وصلح طلب کرد و به میانجیگری ائمه و علمای سمرقند متوسل شد . خوارزمشاه به صلح رضا داد و شرط کرد که امیران قرلغان با احترام تمام درمشاغل خویش ابقاء شوند . و پس ازآن به خوارزم بازگشت .

داستان دیگری دربارهٔ تصادم میان خان وقرلغان، از ابن‌اثیر[1] دردست است . وی به خطا این واقعه را به سال ۵۵۹ هجری (۱۱۶۴ میلادی) مربوط می‌داند . و حال‌آنکه بنا به اطلاعات سکه شناسی[2] در آن تاریخ قلیچ طمغاج خان مسعود فرزنـد جمال‌الدین سلطنت می‌کـرده . شاه قراختائیان از خان خواست تا قرلغان را مجبور کند از نواحی بخارا وسمرقند دورشده به کاشغر روند، ودرآنجاسلاح‌باخود حمل نکنند وبه‌کشاورزی ویاکاردیگری پردازند. خان خواست ایشان را به قرلغان ابلاغ کرد و در اجرای آن اصرار ورزید . قرلغان درپاسخ قیام کردند و دستجات جنگی ایشان بیکدیگر پیوسته به طرف بخارا حرکت کردنـد . محمد رئیس بخارا که پسر عمر مقتول به سال ۵۳۶ هجری بوده، دراین باره خان را مطلع ساخته خواهش‌کرد که بالشکرخویش به قرلغان حمله کند وپیش ازآنکه ایشان فرصت یافته آن سرزمین‌را غارت و

۱ ــ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۰۵ .

2— Dorn, « über die Münzen » S. 734 .

مارکوف ، « فهرست تملکات » ، ص ۲۷۸ .

ویران کنند در صدد علاج برآید . وی درعین حال رسولانی به نـزد قرلغان فرستاد و فرمود به ایشان ابلاغ کنند که حتی کفار قراختائی نیز ، چون آن سرزمین را گشودنـد از غارت و کشتار خودداری نمودند[1] . و بطریق اولی ایشان‌که مسلمان و غازیان راه دین می‌باشند ناچار ازاین خودداری می‌باشند. وی بااین گفتگوها هشیاری و بیداری قرلغان را خوابانید وبه خان فرصت داد بناگهان ایشان را مورد حمله قرار دهد و بالکل نابودشان کند . باحتمال قوی در اینجا سخن از واقعه‌ای درمیان است که بر اثر لشکرکشی ایل‌ارسلان روی داده بوده ، گرچه شاید هم پس ازرفتن ایل‌ارسلان مصادمهٔ تازه‌ای میان قرلغان وجلال‌الدین وقوع یافته بوده . اما این‌که تصادم مزبوربه نابودی کامل‌قرلغان نیانجامید، خود ازعصیان وقیام ایشان درعهدقلیچ تمغاج خان مسعود جانشین جلال‌الدین ، پیداست . ازسخنان ابن‌اثیر[2] چنین برمی‌آید کـه در ماه اوت سال ۱۱۵۸ میلادی (اواسط تابستان سال ۵۵۳ هجری) یعنی همزمان بالشکر کشی ایل‌ارسلان ، ابوشجاع فرخشاه امیر ختلان حمله ناکامیابی به ترمذکرد. محتملاً این حمله به میل قراختائیان صورت گرفته بوده .

دولت خوارزمیان درعهد ایل‌ارسلان درخراسان موفقیتهای چشم گیری بدست نیاورد. درشهرهای‌عمدهٔ خراسان مبارزه میان محمودخان‌ومؤیدالدوله آی‌ابه ملک‌الامرای غزان[3] جریان داشت. فقط‌یکی ازسران بنام اختیارالدین

---

۱ ــ این سخنان از زبان فرزند صدری که بدست قراختائیان مقتول شده بـوده بسیار جالب توجه است .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۱۵۶ ــ ۱۵۵ .

۳ ــ **ابوالحسن بیهقی** لقب کامل را نقل کرده («تاریخ بیهق» نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا ، ورق a ۱۶۶) و وی را « خسرو خراسان و ملک‌المشرق » می‌خواند .

آیثاق امیر دهستان ایل‌ارسلان را حامی خویش می‌شناخت. «آیثاق» به رغم این و با وجود عقد اتحادی که میان او و امیر مازندران وجود داشت درمبارزه با رقیب خویش یغمرخان شکست خورد. درآغاز سال ۵۵۷ هجری (۱۱۶۱ میلادی) ایثاق به خوارزم گریخت. غزان گرگان و خوارزم را غارت کردند و «ساکنان گـرگان را به نواحی مختلف پراکنده ساختند»[۱] ولی آیثاق پس از رفتن غزان باری دیگر به یاری خوارزمیان حکومت خویش را در دهستان و گرگان مستقر ساخت. در این شهرها کماکان بنام ایل‌ارسلان و آیثاق خطبه خوانده می‌شد، وحتی بعد ازآنکه نتیجهٔ مبارزه میان محمود و مؤید معلـوم شد و مؤید درسال ۱۱۶۲ میلادی[۲] (رمضان ۵۵۷ هجری) محمود خان و فرزند او جلال‌الدین محمد را اسیر و هردو را نابینا ساخت قرائت خطبه بنام مشارالیهما دوام داشت. مؤید فقط نیشابور و طوس و چند نقطهٔ دیگر را در تصرف داشت. وی درسال ۵۵۹ هجری (۱۱۶۳میلادی) بسطام و دامغان را به‌متصرفات خویش‌ملحق ساخت وپس ازآن ارسلان سلطان سلجوقی (۵۵۷ تا ۵۷۳ هجری) او را به ولایت خـویش شناخت. مؤید ایـن انتصاب را پذیرفت و فرمود تا در قلمرو خویش بنام ارسلان خطبه خوانند. مرو و بلخ و سرخس دردست غزان بود وایشان هیچ حکومتی را برخویشتن قبول‌نداشتند، ولی درخطبه نام سنجرمتوفی را ذکرمی کردند. هرات دردست امیر آی‌تگین[۳] که با غزان دوستی داشت، بوده. درسال ۵۶۱ هجری (۱۱۶۵ میلادی) میان

۱ ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XI، ۱۷۳ـ۱۷۲.

۲ ـ **جوینی** و **ابن‌اثیر** هردو تاریخ واحدی را بـرای اسارت **محمود خان** نقل می‌کنند، رمضان ۵۵۷ هجری (اوت ـ سپتامبر ۱۱۶۲ میلادی.)

۳ ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XI، ۱۸۰، ۱۹۳ ـ۱۹۲

مؤید و ایل ارسلان جنگ درگرفت . خوارزمشاه در مقابل مؤید با موفقیت از شهرنسا دفاع کرده آن را به تحت فرمان خویش درآورد ولی لشکرکشی او به نیشابور به عدم موفقیت پایان یافت. زان پس میان ایل‌ارسلان و آیتاق نزاع درگرفت و آیتاق به یاری مؤید توسل جست . مؤید توانست بخش جنوبی متصرفات آیتاق را در برابر خوارزمیان حفظ کند ولی شهر دهستان به دست خوارزمیان افتاد و ایشان شحنه‌ای از طرف خود در آنجا منصوب کردند[1].

بدین قرار در عهد ایل‌ارسلان نظم در خراسان برقرار نشد ، در این شرایط نه تنها اندیشهٔ اخراج قراختائیان از ماوراءالنهر بیجا بوده بلکه فکر هرگونه اقدامی به منظور جلوگیری از دخول و هجوم ایشان به سر زمینهای واقع در جنوب جیحون (آمودریا) نیز عبث شمرده می‌شده است . مؤلف « تاریخ خیرات »[2] (ص ۶۹۲ حاشیهٔ) از قول یوسف بن عبدالله اندخودی سابق‌الذکر می‌گوید که قراختائیان در سال ۵۶۰ هجری (۱۱۶۵ میلادی.)بلخ واندخود را غارت کردند . به احتمال قوی این تهاجم با لشکرکشی زمستانی قلیچ طمغاج خان مسعود ، که کاتب سمرقندی در بارهٔ آن سخن گفته ، مرابطه داشته است . ابوالمظفر قلیچ طمغاج خان مسعودبن علی که به لقب قتلغ بلگابك[3] و«رکن‌الدنیا والدین»[4] نیزمعروف بوده ، بموجب سکه‌هائی

۱ـ همانجا، ۲۰۸ . **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۳۴،۲ ، ورق ۱۰۴) . لشکرکشی **ایل‌ارسلان** را به نیشابور مربوط به‌سال ۵۶۲ میداند (۶۷ـ۱۱۶۶ میلادی) درچاپ **قزوینی** (II ، ۱۶) ــ ۵۵۸ هجری (۶۳ـ۱۱۶۲ میلادی) نوشته شده .

۲ـ **موسوی** ، «تاریخ خیرات» ، ورق a ۱۶۲ .

۳ـ **محمد سمرقندی** «اعراض‌السیاست» ، ورق ۳ «قتلغ نیکابکا» .

۴ـ برسکه‌ها ودر تألیف **نرشخی** چنین است .

که بنام وی ضرب شده در سال ۵۵۸ هجری/۱۱۶۳ میلادی بر تخت سلطنت جلوس کرد . در سال ۵۶۰ هجری/۱۱۶۵ میلادی حصار شهربخارا را احیاء کرد وپایهٔ آنرا از آجرپخته نهاد . بدین منظور آجرهای بنا وبرج بخارا که بدست غزان خراب شده بوده بکار رفت[1] (رجوع شود به ما قبل ص ۶۷۸) کاتب سمرقندی[2] در بارهٔ دوران سلطنت قلیچ طمغاج خان جزئیات زیر را نقل می کند . عیاربك که از خاندان بزرگان نبوده ولی بر اثر استعداد ذاتی وشایستگی و خدمات خویش به مرتبهٔ بلند رسیده بود ، در زمان اوقیام کرد: در میان دستجات نگهبانان قرلغ سواری چون او نبود . وی مدت یك سال سردار لشکر ماوراءالنهر بود ولی بعد ، معلوم نیست به چه علتی، قیام کرد . پیکار میان اووخان در دشت‌گرسنه، بین زامین و ساباط وقوع‌یافت . عیاربك از صفوف جنگاوران گذشته تقریباً به بلندئی ، که چترخان بر آن افراشته بود وسلطان و نزدیکان درآنجا قرار داشتند، رسید ولی اسیر شد و به نزد خانش بردند و به سیاست رسید . عملیات خان «علیه دو گروه مرکب از خبیث‌ترین افراد» یعنی‌برضد قاتلان طمغاج خان ابراهیم وعلیه غزانی که خراسان‌راغارت کرده بودند نیز با موفقیت قرین گشت . ظاهراً سفر جنگی زمستانی خان با لشکری صد هزارنفری وعبور از روی یخ جیحون(آمودریا) مربوط به‌جنگ با غزان اخیرالذکر بوده است . جنگ با دستجات قرلغان که قاتل ابراهیم بوده‌اند در نخشب و کش و چغانیان (صغانیان) و ترمذ جریان یافت . وخان درآن نقاط امنیت و آرامش را برقرارساخت .

سرانجام لشکرکشی دیگری از طرف قراختائیان علیه خوارزم صورت

۱ــ نرشخی ، چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ــ۳۳ .
۲ــ «متون» ، ص ۷۲ــ۷۱ .

گرفت که جوینی[1] تاریخ آن را ۵۶۵ هجری (۷۰–۱۱۶۹ میلادی) و ابن‌اثیر[2] ۵۶۷ هجری (۷۲–۱۱۷۱ میلادی) ذکر می‌کند. چنانکه بعد خواهیم دید تاریخ اخیرالذکر محتمل‌تر بنظر می‌رسد. علت لشکرکشی آن بود که خوارزمشاه درموعد مقرر خراج نپرداخته‌بوده. عیاربك‌سرکردۀ مقدمه لشکرخوارزم (که ظاهراً غیراز امیر قرلغ پیش‌گفته می‌باشد)شکست‌خورد و اسیرشد. ایل‌ارسلان که‌بیماربود به‌تخت‌گاه خویش‌بازگشت (برای‌جلوگیری از هجوم قراختائیان اقدامی که معمول بوده بعمل آمد یعنی سد را خراب کردند) و درمارس سال ۱۱۷۲ میلادی (اول بهار ۵۶۸ هجری)[3] درگذشت.

درعهد سلطنت پادشاه بعدی ، به سبب جنگ خانگی که میان اعضای

---

۱ ــ نسخۀ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۴ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۶ ؛ در نسخۀ خطی **خانیکوف** ــ سال ۵۶۰ هجری قید شده . رجوع شود به : **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۱۴ .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۶ .

۳ ــ به گفتۀ **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۷) ــ روز ۱۹ رجب همان سال ۵۶۵ هجری [در اصل اشتباهاً ۶۵۶ نوشته] (۸ آوریل ۱۱۷۰ میلادی) ؛ به گفتۀ **صدرالدین حسینی** (« زبدة التواریخ » ، نسخۀ خطی موزۀ بریتانیا ، ورق ۹۴ a ؛ این اطلاع را مدیون عنایت **استاد هائوتسما** می‌باشم)ــ ۹ رجب ۵۶۷ (۷ مارس ۱۱۷۲ میلادی) ؛ به گفتۀ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۷) ــ در ۵۶۸ هجری (۱۱۷۲ ۱۱۷۳) . به گفتۀ **میرخواند** سال ۵۵۷ هجری (۱۱۶۲ میلادی) و این خطائی بارز است ، واین خطا ازآنجا وارد کتاب استاد **وسلوفسکی** (اطلاعات تاریخی و جغرافیائی ص ۶۲) شده است. در تألیف **ابن‌اثیر** به رغم اشارۀ استاد **وسلوفسکی** این خطا وجود ندارد .

آن دودمان درگیر شده بود اندکی در کامیابیهای ایشان کندی پدید آمد. پس از مرگ ایل‌ارسلان فرزند کوچك او سلطان شاه به یاری مادر خود ترکان[1] به تخت سلطنت جلوس کرد. تکش فرزند ارشد ایل‌ارسلان که در آن زمان فرمانروای جند بود از اطاعت سلطان شاه سرپیچی کرد و به نزد قراختائیان گریخت. دختر نخستین گورخان و شوهرش فوما[2] در سرزمین قراختائیان حکومت می‌کردند. تکش از ایشان یاری طلبید و وعده داد که خراجی سالیانه بپردازد. شوهر ملکه بالشکری بسیار تکش را به خوارزم باز گرداند. سلطان شاه و مادرش پایتخت را بدون پیکار تخلیه کردند و روز دو شنبه ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۵۶۸ هجری (۱۱ دسامبر ۱۱۷۲ میلادی)[3] تکش با تشریفات تمام به تخت سلطنت جلوس کرد. سلطان شاه به‌کمك مؤید توسل جست. تکش در کنار بیابان، نزدیك شهر کوچك سوبرلی (؟) که بعد ها به زیرآب رفت[4] چشم براه دشمن نشست. و از آنجائی که لشکری کثیرالعده

۱ ــ کلمهٔ «ترکان» که غالباً به صورت نام‌ملکه های ترك دیده می‌شود، در واقع اسم خاص نیست بلکه به معنی «ملکه» و «بانو» می‌باشد. رجوع شود به «متون»، ص ۱۵۰ (**جمال قرشی**) ــ «ترکانه» با پس‌وند ضمیری. قرائت صحیح کلمه بطوری که از لغت نامهٔ **محمود کاشغری** (I ، ۳۱۴ ، ۳۶۸) می‌دانیم ، «ترکن» است.

۲ ــ دربارهٔ این کلمه که به چینی بمعنی «داماد شاه» است رجوع شود به تبصرهٔ **دفرمری** به تألیف **میرخواند** («تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۱۲۴) ؛ در متن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۷) «فرما» نوشته شده.

۳ ــ در تألیف **جوینی** چنین است (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۷ و بعد ــ ۲۲ ربیع‌الثانی۵۶۸ هجری). درتألیف **میرخواند** اینجاهم سال۵۵۸ هجری (۶۳ــ۱۱۶۲) نوشته.

۴ ــ به گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۵ ؛ چاپ ←

قادر به عبور از بیابان نبوده ، سپاهیان مؤید به دستجات کوچك تقسیم شده از آن عبور کردند ولی دستهٔ اول که مؤید نیز جزء آن بود مورد حملهٔ خوارزمیان قرارگرفته نابود گشت . مؤید اسیرگشت[1] و در روز عرفهٔ سال ۵۶۹ هجری (۱۱ ژویه ۱۱۷۴ میلادی) بقتل رسید[2] . سلطان شاه و مادرش به دهستان گریختند . تکش متعاقب ایشان حرکت کرده شهر را مسخر ساخت . ملکه ترکان کشته شد . سلطان شاه نخست در نزد فرزند و جانشین مؤید

→

قزوینی ، II ، ۱۸ . دربارهٔ زیرآب رفتن‌آن محل هم به همانجا ، II ، ۱۹ رجوع شود). نام‌این شهربه صورت «سوبرلی» و «سوبربی» و «سورمی» نوشته می‌شود. درچاپ **قزوینی** «سوبرلی» قبول شده . به گفتهٔ **ابن‌اثیر** این شهردر ۲۰ فرسخی خوارزم (یعنی گرگانج) قرار داشته این مسلماً همان شهری است که قبلا یاد کرده‌ایم (ص ۴۸–۳۴۷) وبه گفتهٔ یاقوت آخرین شهر خوارزم بر سر راه شهرستان بوده و **یاقوت** به صورت « سنرنی » و «شؤبرنی»نوشته، محتملا شهردرمحلی‌است‌که اکنون بطورکلی آب درآن‌نیست ولی‌درآن زمان از جیحون مشروب می‌شده. غرقاب شدن شهر ،که **جوینی** یاد کرده ، ظاهراً نتیجهٔ تغییر مسیراصلی رود، پس ازهجوم مغول بوده . رجوع شود به : – Barthold, « Amu Daryâ

۱ – در تألیفهای **جوینی** و **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XI ، ۲۴۷) چنین است. قول یکی دیگر ازمنابع **ابن‌اثیر** دایر براینکه (XI ، ۲۵۳ – ۲۴۹) **مؤید** پس از **سلطان شاه** زنده بوده ، بهر تقدیر ، مورد وثوق نمی‌باشد ، زیرا که در اسناد سالهای ۵۷۸ و ۵۷۹ هجری (رجوع شود به ماقبل ص ۹۸–۹۷) نام **طغان شاه (طوغانشاه)** آمده است .

۲ – این تاریخ در تألیف **جوینی** منقول است (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹)– روز عرفهٔ سال ۵۶۹ هجری .

یعنی طغان شاه ابوبکر و زان پس در دربارغیاث‌الدین پادشاه غورپناهگاه و مأمنی یافت .

ناحیهٔ کوهستانی که درمشرق وجنوب شرقی هرات وجنوب غرجستان وگوزگان قرارداشته غور نامیده می‌شده . گویش مردم این کوهستان با لهجهٔ اهل خراسان تفاوت بارزو کلی داشته. هم درقرن چهارم هجری (دهم میلادی) اکثرغوریان بت‌پرست باقی مانده‌بودند وحال آنکه سرزمین‌ایشان از هرسودر محاصرهٔ متصرفات مسلمانان بوده[1] . مؤلف نسخهٔ خطی تومانسکی [مقصود «حدودالعالم» است] می‌گوید که درعهد وی غورشاه که صاحب وامیرناحیت غور بوده خویشتن را تابع فریغونیان گوزگان می‌شناخته و بیشتر آن مردمان اسلام آورده بودند. بنابه گفتهٔ بیهقی[2] نخستین لشکری که به اعماق سرزمین غوریان نفوذ کرد از آن سلطان محمود غزنوی بوده که در آن زمان (۴۱۱ هجری / ۱۰۲۰ میلادی) ولایت هرات داشته . غزنویان پس از تسخیر غور دودمان شاهان محلی را درآنجا باقی و برقرار گذاردند . دراواسط قرن ششم هجری (۱۲ ـ میلادی) سلاطین غور نیز مانند خوارزمشاهان از انحطاط قدرت سلجوقیان استفاده کردند . دیدیم که در وقایع خراسان که پس از اسارت سنجر روی داده بوده امرای غور نیز شرکت داشته‌اند . چیزی از آن تاریخ نگذشت که دو برادر غیاث‌الدین و شهاب‌الدین (که بعدها به لقب معزالدین ملقب گشت) ملك خویش‌را به درجهٔ یك دولت جهانی‌ارتقاء دادند. برادر دومی که در زمان حیات غیاث‌الدین فرمانفرمای غزنه بوده عادتاً در رأس لشکر قرار داشت . غزنه درسال ۵۶۹ هجری/۷۴-۱۱۷۳ میلادی بطور

---

۱ ـ استخری ، ۲۷۳ ؛ ابن‌حوقل ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ .

۲ ـ چاپ مورلی ، ۱۳۵ـ۱۲۸ ؛ <چاپ غنی ـ فیاض ، ۱۲۱ـ۱۱۳> .

قطع به تحت فرمان غوریان درآمد. فخرالدین مسعود عم این دو برادر بامیان و تخارستان و شغنان و دیگر نواحی را تا بلور در تصرف داشته. اگر به سخنان جوزجانی اعتماد کنیم، فرزند فخرالدین‌مسعود که شمس‌الدین محمد نام داشته، برخی از سرزمینهای شمال آمودریا (جیحون) ــ یعنی صغانیان و وخش[۱] را ضمیمهٔ متصرفات خویش ساخت. غوریان متصرفات خویش را تنها به سوی مشرق بسط ندادند. بلکه درسال ۵۷۱ هجری/۷۶-۱۱۷۵ میلادی هرات را مسخر ساختند و پس از آن درخراسان نیز رقیب خوارزمشاهیان شدند و مسلماً تا حدی در برابر ایشان برتریهائی داشتند. خوارزمشاهیان فقط به یاری‌نیروهای مزدور قادربه جنگ‌بودند وحال‌آنکه غوریان‌گذشته ازنگهبانان ترک خویش می‌توانستند به کوهستانیان جنگجوی سرزمین اجدادی‌خود متکی باشند. خوارزمشاهیان باآن همه قدرت تابع قراختائیان کافربودند. وغوریان تنها سلاطین مستقل و نیرومند بخش شرقی آسیای اسلامی شمرده می‌شدند. و بالطبع پس از آنکه امید کمك از سوی مغرب مبدل به یأس شد، انظار مسلمانان‌خراسان‌وماوراءالنهرمتوجه ایشان‌بوده‌است‌واگرمع‌هذا مبارزه به‌سود خوارزمشاهیان پایان یافت، سبب همانا سیاست ماهرانه دولت خوارزمی و خصایل ذاتی سلاطین آن دودمان بوده است. بهرتقدیر اینکه پس از سقوط امپراطوری سلجوقی، امیران نواحی که واجد وحدت جغرافیائی و نژادی بوده‌اند سربرافراشتند‌ــ نمی‌تواند به تصادف محض حمل شود. برای غوریان و خوارزمشاهیان، متصرفات اصلی ایشان به هنگام حمله نقطهٔ اتکای استواری بشمار می‌رفتند و درصورت عدم موفقیت نیز پناهگاه قابل اعتمادی محسوب

---

۱ ــ **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، I، ۴۲۳، ۴۲۶ < چاپ **ناسائو ــ لیس**، ۱۰۳، ۱۰۵ >.

تکش که تاج و سریر خویش را مدیـون قراختائیان بوده ، مع هذا نتوانست با ایشان بسازد . همچنان که غالباً در دولتهای صحرا نشینان پیش می‌آمده ـ تفرعن وتوقعات رسول قراختائیان ،که برای وصول خراج معهود به خوارزم آمده بود ، بهانهٔ قیام و عصیـان تکش گشت . و وی « از غیرت سلطنت ودیانت»[۱] رسولی را که با گورخان خویشی داشت کشت و همرهان رسول به فرمان تکش به‌دست اعیان دولت خوارزمی ازپای درآمدند. سلطان شاه چون از این واقعه خبر شد بی‌درنگ به نزد قراختائیان رفت . وی ملـکهٔ ایشان را قانع کرد ـ همچنانکه پیشتر مؤیّد را قانع ساخته بود ـ که مـردم و لشکر خوارزم بمیل و رغبت جانب وی را گرفته برادرش تکش را تـرک خواهند گفت . فوما شوهرملکه که چند سال پیش سلطان شاه را از سریـر سلطنت سرنگون ساخته بود این‌بار به خوارزم اعزام شد تا تخت و تاج را به وی بازگرداند . تکش سرزمین خویش‌را غرقاب ساخت وبدین وسیله‌پیشرفت عملیات لشکریان قراختائی را دچار اشکال نمود . امیدهائی که به یاری مردم وجود داشت نیزتأیید نشد. فوما بناچار عقب‌نشینی آغاز کرد، ولی‌به‌خواهش سلطان شاه فوجی به او داد و وی با آن نیرو وارد خراسان شد ودر نزدیکی سرخس امیرمحلی غز را شکست داد و مرو را اشغال کرد . عملیات وی علیه طغان شاه نیز با موفقیت قرین گشت ودر روز چهارشنبه ۲۶ ذوالحجـه سال ۵۷۶ هجری (۱۳ مه ۱۱۸۱ میلادی)[۲] شکست کاملی براو وارد کرد و پس از

۱ـ گفتهٔ **ابن اثیر** (چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۴۸) . نیز رجوع شود به **جوینی** نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۳۴،۲ ، ورق ۱۰۵ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاه» ، چاپ **دفرمری** ، IV وبعد .

۲ـاین تاریخ درتألیف**جوینی** منقول‌است: درنسخهٔ خطی**خانیکوف** وچاپ**قزوینی** ←

آن سرخس وطوس را به متصرفات خود ملحق نمود .

مورخان در بارهٔ وقایع سالهای بعد سخنی نمی‌گویند و حال آنکه بنا به تواریخ برخی از اسناد ، مجموعهٔ مکاتبات سیاسی دولت خوارزم با بعضی امیران آن زمان ، که بدست ما رسیده ، مربوط به آن سالها می‌باشد . اما در اینکه تواریخ مزبور عاری ازخطاست ... خود ازآنجا پیداست که درپاره‌ای از اسناد نام طغان شاه ذکر شده و بطوری‌که بعد خواهیم دید ، وی چند سال پس از آن درگذشته بوده . طغان‌شاه در آن زمان از طرف تکش و همچون تابع وی شهر نسا را در تصرف داشت[۱] . از مندرجات اسناد پیداست که هم درآغازسال ۵۷۷ هجری/۸۲–۱۱۸۱میلادی[۲] امیر همام‌الدین بسمت رسول سلطان غور برای مذاکره در امور خراسان وارد خوارزم شد . و خوارزمشاه وعده داد که در بهار سال دیگر با لشکر به خراسان رود و با غیاث‌الدین دیدار نماید . همام‌الدین در ماه رمضان (ژانویه ۱۱۸۲ میلادی)[۳] مرخص شد و تکش رسول خویش را که فخرالدین نام داشت همراه او روان ساخت .

←

(II ، ۲۱) ـ ۲۶ ذوالحجه ۵۷۶ هجری ؛ در نسخهٔ خطی GPB , IV ، ۲ ، ۳۴، اشتباهاً ۲۳ ذوالحجه نوشته شده است .

۱ ـ « متون » ، ص ۷۴ (بغدادی ، « کتاب التوسل » ؛ < چاپ بهمنیار ، ۳۸ـ۳۰>) .

۲ ـ طبق نوشتهٔ بغدادی («کتاب‌التوسل» ، نسخهٔ خطی لیدن ، شمارهٔ ۲۸۵ ، ورق ۲۶) در ماه شعبان بوده. سال ذکر نشده ولی‌از مطالب بعدی پیداست که سال۵۷۷ هجری /۸۲ـ۱۱۸۱ میلادی درنظر است .

۳ـ در ماه رمضان .

پس از آن خوارزمشاه تدارك لشکرکشی به خراسان می‌دید که رسول سلطان شاه وارد خوارزم شد . تکش از برادر خویش خواست که باطغان شاه در صلح و آشتی زندگی کند . رسول از طرف امیر خویش اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و در نتیجه لشکرکشی امری زاید شمرده شد . ولی مع‌هذا خوارزمشاه آمادگی خویش را برای وفای به وعده‌ای که به سلطان غور داده بوده ابراز داشت و افزود که این‌امر را به‌آسانی می‌تواند عملی سازد، زیـرا که در اطراف واکناف خوارزم همه‌جا امن و آرامش برقرار است . نامه در اواخر ماه ذوالحجه (در آوریل یا اوایل مه) فرستاده شد[1]. به دنبال‌آن دوسند در مجموعه درج شده که در پایان ماه مه درخراسان تحریر گشته[2].خوارزمشاه درآن زمان سرخس‌را در محاصره داشته . بدین طریق با وجود مراتب فـوق لشکرکشی لزوم پیدا کرده بوده . درنامهٔ اول اظهار اطمینان شده‌که شهرپس از چند روز مسخرخواهد شد وآنگاه دیدار میان خوارزمشاه و سلطان غــور صورت خواهد گرفت . وگفته شده است‌که در لشکر خوارزمشاه افواجی از همهٔ سرزمینهای تابع وی وجود دارند. امید به پیروزی سریع به‌جائی‌نرسید، زیرا که نامهٔ دوم هم «بردرسرخس» نوشته شده. درنامهٔ مزبور ، ضمن مطالب دیگر ، نوشته شده‌که در زمستان آلپ‌قرا اوران با فوجی کثیر از قبچاقیان‌که اسلام نیاورده بودند برای ابراز فرمان برداری وارد جند شد . و فرزند ارشد خویش فیران را (؟) باعدهٔ کثیری از «پسران یغوران»(؟) به نــزد خوارزمشاه اعزام وخدمت عرضه داشت . خوارزمشاه ایشان را به نزد شاهزاده ملکشاه‌که

---

۱ ــ درآخرماه ذوالحجه .

۲ ــ اولی مربوط به اواسط ماه محرم۵۷۸ هجری می‌باشد . < دومی به اواسط مه ۱۱۸۲ م. > .

درآن زمان فرمانروای جند بوده گسیل داشت وفرمود تا به‌اتفاق شاهزاده علیه کفار حرب کنند. درهمان زمستان خوارزمشاه می‌خواست به‌یاری سلطان غور رود ولی خبرموفقیتهای وی‌را درمبارزه با دشمنان دریافت کرد و بدین‌سبب لشکرکشی‌را معوق داشت.

نامهٔ دیگری که به غیاث‌الدین خطاب شده به اواخر رمضان (ژانویه ۱۱۸۳ هجری) مورخ است[۱]. خوارزمشاه پوزش می‌طلبد که دیدار معهود باری دیگرصورت نگرفته وضرورت حتمی‌وی‌را ناگزیرکرده تابه‌ماوراءالنهر لشکرکشد وپس‌ازبازگشت ازآنجا اسبان چنان خسته وفرسوده شده بودندکه لشکرکشی تازه متعذر بوده‌است[۲].

درنامه‌هائی که طی سال ۵۷۸ هجری، دراواسط ماه جمادی الثانی و اواسط رجب (اکتبر[۳] ونوامبر[۴] سال ۱۱۸۲ میلادی) به اتابك «پهلوان عراق»[۵]

---

۱ ــ در اواخر رمضان.

۲ ــ «متون»، ص ۸۰ــ۷۸ (**بغدادی**، «کتاب‌التوسل»؛ نسخهٔ خطی‌لیدن، شمارهٔ ۲۸۵، ورقهای ۲۸ــ۲۶). <دقیق‌تر می‌بود اگر به «نامه‌های دیگر» اشاره می‌شد، زیراکه دراوراق یادشدهٔ «متون» مستخرجاتی ازپنج‌نامه که به **غیاث‌الدین غوری** نوشته شده بوده، منقول است. متن‌کامل این نامه ها درچاپ **بهمنیار**، ص ۱۶۵ ــ ۱۴۵ آمده است ــ هیئت تحریریه>.

۳ ــ دراواسط ماه جمادی‌الثانی

۴ ــ دراواسط رجب.

۵ ــ **لن‌ــ پول**، «دودمانهای مسلمان»، ص ۱۴۴. < منظور جهان پهلوان **محمد ایلدگزی** اتابك آذربایجان وامیرحقیقی دولت سلجوقیان عراق می‌باشد، وی به گفتهٔ **راوندی** از ۵۷۰ تا ۵۸۲ هجری حکومت‌کرد. در تألیف **لن‌ــپول** از ۵۶۸ تا ۵۸۲ ذکرشده ــ هیئت تحریریه>.

ارسال شده بوده نیز از مردم قبچاق سخن رفته است . در نامهٔ مورخ به ماه جمادی‌الثانی گفته شده که فیران پسر الپ قرا به خویشاوندی با خاندان تکش مفتخر بوده (ظاهراً ازطریق مزاوجت) . دراینجا اشاره به‌گزارش‌خود الپ‌قرا شده که حاضراست امسال نیزخدماتی‌را که درسال گذشته انجام داده، توانسته بوده نواحی وسیعی را تا خود طراز (تلس) از زیر یوغ کفار نجات دهد ــ تجدید کند[1]. درنامهٔ اواسط‌رجب (ماه نوامبر)گفته شده‌که درترکستان همچنان افواج تازهٔ قبچاق سررسیده وارد خدمت خوارزمشاه می‌گردند[2] .

اماراجع به لشکرکشی به ماوراءالنهر... درسند علیحده‌ای سخن رفته، یعنی نامه‌ای که در بخارا از طرف تکش نوشته شده و برای وزیر به خوارزم ارسال گشته است . خوارزمشاه پس از عبور از آمودریا (جیحون) فوجی به بخارا فرستاد . به لشکریان امرشده بود که مردم صلح‌جو را نیازارند. ولی در حصن شهر[3] « گروهی از ظلمهٔ عاصی و مرتدان گستاخ که درآن ناحیت باقی مانده و در دام کفر افتاده» گرد آمده بودند . خوارزمشاه بمتابعت از خصلت رحم ومهربانی خویش مدتی مدید لشکریان خویش را ازاعمال شدت بازمی‌داشته و می‌کوشیده تا نافرمانان را قانع و راضی سازد . ولی معلوم شد که

---

۱ ــ «متون» ، ص ۸۰ (**بغدادی** ، «کتاب‌التوسل» ؛ <چاپ **بهمنیار**، ۱۷۵>

۲ ــ **بغدادی** ، « کتاب‌التوسل » (نسخهٔ خطی لیدن ، شمارهٔ ۲۸۵ ، ورق ۳۲ ؛ <چاپ **بهمنیار** ، ۱۸۰> ، « مدد ایشان از اقصی ترکستان منقطع نشود ») .

۳ ــ کلمهٔ «حصن» در اینمورد به معنی «حصار شهر» بکار رفته . رجوع شود به **بارتولد** ، « گزارش سفر به آسیای میانه » ، ص ۱۵ ، حاشیه ۸ . درآن زمان بخارا کهن‌دز نداشته (**نرشخی** ، چاپ شفر ، ۲۳) .

«گوشهای ایشان به پنبهٔ گمراهی انباشته شده» . در روزسه شنبه دوازدهم ماه[1] لشکریان حمله آغاز کـردند . حصار شهر در طرفةالعینی اشغال شد و لشکر ظفرنمون می‌خواست به‌غارت‌شهرپردازدکه سلطان‌رابه‌مردم‌مسلمان‌آنجارحمت آمد و لشکریان را احضار کرد ، زیرا می‌دانست که اگر شهر به حمله مسخر گردد مردم صلح‌جو که برخلاف ارادهٔ خویش تابع حکومت کفار شده‌انـد نیز زیان خواهند دید . بنظر می‌رسد که ازاین مقدمه، چنین استنتاج توان‌کرد که حمله دفع‌شده بوده . خوارزمشاه تصمیم گرفت‌که تا صبح روزبعد (چهار شنبه) منتظرپیشنهاد تسلیم باشد . دیری ازشب رئیس شهر، بااستفاده ازتاریکی ازشهرخارج شد وخواست فرارکرده جان‌خویش را نجات دهد ولی‌لشکریان خوارزمشاه به او دست یافتند و وی با همهٔ دستهٔ خود (بیش از هزارنفر) اسیر شدند . همه را به نزد خوارزمشاه بردند وایشان مورد عفو قرارگرفتند[2]. بدین طریق شهر مسخر گشت . دو منشور تکش بنام ائمهٔ بخارا (شاید هردو منشور به شخص واحدی داده شده بوده) محفوظ مانده است . درمنشور نخستین که پس از بازگشت تکش به خوارزم نوشته شده وی از امام که از سادات بوده ، بخاطرفداکاری و وفادارئی‌که بارها وبه ویژه به هنگام لشکرکشی خوارزمیان

---

۱ ــ درهردو نسخهٔ خطی نام ماه از قلم افتاده (**بغدادی** ، «کتاب‌التوسل» نسخهٔ خطی لیدن شمارهٔ ۲۸۵ و ۵۸۶) ؛ درسال ۵۷۸ سه شنبه روز ۱۲ محرم بوده (۱۸ مه) ولی دراینجا محتملاً سه شنبه ۱۲ اکتبر درنظـر است (طبق جداول **و يوستنفد** ، ۱۱ جمادی‌الثانی ، ولی چنانکه می‌دانیم این تفاوت یك روزه غالباً درگاهنامهٔ اسلامی دیده میشود . به ماقبل ص حدود۷۰۰ ، حاشیه رجوع شود) .

۲ ــ « متون » ، ص ۷۸ــ۷۷ (**بغدادی** ، «کتاب‌التوسل» ؛ < چاپ **بهمنیار** ، ۱۳۱ــ۱۲۵>) .

به بخارا نشان داده بوده، سپاسگزاری می‌کند. درمنشور دوم انتصاب بدرالدین به سمت مدرس و امام و خطیب ومفتی که پیشتر از طرف صدر برهان الدین شاغل آن مقامات بوده تصویب می‌شود[1] و دستور داده شده که در خطبه پس ازنام خلیفه نام سلطان را آورند[2].

درتابستان سال ۵۷۹ هجری (۱۱۸۳ میلادی) خوارزمشاه باری دیگربا لشکر در خراسان بوده. در آن زمان اوضاع و وقایع از لحاظ غیاث الدین صورت نامساعدی پیدا کرده‌بود. عاصیان مروی (محتملاً سلطان شاه ولشکر وی) او را سخت زیر فشار قرارداده بودند. خوارزمشاه درنامه‌ای که در آغاز ربیع‌الثانی (پایان ژوئیه) به سلطان غور فرستاده بوده به لحنی از خود راضی می‌نویسد که غیاث‌الدین دیگرهیچ امید کمکی جزآنچه ازطرف تکش بعمل آید ندارد واطلاع می‌دهد که بالشکری مرکب از ۵۰۰۰۰ ترك حرکت خواهد کرد. ظاهراً تکش قصد داشت از وضع دشوار رقیب خویش استفاده کند و برتری خود را دربخش شرقی جهان اسلام تأمین گرداند. دراین سند برخلاف اسناد دیگرغیاث‌الدین را «برادر» خطاب نکرده بلکه«فرزند» خوانده است و خوارزمشاه باین وسیله به وضوح نشان داده که می‌خواهد همهٔ امیران محلی و ازآن جمله سلطان غور را تابع خویش سازد[3].

۱ ـ «متون»، ص ۷۷ـ۷۶ (بغدادی، «کتاب التوسل»؛ <چاپ بهمنیار، ۱۰۴ـ۱۰۵>).

۲ـ بغدادی، «کتاب التوسل» نسخهٔ خطی لیدن، شمارهٔ ۲۸۵، ورق ۲۰؛ <چاپ بهمنیار، ۱۰۸>.

۳ ـ بغدادی، «کتاب التوسل»، نسخهٔ خطی لیدن، شمارهٔ ۲۸۵، ورقهای ۳۵ـ۳۶. <چاپ بهمنیار، ۲۰۰>؛ «متون»، ص ۸۰.

مورخان نیزدربارهٔ بعضی ازاین وقایع وبه ویژه ورود قپچاقیان ولشکر کشی تکش به بخارا سخن گفته‌اند ولی حوادث یاد شده را مربوط به آخرین سالهای سلطنت وی دانسته‌اند ـ یعنی زمانی که سلطانشاه دیگر درقید حیات نبوده و ملکشاه هم در جند اقامت نداشته . جوینی دربارهٔ مردم قپچاق[1] اطلاعات زیررا بدست می‌دهد. درزمستان سال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۵ میلادی)[2] خوارزمشاه غزوه‌ای به سغناق علیه قایرتوقوخان[3] آغاز کرد . خان مزبور چون از ورود لشکر خوارزم به جند خبر یافت گریز برستیز اختیار کرد . خوارزمیان به دنبالش رفتند . درجنود خوارزمشاه فوجی از اورانیان بودند[4]

---

۱ ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۱۳ـ۱۱۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۳ـ۳۴ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » چاپ **دفرمری** ، ۳۷ـ۳۴ .

۲ ـ در زمستان سال ۵۹۱ هجری که در روز ۱۶ دسامبر ۱۱۹۴ میلادی آغاز گشت .

۳ ـ درچاپ **قزوینی** «قاتربوقو» نوشته شده. ممکن است این همان امیری باشد که بعدها «**قدرخان**» نامیده شده (به بعد رجوع شود) . <به عقیدهٔ **پ . پلیو**. املائی که **قزوینی** پذیرفته یعنی « قاتربوقوخان » صحیح است . p. Pe Lliot, « Notes sur Le «turkestan» p; 22) اینجا درحاشیهٔ نسخهٔ **بارتولد** (چاپ انگلیسی) یادداشتی به‌این شرح وجود دارد ؛

« قاتربوقو Pelliot 22 » ـ هیئت تحریریه > .

۴ ـ درچاپ **قزوینی** اینجا «اعجمیان» و همچنین «اورانیان» (II ، ۳۵) نوشته شده . کلمهٔ اخیر محتملاً از « اوران » که در فهرست اسامی قبایل تـرك **فخرالدین ـ مروالرودی** آمده ـ منقول است ریشه می‌گیرد . رجوع شود به ؛
Ross, « The genealogie » P 407 № 14

(قبیله‌ای قبچاقی که ظاهـراً خان نیز بدان تعلق داشته) . اینان به اطلاع خان رسانیدند که به هنگام پیکار خوارزمشاه را ترك خواهند گفت . خان از شنیدن این خبر دلیر شد و روز ۶ جمادی‌الثانی (۱۹ مه)[۱] با خوارزمیان وارد جنگ شد . اورانیان صفوف لشکر را ترك گفته باروبنه را غارت کردند. بدین‌سبب مسلمانان شکست خوردند و بسیاری در پیکار از پای درآمدنـد وعدهٔ بیشتری در بیابان از شدت گرما و تشنگی تلف شدند. خوارزمشاه پس از ۱۸ روز[۲] به خوارزم بازگشت . تکش باقی سال را درعراق بسربرد . درآخـرین روزهای آن سال خبر نزاع میان قایرتوقوخان وبرادرزاده‌اش[۳] الپ درك واصل شد. الپ درك به جند آمد و از خوارزمشاه استدعای یاری کرد . تکش رضا داد . قطب الدین محمد فرزند خوارزمشاه از نیشابـور وارد خوارزم شد و در ربیع‌الاول سال ۵۹۴ هجری (ژانویه ۱۱۹۸ میلادی) شاهزادهٔ مذکور به اتفاق الپ درك به دشت لشکـر کشید . خان شکست خورد و « با اعیان و اجناد » اسیر شد وهمهٔ ایشان را درربیع‌الثانی (فوریه) «درسلاسل واغلال» به خوارزم آوردند[۴] قوم قایرتوقوخان فرمانبردار الپ درك گشت ووی بی‌درنگ مانند سلف خویش به همسایهٔ نا آرامی بـرای خوارزم مبدل شد . و سلطان تکش بحکم آنکه « الحدید بالحدید یفلح » ـ آهن را باآهن باید شکافت ـ خان را

۱ ـ به گفتهٔ جوینی < چاپ قزوینی ، II ، ۳۵ > ـ ۶ جمادی‌الثانی .

۲ ـ درنسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴، رقم ۱۵ ودرنسخهٔ **خانیکوف** ۱۸ منقول است و همچنین در تألیف **میرخواند** .

۳ ـ به گفتهٔ **جوینی** (چاپ **قزوینی**، II ، ۴۰) ـ پسربرادروبه گفتهٔ **میرخواند** پسر خواهر .

۴ ـ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۱ .

از اسارت آزاد کرد وعهدی با وی بست وبا لشکری بزرگ برضد الپ درك فرستاد . سال بعد «خبربشارت» ظفر الپ‌درك برقایرتوقوخان واصل‌شد[1].در نسخهٔ خطی جوینی چنین نوشته شده ولی مع‌هذا به احتمال اقوی این خطای قلم Lapsūs calami و اشتباه نساخ است و باید تصحیح شود : همچنانکه در تألیف میرخواند ومتن چاپی جوینی این تصحیح بعمل آمده[2] باین معنی که خبر پیروزی خان بر الپ درك واصل گشت ، نه برعکس مسلماً الپ ـ درك که دراینجا یاد شده همان الپ قرا ـ ئی است که نامش دراسناد رسمی آمده و ـ چنان که پیشتر دیدیم ـ درسال ۵۷۷ هجری (۱۱۸۱ میلادی) (ونه درسال ۵۹۲ هجری / ۱۱۹۵ میلادی) به خوارزم آمده بوده . فقط اظهار نظر دربارهٔ اینکه‌آیا دیگروقایعی‌را‌که دراینجا نقل شده، ودراسناد یاد شده ازآنها سخنی نرفته ، باید به زمانی متقدم‌تر مربوط دانست ، یا نه ، امری دشوار است .

اما راجع‌به لشکرکشی به بخارا ... دراین باره وعلل‌آن فقط ابن‌اثیر سخن گفته است[3] . در سال ۵۹۴ هجری / ۱۱۹۸ میلادی بهاء الدین سام صاحب‌بامیان‌وفرزند محمد ونوادهٔ مسعود(رجوع شودبه‌ماقبل ص‌حدود۷۰) بلخ را که پیش از آن متعلق به شاهزادهٔ ترك و تابع قراختائیان بود ، تصرف کرد . سام از مرگ شاهزادهٔ مزبور استفاده کرده شهر را اشغال کرد و بنام غیاث‌الدین خطبه خواند. درآن زمان غیاث‌الدین بنابه تمایل‌خلیفه علیه تکش به خراسان لشکر کشید . خوارزمشاه از قراختائیان یاری طلبید . طی ماه

---

۱ ـ « خبر بشارت ظفر **الپ درك** بر **قایرتوقوخان** بررسید » .

۲ ـ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۳، «خبربشارت ظفر **قاتربوقو** برسرکنار(همین‌گونه) درك بررسید »

۳ ـ چاپ **تورنبرگ** ، XI ، ۹۱ـ۸۸ .

جمادی‌الثانی ، درفصل زمستان[1] لشکر قراختائیان به سرکردگی طاینگو[2] که از اعیان آن قوم بوده ازجیحون (آمودریا) گذشته گوزگان و نواحی مجاور آن را غارت و ویران کرد . قراختائیان از سام می‌خواستند که بلخ را تخلیه کند و یا خراج بپردازد ولی پاسخی دریافت نداشتند . غیاث الدین جرأت نکرد به دشمنان حمله کند زیرا که برادرش شهاب‌الدین که همیشه سرکردگی نیروهای جنگی غوریان را بعهده داشته ، در هندوستان بسر می‌برده . خود غیاث‌الدین دچاردرد مفاصل‌بوده، بطوری‌که وی را درمحفه حمل می کردند. تکش ، درآن میان آمادهٔ لشکرکشی از طوس به هرات می‌گشته . مع هذا سه تن از سرکردگان غور بیکدیگر پیوستند تا به اردوگاه قراختائیان شبیخون‌زنند . این حمله با موفقیت کامل صورت گرفت زیرا که قراختائیان عادت نداشتند در شب خیمه های خود را ترك کنند . به دیگر سخن کشیك نگهبان نمی‌گذاشتند . روزبعد، چون قراختائیان دانستند که غیاث‌الدین درمیان لشکر نیست پیکار از سرگرفتند . فوجی که از طرف غیاث الدین اعزام شده بود و جمعی از«مجاهدان وغازیان» به لشکریان‌سه امیرپیش‌گفته پیوستند.قراختائیان دچار شکست کامل شدند و بخش مهمی از افراد ایشان به هنگام بازگشت و

۱ ــ از سخنان **ابن‌اثیر** برمی‌آید که در تاریخ اشتباهی رخ داده ، درسال ۵۹۴ هجری ماه جمادی‌الثانی روز دهم آوریل آغاز می‌گردیده .

۲ ــ دربارهٔ این کلمه که باید لقب باشد نه اسم خاص ، رجوع شود به :

War qurt , « Komanen » , S. 126 . **مارکوات** T,ajang koh می‌نویسد (در تألیف **ابن‌اثیر**، «طاینکوه») و دو هجای نخستین را Tai wangt چنین میداند . ظاهراً قرائت « طاینکو » صحیح است . به تصویب درتألیف **عوفی** یعنی « لباب‌الالباب » ، I ، ۱۹۴ و اشعار ــ همانجا ، ۱۹۶ ــ ۱۶ رجوع شود .

عبور از جیحون (آمودریا) طعمهٔ امواج گشتند. پس از آن پادشاه قراختائیان خوارزمشاه را مورد سرزنش قرارداد که به خاطر وی آن همه افـراد خویش را از دست داده است و پرداخت مبلغ هنگفتی را طلب کرد ـ یعنی ۱۰۰۰۰ دینار برای‌هر مقتول. وعدهٔ مقتولان جمعاً ۱۲۰۰۰ نفر بوده(؟)[۱]. آنگاه خوارزمشاه با غیاث‌الدین وارد مذاکره شد و وی خواست که خوارزمشاه تکش به خلیفه اظهار اطاعت کند و خسارات مردمی را که به هنگام هجوم قـراختائیان زیان دیده‌اند جبران نماید. مذاکرات قرین موفقیت گشت و پس از آن خوارزمشاه به گورخان چنین پاسخ داد: «لشکریان تو فقط کوشیدند بلخ را به تصرف درآورنـد و به یاری من نیامدند. من به ایشان نپیوستم و نفرمودم که از رود بگذرند. اگر چنین کرده بودم وجهی را که ازمن می‌خواهند پرداخت می‌ـ کردم. ولی اکنون که شما نتوانسته‌اید ازعهدهٔ غوریان برآئید چنین سخنانی می‌گوئید و چنین توقعاتی ازمن دارید. اما راجع به خودم . . . من با غوریان صلح کرده‌ام و به تحت تابعیت ایشان درآمده‌ام[۲] و دیگـر تابع شما نیستم». قراختائیان پایتخت خوارزمشاه را محاصره کردند و وی هرشب بیرون آمده برایشان شبیخون می‌زد. عدهٔ کثیری از «مجاهدان راه دین و غازیان» نیز به وی ملحق شدند. سرانجام دشمنان عقب نشستند. خوارزمشاه ایشانرا تعقیب

---

۱ ـ اینکه قراختائیان از سرزمینی که فقط ۳۰۰۰۰ دینار خراج سالیانه می‌ـ پرداخته ۱۲۰۰۰۰۰ دینار غرامت خواسته باشند بسیار مستبعد بنظر می‌رسد. تا حدی که اطلاع داریم درقرون وسطی بطور کلی مواردی که چنین مبلغ هنگفتی پرداخته شده باشد ـ وجود نداشته.

۲ـ این‌که **تکش** درپایان دوران سلطنت خویش که به منتهای قدرت رسیده بوده چنین چیزی گفته باشد، بسیار محل تردید است.

و بخارا را محاصره کرد . ساکنان بخارا در برابر اومقاومت کردند و به قراختائیان وفادار ماندند . کار بجائی رسید که بخارائیان سگی یك چشم را گرفته جبه‌ای بر او پوشانده کلاهی بلند برسرش نهادند و بدور حصار شهر گرداندده خوارزمشاهش می‌نامیدند (تکش یك چشم بوده)[1] و پس ازآن اورا به وسیلهٔ منجنیق به لشکرگاه دشمنان افکنده بانگ برآوردند که «اینك سلطان شما !» . خوارزمیان نیز بخاریان را مرتد می‌خواندند . سرانجام شهر به حمله مسخر گردید . تکش به رغم افعال ساکنان شهر، ایشان را مورد تفقد قرار داد و حتی پول فراوان در میان ایشان تقسیم کرد و پس از مدتی به خوارزم باز-گشت .

چنان که پیشتر دیدیم گفتهٔ ابن‌اثیر شك بسیار برمی‌انگیزد . دریغا که قادر نیستیم از روی منابع دیگرصحت آن را مورد تحقیق قرار دهیم . دربارهٔ لشکرکشی تکش به بخارا نه جوینی سخنی می‌گوید ونه جوزجانی، که مورخ غوریان بوده . وی از تسخیربلخ بدست غیاث‌الدین وجنگ وی باقراختائیان نیز یاد نمی‌کند[2] . ابن‌اثیر ، چنانکه خود اعتراف می‌کند[3] ، دربارهٔ وقایعی که درنیمهٔ دوم‌قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) درخراسان جریان داشته دیدارروشنی نداشته وقادربه‌نقد اظهارات ضدونقیض‌منابع خود نبوده. این که

---

۱ ـ <درچاپ انگلیسی چنین است. درچاپ روسی‌سال ۱۹۰۰ـ«نابینا» نوشته شده‌ـهیئت تحریریه > . درهیچ منبع دیگری این موضوع تأیید نشده است .

۲ ـ **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۹۳۰ـ۹۲۴ ؛ <چاپ **ناسائو ـ لیس** ، ۳۳۰ـ۳۲۹ >) فقط می‌گوید که قراختائیان دوبار باغوریان حرب‌کردند وسرکردگان غوریان **حرجم** و **محمدبن خربك** بودند و دریکی ازپیکارها **حرجم** کشته شد (به گفتهٔ **ابن اثیر** نام سرکرده‌ای که درپیکار با قراختائیان ازپای درآمد **«خروش»** (؟) بوده .

۳ ـ **ابن اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۲۵۳ .

جزئیات داستان او تا این حد مورد تردید است و تاریخی که ذکر می کند با تواریخ مذکوره دراسناد رسمی پیش گفته ، اختلاف دارد ، تا حدی مربوط به همین است . گمان نمیرود این فرض که تکش دوباره بخارا را مسخرساخته بوده ـ اساسی داشته باشد .

پس از مرگ طغان شاه [طوغان شاه] که به گفتهٔ جوینی در روز ۱۲ محرم سال ۵۸۱ هجری[۱]. (دوشنبه ۱۵ آوریل ۱۱۸۵ میلادی) وقوع یافته بوده اغتشاش و آشوب در خراسان ازسرگرفته شد . فرزند خرد سال او که سنجرشاه نام داشت به تخت جلوس کرد ، ولی بخش اعظم متصرفات متوفی بدست سلطان شاه افتاد ، که از یکسو برادرش تکش و از دیگر سو غیاث ـ الدین غوری باوی رقابت میورزیدند . مبارزه به سود تکش پایان یافت و وی در ماه مه و یا ژوئن سال ۱۱۸۷ میلادی (۵۸۳ هجری)[۲] نیشابور را مسخر ساخت و فرزند ارشد خویش ملك شاه (والی پیشین‌جند) را درآنجاگذارد. سنجرشاه به خوارزم انتقال یافت و بعدها چون کشف شد که روابط خویش را با نیشابوریان دنبال می کند نا بینایش کردند[۳]. مروفقط پس‌ازمرگ سلطان

۱ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۶ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۲ (۱۲ محرم ۵۸۱ هجری) ؛ **ابن اثیر**(چاپ **تورنبرگ** ، XI ، ۲۴۹) این‌واقعه‌رامربوط به ۵۸۲ هجری می‌داند .

۲ ـ به‌گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطیGPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰۷ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۵) ـ روز سه شنبه ۷ ربیع‌الاول ۵۸۳ هجری ، ولی این روز (۱۷ مه ۱۱۸۷) یکشنبه بوده ؛ از دیگرسو روز ۷ ربیع‌الثانی (۱۶ ژوئن) همان سال واقعاً سه شنبه بوده (نسخهٔ خطی LGU ، شمارهٔ ۱۷۲ ، ورقb ۱۱۸ ـ ۱۷ ربیع‌الاول ؛ ممکن است‌که سه‌شنبه ۲۶ مه بوده) . نیشابوررا **تکش**از روزجمعه ۱۴ محرم ۲۷/۵۸۳ مارس ۱۱۸۷ میلادی تحت محاصره داشته .

۳ ـ **ابن اثیر** ، چاپ **تورنبرگ** ، XI ، ۲۴۹ .

شاه که درچهارشنبه آخر رمضان سال ۵۸۹ هجری[۱] (۲۹ سپتامبر ۱۱۹۳ میلادی) بوده به دست تکش افتاد . در اواخر همان سال ملکشاه به مرو منتقل شد و برادر او محمد[۲] بهولایت نیشابور منصوب گردید .

پیش ازآن تکش فرصت‌هائی برای مداخله در امور غرب ایران یافته بوده ، بهاین معنی که در مبارزه میان سلطان طغرل سلجوقی ورقیب وی اتابك قتلغ اینانج دخالت کرده بوده[۳]. درسال ۵۸۸ هجری قتلغ اینانج ازتکش استدعای یاری کرده بود و خوارزمشاه ری را اشغال نمود ولـی پس از آن چون خبر رسید که سلطان شاه به خوارزم لشکر کشی کرده ری را رها کرد[۴]. لشکر کشی جدید در سال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۴ میلادی) وقوع یافت . این بار نه تنها قتلغ اینانج بلکه شخص خلیفه ناصر نیز از تکش کمك خواست . خلیفه ناصر کوششهای مجدانه‌ای بعمل می‌آورد تا متصرفات کوچك خویش راتوسعه دهد واین خود سبب تصادم میان او و دولت سلجوقی گردیده بود .

---

۱ ــ در تألیف **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ۳۴۰ ، ورق ۱۰۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۳۰) و تألیف **ابن اثیر** ــ آخر رمضان ۵۸۹ هجری ذکرشده . **سلطان شاه** ، بطوری که ازمنابع موثقه برمی‌آید ، هرگز در اسارت برادر خود نبوده و هرگز نابینا نشده بوده . بدین سبب گفته **جمال قرشی** («متون» ، ص ۱۳۵) دربارهٔ گفتگوی دو برادر کاملا جنبهٔ طنز ولطیفه دارد لاغیر.

۲ــ **ابن اثیر** ، چاپ **تورنبرگ** ، XII ، ۷۰ .

۳ــ دربارهٔوی رجوع‌شود به: **لن‌ــپول**، «دودمانهای مسلمان»، ص۱۴۴. <**قتلغ اینانج** پسر **جهان‌پهلوان** برادر **اتابك** آذربایجان **ابوبکر** (۵۸۷ تا۶۰۷ حکومت‌کرد.) از دودمان ایلدگزیان بوده ـ هیئت تحریریه>.

۴ــ **ابن‌اثیر** ، چاپ **تورنبرگ** ، XII . ۶۹

حتی اتابك محمد جهان پهلوان پدر قتلغ اینانج هم می‌خواست سلطان طغرل را راضی کند که قدرت سیاسی را از خلیفه سلب وخود بدست گیرد . به گفتهٔ راوندی که هم عصر این‌وقایع بوده[1] هواخواهان سلطان واتابك میان مردم سخنانی به مضمون زیر می‌گفتند که : « امام (خلیفه) را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی درحمایت آنند و بهترین کارها و معظمترین کردار- هاست مشغول می‌باید بودن و پادشاهی با سلاطین مفوض داشتن و جهانداری بدین سلطان بگذاشتن »[2] [در راحةالصدور راوندی چاپ اقبال ، ص ۳۳۴ ، این سخنان ازقول اتابك نقل شده نه طرفداران او و سلطان ـ مترجم] .

سلطان طغرل درنتیجهٔ اینگونه گرایشهایش، ازتوجه وعنایت روحانیان

۱ـ ترجمهٔ ترکی،ورقهای ۱۱۷ـ۱۱۶؛ چاپ اقبال، ۳۳۴. این‌بخش کتاب‌مسلماً از خود **راوندی** است نه **ابن بی‌بی** و نه مترجم (رجوع شود به ماقبل ص حدود۸۲) . **راوندی** (ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ **اقبال** ص ۳۸۴) به برادر خود که درشمار نمایندگان همدان که از طرف **تکش** پذیرفته شده بودند، استناد می‌کند و دربعضی موارد نیز از خود سخن می‌گوید . (چاپ **اقبال** ۳۴۴ ، ۳۵۷) .

۲ـ ازترجمهٔ‌ترکی **راوندی** (ورقهای ۱۱۷ـ۱۱۶) : «خلیفه چون‌که امام‌درپس اکا کرکدر کم دایم اشی نماز اولا که اینك رکنی در و جمیع اشلرك یکرکی در و انده تقدمی وخلق اکا اقتدا قلدوغی یتر حقیقتده پاذشا هلغی اولدر بو مجازی پازشا هلغه اول دخل‌اتمك بی معنی در بونی سلاطینه اصمرلمق کرك .»

اصل فارسی چنین بین نیست . « امام را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی در حمایت آنند و بهترین کارها ومعظمترین کردارهاست مشغول می‌باید بوذن وپاذشاهی با سلاطین مفوض داشتن وجهانداری بدین سلطان بگذاشتن .»

برخوردار نبوده روز ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ هجری[1] طغرل درنزدیکی ری از خوارزمشاه شکست خورد و پس از پایداری دلیرانه‌ای درحین پیکار ازپای درآمد. تکش ری و همدان را به زیرفرمان خویش درآورد. حکومت خلیفه به زودی دانست که خوارزمشاهان نیز مانند سلاطین پیشین سلجوقی مخالفان خطرناکی برای آن خواهند بود. دعاوی و توقعات خلیفه را وزیر وی مؤیدالدین به صورت تفرعن آمیزی عرضه داشت. وزیر اعلام کرد که خوارزمشاه تاج و سریر خویش را مدیون «دیوان عزیز»[2] یعنی حکومت بغداد است وبدین‌سبب باید در دیدار خود با وزیر نخست به استقبال او (وزیر) رود و از اسب پیاده شود. بنا به گفتهٔ ابن‌اثیر[3] وزیر مزبورخواست که تکش شخصاً به خیمهٔ وزیر رفته خلعتی را که به وی تخصیص داده شده اخذکند. این توقعات را تکش شدیداً ردکرد وفقط هزیمت شتاب‌آمیز وزیراین‌بار ازتصادم‌میان‌لشکریان‌خلیفه وخوارزمشاه مانع شد. و در تصادمی که بعد ازمرگ وزیر، که در غرهٔ شعبان سنهٔ ۵۹۲ هجری (ژویهٔ ۱۱۹۶ میلادی) درگذشت، خوارزمیان لشکربغداد را شکستند. و نعش وزیر را ازگور برون آورده، سرش بریدند و به خوارزم فرستادند[4]. خلیفه بعد از این پیکار نیز کماکان طلب می‌کرد که خوارزمشاه غرب ایران را تخلیه نماید وبه حکومت خوارزم اکتفا کند. تکش پاسخ داد

۱ ــ این تاریخ درتألیف **ابن اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII، ۷۰) منقول است: ۲۴ ربیع‌الاول ۵۹۰ هجری.

۲ ــ **جوینی**، (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۱۰؛ چاپ **قزوینی**، II، ۳۳): «تشریف وعهد سلطنت از دیوان عزیز مبذول گشته است».

۳ ــ چاپ تورنبرگ، XII، ۷۰.

۴ ــ همانجا، ۷۳.

که‌متصرفات‌وی، حتی اگرعراق هم بدان منضم‌باشد، برای نگهداری‌لشکریان بسیار اوکافی‌نیست وبنابراین ازخلیفه تمنی دارد خوزستان راهم به‌وی واگذار کند[۱] . بنابه گفتهٔ ابن‌اثیر[۲] تکش درپایان سلطنت خویش خواست که در خود شهر بغداد نیز بنام وی خطبه خوانده شود و بعدها پسراو محمود نیزچنین کرد خصومت میان عباسیان و خوارزمشاهیان چنین آغاز شد و این دشمنی بعد ها یکی ازعلل نابودی هردو دودمان بوده است . تصادمات دائـم جنگی نیز در مردم صلح‌جو و غیرلشکری تأثیرمرگباری داشته. افواج خوارزمی درنواحی مختلفه غارت و ویرانی وحشتناکی را ببارمی‌آوردند. به گفتهٔ راوندی[۳] شمس الدین میاجق سردار لشکر تکش ظلمهائی کرد که حتی غزان در خـراسان و بعدها مغولان درعراق مرتکب نشدند . تکش سرانجام، درآخرین سال‌سلطنت خویش، به‌شکایات اهالی توجه نموده میاجق را از کار برکنار کـرد و پس از ورود به خوارزم فرمود به سیاستش رسانند . بغدادیان نیز در ظلم پیشگی کم ازایشان نبودند . به گفتهٔ راوندی[۴] خلیفه پس ازعقب‌نشینی تکش درسال ۵۹۱ هجری (۱۱۹۴ میلادی) ۵۰۰۰ سوار به عراق فرستاد وایناان « بقیتی که [پس از رفتن خوارزمیان] مانده بود بغارتیدند ». توقعات وزیر مؤیدالدین تنها از شاهزادگان وامیران نبوده بلکه متوجه صاحبان املاک‌خصوصی نیزبوده است.

---

۱ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۲ ؛ چاپ **اقبال** ۳۸۵ .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۸۸ .

۳ــ ترجمهٔ‌ترکی، ورقهای ۱۳۰ــ۱۲۹؛ چاپ **اقبال**، ۳۹۸. مؤلف‌اعمال اورا با مظالم « کافر ابخازی (مسیحیان قفقاز وگرجستان» و ترك خطایی وفرنگ شامی» قیاس می‌کند)

۴ ــ ترجمهٔ ترکی ، ورق ، ۱۱۸ ؛ چاپ **اقبال** ، ص ۳۷۷ .

وزیر اعلام داشت که همهٔ اراضی مسلمانان متعلق به خلیفه است وملك (یعنی قطعات اراضی که از خـراج معاف باشد) درید هیچکس نباید باشد . مورخ مزبور این توقـع را درشمار «بدعتهائی» که وزیر نهاده بوده برمی‌شمرد[۱] . به هنگام مرگ تـکش درعراق خوارزمیان تفوق داشتند. ولی چون مردم آنجا خبر درگذشت وی را شنیدند قیام کردند وهمهٔ لشکریان خوارزمی را که درسرزمین های ایشان بوده‌اند ازپای درآوردند[۲] .

تـکش روز۱۹ رمضان۵۹۶ هجری (۳ ژویه ۱۲۰۰ میلادی)[۳] درگذشت. چنان که‌دیدیم وی موفق شده بوده برقدرت دودمان خویش بسی بیفزاید. ولی هم در زمان اوپایهٔ برخی ازجهات زندگی سیاسی ودولتی خوارزم، که اثرات آنچنان مرگباری برای فرزند او داشته ،گذاشته شد . خوارزمشاهیان که غالباً با خلیفه دشمنی می‌ورزیدند بالطبـع نمی‌توانستند به نفاذ کلام روحانیان متکی شوند. تـکش شاهزادگان قبچاق را به خدمت خویش پذیرفت و باایشان علائق

---

۱ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۲۱ : « جمله بدعتلرندن برسی بوادی که مسلمانلرك النده که ملکلرن طوتروی ایدردی که جمیع یرار اراضی مملکتدر امیرالمومنینك در کمسه نك ملکی بوقدراثبات اتسوللر» .

اصل فارسی : « قبالها نمی‌خواست ومی‌گفت زمین ازآن امیرالمؤمنین است کسی نباشد که مملکت دارد » .

۲ ــ **راوندی** ، ترجمهٔ ترکی ، ورق ۱۳۰ ؛ اصل فارسی ، چاپ **اقبال** ، ۳۹۹ .

۳ ــ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴، ورق ۱۱۴؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۴۶) ــ ۱۹ رمضان ؛ به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تـورنبرگ ، XII ، ۱۰۳) ــ ۲۰ رمضان . این روز بـرخلاف آنچه در تألیف استاد **وسلوفسکی** اشتباهاً نقل شده (« اطلاعات تاریخی و جغرافیائی » ، ص ۶۵) با ۲۷ ژوئن مطابق نیست .

خویشاوندی استوار کــرد و طبقهٔ لشکری نیرومندی ایجاد نمود که موجبات موفقیتهای نظامی وی را فراهم آورد ، ولی هم در زمان حیات وی ، چنانکــه دیدیم (اواسط‌فصل۴) ، نیروی مزبور در مبارزه با دشمنان دشت نشین بسیار نامطمئن و غیرقابل اعتماد بــوده است . نفوذ این اشراف لشکــری، درتحت ریاست زنی خردمند همچون ترکان خاتون[1] (زوجهٔ تکش و مادر محمد) به درجه‌ای رسید که نفاذ حکم صاحب تاج وتخت را متزلــزل ساخت. قپچاقیان اراضی تحت اشغال خویش را غارت کردند ــ و حال آنکه همچون نجات ــ دهندهٔ اهالی آن نقاط به آنجا آمده بودند ــ ونام سلطان خویش را منفورعامه ساختند .

ملکشاه فــرزند ارشد تکش ، در زمان حیات پدر ، دربهار سال ۵۹۴ هجری (۱۱۹۷ میلادی)[2] درگذشت وفرزند دوم او، محمدکه در دوران حیات پدرقطب‌الدین وپس‌ازمرگ اوعلاءالدین لقب یافت‌به تخت سلطنت جلوس کــرد . اعلام سلطنت محمد خوارزمشاه فقط روز پنجشنبه بیستم شوال سال ۵۹۶ هجری (۳ اوت ۱۲۰۰ میلادی)[3] بعمل‌آمد . و سبب ایــن تعویق همانا رقابتی بوده که میان او و هندوخان پسر ملکشاه وجود داشته است . غوریان از حقوق هندوشاه دفاع می‌کردند و توانستند بعضی از شهرهای خراسان را

۱ ــ دربارهٔ این نام رجوع شود به ماقبل حدود ص۷۰۲ حاشیه .

۲ ــ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۸۵ .

۳ ــ درتألیف **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق 115 ؛ چــاپ **قزوینی** ، II ، ۴۷) و تألیف **میرخواند** (« تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۴۱) تاریخ ۲۰ شوال ذکر شده .

به تصرف خویش درآوردند. غوریان به ضبط ومصادرهٔ اموال دست زدند[1] و این خود دشمنی اهالی را علیه ایشان برانگیخت وخوارزمشاه بی‌درنگ ازآن وضع بهره گرفت، به ویژه که درآن گیرودار غیاث‌الدین هم درگذشت. هم درسال ۶۰۰ هجری (۱۲۰۳ میلادی) محمد متصرفات خراسان خویش را باز پس‌گرفت . دربهار سال ۶۰۱ هجری (۱۲۰۴ میلادی) موفق به توسعهٔ اراضی خود گشت و بادغیس را غارت کرد و غرامت هنگفتی از هرات ، که هرگز جزء متصرفات تکش نبوده، اخذ نمود. دراین هنگام شهاب‌الدین ازهندوستان به خراسان بازگشت و بالشکر خویش یکسره به سوی خوارزم شتافت. محمد به شتاب ازمرو بازگشت ومانند اسلاف خویش کوشید تا دشمنان را باغرقاب کردن اراضی اطـراف ، متوقف سازد ، ولی فقط چهل روز ایشانـرا متوقف ساخت . خـوارزمیان در قراسو[2] شکسته شدند و پس از آن شهاب الدین گرگانج را محاصره کرد . به گفتهٔ جوینی[3] مردم پایتخت یکدل و یك جهت

۱ ـ « متون » ، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۱ (**جوینی** ؛ هم چنین درچاپ **قزوینی** ، II ، ۵۱) .

۲ ـ به گفتهٔ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۴۷۴ ؛ < چاپ **ناسائو‌ـلیس** ۱۲۲ > ـ یکی از نهرهای آمودریا در مشرق پایتخت . در تألیف **ابن اثیر** (چـاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۲۲) ـ « سوـقرا » ذکرشده وضمناً معنی این کلمه نیزنقل شده ، «آب سیاه». چون نام «الپ‌قرا» (رجوع شود به‌ماقبل، ص‌حدود ۵۲۴،و۷۱۰) نیز وجود دارد نمی‌توانیم این ترتیب عجیب کلمات را بالکل‌محال بدانیم . ولی بهرتقدیرباحتمال اقوی باید هم چنانکه درتألیف **جوزجانی** آمده « قراسو » قـرائت شود .

۳ ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۷ ؛ چاپ **قزوینی**، II ، ۵۴ و بعد ؛ **میرخواند** (« تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۴۷ـ۴۶) .

درمقام دفاع ازشهر برآمدند. به همهٔ ایشان سلاح داده شد و «امام معظم شهاب الدین‌خیوقی که دین را رکنی وملك را حصنی بود»[1] از بالای منبر ایشانرا ترغیب و تحریص می‌کرد که دلیرانه با دشمنان پیکار کنند وبه حدیث صحیح که «من قتل دون نفسه وماله فهوشهید» استناد می‌نمود. عوفی[2] که درآن ایام درگرگانج اقامت داشته همین وقایع را به صورتی دیگر نقل می‌کند. تسلیح همگانی مردم فقط یك‌خدعهٔ جنگی بوده که ملکه ترکان خاتون بکاربسته بود. وی پیکی به خراسان فرستاد[3] که فرزند را از هجوم دشمن خبر دهد و در عین حال فرمود در شهر اعلام کنند که مردم سلاح بردارند. خودهائی از کاغذ ساختند. منظرهٔ چنین لشکر کثیری غوریان را از حملهٔ عاجل مانع شد و حال آنکه شهر در واقع بی دفاع بود و لشکری درآن وجود نداشت. هفته‌ای بعد محمد سررسید ولی فقط صد سوار با وی بود. بتدریج ازاطراف

---

۱ ــ **جوینی**، چاپ **قزوینی**، II، ۵۵: «دین را رکنی وملك را حصنی بود».

۲ ــ «متون»، ص ۸۸.

۳ ــ از اینجا چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که درکنار قراسو لشکر**محمد** باغوریان جنگ نکرد (**جوینی** دربارهٔ این پیکارسخنی نگفته). شاید عده‌ای که درکنار قراسو شکست خورد از طرف ملکه اعزام شده بوده و برای غرقاب کردن آن سرزمین هم از طرف او اقدام بعمل آمده بوده. بنابه گفتهٔ **جوزجانی**، سلطان **محمد** در برابردشمنان خویش «شکسته و منهزم» شد و «به خوارزم رفت» (این سخنان درتألیف **عوفی** تکذیب می‌شود). عملیات جنگی قراسو «ازطرف مردم خوارزم» به هنگامی که **شهاب‌الدین** بردرخوارزم بود صورت گرفته بوده. **ابن اثیر** از پیکار «سوقرا»، همچون نبرد بسیار بزرگی که میان دولشکر درگیرشده بود سخن می‌گوید

و اکناف دستجات بیشتری واردشدند وشهر نجات یافت[۱].

به‌گفتهٔ جوینی‌شمار لشکریانی که خوارزمشاه گردآورد به‌هفتاد هزارتن رسید. وی‌گذشته ازاین‌از قراختائیان استمدادنمود. لشکرگاه غوریان درکرانهٔ شرقی رود[۲] قرار داشت . شهاب‌الدین به لشکریان خویش فرمود گذرگاهی بررود جستجو نمایند تا روزدیگربه شهرحمله کنند. ولی درآن هنگام لشکری کثیر از قراختائیان به سپهداری طاینکو ـ طراز وسلطان سمرقند عثمان «نزدیك رسید» .

غوریان به شتاب عقب نشینی کردند . محمد خوارزمشاه ایشان را تا خراسان تعاقب کرد و درآنجا شکستشان داد وپس ازآن به گرگانج بازگشت تا پیروزی خویش‌را جشن‌گیرد . قراختائیان تعقیب‌را دنبال کردند ودرنزدیکی اندخود لشکریان غور را محاصره کردند . درآغاز ماه صفر سال ۶۰۱ (در

---

۱ ــ **زکریای قزوینی** دربارهٔ دلیری مردم گرگانج بالکل به نحوی دیگر سخن می‌گوید («عجایب‌المخلوقات» ، II ، ۳۴۹ ، ذیل کلمه «الجرجانیه»). بنا به گفتهٔ وی، همهٔ اهالی گرگانج و حتی پیشه وران آن شهر لشکری بودند . یك بار **سلطان محمد** از چینیان شکست خورده به گرگانج گریخت وعدهٔ قلیلی از هواخواهانش با وی بودند . و برای اینکه کس به قلت نیروی وی پی نبرد شبانه وارد شهرشد و روز دیگرصبح هنگام توانست با لشکری مرکب از سی‌هزار سوار از شهرخارج شده علیه دشمنان خویش پیکار کند . این داستان (که البته حاوی مبالغهٔ بسیار است) فقط می‌تواند مربوط به جنگ با **شهاب‌الدین** باشد ؛ ونام «چینیان» اشتباهاً نقل شده .

۲ ــ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۵ ، « برجانب شرقی شط » . شاید منظور مجرای اصلی رود نبوده بلکه نهری است که درنزدیکی گرگانج جاری بوده است .

اواخر سپتامبر یا آغاز اکتبر)[1] در آن‌محل پیکاری دو روزه درگیر شد[2] که به‌شکست غوریان پایان یافت و پس از آن شهاب‌الدین ناچار در اندخود متحصن شد. وضع شهاب‌الدین با روزگار ناپلئون <سوم> در سدان مشابهت داشت. و اگر به همان سرنوشت دچار نشد، نجات خویش را مرهون اقدام عثمان سمرقندی بوده. عثمان، که مسلمان بود، میل نداشت «سلطان اسلام» اسیر کفار گردد و بدین سبب پیشنهاد میانجیگری کرد، که پذیرفته شد. قراختائیان به غوریان اجازه دادند تا به متصرفات خویش بازگردند و فقط غرامتی دریافت داشتند. شهاب‌الدین به‌هنگام‌شکست به‌دست‌خود چهارپیل را که‌نمی‌توانست به قلعه بردکشت. دوپیل‌را هم دشمنان گرفته بودند. واکنون می‌بایست پیلی دیگررا هم به قراختائیان دهد. به‌گفتهٔ جوینی اوهرچه داشت داد[3].

شهاب‌الدین به‌غزنه بازگشت. در غزنه شایعهٔ مرگ او انتشار یافته‌بود، و در نتیجه اغتشاشاتی بروزکرده. شهاب‌الدین پس از اعادهٔ نظم با محمد

۱ــ به گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII ، ۱۲۲) درآغاز صفر ۶۰۱ هجری (اول صفر = ۲۸ سپتامبر ۱۲۰۴ میلادی).

۲ــ <درچاپ روسی سال ۱۹۰۰ (ص ۳۷۶) چنین است. در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ (ص ۳۵۱) «پیکاری‌دوهفته‌ای» («a two weeks battle»)ــ هیئت‌تحریریه>.

۳ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB , IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۸ ؛ چاپ **قزوینی**، II ، ۵۷، «تمامت آنچ داشت». **میرخواند** «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ **دفرمری**، ۴۸. **مروالرودی** مختصراً در بارهٔ شکست سلطان یاد می‌کند و از بازگشت وی به برشور (پشاور) از خوارزم و اندخو در سال ۶۰۱ هجری «پس از چشم زخمی» خبر می‌دهد (ورق ۱۶ b)؛ درترجمهٔ **سر ا. د. رؤس** (Ross, «The genealogie», p. 399) نوشته «بعد ازآنکه زخمی به چشم او واردآمد»ــ ترجمه‌ای زیادکلمه به‌کلمه‌است [وغلط].

خوارزمشاه پیمان صلح و اتحاد بست. ظاهراً همهٔ شهرهای خراسان به جز هرات در تحت حکومت خوارزمشاه باقی ماند و درسال مرگ شهاب‌الدین فقط هرات به غوریان تعلق داشته. دربهار سال ۶۰۲ هجری (۱۲۰۵ میلادی) تاج‌الدین زنگی [1] والی بلخ به متصرفات خوارزمشاه دستبردی‌زد. ولی‌بدون رضای سلطان خویش عمل کرده بوده و سلطان مساعدتی درحق وی مبذول نمی‌داشت. غوریان مروالرود را غارت کردند ولی در نزدیکی سرخس شکسته شدند. زنگی و ده تن از سرداران وی اسیر و به خوارزم برده شدند وبه سیاست رسیدند [2]. شهاب‌الدین درآن زمان فقط در اندیشهٔ انتقام جوئی از قراختائیان بوده. در عین حال وی، همچون «سلطان اسلام» وظیفه‌دار بود که ماوراءالنهر را از زیریوغ کفار نجات دهد. بعدها، پس از اشغال شهرغزنه توسط خوارزمشاهیان نامه‌هائی از ناصر خلیفه درآن شهر کشف شد که وی سلطان‌را ترغیب می کرده که نخست‌کار خوارزمشاه را یکسره کند وحتی‌بدین منظور باقراختائیان عقد اتحاد ببندد [3]، به‌عبارت دیگر همان نقشهٔ عملیاتی را که یك سال بعد محمد مجری ساخت پیشنهاد کرده بوده. ظاهراً سلطان غور ازلحاظ دوراندیشی سیاسی به پای رقیب خویش نمی‌رسیده. دربهارسال ۶۰۲

۱ــ **غوری**، فرزند **فخرالدین مسعود**. **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، I، ۴۲۵، <چاپ **ناماتو‌ــلیس**، ۱۰۴>.

۲ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۳۴،۲، ورق ۱۱۹؛ چاپ **قزوینی**، II، ۵۸. به‌گفتهٔ **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII، ۱۳۵) اسیران درمرو به‌سیاست رسیدند وسرهای بریدهٔ ایشان چند روزآویزان بود.

۳ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۴۴؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۲۰.

هجری(۱۲۰۵ میلادی)عمادالدین‌عمر والی‌بلخ (ظاهراً جانشین زنگی) به‌فرمان سلطان خویش ترمذ را به حمله مسخرساخت . ترمذ به قراختائیان تعلق داشت ویکی ازقلاع نیرومند شمرده می‌شد. فرزندعمادالدین[1] بهرام‌شاه[2] به ولایت ترمذ منصوب گشت . به سبب اغتشاشاتی که در هندوستان روی داده بود بناچار عملیات بعدی علیه قراختائیان به وقت دیگر محول شد. به گفتهٔ جوینی لشکرکشی شهاب‌الدین به هندوستان بدان سبب بود که وی می‌خواست پیش ازآغاز مجدد جنگ با قراختائیان «امور خزاین وجنود» را بهبود بخشد[3] . در بهار سال ۶۰۳ هجری (۱۲۰۶ میلادی) شهاب‌الدین به غزنه بازگشت وسخت سرگرم تدارك لشکرکشی به ماوراءالنهر بود . به بهاءالدین[4] صاحب بامیان امرشد که به ساختمان پل آمودریا (جیحون)[5] همت‌گمارد . « برشط جیحون بارگاه برآوردند چنانك یك نیمه ازبارگاه درآب بود»[6] . در۱۳ مارس ۱۲۰۶

۱ ــ **ابن اثیر**، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۳۵ .

۲ــ در تألیف **نسوی** (سیرت **جلال‌الدین** ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه۶۶) نام برده شده است .

۳ ــ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۸) .

۴ ــ به گفتهٔ **جوزجانی** متصرفات او ازمشرق تا کشمیر و ازغرب تا بلخ وترمذ و از شمال تا حدود کاشغر و ازجنوب تا غرجستان وغور ممتد بوده (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۴۳۱ < چاپ **ناسائو-لیس** ، ۱۰۸ >) . وی نوادهٔ **فخرالدین مسعود** بوده .

۵ ــ **ابن اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۳۸ .

۶ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۹ ؛ « برشط جیحون بارگاه برآوردند چنانك یك نیمه از بارگاه درآب بود » .

(روزهای آخر زمستان سال ۶۰۳ هجری) سلطان بدست قاتلان کشته شد . بنا به برخی اخبار قاتلان مزبور هندو بوده و بموجب اطلاعات دیگری این قتل کار اسماعیلیان بوده است [1] .

شهاب‌الدین آخرین امیرمسلمان بوده که‌قدرت رقابت با خوارزمشاه‌را داشت . رئیس جدید آن دودمان غیاث‌الدین محمود فرزند شهاب‌الدین محمد واجد خصایل امیری نبوده. سرکردگان ترك نگهبانان کثیرالعدهٔ شهاب‌الدین قیام کردند و غزنه را و متصرفات غوریان را در هندوستان به تصرف درآوردند . خوارزمشاه به دعوت امیر هرات با لشکر وارد متصرفات وی شد و بهانه کرد که اگرچنین نکند قراختائیان بلخ وناحیهٔ آن را تصرف خواهند کرد[2]. عمادالدین عمرچهل‌روزدرمقابل‌لشکرخوارزم‌دفاع کرد، ولی‌سرانجام بناچار تسلیم گشت (در اوایل جمادی‌الاول ۶۰۳ هجری، اواخر نوامبر) و به خوارزم اعزام شد. محمدخوارزمشاه به اتفاق قراختائیان ترمذرا مسخرساخت

---

۱ ــ هردو خبر درتألیف **ابن اثیر** آمده (چاپ تورنبرگ، XII ، ۱۴۰ــ۱۳۹). به گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۱۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۹) ، قاتلان هندو بوده‌اند . به گفتهٔ **صدرالدین نظامی** که معاصر وقایع بوده و کتاب «تاج‌المآثر» (نسخهٔ خطی LGU ، ورق ۲۰۴) هم از اوست ایشانرا اسماعیلی (ملاحده) می‌داند . درتألیف **جوزجانی** نیزچنین است . (ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۴۸۵ ؛ < چاپ **ناسائو_لیس** ، ۱۲۴ ؛ « بدست فدائی ملاحده» >) .

۲ ــ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۶۲ ؛ « در آن وقت سلطان از جانب خان ختای مستشعر بود که نباید پیش دستی کند و بلخ و آن حدود را که در تصرف سلاطین غور بود و به ملك ختای نزدیك با حوز خود گیرد » ؛ نسخهٔ خطی GPb ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۰ .

و به قراختائیان‌داد ومسلمانان سخت‌ازاین‌عمل‌منضجر شدند[۱]. به‌گفتهٔ جوینی، امیرترمذ به‌توصیهٔ پدرخویش عمادالدین خودقلعه را تسلیم عثمان سمرقندی کرد[۲] . دراواسط جمادی‌الاول[۳] (دسامبر) محمد با « اهبتی وهیبتی» تمام وارد هرات شد . غیاث‌الدین محمود درحکومت غورباقی ماند ولی در آنجا هم بالاجبار خویشتن را تابع خوارزمشاه می‌دانست و خطبه بنام وی می‌خواند و سکه بنام او می‌زد . در ماه جمادی‌الثانی ۶۰۳ هجری (۱۲۰۷ میلادی)[۴] خوارزمشاه پس ازآنکه به هدف دیرین دودمان خویش‌رسید به پایتخت خود بازگشت .

بدین قرارمحمدخوارزمشاه درمبارزه علیه‌آخرین رقیبان مسلمان‌خویش از کمك قراختائیان استفاده کرد . ولی اکنون که به مقصود خویش رسیده و مقام اولویت را میان امیران مسلمان مشرق حایزگشته بود، مسلماً نمی‌توانست تابع کفار قراختائی باشد و هم برای حفظ نفاذکلام و حیثیت خود می‌بایست مانند شهاب‌الدین وظیفهٔ نجات دهندهٔ مسلمانان را بـه عهده گیرد . اوضاع و احوال نیز برای وی مساعد بوده زیراکه درهمان زمان درتاریخ اسلام یکی از نهضت های بسیار وسیعی، که مشرق تـرکستان و هفت آب و ناحیه کلجیان و

---

۱ ــ **ابن اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۵۳ــ۱۵۱ .

۲ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۶۴ . درتألیف **میرخواند** (تاریخ خوارزمشاهیان ، چاپ **دفرمری** ۵۲ــ۵۱) بجای **عثمان خوارزمشاه** نوشته شده

۳ ــ درنیمهٔ جمادی‌الاول (به گفتهٔ **جوینی** ، رجوع شود به نسخهٔ خطی GPB، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۲۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۶۴) .

۴ ــ درماه جمادی‌الثانی (به‌گفتهٔ **جوینی**، چاپ **قزوینی**، II، ۶۵ ، ورق ۱۲۱).

ماوراءالنهر را فرا گرفت ، وقوع یافت .

ما دربارهٔ وقایعی که در پایان قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) در ماوراءالنهر روی داد اطلاعی در دست نداریم . فقط ازسکه‌ها مشهوداست که نه تنها درسمرقند بلکه ـ لااقل درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ـ در بخارا نیز خان ابراهیم بن حسین که لقب « سلطان السلاطین » داشته حکومت می‌کرد . تا حدی که اطلاع داریم ، ازمیان مورخان ، فقط عوفی از وی یادکرده[۱]، ولی هیچگونه جزئیاتی نقل نکرده است ، ظاهراً وی جانشین بلافصل قلیچ‌طمغاج‌خان مسعودبوده. امادربارهٔ اینکه‌باسلفش‌چه‌خویشئی‌داشته اطلاعی دردست نیست . پیشتر سکه‌هائی بنام وی‌ازسال ۵۶۰ هجری/۱۱۵۶ میلادی ـ یعنی هم در زمان قلیچ طمغاج خان در اوزگند ضرب می‌شده . اما درسمرقند سکه‌های او از سال ۵۷۴ هجری/۷۹ـ۱۱۷۸ میلادی آغاز شده وتا سال ۵۹۵ هجری/۱۱۹۹ میلادی دیده می‌شوند .گذشته ازاین سکه‌ای بخاری بنام ابراهیم که درسال ۵۹۷ هجری/۰۱ـ ۱۲۰۰ میلادی ضرب شده وجود دارد[۲] . عثمان فرزند ابراهیم[۳] به‌جای وی نشست و چنانکه دیدیم تا سال ۶۰۱ هجری حکمرانی کرد . جوینی[۴] وی را نیز «سلطان سلاطین» می‌خواند

۱ـ «متون» ، ص۸۴.

۲ـ **مارکوف** ، « فهرست تملکات » ، ص۲۸۹ ـ ۲۸۲ . از لباب‌الالباب **عوفی** می‌دانیم (I ، ۴۴)که **ابراهیم** در رجب ۵۹۷ هجری (۷آوریل ـ ۶مه ۱۲۰۱ میلادی) که **عوفی** وارد بخارا شده بوده درقید حیات بوده‌است .

۳ـ به‌گفتهٔ **عوفی** و بموجب سکه‌ها چنین است (**مارکوف** ، «فهرست تملکات» ، ص ۲۹۴) . بموجب نوشتهٔ لباب‌الالباب (I ، ۴۴) درسال ۵۹۷ هجری (سال ۱۲۰۱ میلادی) وی ۱۴ یا ۱۵ سال داشته .

۴ـ نسخهٔ خطی GPB ، ۲، ۳۴ ،ورق ۱۴۵ ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۲۲ ؛ « او

←

ظاهراً حکومت عثمان تا بخارا نافذ نبوده. دیدیم که حتی در نیمهٔ اول قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) در بخارا دودمانی از خطیبان و رئیسان که لقب «صدرجهان» داشتند تأسیس شد که پشت در پشت فرمان‌روا بودند. دریغا که اطلاعات مربوط به‌انساب صدور مزبور تاحدی ضد و نقیض است. نفوذ ودخالت صدور درامور غیرروحانی مسلماً می‌بایست به تصادم میان‌ایشان وخانان سمرقند منجرشود. وبروز تصادمات باعناصرعامهٔ خلق و قراختائیان نیز ناگزیر بوده. توجیه این‌که همهٔ صدور، از عمر که بدست قراختائیان مقتول گردید گرفته (رجوع شود به ص ۶۸۱) تا آخرین ایشان، به صفت «شهید» موصوف گردیده‌اند[۱]، همین‌است. قراختائیان پس از کشتن عمر، مع‌هذا، نفاذ حکم جانشین وی را درامور دینی ـ که به‌گفتهٔ نظامی عروضی[۲] امام احمدبن عبدالعزیز (برادر مقتول ؟) بوده، پذیرفته وشناختند. والی قراختایی الپ تگین (یا آتما تگین، رجوع شود به ص ۷۱۵) ـ چنانچه‌گفتهٔ نظامی عروضی را باور وقبول کنیم ـ می‌بایست درهمهٔ امور با اشارات امام موافقت کند. چنانکه پیشتر دیدیم (ص ۶۸۱)، ابن اثیر ضمن داستان قلع وقمع قرلغان، فقیه محمد فرزند عمرمقتول را رئیس بخارا می‌خواند ومی‌گوید که وی متحداً باخان سمرقند عمل می‌کرده و اعتدال و میانه روی قراختائیان را می‌ستوده. در سال ۵۶۰ هجری / ۱۱۶۵ میلادی، بطوری که ازگفتهٔ نرشخی برمی‌آید[۳]، دربخارا قدرت به‌دست قلیچ طمغاچ

→

را درماوراءالنهر سلطان سلاطین گفتندی».

۱ــ «متون»، ص ۱۶۹ (کتاب ملازاده)؛ Barthold, «Burhan»

۲ــ چهار مقاله. چاپ قزوینی، ۲۲ وبعد. ترجمهٔ براون، ۲۴ وبعد.

۳ ــ چاپ شفر، ۲۳، ۳۴ــ۳۳.

خان مسعود بوده ، که درآن سال حصار شهر را احیاء کرد . محمدبن‌زفربن عمر نویسندهٔ خلاصهٔ تاریخ نرشخی درسال ۵۷۴ هجری / ۷۹–۱۱۷۸ میلادی تألیف خویش را به «صدرصدور جهان» برهان‌الدین عبدالعزیز [1] اهداکرده درسند سابق‌الذکر خوارزمشاه تکش (رجوع‌شود به‌ماقبل ص‌حدود۷۱۰) نیز، باحتمال‌اقوی، از همین شخص یادشده‌است[2] . در طی سلطنت طویل‌المدةخان ابراهیم‌بن حسین، حکومت‌خانان سمرقند دربخارا احیاء شد[3] . ولی بعد از او مجدداً صدر را درمقام ووظیفهٔ حکمرانی می‌یابیم. درسال ۶۰۴ هجری/۱۲۰۷ میلادی، به‌گفتهٔ‌ابن‌اثیر[4]، رئیس حنفیان بخارا را بنام برهان الدین محمد بن احمدبن عبدالعزیز برای ادای مراسم حج‌وارد بغدادشد. محتملاً وی فرزند امام احمدبن‌عبدالعزیز بوده که نظامی عروضی یاد کرده است . وی صاحب واقعی شهربود وبرای قراختائیان خراج وصول می‌کرد وازطرف ایشان حکم می‌راند . وی را دربغداد نخست با احترام پذیـرفتند . ولی بعد بسبب رفتاری که در مکه داشته ، نارضائی عمومی را بـرانگیخت ، تا حدی که بجای لقب «صدرجهان» به « صدرجهنمش » ملقب ساختند . محتملا داستان لطیفه گونه‌ای

---

۱ ــ همانجا ، ۳ــ۲ .

۲ ــ نام وی در لباب‌الالباب <**عوفی**> (I ، ۲۱۱) **عبدالعزیزبن عمر** ذکر شده و در چاپ <**نرشخی**> **شفر** ، **عبدالعزیزبن عبدالعزیز** آمده . ولــی دربین دونام اخیرالذکر اشتباهاً کلمهٔ «**بن عمر**» افتاده است (درچاپ سنگی بخارائی تألیف **نرشخی** قرائت صحیح کلمات منقول‌است) .

۳ ــ اشعاری راکه **صدر عمربن مسعود** (نوهٔ **احمدبن عبدالعزیز**) درمدح اوگفته **عوفی** نقل کرده است (لباب‌الالباب ، I ، ۱۶۹) .

۴ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۷۱ــ۱۷۰ .

که عوفی دربارهٔ گفتگوی صدر بخارا و درویش در کوه عرفات نقل می کند مربوط به همین حج وی بوده[1] . صدر اعمال حج را با جلال تمام ، درحالیکه درمحفه‌ای نشسته بوده بجا آورد . بیش ازصد شتر بزیربنه وبار وی بوده . و « علمای بزرگ » همراه وی بودند . درویشی گرسنه و برهنه وپای بی‌موزه به او برخورد و پرسید که آیا خداوند اجر حج مرد مستمندی را که با این همه دشواری بجا آورده با حج صدر که باآن همه جلال وشکوه ادا شده ، برابر خواهد داد . صدر پاسخ داد که البته اجر هردو یکسان نخواهد بود زیرا که من فرمان خدا را می‌برم و تو برخلاف او عمل می کنی . خداوند به من گفته است : « اگر امکانت هست حج ادا کن » و بتو گفته « خود را بدست خویش هلاك مساز » . بدین قرار مرا دعوت کرده و تو را از زیارت مکه معاف کرده است . من مهمانم و توطفیلی . و هرگزطفیلی ازاحترامی که مهمان را درخور است برخوردار نخواهد بود . داستانهای عوفی و ابن اثیر نشان می‌دهند که صدور مزبور به هیچ‌وجه زندگی زاهدانه‌ای نداشته و نقدینه فراوان در اختیار داشته . این سخنان را گفته های نسوی[2] نیز تأیید می کند . وی می‌گوید که صدر مزبور گذشته ازشغل رئیس مقام خطیب را هم واجد بوده ولی از لحاظ ثروت فقط با شاهزادگان و امیران قابل قیاس بوده است . شش هزار فقیه به خرج او زندگی‌می کرده‌اند. نهضت عامه وجنبش دموکراتئی که اندکی پیش از لشکرکشی خوارزمشاه در بخارا وقوع یافت ، به احتمال قوی علیه صدور نیزبوده. پیشوای نهضت ــ سنجر ــ پسرمردی سپرفروش [مجان فروش] بوده که شهر را بتصرف درآورد و « اهانت واستذلال اصحاب حرمت را از لوازم کار

۱ ــ « متون » ، ص ۸۸ ، (عوفی) .

۲ ــ «سیرت جلال‌الدین» ، « متون» ، ۲۴ــ۲۳ ؛ ترجمه ، ۴۱

می‌دانسته »[۱] عوفی می‌گوید که[۲] صدور پس از مـرگ عبدالعزیز به اردوی قراختائیان رفته از ملك سنجر شکایت کردند . و اسناد لازمه را که ممهور به امهار لازمه بوده دریافت داشته‌ولی اوراق مزبور دیگرسودی برایشان نداشت زیرا موجودیت حکومت قـراختائیان درست در همان زمان پایان یافت. قرای ایشان بی‌آب ماند و ثروتهایشان نابود شد .

در تألیف‌جوینی دو روایت دربارهٔمبارزه میان محمد وقراختائیان وجود دارد . بموجب یك روایت که درفصل «ذکر استخلاص ماوراءالنهر»[۳] وفصل « ذکـر مراجعت محمد خوارزمشاه بار دوم بجنگ گورخان » منقول است ، سلطان مدتی‌به قراختائیان خراج‌می‌داد وسرانجام درسال ۶۰۷/۱۲۱۰ میلادی فرمود تا رسول قراختائیان را در رود افکنند[۴]. وی که‌برای وصول‌خراج‌آمده بود به سلطان توهین‌کرده درکنار اوبـرتخت نشسته بود . پس ازآن سـلطان بخارا را اشغال کرد و ازآنجا به سمرقند روی آورد وقبلاً رسولانی به نـزد عثمان فرستاده‌بود. عثمان پیش‌ازآن ازدخترگورخان قراختائی[۵]خواستگاری

---

۱ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۵ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۷۴ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۵۴ .

۲ ــ « لباب‌الالباب » ، II ، ۳۸۵ . مؤلف اشعار **شمس‌اعرج بخاری** را در هجو صدور نقل می‌کند .

۳ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۹ ــ ۱۲۵ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۴ــ۷۴ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چـاپ **دفرمری** ، ۶۰ــ۵۴ .

۴ ــ نـام او در نسخهٔ خطـی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ « **توشی** » آمده ؛ در نسخهٔ **خانیکوف** ، « **بولشی** » و درچاپ **قزوینی** (II ، ۷۵) «بوسی» نقل شده .

۵ ــ **میرخواند** دراینجا این جزئیات را ازقلم انداخته .

کرده با پاسخ رد وامتناع روبرو شده بود. وی که بدین سبب رنجیده وموهن شده بوده بامحمد عهد اتحاد بست وفرمود تا درملك خویش بنام خوارزمشاه خطبه خوانند وسکه ضرب کنند . سلطان فرمود تا سمرقند را مستحکم کننـد و امیر بُرتـنه را که از خویشان ترکان خاتون بود به نمایندگی خود در دربار عثمان منصوب کرد[1] . پس ازآن به پیش راند و ازسیردریا (سیحون) گذشت و درماه ربیع‌الاول ۶۰۷ هجری[2] (آخراوت وسپتامبر) درصحرای ایلامش[3] با لشکرقراختای که زیرفرمان تاینکوقرارداشته تلاقی دست داد. دشمنان شکسته شدند . وشخص تاینکو اسیر وبه خوارزم گسیل گردید . سلطان در راه باز- گشت اترار را ــ که صاحب آن مقاومت ابراز داشته بود ــ مسخر ساخت[4] و به سمرقند بازگشت وازآنجا به خوارزم رفت. به فرمان وی تاینکو کشته وبه رود افگنده شد . هنگام غیبت سلطان «جماعتی ازبقایای اصحاب قادرخان»[5] حوالی‌جندرا غارت وویران‌کردند. خوارزمشاه متعاقب این‌عمل مدتی‌قلیل در خوارزم مانده، سپس با لشکـر رهسپار جند شد . عثمان که باتفاق محمد به گرگانج آمده بود در آن شهر ماند تا با دختر خوارزمشاه عقد ازدواج منعقد

۱ ــ اینجا **میرخواند** دربارهٔ انتصاب **برتنه** سخنی نمی‌گوید . درتألیف **جوینی**، چاپ **قزوینی** (II ، ۷۶) «ترتیه» نوشته شده .

۲ ــ **میرخواند** («تاریخ خوارزمشاه» ، چاپ **دفرمری** ، ۵۵) این واقعه را به سال ۶۰۶ هجری مربوط می‌داند (۱۰ــ۱۲۰۹ میلادی) .

۳ ــ محل پیکار درتألیف **میرخواند** ذکرنشده .

۴ ــ «متون» ، ص ۱۱۲ (**جوینی** ، همچنان درچاپ **قزوینی** ، II ، ۸۰) .

۵ ــ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۸ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۲) .

کند . وی چون بر قپچاقیان پیروزشد خبر یافت که لشکر قراختائیان باری‌دیگر سمرقند را محاصره کرده‌اند و به‌آن سوشتافت . تا هنگام ورود او ، ساکنان سمرقند هفتاد بار با قراختائیان پیکار کردند و در تمام موارد ـ جزیك بار که بدرون شهر خود رانده شده بودند ـ پیروزی نصیب ایشان بوده .

خبر نزدیك شدن لشکر سلطان وقیام کوچلك نایمانی دربخش شرقی قلمرو کشور، قراختائیان را بر آن داشت که با سمرقندیان پیمان متارکه ببندند وعقب نشینی اختیارنمایند. محمد خوارزمشاه چون به سمرقند رسید به تعاقب ایشان پرداخت . صاحب شهر اوغنك (؟)[1] با اینکه مسلمان بود از اطاعت به خوارزمشاه سرباززد . و سلطان فوجی برای تسخیر شهر گسیل داشت . فوج مزبور مأموریت خویش را با موفقیت انجام داد و صاحب عاصی شهر را در زنجیر به خدمت سلطان آوردند[2] . چیزی از این واقعه نگذشت که رسولان کوچلك وارد لشکرگاه محمد خوارزمشاه شدند . میان کوچلك وخوارزمشاه پیمانی بسته شد و قید گردید که ترکستان ملك کسی خواهد بود که نخست گورخان را مغلوب سازد. و اگر سلطان دراین مهم موفق شد همه سرزمینها تا کاشغر و ختن از آن وی خواهد بود وچنانچه کوچلك نخست برگورخان غلبه کرده ویرا شکست داد همهٔ سرزمینهای واقع در مشرق سیردریا به وی تعلق خواهد داشت . کوچلك در واقع به‌هدف رسید . اما پیکاری که سلطان با لشکریان گورخان کرد برای وی موفقیت‌آمیز نبوده. پیش از پیکار برتنه که

---

۱ ـ شاید این محل همان « یوغنك » باشد که قبلا در ص ۳۰۷ ازآن یادشده .

۲ ـ « متن » ، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۲ (**جوینی** ؛ همچنان در چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۳) .

نمایندهٔ سلطان درسمرقندبوده و یکی از شاهزادگان مازندران ـ اسپهبد ناحیهٔ کبودجامه ـ باقراختائیان روابطی‌برقرار کردند ومتعهد شدندکه به‌خوارزمشاه خیانت کنند، به شرطـی که گورخان پس از پیروزی خوارزم را به برتـنه و خراسان را به اسپهبد دهد. گورخان نوید پاداش بیشترو کریمانه‌تری را بایشان داد. درآغاز پیکار بـرتـنه‌واسپـهبدـطبق قرار قبلی‌ـازعرصهٔ کارزارگریختند . وجناح‌چپ قراختائیان برجناح راست مسلمانان تفوق حاصل‌کرد وجناح چپ مسلمانان برجناح راست قراختائیان برتری یافت . قلب های هردولشکر درهم ریختند . و نبرد به نتیجهٔ قاطعی نرسید . ودر هردولشکرفاتحانی وجودداشتند که لشکرگاه دشمنان یعنی طرف دیگر را غارت کرده و مغلوبانی بودنـد که نجات خویش را درگریز جسته بودند. رسم سلطان این بود که به هنگام پیکار به‌لباس‌دشمنان‌ملبس‌می‌گشت. وی‌به‌هنگام‌آشفتگی وگم‌گشتگی (باچنان‌لباسی) به میان افواج قراختائیان افتاد و چند روزی درآنجا بسر بـرد و پس ازآن از فرصتی استفاده کرده ، بطوری که توجه را جلب نکند ، دشمنان را ترک‌گفت و درکرانهٔ سیردریا (سیحون) به لشکریان خویش پیوست . لشکر ازبازگشت وی بسیار شاد شد زیـرا درآن وقت شایعاتی دربارهٔ مفقود شدن و حتی مرگ سلطان منتشر شده بوده .

همین وقایع درفصل «ذکر خانان قراختای و احوال خروج واستیصال ایشان» بالکل‌بصورت‌دیگری‌نقل‌شده‌است[۱]. خوارزمشاه که مغرور پیروزی‌های خـویش شده بود دو سه سال خـراج معهود را به قراختائیان نپرداخت .

---

۱ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۳۳ ـ ۱۳۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۹۳ـ۸۶ . **میرخواند** خلاصهٔ این فصل را درتاریخ **چنگیزخان** نقل‌کرده است (چاپ **ژوبر** ، ۹۵ـ۹۰) .

سرانجام گورخان وزیر خویش محمودبای را بنزد اوفرستاد تا پرداخت وجه را طلب کند . محمد خوارزمشاه در آن زمان آمادهٔ حمله به قپچاقیان می‌شد و بدین‌سبب موقع را برای نزاع با قراختائیان مناسب نمی‌دید، ولی درعین‌حال نمی‌خواست ننگ را تحمل کند وخویشتن را خراج گزار کفار بشناسد وبدین سبب بالکل از پذیرفتن رسول طفره رفت و عازم جنگ شد و مذاکرات با قراختائیان را به ترکان خاتون مادر خود محول کرد . ترکان خاتون رسولان را با احترام تمام پذیرفت. ونقد مورد تعهد را کاملاً پرداخت و ازطرف خود رسولانی به نزد قراختائیان فرستاده دستور داد از گورخان ، به خاطر تأخیری که در پرداخت پدید آمده ، پوزش طلبند و (از طرف محمد خوارزمشاه) «التزام ایلی و انقیاد برقرار سابق تقریر نمود »[1]

مع هذا محمودبای به پادشاه خویش گزارش داد که خوارزمشاه به قدرت خویش مغرورشده است و برای گورخان خراجگزار وفاداری نخواهد بود . این بود که گورخان رسولان خوارزم را «زیادت اعزازی نکرد والتفاتی ننمود». محمد چون برقپچاقیان پیروزشد وبه‌خوارزم بازگشت عزیمت تسخیر ماوراءالنهر کرد وبه سوی‌بخارا لشکر کشید وپنهانی باعثمان سمرقندی ودیگر امیران روابطی برقرار ساخت . همهٔ شاهزادگان نوید یاری دادند زیرا که از رفتارمأموران قراختائیان رنجیده خاطر بودند ومأموران مزبور «برخلاف ایام ماضیه»[2] «همه گونه بی رسمی وعدوان [نسبت به مردم] آغاز نهاده بودند» . مع هذا سلطان از بخارا به خوارزم بازگشت وقصد داشت که لشکر کشی را

---

۱ ــ « متون » ، ص ۱۱۳ ، (**جوینی** ؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۹۰).
۲ ــ **جوینی**، (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۹۰) .

باردیگر، سال بعد، آغاز کند[1]. درآن زمان امرای تابع گورخان درمشرق نیز قیام کردند. کوچلك شاهزادهٔ نایمانی بااستفاده ازاین‌موقع ازگورخان رخصت یافت تابقایا ومتفرقان لشکرقوم خود راگردآورد. چون‌نیات عاصیانهٔ کوچلك بزودی مکشوف گردید، گورخان ازاینکه او را از خدمت مرخص کرده نادم شد و برای جنگ با او از امیران تابع خویش و ازآن جمله عثمان سمرقندی یاری طلبید. عثمان ازگورخان که دخترخود را به وی نداده بود خاطررنجیده داشت و بدین سبب خواست خداوندگار خویش را برنیاورد و آشکارا جانب خوارزمشاه راگرفت وبنزد وی رسول فرستاد وبنام اوسکه زد وخطبه خواند. گورخان‌لشکری سی‌هزارنفری به سمرقندفرستاد و آنان به تسخیرسمرقند موفق شدند. قراختائیان به فرمودهٔ پادشاه خویش ازغارت سمرقند و ویران ساختن آن خودداری کردند، «سبب آنکه سمرقند را خزانهٔ خود می‌دانست». خبر موفقیتهای کوچلك گورخان را برآن داشت که لشکریان خویش را ازسمرقند احضار کند. آنگاه شهر مزبور بدست محمد خوارزمشاه اشغال شد[2]. عثمان به پیشوازش شنافت و آن سرزمین را تسلیم کرد و به لشکریان وی پیوست. متحدان بسوی طراز رفتند و با لشکریان فراوان قراختائیان که در زیرفرمان تاینکو بودند تلاقی کردند. پیکاربه نتیجهٔ قطعی نرسید. وجناح راست هردو طرف شکسته شد. ولی مسلمانان تاینکو را اسیر کردند و «هردولشکربازپس

۱ ــ همانجا: «وسلطان برقرار آنك در سال آینده برقصد او بازآید از بخارا بازگشت».

۲ــ <درچاپ روسی ۱۹۰۰ «**محمود**» نوشته شده بوده. این اشتباه را **و. و. بارتولد** درنسخهٔ روسی متعلق به خود رفع کرده ــ هیئت تحریریه>.

نشستند»[1] . قـراختائیان به هنگام بازگشت متصرفـات خاص خود را غارت کردند . ساکنان بلاساغون به امید آنکـه هفت آب نیز بزودی بدست محمد مسخر خواهد شد دروازهٔ شهر را بـروی ایشان بستند . محمودبـای و امیران گورخان بیهوده کوشیدند که ایشان به فرمانبرداری رضا دهند . سرانجام پس از شانزده روز محاصره شهر را مسخر ساختند وسه روز غارت کردند . و در این گیرودار درحدود ۴۷۰۰۰ تن ازمردم تلف شدند . این عملیات جنگی بر-روی هم نیروهای گورخان راتباه وضعیف کرد . محمود بـای «ازاین ترس که نباید بمال او که مالی بـود که قارون را نبوده باشد[2] طمع رود » به پادشاه خود اندرز مرگ باری داد باین معنی که ازلشکریان خواسته شود آن چه پول کوچلك از « خزاین خاصهٔ » غارت کرده بوده وبه هنگام شکست وی نصیب افراد لشکری شده بوده ، بازپس دهند . اقدام به این امر موجب طغیان لشکر گردید و کوچلك بیدرنگ از آن بهره گرفت و عاصیان را بسوی خود جلب کـرد . گورخان، که همه ترکش گفته بودند، به نزد کوچلك آمد و خواست « خدمتی کند و تواضعی نماید » . کوچلك رضا نداد وخداوندگار خویش را « اعزاز کرد » و« بمحل پدری می‌نگـریست و حرمت او رعایت می کـرد» . بدیهی است که قدرت کاملاً بدست کوچلك‌افتاد و وی بانامزد پیشین گورخان ازدواج کرد . و گورخان بعد از « یك دوسال » درگذشت .

میرخواند روایت اول‌را ترجیح داده و آنچه در روایت دوم با اولی تناقض داشته ازآن حذف کرده است (پرداخت خراج به قراختائیان به امر

---

۱ ــ « متون » ، ص ۱۱۴ــ۱۱۳ (**جوینی** ، همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۹۲ــ۹۱) .

۲ ــ قرآن ، XXVIII ، ۷۶ .

ملکه ترکان خاتون و عقب نشینی سلطان از بخارا و تصرف سمرقند ازطرف قراختائیان و اسارت تاینکو وبرخی جزئیات دیگر که کمتر واجد اهمیت است) . وی به همین منظور جاهای دیگری ازمتن جوینی را هم تغییر داده است . به‌گفتهٔ جوینی[۱] علت قیام امیرهرات عزالدّین حسین بن خر میل وقیام کزلی ترك که یکی ازخویشان ملکه ترکان خاتون بوده و ولایت نیشابور داشته،همانا شایعهٔ معدوم‌شدن سلطان درجنگ با قراختائیان بوده است . پس از بازگشت سلطان به خوارزم و ورود وی به نیشابور نایرهٔ شورش فرو نشانده شد . واقعهٔ اخیرالذکر در ۱۱ رمضان سال ۶۰۴ هجری / ۳۰ مارس ۱۲۰۸ میلادی وقوع یافت . میرخواند[۲] ، برخلاف جوینی ، داستان این قیام را پس از شرح دو لشکرکشی سلطان علیه قراختائیان قرار می‌دهد و تاریخی را که ازلحاظ او نامناسب است ازقلم ساقط می‌سازد . و حال آنکه اخبار دیگر منابع نیز مؤید تاریخ فوق است . ابن اثیر[۳] نیز نخستین لشکرکشی محمد خوارزمشاه را علیه قراختائیان مربوط به سال ۶۰۴ هجری می‌داند و می‌گوید که لشکرکشی مزبور به عدم موفقیت سلطان انجامید . به گفتهٔ نرشخی[۴] هم اشغال بخارا بدست سلطان درسال ۶۰۴ هجری وقوع یافته بوده . در نتیجه ، به رغم عقیدهٔ یکی ازمحققان تازه[۵] هیچ دلیلی نداریم از گفتهٔ دوسون[۶] که

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۴ ــ ۱۲۲ ؛ چاپ **قزوینی**، II ، ۷۰ــ۶۶ .

۲ــ «تاریخ خوارزمشاه» ، چاپ **دفرمری** ، ۶۴ــ۶۰.

۳ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۵ــ۱۷۱ .

۴ ــ چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ (درمورد دوم متن معیوب است).

5 — Oppert, «Der Presbyter Johannes», S. 156.

6 — D' Ohsson, «Histoire des Mongols», t. I, pp. 181—182

داستان ابن اثیر را به نخستین روایت جوینی ـ که مقبول میرخواند است ـ ترجیح می‌دهد ، اظهار شگفتی کنیم . ظاهراً روایت دوم به حقیقت نزدیك تر است ، گر چه اخباری بسیار مورد تردید در آن نیز دیده می‌شود.

نخست قبول این که سلطان پیش ازجنگ چند سال خراج معهود را به قراختائیان نپرداخته بوده بنظر ممکن نمی‌رسد . خوارزمشاه پیش از احراز پیروزی قطعی برغوریان نمی‌توانست حسن‌توجه گورخان راکم بگیرد وارج ننهد . واینکه در پایان سال ۶۰۳ هجری (۱۲۰۶ میلادی) ترمذ را ، چنانکه قبلاً گفتیم (ص‌حدود۷۴۰) به قراختائیان واگذارکرده بوده خود دال بر این نکته است . ناگزیر باید لشکرکشی به بخارا را مربوط به پائیز سال ۶۰۴ هجری / ۱۲۰۷ میلادی دانست . بنا به گفتهٔ جوینی (در روایت نخستین) ، سلطان در بخارا جانب فرقهٔ اشراف شهررا نگه داشت و « پسر سپر فروش به سزای اعمال خود رسید » ، این خبر را نباید چنین تعبیر کرد که سنجر به سیاست رسیده بوده . از داستانی که نسوی نقل می‌کند[۱] نیك پیداست که وی [سنجر] سالها بعد نیز در درگاه سلطان می‌زیسته و مانند دیگر امیران اسیر می‌بایست در تشریفات درباری شرکت جوید[۲] این که طول مدت حکومت سنجر دربخارا تا چه حد بوده،معلوم‌نیست. اگرزیارت مکهٔ صدر که قبلاً بدان اشاره شد (ص‌حدود۷۴۲) با جلوس وی مربوط بوده است، می‌توان اندیشید

۱ـ «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ، ۲۱ ؛ ترجمه ، ۳۸.

۲ـ ازگفته‌های **عوفی**، (لباب‌الالباب، II، ۳۹۳) چنین‌برمی‌آیدکه **سنجر** به‌آموی (چارجوی) اعزام شده بوده ؛ **عوفی** شعری چند در هجو او که ازآن **شهابی غزال خجندی** است ، نقل می‌کند .

که مدت حکومتش چند ماه طول کشیده . معهذا وجود «سرای سنجر ملك» خود گواه بر آن است که زمان حکمرانی او طویل تر بوده . نام این سرا در داستان خروج تارابی[1] (۶۳۶ هجری / ۳۹ / ۱۲۳۸ میلادی) منقول است و مسلماً بعد ازغارت و کشتار و حریق سال ۶۱۷ هجری (۱۲۲۰ میلادی) سالم مانده بوده .

از سخنان ذیل‌نویس تاریخ نرشخی پیداست که سلطان دربخارا قلعه و حصار شهر را احیاء کرد. این بارموفقیتهای محمد خوارزمشاه به اشغال‌بخارا وعقد پیمان اتحاد باقراختائیان و به ویژه سلطان عثمان محدود بوده‌است. وی ازبخارا به‌خوارزم بازگشت. شایعهٔ ناپدید شدن سلطان که موجب قیام خراسان گردید ، نشان می‌دهد که این عقب نشینی اختیاری نبوده بلکه گفتهٔ ابن اثیر را دربارهٔ شکست خوارزمشاه ومتحد سمرقندی وی درپیکار باقراختائیان تأیید می کند. ازدیگرسو داستان‌لطیفه مانندهمان مورخ‌دایربراینکه محمدخوارزمشاه با یك تن ازنزدیکان خویش اسیرشده بوده و درنتیجهٔ حیلهٔ شخص مزبور– که شاه را بندهٔ خویش معرفی کرده بود– نجات یافت چندان قابل اعتماد نیست. بطوریکه می‌دانیم چنین داستان لطیفه مانندی دربارهٔ ملکشاه ونظام‌الملك نیز نقل می کنند[2] .

به هر تقدیرمحمد دربهارسال ۶۰۵ هجری /۱۲۰۸ میلادی به خـوارزم

۱– Schefer, « Chre omatie persane, t. II P. 128 ؛**جوینی**، مستخرجات چاپ **دفرمری** ، ۳۹۳ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۷ ، ۵.

۲– **حمدالله مستوفی قزوینی**، «تاریخ گزیده»، مستخرجات به ترجمهٔ **دفرمری**، ۴۴۸–۴۴۹ ؛ چاپ **براون** ، متن ، ۴۴۵ ، ترجمه ۹۷ [؟] .

بازگشت وحضور وی نظم را درخراسان برقرار ساخت . بنا به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] قیام‌هرات درنتیجهٔرفتارخوارزمیان بوجودآمده بود. بمحض‌اینکه شایعهٔناپدید شدن سلطان انتشاریافت، امیرهرات‌عهد اتحاد باغیاث‌الدین غوری[۲] را تجدید کرد، ولی پس از ورود خوارزمشاه باری دیگر طرفدار وی گشت . مشاوران خوارزمشاه خداوندگار خویش را قانع ساختند به کسی که چندین بارسوگند شکسته نمی‌توان اعتماد کرد . امیرهرات کشته شد و شهرهرات که وزیر امیر پیشین درآن تحصن جسته بود فقط پس از محاصره‌ای طولانی مسخرگردید . اما راجع به خروج کزلی امیر نیشابور (در تألیف ابن اثیر « کزلیك » ذکر شده)[۳] ... پس از ورود سلطان به نیشابور (۳۰ مارس ۱۲۰۸–اول بهار ۶۰۵ هجری) پسر کزلی به ماوراءالنهر نزد قراختائیان گریخت ولی فوجی از خوارزمیان درکنارجیحون(آمودریا) به اورسیدند وبا همراهانش به‌قتل‌رسید. خود کزلی به خوارزم گریخت . ملکه ترکان خاتون اندرزش دادکه به مرقد سلطان تکش پناه برد وملتجی شود[۴] ولی بعد ازآنکه کزلی به اندرز وی عمل کرد، خاتون فرمود تا به قتلش رسانند و سرش‌را برای پسرخود فرستاد[۵].

۱ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۲ .

۲ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۲۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۶۶ ؛ **میرخواند**، « تاریخ خوارزمشاه » ، چاپ **دفرمری** ، ۶۳ . درتألیف **ابن‌اثیر** دربارهٔ مرگ امیرهرات اندکی دیگرگونه سخن رفته است . همچنین گفته نشده که موقتاً به **غیاث‌الدین** روی‌آورده بوده .

۳ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۲ وبعد .

۴ ــ به گفتهٔ **ابن اثیر** (همانجا ، ۱۰۳) ، **تکش** مرقد خویش را درمدرسه‌ای که خود بنا کرده بود ، ساخت .

۵ ــ «متون» ، ص ۱۱۲ (**جوینی**؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۷۲)

اما راجع به وقایع سالهای بعد، فقط خبر زلزله‌ای که در سال ۶۰۵ هجری ۱۲۰۸ــ۰۹ میلادی در خوارزم وقوع یافت در دست است . میزان ضایعات و مصائب تا حدی اندك بوده زیرا که زلزله در روز واقع شد واهالی موفق‌شدند اموال‌خویش را رها کرده ازشهر بگریزند. مع‌هذا قریب ۲۰۰۰ نفردرپایتخت تلف شدند . عدهٔ تلفات در روستاها به مراتب بیشتر بوده . دو روستا با همهٔ سکنه بالکل نابود شد[1] .

محتملاً رسالت محمود بای ولشکر کشی علیه قپچاقیان را باید به سال ۶۰۶ هجری / ۱۲۰۹ میلادی مربوط دانست ــ بشرطی که واقعاً سلطان پیش از آن تاریخ دوسال خراج معهود را به قراختائیان نپرداخته باشد. عمل سلطان گواه بر آن است که وی در آن زمان تجدید مبارزه علیه قراختائیان را زود می دانسته . ولی هم در سال بعد توانست قاطعانه تر عمل کند . زیرا که نواحی شرقی امپراطوری قراختائیان در آن روزگاران درمعرض هجوم صحرانشینانی که چنگیزخان از مغولستان بیرون رانده طردشان کرده بود ، قرارداشت . در سال ۶۰۵ هجری / ۱۲۰۸ میلادی چنگیزخان در کنار رود ایرتیش بقایای نایمانیان را که در زیر فرمان کوچلك بوده و مرگیتیان را که توقتای بیکی سرکردهٔ ایشان بود کاملاً شکسته و منهزم ساخت[2] . کوچلك به سرزمین قراختائیان گریخت وپسران توقتای بیکی ــ که خود درپیکار از پای درآمده

---

۱ ــ «متون» ، ص ۱۱۲ (جوینی ؛ همچنان ــ درچاپ قزوینی، II، ۷۳ــ۷۲). شهرهای خراسان و بویژه نیشابور نیز از زلزله زیان دیدند (ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ XII ، ۱۸۷) .

۲ ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ؛ متن، ۱۴ ، ۱۶۸ ؛ ترجمه ، ۱۰، ۱۱۳ .

بود ـ به متصرفات ایدی‌قوت [پادشاه] اویغور که تابع گورخان بوده فرار کرد. محتملاً قیام ایدی‌قوت علیه گورخان و انعقاد عهد اتحاد باچنگیزخان مربوط به همین امراست . در سال ۶۰۶ هجری / ۱۲۰۹ میلادی شاوکم که سمت نمایندگی گورخان را دراویغورستان داشته و درقریهٔ قراخوجه می‌زیسته کشته شد . به گفتهٔ جوینی[۱] «شاوکم را درخانهٔ پیچیدند [محاصره کردند] و خانه بروانباشتند » و ازاینجا می‌توان نتیجه گرفت که عناصر عامهٔ خلق که از تعدیات محصلان مالیاتی قراختائی بستوه آمده بودند در این خروج شرکت داشتند . ایدی قوت توانست مرگیتیان را شکست دهد[۲] . و بقایای ایشان به متصرفات مجاور گورخان[۳] گریختند وبنابه گفتهٔ جوینی[۴] به کوچلك پیوستند.

---

۱ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۶ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۳۲ .

۲ ــ پیکار درنزدیکی رود «چمام» وقوع یافت . عقیدهٔ **د.گروت** (که مورد قبول **مارکوارت** می‌باشد ، Komanen, S . 118) برآن است که «چمام» را باید همان «چو» دانست واین عقیده بالکل خطاست. به احتمال اقوی چمام همان رودی است‌که شهرجام‌ـ بالیق یا جان بالیق که درغرب اویغورستان قرارداشته بنام آن موسوم گردیده . دربارهٔ این شهر رجوع شود به : Bretsehneider , « Researches » , Index . به گفتهٔ **برتشنیدر** (به همانجا رجوع شود) این رود درنزدیکی رودایرتیش قرارداشته . <رجوع شود نیز ، Pelliot . Notes sur Le turkestan ، P. 22>

۳ ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۷ ؛ ترجمه ۱۱ .

۴ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۷ . از برخی سخنان **جوینی** («متون» ، ص ۱۰۶ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۶ و بعد) و موارد مربوطهٔ تألیف **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن، ۱۷ ، ۵۵ ؛ ترجمه ، ۱۱، ۳۵ـ۳۴) ممکن بود چنین نتیجه گرفته شود که **کوچلك** درلشکرکشی علیه اویغورستان ←

درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بلافاصله در مغرب اویغورستان ، نواحئی که بیشتر ساکنان‌آن مسلمان بودند، آغاز می‌گردیده[۱] . وظهور افواج

←

شرکت جست وباتفاق مرگیتیان ازآنجا، ازطریق کوچا، بسوی مغرب گریخت . ولی‌خود **جوینی**، درهمان ورق، می‌گوید که شاهزادگان مرگتی پس ازآنکه **کوچلك** از**گورخان** اجازهٔ گردآوردن لشکر متفرق خویش را تحصیل کرد ، درحدود ایمیل وقبوق (درچاپ **قزوینی** ، «قیالغ») به وی (**کوچلك**) پیوستند . ازسخنان **جوینی** چنین برمی‌آیدکه وی **کوچلك** را با **سنگون** شاهزادهٔ کرائیتی ــ که او هم به ترکستان شرقی گریخته بود ــ اشتباه می‌کند (رجوع شود به **رشیدالدین**،چاپ **برزین**، بخش XIII ، متن،۲۳۷؛ ترجمه، ۱۴۸) . این شاهزادهٔ‌کرائیتی بیشتربه لقب چینی «سنگون» معروف است ومن درتقریظی (ZVORAO ، مجلد XI ، ص ۳۵۰) نوشته‌ام‌که نام خاص او معلوم نیست . مع هذا نام اورا **نصیرالدین طوسی** در « زیج ایلخانی » (نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا ، ورق b ۱) «ایلاقا» ذکرکرده و در «یوآن‌ـشی» (فصل I ، ورق b ۵) نیز به صورت «ئی‌لاخا» آمده Pelliot, «á propos des Comans », PP . 176 , 180 و درآنجا حدس زده شده‌که شکل درست آن «ئی‌لخا» است، اما املای فارسی کلمه این حدس را تأیید نمی‌کند) . درتألیف **رشیدالدین** ــ **ایلقاخ** (چاپ **برزین** ، متن، بخش VII ، ۱۲۵ ؛ ترجمه، بخش V ، ۹۸ ؛ بخش XIII، متن، ۱۸۶ وبعد؛ ترجمه ۱۱۵ و ۲۸۲) . < **پ . پلیو** در تقریظی که به «ترکستان» نوشته اظهار عقیده کرده که شاید هردوشکل ــ یعنی «**ایلقا**» و « **لی‌ئی‌لقا** » وجود داشته ولی شکل اول جنبهٔ گویشی (شاید گویش کرائیتی) داشته وشکل دوم مغولی بوده . رجوع شود به ، Pelliot, «note sur le Turkestan », PP . 22—24 هیئت تحریریه > .

۱ ــ «چان چون» ، ترجمه **کافاروف** ، ۳۰۳ ؛

Bretschneider, « Researches », vol . I . P . 68 .

صحرانشینان در آن سرزمینها فقط غلیانی را که مدتها پیشتر آغاز گشته بوده تشدید می‌نمود . چنانکه در جای دیگر گفتیم[1] علت این غلیان تنها دینی نبوده بلکه بیشترسقوط امپراطوری قراختائیان وضعف نفاذکلام وحیثیت تاج‌وتخت وافزایش قدرت برخی ازاعیان دولت وخود کامگی محصلان مالیات باعث و مسبب آن بوده است . ظاهراً نهضت درترکستان شرقی آغازگشت . بطوریکه از داستان جالب توجه جوینی[2] دربارهٔ رفتار گورخان با امیرقرلغان برمی‌آید ، گورخان هم درآن روزگاران پیش بینی می کرد که نایرهٔ قیام سراسرمتصرفات مسلمان نشین قراختائیان را فـرا خواهد گـرفت . مسلمانان پیش از پیدا شدن دستجات صحرا نشین موفقیتی کسب نکرده بودند . « پسر خان کاشغر » اسیر گورخان بود وفقط بدست کوچلك آزاد شد[3] . از این خبرچنین برمی‌آید که قیام دردوران سلطنت خان مزبور، یعنی ارسلان خان ابوالمظفریوسف، وقوع یافته بـوده . ارسلان خان بنا به گفتهٔ جمال قرشی[4] در رجب سال ۶۰۱ هجری (فوریه ـ مارس ۱۲۰۵ میلادی) درگذشته بوده . بطوری‌که از شکست محمد و تصرف سمرقند بدست قراختائیان مستفاد می‌گردد ، قیام نخست سرکـوب گشت . گورخان از ثمرات پیروزی خویش برعثمان (که به احتمال قوی در نیمهٔ اول سال ۱۲۱۰ میلادی / ۶۰۷ هجری کسب شده بوده) با اعتدال وافر

---

۱ ــ **بارتولد** ، «تاریخ مختصر هفت‌آب» ، ص ۱۰۶ وبعد .

۲ ــ «متون»، ص ۱۰۷ــ۱۰۶ (**جوینی** ؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی**، I، ۵۶)؛ **بارتولد**، «تاریخ مختصر هفت‌آب» ، ص ۱۰۸ــ۱۰۷ .

۳ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ؛ ورق ۲۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۸ ؛ D' Ohsson; « Histoire des Mongols », t . I , P . 170

۴ ــ « متون » ، ص ۱۳۲ .

استفاده کرد و به دریافت خراجی اندك قناعت نمود و ازطرف خود والئی در سمرقند منصوب کرد . به ظن قوی در همان زمان عقد ازدواج میان عثمان و شاهزاده خانم قراختائی ــ که پیش‌از آن عثمان بیهوده برای حصول این‌مقصود کوشیده‌بوده ــ بسته‌شد. جوینی[1] این‌ازدواج‌رامربوط‌به‌نوبت‌دوم‌نزدیکی‌عثمان به قراختائیان وخروج‌وی علیه محمد می‌داند، ولی‌گمان نمی‌رود گفتهٔ مورخ مزبور را ــ که محمد پس از دریافت خبراین نزدیکی و ازدواج دراقدام علیه داماد نافرمان تأخیر روا داشته بوده ــ بتوان باور کرد .

موفقیتهائی که کوچلك در۶۰۷ هجری/۱۲۱۰ میلادی به یاری قرلغان بخش‌شمالی هفت‌آب بدست‌آورده بوده وغارت خزانهٔ گورخان که دراوزگند حفاظت می‌شده ، بدست ایشان ، گورخان را برآن داشت که سمرقند را تخلیه کند و به دفاع از متصرفات اصلی و بلافصل خویش پردازد . در نتیجه قیام ماوراءالنهر تجدید شد . محمد پس از پیروزی برقوم قپچاق ازجند به بخارا آمد[2] و عثمان باری دیگرجانب او را گرفت . باحتمال قوی داستان محاصره و تسخیر اوغنك مربوط به همین لشکرکشی می‌باشد . در هفت‌آب، گورخان درنزدیکی بلاساغون برکوچلك پیروز شد ولی سپهدار وی تاینکو درحوالی تلس[طراز] بدست مسلمانان اسیر گشت. پیروزی مسلمانان جنبهٔ قاطع‌نداشت بطوری‌که سلطان نخواست دشمنان را تعقیب کند و به هم کیشان خویش در هفت‌آب یاری رساند . مع‌هذا این پیکار و اعزام سپهدار اسیر قراختائی به

۱ ــ «متون» ، ص ۱۱۴ (**جوینی** ، همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۱۲۴) .

۲ ــ به احتمال قوی گفتهٔ **نسوی** (« سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۱۰۳ ــ ۱۰۲) در بارهٔ اقامت سلطان در جند و شکایت اهالی از وزیر محل ، مربوط به همین زمان می باشد .

خوارزم شور وشعف رعایای محمد خوارزمشاه را برانگیخت و موجب مزید عزت و احترام وی گردید . محمد را در اسناد رسمی « اسکندر ثانی » خواندند . شخص خوارزمشاه بیشتر مایل بود که « سلطان سنجر » ش بخوانند[۱] و این بسبب طول دوران سلطنت آن سلطان سلجوقی بوده است . از آن زمان برمهرسلطان لقب « ظل الله فی‌الارض » منقور گشت . بنا به گفتهٔ جوینی[۲] تاینکو به فرمان سلطان به آمودریا (جیحون) افگنده شد . اما به گفتهٔ جوزجانی[۳] سپهدار اسیر اسلام آورد و در خوارزم زندگی می کرد و مورد اعزاز و احترام بسیار بود. محتمل است که مؤلف اخیرالذکر سرنوشت تاینکو را با سرگذشت دوتن دیگر ازقراختائیان یعنی براق و برادرش اشتباه می کند . این دوتن نیز درآن پیکار اسیر شده ، زان پس به خدمت خوارزمشاه پذیرفته گشته بودند و بتدریج ارتقاء مقام یافته به لقب امیر و حاجب ملقب گشتند[۴] .

---

۱ ــ رجوع شود به هردو لقب درتألیف **عوفی** («متون» ص ۸۴) . لقب «**سلطان سکندر**» وپیکار نزدیك طراز در «لباب‌الالباب» هم آمده است (I ، ۱۱۲ در تذکرهٔ حیات جالب توجه وزیر **ابوبکر احمد الحامجی** [عطاءالملك] که قبلا به سرزمین ختای و بلاساغون سفرکرده بوده ــ همانجا ، I ، ۱۱۱) . نیزهمانجا ، I ، ۲۰۲ ؛ II ، ۳۴۱ ؛ « **سلطان سکندر** » .

۲ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۸ــ۱۲۷ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۱ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ **دفرمری** ، ۵۷ــ۵۶ .

۳ ــ ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۶۲ــ۲۶۱ <درچاپ **ناسائوــلیس** وجود ندارد> ۹۳۴ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۲۹> .

۴ ــ «متون» ، ص ۱۱۵ (**جوینی** ؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۲۱۱) .

شور وشعف مسلمانان دیری نپائید . امیرانی‌که پیشتر تابع قراختائیان بودند بزودی دریافتند که انتقال حکومت از دست گورخان کافر به دست خوارزمشاه مسلمان مؤمن، برای ایشان سودی دربر ندارد . بنا به‌گفتهٔ جوینی محمد خوارزمشاه هم درسال ۶۰۷ هجری / ۱۲۱۰ میلادی پیش از بازگشت به خوارزم مجبور شد نایرهٔ عصیان امیر اترار را فرونشاند . سرانجام امیر عاصی اظهار فرمانبرداری کرده به‌نسا اعزام شد [۱] . به گفتهٔ نسوی [۲] ، تاج‌الدین بلگاخان صاحب اترار پسر عم [۳] عثمان سمرقندی بوده . بلگاخان نخستین کس از قراختائیان بود (یعنی از امیران تابع گورخان) که جانب خوارزمشاه را گرفت و به حضرت اورفت وامید داشت که سلطان بخاطر خدمات پیشین پاداشش خواهد داد (او در پیکار اندخود شرکت جسته بود) . نسوی‌دربارهٔ عصیان‌وی سخنی‌نمی‌گوید وتبعید اورا اقدامی‌احتیاطی‌می‌داند که سلطان پیش از لشکرکشی بسوی عراق (۶۱۴ هجری/۱۲۱۷ میلادی) بعمل آورده بوده . بلگاخان یك سال در نسا بسربرد و در آن مدت باگشاده دستی خویش مردم را بسوی خود جلب کرد . آنگاه سلطان دژخیم خویش را به نسا فرستاد واو بلگاخان را کشت وسرش‌را به خوارزم آورد . بدیهی است که نسوی بهتر از دیگر مورخان از وقایع شهر زادگاه خویش‌ـنساـاطلاع داشته . ولی قبول این فرض که بلگاخان تا سال ۶۱۴ هجری / ۱۲۱۷ میلادی صاحب اترار بوده و همزمان با دیگر نمایندگان دودمان قراختائیان

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۲۸ــ۱۲۷ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۸۱ ؛ **میرخواند** ، «تاریخ خوارزمشاهیان» چاپ **دفرمری** ، ۵۷.

۲ــ «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ، ۲۳ــ۲۲ ؛ ترجمه ، ۴۱ــ۳۸.

۳ــ درترجمه اشتباه است .

خلع نشده بوده دشوار بنظرمی‌رسد.

عثمان سمرقندی[1] با محمد خوارزمشاه به گرگانج آمد تا با دختر خوارزمشاه ازدواج کند. جشنهای عروسی مدتی دراز دوام داشت. و چون عثمان خواست به سمرقند بازگردد ترکان خاتون جداً طلب کرد که داماد به رسم ترکان یك سال تمام درخانهٔ پدر زن زندگی کند. عثمان ناگزیر اطاعت کرد. چون در بهار سال ۶۰۸ هجری / ۱۲۱۱ میلادی لشکرکشی علیه قراختائیان ازسرگرفته شد، محمد تنها وارد سمرقند گشت و بزودی متوجه‌شد که غیبت خان موجب نگرانی مردم شده ودشمنی علیه خوارزمشاه را میان اهالی برانگیخته است. محمد به متابعت از اوضاع فرمود تا عثمان و زوجهٔ جوانش را مرخص کنند تا به سمرقند آیند. عثمان آنچه راکه درخور مقام وی بود دریافت داشت. وبرادرکوچکش را در خوارزم گذاشتند. محمد به پایتخت خویش بازگشت. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر نماینده‌ای ازطرف خوارزمشاه، باتفاق عثمان به سمرقند گسیل گشت و وی می‌بایست ازهمان حقوقی که سابقاً نمایندهٔ گورخان داشته برخوردار باشد. جوینی در اینجا راجع به عملیات جنگی آن سال سخنی نمی‌گوید و بدین سبب درست معلوم نیست که آیا مطالب روایت‌نخستین دربارهٔ خیانت برتنه والی سمرقند حصه‌ای ازحقیقت را واجد است یانه. فقط به‌گفتهٔ جوزجانی[2] محمد خوارزمشاه درسال ۶۰۸ یا ۶۰۹ هجری/۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ میلادی با لشکری مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر(؟)

۱ـ دربارهٔ سرنوشت وی رجوع شود به‌گفته‌های **جوینی** («متون»، ص ۱۱۴ ــ ۱۱۵؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۲۲) و **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII، ۱۷۸ــ۱۷۷.)

۲ـ ترجمهٔ **راورتی**، I، ۲۶۴ــ۲۶۲ <درچاپ **ناسائوــلیس** وجود ندارد> ۹۳۴، <چاپ **ناسائوــلیس**، ۳۲۹>.

باری دیگر برقراختائیان پیروز گردید .

عثمان چون به سمرقند بازگشت آن چنان از رفتار منجیان خوارزمی خویش عصبانی وبرآشفته بود که مجدداً با قراختائیان ایجاد رابطه کرد. سال ۶۰۸ هجری/۱۲۱۱ میلادی برروی هم برای گورخان سال خوشی نبود واین عمل عثمان ازاین رهگذر شایان توجه است . دربخش‌شمالی هفت‌آب‌فوجی ازمغولان به سرکردگی قُبلای نویان [خوبیلای نویان] پیدا شد و درنتیجه صاحب‌آن محل بالکل از گورخان جدا شد و والی قراختائی را بقتل رسانید[۱] مع‌هذا عثمان عزم کرد که یوغ منجیان مسلمان خویش را بایوغ پیشین کفار تبدیل وتعویض نماید وضمناً ، بطوری که جریان وقایع گواهی می‌دهد دراین اقدام رعایا واتباع وی کاملاً موافقش بودند . بزودی به محمد خبر رسید که عثمان با دختر وی بدرفتاری می کند وآشکارا شاهزاده خانم قراختائی‌را براو ترجیح می‌نهد . دختر محمد خوارزمشاه حتی می‌بایست خدمت رقیب خود کند . سرانجام درسال ۶۰۹ هجری/۱۲۱۲ میلادی خبررسید که مردم‌سمرقند به فرمان عثمان خروج کرده همهٔ خوارزمیانی را که در شهر اقامت داشتند مقتول ساخته‌اند . دختر خوارزمشاه در قلعهٔ شهر متحصن شده در بروی خود بست وعثمان بدشواری ازسرخون او درگذشت. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر،خوارزمیان را شقه کردند وقطعات لاشهٔ ایشان‌را در بازارها آویختند ، همچنانکه قصابان گوشت را آویزند . از اینجا پیداست که نفرت مردم از ستمگران تا چه حد شدید بوده است. البته خبر این‌بلیه باعث شد که سلطان به سمرقند لشکر کشد.

۱ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** <متن ، بخش VII ، ۱۷۱ >؛ ترجمه ، بخش V، ۱۳۲ ؛ <متن،۱۶۹> ؛ ترجمه ، ۱۴ ، ۱۱۴ــ۱۱۳؛ «افسانهٔ نهان» ، ترجمه **کافاروف**، ۱۳۱ــ۱۳۰ ؛ «متون» ، ص۱۰۷ (**جوینی** ؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، I ، ۵۷)

به‌گفتهٔ ابن‌اثیر محمد، نخست خواست همهٔ بیگانگانی را که در خوارزم می‌زیستند بقتل رساند وزان پس قصد کشتن همهٔ سمرقندیان کرد. ولی ترکان خاتون قانعش کرد که چنین نکند. چیزی نگذشت که سمرقند بناچار تسلیم شد. به‌گفتهٔ جوینی، «عثمان شمشیر و کرباسی (برای کفن) برگرفت و به خدمت سلطان آمد» واظهار فرمانبرداری کامل کرد. به قول ابن اثیر، وی درقلعه متحصن شد وخوارزمیان پس ازغارت شهر آنجا را محاصره کردند. استدعای عفو او رد شد وپس‌از تسخیرقلعه وی‌را به نزد خوارزمشاه آوردند. شهر سه روز درمعرض غارت بود و فقط کویهائی را کـه اقامتگاه بیگانگان بود معاف کردند. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر شمار کشتگان به ۲۰۰۰۰۰ نفررسید. بنا به گفتهٔ جوینی که به حقیقت نزدیك‌تر بنظرمی‌رسد برروی هم ده‌هزارتن مقتول شدند وپس‌از آن محمد براثرشفاعت سادات وائمه وعلماء فرمود تا ازکشتار دست بازدارند. خوارزمشاه میخواست حتی عثمان را هم عفو کند، ولی دخترش خان سلطان به عفو شوهر خویش رضا نداد و بعد از یکشب خـان را به سیاست رسانیدند. محمد رسولانی به‌نزد «امیران فرغانه وترکستان» فرستاد واز ایشان «مطاوعت ومتابعت خود خواند». فوجی به اسفیجاب گسیل گشت تا مراقب اعمال قراختائیان باشد ونگذاردکه آنان بخود آیند. سمرقند عملاً پایتخت خوارزمشاه گشت ووی مسجد جامع تازه‌ای در آنجا ساخت و«عمارات عالیه» که محتملاً کاخ بوده، احداث کرد.

از سخنان ابن‌اثیر [۱] و جوزجانی [۲] چنین برمی‌آیدکه عثمان وپسرعم او تنها نمایندگان دودمان قراخانیان کـه به فرمان محمد خوارزمشاه هلاك

۱ــ چاپ تورنبرگ، XII، ۱۷۸.

۲ــ ترجمهٔ **راورتی**، I، ۲۶۵؛ <درچاپ **ناسائوــلیس** وجود ندارد>.

شدند ، نبوده‌اند . دیگراعضاء آن خاندان نیزدچار همین سرنوشت شدند. از سکه‌ها[۱] پیداست که درآن زمان دراوزگند جلال‌الدین قادرخان حکومت می کرده . وی مانند پدر خود عثمان لقب « الغ سلطان » (یعنی سلطان بزرگ) داشته . به ظن قوی او نیزدچارهمان سرنوشت شد[۲] . اعزام فوج به اسفیجاب نتیجهٔ وصول خبر نیرو گرفتن کوچلك بوده است . کوچلك که گورخان را اسیر ساخته بود ، پسرخان کاشغر را که در اسارت قراختائیان بوده آزاد کرد و به کاشغر فرستاد . وی پیش از آنکه وارد شهر شود[۳] بدست امیران عاصی کشته‌شد. به‌گفتهٔ جمال قرشی[۴]، شاهزادهٔ مزبور (ارسلان خان ابوالفتح محمد) درسال ۶۰۷ هجری / ۱۱ ـ ۱۲۱۰ میلادی کشته شد ، و از اینجا چنین نتیجه توان‌گرفت‌که اسارت گورخان نیز زودتر ازنیمهٔ اول‌سال ۶۰۸ هجری/۱۲۱۱ میلادی صورت گرفته بوده . این خبر با گفتهٔ جوینی موافق است. وی، چنان که پیشتر دیدیم ، دربارهٔ این واقعه بی‌درنگ پس از داستان عقب نشینی‌لشکر قراختائیان از کرانه های تلس (طراز) وتسخیر بلاساغون ، سخن می‌گوید . کوچلك در زمان حیات گورخان به قدرت واقعی قناعت کرده ، همهٔ ظواهر و علامات آشکار مقام سلطنت را برای خداوندگار خویش باقی گذاشته بود . به

---

۱ ـ **مارکوف** ، «فهرست تملکات» ، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۲ ؛ <نیز رجوع شود به : **داوید ویچ** ، «مدارك سکه شناسی» . هیئت تحریریه> .

۲ ـ میتوان وی راهمان **کوچ تگین** شوهر خواهر **عثمان** دانست کـه نامش در «لباب‌الالباب» I ، ۴۵ ، آمده . لقب **کوچ تگین** درسکه‌ها نیزدیده می‌شود .

۳ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۸ ؛ d, Ohsson. « Histoire des Mongols », t . I , P . 170

۴ ـ « متون » ۱۳۳ـ۱۳۲ .

هنگام پذیرائیهای رسمی گورخان بر تخت جلوس می کـرد و کوچلك در میان حاجبان وی می‌ایستاده[1] . آیا پیش از اسارت گورخان ، میان محمد و کوچلك مذاکراتی‌صورت‌گرفته بوده؟... دراین باره اطلاعات موثقی دردست نداریم. بدیهی‌است پیمان عجیبی که جوینی از آن صحبت می‌دارد (به ماقبل حدودص ۷۳۸ رجوع شود) هرگـز وجـود نداشته . گفتهٔ ابن اثیر[2] بیشتر به راستی میماند . وی می گویـد که هنگام مبارزه میان گورخان و کوچلك، طرفین از خوارزمشاه یاری خواستند و تمنی کردند که وی با لشکر به کمك ایشان آید (محتملا درسال ۶۰۸ هجری /۱۲۱۱ میلادی)، ولی پیش ازمعلوم شدن نتیجهٔ مبارزه به هیچ طرف یاری نکرد. هردوطرف وی را متحد خویش‌می‌شمردند. محمد فقط پس ازشکست واسارت گورخان، در قلع‌وقمع قراختائیان شرکت جست . بخشی از نیروی جنگی قـراختائیان وارد خدمت محمد گشت . و در نتیجه خوارزمشاه کوشید تا به کوچلك ثابت کند که وی پیروزی خویش را مدیون او می‌باشد و باید بخشی ازمتصرفات گورخان را به خوارزمشاه واگذار کند . کوچلك این درخواست را شدیداً رد کرد. نسوی مشروحتر ازدیگران[3] دربارهٔ این مناسبات سیاسی سخن می‌گوید، زیرا که فرصت صحبت محمدبن قراقاسم نسوی ــ آخرین رسول خوارزمشاه به نزد کوچلك ــ را درك کرده بوده . محمد کوچلك را ملامت می کـرد که ثمرات پیروزی وی را تصاحب کرده وازدست اوبیرون‌کرده است گورخان که ازخوارزمشاه شکست‌خورده بود گویا به دشمن خود پیشنهاد صلح کرده بوده و وعده داده بود دختر خود

۱ ــ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن، ۷ ؛ ترجمه ۱۳ .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۷۹ــ۱۷۸ .

۳ ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۹ــ۷ ؛ ترجمه ۱۶ــ۱۳ .

طفغاج خاتون‌را به‌عقد ازدواج او درآورد و همهٔ خزانهٔ خود را برسم جهیزیه به دختردهد وفقط دورترین نواحی متصرفی خویش را برای خود باقی‌گذارد. ولی دراین میان‌کوچلك، با استفاده ازضعف گورخان، پادشاهی اورا متصرف شد . بدین سبب سلطان خواست که کوچلك، شخص گورخان و دختروخزانه وی را به نزد او (خوارزمشاه) فرستد. کوچلك درمقابل این خواست تهدید ـ آمیز، نخست پاسخ خاضعانه‌ای داد و هدایای فراوان برای محمد فرستاد ولی ازتسلیم گورخان امتناع ورزید . خود گورخان نیز از سرنوشتی که درخوارزم چشم براه اوبود بیم داشت وهراس او بی‌دلیل نبود و از کوچلك استدعا می‌کرد که خواست خوارزمشاه را مجری نسازد . به گفتهٔ گورخان این ماجری آن چنانکه رسولان محمد نقل‌می‌کردند نبوده. گورخان‌که می‌خواست بقایای متصرفات خویش را نجات دهد ، در واقع مایل بود با خوارزمشاه صلح کند و دختر خود را به وی دهد ، ولی محمد پیشنهاد او را رد کرد. چون کوچلك در اجرای خواست سلطان تأخیر و کندی روا داشت ، خوارزمشاه خواست خویش را به صورت جدی‌تری تجدید کرد . رسول اوبموجب دستوراتی که دریافت داشته بود ، خشم وغضب سلطان را باسخنانی بسیارسخت به‌کوچلك ابلاغ نمود وبدین سبب مغلولش کردند . وی به هنگام یکی از مصادماتی که میان کوچلك ولشکریان محمد « درکاشغر وديگرمحال » صورت گرفت از بند رها شد .

به گفتهٔ ابن اثیر، خوارزمشاه به اعزام دستجات کوچکی برای جنگ چریکی، اکتفا کرد وبدین سبب کوچلك این عمل وی را، که شایستهٔ راهزنان بوده نه شاهان ، مورد مذمت قرار داد . گمان نمی‌رود که کوچلك به چنین مذمتی مبادرت ورزیده باشد ، زیرا که خود وی به چنین شیوهٔ جنگی توسل

می‌جسته وموفقیت کامل حاصل نموده بوده وبه طفیل آن درمبارزهٔ باخوارزمشاه پیروزگشته بوده ، و حال آنکه درآغاز کار فقط هفت آب و بخش شرقی ناحیهٔ سیردریا (سیحون) را درتصرف خویش داشته . ولی نخست می‌بایست آخرین بقایای نهضت مسلمانان را مغلوب سازدیعنی بردوزار یا اوزار[1] وسران عاصیان کاشغر که خان خویش را کشته بودند پیروز گردد . اوزار سابقاً اسب دزد و راهزن بوده وبه هنگام نهضت اخیرالذکردولتی مستقل درسرزمین کلجه تأسیس کرد . کوچلك سه چهار سال به منظور کشورگشائی به ترکستان شرقی لشکر کشی نکرد (یعنی از ۶۰۸ هجری تا ۶۱۰ یا ۶۱۱ هجری / ۱۲۱۱ میلادی تا ۱۲۱۳ یا ۱۲۱۴ میلادی) ولی درفصل درو به آن سرزمین هجوم برده غارت می‌کرد . بطوری‌که از سخنان نسوی برمیآید و دیدیم ، محمد هم درآن زمان لشکریانی به همان ناحیه گسیل می‌داشته . سخنان جوینی نیز حاکی از همین نکته است و وی می‌گوید[2] که گویا لشکریان محمد تا بیش بالیق [بیش‌بالیغ] رسیده بوده‌اند . دستبردها وحملات کوچلك کاملا منظوروی را حاصل کردند و در آن سرزمین قحطی آغاز شد و اهالی ناگزیر به کوچلك اظهار اطاعت نمودند . با در نظرگرفتن رفتار خوارزمیان در دیگرنقاط ، توان حدس زد که چون افواج لشکر محمد هم زمان با لشکرکوچلك درآن ملك حضورداشتند، این‌خود باعث اتخاذ تصمیم یاد شده ازطرف اهالی گردید. قدرت خوارزمشاه برای جلوگیری از تعقیبات و تعدیاتی که پس از پیروزی کوچلك درترکستان

---

۱ ــ دربارهٔ وی رجوع شود به «متون» ، ص ۱۰۸ــ۱۰۷ (**جوینی**؛ همچنان‌ــدر چاپ **قزوینی** ، I ، ۵۷ وبعد) ۱۳۶ــ۱۳۵ (**جمال قرشی**) .

۲ ــ «متون» ، ص ۱۱۵ (**جوینی** ؛ همچنان ــ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۱۶۲) .

شرقی به اسلام و مسلمانان روا می‌داشتند نیز اندك بود[1] . محمد خوارزمشاه نه تنها کمکی به هم کیشان خویش در کاشغر وختن نکرد بلکه حتی نتوانست از نواحی شمالی ماوراءالنهر در مقابل تعرضات کوچلك دفاع کند . به گفتهٔ ابن اثیر[2] وی لااقل تا سال ۶۱۱ هجری/۱۲۱۴ میلادی تابستان را درسمرقند می‌گذرانید زیرا ازحملهٔ کوچلك به ماوراءالنهر بیمناك بود. سرانجام به اهالی اسفیجاب وشاش وفرغانه وکاسان امرشد به جنوب غربی نقل مکان کنند و زان پس آن نواحی ویران شد تا بدست کوچلك نیفتد[3]. این که نام کاسان درکنار فرغانه آمده باید چنین تعبیرشود که امر مزبور فقط مربوط به بخشی ازفرغانه بوده‌که آنسوی سیردریا (سیحون) قرارداشته. اما راجع به اسفیجاب وشاش، خبر ابن اثیر را گفته های یاقوت[4] کاملا تأیید می‌کند، زیرا یاقوت نیزعلت آن اقدام را همین می‌داند ومی‌گوید چون خوارزمشاه ازعهدهٔ حکومت برآن نواحی برنمی‌آمده ویرانشان کرد. باری نتیجهٔ مبارزه میان مقتدرترین سلطان مسلمان وپیشوای صحرانشینان چنین بود و حال آنکه درسال ۶۱۵ هجری / ۱۲۱۸ میلادی سردار مغول به آسانی کار او [کوچلك] را یکسره کرد .

عملیات محمد خوارزمشاه علیه یك دشمن دیگر صحرا نشین خویش یعنی قبچاقیان موفقیت‌آمیزتر بوده است . متصرفه سغناق بـه قلمرو دولت

---

۱ ــ دربارهٔ وی رجوع شود به : **بارتولد** ، « دربارهٔ مسیحیان درترکستان » ص، ۲۹ ؛ **بارتولد** ، «تاریخ مختصر هفت‌آب» ، ص ۱۱۱ (از **جوینی** هم ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۵۲ وبعد) .

۲ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۹ .

۳ ــ همانجا ، ۱۷۹ .

۴ ــ « معجم » ، I ، ۲۴۹ــ۲۵۰ ؛ III ، ۲۳۴ .

خوارزمشاه منضم‌شده بوده، زیرا که نام‌دوپسر امیرسغناق درمیان شاهزادگان اسیری که درخوارزم می‌زیسته‌اند ذکرشده[۱] . محمد خوارزمشاه غالباً از جند بسوی شمال ، علیه قپچاقیان ، که در دشتهای قرقزستان [خرخیز] زندگی می‌کردند، لشکرمی‌کشیده. درضمن‌یکی ازآن لشکرکشیها، برحسب تصادف محض با لشکریان چنگیزخان درگیرشد . دربارهٔ این درگیری شرحی ازچهار مورخ، که با یکدیگر ارتباطی نداشته بودند ، به دست ما رسیده ــ یعنی ابن‌اثیر[۲] و نسوی[۳] و جوزجانی[۴] و جوینی[۵] . ولی هرچهار مؤلف دربارهٔ لشکرکشیهای خوارزمشاه به آسیای میانه نظر روشنی نداشتند . ابن اثیر می‌گوید که سلطان پس ازشکست اترار (۶۱۵ هجری /۱۲۱۸ میلادی) اقدام به لشکرکشی علیه مغولان نمود . نسوی آگاهانه اشتباه سلف خویش را درذکر تاریخ‌واقعه تصحیح نموده، لشکرکشی مزبور را به سال ۶۱۲ هجری (۱۲۱۵ ۱۲۱۶ میلادی) مربوط می‌سازد ولی مانند ابن‌اثیر مغولان را پس از پیروزی برکوچلك واردنبرد بالشکرسلطان می‌کند، وحال‌آنکه می‌دانیم که‌آن پیروزی

۱ ــ **نسوی** . « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۷ .

۲ــ چاپ **تورنبرگ**، XII ، ۲۳۸ ، Suizo 170 ، I، ۷ .

۳ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۱۱ــ۹ ؛ ترجمه ۱۹ــ۱۶ .

۴ــ ترجمهٔ **راورتی**، I، ۲۷۰ــ۲۶۷ <درچاپ **ناسائوــلیس** نیست>، ۱۰۹۷ ۱۰۹۶ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۷۸> .

۵ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۳۷ــ۱۳۶ ؛ **قزوینی**، I ، ۵۱ و بعد ؛ II ۱۰۰ وبعد ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، ، **دفرمری** ، ۷۴ ۷۷ ؛ **میرخواند** « تاریخ **چنگیزخان** » چاپ **ژوبر**، ۹۹ ؛

d' Ohsson, « Histoire des mongols », T. I, PP 208–210 .

درسال ۶۱۵ هجری (۱۲۱۸ میلادی) بدست آمده بوده . گذشته ازاین، کوچلك درترکستان شرقی بوده وازآنجا به ساری کُل گریخت . دراین میان، چنان‌که بعد خواهیم دیـد ، تصادمی بین مغولان و خوارزمیان در ناحیهٔ طورغای روی داد . جوزجانی این واقعه را به سال ۶۱۵ هجری (۱۲۱۸ میلادی) مربوط می‌داند . بنا به گفتهٔ وی سلطان در آن زمان در تعقیب قدر خان فرزنـد یوسف‌تـتـار(؟)[1] بوده و درجهت شمال تا محل یغور درترکستان رسیده بوده . اما دربارهٔ علت پیدا شدن مغولان درآن مکان ... فقط گفته شده که ایشان درتعاقب تاتاران بوده‌اند. دربارهٔ محل یغور[2] درتاریخ چین نیزخبری منقول است دایر براین‌که نقطه‌ای از سرزمین قپچاقیان که سـتـبـای مرگیتیان را درآنجا شکست داد « یـوی‌غـو » نام داشته . درجای دیگرنام « یـوی‌غـو » به‌رئیس مرگیتیان داده شده[3] دراینکه کلمهٔ «یغور» در سرزمین قپچاقیان همچون لقب نیز بکار می‌رفته

۱ــ درجای دیگر (**جوزجانی** ، ترجمه **راورتی** ، II ، ۱۰۹۷ ؛ <چاپ **ناسائو لیس** ، ۳۸۷ ؛ « **ثقفتان یمك** » >) همان مؤلف وی را « پسر **ثقفتان ایمك** می‌خواند (ایمك یکی ازقبایل کیماك بود که با **قپچاقیان** قرابت داشته) . عقیدهٔ **مارکوارت** (« Komanesn », S. 130) که می‌گوید **جوزجانی قدر** را با **قودو** شاهزادهٔ مرگیتیان اشتباه کرده فقط در صورتی قابل توجیه است که فرض کنیم وبگوئیم **مارکوارت** با بخش تاریخ **جوینی** که مربوط به دودمان خوارزمشاهیان بوده آشنائی نداشته .

۲ــ **راورتی «ایغور»** می‌نویسد (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۶۷).

۳ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۳۳ . به نظر **مارکوارت** (Komanen. S . 130) کلمهٔ چینی «یوینو» ــ که نامی است جغرافیائی مربوط به ایرغز [یا ارغز] . این فقط در صورتی قابل توجیه است که بگـوئیم چینیان از املای نادرست عربی کلمه (یعنی «ارغز» بجای «ایغر» یا «یغر») گمراه شده بوده‌اند . به نکته‌ای که **استاد پلیو** اشاره کرده است توجه شود « A Propos des Comans » P . 124

از کلمات سندرسمی (حدودص۰ ۷۱۰) که نقل کردیم ودر آن «ازپسران یغوران» سخن رفته، پیداست . به‌گفتهٔ جوینی، محمد خوارزمشاه پس ازشکست اترار در بخارا بوده[۱] و از ۸ شعبان تا ۱۰ شوال (محتملا درسال ۶۱۵ هجری یعنی از ۳۰ اکتبر تا ۳۰ دسامبر سال ۱۲۱۸ میلادی) در آنجا اقامت داشته. و چون موسم بهار بود (؟) سلطان به خوشی روزگذراند وبعد به سمرقند رفت تا علیه کوچلك لشکــر کشد، که خبر رسید، مرگیتیان که چنگیزخان از مغولستان بیرون نشان کرده در تحت ریاست توق تغان (درتألیف رشیدالدین خول‌تغان[۲])

۱ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، دراینمورد اشتباه است .

۲ــ **مارکوارت** («Komanen», S . 134 , anml) به نحوی قاطع یکی دانستن این دو را رد می‌کند ، ولی نظریه شخص او هم محتمل بنظر نمی‌رسد . وی می‌گوید که « **توق تغان** » املای غلطی است (falsche umsehreilung) ازکلمهٔ مغولی **توختاخان** [**توقتاخان**] ، و شخص اخیرالذکر (که **مارکوارت** ویرا همان **توختا بیکی** [**توقتای بیکی**] می‌داند) را با پسر او « **خودوخان** » [**قودوخان**] اشتباه کرده‌اند . در تألیف **رشیدالدین،** بطوری‌که خود **مارکوارت** نیز معترف است ، (همانجا S . 131) **خودو** و **خول‌تغان** [**قودو** و **قول‌تغان**] همچون پسران **توختابیکی** [**توقتای‌بیکی**] یاد شده‌اند . هردو به سرزمین قپچاق گریختند و درآنجا بقتل رسیدند . **قول‌تغان** درپیکار با**جوچی** اسیرشد و بفرمان **چنگیزخان** بقتل رسید . بنابراین می‌بینیم که در سرزمین قپچاق فقط **قول‌تغان** با مغولان مبارزه کرد نه **قودو** . درسالنامهٔ چینی نام خ ــ دو (همانجا s ۱۲ (Ho (K) – tu ممکن‌است نحوهٔ‌املای‌نام **خول‌تغان** <**قول‌تغان**> نیزباشد.ــ <بطوری که **پلیو** خاطر نشان کرده کلمهٔ چینی خ ــ دو با نام **خول‌تغان** مطابقت نداشته بلکه با اسم **خودو** [**قودو**] (Qodu) که در«افسانهٔ نهان»آمده منطبق می‌باشد. **پلیو** دلایل چندی آورده که نام « **توختا** » واقعاً ممکن است با **توق‌تغان** مطابقت داشته باشد . رجوع شود به : <هیئت تحریریه.ــ (Pelliot, «Notes svr le Turkestan», P . 24)>

وارد سرزمین قنغلان (قپچاقیان) شده‌انـد . سلطان از راه بخارا و جند عازم حرب با ایشان شد. و درجند اطلاع پیدا کرد که گذشته از مرگیتیان، لشکر چنگیز که درتعقیب آنان بوده‌اند نیزوارد آن سرزمین شده‌اند . جوینی، جای دیگر ، می‌گوید که توق‌تغان پیش از آن با کوچلك نزاع کرده و « بحد قم کبچك» (درتألیف رشیدالدین: «قم کمجیوت») یعنی سرزمین قرقزان رفته بوده و جوچی را علیه وی گسیل داشته بودند . خوارزمشاه، برسبیل احتیاط ، به سمرقندبازگشت وباقی لشکرخویش را ازآنجا برداشت وبانیروی مهمتری به جند آمد و « می‌پنداشت که به یك تیر دو نخجیر خواهد انداخت»[۱] . ولی مرگیتیان پیش از آن بدست مغولان نابود شده بودند و سلطان فقط توانست با لشکـریان چنگیزخان پیکار کند ولی با اینکـه دشمنان را ناچار به عقب‌ـ نشینی کـرد موفقیت قاطعی بدست نیاورد . مسلماً لشکریان مغول کـه خوارزمشاه با ایشان تلاقی کـرده بوده واقعاً در تعقیب مرگیتیان بودنـد . در بارهٔ فرار مرگیتیان به سرزمین قپچاق که تحت فـرمان‌خول تغان مرگن صورت گرفته بوده ، منابع مغولی وچینی نیزسخن می‌گویند[۲] . رشیدالدین[۳] قلع‌وقمع و نابودی مرگیتیان را به سال گاو [اودئیل] (۶۱۴ هجری /۱۲۱۷ میلادی) مربوط می‌داند . لشکرمغول به سپهداری سبتای و تغاجار [تخوچار طغاچار، تغاجر] حرب می کرده ولی جوچی [توشی] فرزند ارشد چنگیزخان نیز در لشکرکشی شرکت داشته و وی را جوینی و نسوی و جوزجانی (و به

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، II ، ۱۰۲ .

۲ـ قطعاتی از «یوآنـشی» که کافاروف نقل‌کرده ؛ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۳۳ ، ۲۴۸ .

۳ـ چاپ برزین، بخش XV ، <متن، ۵۱ـ۵۰، ۱۷۱> ؛ ترجمه ۱۱۵،۳۱ .

نقل قول از ایشان ، میرخواند) پیشوای مغولان می‌خوانند. اما دربارهٔ خول‌ـ تغان [قول تغان] گفته شده است، که او را جوچی آورده بوده ، و در جای[۱] دیگر منقول است که به‌نزد قبچاقیان گریخت: «جوچی‌خان لشکردرپی وی‌فرستاد که او را فروگرفتند» . در دونسخهٔ خطی بجای «فرستاد» «برُد» [یا « با خود برُد»] نوشته شده[۲] . اما راجع به تواریخ روزومه که در تألیف رشیدالدین آمده، باید گفت که تشخیصات مؤلف مزبور درمورد تواریخ وقایع بین ۶۱۲ و ۶۲۲ هجری / ۱۲۲۵–۱۲۱۵ میلادی ، بطور کلی فوق‌العاده غیردقیق است. رشیدالدین درمتن‌تاریخ‌تنگوزئیل(۱۲۱۵ میلادی / ۶۱۲ هجری) و دربازدید تاریخ گذاری سال موش [سیچقان ئیل] (۱۲۱۶ میلادی / ۶۱۳ هجری) را از قلم انداخته و درنتیجه درمورد اول برای سالهای موش وگاو [سیچقان ئیل و اورئیل] و درمورد دوم برای سال گاو [اورئیل] سالهای هجرئی کـه آورده نادرست است[۳] از سال ۶۱۵ هجری / ۱۲۱۸ میلادی تاریخهای مربوط به هر دو مبداء [مغولی و هجری] مجدداً انطباق پیدا می کنند و بدین منظور ناگزیر سال ۶۱۳ هجری را رد کرده و ازقلم انداخته است . درمتن تاریخ و بازدیـد تاریخ‌گذاری، فتح ماوراءالنهر را به سال مار [ئیلان‌ئیل] مربوط‌کرده (۱۲۲۱ میلادی/۶۱۸ هجری)[۴] وحال آنکه این واقعه بموجب همهٔ منابع ومتون موثق

۱ــ چاپ **برزین**، ، <متن، بخش VII ، ۹۴ـ۹۳> ؛ ترجمه ، بخش V، ۷۳.

۲ــ به‌گفتهٔ مترجم چنین است . **استاد برزین** درچاپ متن فارسی (همانجا، بخش VII ، ۹۴) روایت دیگر مربوطه را نقل نکرده .

۳ــ همانجا ، بخش XV ، < متن ، ۵۱ـ۴۹ ، ۱۷۱ > ؛ ترجمه ، ۳۱ـ۲۹ ، ۱۱۵ .

۴ــ همانجا ، بخش XV ، <متن، ۱۷۳ـ۱۱۱> ؛ ترجمه ، ۷۴ـ۷۳ ، ۱۱۶،

درسال ۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی وقوع یافته . از گفتهٔ جوینی توان نتیجه گرفت که وی قلع و قمع و امحای مرگیتیان را با لشکرکشی جوچی علیه قرقزان مربوط می‌داند . رشیدالدین نیز از لشکرکشی مزبور یاد می کند و آنرا به سال ۱۲۱۸ میلادی / ۶۱۵ هجری مربوط می‌سازد . ولی هیچ خبری که مؤید داستان فرار مرگیتیان به نزد قرقزان باشد در دست نیست . جای انکار نیست که نسوی با وقایع آخرین سنین سلطنت خوارزمشاه نیك آشنا بوده و گمان نمی‌رود لشکرکشیی را که درسال ۱۲۱۸ میلادی/ ۶۱۵ هجری وقوع یافته بوده به زمان متقدم‌تری مربوط ساخته باشد[۱] . تا زمانی که مدارك دقیق‌تری بدست نیامده باید قبول کنیم که باحتمال اقوی لشکرکشی سلطان به سرزمین‌طورغای درزمستان سال ۶۱۳ هجری/۱۶-۱۲۱۵ میلادی آغازگردید وتصادم وی با مغولان درتابستان[۲] سال ۶۱۳ وقوع یافت .

۱- چاپ **برزین** ، متن، بخش VII، ۱۶۹؛ ترجمه، بخش V ، ۱۳۱؛ بخش XV ، ۱۷۱-۱۷۲ ؛ ترجمه ، ۱۱۵ .

۲- گفتهٔ **جوزجانی** دربارهٔ فلقی‌که درسراسرشب دوام داشته حاکی ازوقوع حرب در این فصل است . **مارکوارت** («Komanen», S. 133) این پیکار را مربوط به سال ۱۲۱۹ میلادی (۶۱۶ هجری) می‌داند و این نظر او را نمی‌توان با موثق ترین اخبار منطبق کرد . عقیدهٔ او بر گفتهٔ **ابن‌اثیر** مبتنی می‌باشد که می‌گوید **چنگیزخان** پنج ماه پس‌ازبازگشت **محمد خوارزمشاه** به بخارا درظاهر بخارا پیدا شد (درفوریه سال ۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری) ولی‌اثبات این‌که **ابن‌اثیر** باوقایع یاد شده نیك‌آشنا بوده، محال است . خود **مارکوارت** (همانجا S. 135) اختلاف و انقطاعی سه ساله را محتمل می‌داند.

اما دربارهٔ تواریخ سال ومه « عجیب وغریب » منقولات مؤلفان چینی رجوع شود به : Pelliot, «A propos des Comans», p. 162 sq.

بنا به‌گفتهٔ نسوی سلطان با لشکری شصت هزارنفری به کرانهٔ آب‌ارغز رسید ولی نتوانست بی‌درنگ از آن عبور کند زیرا که رود ازیخ پوشیده شده بود . ظاهراً این واقعه در اوایل بهار روی داده بود ویخ تحمل عبورسواران را نداشته . وچون یخ رود را ترك گفت ، محمد خوارزمشاه از آن گذشت و به صحنهٔ کارزاری‌که درآنجا مرگیتیان نابود شدند ، رسید . جوینی میدان کارزار را درمیان دو رودخانهٔ قیلی وقیمچ(؟) میداند. از یك مسلمان مجروح اطلاع یافتند که نبرد در همان روز وقوع یافته . سلطان در دم عزم جزم کرد که فاتحان را تعاقب کند و در سپیده دم روز بعد بـه ایشان رسید . جوچی و دیگر سرداران مغول نمیخواستند بامسلمانان وارد پیکار شوند و اعلام داشتند که چنگیزخان ایشان‌را فقط برای حرب علیه مرگیتیان اعزام کرده . سلطان درپاسخ گفت که همهٔ کفار را دشمن می‌داند و مغولان را ناگزیر ساخت تـا جنگ را آغاز کنند ـ جنگی که نتیجهٔ آن معلوم‌نگشت به‌سود که بوده. جناح راست هردولشکر برجناح چپ دشمن فایق آمد . جناح راست مسلمانان در زیر فرمان جلال‌الدین فرزند ارشد خوارزمشاه بوده و دلیری او مسلمانان را ازشکست نجات داد [۲]. گمان می‌رفت که پیکار روز دیگر تجدید شود ولـی

۱ـ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ؛ ۱۰۲ . **مارکوارت** («Komanen» S. 133) این‌رود را همان «**خویلی**» سالنامهٔ چینی «**یوآنـــشی**» می‌داند . در منبع مزبور این پیکار بافرار خوارزمشاه در ۱۲۲۰ میلادی(۶۱۷ هجری) اشتباه شده وتاریخ‌آن ۱۲۲۲ میلادی (۶۱۹ هجری) ذکرگردیده است .

۲ـ این‌جزئیات‌که درتألیف **جوینی** آمده (درهردو روایت ـ رجوع شود به‌چاپ **قزوینی** ، I ؛ ۵۲ ، II ، ۱۰۳) اندکی مشکوك‌است. جای شگفتی‌است‌که نسوی‌نویسندهٔ سرگذشت **جلال‌الدین** دربارهٔ نقش قهرمان خویش دراین پیکار چیزی نمی‌گوید .

مغولان در پناه تاریکی شب عقب نشینی کردند و آتشهائی که افروخته بودند مسلمانانرا فریب داد وفقط چون روز دمید دانستند که دشمن لشگرگاه خویش را ترك گفته . دلیری مغولان تأثیر عظیمی در سلطان کرده بودَ و یکـی از علل آنکه وی دیگر حاضر نشد درعرصهٔ مکشوف رویا روی با مغولان تلاقی کند همین بود.

سلطان در میان امیران مسلمان رقیب نداشت . در سال ۶۱۲ هجری / ۱۲۱۵ میلادی همهٔ متصرفات پیشین غوریان را به قلمرو دولت خویش منضم ساخت وفرزند خود جلال‌الدین را در رأس آن سرزمین قرار داد ، می‌دانیم که برخی ازنواحی شمال آمودریا (جیحون) جزئی ازمتصرفات شاخهٔ بامیانی ملوك غور بوده است . در میان امیرانی کـه در خوارزم اسیر بوده‌اند از امیر وخش جمال‌الدین‌عمر [1] یاد شده و وی محتملاً جانشین ملکشاه بوده کـه نامش درتألیف جوزجانی مذکور است [2] . هنگامی که سلطان در ماوراالنهر می‌بود ـ ماوراءالنهری که درمعرض تهدید صحرانشینان بوده ـ سرداران وی تقریباً سراسر ایران را برای او مسخر کرده گشودند و حتی درعمـان دورـ دست بنام‌محمدخوارزمشاه خطبه‌خوانده می‌شده[3]. محمد نخستین‌وتنها ناکامی وعدم موفقیت بزرگ را درمغرب ملك خاص خویش زمانی تحمل کرد که از خلیفه خواست در خود بغداد هم بنام وی خطبه خوانده شود ، هـم چنانکه زمانی بنام بوئیان وسلجوقیان خوانده می‌شده . چنانکه پیشتر گفته شد تکش

۱ــ نسوی ، «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۷ــ۶۶.

۲ــ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۴۳۶ . ۴۹۰ ؛ <چاپ ناسالوــلیس ، ۱۱۰ــ۱۲۵، «ملکشاه وخش»> .

۳ــ ابن‌الیر ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۸.

نیز چنین ابراز تمایلی کرده بوده . ولی محمد این خواست را بصورت جدی تری طرح کرد وبدین منظور وزیر خوارزمی قاضی مجیرالدین عمربن سعد را به رسولی به بغداد فرستاد (نسوی مورخ اطلاعات خویش را از شخص اخیرالذکر کسب کرده است) . حکومت بغداد پاسخ رد و قاطـع داد و شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به رسالت نزد خوارزمشاه گسیل داشت . بنا به‌گفتهٔ جوینی [۱] ونسوی [۲] شیخ را در دربار سلطان آنچنانکه حـق مقـام و شایستگیهای شخصی وی‌بود بزرگ نداشتند، گرچه نسوی ازقول سلطان‌سخن احترام‌آمیز چندی که‌گویا به شیخ گفته شده بوده ، نقل می کند . سلطان‌شیخ را مجبور کردکه مدتی درحیاط بایستد [۳] . واگر به سخن جوینی اعتماد کنیم، چون شیخ وارد بارگاه شد سلطان به‌وی اذن جلوس‌نداد. شیخ اجازه خواست

۱ــ میرخواند ، «تاریخ خوارزمشاهیان» ، چاپ دفرمری ، ۷۰ــ۶۹.

d'Ohsson, «Histoire de Wongols», t. I, pp. 192 – 193

درمتن چاپی جوینی دوداستان (چاپ قزوینی ، II ، ۹۶ وبعد ، ۱۲۲ و بعد) در بارهٔ دشمنی میان سلطان وخلیفه وجود دارد ولی درهیچ یك ازآن دوداستان سخنی از رسالت شیخ نرفته . در بارهٔ شخص اخیرالذکر رجوع شود به :

Brockelmann. GAL, BdI, S. 440.

۲ــ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۱۲،۱۳ ؛ ترجمه ، ۲۳ــ۲۱ ؛ در بارهٔ ایـن رسالت اطلاعات مشروحتری درکتاب «عبرت اولی‌الابصار» اسماعیل‌بن احمدبن الاثیر (ورق ۳۷ a) منقول است . رجوع شود به : (Brockelmann, GAL, BdI S. 341) وی می‌گوید که شمار لشکریان ۴۰۰۰۰۰ بوده (مبالغهٔ آشکاری است) وسه خرگاه بر پا شده بود که دریکی «شاهزادگان ایران» ودر دومی «شاهزادگان خراسان» و درسومی «شاهزادگان ماوراءالنهر» قرار داشتند .

۳ــ ظاهراً به رغم ترجمهٔ فرانسوی باید متن عربی‌آن چنین مفهومی‌داشته باشد.

که حدیث نبوی‌را نقل کند. سلطان رضاداد وچنان‌که رسم‌است برای‌استماع حدیث به‌زانو درافتاد. مضمون‌حدیث این‌بود که‌پیامبرمؤمنان‌را اززیان‌رساندن به‌آل عباس برحذر داشته، سلطان پاسخش چنین گفت: گرچه من ترکم و زبان عربی را خوب نمی‌دانم، مع‌هذا معنی حدیثی راکه ذکر کردی دریافتم ولی به هیچ یك از اخلاف عباس آزاری نرسانده‌ام و نخواستم بدیشان بدی کنم. وضمناً بمن خبر رسیده که در زندان امیر مؤمنان دائماً برخی ازایشان [اخلاف عباسیان] محبوسند ودر همانجا به تکثیر نسل می‌پردازند. کاش شیخ این‌حدیث را برای امیرمؤمنان تکرار می‌کرد – که بهتر و مفیدتر می‌بود». شیخ خواست ثابت کند که خلیفهٔ مجتهد (تعبیر کنندهٔ دستورات دین)است و حق دارد افراد را برای خیروصلاح جامعهٔ اسلامی به‌زندان افکند. رسالت شیخ به‌جائی نرسید ودشمنی دوفرمانروا فقط شدت یافت.

پاسخ سلطان با اینکه بسیار نکته سنجانه بود، البته، نمی توانست احترام جامعهٔ آن روزی مسلمانان را به‌رئیس و پیشوای اسلام متزلزل سازد. ابن‌الاثیر نیز[۱] باهمان روح سخنان منقول شیخ «از فضایل خاندان نجیب عباسیان» سخن می‌گوید واظهارعقیده می‌کندکه هرکس‌خواست به‌آن‌دودمان بدکند به سزای عمل یا نیت سوء خود رسید. به گفتهٔ جوینی، سلطان نمی‌خواست که دربارهٔ وی (سلطان) بگویند که «برهوس ملك قصد امام‌که رکن اسلام ببیعت اوتمام شود ایمان خود را برباد داد»[۲]. بدین سبب وی می‌بایست

۱ــ چاپ تورنبرك، XII، ۲۲۷؛

d' Ohsson, «Histoire des Novgols», t, I, P. 194

۲ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۴۵ــ۱۴۴؛ چاپ قزوینی، II، ۱۲۱.

بهانهٔ مناسب‌تری برای جنگ ـ مناسب‌تر ازموضوع خطبه ـ بیندیشد . از این گونه بهانه‌ها بسیار بود . خلیفه ناصر نیزمانند محمد خوارزمشاه در برگزیدن وسیله برای نیل به مقصود وسواس نداشت. خلیفه به جلال‌الدین حسن پیشوای اسماعیلیان نزدیك شد و چند تن « فدائی »[۱] از وی گرفت و برای سربه نیست کردن دشمنان خویش از ایشان استفاده نمود . واغلمش والی خوارزمشاه در عراق و امیرمکه دوچار این سرنوشت شدند . قتل اخیرالذکر درمسجدالحرام بهنگام زیارت و در روز عید عرفات صورت گرفت . سرانجام خوارزمشاه اعلام داشت که درغزنه به هنگام تسخیرشهر (۶۱۲ هجری / ۱۲۱۵ میلادی) اسنادی پیدا شده دال بر آنکه خلیفه دائماً غوریان را علیه محمد خوارزمشاه تحریك می‌نموده . سلطان « ازائمهٔ ملك خویش » فتوی گرفت که «هرامام که برامثال این‌حرکات که ذکررفت اقدام نمایدامامت اوحق نباشد وچون سلطانی را که مدد اسلام نماید و روزگاربرجهاد صرف کرده باشد قصدکند آن سلطان را رسد که دفع چنین امام کند و امامی دیگر نصب گرداند و وجه دیگرآنك خلافت را سادات حسینی مستحق‌اند و درخاندان آل عباس غصب است[۲] » . سلطان بموجب این فتوای مقامات نافذالکلام روحانی، ناصررا مخلوع اعلام کرد ونام او را ازخطبه وسکه حذف نمود وخلافت سید علاءالملك ترمذی را اعلام داشت[۳]. بدین طریق لشکرکشی خوارزمشاه به بغداد صورت قانونی و

۱ـ دربارهٔ ایشان رجوع شودبه ، Dozz , « Essai », P. 303 , . Bron , «A Lit. Hist, » vol. II, P 121 sq.

۲ـ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۲۲ـ۱۲۱

۳ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۴۵ ـ ۱۴۳ ؛ چاپ

←

مشروع پیدا کرد. خوارزمشاه درسال ۶۱۴ هجری / ۱۲۱۷ میلادی حکومت خویش را باری دیگر درایران برقرار کرد ولی درزمستان همان سال فوجی که ازهمدان به بغداد اعزام شده بود درکوههای کردستان دچار طوفانهای برفی گشت وتلفات سنگین تحمل کرد وبقایای آن تقریباً بالکل بدست کردان نابود گشت . وفقط عدهٔ قلیلی ازآن فوج به نزد محمد بازگشت[1] .

به حیثیت محمد خوارزمشاه ضربهٔ سختی وارد آمد ، بویژه که مردم این شکست را مجازاتی میدانستند که خداوند به خاطر آن لشکرکشی ـ که توهینی به مقام مقدس خلافتش می‌پنداشتند ـ نازل کرده. چنانچه به سخنان ابن‌اثیر[2] باورکنیم ، علت بازگشت محمد به مشرق همانا خوف وی از حمله صحرانشینان به ماوراءالنهربوده ، ولی دست ازخصومت با خلیفه نکشید . بر

→

قزوینی ، II ، ۱۲۲ـ۱۲۰ ؛ در بارهٔ علاءالملك به چاپ **قزوینی** ، II ، ۹۷ نیز رجوع شود ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ۶۸ـ۶۶ ؛ در « تاریخ گزیده » **حمدالله مستوفی قزوینی** (چاپ **براون** ، متن ۴۹۶ ؛ ترجمه ۱۱۴) این سید بنام **عمادالدین** نامیده شده است .

۱ـ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۰۷ .

۲ـ همانجا. درگزارش **ژاکوب دوتیری اسقف‌عکا** (درفلسطین) که معاصروقایع بوده ، گفته شده است که خلیفه با موافقت اسقف بزرگ نستوری رسولانی به نزد « **شاه داود** » که « **خان‌خانان** » را مغلوب ساخته بود وپیش ازآن **محمد** همهٔ سرزمینهای آن سوی سیردریا (سیحون) را به وی واگذار کرده بود یعنی **کوچلك** را فرستاد . « **شاه داود** » در تحت نفوذ رسولان مزبور قرار گرفته با **خوارزمشاه** جنگ آغاز کرد و در نتیجه **خوارزمشاه** به متصرفات خویش بازگشت

(Zarnke, « Der Priester Johrannes », II, S. 48 , 50–52)

عکس، چون درذوالقعدهٔ سال ۶۱۴ هجری/فوریه ۱۲۱۸ میلادی واردنیشابور شد بیدرنگ فرمود تا نام ناصر را از خطبه حذف کنند و اعلام کرد که خلیفه مرده است . در دیگرشهرها یعنی مرو وبلخ و بخارا و سرخس نیزچنین کرد . ولی این امرشامل حال خوارزم وسمرقند و هرات نگشت، زیرا که بلاد مزبور کمتر تابع دولت بودند و حق داشتند بنظر خویش خطبه را معمول و یا لغو نمایند(؟) . ازدیگرسو، عوفی[1] و نسوی[2] با اطمینان خاطر می‌گویند که محمد پس ازعدم موفقیت خویش اظهارپشیمانی کرد و کوشید تالااقل به ظاهربابغداد آشتی کند[3] به احتمال قوی خوارزمشاه واقعاً لازم دانسته بود که این گذشت را درمقابل افکار عامه بنماید و حذف نام ناصر از خطبه پیش از لشکرکشی به بغداد صورت‌گرفته بوده. این که دربرخی ازبلاد وازآن جمله درخود خوارزم خطبه را لغو نکرده بودند ، محتملا با مبارزه‌ایکه میان سلطان ومادرش جریان داشته مربوط بوده است و ضمناً باید باین نکته اشاره شود که طبقهٔ لشکری و روحانیان از مادر شاه جانبداری می کردند .

محمد خوارزمشاه درسال ۶۱۳ هجری / ۱۲۱۶ میلادی امر به اعدام شیخ‌مجدالدین بغدادی کرده بوده با این عمل‌هم مادرخویش وهم روحانیان را موهن ساخته بود . این شیخ جوان شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری مؤسس سلسلهٔ صوفیه کبرویه‌که تا کنون نیزوجود دارد بوده است . شیخ نجم‌الدین نیزمانند دیگرشیخان ذی‌نفوذ قرنهای ششم وهفتم‌هجری (۱۲ و ۱۳میلادی) به

۱ــ « متون » ، ص ۸۴ .

۲ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۲۱ــ۲۰ ؛ ترجمه ، ۳۶ .

۳ــ دربارهٔ سرنوشت خلیفه‌ای‌که **محمد خوارزمشاه** بوجودآورده بود هیچ‌اطلاعی دردست نیست .

مکتب ابویعقوب یوسف البوزنجردی الهمدانی[۱] که ازغرب به ماوراءالنهر نقل مکان کرده و مکتب مزبور را در آنجا تأسیس نموده بوده ، تعلق داشت (ابویعقوب درسال ۵۳۵هجری/ ۱۱۴۰ میلادی درگذشت). درتألیفات تاریخی ازمؤسس این مکتب وپیروانوی ندرتاً یاد شده است ولی مسلماً ایشان درمیان مردم نفوذ فراوان داشته‌اند . از رجال فعال این مکتب دوتن از اولیاء را که مردم تاکنون نیزبسیار بزرگشان می‌دارند ـ یعنی حکیم آتا و احمد یسوی[۲] را باید ذکر کرد . نفوذ شیوخ در میان مردم ممکن بود موجب ترس و هراس زمامداران غیر روحانی گردد و بدین سبب شیخان هم ازآغاز اقداماتی برای احتراز این گونه تصادمات بعمل‌آوردند. حتی مؤسس این مکتب به‌جانشینان خود وصیت کرده بود به مریدان و پیروان خویش همان مطالبی را بگویند که درنامهٔ خطاب به سلطان سنجر عنوان شده بوده[۳] یعنی درضمن‌سخن باعامهٔ خلق و روابط خویش با زمامداران احساسات وفاداری وفرمانبرداری خویش را به حکومت ابراز دارند . اگر به سخنان عوفی اعتماد کنیم مجدالدین بغدادی نیزاین روش نزاکت را مرعی می‌داشته. امام شهاب‌الدین جیوقی که نامش بارها در تألیفات جوینی و نسوی آمده و درآن زمان در دربار خوارزم

۱ـ « متون » ، ص ۱۵۴ (یافعی ، « مرآت‌الجنان ») ؛ رجوع شود به :
Brockelmann, GAL, Bd II, S. 176 sq
دربارهٔ شیخ همدانی رجوع شود به : ژوکوسکی ، « ویرانه های مرو قدیم » ، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۲ (از «قندیه» ؛ رجوع شود به ترجمهٔ ویاتکین ، <۲۶۹ـ۲۶۶> .

۲ـ مقالهٔ : Melioranssci, « Ahmed yesewi » (E I . I)
Barthold, « Hakim Ata (EI , II) .

۳ـ « متون » ، ص ۵۱ (قندیه)

شغل وکیل را شاغل بوده ، نامه‌ای به شیخ نوشته در طی آن اظهار امیدواری کرده بود که « بهمت عالی (شیخ مجدالدین بغدادی) مدد باید فرمود تا از این ظلمات دنیا بنورطاعت راه یابیم وحبل شواغل ومشاغل رابه تیغ انابت و مجاهدت قطع کنیم » . شیخ به وکیل فهماند که خدمت سلطان گناه نیست و او می‌تواند به رنج‌دیدگان یاری کند و غمزدگان را تسلی بخشد وبدین طریق هم به سعادت این جهانی وهم موهبات آسمانی برسد واین طریق برای وصول به مقصود بمراتب از روزه ونماز مؤثرتر است. بدین سبب توجیه علل تصادم میان شیخ ودولت خوارزمی دشوارتر می‌گردد. مؤلفان قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) به هیچ‌گونه ازاین واقعه یاد نمی‌کنند . منابع متأخرتر ، از حمدالله ـ مستوفی قزوینی گرفته به بعد[۱] ، همه می‌گویند که قتل شیخ به تهمت آنکه به «مادرشاه تعشق ورزیده»، بوده‌است[۲]. گمان نمی‌رود که چنین‌امری ممکن‌بوده زیراکه ملکهٔ ترکان خاتون درآن زمان نتیجه داشته[۳] . خبرنزدیکی میان ملکه وشیخ‌را باحتمال قوی باید چنین تعبیرکردکه دراین‌مورد نیزمانند مواردديگر طبقهٔ لشکریان در مبارزهٔ خویش با صاحب تخت و تاج از طرفداری و یاری روحانیان برخوردار بوده است .

۱ـ « متون » ، ص ۱۵۳ (تاریخ‌گزیده) ؛ حمدالله مستوفی قزوینی ، « تاریخ گزیده » ، چاپ براون ، متن ، ۷۸۸ وبعد ؛ ترجمه ۲۱۵ (درص ۴۹۶ متن نجم‌الدین بغدادی نوشته شده ، خطاست به ترجمه ، ۱۱۴ ، رجوع شود)

۲ـ مشروحتر ازهمه جا در « متون » ص ۱۵۶ آمده < ازنسخهٔ خطی مجهول‌ـ المؤلف کتابخانه بودلیان به ورق ۱۱۵ ، Th.Hyde , 31>

۳ـ دربارهٔ سن پسر جلال‌الدین ، رجوع شود به نسوی ، « سیرت جلاالدین » ، متن ۸۴ ؛ ترجمه ، ۱۴۰ .

به گفتهٔ مورخان قتل شیخ‌نجم‌الدّین نتیجهٔ یك خشم آنی و جرقه‌آسای خوارزمشاه بوده و وی بیدرنگ پس از آن ازعمل خویش نادم شد. محمد به نگهبانان ترك خود نیازمند بود و خواه ناخواه می‌بایست بکوشد تا باایشان در صلح و آشتی زندگی کند. لشکریان مزدور تنها نیروی جنگی خوارزمشاه را تشکیل می‌دادند. درقرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش توده های مردم را همچون نیروی کار می‌شمردند و نیروئی می‌دانستند که می باید مطیع صرف باشد. کاتب سمرقندی[1] داستان لطیفه آمیز جالب توجهی را دربارهٔ سلطان سنجر نقل می کند که گویا گفته بوده دفاع از توانگران در برابر ایذاء و توهین به ناتوانان بیش از دفاع ناتوانان در برابر خود کامگی توانگران ضرورت دارد. توهین‌به ضعیفان ازطرف اقویا جزظلم چیزی‌نیست. و حال آنکه توهین باقویا از طرف ضعفا هم ظلم است وهم رسوائی و بدنامی و ننگ. اگر عامهٔ ناس سراز رقبهٔ اطاعت پیچند هرج و مرج کامل حکمفرما خواهد شد. «خردان کارهای بزرگان را می کنند و بزرگان کارهای خردان را نتوانند کرد» یعنی مردم عامی وعادی می‌خواهند زندگی بزرگان کنند و کسی باقی نمی‌ماند که کارهای مردم عادی و عامی را انجام دهد. جالب توجه‌تر از این نظری است‌که دربارهٔ «محترفه و برزگران» اظهار شده‌است[2]. دریکی از اسناد رسمی‌زمان سنجرچنین نوشته شده است: «نه زبان ملوك دانند و نه حفایهٔ وفاق ولاة شنا سندونه شفاق قصارای کار ایشان ترتیب معاش و تربیت انتعاش زن و فرزندست لاجرم همیشه از ملامت رسته‌اند وبسلامت پیوسته»[3].

۱ــ «متون»، ص ۷۱.

۲ــ «متون»، ص ۳۰ (انشاء)

۳ــ همانجا.

لاجرم لشکریان مزدورتنها تکیه‌گاه تخت‌وتاج بوده وسلطان می‌بایست ازنظرحفظ منافع خویش ایشان را درمقابل عناصر کشوری وغیرنظامی ترجیح نهد . تاحدی که میتوان از روی اسناد رسمی موجود داوری کرد در دولت خوارزمشاهیان نیز همان مشاغل عمدهٔ عهد سلطنت سلجوقیان ، یعنی مقام وزیر وقاضی ومستوفی،وجود داشته‌است. مورد استعمال اصطلاحات «وکیل» و « مشرف » در قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) ، ظاهراً اندکی تغییر کرد . گذشته از « وکیل درگاه »[1] از « وکیل دیوان خاص»[2] که محتملا مطابق با « وکیل خرجی » عهد مغولان بوده ، یاد شده است[3] . وکیل بر وصول و دریافت وجوه نقدی ـ به استثنای آنچه خاص نگهداری لشکر بوده ـ نظارت می کرد. درایالات این‌وظیفه را مشرفان ایفا می کردند[4]. رئیس این اداره به نظرخویش متصدیان مشاغل‌را درایالات معین‌ومنصوب‌می کرد[5] . فقط وزیران ایالتی به‌فرمان همایون منصوب می‌گشتند ـ به ویژه درنواحی که ولایت به عهدهٔ شاهزاده‌ای بوده[6] . در میان مشاغل لشکری ، برخلاف دولت

۱ـ « متون » ، ص ۹۷ (**عوفی**) .

۲ـ همانجا ، ص ۲۳ (انشاء) .

۳ـ همانجا ، ص ۱۱۷ (**جوینی** ، همچنین درچاپ **قزوینی** ، II ، ۲۳۹) .

۴ ـ اصطلاح « مشرف » ظاهراً به همان معنی در تألیف **نسوی** نیز بکار رفته (« سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ص ۱۹۵ ، ترجمه ، ص ۳۲۵) .

۵ـ رجوع شود به ماقبل ص ۴۹۷ .

۶ـ « متون » ، ص ۷۶ــ۷۵ (**بغدادی** ، «کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ **بهمنیار** ، ۹۰ــ۷۸>) **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۱۰۲ ؛ ترجمه ۱۷۰ .

سلجوقیان ، شغل دژخیم (جاندار) واجد اهمیت بسیار بود . درسندی که از طرف تکش نوشته شده[1] « جاندار » در شمار بزرگان لشکر و سران نگهبانان سلطان نام بـرده شده است . در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه ، ایاز کـه مأمور اجرای احکام قتل صادره از طرف سلطان بوده ، لقب « جهان پهلوان » داشته و ریاست فوجی مرکب از ده هزار سوار را عهده دار بوده است[2] . در بارهٔ قدرت رئیس مأموران اداری اطلاعات ما کمتراست . ظاهراً نظام‌الملك محمدبن مسعودالهروی وزیر محمد خوارزمشاه[3] پسر وزیر تکش بوده[4] و در این مورد نیز مانند دودمانهای پیشین به وزارت موروثی برمی‌خوریم . اساس و شیوهٔ اقطاعات لشکری که در زمان سلجوقیان بسط یافته بوده دراین دوران هم کماکان وجود داشته . سپهسالاری که درعهد تکش به ولایت بار چین لیغ کنت [بارجنلغ ؛ بارجنلیغ کنت] منصوب شده بوده، «برسم عنایت ازطریق « دیوان عرض » (یعنی ادارهٔ لشکری) یکی از قراء آن محل را دریافت داشت که به رباط طغانین موسوم بوده[5]. شاهزاده یغان طغدی [قیرخان ابوالفتح] در عهد همان سلطنت قـریهٔ نوخاس را که قانوناً جـزء اموال بلاصاحب

---

۱ ـ « متون » ، ص ۷۸ (**بغدادی** ، « کتاب التوسل » ، < چـاپ **بهمنیار** ، ۱۳۰ >) .

۲ـ **نسوی** ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۲۳ ؛ ترجمه ۴۰ .

۳ـ همانجا ، متن ۲۸ ؛ ترجمه ، ۵۰ .

۴ـ دربارهٔ وی رجوع شود به ، **ژوکوسکی** ، « ویرانه های مروقدیم» ، ص ۳۳ .

۵ـ « متون » ، ص ۷۵ـ۷۴ (**بغدادی** ، « کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ **بهمنیار** ، ۴۳ـ۳۸ >) .

شناخته شده بوده ، به عنوان ملك (متصرفهٔ معاف از مالیات و خراج) دریافت داشت[۱] .

سلطان به رغم اعدام محبوب ملکه ، پیش از لشکرکشی به بغداد ، همهٔ خواستها و امیال مادر خویش را مجری ساخت . سلطان پس از خلع نظام الملك محمد هروی، بنابه میل ترکان خاتون محمدبن صالح غلام پیشین ملکه را به وزارت منصوب ساخت و وی به لقب نظام‌الملك و ناصرالدین ملقب گشت[۲] . بهمین سبب سلطان به خاطر ترکان خاتون فرزند کوچکتر خویش قطب‌الدین ازلاق [ارزلاق] شاه را که مادرش با ملکه از یك قبیله بود به ولیعهدی برگزید و فرزند ارشد وی جلال‌الدین منگوبرتی متصرفات پیشین غوریان را به استثنای هرات ، دریافت داشت و حال‌آنکه وارث خردسال تاج وتخت به فرمانفرمائی خوارزم و خراسان و مازندران[۳] منصوب گشت . بدیهی است که فرمانروای واقعی نواحی مزبورهمان ملکهٔ ترکان خاتون بوده . علیه روحانیان خوارزم نیز اقدامات تازه‌ای بعمل نیامد. فقط کسانی که برای تخت و تاج خطرناك بنظر می‌رسیدند از بخارا و سمرقند طرد شدند . برهان‌الدین صدر بخارا خلع وبه خوارزم اعزام شد . وبه جای وی مجدالدین مسعودبن صالح‌الفراوی منصوب گشت . وی برادر وزیربود (دوبرادر با یکدیگردشمن بودند) . مجدالدین تا هنگام هجوم مغول شاغل مقام مزبور بوده . شیخ الا-

۱ــ متون ، ص ۷۵ (بغدادی ، « کتاب‌التوسل » ؛ < چاپ بهمنیار ، ۴۳ ــ ۴۶ >) .

۲ــ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۲۸ ؛ ترجمه ۵۰ــ۴۸ .

۳ــ همانجا ، متن ۲۸ ؛ ترجمه ، ۴۵ــ۴۴ .

سلامان سمرقند، یعنی‌جلال‌الدین و فرزندش شمس‌الدین و برادرش اوحدالدین به نسا فرستاده شدند[۱] . تصادم شدید میان سلطان و مادر اوفقط هنگامی وقوع یافت که خوارزمشاه از عراق بازگشته درنیشابور اقامت کرده بود (دراواخر زمستان و اوایل بهار سال ۶۱۵ هجری / فوریه و مارس سال ۱۲۱۸ میلادی[۲]) سلطان نظام‌الملك وزیررا متهم به بی‌لیاقتی و رشوه خواری کرده خلع‌نمود وبه خوارزم فرستاد وگفت: «به درگاه‌معلم خود بازگرد». این سخنان اشاره‌ای بود دشمنانه به ملکه ترکان خاتون . رفتار ملکه تصادم را تشدید کرد. ترکان خاتون در پایتخت خوارزم با تشریفات و تجلیل تمام از وزیرمخلوع پذیرائی کرد و ویرا به وزارت وارث و ولیعهد تاج و تخت منصوب نمود . سلطان چون ازاین امر در ماوراءالنهر اطلاع حاصل کرد یکی از نزدیکان خویش را که عزالدین طغرل نام داشت به خوارزم فرستاده فرمود سروزیر را از تن جدا کند. ترکان خاتون طغرل را موقوف ساخت ونه تنها ازاجرای خواست سلطان مانع شد بلکه مأمور مزبور را مجبور کرد درملاء عام و درحضورهمهٔ اهل دیوان اعلام کند که سلطان انتصاب نظام‌الملك را مورد تصویب قرار داده[۳] . سلطان ناگزیر به این امر تن درداد و بدین قرار معلوم می‌شود که در نواحی تابعهٔ ترکان خاتون ، حکومت محمد خوارزمشاه عملا مورد شناسائی

۱ــ **نسوی**،سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ۲۵ــ۲۳ ؛ ترجمه ۴۳ــ۴۱ .

۲ــ سلطان دراواسط بهار (آوریل) در مروبوده (**ابن اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۰۷.)

۳ــ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۳۱ــ ۲۸ ؛ ترجمه ، ۵۵ ــ ۴۹ . در ترجمه (۵۵) **عزالدین** یکجا **کریم‌الدین** نامیده شده است. این‌خطا دراصل وجودندارد.

و قبول نبوده است .

خوارزمشاه پس از خلع نظام‌الملك در متصرفات خاصه خویش مقام و موقع ارباب دیوان را احیاء نکرد ولی اجرای وظایف وزیر مملکت را به گروهی مرکب از شش تن وکیل دربار محول نمود و ایشان می‌بایست فقط تصمیماتی را که به اتفاق آراء اتخاذ می‌نمودند مجری سازند . یکی از آنان درعین‌حال ریاست دیوان رسائل‌را داشت[1]. این که محمد درحین این اصلاح جسورانه ـ اصلاحی که کاملا با سنن اداری آن عهد تناقص داشته ـ چه انگیزه‌ای داشته ... اظهار نظر دراین باره دشوار است . بهرتقدیر تبدیل ادارۀ فردی به گروهی وآن هم به این صورت ، نمی‌توانست به مقصود و هدف خویش نایل آید . به گفتۀ نسوی مردم دریغ زمان نظام‌الملك را ـ به رغم همۀ خودکامگیهای آن وزیر ـ می‌خوردند «زیرا که ارضای خاطریك تن آسانتر از ارضای شش کس است » .

بدین طریق سازمان سیاسی شرقی اسلامی که بدست عباسیان ایجادشده و در زمان طاهریان و سامانیان تکامل یافته بود اکنون دچار پاشیدگی و فساد کامل گشته بوده . اهمیت دستگاه اداری بالکل سلب گردیده بوده . طبقۀ لشکری که مادر سلطان در رأس آن قرار داشته آشکارا باصاحب قدرت عالیه یعنی خوارزمشاه دشمنی می‌ورزیده . بظن قوی روحانیان قتل مجدالدین و فتوای اجباری علیه خلیفه را به خوارزمشاه نمی‌بخشیدند . مردم که بدست محمد خوارزمشاه از زیر یوغ کفار نجات یافته بودند علیه منجیان خویش قیام کردند وبرای اطفای نایرۀ عاصیان ایشان سیل خون جاری شد . بدین‌قرار محمد به هیچ یك ازعناصر دستگاه دولت وهیچ طبقه‌ای ازاهالی نمی‌توانست

ا ـ نسوی «سیرت جلال‌الدین »،، متن، ۳۲ ؛ ترجمه ، ۵۶ .

تکیه کند . نتیجهٔ مبارزه میان چنین دولتی با نیروهای تازه نفس صحرانشینان که‌درآن زمان بوسیلهٔ یکی از داهی‌ترین سازمان دهندگان همهٔ قرون و اعصار متحدشده بودند ، معلوم و قابل درك است .

فصل چهارم

چنگیز خان و مغولان

درتألیف دیگری[1] کوشیده‌ایم جریان پیدایش امپراطوری صحرانشینی چنگیزخان و ویژگیهای عمدهٔ ساختمان آن را روشن سازیم . دلیلی نمی‌بینیم، از نظرهائی که درآنجا اظهار داشته بودیم عدول کنیم . گرچه اگرروایات و افسانه‌های مردم مغول ـ که تاکنون به تقریب تنها منبع ما در تاریخ مغولستان درقرن دوازدهم میلادی شمرده می‌شود ، بیش از آنچه اکنون برای اشخاص

۱ـ **بارتولد** ، «تأسیس امپراطوری **چنگیزخان**» ص۱۰۵ و بعد برای خلاصهٔ انگلیسی آن رجوع شود به ؛ Skrine and Ross, «The heart of Asia, p 151 sq. وخلاصهٔ آلمانی ؛ Stübe, «Tschingiz - Chan», S. 532 sq.

م . **هارتمان** (Hartman, «Der islamische Orient»; Bd II, S. 598) نظری راکه در مقالهٔ سابق‌الذکر اظهار شده به شخص **اشتوبه** نسبت می‌دهد و حال آنکه خود **اشتوبه** می‌گوید که هدف او فقط بیان نتایج تحقیقات من، بطورکلی، بوده است .

دور ازچین‌شناسی تحقیق در آن مقدور ومیسور است ـ ازروی گواهیهای کتبی معاصران آن عهد ، مورد تحقیق قرارمی‌گرفت ـ بسیار مطلوب می‌بود . اگر از روایات وافسانه‌ها نه مغولی برخی جزئیات عجیب وغریب ـ را که در مورد انتقال شفاهی هرداستان تاریخی پدید می‌آید واجتناب ناپذیـر است ـ حذف کنیم در روایات مزبورچیزی که دور ازحقیقت باشد دیده نمی‌شود. به ویژه مناسبات صحرانشینان بادولت چین به راستی‌مانند است . دولت مزبوربرخی ازصحرا نشینان‌را علیه بعضی دیگر که خطرناك بنظر می‌رسیدند مسلح‌می‌نمود ولی‌بیدرنگ پس‌ازپایان این‌مبارزه‌اقدامات مشابهی‌علیه متحدان پیشین‌خویش بعمل می‌آورد . در اواسط قرن دوازدهم میلادی دودمان منچوری تسزین که در شمال چین حکم می‌رانده با قبیلهٔ مینگو (یا منگو) ـ دادا ، یعنی مغولان در جنگ بوده است . در سال ۱۱۴۷ میلادی امپراطـور تسزین با آئولو ـ بوتسزیل[۱] پادشاه مغول پیمان صلح منعقد کرد . استاد و . پ . واسیلیف[۲] واستاد ای. ن. برزین [۳]گرایشی داشتند که این‌نام را همان لقب ترکی‌ـفارسی الغوزیر (وزیربزرگ) بشمارند ، ولی ما از هیچ موردی که امیران صحرا ـ نشین چنین لقبی را اختیارکرده باشند اطلاع نداریـم . باحتمال قوی بخش اول این نام تحریف نام خوتولا قاآن [«قوتولا» یا «قودولا» قاآن قوتله خان]است‌ازطرف‌چینیان. درروایات مغولی‌دربارهٔ این قاآن سخن‌رفته‌است[۴].

۱ـ واسیلیف ، « تاریخ و باستانیها » ، ص ۷۹ ؛

Pelliot, «A propos des Comans», p. 146

۲ـ واسیلیف ، «تاریخ وباستانیها» ؛ ص۵۲ـ۷۹ .

۳ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، ترجمه ، ۱۸۵ حاشیه .

۴ـ < بطوری‌که پ . پلیو خاطرنشان کرده کلمهٔ «بوتسزیل» (نحوهٔ قرائت ←

سلطهٔ این دودمان مغولی لااقل تا سال ۱۱۶۱ میلادی دوام داشته تا اینکه در آن زمان امپراطور تسزین بیانیه‌ای صادر کرد که عازم جنگ با «منگو- دادا» می‌باشد[۱] . به احتمال اقوی چیزی از آن نگذشت کـه مغولان بدست تاتاران بوئیرنور تار ومار شدند . دولت چین درپایان همان سده ناگزیر کرائیتیان و مغولان را علیه تاتاران مزبور مسلح کـرد . درطی این جنگها ، نخستین‌بار ، تموچین با جُندی از اشراف سلحشور صحرانشین که خود برگزیده بـود درخشید و براقران برتری یافت. پس‌از پیروزی برتاتاران ، چون خان کرائیتی اول شخص مغولستان شرقی شد ، و جند مزبور پیشوای خویش‌را به قاآنی اعلام کرد . تموچین با موافقت وان خان کرائیتی لقب مزبور را پذیرفت و نام طایفهٔ مغول (منغول) را که پس از خوتولا قاآن [قوتـله‌خان ـ جامع ـ التواریخ رشیدی] در سرزمین اصلی مغولستان ازمیان رفته به‌فراموشی سپرده شده بود احیاءکرد . بنا به‌گواهی من ـ خون [من هون][۲] کلمهٔ مغول(منغول) درعهد چنگیزخان کلمه‌ای‌بود رسمی که مردم‌عادی بالکل ازآن خبرنداشتند. دراسناد رسمی دودمان یوآن ، مغولان واقوامی که بدانان پیوسته بودند ، در چین ، بنام مغولان نامیده می‌شدند و حال آنکه در مغولستان به «دادا»[۳] (یعنی

→

قدیمی bögilö) به احتمال قوی لقبی است که سرانجام منچوریان آن را به‌شکل «بهله» درآوردند . **پ . پلیو** این گفته راکه « **آئولو** » تحریف چینی نام **خوتولاقاآن** باشد ، محال می‌دانند . رجوع شود به : Pelliot, ‹Notes surle «Turkeston», pp 24-25 ـ تحریریه> .

۱ـ «افسانهٔ نهان » ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۴ ، ۱۷۳ ، حواشی .

۲ـ **واسیلیف** ، «تاریخ وباستانیها» ، ص۲۲۰ـ۲۱۹ .

۳ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۷۲ . حواشی .

تاتاران) موسوم می‌گردیدند . تموچین نام مغولان را برقوم خود نهاد وبدین وسیله خویشتن را جانشین خوتولاقاآن (قوتله خان) اعلام نمود و ادعا کرد که باشخص اخیرالذکر خویشی دارد وحال آنکه به ظن غالب این ادعا بی اساس بوده است . بنا به‌افسانهٔ بهادران (پهلوانان) مغول (که به عنوان چینی «یوآن ــ چائو ــ بی ــ شی» یعنی «تاریخ نهان دودمان یوآن» معروف است)، تموچین در همان اوان ده شغل درباری را ایجاد کرد . ضمناً باید گفته شود که در متن مغولی نام‌های مشاغل ، به‌استثنای شغل «چرنی» نقل نشده و فقط وظایف شاغلان مشاغل‌یاد شده‌است . اشخاص‌مزبورعبارت بودند از[1] :

۱ــ چهارنفر که می‌بایست «تیروکمان داشته باشند» ؛ بعدها این مشاغل «خرچی» (تیراندازان) نامیده شدند.

۲ــ سه نفر «متصدی خوردنیها و نوشیدنی»؛ متن مغولی میان متصدیان نوشیدنی بامدادی و نوشیدنی‌شام تفاوت قائل شده . بعدها این‌شغل«بوکائول»[2] یا «بائورچی» نامیده شد .

۱ــ افسانهٔ نهان ، ۶۲ ؛ به توضیحات **استاد برزین** رجوع شود (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XIII ؛ ترجمه ۲۵۷ــ۲۵۵، <حواشی>. اطلاعات مربوط به‌اصل مغولی را مدیون عنایت استادآ . **او . ایوانوسکی** می‌باشم .

۲ــ درمیان‌نایمانان وبرخی‌اقوام دیگربجای‌اصطلاح «**بوکائول**» کلمهٔ «**کونسات**» متداول بوده‌که مغولان شرقی‌آن‌را «کونجات» تلفظ می‌کردند (**رشیدالدین**، چاپ**برزین** متن ، بخش VII ، ۲۳۴ ؛ ترجمه ، بخشV ، ۱۷۶ ؛ بخش XiII ، متن ، ۲۱۰؛ ترجمه ۱۳۰) . <بطوری که **پلیو** خاطرنشان‌کرده (که به بخشXV ، متن ، ۲۱۰ ؛ ترجمه ، ۱۴۰ ، نیز اشاره واستناد می‌کند) قرائت صحیح‌تر کلمه «کیسات» یا «کیجات» است .

رجوع‌شودبه : Pelliot. « Notes sur le «Turkestan», pp. 25-27 ــتحریریه>.

۳ـ یك «متصدی گله‌های گوسفندان» ؛ در تألیف رشیدالدین[۱] این شخص میرآخور (آختاچی) رمه‌های درباری نامیده شده .

۴ـ یك «متصدی تدارك یورتها» که در واقع بصورت عرابه (ترگن) بوده‌اند. بعدها این شغل « یورتچی» نامیده‌شد. به‌گفتهٔ رشیدالدین این‌شخص به سمت امیرهزاره منصوب می‌گردیده و متصدی مادیانها بوده[۲] . و در پایان عمر بوکائول وبائورچی می‌شده[۳].

۵ـ یك «چربی» [۴] «متصدی امور آدمهای [خدمه] خانه».

۶ـ چهارنفر که می‌بایست «دریکجا شمشیر داشته باشند» . جوچی خسر [قاسار ، قسر یاقاشر ـ وصاف] [۵] برادر تموچین در رأس ایشان قرارداشته [در تألیف رشیدالدین غالباً «خ» اسامی‌مغولی به «ق» بدل شده].

۷ـ دونفر «متصدی تربیت اسبان» («آختا» که بعدها به نام « آختاچی » نامیده شدند . یکی ازایشان بلگوتی برادر تموچین بوده.

۱ـ چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۲۸۳ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۲۱۳.

۲ـ همانجا .

۳ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۳۴ ؛ ترجمه ، V ، ۱۷۵.

۴ـ **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** II ، ۹۷۹) کلمهٔ «چربی» (در ترجمهٔ **راورتی** به خطا Jazbi نوشته شده) را «حاجب» ترجمه می‌کند ؛ < در چاپ **ناسائوـلیس** «جزبی» نوشته شده‌ـ تحریریه> .

۵ـ <بطوری‌که **پ . پلیو** خاطرنشان‌کرده این اشخاص واقعاً شمشیردار بودند همچنان‌که «**خرچیان**» (به‌بعد رجوع‌شود) تیرودان داشتند وحمل می‌کردند . بعدها ایشان بنام «**اوللدوچی**» (üldüči) که در زبان کلاسیك مغولی ildüči می‌شود ـ خوانده می‌ـ شدند . رجوع شود به : (Pelliot, «Notes sur le Turkestan», p. 27 ـ تحریریه>

۸ـ سه نفر « متصدی رمه‌های ایلخی » .

۹ـ چهار « خدنگهای [تیزتکان] دور و نزدیك » (به زبان چینی « یوآن تسزیان » و «تسزین تسزیان» ، و به مغولی «خُلا» و «عُیرا»)، به احتمال‌قوی اینان کسانی بودندکه مأموریت‌های شخصی خانان را اجرا می‌کردند وبیشتر سمت سفارت داشتند . رسم فرستادن «خدنگ خبربر» در امپراطوری تسزین وجـود داشته[1] . بعد ها در امپراطـوری مغولان نیز اصطلاح خاصی بـرای تشخیص «خدنگ» هائی که نامه‌های محرمانه در جوف آن می‌نهادند ، وجود داشته[2] .

۱۰ ـ دربارهٔ دو تـن از اعیان مأموران ، گفته شده کـه ایشان به ریش سفیدی قبیله ، یا طبق متن مغولی «حافظان» مجمـع منصوب شده بودنـد و در بارهٔ وظایف ایشان توضیح دقیق‌تری داده نشده . به ظن‌قوی ایشان، که سمت مشاوران کل خان را داشتند ، مأمـور حفظ و نظارت نظم جلسات و مجامـع بوده‌اند . هر دو شخصی که در اینجا از ایشان سخن رفته ، همواره در دربار چنگیزخان یکی از محترم‌ترین مقامات را داشته بودند . بوغورچی [بغرچی] نویان دردست راست‌وبالاتر ازسپهسالاران می‌نشسته[3]. وآن دیگریعنی چژلمه یکی از سران نگهبانان (کشیك) بوده و ضمناً « فقط دوسه تن از سرداران بر او ارشدیت داشتند »[4] کشیك یانگهبانان تموچین درسال ۱۲۰۳ میلادی/ ۶۰۰

۱ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۹۱ ، حاشیه .

2— d' **Ohssorn**, « Histoire des Mongols », t, III P. 434

۳ ـ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۲۷۱ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۶۱ .

۴ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۱۹۰ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۴۳ . <به عقیدهٔ ←

هجری پس از پیروزی برکرائیتیان، که وی شخص اول مغولستان شرقی‌شد، سازمان مشخص‌تری پیدا کرد[۱] . در آن تاریخ و آن موردبه اصطلاحات مغولی برمی‌خوریم ؛ ۷۰ نفر برای کشیك روز و ۸۰ نفر برای کشیك شب برگزیده شده بودند . کشیك چیان روز « تورگیؤت » و کشیك چیان شب «کبته‌ئوت» نامیده می‌شدند (مفرد آن « کبته ئور »)[۲]. این دوگروه برروی هم کشیکچیان

→

پ . **پلیو** این کلمه به صورت « کشیك » فقط درقرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) متداول شد و قبلا به دو صورت ــ یکی «کزیك» و دیگر « کزك » (Käzik / käzäk) وجود داشته . صورت نخستین در **جغتائی** و تألیفات برخی مؤلفان ایرانی محفوظ مانده و در زبان مغولی بعدها به «کسیك» (Käsik) مبدل گشت و از آن «کشیك» پدید آمد . شکل Käzäk شکل KäsäK را که در دوران دودمان مغولی به چینی نوشته شده بوجود آورد . رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le Turkestan », PP . 27—29 ــ تحریریه >

۱ـ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۰۳ــ۱۰۲ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۴۴ وبعد > .

۲ ــ مسلماً این همان کلمه ایست که **رشیدالدین** به صورت « کبتاول » آورده (چاپ **برزین**، متن، بخش VII ، ۴۸ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۳۸) . **استاد برزین** این‌کلمه را اشتباهاً «کیتاول» خوانده وآن را ازفعل « کیتمك » (رفتن) مشتق دانسته است. نیز رجوع شود به همانجا ، بخش V ، ۲۳۰ . جای دیگر(همانجا ، بخش XV ، متن، ۲۰۴، ترجمه ۱۳۷) همین کلمه بصورت**کایتاول** بجای **کابتاول** (کبتؤل) نقل شده <بطوری‌که پ . **پلیو** خاطرنشان کرده باید « تورگائوت » خوانده شود که جمع تورکاك[(تورگاك) می‌باشد و کلمه‌ایست اصلا ترکی مفرد « کبتؤت » « کبتؤر » نبوده بلکه « کبتؤل » Kabtaül می‌باشد که به حروف فارسی «کبتاول» نوشته شده . رجوع شود به :

< Pelliot, « Notes sur le Turkestan », PP. 29—31 ــ تحریریه >

یا نگهبانان را تشکیل می‌دادند (« کشیکتن » که مفرد آن « کشیك »[1] بوده، بمعنی «نوبت»، «عوض») . تیراندازان (خرچی) و میزبانان یا خوان‌سالاران (بائورچی) ودربانان (درمتن روشن نیست ؛ ظاهراً «اگودن چی» باید باشد از کلمهٔ مغولی « اِگودِن » یا « اودِن » بمعنی « در ») و میرآخوران یا متصدیان طویله (آختاچی)[2] نیز جزء این کشیکچیان بودند . بخش امـور معیشت و اقتصاد را «چربیان» متصدی بودند وعدهٔ ایشان تا شش نفر افزوده شده بوده . گذشته از این جُند شخصی خان بنام « هزارهٔ بهادران » تأسیس‌گشته بودکـه در زمان جنگ مقدمه یا پیش قـراول را تشکیل می‌داده و در زمان صلـح بخشی از نگهبانان درباری بوده . قـراولان کشیك هـر سه روز یکبار عوض می‌شدند .

تجدیـد تشکیلات کشیکچیان[3] در سال ۱۲۰۶ میلادی / ۶۰۳ هجری صورت‌گرفت. در آن سال تموچین نایمانان را شکست داد و چژه موخ را به سیاست رسانید وهمهٔ اقوام مغول را درتحت حکومت خویش درآورده متحد ساخت «و پرچم هفت دُم سفیدرا برافراشت[4] و برتخت سلطنت نشست». بنا-

---

۱ــ درتألیف **رشیدالدین** عادتاً «کزیك» است . **استاد برزین** کلمهٔ «کشیك تن» را بمعنی «خجستکان» می‌داند . **کاترمر** نمونه ها و موارد استعمال اصطلاح «کشیك» را گرد آورده (**رشیدالدین** ، چاپ **کاترمر** ، ۳۱۱ــ۳۰۹ ، حاشیه) .

۲ــ کلمهٔ « آختاچی » در « **یوآنــچائو بی‌ــشی** » حتی در داستان سنکون دیده می‌شود . رجوع شود به ، Pelliot, « A prpos des Comans », P. 180 , noute

۳ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۳۰ــ۱۲۵ ، <چاپ **کوزین** ، ۱۶۹ وبعد> .

۴ــ به گفتهٔ **من هون** (منخون) (**واسیلیف** ، « تاریخ وباستانیها » ، ص ۲۳۱) ←

به منابع رسمی درهمان زمان به لقب چنگیزخان ملقب شد . فوج کبته ئوتان نخست تا ۸۰۰نفر افزایش یافت وبعد به هزارتن بالـغ گردید. وشمارخرچی‌ها نخست به ۴۰۰ و زان پس به هزار نفر رسانده شد . و به همین گونه هزارهٔ تورگتوتان تشکیل گشت . شش هزارهٔ دیگرنیز ازروی نمونهٔ «هزارهٔ بهادران» تشکیل شده به کشیکچیان منضم گردیدند. وبدین قرارعدهٔ نفرات کشیکچیان به ده هـزار نفر رسید . قراول کشیك به چهار نوبت تقسیم شد و هر نـوبت کماکان سه روزطول می‌کشید . اما دربارهٔ تکمیل عدهٔ کشیکچیان ، گفته شده است که هرفرزند امیر هزاره (ظاهراً از عدهٔ پیشین) باید یکی ازخویشاوندان و ده تن از رفیقان‌خود را بیاورد و [معرفی کند] وفرزند امیرده‌ه و بطورکلی هرفرد آزاد ـ یك خویشاوند و سه رفیق خود را بیاورد . اعلام شده بود که «هرکس خواست وارد رستهٔ کشیکچیان (نگهبانان، گارد) شود هیچ کس حق ندارد مانعش گردد» . قواعد بسیار سختی برای حفاظت مقرو ستاد خان‌به هنگام شب مقرر گـردیده بوده . پس از غروب نگهبانان هـرکس را که در نزدیکی مقر آمد وشد می‌کرد توقیف می‌کردند . ورود به چادر خان فقط با همراهی نگهبانان مقدور و مجاز بوده . اگرکسی غفلتاً وارد مقـر خان می‌شد نگهبانان علیه وی سلاح بکار می‌بردنـد . هیچ کس جـرأت نداشت تحقیق

→

در وسط آن پرچم تصویر ماه سیاه وجود داشته . < **پ . پلیو** چنین تصحیح کرده ، « پرچم سفید با هفت دم » ؛ دربارهٔ معنی این اصطلاح رجوع شود به ، Pelliot, «Notes sur le Turkestan », P. 12 اما راجع به شرحی که **من هون** (= **چژائو_هون**) داده ... شرح مزبورمربوط است به پرچم موخولا (Muqali ، به بعد رجوع شود) ؛ **پ . پلیو** می‌پندارد که ماه‌سیاه علامت مشخصه‌ای برپرچم موخولا بوده و درپرچم **چنگیزخان** وجود نداشته (به همانجا رجوع شود) ـ تحریریه > .

کند که در فلان روز عدهٔ نگهبانان چند نفر است . و چنانچه کسی مـرتکب چنین گناهی می‌شد بـه رسم جریمه اسبی با زین و یراق و لباس از او می‌ـ گـرفتند .

کشیکچیان مطیع انتظامات سختی بوده‌اند . اگر کسی در روز نـوبت خدمت حاضر نمی‌شد ، نخستین بار سی ضربه چوب و دومین بار ۷۰ ضربه چوب می‌خورد وبارسوم ۳۷ ضربه چوب وطرداز زمرهٔ کشیکچیان مجازاتش بود . سرکردگانی که روز نوبت خدمت را به تابعان خویش یادآوری نکرده بودند نیز دچار همین مجازات می‌گردیدند . ولی از دیگر سوافراد کشیکچی دارای امتیازات بزرگی بودند . کشیکچی صفی بالاترازفرد هزارهٔ ارتش‌بوده ومقامات غیرصفی کشیکچیان بالاتر از امیران صده ارتشی بودند. سرکردگان کشیکچیان حق نداشتند خود سرانه تابعان خویش‌را مجازات کنند ومی‌بایست دربارهٔ همهٔ اعمال ایشان به خان‌گزارش دهند. قاعده‌ای وجود داشت‌که « هر کس خود سرانه اتباع خود را شلاق بزند، شلاق خواهد خورد و هر کس که ایشان را بامشت مضروب سازد بامشت‌مضروب خواهد شد». کشیکچیان که‌در واقع‌بمثابه نزدیکان خان بوده‌اند، در لشکرکشیهای دور دست نیزازاین امتیاز بـرخوردار می‌بودند . هنگامی که چنگیزخان سبتـای بـهادر را برای حرب گسیل می‌کرد به وی چنین دستور داد : « هرکس که از فرمان سرپیچی کند، اگر من او را می‌شناسم به اینجایش بیاور و گرنه در محل مجازاتش کن »[1] . کشیکچیان فقط در مواردیکه شخص خان در لشکـرکشی شرکت داشته ، در جنگ شرکت می‌نمودند. در لشکرگاه نخستین « هزارهٔ بهادران » درپیشاپیش مقرستاد خان مستقر مـی‌شده و خرچیـان و تـورکؤتـان درسمت راست و ۷۰۰۰

۱ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۱۱ ، < چاپ **کوزین** ، ۱۵۴ ــ ۱۵۴ < .

نفر باقی در سمت چپ . هزارهٔ بهادران و جنگ آورانی که جزء کشیکچیان دوران نخستین بودند بیش از دیگران مورد احترام قرار می گرفتند .

بیشتر سرداران چنگیزخان از میان کشیکچیان وی بـرخاستند . بدین طریق ، در نتیجهٔ تأسیس این صف، ریاست نیروهای جنگی در سراسر قلمرو امپراطوری در دست کسانی قرارداشته که خان شخصاً ایشان را آزموده بوده است . نتایج و آثار فعالیت سرداران مزبـور نمودار مهارت و چیره دستی و اطلاع چنگیزخان به خصایل‌اشخاص بوده وگواه بر آن است که وی بااستفاده ازاین مقدمات دستیاران خویش را برمی گزیده . توده‌های مردم می‌بایست فقط آلت فعلی در دست برگزیدگان چنگیزخان باشند . وی حتی درکلمات قصار و گفته هائی که به او نسبت داده می‌شود ، درهیچ مورد همهٔ مردم را مخاطب نمی‌سازد و در برابر عامهٔ ناس از خدمات خویش سخن نمی‌گوید و فقط آن چه را خان برای اعقاب خویش و اشراف پیروخود بعمل‌آورده، برمی‌شمرد. در قلمرو امپراطوری شاهزادگان و نویانان طبقهٔ عالیهٔ اشراف را تشکیل می‌ـ داده‌اند . تولوی خان فرزند اصغر چنگیزخان [1] که در امور نظامی [2] دستیار اصلی پدر خویش بوده لقب « اُلُغ نویان » [نویان بزرگ] داشته. برادران کوچك تموچین یعنی‌تموغا و بیلگوتی [بیلکتای] [3] نیز نویان نامیده می‌ـ شدند . برروی هم از بازماندگان برادران چنگیزخان فقط اخلاف جوچی‌ـقسر

۱ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، <متن ، ۱۲۶ ، «الغ نویان» > ترجمه ، ۷۷ .

۲ــ «متون» ، ص ۱۰۵ (جوینی ، همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۹) .

۳ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XIII ، <متن ، ۹۷ ، ۱۰۰> ؛ ترجمه ۶۰ ، ۶۲ .

[قاسار یا قسر یا قاسر] واجد حقوق شاهزادگان بوده‌اند ؛ و دیگران در زمرهٔ اشراف درآمدند[۱] . اشراف لشکری ــ همچنان که در میان ترکان رسم بوده ــ به نام «ترخانان» موسوم بوده‌اند. بنابه گفتهٔ جوینی[۲] امتیازات ترخانان به قرار زیر بوده : از همهٔ مالیاتها و خراج و عوارض معاف بودند ؛ هرغنیمتی که در جنگ بدست می‌آوردند یا شکاری که می‌کردند ملك طلق ایشان شمرده می‌شده[۳] ؛ بدون اجازهٔ مخصوص در هرزمان می‌توانستند وارد کاخ شوند ؛ فقط پس از ارتکاب نه بزه[۴] مورد تعقیب واقع می‌شدند (ضمناً در اینجا بزهی منظور نظر است که جزایش مرگ باشد)[۵] . ترخانان به هنگام بزم در مقام محترمی جلوس می‌کردند و هریك قدحی شراب دریافت می‌داشتند[۶] .

هم چنانکه دیربازی پیش از چنگیزخان نیز در میان اقوام صحرا نشین مرسوم بوده ، در رأس لشکریان وی نیز امیران دهه و صده و هزاره و امیر تومانان [تمنان ، تومنان] قرارداشتند (امیر تومان سرکرده ده هزارتن بوده) در عهد چنگیزخان سه امیر تومن اصلی وجود داشته : یکی بنام « موخولی » که در رأس طرف چپ، شرقی، بوده (طرف جنوب در نظر مغولان از دیگر

۱ــ رشیدالدین ، <متن ، ۸۷> ، ترجمه ، ۵۵ .

۲ــ «متون» ، ص ۱۰۴ (جوینی ؛ همچنان درچاپ قزوینی ، I ، ۲۷) .

۳ــ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۹۸ ، ۱۲۴ . < چاپ کوزین ، ۱۴۰ ، ۱۴۷ > .

۴ــ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ . <چاپ کوزین ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ > .

۵ــ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۲۳ ، حاشیه .

۶ــ همانجا ، ترجمهٔ کافاروف، ۹۸ ، ۱۲۳ ؛ <چاپ کوزین ، ۱۴۱ ، ۱۶۷>

طرفها بیشتر احترام داشته)[1] . و دیگر « بوغورجی » [بغرجی] در رأس طرف راست، غربی، بوده و سوم « نایا » در رأس «قشون میانه»[2] قرار داشته . در تألیف رشیدالدین ازنایا فقط به سمت معاونت موخولی یادشده. بوغورجی نویان نیز چنین دستیار و معاونی داشته . تا حدی که اطلاع داریم در منابع مغولی، لقب مربوط دیده نمی‌شود وتلفظ آن مشکوك است[3] . اگر کسی خود سرانه دستهٔ یك رئیس را رها کرده به دستهٔ رئیسی دیگرمی‌پیوست به سیاست اعدام محکوم می‌گشت و این حکم در حضور افراد لشکر مجری می‌گشت و رئیسی که وی را پذیرفته بوده به مجازات سخت می‌رسید[4] . برای شکارشاهانه

۱ـ همانجا، ترجمهٔ **کافاروف**، ۸۳ <درچاپ **کوزین**، ۱۲۷، ترجمه به نحودیگر است > ، ۲۰۳ ، حاشیه . نیز رجوع شود به‌گفتهٔ **پلانو کارپینی** در بارهٔ پرستش روح **چنگیزخان** در جنوب (چاپ **یازیکوف** ، ص ۸۴) چاپ **لاتینی** (چاپ **داوزاك** ، ۶۲۱) . < ترجمهٔ **مالئین** ، ۸ > . در ترجمهٔ **روکخیل** وجود ندارد .

۲ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۱۶ـ۱۱۷ ، ۱۲۴ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۶۱ ، ۱۶۸ > .

۳ـ **استادبرزین** دریك مورد «سوتوکرسون» خوانده وآن راهمان «سوتوکرسن» مغولی که بمعنی « برگزیده » و « خردمند » است تعبیر می‌کند (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، متن، بخش VII ، ۲۶۰ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۹۵ ، ۲۹۷ ، حاشیه) ؛ درموارد دیگر (بخش XV ، متن ، ص ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹) « سونکوسون » خوانده و این کلمه را از واژهٔ ترکی «سونك» ــ بمعنی «بعد» ــ می‌داند (همانجا ، ص ۱۷۷) .

۴ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی ePB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۴ ؛ «آنکس را که تحویل کرده شد درحضور خلایق بکشند وآنکس که اورا راه داده باشد نکال و عقاب کنند » .

نیز قواعد دقیقی مقرر گشته بود . در دولتهای مغولی شکار تنها تفریح و سرگرمی نبوده بلکه منبعی برای تدارك وتهیهٔ آذوقه بشمارمی‌رفته‌است . وگذشته ازاین برای لشکریان به منزلهٔ مانوربوده[1]. گاه نقض‌قواعد شکارموجب‌اجرای سیاست اعدام درحق ناقض ومقصر می‌گشته[2] . بعد ها چنگیزخان ادارهٔ امور شکار را به فرزند ارشد خویش خوچی سپرد[3] .

سازمان دادن ادارهٔ امور کشوری با دشواریهای بیشتری همعنان بوده . مغولان چنگیزخان مسلماً، حتی‌درمقام قیاس‌باهم‌قومان خویش، مانندکرائیتیان و نایمانیان نیز، سطح فرهنگ و تمدنشان بسیار نازل‌بوده. بدین سبب بمحض آنکه مغولستان متحد شده در تحت فرمان حکومت واحد درآمد ، حتی پیش از انقیاد سرزمینهای با فرهنگ ، لزوم و احتیاج به اخذ برخی جوانب تمدن اقوام مطیع ومتمدن پدید آمد. نخستین افراد و نمایندگان فرهنگ و تمدن در دربار چنگیزخان (حتی پیش از سال ۱۲۰۳ میلادی / ۶۰۰ هجری) ، که اطلاعاتی از ایشان در دست است، بازرگانان مسلمان بوده‌اند[4] . دربارهٔ اینکه نفوذ ایشان درچنگیزخان تاچه حد بوده هیچ چیزنمی‌دانیم. باحتمالی درتنظیم سازمان کشیکچیان شرکتی داشته‌اند . دفترداری کتبی و تحریرو تنظیم نامه‌های رسمی ، پس از انقیاد نایمانیان ، در دولت چنگیزخان پدید آمده متداول

1— D. Ohsson, ‹ Histoire bes Mongols ›, t; I, PP. 404—406

۲ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۰ ؛ « و بسیار باشد نیز که بکشند » .

۳ــ «متون» ص ۱۰۴ (**جوینی** ؛ همچنان درچاپ **قزوینی** ، I ، ۲۹) .

۴ــ «متون» ، ص ۱۵۹ (معزالانساب) ؛ **بارتولد** ، «تأسیس امپراطوری **چنگیز خان** » ، ص ۱۱۲ .

گشت (۱۲۰۶ میلادی / ۶۰۳ هجری) . تاشاتون که ازمردم اویغور ومهردار خان نایمانی بوده در دربار چنگیزخان نیز به همان شغل مشغول بوده است . و گذشته از این مأمور بود خط وسواد اویغوری را به پسران خان بیاموزد[۱] . به‌گفتهٔ جوینی[۲] تاتاران (تتران) ازخود الفبا نداشتند. بدین سبب جوانان مغول می‌بایست از اویغوران سواد فراگیرند تابعد مجموعهٔ یاساها یعنی حقوق‌عرفی مغولان را تنظیم و تحریر کنند. اما راجع‌به مهرخان ، ازمتون ومنابع تاریخی چنین برمی‌آید که مهر مزبور دونوع بوده و برای تشخیص و تعریف آن دو نوع اصطلاح ترکی « آل‌طمغا » (مهرسرخ) و « کك طمغا » (مهر آبی) بکار می‌رفته است . به اصطلاح « آل طمغا » بسیار برمی‌خوریم[۳]. اما مهر آبی (کك طمغا) ، ظاهراً ، فقط در موارد بسیار رسمی و تشریفاتی و بیشتر در اسنادی که بعنوان افراد خاندان سلطنتی معنون بوده بکار می‌رفته است[۴] .

۱ــ ‹ Tha—tha toung › Abel—Rémusat, ‘ P. 61 < بطوری که **پ . پلیو** خاطرنشان کرده « تاشاتون » قرائت اشتباهی است بجای «تاتاتون» (Ta—ta—tong—o) (بموجب «**یوآن‌ـشی**») ؛ این که کلمه از کدام شکل اویغوری مشتق گشته هنوز معلوم نشده است . ولی‌بخش دوم آن ، ظاهراً، همان «تنگ» ترکی است کـه بمعنی «قهرمان» می‌باشد. رجوع‌شودبه : >تحریریه . Pelliot ‹ Motes sur le Turkestan ›, PP. 23—35

۲ــ «متون» ، ص ۱۰۳ (**جوینی** ؛ همچنان درچاپ **قزوینی** ، I ، ۱۷) .

۳ــ حتی درتألیف **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۱۵۸) ؛ >چاپ **ناسائو‌ـلیس** ۴۰۲ : « الطمغاج» < .

۴ــ دربارهٔ مورد استعمال طمغای آبی رجوع شود به : **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** متن، بخش VII ، ۵۱ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۴۰ . ظاهراً شخصی‌که دراینمورد دربارهٔ وی ←

بنابراین نخستین آموزگاران مغولان و اولین کارمندان امپراطوری مغول اویغوران بوده‌انــد . بعد ها کارمندان اویغور با فاتحان مغول بــه سرزمینهای متمدن آمدند و چه درچین وچه درکشورهای اسلامی با موفقیت با بومیان آن ممالك که بمراتب تحصیل کرده تر و با سواد تر بودند به رقابت برخاستند . شکی نیست که تمدن از ادوار بسیار متقدم در نــواحی مجاور جبال تیان شان رخنه‌کرد واین نفوذ ازجوانب مختلفه صورت‌گرفت: یعنی ازچین وهندوستان (کیش بودا) و ترکستان (مانویان ونستوریان)[1] . ولی چون ایغوران ازامنیت خارجی برخوردار نبودند نتوانستند از دروس آمــوزگاران خــویش استفاده کرده فرهنگ و تمدنی استوار و ملی از خویشتن پدید آورند . جریان تاریخ خارجی اویغورستان و به ویژه جریان تکامل تحصیل و تربیت و سواد در میان اویغوران هنوز کماهوحقه روشن نشده است . اطلاعات باستان شناسی کــه اخیراً بدست‌آمده اندك پرتوی بر آن افگنده[2] ولی اهمیت‌آنها فقط درصورتی

→

سخن رفته از طرف خان بــزرگ سندی خطاب به ایلخان **اباقا** آورده و بموجب آن در دربار به شغلی منصوب گشته بود . < به عقیدهٔ **پ . پلیو** حدس **و. و. بارتولد** دربارهٔ معنی و اهمیت «آل‌طمغا» و «کك طمغا» مبتنی به دلیلی نیست. تنها مهرسلاطین مغول‌که برما معلوم است همان «آل‌طمغا» می‌باشد . دربارهٔ فرضیهٔ **پ . پلیو** راجع به معنی «کك طمغا» رجوع شود به : Polliot, ‹ Notes sur le Turkestan ›, . تحریریه_ PP. 35–42>

۱ــ نیك می‌دانیم که اویغوران ارخونی درلویان ــ چین ــ به سال ۷۶۲ میلادی به معلمان مانوی برخوردند . رجوع شود به : Chavannes – Pelliot, ‹ un traité › JA, I, P. 177 sq. (= otg. ott, II, P. 201)

۲ــ در بارهٔ کشفیات بعدی رجوع شود به : Naehrichten, H. I .

←

بطورقطع روشن خواهد شد که منابع کتبی و به ویژه متون چینی مورد تحقیق اساسی و دقیق قرار گیرد . بدین سبب به بیان آنچه دربارهٔ وضع آن کشوردر قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) می‌دانیم بسنده می کنیم. بنابه گفتهٔ عوفی[1] قراختائیان و اویغوران بعضاً آفتاب می‌پرستیدند و برخی نیزمسیحی بودند . برروی هم پیروان همهٔ ادیان ، جز یهود ، در میان ایشان دیده می‌شده ولی اویغوران بیشترمسیحی بودند. سازمان دولتی‌اویغورستان برای معاصران‌عوفی آنچنان معلوم و آشنا بوده که وی به تفصیل سخن گفتن دربارهٔ آن را زاید دانسته است . مؤلف مزبور[2] دریکی از داستانهای لطیفه‌گونه‌ای که نقل کرده از اویغوران ، همچون قومی صلح طلب که فاقد دلیری و خصایص جنگی می‌باشند سخن می گوید . پلانو کارپینی[3] هم، گذشته از عوفی، دربارهٔ تفوق

→

Barthold، « Stand and Aulgaben » S . 1075—1080 . در این تألیف به بعضی کتب که راهنمای خواهند بود اشاره شده است . برای فهرست مشروحتر تألیفاتی که در این موضوع وجود دارد رجوع شود به : Steinu, « Serindia » introduction. P. XX Vsq. ولی درتألیف اخیرالذکر تألیفات **لوکوك** ازقلم افتاده. تاحدی که اطلاع دارم ، اخبار و اطلاعات پراکندهٔ مربوط به اویغوران ــ که ممکن است از روی اکتشافات جدیده جمع‌آوری گردد ــ هنوز موضوع تحقیقات همه جانبه وکامل قرارنگرفته وتألیفی دراین باره پدید نیامده . < رجوع شود به تحقیقات جدیده دربارهٔ اویغوران ، Gabain, « Das ulgürische » , Hamilton, Les Ouïghours . ــ تحریریه >

۱ ــ «متون» ، ص ۹۹ .

۲ــ همانجا ، ص ۹۵ .

۳ ــ چاپ **یازیکوف** ، ۱۲۸ ؛ چاپ **بیزلی** ، ۶۹ ، ۱۰۳ ، ۱۴۴ . < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۸ > .

مسیحیت درمیان اویغورانسخن‌می‌گوید. ولی گمان نمی‌رود که دراویغورستان شمار مسیحیان از بـوداثیان بیشتر بـوده . کلمهٔ بخشی (« بخیکشو » ــ ی سانسکریت) که نخست فقط در مورد زهادبودائی بکار می‌رفته ، در قلمرو دولتهای مغولی معنی « کاتب و کارمند دولت » را نیز کسب کرد[1] و از اینجا چنین‌میتوان نتیجه گرفت که افراد متنور اویغور که خدمت مغولان می کرده‌اند بیشتر به صنف روحانیان بودائی تعلق داشتند . روبروا جزئیاتی چند دربارهٔ بودائیان اویغوری نقل می کند[2] . به گفتهٔ وی اینان درمیان بت پرستان « گوئی فرقهٔ ویژه‌ای را تشکیل می‌داده‌اند » (Qaasi secta divisa ab aliis) . اویغوران به‌هنگام‌عبادت روی بسوی شمال‌می کردند و دودستان‌را بهم پیوسته وبه زانو در می آمدند وپیشانی را با دستان مماس می‌ساختند. درمعابد تصاویر مردگان را می گذاشتند . و هنگام عبادت زنگ بکار می‌بردند . روبروك دعائی بودائی را که Om mani Padmè hnm « اُم مانی پادمه هوم » نام دارد نقل می کند . بنابه گفتهٔ چان‌ـچون[3] راهبان بودائی در اویغورستان لباس سرخ‌به تن می کردند . جهان گرد مزبور عده‌ای از دائوسیان [پیروان دین دائوس که در آغاز مبداء مسیحیت درچین ظهور کرد و اکنون عدهٔ پیروان آن اندك است] را در اویغورستان دیده بوده و این خود موجب تعجب بسیار اسقف بـزرگ

۱ــ به لغت نامهٔ **بوداگوف** ذیل‌کلمهٔ « بخشی » رجوع شود .

۲ــ چاپ **میشل‌ـرایت** ، ۲۸۷ــ۲۸۳ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۰۹ــ۱۰۷ > .

۳ــ **چانـــچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۰۰ . درکتاب **برتشنیدر** وجود ندارد Chavannes—Pelliot، ؛ رجوع شود نیز . (Bretsohneider, «esearches» , Vel. I) «un traité», JA,I, P. 317 که جملهٔ متن را «abit brun» ترجمه کرده .

(= otg. ott. II, P. 279)

پالادی گشته است و وی چنین چیزی‌را غیرمحتمل می‌شمارد[۱] . ظاهراً مانویان، که در قرنهای نهم و دهـم در منابع اسلامی[۲] و چینی[۳] ازایشان به موازات بودائیان، در اویغورستان یادشده، درقرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) دیگر وجود نداشتند. ولی آثارتعالیم ایشان درمعتقدات بودائیان و مسیحیان محفوظ مانده بوده . رویـروك با نمایندهٔ کیش بودا که از چین آمـده بود به مباحثه پرداخت و بودائی مزبور به ویژه در هواخواهی از اصل وجود دومبداء خیرو شر و انتقال ارواح [تناسخ] پافشاری می کرد . بدین سبب رویـروك می گویـد که همهٔ ایشان پیرو الحادمانویان دربارهٔ وجوددومبداء وانتقال ارواح[تناسخ] می‌باشند . حتی یکی از روحانیان نستوری که تحصیل کرده‌تربوده ازرویـروك پرسید که‌آیا برای جانوران جهان دیگری که ازکاراجباری معاف باشند وجود دارد یا نه[۴] . البته ، فکر اخیرالذکر را ممکن است نستوریان ازبودائیان به‌وام

۱ــ **چان‌ــچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۴۰۶ ، حاشیه . ــ **شاوان** و **پلیو** این نظر را که دائوسیان مفروض در واقع مانوی بوده‌اند محتمل و ممکن می‌دانند.

Chavannes—Pelliot, «Un traité », JA, I, P. 317 (=otg. ott. , II, P. 279)

۲ــ **بارتولد** ، « دربارهٔ مسیحیت درترکستان » ، ص ۱۸ ؛ به ویژه متن **یاقوت** («معجم» ، I ، ۸۴۰) . دربارهٔ بودائیان به **بیرونی** نیز رجوع شود (« آثارالباقیه » ترجمهٔ **زاخائو** ، ۱۸۹) .

۳ــ به ویژه در سیاحت وان یان‌ــده (**«کوتان‌گوبیلیك»** ، چاپ **رادلوف**، بخش I ، ص LXIX ؛ **رادلوف** . «در موضوع اویغوران» ، ص ۱۰۰ . **و. و. رادلوف** اشتباهاً این اخبار را مربوط به مسیحیان دانسته است) . همان متن را بنگرید در :

Chavannes—Pelliot, « Un traité », JA, I, P. 308 (= otg. ott. II, p. 270) .

۴ــ **روبروك** ، چاپ **میشل‌ــرایت** ، ۳۵۸ــ۳۵۶ ؛ <ترجمهٔ **مالئین**، ۱۵۳>.

گرفته باشند نه از مانویان . نشانه های مشخص‌تری از نفوذ مانویان در فرضیهٔ سرگی ارمنی (که در دربار مغولان خویشتن را زاهد قلمداد می کـرده) در پیدایش مشهود است . وی از روبروك پرسیده بود : « مگر ابلیس در روز اول از چهار کشور جهان خاك نیاورد و از گل جسم آدمی رانساخت وخداوند روح بدان ندمید »[1] . مسلماً سرگی که بالکل فاقد معلومات کتابی بوده ایـن سخنان و تعالیم را در آسیای میانه شنیده بـود . بودائیان اویغوری مانـنـد بودائیان مغولی کنونی کتب مقدسهٔ خویش را « نومی » می‌خواندند[2] . بی ـ

۱ــ **روبروك** ، چاپ میشل‌ـــرایت ، ۳۳۲ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۳۷> .

۲ــ « **کوتادگوبیلیك** » ، چاپ **رادلوف** ، بخش I ، ص XLVII ؛ **رادلوف** ، «در موضوع اوینوران» ، ص ۶۰ ؛ **جوینی** ، چاپ **قزوینی**، I ، ۴۴ . اصطلاح «نومیان» هرگز وجود نداشته . قرائت نسخ خطی گواه برآن است که منظور کلمهٔ «توینان» بوده و بطوری که می‌دانیم اکنون نیز در مغولستان روحانیان بودائی را باین نام می‌خوانند. در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) این اصطلاح بسیار رایج بوده است (**جوزجانی** ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۵۷) . درچاپ متن **جوینی** نیز این کلمه بصورت « توینان » قرائت و پذیرفته شده (چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۴) . در تألیف **عوفی** (« متون » ، ص ۸۳) از قول **شقیق‌بن ابراهیم بلخی** که در پایان قرن هشتم و آغاز قرن نهم میلادی (سوم هجری) می‌زیسته، منقول است که‌وی درترکستان باکاهنی بودائی که لباس سرخ به تن داشته ملاقات کرده بوده . ضمناً گفته شده‌که کاهنان مزبوربه زبان چینی [ختائی] (محتملا به زبان **قراختائیان**) « توینان نامیده می‌شدند و در هندوستان ایشان را sthavira می‌خوانده‌اند (توضیح این کلمه را مدیون **س. ف. اولدنبورگ** می‌باشم) .

< اصطلاح « توین » در تألیفات مؤلفان ایرانی (به شکل « توین ») و ارمنی ←

شك این کلمهٔ یونانی‌را (که سوریان اخذ کرده بودند) مانویان به اویغورستان آورده بودند .

میان بودائیان ومسیحیان اویغور ، تا حدی که اطلاع داریم ، ضدیت دینی وجود نداشته ، گرچه نستوریان اقداماتی بعمل می‌آوردند که کس ایشان را با بودائیان اشتباه نکند وبدین‌منظور ازبکاربردن زنگ خودداری می‌نمودند وبه هنگام دعا وعبادت دستها را بیکدیگرمتصل نمی کردند بلکه هم‌سطح سینه بطرف جلودراز می کردند[1] . به هرتقدیراحساسات ملی نیرومندتر ازعواطف دینی بوده است .مثل چینقای که اویغوری بود مسیحی ازکورکوز [گرگوز]

→

(توئین) قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) به معنی « راهب بودائی » دیده می‌شود . **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۵۷ ؛ چاپ **ناسائو‌ـلیس**، ۴۰۱) دربارهٔ ایشان می‌گوید : « زهاد کفار چین و بت پرستان (بودائیان) تنکوت و طمغاج که ایشانرا توینان می‌گویند برکیك استیلا یا فتند» . درچاپ **ناسائو‌ـلیس**، به‌سبب اشتباه ناشران همه جا به جای « توین » ، « نوین » قرائت وچاپ شده است . در ترجمهٔ **راورتی** «tuni» منقول است . **کراکوس‌گنجوی** (« تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی » ، II ، ۱۰۷) می‌نویسد : « درمیان تاتاران قوم **توئینان** زندگی می‌کنند که همه ساحر و جادوگرند و بیاری نیروئی شیطانی اسبان و شتران و بتان نمدین را به سخن گفتن وا می‌دارند . همهٔ ایشان کاهنانند و سر وریش را می‌تراشند و رشته‌های زرد برسینه می‌آویزند. همه چیزرا می‌پرستند به ویژه شاکمونی و مادرین را » (یعنی بودا شاکیامونی و مای تری را) . ـ تحریریه > .

۱ ـ **روبروك** ، چاپ **میشل‌ـرایت**، ۲۸۴ــ۲۸۳ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۰۶ ـ ۱۰۷> .

بودائی حمایت می‌کرد «بواسطهٔ آنکه اویغور بود»[۱] . درجهٔ مدارای مسیحیان اویغور با پیروان ادیان دیگر از اینجا معلوم می‌گردد که پیشوای ایشان به استقبال چان ـ چون زاهد دائوسی رفته بوده [دربارهٔ دائوسیان به ماقبل رجوع شود][۲] از دیگرسو بودائیان[۳] ومسیحیان[۴] ، هردو ، دشمنان سرسخت مسلمانان بوده‌اند ، گرچه ، اگر به سخنان روبروك اعتمادکنیم[۵] ، نستوریان در برخی از تشریفات دینی به مسلمانان تأسی می‌کردند : مثلاً روزجمعه تعطیل می‌کردند وقبل از ورود به کلیسا وضو می‌ساختند . به احتمال قوی خصومت پیش گفته کمتر به علل دینی وبیشتر ـ درآغاز امر ـ به سبب رقابت برسر منافع تجاری و ـ بعدها ـ برسرمزایای خدمت دولتی بوده است .

بطورکلی گمان نمی‌رودکه دین تأثیر عظیمی در اویغوران داشته بوده

۱ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV, GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۵ ؛ چاپ **قزوینی** ،II ، ۲۲۸ . استاد **پلیو** (Pelliot, «Chrètiens», p. 634) می‌پندارد که شاید **کورکوز** [**گرگوز**] مسیحی بوده ، زیراکه نام او تحریفی است ازنام «گئورگی» ولی ما گواهی **جوینی** را (چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۴۲) که پدرش شخصاً با **کورکوز** آشنائی داشته در اختیار داریم که می‌گوید وی «بت پرست» بوده ودرپایان عمراسلام آورده .

۲ـ **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۰۱ ، ۴۰۷ ، حاشیه ؛ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 66

۳ـ «**کوتادگو بیلیك**» ، چاپ **رادلوف** ، بخشI ؛ ص XLVIII ؛ **رادلوف** ،«در موضوع اویغوران» ، ص ۶۱ ؛ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، I ، ۴۴ .

۴ـ «متون» ، ص ۱۱۱ (**جوینی** ؛ همچنان درچاپ **قزوینی** ، I ، ۲۱۴).

۵ـ چاپ **میشل ـ رایت** ، ۲۹۳ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، III> ؛ Oppert, «Der Presbyter Johannes», S. 142.

یا اینکه به‌ارتقای سطح اخلاقی وعقلی ایشان کمکی کرده باشد . رسم ازدواج بازن بیوهٔ پدر[1] درمیان اویغوران محفوظ مانده بوده وحال آنکه اکنون‌براثر نفوذ کیش بودا این رسم از میان مغولان رخت بربسته[2] . رسم دیگری که عبارت بوده از قتل سالخوردگان بوسیلهٔ غذاهای بسیار چرب ، نه تنها از طرف بت پرستان بلکه « مسیحیان مرتد » نیز مراعات می‌شده[3] . چینقای مسیحی که بعدها در رأس ادارهٔ امور کشوری امپراطوری [مغول] قرار گرفته بوده درضمن صحبت با چان ـ چون خویشتن را به‌صورت زننده‌ای خرافاتی نشان داد وسخنان وی فقط موجب سکوت تحقیر آمیز آن زاهد دائوسی گشت[4]

۱ـ «متون» ، ص ۱۱۶ . (جوینی ، همچنان درچاپ قزوینی ، II، ۲۲۶).

۲ـ واسیلیف ، «تاریخ وباستانیها» ، ص ۲۴۶.

۳ـ پلانوکارپینی ، چاپ یازیکوف ، ۱۰۰ـ۹۸ ؛ <در ترجمهٔ مالئین نیست ؛ این خبر که صحت آن مورد تردیداست ، ازآن پلانوکارپینی نبوده بلکه اضافه‌ایست که توسط وینسنت بوه ـای بعمل آمده ومبتنی برگفته‌های شفاهی برادر سیمون است ، که همراه راهب آستسیلین بهنگام سفر شخص اخیرالذکر به‌ایران درسال ۱۲۴۷ میلادی بوده .آستسیلین نه دراویغورستان بوده ونه در مغولستان ـ تحریریه> . رجوع شود به واسیلیف . «تاریخ وباستانیها» ، ص ۲۵۴ .

۴ـ چان‌ـ‌چون، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۹۶ . Bretschneider, « Researches», vol I, p. 61 چیزی از این‌واقعه نگذشت که چان‌ـ‌چون عقیدهٔ خویش را دربارهٔ ترس از «غول کوهستان» چنین بیان‌می‌کند ، «غولان ناپاك وشیاطین چون به‌آدمی‌زادهٔ راست ورك برخورند از او می گریزند وهرچه دورتر می‌روند . در این باره درکتابها نوشته شده وکیست‌که این‌را نداند ؛ چرا باید دائوسیان [به‌توضیح ما قبل مترجم رجوع شود] به‌این‌گونه چیزها بیندیشند ؟» (چان‌ـ‌چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۲۹۹ـ۲۹۸ . Bretschneider, «Researches», vol I, p. 64.

اما راجع به‌انحطاط روح سلحشوری ... این‌پدیده در نتیجهٔ تبدیل اویغوران به‌صورت یك قوم بازرگان بوده و قابل توجیه است . گو اینکه ، البته ، در این مورد ممکن است پیشرفت زهد بودائی ومسیحی نیز مؤثر بوده زیرا که جنبهٔ زاهدانهٔ دینهای مزبور همواره درمیان عامهٔ ناس‌بیشتر از جوانب اصولی ولایتغیر دینی (دگماتیك) حایزموفقیت بوده‌است .

اطلاعات ما دربارهٔ ویژگی تعلیم وآموزش آموزگاران اویغوری اندك است . آموزگاران نستوری شاگردان خویش را بامبادی مسیحیت و انجیل و مظاهر معتقدات خود آشنا می‌کردند[1] . به‌احتمال قوی آموزگاران بودائی‌نیز به شرح مبادی کیش خویش می‌پرداختند. ولی چنگیزخان وجانشینان بلافصل ونزدیك وی‌کاملاً وبطور دربست در تحت تأثیر مشاوران با فرهنگ و متمدن خود قرار نمی‌گرفتند و ایشانرا فقط آلت فعلی برای وصول به مقاصد خویش می‌دانستند . نخستین نتیجهٔ پذیرش الفبا وکتابت اویغوری این بود که حقوق عرفی مغولی (یاسا) مدون و مکتوب گشت . یاسای مزبور وسخنان چنگیز خان («بیلیك») مدتهای مدید برای دولتهای مغولی بمنزلهٔ احکام نافذه و عالیه بوده است (رجوع شود به ص۱۸ـ۱۱۶) . از میان نزدیکان چنگیزخان ، ظاهراً ، بیش از همگنان شیکی خوتخو [قوتقو] نویان که اصلاً تاتار بوده و زن چنگیزخان وی را از اوان کودکی پسر خواندهٔ خویش کرده بود[2] ، خط وسواد اویغوری آموخت . چنگیزخان حل‌وفصل امور قضائی‌را

۱ــ روبروك، چاپ میشل‌ـرایت، ۲۹۳ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۱۲>؛ «تاریخ مغولان ازروی منابع ارمنی» ، I ، ۱۱.

۲ــ رشیدالدین ، چاپ برزین . < متن ، بخش VII ، ۷۳> ؛ ترجمه . بخش V ، ۵۸ ؛ بخش XV . <متن ، ۲۰۲ــ۲۰۱> ؛ ترجمه ، ۱۳۶ .

به وی محول ساخته بود و به طوری که در افسانهٔ بهادران منقول است دستورات زیر را به وی داده بوده : « داوری ومجازات مربوط به امور دزدی و فـریب را به تومحول می کنم. آن کس که شایستهٔ مرگ است او را به سیاست اعدام برسان . آن کس که سزاوار مجازات است ، مجازات کن . در امور تقسیم املاك مردم تو تصمیم بگیر . تصمیمات مربوط به امـور را برلوحه های سیاه بنویس تابعد دیگران آنرا دگرگون نسازند»[1] کلمه‌ای که برای داور(یرغوچی) استعمال می‌شده ، هنوز در افسانهٔ بهادران (یعنی یـوآن ـ چائوبی ـ شی) دیده نمی‌شود . بعدها حافظ یـاسا فرزند دوم چنگیزخان چغتـای بوده[2] .

۱ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۱۵ . بنا به گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۷۵ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۵۹) وی این وظیفه را به درستی انجام داد و در بازجوئی از اشخاص جنبهٔ بیطرفی را مراعات می‌کرد و به اعترافاتی که براثر ترس و تهدید بعمل آمده بوده ترتیب اثر نمی‌داد . احکام قضائی وی نمونه‌ای برای ازمنهٔ بعدی بوده . < بطوری‌که **پ . پلیو** خاطرنشان کرده ترجمهٔ **کافاروف** [در این مورد] (یعنی « لوحه های سیاه ») که **و. بارتولد** و **و. ولادیمیرتسوف** نیز از او متابعت کرده‌اند ، نادرست است . و در واقع «**تسین ــ تسه**» (ts' ing—ts'ö) درترجمهٔ چینی « **یوآن ــ چائو ـــ شی** » ترجمهٔ تحت‌اللفظی اصطلاح «ککه دبتر» ــ یعنی « دفتر ــ کبود» است . مردم تابع هریك از بزرگان مغول وهمچنین احکام قضائی در «ککه‌دبتر» ثبت می‌شده . رجوع شود به : pelliot, « Notes sur Le Turkestan », PP. 38—40 در حاشیهٔ نسخه **بارتولد** (چاپ انگلیسی) دراینجا چنین یادداشت شده : « به گفتهٔ **پلیو** ، ۳۹ ، ترجمهٔ ts'ing—ts'ö «kokodäbtär » است ــ تحریریه > .

۲ــ d'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, P. 100 ؛ « متون » ، ص ۱۰۴ــ۱۰۵ (**جوینی** ، هم چنان درچاپ **قزوینی** ، I ، ۲۹) .

عنوان « بخشی بزرگ » ، یعنی رئیس ادارهٔ کشوری در فلان یا بهمان محل، بوسیلهٔ اصطلاح چینی «تیشی»[۱] ادا می‌شده . درزمان حیات چنگیزخان، نمایندهٔ حکـومت کشوری مغول در چین که اصلاً چژورچژنی بوده ، لقب تیشی داشته[۲] . سرکردگان لشکریان کومکی قراختائی و چژورچژنی به لقب دیشی ملقب بوده‌اند و ایـن کلمه به‌گفتهٔ رشیدالدین[۳] بمعنی « امیر تومان » (امیرگروه ده هزار نفری) بوده . ولی مسلماً دراین مورد نیزهمان کلمه تیشی درکار است[۴] .

---

۱ ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۱۹۰ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۴۳ ؛ بخش XV ، متن ، ۲۰۷ ؛ ترجمه ۱۳۸ .

۲ــ **واسیلیف** ، « تاریخ و باستانیها » ، ص ۲۲۳ . < **پ . پلیو** اینجا را ، از روی « **منـــداـــدیـــلو** » ، به گونهٔ دیگری توجیه می‌کند . رجوع شود به ؛ Pelliot, « Notes sur le Turkestan ». PP. 46—49 — تحریریه >

۳ــ چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۲۱۴ ؛ ترجمه ۱۴۳ .

۴ــ < بطوری‌که **پ . پلیو** خاطرنشان کرده ، **ن. ای. برزین** بجای «ونشی» به خطا «دیشی» خوانده («ونشی» ــ درتألیف **رشیدالدین** چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن، ۲۱۴ آمده) «ونشی» مطابق است با «**یوآنـــشوآی**» چینی که بمعنی «ژنرالیسیموس» می‌باشد . (رجوع شود به ؛ (Pelliot, ‹ Notes sur Le Turkestan ›, PP. 42—43 در حاشیهٔ نسخهٔ **بارتولد** (چاپ انگلیسی) دراینجا چنین یادداشت شده ؛ « قرائت نادرست . باید «ونشی» باشد که چینی آن Yuan—chouai است « généralissime ». Pelliot ۴۳ **پ . پلیو** نیز خاطرنشان کرده که لقب « بخشی بزرگ » (چنانکه **رشیدالدین** توضیح می‌دهد لقب « تیشی » است) درمیان مغولان واقعاً وجود نداشته و اصطلاح « تیشی » خود بمعنی مأمور عالی‌مقام و اعیان دولت بطور اعم بوده است . (رجوع شود به ؛ (Pelliot, ‹ Notes sur le Turkestan ›, PP. 44—45) — تحریریه >

چنگیزخان به رغم نـزدیکی خویش با نمایندگان فرهنگ و تمدن ، به کیش شمنان وفادار ماند ، و چون ادارهٔ امور لشکری و کشوری را مـرتب کرد، شخصی را برای ایفای شغل « بیکی » نیزمنصوب نمود . مقام « بیکی » مدتها پیش از دوران چنگیزخان وجود داشته وظاهراً ایـن کلمهٔ بمعنی سرور روحانیان بـوده و عالیترین مقام ذی نفوذ دینی شمرده می‌شده . بـزرگی که سالمندترین فرد قبیلهٔ بارین بوده و به این مقام انتصاب یافته دستوری به شرح زیر دریافت داشته بود : « براسب سفید سوارشو و لباس سفید به تن کن و در میان جمع در بالاترین مقام جلوس کن . سال وماه نیك را برگزین و بگـذار داوری را محترم و بزرگ دارند» وتعبیراین سخن توسط اسقف بزرگ پالادی چنین است که : « بگذار همان گونه که تو تصمیم می‌گیری رأی تورا محترم بشمارند»[1] . همین کلمهٔ «بیکی» درالقاب برخی ازسلاطین، مثلاً فرمانروایان مرگیت[2] و اویرات[3] نیز دیده می‌شود .

---

۱ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۲۳ــ۱۲۲ ، ۲۲۹ــ۲۲۸ ، حاشیه ؛ <چاپ **کوزین**، ۱۶۶> . ظاهراً **رشیدالدین** نیزازهمین شخص یادکرده، منتها اشتباهاً کلمهٔ «بیکی» را اسم خاص پنداشته است (چاپ **برزین** ، ترجمه ، بخش ۵ ، ۱۹۸).

۲ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۹۲ ؛ ترجمه، بخشV، ۷۲.

۳ــ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۱۰۱ ؛ ترجمه ، بخش V ،۷۹ ؛ «افسانهٔ نهان» ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۳۱ . ظاهراً کلمهٔ «بیکی» همان لقب «بیکه» یا «بیکی» که درمورد شاهدختان بکار می‌رفته نمی‌باشد (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** متن، بخش VII ، ۱۲۷ و بعد ، ترجمه ، بخش V . ۱۰۱ــ۱۰۰ ؛ «افسانهٔ نهان» ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۲۸). <در بارهٔ این لقب رجوع شود به ؛ pelliot, Motes sur le Turkestan, Pp. 49—51 قرائت درست‌تر این کلمه «بکی» (یا «بگی») می‌باشد . ــ تحریریه > .

درکنار شخصیتی همچون چنگیزخان ، بدیهی است ، که خویشاوندان وی نفوذ و تأثیری در امور نداشتند وفقط می‌توانستند مجری ارادهٔ نابغه‌ای‌که در رأس امپراطوری بوده ، باشند . مع هذا چنگیزخان تابع رسم و عادت مردم بوده و در زمان حیات حصه‌هائی برای پسران و دیگر خویشاوندان خود معین کرد . چون در سال ۱۲۰۷[۱] و ۱۲۰۸ میلادی[۲] «اقوام جنگل نشین» که سرزمین واقع میان سلنگا وینی‌سئی و حوضهٔ رود اخیرالذکر را اشغال کرده بودند مطیع و منقاد گشتند ، نخست جوچی فرزند ارشد چنگیزخان حصهٔ خویش را دریافت‌کرد. جوچی صاحب «همهٔ اقوامی‌که در جنگلها می‌زیستند واز عشیرت شیبیردرجنوب بودند»گشت وپدر همهٔاین‌اقوام‌را به‌اوهدیه‌کرد[۳]. رشیدالدین[۴] سرزمین ایبیر ـ شیبیر را در شمال شرقی ملك قرقزان می‌داند که رود آنگارا آن دو ملك را از یکدیگر جدا می‌کرده . ظاهراً رسم مغولان

۱ــ افسانهٔ بهادران («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۲ــ۱۴۱) و **رشیدــالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ۱۳ ، ۱۶۸> ؛ ترجمه ، ۹ ، ۱۱۳ــ۱۱۲) انقیاد قرقزان را مربوط به‌این‌سال می‌دانند.

۲ــ اویراتها دراین سال مطیع وفرمانبردار شدند (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ، ۱۴> ؛ ترجمه ، ۱۰ .

۳ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۳۲ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۷۴ ـ ۱۷۵ > .

۴ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۱۶۸ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۳۰ . کلمهٔ «ایبیر ــ شیبیر» (که‌کلمهٔ «سیبریا» «سیبیر» ازآن مأخوذ است) درتاریخ چین («افسانهٔنهان» ، ترجمهٔ**کافاروف** ، ۲۳۵، حاشیه ,Bretschneider, «Researches») vol. II, p. 37 نیز دیده میشود .

چنین بوده که نه تنها متصرفات اصلی پدر به فرزند کوچکتر برسد بلکه هر قدر پسر بزرگتر می‌بود حصهٔ متصرفی وی نیز دورتر بوده است. جوچی که فرزند ارشد بوده دورترین حصه را دریافت داشت. پس از توسعهٔ حدود امپراطوری همهٔ متصرفات مفتوحهٔ مغولان در اقصای شمال غرب «تا آنجا که سم اسبان تاتار رسیده بود»[1] به او واخلاف وی رسید رشیدالدین[2] یورت جوچی‌را «درحدود اردیش [ایرتیش]» ذکرمی کند وقرار می‌دهد. به شهادت پلانوکارپینی[3] این بخش متصرفات برخلاف رسم و عادت به پسرارشد او ارد رسید. روایات بعدی دایر براینکه مرقد جوچی در حوضهٔ رود ساری سو ونزدیك رودك سارایلی اندکی‌شمالی‌تر از رودك ترس ـ کندرلیك[4] قرارداشته چندان مورد اعتماد نیست.

اما دربارهٔ اینکه درچه تاریخی حصه‌هائی به دوپسر دیگر چنگیزخان، یعنی جغتای (چغتای) و اوکتای قاآن (اوگدی) اختصاص داده شده بوده، اطلاعی در دست نیست. قدیمترین اطلاعات مربوط به حصه‌های مزبور را در تألیف چان ـ چون می‌توان یافت. وی در سال ۱۲۲۱ میلادی از آن نقاط

۱ ـ «متون»، ص ۱۰۵ (**جوینی** ؛ همچنان در چاپ **قزوینی** . I ، ۳۱).

۲ ـ نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ورق ۱۸۷ ؛ «درحدود اردیش» . درنسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، 566 a (D66) ، ورق۲۰۲b «وکوههای التان» اضافه شده ؛ درچاپ **بلوشه** ، ص۱۳۱ ؛ «التای» .

۳ـ **پلانوکارپینی**، چاپ **یازیکوف**، ۲۸؛ چاپ **بیزلی**، ۱۲۳، ۱۶۷ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۵۱ > .

۴ـ **ولیامینوف ـ زرنوف**؛ «تحقیق دربارهٔ شاهان قاسمیه» ، بخش۲ ، ص۳۰۷ ـ ۳۰۸ (متن از«عبدالله نامه» «**حافظ تانیش**»).

عبور کرده و درسال ۱۲۲۳ میلادی از طریق همان سرزمین بازگشته بوده . یورت جغتای در آن زمان درجنوب رود ایلی[۱] قرار داشته . دربارهٔ یورت ـ اوکتای قاآن (اوگدی) سخنی گفته نشده ولی خبری در دست است که وی جاده‌ای ازطریق آلتائی جنوبی احداث کرده بوده[۲] واین خود می‌نماید که او هم عملاً در نقاطی که حصهٔ وی بوده اعمال حکومت می‌کرده . بنا به گفتهٔ جوینی[۳] یورت اوکتای قاآن در زمان حیات پدر وی درحدود ایمیل و قوباق بوده و اوکتای ازآن محال[۴] حرکت کرده در قورولتای سال ۱۲۲۹ میلادی شرکت جست . از سخنان رشیدالدین[۵] در بارهٔ مدفن اوکتای قاآن پیداست

۱ــ **چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۷ ؛

Bretschneider, ‹ Researches ›, Vol, I, P. 99

۲ــ **چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۹۶ ؛

Bretschneider, ‹ Researches ›, vol. I, P. 62

۳ــ «متون» ، ص ۱۰۵ (**جوینی** ؛ همچنان در چاپ **قزوینی**، I ، ۳۱ که بجای «قوباق» «قوناق» نوشته‌شده.)

۴ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ورق ۶۳ ؛ « ازایمیل و قوباق » (درچاپ **قزوینی** ، I ، ۱۴۵ــ باری دیگر «قوناق» طبع شده) . درتاریخ چینی‌ـخوبوو [Khobovo] («**یوآن‌ـشی**» ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۱۴۸) و خوـبو از «**یوآن‌ـشی**» (Bretschneider, ‹ Researehes ›, vol. I. p. 161 سخنان استاد **ن. ای. وسلوفسکی** (ص ۱۶۲ ، ZVORAO. T. VII) دایر براینکه **اوکتای** (اوگدی) اویغورستان را دریافت‌داشته‌بوده درمنابع ومتون موجود تأیید نمی‌شود .

۵ــ «متون» ، ص ۱۲۲ (**رشیدالدین** ؛ درچاپ **بلوشه** نیست) < ترجمهٔ روسی درچاپ انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم ، II ، ۴۳ ـ تحریریه >

که حوضهٔ بخش علیای رود اردیش (ایرتیش) نیز جزئی از یورت وی بوده است .

پیش تر گفتیم (ص حدود ۷۶۳) که هم در سال ۱۲۱۱ میلادی (۶۰۸ هجری) لشکریان مغول از سمت شمال به هفت آب رسیدند و بخش شمالی ناحیهٔ مزبور را به قلمرو امپراطوری مغول منضم ساختند . ولی در همان سال جنگ باچین آغاز گشت وچنگیزخان به ناچارهمهٔ نیروهای خویش را متوجه آن سو کرد و ناگزیر موقتاً نایمانان و مرگیتیانی را که بطرف مغرب گریخته بودند آسوده گذاشت . پیروزیهائی که چنگیزخان درچین بدست آورد و در سال ۱۲۱۵ میلادی[1] به فتح پکن منجرشد نام وی را بمراتب بیش ازتوفیقی که در متحد ساختن قبایل مغول کسب کرده بود، بلند آوازه کرد. ثروتهای چین همواره جالب نظر مسلمانان بوده . بالطبع خوارزمشاه نیزپس از پیروزی بر- گورخان، مانند حجاج وجانشین او درگذشته، (رجوع شود به ص۳۹۶-۳۹۴) آرزوی گشودن کشور چین را در دل می‌پروراند (البته پس ازپایان مبارزه با کوچلك) . درآن میان به اوخبر رسیدکه فاتح‌مغول دراین زمینه براوپیشدستی کرده . بنابه گفتهٔ جوزجانی[2]، خوارزمشاه خواست دربارهٔ این شایعات تحقیق بعمل آورد و اطلاعات مشروحی راجع به نیروهای واقعی فاتح مغول کسب

۱ــ بنابه منابع چینی چنین است (**واسیلیف** ، «تاریخ وباستانیها »، ص ۱۵۳)؛ به‌گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ۴۳ــ۴۴ ، ۱۷۰ > ؛ ترجمه ۲۷ ، ۱۱۴) در تخاقوی‌ئیل (سال مرغ) یعنی ۱۲۱۳ میلادی بوده .

۲ــ ترجمهٔ **راورتی** ؛ I ، ۲۷۰ــ۲۷۲ ، < در چاپ **ناسائوــلیس** نیست > ؛ II ، ۹۶۳ــ۹۶۶ ؛ < چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۳۵ــ۳۳۶ > .

کند و بدین سبب رسولانی از خوارزم به نزد چنگیزخان‌گسیل‌گشتند. بهاء‌الدین رازی در رأس ایـن هیئت سفارت قرارداشته . مورخ مزبور اطلاعات خـویش را از اوبدست آورده . رسولان پس از فتح پکن بدست چنگیزخان وارد دربار وی شدند ، ولی هنوز او درچین بوده (چنگیزخان درسال ۱۲۱۶ میلادی به مغولستان بازگشت)[۱]. پسر آلتان خان یعنی امپراطوردودمان تسزین درآن زمان اسیر مغولان‌بوده. همه جا آثار ویرانیهای وحشت انگیزدیده می‌شده . از استخوانهای کشتگان کـوهها تشکیل شده بود . خاك از روغـن آدمیزادگان مقتول نرم شده بـود . براثر تلاشی و پوسیدگی اجساد بیماریها ساری گشته، برخی از همراهان بهاءالدین مریض شده جان سپردند. درکنار دروازهٔ شهرپکن تودهٔ عظیمی ازاستخوان‌آدمی دیده می‌شده. مردم به رسولان گفتند که به هنگام تسخیر شهربدست مغولان شصت هزار(؟) دوشیزه خویشتن را از باروی پکن بزیر افکندند تا به چنگ ایشان نیفتند .

چنگیزخان رسولان را بامهربانی پـذیـرفت و فرمود تا به خوارزمشاه بگـویند که وی را فرمانفرمای مغرب می‌داند ، همچنان‌که خود فرمانفرمای مشرق است و میل دارد که دوستی و صلح در میان باشد و بازرگانان آزادانه ازیك کشور به‌کشور دیگرآمد وشد کنند. دلیلی برای ابرازتردید درصداقت این سخنان در دست نیست. گمان نمی‌رود که چنگیزخان درآن زمان‌آرزوی فرمانـروائی برجهان را در سرمی‌پرورانده . نتیجهٔ اتحاد اقـوام صحرانشین ساکن مغولستان همیشه ایـن بوده که به چین حمله می‌کردند ولی در دوران پیش از مغولان ، فقط دو امپراطوری صحرانشینان درآن واحد بخش شرقـی

۱ــ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، <متن ، ۴۹ > ؛ ترجمه ، ۳۰ ؛ « یوآنـــشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۸۴ــ۸۳ .

و غربی آسیای میانه را در بـر گرفته بوده ـ یکی امپراطوری هونها و دیگـر امپراطوری ترکان درقرن ششم میلادی. در دیگـر موارد صحرانشینان فقط در صورتی در سرزمینهای غربی پیدا می‌شدند که در مغولستان تحت فشار قـرار گرفته بیرون رانده شده‌باشند. از دیگرسو داد وستد وتجارت بااقوام اسکان‌یافته همیشه برای صحرانشینان واجد اهمیت بسیار بوده ، به ویژه از لحاظ تحصیل اشیاء وموادپوشاکی. محتملاً درزمان چنگیزخان براثرعملیات جنگی درشمال‌چین و ویرانی‌آن‌کشور، حتی‌گندم ازخارج به مغولستان وارد می‌شده و « ازآنسوی کوههای شمال » و شاید ازکرانه‌های رود ینی‌سئی می‌آوردند. به گفتهٔ چان چون درآن نقاط گندم کاشته می‌شده[1] و بقول رشیدالدین « بلاد و قراء بسیار » وجود داشته[2] . در این داد و ستد « بربران بازرگان کشورهای غـربی » واسطه بوده‌اند[3] می‌دانیم‌که حتی داد وستد و بازرگانی میان چین و مغولستان دردست تجار اویغوری ومسلمان بوده است[4] . منافع چنگیزخان در این مورد کاملاً بامنافع سرمایه داران مسلمان مطابقت داشته.

در میان‌گرایشهای سیاسی محمد خوارزمشاه و منافع بازرگانان قلمرو دولت وی چنین هم‌آهنگی وجود نداشت . خوارزمشاه که رسولانی به نزد چنگیزخان گسیل داشته بوده ، فقط می‌خواسته اطلاعات موثقی دربارهٔ فاتح

۱ـ **چان چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۹ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I P. 101

۲ـ چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ؛ ترجمه ، V ، ۱۳۰.

۳ـ **چان چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۹۲ـ۲۹۱ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 58

۴ـ **بارتولد** ، « تأسیس امپراطوری **چنگیزخان** »، ص ۱۰۸ (از «**من‌ـهون**»)

مزبور ـ که رقیب خطرناك خویشش می‌شمرد ـ بدست آورد ومنافع تجاری اتباع خود را درنظرنداشت و حال‌آنکه منافع مزبور بسیارمهم بوده. تجارت بافلان یابهمان کشور وهمچنین باروسیه وچین سودهای کلانی عاید بازرگانان می‌ساخت ولی با خطرات بسیار توأم بود، زیرا که درمشرق زمین کالاها رابه نسیه می‌خریدند. بدین سبب گاه، وقفه در تجارت زیان فراوان به بازرگانان وارد می‌کرد. به هنگام لشکرکشی یکی ازسلاطین سلجوقی به طرابوزان بازرگانی بایونان و روسیه متوقف شد و خسارت عظیم به تجار مسلمان وارد آمد[1]. چون درسال نبرد کالکا [اکنون: کالچیك] «راه ارتباط باجنوب روسیه قطع شد» و زمانی کوتاه ورود «پوست روباه[2] وگرگ[3] و سگ‌آبی [بیدستر] و دیگر کالاها» موقوف‌گردید، این واقعه برای مسلمانان آنچنان حایز اهمیت بوده، که ابن‌اثیر علیحده ازآن سخن گفته است[4]. متارکهٔ میان خوارزمشاه و قراختائیان (محتملاً درسال ۱۲۰۹ میلادی / ۶۰۶ هجری. رجوع شود به ماقبل ص ۷۵۴)[5] بیدرنگ باعث اعزام کاروانی به ترکستان شرقی گردید.

۱ــ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XII، ۱۶۰.

۲ ــ در بارهٔ کلمهٔ «برطاسی» رجوع شود به:

Jacob, « Handelsartikel », S. 24—25

۳ــ <درچاپ انگلیسی چنین است (« Wolves ») ؛ درچاپ روسی سال ۱۹۰۰ «سنجاب» بوده ــ تحریریه>.

۴ــ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۴ ؛ CMIZO، I، ۲۸.

۵ــ به گفتهٔ **ا. گ. براون**، در حدود سال ۱۲۱۰ میلادی

(Brown, « A Lit. Hist », vol. II, P. 527)

سعدی شاعر نیز با کاروان مزبور از کاشغر دیدار کرد[۱] . درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) تجارت از طریق خشکی باچین اهمیت بیشتری ـ بیش از پیش ـ احراز کرد ، زیرا که بازرگانی از راه دریا براثر تصادفاتی دشوار شده بوده ، باین معنی که میان صاحبان دو بندرگاه خلیج فارس یعنی صاحبان هرمز و کیش، اختلاف و نزاع درگرفته بود و هریك از این دو تـن به وسایل گوناگون مانع می‌شد که تجار از بندرگاه آن دیگر آغاز سفر کنند[۲] . ازدیگر سو، پس ازلشکرکشیهای محمد به‌سرزمین قپچاق والحاق بخش شمالی هفت آب به امپراطوری مغول ، قلمرو دولت خوارزمشاه بلاواسطه هم مـرز کشورچنگیزخان گشت و ضمناً هـردو فاتح ، و به ویـژه چنگیز ، مـراقب استقرار امنیت در متصرفات خویش بـودند . در چنین شرایطـی بازرگانان متصرفات محمد خوارزمشاه، بالطبع، می‌بایست بکوشند که ازطریق شمال در مغولستان‌رخنه کنند، یعنی ترکستان شرقی‌را که به کوچلك تعلق داشت دور-بزنند .

جوینی اطلاعات مبسوطی دربارهٔ ایـن کاروان بدست می‌دهـد[۳] . در رأس کاروان سه بـازرگان بـه اسامـی احمد خجندی و « پسر امیر حسین (یا

۱ــ «گلستان» ، V ، ۱۶ ، ترجمهٔ **خولموگوروف**، ۲۲۴ــ۲۲۲ . متن، رجوع شود به چاپ **سمله** ۱۲۸ ــ ۱۲۷ < چاپ **علیوف** ، متن ۳۲۳ و بعد ؛ ترجمه ، ۱۶۰ــ ۱۶۱ < . [موضوع شرکت **سعدی** در این کاروان محل تردید است]

۲ــ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۱۹۹ .

۳ــ داستان این واقعه در منتخبات **شفر** مندرج است ؛

(Schefer, ‹ Chrestomatie Persane›, t. II, p 106 sq·) رجوع شود نیز ؛

d' Ohsson, ‹ Histoire des Mongols ›, t. I, P· 204 sq

«حسن»)[1] و احمد بالچیچ (؟) قرار داشتند. ایشان منسوجات زربفت (محتملاً ابریشمین) [ثیاب مذهب] و پنبه‌ای (کرباس) و پارچه‌های زندنیجی (به ماقبل ص۴۹۱-۴۸۹ رجوع شود) [در اصل بارتولد «زندنی» نوشته، ولی باید «زندنیجی» باشد] حمل می کردند. معلوم نیست که چنگیزخان را درمغولستان یافتند یادرچین. به احتمال‌قوی بازرگانان مزبوراز سفارت بهاءالدین استفاده کرده همراه وی شدند. چنگیزخان، نخست ازبی‌شرمی بالچیچ، که سه‌بالش[2] زر در ازای بهای جامه‌هائی که از ده تابیست دینارخریده بوده طلب‌می کرد، درخشم شد. چنگیزخان فرمود تا جامه‌هائی را که در یورت او «معد بوده» به بالچیچ نمودند تا بداند که این چیزها برای مغولان تازگی ندارد. پس ازآن کالاهای بالچیچ را بتاراج داد. همراهان بالچیچ ازاین آزمایش درس عبرتی گرفته از تعیین بها برای کالاهای خویش سرباز زدند وگفتند که این امتعه برـ امرای خان هدیه آورده‌ایم. این سخنان دل چنگیزخان را نرم کرد و برسرـ مرحمتش‌آورد و «فرمود تا هرجامهٔ زررا یك بالش زربداده‌اند وهردو کرباس و زندنیجی‌را بالشی نقره». بالچیچ نیزدرازای کالای خویش‌همین بهاگرفت. بنابه‌گفتهٔ جوینی، مغولان «درآن وقت مسلمانانرا بنظراحترام می‌نگریسته‌اند» و «جهت احتشام وتیمن را خرگاههای پاکیزه ازنمد سپید [برای ایشان] برمی‌داشته‌اند». وفقط مسلمانان بعدها «چنین خوارگشتند» وگناه ازخود آنان‌بوده.

۱ـ **ابن عربشاه** («فاکهة‌الخلفاء»، ۱۸۶) گوید: «**عبدالله بن امیر حسن ـ الجندی**».

۲ـ دربارهٔ ارزش «بالش» نظرهای متضاد وجود دارد. رجوع شود به: **رشیدـ الدین**، چاپ **کاترمر**، ۳۲۱ـ۳۲۰، **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۱۱۰، حاشیه ۶؛ به گفتهٔ **جوینی** (که **کاترمر** نقل کرده) بالش تا ۷۵ دینار آن زمان می‌ارزیده.

چنگیزخان در پاسخ اعزام رسولان ازجانب خوارزمشاه هیئت‌سفارت وکاروان بازرگانئی به مغرب فرستاد. بنا به‌گفتهٔ نسوی [۱]، در رأس هیئت چنگیز، محمود خوارزمی و علی‌خوجهٔ بخاری ویوسف کنکای اترار قرار داشتند[۲]. از جمله هدایائی که برای سلطان ارسال شده بوده قطعه‌ای زر از کوههای چین به بزرگی کوهان شتر بوده‌است[۳] که بوسیلهٔ عرابه حمل‌می‌شده وهمچنین شمشهای دیگری ازفلزات گرانبها وقطعات سنگ یشم و شاخ ختو[۴] ومشك و دیگر پارچه‌هائی که، به‌گفتهٔ نسوی، «ترغو»[۵] نامیده می‌شده و از

۱ــ «سیرت **جلال‌الدین**»، متن، ۳۴ــ۳۳؛ ترجمهٔ ۵۹ــ۵۷.

۲ــ **ابوالغازی** نیز همین اشخاص را نام برده («شجرةالاتراك»، چاپ **دمزون**، <متن، ۹۵>؛ ترجمه، ۱۰۵) ولی دربارهٔ سفارت **محمود یلواج** علیحده سخن‌می‌گوید (همانجا، <متن، ۹۵ــ۹۴>؛ ترجمه، ۱۰۴ــ۱۰۲) و می‌نویسد که **محمود** مذاکره‌ای شبانه باسلطان داشته وپیمان بسته است. ازآنجائی‌که کلمهٔ «یلواچ» به زبان ترکی‌بمعنی«سفیر»است، امکان بسیار داردکه **محمود یلواج** همان «**محمود خوارزمی**» **نسوی** باشد (در «تاریخ **چنگیزخان**» **میرخواند** چنین است. چاپ **ژوبر**، ص۹۹) و در «**یوآن ــ چائو بی‌ــشی**» («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۴۹؛ <چاپ**کوزین**، ۱۸۹> اشتباهاً گفته شده که **یلواج** فقط پس از سقوط گرگانج به خدمت **چنگیزخان** درآمد.

۳ــ دربارهٔ وی به تألیف **جوزجانی** رجوع شود (ترجمهٔ **راورتی**، II، ۹۶۶ <چاپ **ناسائوــلیس**، ۳۳۶>.

۴ ــ <دربارهٔ این اصطلاح رجوع شود به ص ۵۷۸. حاشیه ۱ ــ هیئت تحریریه>.

۵ــ درتألیفات مورخان و به‌ویژه **رشیدالدین**، کلمهٔ «ترغو» بمعنی‌قطعات‌منسوجی ←

پشم شتر سفید تهیه می‌کردند (؟). هرقواره ازاین پارچه ۵۰ دینار و بیشتر بها داشته . خوارزمشاه در بهار سال ۱۲۱۸ میلادی / ۶۱۵ هجـری رسولان مزبور را در ماوراءالنهر به حضور پذیرفت[۱] . رسولان به وی گفتند کـه چنگیزخان آوازهٔ پیروزیها و قدرت او را شنیده و پیشنهاد می‌کند که پیمان صلح در میان منعقد شود واورا «باگرامی‌ترین پسران خویش‌برابرمی‌شمارد». ومطمئن است‌که اخبار فتوحات مغول نیز به گـوش خوارزمشاه رسیده و به ویژه از تسخیرچین و ثروتهای بیکران سرزمینهای تابع مغول اطـلاع یافته است . بدین سبب استقرار صلح و روابط بازرگانی مصون از خطرات میان دودولت به‌سود هردوطرف خواهدبود.مورخ نمی‌گوید‌که محمد خوارزمشاه به هنگام بارعام چه پاسخی به رسولان داده بوده . خوارزمشاه فرمود تا شب بعد محمود خوارزمی را جدا از دیگررسولان احضارکنند و با وی گفتگوئی داشته بوده . معلوم نیست‌که آیا کسان دیگری نیز در حین این‌گفتگو حضور داشته‌اند یا نه و نسوی مضمون مذاکـرات را از چه کسی دانسته است . خوارزمشاه پیش از هر سخنی به محمود گفت که او همچون فردی از مردم

→ که خاصه به سلطان هدیه شود ، آمده است < بطوری که **پ . پلیو** خاطرنشان کرده «ترغو» یا «ترقو» را باید «ترغو» خواند . این کلمه بمعنی پارچهٔ ابریشمین سبك وزن است (رجوع شود به: (pelliot, «Notes sur le «Turketan», p. 52)درنسخهٔ **بارتولد** (چـاپ انگلیسی) در اینجا چنین یاد داشت شده : « Pelliot 52 torgu » — تحریریه> .

۱ ــ به‌گفتهٔ **دوسون** رسولان‌دربخارا به‌حضوررسیدند ,«Histore des mongols» (t, I, p, 210 واحتمال صحت این‌گفته‌قوی است ، ولی در منابع ما اشارهٔ صریحی به‌این شهرنشده است .

خوارزم باید به منافع میهن خویش خدمت کند و همهٔ حقایق را دربارهٔ چنگیزخان برای او نقل کند و بعدها در دربار خان جاسوس خوارزمشاه باشد. در عوض پاداشی به او نوید داد و سنگی قیمتی به رسم تضمین ایـن وعده فی‌المجلس تسلیمش کـرد. محمود از ترس سلطان رضا داد. پس از آن خوارزمشاه پرسید: آیا راست است که چنگیزخان چین و «شهرطمغاج» را مسخرساخته. رسول پاسخ مثبت داد. خوارزمشاه گفت که حتی این فتوحات هـم به آن مرد کافر حق نمی‌دهد که اورا (خوارزمشاه را) کـه صاحب مملکتی عظیم است، پسرخود، یعنی تابع ودست نشاندهٔ خویش، بخواند. رسول که از خشم سلطان بیمناك بود دراین مورد نیز جواب گفت که لشکریان چنگیزخان از لحاظ عده قابل قیاس ومقابله با نیروهای خوارزمشاه نمی‌باشند. محمد به همین پاسخها راضی شد و به‌انعقاد پیمـان صلح با چنگیزخان رضا داد. در اینجا ازمناسبات بازرگانی سخنی گفته نشده. ازسخنان بعدی نسوی[1] می‌توان چنین استنتاج کرد که رسولان به‌نزد چنگیزخان بازگشتند و وی ازانعقادپیمان بسیار خشنود بوده وفقط پس ازآن کاروان بازرگانی اعزام شد و ضمناً سندی بامضای سلطان (که ظاهراً رسولان آن سند را باخود آورده بودند) دراختیار کاروان گذارده شده بوده. گمان نمی‌رود که فرصتی برای این امـر وجود داشته، زیراکه بموجب همهٔ اخباری که در دست است، واقعهٔ هائلهٔ اتـرار نیز درسال ۱۲۱۸ میلادی/ ۶۱۵ هجری وقوع یافته. باحتمال اقوی، طبق گفتهٔ جوزجانی، کاروان هم‌زمان باحرکت رسولان، از مغولستان خارج شد واندکی بعد ازعزیمت هیئت سفارت از کشور، وارد شهر مرزی متصرفـات محمد، یعنی اترار، گشت. نسوی اسامی چهار تن از بازرگانان راکـه در

۱ــ «سیرت **جلال‌الدین**»، متن، ۳۴؛ ترجمه، ۶۰ـ۵۹.

رأس کاروانیان قرار داشته‌اند به شرح زیر نقل می‌کند : عمر خواجه [عمر] اترار ی ، جمال مراغی [درمتن‌بارتولد حمال‌مراغی‌نوشته‌شده]، فخرالدین دیزکی بخاری وامین‌الدین هروی . بنا به‌گفتهٔ جوینی دراین کاروان برروی هم ۴۵۰ تن شرکت داشتند وهمه مسلمان بودند . و به گفتهٔ جوزجانی اینان ۵۰۰ شتر بار کالا داشتند ــ یعنی زر وسیم وابریشم چینی ومنسوجات ترغو و پوست بیدستر وسمور وچیزهای دیگر. در اترار همهٔ این بازرگانان، به‌فرمان حاکم محل اینالجق که لقب قایرخان [غایرخان] داشته[1]. (نسوی وی را اینال‌خان می‌خواند) واز خویشان ترکان‌خاتون بوده (به‌گفتهٔ نسوی خالوزادهٔ سلطان بوده) به‌اتهام جاسوسی بازداشت شدند . دربارهٔ اینکه مسؤلیت محمد خوارزمشاه دراین امر تاچه درجه بوده اخبار ضد ونقیض دردست است . بنا به‌گفتهٔ نسوی حاکم مزبور از روی حرص وطمع و به منظور تصرف کالاهای بازرگانان به‌این‌عمل مبادرت ورزیده بوده . وچون به سلطان خبرداد که‌رفتار بازرگانان به جاسوسان می‌ماند ، خوارزمشاه فقط فرمانی فرستاد که ایشان را توقیف کند . وقتل آنان به‌ابتکار شخص حاکم صورت‌گرفت وهمهٔ گنجینه‌های مقتولان بدست وی افتاد . فقط بعد ، سلطان ناگزیر شد از نفاذ حکم خویش

۱ــ در تألیف **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۷۲ ؛ II ، ۹۶۶ ؛ < چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۳۳۷>) «قدرخان» نوشته . <بطوری‌که **پ . پلیو** اشاره کرده لقب **قایرخان [غایرخان]** به ظن اقوی صورتی از لقب ترکی **قدرخان**است («قدر» بمعنی «صاحب نیرو» و«مهیب») وهیچ وجه مشترکی‌با«قدر» عربی‌که درتألیف**جوزجانی**آمده، ندارد . «**اینالجق**» هم ممکن بود نام یالقب باشد (بمعنی «شاهزاده») . رجوع شود به ؛ Pelliot, ‹ notes sur le Turkestan › pp. 52-54 ــ تحریریه> .

۲ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۹ ؛ CMIZO, I, 5 .

استفاده کرده . عمل حاکم را پرده پوشی کند، زیرا که قادر نبود با فرقهٔ لشکریان درافتد و به مبارزه برخیزد . بنابه گفتهٔ ابن‌اثیر، حاکم فقط دربارهٔ ورود بازرگانان و مقدار اموال ایشان سلطان را مطلع ساخت . و سلطان بیدرنگ فرمود تا بازرگانان را هلاك سازند واموال آنانرا به نزد وی فرستند. کالاها به تجاربخاری وسمرقندی فروخته شد . وسلطان پولی را که ازفروش آنها بدست آمده بود تصاحب کرد . بنابه‌گفتهٔ جوینی، اینالجق از طرزرفتار یکی ازبازرگانان که اصلاً هندو بوده و درگذشته حاکم را می‌شناخته وبطور خودمانی بنام ، بدون ذکرلقب خانی ، خطابش می‌کرده رنجیده خاطر بوده است . غضب و عصبیت شخصی و طمع تصرف اموال بازرگانان حاکم را برانگیخت که ایشان را بازداشت کند ، و در نامه‌ای که به سلطان نوشته به عراق (؟) ارسال کرده بوده[1] جاسوسشان بخواند . سلطان فرمود تا بقتلشان رسانند و اموالشان را تاراج کنند . جوزجانی[2] در دو جا از قتال اترار سخن می‌گوید و درهردومورد حرص وطمع حاکم را سبب آن می‌داند، ولی‌اشاره می‌کند که وی ازسلطان اجازه دریافت داشته بوده . وی دریك مورد می‌گوید که اموال برای محمد ارسال شده بوده . بطوریکه مشهود است ، در هیچ یك

---

۱ ــ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۶۱ . جوینی نیز در تاریخ خوارزمشاهیان خویش (چاپ قزوینی ، II ، ۹۹) می‌گوید که محمد پیام غایرخان را به هنگام بازــ گشت از عراق دریافت داشت وبه گفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی («تاریخ‌گزیده»، چاپ براون ، متن ، ۴۹۶) در همدان . ولی این گفته با دیگر اخبار مطابقت ندارد و به ویژه با داستان مشروحی که نسوی آورده جور در نمی‌آید .

۲ــ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۲ < درچاپ ناسائو‌ـلیس نیست> ؛ II ، ۹۶۷. <چاپ ناسائوـلیس ، ۳۳۷> .

از منابع ما گفته نشده که رفتار بازرگانان دلیل و بهانه‌ای بـرای شکایت شده باشد . و داستانی که جوینی دربارهٔ عمل آن مرد هندو نقل کرده، مسلماً، در این مورد نقشی نداشته . به احتمال قوی بازرگانان قربانی حرص حـاکم و بدگمانی سلطان شدند. چنان‌که پیشتردیدیم ، محمد خوارزمشاه فقط به‌منظور کسب اطلاعات هیئت سفارتی به نزد چنگیزخان فرستاده بوده و به هیچ وجه مقصودش استقرار روابط بازرگانی با مغولستان نبوده وطبیعی است که تصور می‌کرده کاروان مغول نیزبه همان منظورفرستاده شده. آیا نسوی، که می‌گوید محمد فرمان قطعی دربارهٔ قتل رسولان صادر نکرده بوده، حق داردیانه‌ـپاسخ این پرسش دشوار است . به هرتقدیر قدرمسلم آن است که سلطان غنایم را با حاکم تابع خویش تقسیم کرد و در دست بازرگانان بخاری واقعاً امتعه‌ای که سلطان فروخته بوده دیده می‌شده است . ابن‌اثیر از وقایع بخارا نیك آگاه بوده واطلاعات خویش را ازفقیهی که دربخارا اسیرمغولان شده و درسمرقند ازچنگ ایشان گریخته بوده به دست آورده بوده است[۱]. به ظن غالب فروش کالاها به تجار (با منظور داشتن نفع ایشان) تا حدی برای جبران زیانی بوده که براثر موقوف شدن بازرگانی با صحرانشینان متوجه ایشان گشته بوده. اما راجع به عدهٔ مقتولان ، به گفتهٔ جوینی همهٔ اهل کاروان هـلاك شدند (یعنی ۴۵۰ نفر) ، جزیك نفر (به‌گفتهٔ جوزجانی وی ساربان بوده) که موفق به فرار شد وآن خبروحشت اثر را به چنگیزخان رسانید[۲] .

۱ــ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۲ ، CMIZO, I, 13 .

۲ــ بنا به افسانهٔ مغولی (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۳ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۸۲ >). مسلمانان اوخون ؛ رسول مغولان، و دیگران را که برروی هم صد ←

چنگیزخان در اینمورد هم آرامش و تسلط برنفس همیشگی خویش‌را نشان داد. رسول دیگری ازطرف چنگیزخان، بنام ابن‌کفرج بغرا [«سیرت» چاپ مینوی: = کوج بغرا][1] (که پدرش زمانی درخدمت تکش بوده) به همراهی دومرد تاتار به دربار خوارزمشاه آمد. رسول مزبور مأمور بود که خوارزمشاه را به خاطر عمل عهد شکنانهٔ وی ملامت کند و تسلیم اینالجق [ینال‌خان] را طلب نماید. خوارزمشاه نه فقط این‌خواست را برنیاورد، بلکه فرمود تارسول را هلاك کنند. وهمراهان‌وی‌را پس‌ازآنکه ریششان‌را تراشیدند رها کردند[2]. بدین طریق لشکرکشی چنگیزخان به متصرفات خوارزمشاه به صورت امری اجتناب ناپذیر درآمد. مابه رغم عقیدهٔ آ. مولر[3] دلیلی نمی‌بینیم که پنداریم نفوذی خارجی سبب تسریع‌تصادم میان دو دولت شده بوده. کوشش و گرایش چنگیزخان برای استقرار رابطه باکشور خوارزمشاه کاملاً قابل توجیه است ومنافع مشاوران ذی‌نفوذ مسلمان وی مسبب‌آن مساعی‌بوده. و اینکه رسولان او به فرمودهٔ سلطان خویش، خوارزمشاه را پسر چنگیزخان خواندند... گمان نمی‌رود که این عمل به منظور تحریك غضب محمد بوده

→
نفر بودند به هلاکت رساندند. <طبق تصحیحی که **پ. پلیو** بعمل‌آورده نام رسول‌مغول **«اوخون»** نبوده و «اوخونا» بوده است. (رجوع شود به:
(Pelliot, « Notes sur le « Turkestan »' P. 54. — تحریریه >.

۱ ــ در بارهٔ وی رجوع شود به **نسوی**، «سیرت **جلال‌الدین**»، متن ۳۵ــ۳۴؛ ترجمه ۶۱ــ۶۰.

۲ــ به گفتهٔ **ابن‌اثیر**چنین است (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۳۷؛ I،CMI ZO,I,7) به گفتهٔ **نسوی** هرسه رسول کشته شدند.

3– Müller, «Der Islam», BdII, S. 205

است. گذشته ازاین خوارزمشاه این امر را بهانهٔ جنگ قرارنداد. بدین سبب تصور نمی‌رود که خبر مربوط به دعوت مغولان از طرف ناصر خلیفه علیه خوارزمشاه شایان توجه و مهم باشد. داستان مشروح هیئت سفارتی را که از طرف خلیفه گسیل گشته بوده، فقط درتألیف میرخواند می‌یابیم[۱]. درقرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) این خبر فقط به صورت شایعات مبهم انتشار داشته[۲] وبه سبب مخاصمتی که میان خلیفه و خوارزمشاه وجود داشته پیدایش و شیوع اینگونه اخبار احتراز ناپذیر بوده است. به همین گونه در اروپا نیز هواخواهان پاپ می‌گفتند که فردریك دوم مغولان را دعوت کرده وطرفداران امپراطور هم پاپ را به این عمل متهم می‌کردند[۳]. خلیفه، واقعاً، در میان همسایگان شرقی خوارزمشاه، متحدانی برای خویشتن می‌جست وبدین‌منظور رسولانی ــنخستــ نزد غوریان و ــ زان پس ــ به نزد کوچلك اعزام کرد. ولی دلیلی در دست نیست که بگوئیم از سلاطین مشرق آسیا استمداد کرده باشد. عمل خوارزمشاه حتی از نظرگاه حقوق بین‌المللی کنونی هم دلیلی قوی برای جنگ شمرده می‌شود و نیازی به تحریك از طرف دیگران نبوده است. البته، بدون این بهانه‌هم، هجوم مغولان به‌متصرفات خوارزمشاه، منتهی اندکی دیرتر، صورت می‌گرفته. چون مغولان قدرت خویش‌را بطورقطع در دشتهای مجاور قلمرو دولت خوارزمشاه مستقر ساختند، بالطبع متوجه ضعف

۱ــ «تاریخ چنگیزخان»، چاپ ژوبر، ۱۰۴ــ۱۰۲.

۲ــ ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۸۷؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, P. 211

۳ــ Cahun, «Introduction», pP. 356–357. دربارهٔ اتهامی که‌علیه‌امپراطور اقامه شده بوده رجوع شود نیز: Purchas, xⅡ, P. 181

داخلی دولت مزبور شدند. درچنین شرایطی هجوم صحرانشینان به سرزمینهای ثروتمندتر اقوام با فرهنگ وتمدن امری اجتناب ناپذیر بوده . مع‌هذا چنگیز-خان درآن سالها هنوز از ضعف دولت خوارزمشاه بی اطلاع بوده و بطوری که از تدارکات وی برای جنگ برمی‌آید نیروی جنگی خوارزمشاه را خیلی دست بالا می‌گرفته . و اگر-درچنان اوضاع واحوالی محمد خوارزمشاه رضا می‌داد، مغولان، محتملاً، تامدتی به داشتن روابط بازرگانی صلح‌آمیز با قلمرو وی اکتفا می‌نمودند. بنابه‌گفتهٔ ابن‌اثیر[1] خوارزمشاه از زمان جنگ باکوچلك طرق بازرگانی ترکستان را مسدودساخته بوده .

چنگیزخان که‌تدارك انتقام‌گیری‌ازخوارزمشاه‌رامی‌دیده، ناگزیرمی‌بایست پیش از هرکاری کارکوچلك را یکسره کند. چزبه (جبه، یمه) نویان بالشکری کثیر علیه وی اعزام شد[2] . سردار مغول با مهارت فراوان از تضییقاتی که کوچلك[3] نسبت به پیروان ادیان دیگر روا میداشت بهره گرفت وقلمرو دولت

---

۱ ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۶ ؛ CMIZO ، I ، 5 ؛ صحبت از موقوف داشتن فروش منسوجات و دیگر کالاها به صحرانشینان در میان است ، ولــی در ترجمه اشتباهاً برخلاف قلمداد شده .

۲ــ دربارهٔ املای این اسم رجوع شود به :

Pelliot, «A propos des Comans » P. 172, sq.

۳ــ محتملاً **دوسون** (Histoire des mongols P, t. I, p. 172) رقم ۲۰۰۰۰ را از **نسوی** اخذ کرده وچنانکه دیدیم (ص حدود ۷۶۸)گفتهٔ **نسوی** مربوط به جنگ با **کوچلك** نمی‌باشد. در تألیف **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۱۶۴ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۲۷) خبری مندرج است که **ایدی قوت اویغور** با گروهی کوچك (۳۰۰ نفر) در لشکرکشی شرکت داشته ؛ درتألیف **جوینی** نیز چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۶ ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۳۳) .

وی را تقریباً بدون اینکه مقاومتی شود ــ تصرف کرد. وی نخست حکومت مغولان را در آلمالیغ که در آن ایام تحت محاصرهٔ لشکریان کوچلك قرار داشته، مستقر ساخت. کوچلك بناگهان حمله کرد و بوزار [اوزار] را که پیش از آن با چنگیزخان عهداتحاد بسته با دختر جوچی [توشی] ازدواج کرده بود ــ به اسارت درآورد مع هذا به تسخیر آلمالیغ موفق نشد و ساکنان آن شهردلیرانه به دفاع پرداختند. وچون خبر نزدیك‌شدن لشکرمغول رسیدکوچلك ناگزیر عقب نشینی کرد. و در میان راه فرمود تا بوزار [اوزار] را به قتل رسانیدند. مغولان وارد آلمالیغ شدند و آن ناحیه را به سقناق تگین پسر بوزار [اوزار] تسلیم کردند وبه اوهم دختر جوچی [توشی] را به زنی دادند. اینها گفته های جوینی است[1] به گفتهٔ جمال قرشی[2] بوزار [اوزار] که به لقب طغرل خان ملقب‌گشته بوده فرزند خویش سقناق تگین ودخترخود الغ‌خاتون را به نزد چنگیزخان فرستاد و با مغولان پیمان اتحاد بست. ولی کوچلك در شکار بوزار را اسیر کرده کشت و این واقعه پیش از لشکرکشی‌های کوچلك به کاشغر وقوع یافته بوده، یعنی در حدود سال ۱۲۱۱ میلادی /۶۰۸ هجری. پس از آن کوچلك آلمالیغ را محاصره کرد ولی سلبك ترکان‌بیوهٔ بوزار [اوزار] از شهر دفاع موفقی بعمل‌آورد. چون خبر هلاکت بوزار [اوزار] به چنگیزخان رسید. وی چژه‌به (جبه، یمه) نویان را بالشکربه آلمالیغ فرستاد. جبه چون به ناحیهٔ‌کلجه‌رسید کوچلك‌را درآنجا نیافت. دختر جوجی[توشی] بُلغان بیگی [بیگه]، پیش ازسلطنت اوکتای قاآن، هنوز به ازدواج سُقناق‌ـ

۱ــ « متون » ، ص ۱۰۸ ــ۱۰۷ (**جوینی** ؛ همچنان درچاپ **قزوینی** ، I ، ۵۷ وبعد) .

۲ــ « متون » ، ص ۱۳۶ــ۱۳۵ ، ۱۴۰ .

تگین درنیامده بوده .

ازگفته های چان چون[1] پیداست که درسال ۱۲۲۱ میلادی /۶۱۸ هجری درآلمالیغ سوای امیربوقی داروخه چی [داروغه‌چی؟] مغول یعنی نمایندهٔ رئیس امپراطوری نیزوجود داشته است . طبق مندرجات تاریخ چینی[2] بعدها وظایف زیربه عهدهٔ داروخه‌چی بوده است : ۱/ سرشماری ساکنان ؛ ۲/ لشکری گیری ازبومیان ؛ ۳/ سازمان دادن ارتباطات پستی؛ ۴/ گردآوری ووصول مالیات ؛ ۵/ رساندن وایصال خراج و مالیات به دربار . بدین قرار داروخه‌چی رئیس لشکری و گردآورندهٔ مالیات بوده است . و نیز اخبار و اطلاعات را به دولت مرکزی ارسال می‌داشته . تا حدی که اطلاع داریم ، داروخه چی آلمالیغ نخستین نمایندهٔ حکومت مغول در سرزمینهای با فرهنگ و متمدن آسیای میانه بوده است. وبطوری که ازگفته‌های چان چون برمی‌آید درآنزمان چنین نماینده‌ای در اویغورستان وجود نداشته .

دربارهٔ اینکه مغولان از چه طریقی از سرزمین کولجین بـه کاشغرستان رخنه کردند وآیا عده‌ای به هفت‌آب اعزام شده بوده یا نه ، اطلاعی دردست نداریم . فقط درتاریخ چینی[3] داستانی دربارهٔ خسیمایلی (محتملاً «اسماعیل» مسلمان) منقول است که زمانی از نزدیکان گورخان بوده و درشهرهای کسان و بسیخا (کاسان و اخسیکت؟)[4] که تابع گوتس‌زه ــ اُردو ، یعنی بلاساغون

۱ــ ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۰۴ ؛ Bretschneider, ‹ Researches ›, vol. I eP. 70

۲ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۵۶ ، حاشیه .

۳ــ همانجا ، ۲۳۳ ، حاشیه ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 233

۴ــ شاید این بخش فرغانه پس از آنکه بدست **محمد** ویران شده بوده از طرف ←

بوده‌اند[1] حکومت داشته . وی به اتفاق ریش سفیدان آن بلاد به استقبال لشکر مغول رفت و اظهار اطاعت و ایلی کرد . جبه (چژه‌به، یمه) دراین باره به چنگیزخان گزارش داد . وخان فرمود تاخسیمایلی به مقدمهٔ لشکرچژه‌به[جبه] ملحق شود یعنی راهنمائی را بعهده گیرد .

فقط ابوالغازی دربارهٔ برخوردلشکریان کوچلك وچژه‌به [جبه،یمه] سخن می‌گوید[2] . اُپرت[3] پنداشته که داستان پلانوکارپینی[4] ، در بارهٔ پیکار

→

اتباع مسلمان کوچلك اشغال گشته . <پ. پلیو حدس می‌زندکه شایدکلمهٔ «بسیخا»ـی متن چینی (« یوآن‌ـشی ») اصطلاح جغرافیائی نبوده ، بلکه شیوهٔ تحریر چینی کلمهٔ ترکی «باسقاق» (که مطابق و معادل « داروغه‌چی » مغولی است) باشد . در این صورت از متن « یوآن‌ـشی » چنین مستفاد می‌گردد که خسیمایلی باسقاق شهر کسان بـوده . پ. پلیو ضمناً قید می‌کندکه معلوم نیست پیش ازفتح سرزمین قراختائیان بدست مغولان باسقاقان درآنجا وجود داشته‌اند یا نه . رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le «Turkestan », PP. 54—55 — تحریریه <

۱— Bretschneider, « Reseorches », vol I, P. 18. < پ. پلیو آغازقسمت مربوطهٔ « یوآن‌ـشی » را چنین‌ترجمه می‌کند :

« Ho—sseu —moi — li était un homme de Kou—tsö—woeul—to (Ghuzz ordo :) des pays d' occident » (« Nofes sur le « Turkestan », p. 54) .

ایـن تعبیر کلمهٔ (غزاوردو ، یعنی « بلاساغون ») درحاشیهٔ نسخهٔ چاپ انگلیسی وی یادداشت شده (یادداشت او را کاملا نتوانستیم بخوانیم) تحریریه .>

۲ـ « شجرةالاتراك » ، چاپ دمزون <متن ، ۹۴ > ، ترجمه ۱۰۲ ؛ ظاهـراً ابوالغازی کلمهٔ « دوانیدن » را که درتألیف رشیدالدین آمده باین معنی درك کـرده بوده (چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۲۷۸) . در جای دیگـر (بخش XV ، متن ، ۱۶۲؛ ترجمه، ۴۰) خودرشیدالدین می‌گویدکه کوچلك پیش ازآنکه مغولان پیکارآغاز کنند گریخت .

3— Oppert, « Der presbyter Johannes », S. 160

۴ ـ چاپ یازیکوف ، ۱۲۶ ، چاپ بیزلی ، ۶۹ ، ۱۰۲ ، ۱۴۳ ؛ < تـرجمهٔ مالئین ، ۱۷ > .

« در درهٔ تنگی میان دو کوه » که درطی آن مغولان نایمانان و قراختائیان را شکست دادند ، مؤید این خبر می‌باشد ـ خبری که فقط یك نفرنقل کرده و آن هم مدتها پس از واقعهٔ مفروض . شخص پلانوکارپینی هنگامی که به یورت گیوك خان می‌رفت از درهٔ مزبور عبور کرده بوده . دریغا که جهانگرد یاد شده این خبر را درضمن شرح اوضاع مسیر سفر خود نقل نکرده بلکه در فصل‌مربوط به فتوحات مغول آورده است ومیدانیم که درفصل مزبورمطالب غیردقیق فراوان است . بدین سبب نمی‌دانیم که عرصهٔ پیکاری که وی از آن سخن می‌گوید در کجا بوده و آیا اقوامی که نام می‌برد واقعاً در آن شرکت جسته بودند یا نه. بنابه دیگر اخباری‌که در دست است، کوچلك جنگ‌نکرده از مغولان گریخت . از داستانی که دربارهٔ خسیمایلی نقل‌کردیم حدس زده می‌شود که مغولان ازناحیهٔ کلجه وارد هفت‌آب شدند و ازآنجا به‌کاشغرستان هجوم بردند . بلاساغون پایتخت هفت‌آب بدون اینکه پایداری کند ازطرف ایشان اشغال شد ، وبدین سبب ایشان آن شهر را غبالیغ ، یعنی «شهرخوب» نامیدند[1] . چژه‌به (جبه، یمه) درکاشغرستان، و شایدهم در هفت‌آب، فرمانی صادر کرده ، حق عبادت آشکار را که کوچلك ازمسلمانان سلب کرده بود به ایشان بازگردانید . اهالی آنجا مغولان را همچون منجیان خویش ازتضییقات بیرحمانهٔ پیشین درود گفتند و در اندك زمانی لشکریان کوچلك راکه در خانه‌های ایشان منزل گزیده بودند هلاك کردند . جبه (چژه‌به ، یمه) برخلاف محمد خوارزمشاه، درنتیجهٔ تنسیقات وانتظاماتی که چنگیزخان مقررداشته‌بود،

---

۱ ـ **بارتولد** ، « دربارهٔ مسیحیت درترکستان » ، ص ۳۰ ، همچنین **بارتولد** ZVORAO ، مجلد X، ص ۲۲۶، که گفتهٔ **میرخواند** را نقل‌کرده (تاریخ «**چنگیزخان**» چاپ **ژوبر** ، ۹۱) .

توانست نقش منجی و آزاد کننده را ایفاء کند . دستجات لشکر مغول فقط از مردم اطلاعاتی دربارهٔ کوچلك می‌خواستند و به اموال ایشان کاری‌نداشتند، بطوری‌که کاشغریانی، که جوینی[۱] این اخبار را از ایشان کسب کرده بوده ، ورود مغولان را رحمت الهی‌می‌شمردند. مغولان درساری‌کول (ساریق‌قول)[۲] به کوچلك رسیدند و وی را کشتند . بنابه‌گفتهٔ تاریخ چینی ، چژه‌به (جبه‌ـ یمه) خسیمایلی را مأمور کرد که « با سربریدهٔ کوچلك سراسر متصرفات نایمانان را بپیماید » و پس ازآن همهٔ شهرها در برابر مغولان سراطاعت فرود آوردند . مغولان بدون اینکه به امـوال اهالی صلح طلب کاری داشته باشند ، مع‌هذا غنیمت فراوان به دست‌آوردند و چژه‌به (جبه،یمه) هزاراسب پوزه‌ـ

۱ــ « متون » ، ص ۱۰۶ (**جوینی** ؛ هم چنان در چاپ **قزوینی** ، I ، ۵۰) .

۲ــ به‌گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ، ۶۳ > ؛ ترجمه، ۴۰) ، و افسانهٔ مغولی (**سالیخون** ــ رجوع شود به « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۳۱ ، <چاپ **کوزین** ، ۱۷۴> و **جمال قرشی** (« متون »، ص ۱۳۳) چنین است . به‌گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۳) ، **کوچلك** در درهٔ وزاری بدخشان کشته شد (در چاپ **قزوینی** ، I ، ۵۰ ؛ « ورارنی ») . < در چاپ انگلیسی «ترکستان» Sarykūl . **پ. پلیو** دراین باره می‌گوید که در متن **رشیدی‌الدین** « ساریق قول» آمده واین کلمه را باید فقط «**ساریق‌کل**» (« رود زرد ») خواند نه «**ساریق‌کول**» ــ که درچاپ **برزین** آمده . در « افسانهٔ نهان » « **سالیخ کون** » نوشته شده نه « **ساریق کون** » ، و این تحریفی است که در قرن ۱۴ میلادی وارد شده . در متن بدوی افسانــه نیز « **ساریق‌کل** » آمده . (رجوع شود به ؛

. Pelliot, (Notes sur le «turkestan», P. 52) ــ تحریریه > .

سفید[1] برای چنگیزخان هدیه فرستاد، که ظاهراً ازصحرانشینان شکست‌خورده ویاگریخته ومنهزم، گرفته شده بوده . فتح قلمرودولت کوچلك درنظرمردمان آن عصر آن چنان واقعۀ مهمی بوده‌که چنگیزخان ازآنکه سردار وی را براثر این پیروزی غرور به سرزند و از اطاعت او سرپیچی کند بیمناك گشت[2]. مسلماً خبرفتح تـرکستان شرقی بدست مغولان به گوش اتباع سلطان رسید و تأثیر عمیقی درایشان کرد . سردار مغول به آسانی نیروی جنگی کوچلك را، که اندکی‌پیش، سلطان درمقابل‌آن عقب نشسته، نواحی حاصلخیزوپرجمعیت را بدست غارت و ویرانی سپرده بوده ، نابود ساخت . وی درعین حال نقش منجی مسلمانان را از شرتضییقات ایفاء نمود و ایـن وظیفه را خیلـی بهتر از محمد خوارزمشاه انجام داد. محمد دیگرقادرنبود به‌تصادم خویش با چنگیز- خان جنبۀ جنگ دینی دهد ، به ویژه که قربانیان واقعۀ هائلۀ اتـرار که حرب میان طرفین را احتراز ناپذیر ساخته بود ـ فقط و فقط مسلمانان بوده‌اند .

ظاهراً چنگیزخان بمتابعت ازگفته‌های مشاوران مسلمان‌خویش «سلطان مغرب» را خیلی دست بالا گرفته بود وهم چنانکه زمانی برای جنگ با چژور چژنیان [قبایلی که اسلاف منچوریان بودند و درقرن ۱۲میلادی دولت تسزین را تشکیل دادند که دراواسط قرن ۱۳ میلادی بدست چنگیز منهدم شد] آماده می‌گشت سرگـرم تدارکات جنگی با وی بود . و با اینکه علیه کوچلك فقط سردار خویش را فرستاده بود ، اکنون شخصاً به لشکرکشی پـرداخته ، همۀ پسران و نیروهای اصلی خود را همراه بـرده بـود . وی تابستان سال ۱۲۱۹

1 ـ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، **۲۷۸** ؛ ترجمه ، بخش V ، ۲۰۹ .

۲ـ همانجا ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, P. 172

میلادی / ۶۱۶ هجری را درکنار ایرتیش [اردیش ـ رشیدالدین] به سرـ برد[۱] . و درپائیز ازآنجا لشکرکشی آغاز کرد . درقیالیق، محتملاً همانجائی که رودبروك[۲] « زیباترین جلگه‌ها » ـ یش می‌خوانـد ، گذشته از ارسلان خان غرلغ [قرلغ، قرلخ = خلُخ] امیرمحل، سُقناق تگین آلمالیغی و بارچوق[۳] ایدی قوت اویغور نیز با دستجات لشکری‌خویش به اوپیوستند . بدین طریق همهٔ لشکریانی که برای عملیات جنگی در قلمرو دولت خوارزمشاه در نظـر گرفته شده بودند درآنجا گردآمدند . اما دربارهٔ شمار لشکریان یاد شده هیچ اطلاع و مـدرك موثقی در دست نیست . ارقام عجیب و غـریبی که مؤلفان مسلمان نقل کرده‌اند (به‌گفتهٔ جوزجانی[۴] ۶۰۰۰۰۰ نفر و حتی ۷۰۰۰۰۰) ، به

۱ـ رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، ۴۲ ، ۱۱۶ (درمورد اول ترجمه خطاست . به متن ، ۶۶ ، <۱۷۲> رجوع شود . دربارهٔ تواریخی که رشیدالدین ذکر کرده رجوع شود به ماقبل ص حدود ۷۷۰).

۲ـ چاپ میشل‌ـرایت ، ۲۸۱ ؛ <ترجمهٔ مالئین ، ۱۰۵> .

۳ـ درچاپ قزوینی جوینی ، I ، ۶۳ چنین است

«Chrestomatie persane » , t. II, P. 110) در بارهٔ ایـن نام رجوع شود به چـاپ قزوینی ، I ، ۳۲ . < در حاشیهٔ نسخهٔ بارتولد < چاپ انگلیسی > در اینجا چنین یادداشت شده : « تصحیح « بارچوق » pelliot, 5 » ؛ این نام به صورت « بارجوق » ، بطوری که پ. پلیو خاطرنشان کرده ، در متن جوینی ، (چاپ قزوینی ، I) فقط در ص ۳۲ دیده می‌شود و در ص ۶۳ نیست (رجوع شود به :

Pelliot, « Notes sur le 5 Turkestan » PP. 55—56 . ـ تحریریه > .

۴ـ ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۷۳ ؛ II ، ۹۶۸ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۳۸ : ۸۰۰۰۰۰ . ـ تحریریه > .

هیچ وجه قابل اعتماد نیست. از دیگرسو ارقام مربوط به لشکریان منظم مغول را ، که به‌گفتهٔ رشیدالدین[1] به هنگام مرگ چنگیزخان فقط به ۱۲۹۰۰۰ تن بالغ بوده نیز نمی‌توان مآخذ قرارداد . فقط دستجاتی که نیروی جنگی‌خاصهٔ مغولستان را تشکیل می‌داده وپس از چنگیزخان به ارث به تولوی‌خان رسیده بوده ، کلاً جزء این رقم آمده . و از لشکریان سه برادر دیگر نیز فقط از دستجات مغولی که به ایشان داده شده بوده (به هریك ۴۰۰۰ نفر) یاد شده و بی‌شك این عده بخش کوچکی از قوائی را که هریك از ایشان در قلمرو خویش بدان متکی بودند، تشکیل می‌داده است. ضمناً این‌نکته نیزمسلم است که در لشکر کشی به غرب نقش اصلی را دستجات لشکری شاهزادگان مزبور ایفاء می کرده‌اند . از آنجائی که امر تسخیر چین و تنگوت هنوز پایان نیافته بوده ، گمان نمی‌رود که چنگیزخان سر کردهٔ جناج چپ خود موخولی را، که تقریباً نیمی ازلشکریان منظم در زیرفرمان اوبوده‌اند، ازمردان لشکری محروم کرده باشد . از دیگر سو ، چنانکه از گفته های چان چو[2] مستفاد می‌گردد ، سردار کل جناح راست بُغُرجی نویان در لشکر کشی شر کت داشت . بنابقول جوزجانی[3] فوج ارسلان خان از ۶۰۰۰ تن مرکب بوده . دربارهٔ شمار افواج ایدی قوت و سفناق تگین اطلاعی دردست نیست. از اخبار مربوط به تقسیم افواج مغولی چنین برمی‌آید و انگیزهٔ این حدس است که لشکر چنگیز خان برروی هم کمتر از ۱۵۰۰۰۰ و بیش از ۲۰۰۰۰۰ تن نبوده است .

۱ــ چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ، ۱۹۵ وبعد > ؛ ترجمه ، ۱۳۲ وبعد.

۲ــ **چان‌ــچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۸ ، ۴۱۴ (حاشیه) ؛

Bretschneider, ‹ Researches ›; vol. I, p. 81

۳ــ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۰۴ ؛ < **ناسائوــلیس** ، ۳۴۳ > .

به عقیدهٔ دوسون[۱] ، که درست بنظر میرسد ، قوای خوارزمشاه ازلحاظ شمار خیلی بیشتر بوده . ولی چون مناسبات خوارزمشاه و سردارانش‌دشمنانه بوده ، وی قادر نبود از این برتری خویش استفاده کند . وی پیش از ورود آخرین هیئت رسولان مغول شورائی‌جنگی تشکیل‌داد و شهاب‌الدین خیوقی درآن مجلس گفت که سلطان بایدلشکریان خویش‌را درکنارسیحون (سیردریا) گردآورد و درآنجا به استقبال مغولان شتابد و با نیروهای تازه نفس به ایشان حمله کند ــ پیش ازآنکه آنان از خستگی سفر دراز به خود آیند . دیگـران برخلاف می‌گفتند که باید مغولان را به خود گذاشت تاوارد ماوراءالنهرشوند و درآنجا با استفاده ازآشنائی با اوضاع محل نابودشان کرد[۲] . برخی دیگر توصیه می‌کردندکه ماوراءالنهر را به حال خودگذارند وبه سرنوشتش سپارند و از معابر جیحون (آمودریا) دفاع کنند . آنان که از همگان ضعیف‌النفس‌تر بودند پیشنهاد می‌کردند که لشکر را در غزنه گرد آورنـد (یعنی به آنسوی هندوکش‌عقب نشینی کنند) وازآنجا هم اگرضرورت اقتضا کردبه هندوستان روند[۳]. سلطان جرأت نکردتوصیهٔ نخستین‌را بپذیرد ولی پادگانهای نیرومندی در ماوراءالنهر باقی گذاشت . و زان‌پس آن ناحیه را ترک‌گفت و وعده دادکه بالشکر به آنجا بازگردد و مشغول گردآوردن قشونی در نزدیکی بلخ‌گشت . سلطان پیش از حرکت از سمرقند فرمان داد که حصاری گرد شهر برآورند .

1— D' Ohsson. « Histoire des Mongols », t. I, P. 212

۲ــ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۳۷ ؛ CMIZO ، I ، 6 .

۳ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۸ ؛ چـاپ **قزوینی** ، II ، ۱۰۶ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۷۸ .

بنا به گفتهٔ نسوی[1] ، این حصار می‌بایست ۱۲ فرسخ امتداد داشته باشد یعنی نه تنها شهر بلکه حومه و حوالی آن را هم محصور و مأمون دارد ، هم چنانکه در دوران پیش ازاسلام‌بوده (رجوع‌شود به‌ماقبل‌ص۲۱۱-۲۰۹). خوارزمشاه برای تأمین هزینهٔ این حصار عظیم، در ظرف یك سال سه بار مالیات و خراج سالیانه را بطور کامل از مردم گرفت . به گفتهٔ نسوی ساختمان حصار نه تنها پیش ازهجوم مغول پایان نیافته بلکه هنوز آغازنگشته بوده، و بنابراین چیزی ازوجوه گردآورده بدین منظور مصرف نشده بوده . فقط جوینی می‌گوید که در سمرقند مستحکم‌گشته بوده. سلطان هنگام کارهای ساختمانی حضورداشت و چون مشغول کندن خندق بودند،گویا گفت « لشکری که قصد ما دارد اگر هر کسی تازیانهٔ خویش درینجا اندازد انباشته شود» و حضار ازاین سخن «دل شکسته شدند» . به ظن قوی این‌داستان پس از هجوم مغول پدید آمده وگمان نمی‌رود که محمد خوارزمشاه درست پیش از ورود مغولان، مردم‌را دل سرد کرده باشد . نسوی[2] دریغ می‌خورد که سلطان تصمیم هلاکت انگیزی اتخاذ کرده نیروهای خویش را در شهرهای ماوراءالنهر پراکنده ساخت و معتقد است که اگرمغولان را درمرزاستقبال‌می‌کرد (یعنی توصیهٔ شهاب‌الدین‌خیوقی را می‌پذیرفت) دشمنان را به آسانی نابود می‌ساخت . دانشمندان اروپائی ، قبل از آ . مولر[3] (که مولر هم جزء آنان بوده) نیز سلطان را به سست عنصری جنایت‌کارانه و حتی «حماقت» متهم می‌کنند . ولی اگروقایع آخرین سالهای سلطنت محمد را نیك بسنجیم به این نتیجه خواهیم رسید که وی چارهٔ

۱ــ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۳۵ ؛ ترجمه ۶۱ .

۲ــ همانجا ، متن ۳۷ــ۳۶ ؛ ترجمه ۶۳ .

3– Müller, « Der Islam » Bd II, S. 209

دیگری نداشته . وی فقط در صورتی می‌توانست نیروهای خویش را در یك نقطه گرد آورد که قوای وی نیز، مانند لشکر مغول، که دردست چنگیزخان آلت گوش بفرمانی بوده ، از اوشنوائی می‌داشتند . و مسلماً چون مناسبات سلطان و سرداران او خصمانه بوده چنین چیزی امکان نداشته . به احتمال‌قوی اگرمیان سرداران سلطان توافق وجود می‌داشت و دررأس ایشان پیشوائی‌لایق و مقبول عموم قرار می‌داشت ، ایشان به دفع‌مغولان توفیق حاصل می‌کردند. ولی پس از پیروزی ایــن نیروی شگرف متوجه سلطان خویش و دودمان وی می‌گشت. اما دربارهٔ اینکه مناسبات سلطان با سردارانش، بعد از نزاعی که‌وی بامادر داشته ، از چه قرار بوده است ، از داستان لطیفه‌آمیزی که جوینی[1] نقل می‌کند پیداست . وی می‌گوید در ایامی که سلطان درکرانهٔ آمودریا (جیحون) بوده ، توطئهٔ سوء قصدی درمیان لشکرعلیه حیات وی بعمل‌آمده و کشف شده بوده. محمد خوارزمشاه شبی پنهان از انظارلشکریان خیمه‌ای راکه می‌بایست درآن بیتوته کند ترك کرد. وبامداد خیمه را از هرسو با تیرهای بسیارسوراخ‌ـ سوراخ یافتند . گمان نمیرود که سلطان در میان غوریان که فــوجی از ایشان در سمرقند اقامت داشته[2] و همچنین در میان ساکنان آن شهر، که مصمم بــود عده‌ای از تیراندازان داوطلب از ایشان تــرتیب دهــد ، مقبولیت و محبوبیتی داشته. عدهٔداوطلبان‌هرمحل‌می‌بایست متناسب‌بامقدارمال‌وخراج‌آن محل‌باشد.

۱ـ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۰۹ ؛ **میرخواند** « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۸۰ ؛

D'Ohsson, « Histoire des Mongols ». t. I, P. 243 .

۲ـ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۲ .

هرفرد تیرانداز می‌بایست شتری وسلاح‌وآذوقه باخود بردارد . نسوی[۱] دریغ می‌خورد که سلطان کرانه‌های آمودریا (جیحون) را پیش از آنکه داوطلبان گرد آیند ترك‌گفت . مردم ازهرسو روی‌آورده بودند واگر اوصبر می‌کرد ، در رأس بزرگترین لشکری که‌کس تاآن روز دیده بود ــ قرار می‌گرفت . «انبوهی خواست شدن که درهیچ عهدی نشان آن نداده‌اند». اما درواقع در پایان بهار سال ۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی هنوز داوطلبان گرد نیامده بودند و این خود می‌رساند که جمع آوری ایشان ــ برخلاف گفتهٔ مورخ مزبور ــ چندان با موفقیت جریان نداشته و سلطان از این جانب نیز با حسن توجهی مواجه نگشته بوده ، هم‌چنانکه مورد التفات لشکریان ترك خویش‌نیز نبوده[۲].

مورخان مسلمان تاریخ دقیق ظهور مغولان را در زیرحصار اترار ذکر نمی‌کنند وحال آنکه این موضوع در تاریخ اسلام واجد اهمیت است . به

۱ــ **نسوی** « سیرت **جلال‌الدین** » .

۲ــ در بارهٔ روحیهٔ توده های مردم ماوراءالنهر بلا فاصله پیش از هجوم مغول اطلاعات موثق در دست نداریم . اشعار خرم‌آبادی که **عوفی** نقل‌کرده («لباب‌الالباب» ، I ، ۲۰۲) و ازمبارزه باتاتاران درآن سخن رفته محتملاً مربوط به‌پیکار با**چنگیزخان** نبوده بلکه راجع به نبرد با**کوچلك** است . <**شمس‌الدین محمدبن قیس‌الرازی** مؤلف کتاب عروض فارسی [المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم] می‌گوید‌که در آسیای میانه شایعات مبهم در بارهٔ هجوم مهیب تاتار که در شرف تدارك و تکوین بوده انتشار یافت و مردم بسیار وحشت زده شدند و به سوی مغرب گریختند . و خود مؤلف نیز چنین کرد و به فارس گریخت (**رازی** ، « معجم » ، چاپ **قزوینی** ــ **براون** ، ۳ و بعد). ــ تحریریه>.

گفتهٔ جوینی[1] شهر اترار پنج‌ماه ازخود دفاع کرد و دزِ آن ماهی‌دیگرمقاومت نمود . پس ازتصرف شهر ، لشکریانی که برای محاصرهٔ آن باقی مانده‌بودند هنگامی که چنگیزخان مشغول محاصرهٔ سمرقند بود ــ یعنی در ماه مارس ۱۲۲۰ میلادی (اول بهار ۶۱۷ هجری) به وی ملحق شدند . از اینجا چنین نتیجه توان گرفت که آغاز محاصره در سپتامبر ۱۲۱۹ میلادی (آخر تابستان سال ۶۱۶ هجری) بوده است . ولـی به ظن قوی جوینی دربارهٔ طول مدت محاصره اندکی مبالغه کرده . به گفتهٔ نسوی[2] چنگیزخان فقط پس از سقوط اترار به‌طرف بخارا حرکت کرد واحتمال صحت این‌نظر اندك است .

چنگیزخان در زیر حصار اترار نیروهای خویش را تقسیم کرد. بخشی از لشکریان وی (که به‌گفتهٔ رشیدالدین[3] چند تومن ــ چند ده هزارتن بوده) که فوج اویغور[4] نیز جزء آن بوده ــ برای محاصرهٔ شهر درمحل ماند.بخش دیگر درتحت فرماندهی جوچی به‌سوی بخش‌سفلای سیردریا (سیحون) اعزام گشت . گروه کوچکی (۵۰۰۰ نفر) نیزبطرف بخش علیای رود و در جهت

۱ــ چاپ **قزوینی** ، I ، ۶۴ ، ۹۲ ؛ ۱۳۲۰

Schefer, «Chrestomatie persane», t. I, pp. 110-112

۲ــ «سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۴۳ ؛ ترجمه ، ۷۴ــ۷۳ .

۳ــ چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ، ۶۷ > ؛ ترجمه ، ۴۳ . در تألیف **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۶۴) همان کلمات (چند تومان) مربوط به فوج **جوچی** قلمداد شده .

۴ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش ، VII ، ۱۶۴ ؛ ترجمه ، بخشV ، ۱۲۷ . به گفتهٔ **جوینی** شاهزادگان جغتای و اوکتای (اوگدی) نیز در این بخش لشکر بوده‌اند .

بناکت و خجند به حرکت درآمد . خود چنگیزخان با تولوی‌خان و نیروهای اصلی خویش بطرف بخارا رفت و به گفتهٔ نسوی ـ منظور وی جدا کردن سلطان از لشکریانش بوده‌است . در اترار ـ محتملاً پیش از سقوط شهر ـ بدرالدین عمید نمایندهٔ مقامات کشوری که والی و جانشین صفی‌اقرع بوده (نسوی شخص اخیرالذکر را «وزیرسلطان دربلاد ترك» می‌خواند) به طرف چنگیزخان رفت وجانب وی راگرفت . پدر و عم وی قاضیان اترار بودند و بادیگر خویشاوندانشان به هنگام تصرف اترار بدست سلطان به‌سیاست رسیده بودند[1] . محتملاً اینان به فرقهٔ روحانیانی که بـا سلطان خصومت میورزیدند تعلق داشتند ، منتهی دشمنی خویش را به صورتی زننده‌تر از صدر بخارا و شیوخ‌سمرقند ابرازداشته بودند. چنگیزخان از بدرالدین اطلاعات مبسوطی دربارهٔ اوضاع سیاسی کشور ودشمنی ترکان خاتون وفرقهٔ لشکریان با سلطان دریافت داشت و بعدها از آن اطلاعات بـرای نیل به مقاصد خویش استفاده کرد . گذشته ازایـن چنگیزخان و پسران اورا عـده‌ای از بازرگانان مسلمان همراهی می کردند و مسلماً اینان مغولان را با اوضاع و شرایط زندگی محلی آشنا می‌نمودند . بدین قرار مسلمانان نتوانستند ازآشنائی‌محلی‌خویش‌سودی برند . نقشه‌های سوق‌الجیشی چنگیزخان وپیاده کـردن وعملی‌ساختن آنها به نحوی درخشان ، خود گواه برآن است که وی بااوضاع جغرافیائی نیك‌آشنا بوده است .

چنگیزخان به‌کنار قلعهٔ زرنوق رسید . نـام این قلعه در شرح آخرین لشکرکشی تیمور ازسمرقند به اترار ، کـه ازطریق درهٔ جیلان اوتین [ایلان

---

۱ ــ **نسوی** ، «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن، ۳۷ ؛ ترجمه، ۶۴ ؛ **حمدالله قزوینی**، «تاریخ گزیده» ، چاپ **براون** ، متن ، ۴۹۷ .

اوتی] صورت گرفته بوده آمد و آخرین موقف، پیش از کرانهٔ سیر دریا (سیحون) ، قلمداد شده[۱] . ظاهراً مغولان هنگام عبور از رود به مشکلاتی برنخوردند. شاید عبور درموسمی ازسال وقوع یافته که رود را یخ پوشانده بوده . دانشمند حاجب به‌نزد ساکنان زرنوق فرستاده شد وایشان را قانع کرد که داوطلبانه تسلیم شوند وضمناً دانشمند به جان ومال مردم را امان داد . وبه وعده وفاکرد . مغولان فقط استحکامات را ویران ساختند و از جوانان محل فوجی برای کارهای محاصرهٔ [دیگرشهرها] گرد آوردند . مغولان [محتملاً ترکانی که در این لشکرکشی شرکت داشتند] به این شهر لقب قتلغ بالیغ ، یعنی «شهرمسعود»[۲] داده‌اند .

در زرنوق چند تن از ترکمنان یافت شدند که مغولان را، از راهی که پیشترکس نمی‌دانست، به نورهدایت کردند . ازآن زمان این‌جاده بنام«خانی» نامیده شد[۳] . جوینی در سال ۱۲۵۱ میلادی/۶۴۹ هجری از آن جاده عبور کرده . به‌عقیدهٔ کسانی که باآن سرزمین آشنا هستند ، از شرح لشکرکشی‌های چنگیزخان وتیمور چنین‌برمی‌آیدکه وضع آن نقاط‌ازآن زمان‌کلاً[۴] دگرگون شده ، زیرا که « اکنون بین نورآتا و مصب‌های رود اریس جاده‌ای ــ حتی

۱ـ **شرف‌الدین علی‌یزدی** ، ترجمهٔ **پتی‌دلاکروآ** ، IV ، ۲۱۶ ؛ چاپ کلکته . II، ۶۴۶ (درچاپ اخیرالذکر این‌کلمه به‌صورت «زرتوق» آمده)

۲ــ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, pp. 120-121 **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۷ .

۳ـ «خانی» (همچنان که در تألیف **جوینی** آمده . چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۸) نه «خالی» که درچاپ **برزین** تألیف **رشیدالدین** منقول است (بخش XV ، متن ، ۸۰ ؛ ترجمه ، ۵۲) .

کاروان رو ـ وجود ندارد و در فاصلهٔ میان این دو نقطه بیابان بی‌آب قزل‌قوم ممتد است»[1] . این عقیده بعداً رد شده است زیرا که در زمان حاضر نیزجاده‌های کاروان‌رو بین اترار و نور وجود دارند[2] . گذشته ازاین می‌باید بیادآوریم که لشکر مغول درماه ژانویه [زمستان] در بیابان قطع طریق کرد . ظاهراً در آن زمان هنوز نهرهای کرانهٔ چپ سیردریا (سیحون) متروك نبوده‌اند وبیابان کمتر وسعت داشته . پیش قراول لشکر مغول به سرکردگی طایربهادر به نزدیك نور رسید . مغولان شبانه از باغهائی که به ساکنان شهر تعلق داشته عبور کردند . بدیهی است که این باغها ـ مانند دیگر جاهای آسیای میانه ـ در فصل تابستان مورد استفادهٔ ساکنان قرار می‌گرفتند و بمنزلهٔ باغهای ییلاقی بوده و درآن فصل‌سال ازسکنه خالی بودند . طایربه مغولان فرمود تادرختان را قطع کنند و نردبام‌هائی تعبیه‌نمایند (ظاهراً برای اینکه درصورت محاصرهٔ شهر بکار آید). ظهور مغولان آنچنان ناگهانی بود که ساکنان شهر ایشان را کاروانی از بازرگانان پنداشتند و فقط زمانی به خطای خویش پی بردند که نخستین افواج به زیرحصارشهر رسیده بودند. طایربه مردم شهرتکلیف تسلیم کرد . وبا رضای وی ایشان رسولی به نزد چنگیزخان فرستادند و وی امرکرد که شهررا به سبتای بهادر[3] تسلیم کنند (که ظاهراً درمیان لشکرمقامی والاتر از طایر داشته) . مردم به خواست سبتای شهر را خالی کردند و فقط آذوقه

۱ـ **اسمیرنوف** ، « آثار باستانی در مسیر وسطی و سفلای سیردریا » ، ص ۱۳ .

۲ـ **کلاره** ، « اترار باستانی » ، ص ۱۶ .

۳ـ **سبتای** به سمت امیر هزاره به‌جناح چپ تعلق داشته (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ، ۲۱۱ > ؛ ترجمه ، ۱۴۱ .)

وآلات کشاورزی و دامها را باخود برداشتند . پس از آن خانه‌های ایشان به دست مغولان تارومار شد . چنگیزخان ، پس از ورود ، از مردم خواست که فقط مبلغ ۱۵۰۰ دینار ـ برابر خراجی که حکومت سلطان از نور مأخوذ می داشته ـ بپردازند . گوشواره های زنان نیمی از این مبلغ را تشکیل می‌داده. البته این خبر نشان می‌دهد که اموال ساکنان تاراج نشده بوده (والا محلی برای پرداخت ۷۵۰ دینار [باقی] نمی‌داشتند) و لااقل پس از ورود چنگیزخان به صاحبان آن مسترد گشته بوده . گروهی کوچك (جمعاً ۶۰ نفر) برای کارهای محاصره گرفتند که درتحت سرکردگی ایل‌خوجه پسررئیس محل قرارداشته. این گروه بعدها در محاصرهٔ دبوسیه (دبوسی) مورد استفاده قرارگرفت[۱].

چنگیزخان ، بنابه گفتهٔ دوتن از معاصران حوادث مزبور ـ یعنی ابن‌اثیر[۲] و جوزجانی[۳] ـ هم درماه فوریه سال ۱۲۲۰ میلادی (آخر زمستان ۶۱۷ هجری) به بخارا رسید نه درماه مارس . و حال‌آنکه جوینی [در اوایل محرم سنهٔ ۶۱۷ هجری] ماه مارس را ذکر می کند و ناقلان اقوال دیگران بعد ازوی نیزتاریخ اخیررا ازقول او می‌آورند[۴]. تاریخی که ابن‌اثیر و جوزجانی ذکر کرده‌اند با گفتهٔ ذیل نویس تألیف نرشخی نیزتأیید شده است[۵] . شمار عدهٔ پادگان بخارا به‌تفاوت ذکر شده. به‌قول جوزجانی فقط ۱۲۰۰۰ سوار بوده و

۱ـ Sehefer, « Chrestoma tie Persane », t. II, 121—122 ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۷۹ .

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۳۹ ؛ CMIZO ، I ، ۸.

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۹۷۶ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۳۹ > .

۴ـ درتألیف دوسون نیزچنین است («Histoire ds Mongols », t. 1, P. 228)

۵ـ چاپ شفر ، ۲۳ ، ۳۴ .

به‌گفتهٔ جوینی تنها « لشکربیرونی » ۲۰۰۰۰ بوده است[۱] (عدهٔ افراد پادگان به معنی اخص ذکر نشده است) وبه گفتهٔ نسوی[۲] برروی هم ۳۰۰۰۰ بوده است. بنابه قول نسوی مقدمان شهر عبارت بودند از اختیارالدین کُشلی[۳] امیرآخور سلطان و اینانج خان أغُل حاجب و ازدیگرامرا، به گفتهٔ جوینی، حمیدپور[۴] (ازمردم قراختای که در پیکار سال ۱۲۱۰ میلادی / ۶۰۷ هجری اسیر شده به خدمت خوارزمشاه درآمده بوده است) و سونجخان و شخصی بنام گورخان [کوك خان] بوده‌اند که «می‌گفتندمغولی بودازو [چنگیزخان]گریخته و به‌سلطان [محمد خوارزمشاه] پیوسته » . جوینی خود در صحت این خبرشك دارد. سه روزپس ازآغاز محاصره، لشکریان درتحت ریاست اینانجخان عزم ترك شهر

۱ــ **جوینی** ، چاپ GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۴ ؛ « لشکربیرون» . درنسخهٔ خطی **خانیکوف** و چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۰ ، « لشکر بیرونی » . درکتاب **شفر**، « لشکر اندرونی» («Chrestomatie Persane», t. II, P. 123) . این که **جوینی** ، برخلاف پندار **دوسون** ، مجموع عدهٔ پادگان را ۲۰۰۰۰ نفر تعیین نکرده از عدهٔ مدافعان دژ که وی بعداً نقل‌کرده پیداست . (D'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, P. 233)

۲ ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۳۴ ؛ ترجمه ، ۶۲ ؛ بــه گفتهٔ **ابن اثیر** ــ ۲۰۰۰۰ نفر .

۳ــ درمتن <« سیرت **جلال‌الدین** »> اشتباهاً «کشکی» و درترجمه – Kechki – نوشته شده . درصفحهٔ ۴۳ متن و ص ۷۴ ترجمه صحیح است . همچنین در تألیف **جوزجانی** و نسخه‌های خطی **جوینی** . در متن چاپی **قزوینی** (I ، ۸۰) «کشلی» آمده .

۴ــ نیز رجوع شود به «متون» ، ص ۱۱۵ (**جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۷۳ ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۱۱) .

کردند و ازمیان صفوف مغولان راهی بـرای خویش گشودند ولی پس از آن مغولان فراریان را تعقیب کردند . فقط اینانجخان با عدۀ کمی از لشکـریان خود موفق به عبور از آمودریا (جیحون) گشت . حمید پور دراین پیکار به هلاکت رسید . اهالی شهر، که مدافعانشان ایشان را ترك گفته بودند ، تصمیم به تسلیم گرفتند. قاضی بدرالدین قاضیخان در رأس نمایندگانی که ازطرف اهالی به نزد مغولان گسیل شده بودند، قرارداشته. بنابه گفتۀ ابن‌اثیر مغولان روزدهم[۱] و به قول جوزجانی روز شانزدهم فوریه غرۀ ذی‌الحجۀ ۶۱۶ هجری (سه شنبه ۱۴ ذی‌الحجه ۶۱۶ هجری) بقول ابن‌اثیر وارد شهرشدند . دفاع از قلعه ، با وجود اینکه بیش از ۴۰۰ سوار درآن نبودند[۲] ، دوازده روز دیگـر تعقیب شد[۳] . بنا به گفتۀ جوینی گورخان [کوك‌خان-چاپ قزوینی] در عداد مدافعان بود « که بمردی » و شجاعت شگفتیها نمود. اهالی را مجبور کردند آذوقه‌ای را که برای لشکریان سلطان تهیه‌کرده بودند به مغولان دهند وخندق قلعه را پر کنند . و پس از تصرف قلعه همۀ مدافعان آن را هلاك کردند . پس ازآن بازرگانان ثروتمند را مجبور ساختند تا نقره‌ای را که پس از واقعه هائلۀ

---

۱ ــ رجوع شود به ، CMIZO ، I ، ۸ ، حاشیه . **ابن اثیر** روز سه شنبه را ذکر کرده نه چهارشنبه (که درترجمه گفته شده) .

۲ــ («Histoire des Mongols») D' Ohsson (t. I, P. 233, **دوسون** بـه حق سخنان **جوینی** رد می‌کند (چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۳ ؛

Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, P. 125) **جوینی** گفته است که بههنگام تسخیر قلعۀ بخارا در حدود ۳۰۰۰۰ نفر کشته شده‌بوده .

۳ ــ ذیل‌نویس **نرشخی** نیز ــ گذشته از **ابن اثیر** ــ چنین می‌گوید (**نرشخی** ، چاپ **شفر** ، ۲۳) .

اترار، از خوارزمشاه خریده بودند، تسلیم کنند (محتملاً دیگر کالاها را هم). سرانجام همهٔ اهالی فقط با لباسی که بتن داشتند از شهر بیرون رانده شدند. مغولان اموال ایشان را تاراج کردند و هر کس به رغم فرمان در شهر باقی ماند به قتل رسید. به گفتهٔ جوینی، امام جلال الدین علی بن حسن (یا حسین) زندی چون دید که مغولان مسجدها را غارت می کنند و اوراق قرآن لگد مال سُم اسبان ایشان می گردد، اظهار تنفر کرد و رکن الدین امام زاده که «از افاضل علمای» شهر بود پاسخش گفت که «خاموش باش باد بی نیازی خداوند است که می وزد، سامان سخن گفتن نیست» [جملات میان دوابروها از متن جوینی است. بارتولد چنین ترجمه کرده: «باد غضب خداوند است که می وزد. کاهی را (که بحرکت در آورده) مجال سخن گفتن نیست»][1]. ولی گفتهٔ ابن اثیر گواه بر آن است که رکن الدین امام زاده تااین حد تسلیم سرنوشت نشده بوده وچون دید که مغولان بااسیران به خشونت رفتارمی کنند وبه ناموس زنان دست اندازی می نمایند، وی وپسرش باایشان نبرد کردند و کشته شدند. قاضی صدرالدین خان وبرخی دیگر نیزچنین کردند و صدرمجدالدین مسعود بـرادر وزیر نظام الملک[2] (به ماقبل ص۸۷-۷۸۶رجوع شود) نیز در شمار مقتولان بوده. گفته‌های جوینی دایربراینکه چنگیزخان «به مصلای عید رفت وبه منبربرآمده بود و عامهٔ شهر را حاضر کرده بودند» و نطقی ایراد کـرد و خویشتن را «عذاب خدا» نامید که به خاطر «گناههای بزرگ» خلق برایشان فرستاده، ... این سخنان مستبعد و غیرمحتمل بنظر می رسد. اگرچنین صحنهٔ

۱ــ جوینی، چاپ قزوینی، I، ۸۱؛

Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 123–124

۲ــ نسوی، «سیرت جلال الدین»، متن، ۲۴، ترجمه، ۴۳.

غریبی در واقع بوجود آمده بوده ، مسلماً ابن‌اثیر دربارهٔ آن از فقیه سابق‌ـ الذکر اطلاع حاصل می‌کرد وسخنی می‌شنید . ولی درعوض گفتهٔ ابن‌اثیربا داستانی که جوینی آورده که چنگیزخان از مردم شهر خواست تا فهرستی از توانگران ومقدّمان تنظیم کنند و درمورد مطالبات پولی‌خویش‌به‌ایشان‌مراجعه می‌کرده ـ مطابقت دارد . شهررا پس از تاراج و غارت طعمهٔ آتش ساختند. و فقط مسجد جامع و چند کاخ که از آجرپخته ساخته شده بوده باقی ماند[۱] . گمان نمی‌رود کــه آتش زدن به شهر درنقشهٔ چنگیزخان بوده است. در شهر بخارا بسبب فشردگی ونزدیکی ابنیه بیك‌دیگر حریقهای ویران‌کننده پدیده‌ای عادی شمرده می‌شده ، وآتش سوزی به هنگام غارت و تاراج امری اجتناب‌ـ ناپذیر بوده است . (رجوع شود به ماقبل ص۲۶۳) .

مغولان چون از بخارا روانهٔ سمرقند شدند دستجات عظیمی از اسیران را با خود بردند . بنابه اطلاعاتی که ابن‌اثیر میدهد و بی‌شك ازفقیه یادشده، دریافت کرده بوده ، سرنوشت اسیران مزبور فوق‌العاده سخت و رقت انگیز بوده است . اسیران می‌بایست پیاده به دنبال سواران مغول حرکت‌کنند . هر کس در راه براثر خستگی فرو می‌ماندکشته می‌شد[۲]. درمیان آن جمع، گذشته از شهریان اسیر، مسلماً اهل روستا نیزبودند . مغولان در همهٔ سرزمینهائی که به عملیات می‌پرداختند ، روستائیان قراء اطراف را برای کارهای مــربوط به

۱ـ این سخنان را که **دوسون** («Histoire des Mongols», t. I, p. 243) بــه **ابن‌اثیر** نسبت می‌دهد. درواقع فقط درتألیف **جوینی** وجود دارد (چاپ**قزوینی**، I، ۸۲؛ Schefer, « Chrestomatie Porsane », t. II, P. 124; I 82)

۲ـ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۰ ؛ 10 ، I ، CMIZO .

محاصره به جبر می‌راندند[1] . ازمیان نقاط مستحکم بین بخارا و سمرقند فقط دبوسیه و سرپل مقاومت کردند. و ازاینجا چنین نتیجه توان گرفت که افواج مغول در هردو کرانهٔ رود زرافشان حرکت می کردند. ازداستانی که چان‌چون[2] درسال ۱۲۲۱ میلادی / ۶۱۸ هجری دربارهٔ چنگیزخان شنیده بوده چنین برمی آید که مسیر شخص چنگیزخان کرانهٔ شمالی رود بوده .

دیدیم که خوارزمشاه برای دفاع از سمرقند[3]ـ شهر عمدهٔ ماوراءالنهرـ اهمیت خاصی قایل بوده و بالطبع درآن شهر لشکریان بیشتری‌ـبیش ازدیگر شهرها ـ متمرکز کرده بوده . بنابه گفتهٔ جوینی[4] درسمرقند ۱۱۰۰۰۰ لشکری گردآمده بوده که ۶۰۰۰۰ از ایشان ترك و ۵۰۰۰۰ تاجیك بوده‌اند و نیز ۲۰ زنجیرفیل درآن‌شهر وجود داشته. بنابه‌قول نسوی عدهٔ‌لشکرفقط ۴۰۰۰۰ و در تألیف ابن‌اثیر ـ ۵۰۰۰۰ وطبق‌گفتهٔ جوزجانی ـ ۶۰۰۰۰ بوده است، مرکب از ترکان و تاجیکان و غوریان وخلجان وقرلغان. طغای‌خان برادر ترکان‌خاتون

۱ـ **واسیلیف** ، « تاریخ وباستانیها » ، ص ۲۲۴ ؛ «تاریخ مغولان از روی‌منابع ارمنی » ، II ، ۲۰ ؛ «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ، ۵۳ ؛ ترجمه، ۹۱ .

۲ـ ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۰ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 76

۳ ـ در بارهٔ محاصرهٔ سمرقند رجوع شود به **ابن اثیر** ، چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۰ـ۲۴۱ ؛ CMIZO, I, 10–11 ؛ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۸۰ ـ ۹۷۹ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۴۰ـ۳۳۹> ؛ **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، I، ۹۶ـ۹۰ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, pp. 131–136

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 534–240

۴ـ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۳ـ۶۲ .

[در «سیرت جلال‌الدین» نسوی ، بـه تصحیح مجتبی مینوی ــ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب «طغان خان» آمده] رئیس کل شهر بوده[۱] .

چنگیزخان درماه مارس [اول بهار] به ظاهر سمرقند رسید و در قصر کوك‌ــسرای در بیرون شهر منزل گزید (بدیهی است که این قصر ــ جزنام ــ وجه مشترك دیگری باکاخی که برای تیمور ساخته شده بوده ، ندارد . گرچه شاید تقریباً در همان مکان قرار داشته ، زیراکه مغولان از سوی مغرب به شهر نزدیك می‌شده‌اند) . مغولان خواستند محصوران را فریب دهند و اسیران را آرایش جنگی دادند و دربرابر هرده نفر رایتی افراشتند و اهالی شهرپنداشتند که‌لشکری انبوه درزیرحصار قراردارد. براثر ورود جغتای‌واوکتای (اوگدی) عدهٔ اسیران افزون گردید زیراکه توده‌های مردم اترار که به اسارت درآمــده بودند به ایشان اضافه گردیده بود . محاصرهٔ اترار از محاصرهٔ دیگر شهرهای ماوراءالنهر طولانی‌تر بوده . اینال خان [ینال خان][۲] به دلایل متقنه نسبت به سرنوشت خویش بیمناك بود و لاجرم با منتهای جد و نیرو دفاع می‌کــرد و حال‌آنکه، اگربه‌گفتهٔ نسوی اعتمادکنیم[۳]، فقط ۲۰۰۰۰ سواردر اختیارداشت. به گفتهٔ جوینی سلطان ۵۰۰۰۰ تن از «لشکریان بیرونی» به وی داده بوده .

۱ــ درتألیف **جوینی** (Schefer, «Chrestomatie Persane» t. II, p. 136) «**بغای‌خان**» آمده ، درتألیف **نسوی** («سیرت **جلال‌الدین**» ، متن، ۳۶) ، نسخهٔ خطی «طغا اسحا» < در نسخهٔ چاپ روسی سال ۱۹۰۰ متعلــق بــه **بارتولد**. وی چنین یادداشت کرده : «چاپ متن < **جوینی** ، چــاپ **قزوینی** > ، I ، ۹۵ **تغای**» . ــ تحریریه > .

۲ــ < که ملقب به لقب **قایرخان** [**غایرخان**] یا **قدرخان** بوده ــ تحریریه >.

۳ــ «سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ، ۶۲ .

گذشته از این عده ، اندکی پیش از آغاز محاصره ، حاجب قراجه با فوجی مرکب از ده هزار تن به یاری او اعزام شده بوده . قراجه پس از تحمل پنج ماه محاصره (؟)[1] تصمیم گرفت تسلیم شود وبا لشکریان خویش از شهرخارج شد. مع‌هذا جغتای و اوکتای امربه کشتن او دادند، زیرا که پس ازخیانتی که به سلطان کرده بوده ، دیگر وی را شایستهٔ اعتماد نمی‌دانستند . ساکنان اترار دچار همان سرنوشت مردم بخارا شدند . از شهر بیرونشان بردنـد و شهر را مورد نهب وغارت قرار دادند . دژ اترار ماهی دیگر ازخود دفاع کرد وچون مسخر مغولان شد ، همهٔ مدافعان آن هلاك شدند . اینـال خان به بام یکـی از ساختمانها گریخت وچون همهٔ تیرهایش بپایان رسیدآجربسوی مغولان پرتاب می‌کرد . ظاهراً به مغولان امرشده بود که وی را زنده اسیر کنند و در میانش گرفتندومقیدش ساختندوبه‌نزد چنگیزخانش به‌کوك‌سرای‌فرستادند وبه‌سیاستی بیرحمانه ، که نسوی شرح آن داده ، رسید[2] .

روزسوم، محصوران، درسمرقند، به قصد حمله به دشمن بیرون‌آمدند. به گفتهٔ ابن‌اثیر و جوزجانی این خروج به شکست وحشت‌انگیزی منجرشد. مغولان برسرراه مسلمانان کمین‌کردند وتانفرآخرایشان رابه هلاکت‌رسانیدند و درآن گیرودار به گفتهٔ ابن‌اثیر ۷۰۰۰۰ و بقول جوزجانی ۵۰۰۰۰ نفرتلف شدند. ابن‌اثیر می‌گوید که لشکریان سلطان درخروج ازشهرشرکت نجستند وفقط اهالی مبدع ومبتکر این امربودند. این گفته‌های معاصران وقایع‌مزبور،

---

۱ ــ از جزئیات تسخیر اترار فقط **جوینی** سخن می‌گوید (چاپ **قزوینی** ، I ، ۶۴ و بعد ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 110—111 ؛
D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 219—221)

۲ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۷ ؛ ترجمه ۶۳ .

سخن جوینی را که ترکان مبدع این کار بودند ، رد می کند . ایشان زیر فرمان البارخان (الپ‌ارخان)[1] و شیخ‌خان و بالاخان وچندتن از خانان دیگر ازشهر بیرون رفتند و مغولی چند را کشتند و چند تن را اسیر کردند و خود هزار تن تلفات دادند . روز پنجم محاصره[2] همه اعم ازترکان و اهالی محل تصمیم به تسلیم گرفتند . ترکان ، به استثنای فوجی قلیل که درقلعه تحصن جست ، به ریاست شخص طغای‌خان ، نسبت به مغولان ابراز خدمت گزاری کردند و در آغازمورد قبول و رضای ایشان واقع گشت. اهالی شهرهیئتی به ریاست‌قاضی و شیخ‌الاسلام به نزد مغولان فرستادند . مغولان از دروازهٔ نمازگاه (؟)[3] وارد شهرشدند و بی‌درنگ به تخریب استحکامات پرداختند . مردم را حسب‌العادة ازشهر بیرون راندند وشهررا غارت کردند . فقط قاضی وشیخ‌الاسلام و کسانی را که در تحت حمایت ایشان بوده‌اند وگویا عدهٔ آنان به حدود ۵۰۰۰۰ می‌رسیده مستثنی ساختند . این خبربسیار جالب توجه است زیرا که ثابت می کند که روحانیان سمرقند برخلاف علمای بخارا در مقابل مغولان واکنشی نشان ندادند و هم از آغاز از احترامی که پیروان کیش شمنی بطور کلی در مورد

۱ــ درمتن چاپ **قزوینی**، I ، ۹۲ ؛
(Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, p. 133) « **البارخان** » .

۲ــ به‌گفتهٔ **جوینی** چنین است . به قول **جوزجانی** محاصره ده روز دیگرهم پس ازخروج دوام داشته . شهر، بنابه گفتهٔ وی ، روز دهم محرم (۱۷ مارس) مسخرگشت .

۳ ــ یعنی دروازهٔ محل نماز عید . حدس می‌زنند که این دروازه در جانب شمال غربی شهر ، آنجائی که **ویاتکین** درسال ۱۹۰۵ به حفریات پرداخته ، قرار داشته است (رجوع شود به : **ویاتکین** ، « گزارش حفریات مربوط به محل نمازگاه » ص ۱۲ وبعد . و همچنین ، **بارتولد** ، آبیاری ، ص ۱۱۰) .

روحانیان همهٔ ادیان مبذول می‌داشته‌اند، برخوردار بودند. اگر، چنانکه بعدها معمول شده بوده ، همهٔ سادات را هم درشمار روحانیان وعلماء آورده باشند، جمع عدهٔ ایشان معتنابه می‌شده ، ولی مع هذا گمان نمی‌رود کـه به ۵۰۰۰۰ بالغ گشته بوده . دژ سمرقند نیزمانند قلعهٔ بخارا به حمله وبایورش تسخیرشد، و ضمناً مغولان « جوی ارزیز » یعنی نهر جاکردیز (رجوع شود بـه ماقبل صفحه‌های ۲۲۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۸) را هم خراب کردند . محتملاً ایشان یکی از سد ها را ویران ساختند تا اطراف قلعه غرقاب شود و بخشی از حصار آن را منهدم کند[1]. **الپ‌خان** (محتملاً همان **البارخان** است) با هزارتن ازجنگجویان ازقلعه بیرون‌آمد وتوانست از صفوف مغولان بگذرد وبعد به لشکریان سلطان بپیوندد . باقی مدافعان قلعه که هزار نفر بودند در مسجد جامع گرد آمدند و همهٔ ایشان را درآنجا ازپای درآوردند ومسجد را طعمهٔ آتش ساختند. محتملاً منظور نظر ساختمان جدیدی است که خوارزمشاه بنا کرده بوده (رجوع‌شود به ماقبل‌ص‌حدود۷۶۳) وهنگامی که‌من‌درسال۱۹۰۴ درآنجا به‌حفریات‌پرداخته بودم‌آثارآتش سوزی مکشوف گردید . دراین هنگام لشکریان ترك سلطان‌که درآغاز به خدمت پذیرفته شده بودند، درمکانی مسطح محاصره گشتند وایشان را باهمهٔ امرایشان و ازآن جمله **طغای خان** به قتل رسانیدند . بنابه‌گفتهٔ‌جوینی عدهٔ لشکـریان مزبور بیش از ۳۰۰۰۰ و امرای ایشان بیش از ۲۰ تن بوده .

۱ـ از این اخبار پیداست که کهن دزی که مغولان مسخر ساختند نه تنها شامل قلعه‌ای که جغرافیون قرن دهم میلادی (چهارم هجری) شرح داده‌اند بـوده ، بلکـه شهرستان یعنی همهٔ اراضی که اکنون « افراسیاب » نامیده می‌شود نیز جزء آن بوده ـ و شهرستان درآن زمان بوسیلهٔ « جوی ارزیز » مشروب می‌گشته . رجوع شود به ماقبل، در شرح سمرقند (ص ۲۰۷ـ۲۰۶ وبعد) .

بعدها اسامی ایشان در یرلیغی که از طرف چنگیزخان خطاب به رکن‌الدین‌ـ کُرت[1] نیای دودمان معروف امیران هرات ، صادر شده بوده نقل گشته است . در یرلیغ مزبور همهٔ امرای لشکر و نواحئی که مغولان مغلوب ساخته بودند برشمرده شده است . دریغا که سند مزبور به دست ما نرسیده . اما راجع به دیگر ساکنان شهر ، از میان ایشان ۳۰۰۰۰ پیشه‌ور به پسران و خویشاوندان چنگیزخان داده شد. و ۳۰۰۰۰ تن نیز برای کارهای محاصره برده شد. وباقی رخصت بازگشت به شهریافتند و ضمناً مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار از ایشان سربها ستاندند (یعنی باقی اموال ایشان را مسترد داشتند ؟). پس از آن نیزچندین بار ساکنان شهر را بردند ، بطوری‌که تقریباً سمرقند بالکل خالی از سکنه گشت. و در زمان چان ـ چون فقط ربع عدهٔ ساکنان پیشین سمرقند درشهرباقی مانده بوده[2] .

چنگیزخان پس از تسخیر سمرقند موقتاً پیشروی لشکریان خویش را

۱ـ <یا «کُرت» که اکنون صحت قرائت اخیر معلوم شده (اظهارات شفاهی **و. ف. مینورسکی**) ـ تحریریه > .

۲ـ **چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۱ ؛

Bretschneider , «Researches», vol . I, P. 78 **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۹۴) داستان لطیفه‌گونه‌ای دربارهٔ سقط شدن فیلانی که در سمرقند بدست مغولان افتاده بودند نقل می‌کند . **چنگیزخان** پرسید که اینان خورششان چیست . گفتند ، علف ، فرمود رهایشان کنید « تا خود می‌زنند و می‌گیرند و پیلان را گشاده کردند تا هلاك شدند» از گرسنگی . ولی از سخنان **چان ـ چون** پیداست‌که فیلان هنوز در زمستان ۱۲۲۱/۲۲ میلادی زنده بوده‌اند (**چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۲ ؛

Bretsehneider, « Researches », vol. I, P. 79) .

متوقف ساخت . گروهی که وی از اترار به سوی بخش سفلای سیردریا (سیحون) به ریاست جوچی گسیل کرده بود نیز با موفقیت عمل کرد . ظاهراً انقیاد این بخش کشور بدان سبب به جوچی محول گشته بوده که نواحی شمال غربی امپراطوری می‌بایستی جزئی ازحصهٔ وی باشد . جزئیات پیروزی وی‌را فقط جوینی شرح می‌دهد[1] . مغولان نخست به ظاهر سقناق رسیدند (بمسافت ۲۴ فرسخی اترار)[2] و جوچی با ساکنان‌آن شهر وارد مذاکره شد وحسن‌حاجی[3] بازرگان مسلمان را بسمت نمایندهٔ خویش به نزد ایشان فرستاد . حسن‌حاجی سالها بود که خدمت مغولان می کرد . محتملاً وی همان «آسان»ـی است که در « یوآن ـ چائو‌ـبی‌ـشی »[4] منقول می‌باشد. اهالی سقناق رسول جوچی را

۱ــ چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۰ ــ ۶۶ ؛

Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 112—15

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 221—224

۲ ــ در متن چاپی **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV . متن ۶۹ ؛ ترجمه ۴۵) ــ **حسین حاجی** .

۳ــ « افسانهٔ نهان »، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۹۵ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۳۹ >.

Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 269 در اینجا گفته شده که « آسان » قبلا درسرزمین اونکوتان [تاتاران سفید] زندگی می‌کرده وبه منظور بازرگانی‌به ساحل رود ارغون آمده بوده .

۴ ــ به گفتهٔ **رشیدالدین** چنین است (چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۱۴۹ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۱۷) . در چای دیگر (نسخه خطی موزهٔ آسیائی (D66) a566 ورق ۱۸۲ ؛ چاپ **بلوشه**، ۳۷) **رشیدالدین** از قول **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴، ورق ۱۸۰؛ چاپ **قزوینی**، II، ۲۱۸) وی را قراختائی می‌خواند ؛ به احتمال‌اقوی او درنزد قوم اخیرالذکرتحصیل دانش‌کرده بوده. گرچه به احتمال دیگراصلا قراختائی بوده است و در سرزمین اونکوتان می‌زیسته .

کشتند و پس از آن مغولان هفت روز شهر را محاصره کردنـد و سرانجام به حمله تسخیرش نمودند و همهٔ مردم‌را ازپای درآوردند. فرزند حسن‌حاجی مقتول به ریاست محل منصوب گشت . جوچی زان پس اوزگند [در چـاپ قزوینی جوینی : اورکند] و بارچین لیغ کنت [در چاپ قزوینی جوینی : بارجلیغ کنت] و اشناس را بـرسرراه خویش مسخر ساخت . اشناس‌مقاومت سختی ابراز داشت و [بقول جوینی] پادگان آن شهر از « رنود و اوباش بـود » . پس از آن‌جنتمور که اصلااونکوت (تاتاران‌سفید)بود، وبعدها نقش‌بزرگی در تاریخ ایران ایفاء کرده برای مذاکره به جند گسیل گشت . پیش از آن لشکر سلطان جند را تخلیه کرده ، سالار ایشان قتلغ‌خان از طریق بیابان به خوارزم رفته بوده . به گفتهٔ نسوی[۱] قتلغ‌خان در رأس ده هزار سوار درشهر کنته (ینی کنته) قرارداشته . جنتمور را مردم جند بد استقبال کردند و فقط بعد از آنکه سرنوشت سقناق را به اهالی آن شهر متذکر شد و وعده داد که مغولان را از جند دور کند ، توانست بازگردد . سرکردگان مغول قبلاً نمی‌خواستند کـه بی‌درنگ عازم جندشوند بلکه قصد داشتند[۲] درقراقورم به استراحت پردازند. البته منظور نظر پایتخت چنگیزخان در مغولستان نبوده بلکه موضع و مرکز قنقلیان (قبچاقان) که به همان نام (قراقروم) موسوم بوده ، می‌باشد . جوینی از این محل در داستان نخستین مصادمهٔ سلطان با مغولان یاد کـرده است[۳] .

۱ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ۶۲ .

۲ــ درمنتخبات **شفر** (« Chrestomatie Persane », t. II, P. 114) بایدبجای « نبود » « بود » خوانده شود (« در نسخهٔ خطی **خانیکوف** و چاپ **قزوینی** ، I ، ۶۹ ، « بود » است) .

۳ ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳۶ (چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۰۱) : « قراقورم که موضع اقامت قنقلیان بود » .

مرگیتیان از دست مغولان به‌این نقطه گریخته‌بودند[1]. نیّت سرکردگان مغول گواه بر آن است که سوارهٔ مغول نیاز به تکمیل داشته و جوچی می‌خواسته بدین منظور از ییلاقات صحرانشینان استفاده کند. ولی اجرای این نیّت را معوق گذاشت و به جند رفت. در همهٔ نسخه های خطی تألیف جوینی گفته شده که این واقعه درچهارم[2] ویا چهاردهم صفر[3] سال ۶۱۶ هجری (۲۱ آوریل یا اول مه سال ۱۲۱۹ میلادی) وقوع یافته بوده و رشیدالدین نیز از قول جوینی این تاریخ را نقل کرده. ولی گمان نمی‌رود که وقوع واقعه در این تاریخ ممکن بوده باشد. به احتمال اقوی باید بجای سال ۶۱۶ هجری سال ۶۱۷ خوانده شود و واقعه را مربوط به دهم یا بیستم آوریل ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷ هجری) دانست. اهالی جند دروازه‌ها را بستند ولی هیچ‌گونه مقاومتی ابراز نداشتند. مغولان نردبامها برحصار شهر نهادند و بربارو صعود کردند و شهر را اشغال نمودند و مردم را مجبور کردند خارج‌شده نه روز درصحرا بمانند تاتاراج وغارت شهرپایان پذیرد. فقط کسانی که درطی نطقهای خویش به جنتمور توهین روا داشته بودند به قتل‌رسیدند علی‌خوجهٔ بخاری به ریاست شهر منصوب شد و دوسون وی را همان رسولی می‌داند که در تألیف نسوی یاد شده و از طرف چنگیزخان به نزد محمد خوارزمشاه رفته بوده (به ماقبل حدودص ۸۲۵رجوع شود) و ظاهراً حق با دوسون است. تا حدی که اطلاع

۱ــ به عقیدهٔ ناشر «تاریخ جهانگشای» قرائت صحیح کلمه «قراقوم» است.

۲ــ در نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ (ورق ۳۲) وچاپ **قزوینی** ، I ، ۶۹ وهمچنین به گفتهٔ**رشیدالدین**(چاپ**برزین**، بخش XV ، متن،۷۱ ، ترجمه ۴۶) چنین‌است.

۳ــ در نسخهٔ خطی **خانیکوف** <**جوینی**> و چاپ **شفر** (منتخبات ، مجلد II ، ص ۱۱۴) چنین است.

داریم ، خود جوچی در جند ماند و سال بعد از آنجا به خوارزم رفت . فوجی کوچك به ینی‌کنت (شهرکنت) گسیل گشت و ظاهراً آن شهر را، بدون‌اینکه ازطرف اهالی مقاومتی بعمل‌آید ، اشغال کرد . بخشی از لشکرتحت ریاست اولوس ایدی به قراقروم اعزام گشت[1] . وجای آن را فوجی ده هزار نفری از ترکمنان گرفت . فوج مزبور جزءِ لشکریانی که تحت ریاست تاینال‌نویان به خوارزم اعزام شده بودند درآمد .

تاینال[2] باتفاق مقدمهٔ لشکر خویش چند منزل ره سپرده بود که خبر

۱ ــ گمان نمی‌رود که عقیدهٔ **استاد برزین** دایــر براینکــه « منظور نظر از « **اولوس ایدی** » ــ **ایدی قوت** و **اویغوران** وی می‌باشد » درست باشد (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، ترجمه ۱۷۱ ، حاشیه؛ **دوسون** نیزهمین خطا را مرتکب شده (« Histoire des Mongols », t. I, P. 233) . دیدیم‌که فوج **اویغور** درمحاصرهٔ اترار شرکت جسته بود . از متون به وضوح معلوم است که « **اولوس ایدی** » نام سردار مغول بوده . به اقرب احتمال منظور نظر امیرهزارهٔ جناح راست (میمنه) جده نویان می‌باشد (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** < متن ، بخش VII ، ۲۵۳>؛ ترجمه ، بخش V، ۱۹۰ــ ۱۹۱؛ بخش XV ، <متن، ۲۰۰ــ۱۹۹>؛ ترجمه ، ۱۳۵ــ۱۳۴) ؛ نام وی درترجمهٔ استاد **برزین** به «**جدی**» و «**جده**» نیزآمده (همانجا ، ترجمه ، بخش V ، ۷۶ ، ۸۷ ، ۱۵۷) ؛ در متن «**جدی**» و در « **یوآن‌ــچائوــبی‌ــشی** » ــ « چژه‌دای » منقول است (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۶۰ ، ۶۲ ، < چاپ **کوزین** ، ۱۰۹ ــ **چژه ــ تای** » >) .

۲ ــ گذشته از **دوسون** ، استاد **برزین** نیز این گونه قرائت کلمه را قبول کرده است (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، بخش XV ، <متن ، ۷۲ «**تاینال نویان**»>؛ ترجمه ۴۶)؛ درتألیف **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۰) «**تاینان**» نوشته شده، ولی درمنتخبات **شفر** «**باینال**» آمده وهم چنین است درنسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ .

رسید فوج ترکمن شورش کرده ومغولی که به‌ریاست‌آن منصوب شده بوده ، مقتول گشته است . تایـنال بی‌درنگ عنان بازگرداند و به‌ترکمنان حمله کرد وبیشترآنانرا نابودکرد وبقیةالسیف به‌مرو وآمل‌پناه بردند .گمان نمی‌رودکه این‌داستان ازآغاز تاپایان قابل‌وثوق باشد . عدهٔ سپاه جوچی آنقدربسیارنبوده که بتواند عده‌ای‌که، طبق مدارك مذکوره ،کمتر ازبیست هزار نبوده از خود جداکرده مأمور امری‌کند . و دیگراین که باچنین‌عده‌ای بسوی خــوارزم ـ یعنی مرکز قدرت دودمان خوارزمشاهیان ، رفتن هیچ معنی نداشت . به هر تقدیر حرکت تجدید نشد و سپاه جوچی تا پایان سال در بخشهای سفــلای سیر دریا (سیحون) باقی ماند و حالت دفاعی به خود گرفت و چنانکه بعد خواهیم دید حتی شهرهای نو گشوده همه وقت در تحت حکومت مغولان نبوده .

عده‌ای که به بناکت[۱] اعزام شد و مرکب از ۵۰۰۰ تن بوده در تحت ریاست الاق نویان قرار داشت. وی ازقبیلهٔ بارین بوده وباتفاق برادرخویش همیشه چنگیزخان را همراهی می‌کرده [۲] . دیگرامرای فوج عبارت بودند از امیر هزارهٔ جناح راست سکتو ـ چربی ازقبیلهٔ خنگ ختن[۳] وتقــای . پادگان

۱ـ در بارهٔ اعمال وی رجوع شود به تألیف **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ،I ، ۷۰؛ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p. 115 ; D'ohsson, «Histoire des mongols», t. I, p. 224.

۲ـ دربارهٔ وی رجوع شود به **رشیدالدین** (چاپ **برزین**، <متن ، بخش VII ، ۲۶۱> ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۹۶).

۳ـ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۱۵ ؛ ترجمه ، بخش ، ۱۶۰ ؛ بخش XV ، <متن ، ۲۰۰> ؛ ترجمه ۱۳۵ .

ترک بناکت که امیر آن ایلتگوملك[1] بوده سه روز از خود دفاع کرد . و روز چهارم شهر تسلیم شد . مغولان افراد پادگان‌را بقتل رسانیدند و ازساکنان‌شهر پیشه‌وران وگروهی ازجوانان‌را «به‌حشربرون‌آوردند» وبرای‌کارهای محاصره بردند . بنا براین مغولان در بناکت به هیچ وجه بـا مقاومت سرسختانه‌تری ـ سرسختانه‌تر از شهرهای دیگـر ـ روبرو نشدند . ضمناً از میان همهٔ شهرهای ماوراءالنهر فقط در مورد بناکت گفته شده که از زمان چنگیزخان تـا عهد تیمور به حال ویرانه باقی‌مانده بوده[2]. به‌احتمال قوی شهر در دوران‌آشوب نیمهٔ دوم قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ویران‌گشت و در روایـات خلق این خرابی به خطابه چنگیزخان نسبت داده شده است .

به‌گفتهٔ جوینی ، فوج ازبناکت به خجند رفت . ولی‌خود جوینی در جای دیگر الاق نویان[3] را یکی از دو امیر فوجی می‌خواند که از طـرف چنگیزخان به وخش وطالقان گسیل شده بودند. بدین‌سبب به احتمال اقوی ،

۱ــ درنسخه‌های خطی تألیف **جوینی** « **ایلسکو**» و در چاپ **قزوینی** ، I ، و V و درمنتخبات **شفر** بصورت مصوت «**ایلتکو**» تحریر شده‌که محتملاً ازفعل« **ایلتمك**» که بمعنی «بردن» است مشتق می‌باشد. استاد **برزین** (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخشXV متن ۷۳ ؛ ترجمه، ۴۷) «**ایلگتو**»آورده .

۲ــ **شرف‌الدین علی یزدی** ، ترجمهٔ **پتی‌دلاکروآ** ، IV ، ۲۰۷ ؛ چاپ کلکته ، II ؛ ۶۳۶ .

۳ ــ درچاپ **قزوینی** ، I ، ۹۲ ، به‌شکل «غداق» آمده ؛

در Schefer «Chrestomatie persane», t. II, p. 132 بشکل دیگر یعنی «علاق» نوشته شده . درتألیف **رشیدالدین** درهردو مورد «الاق» نوشته (چاپ **برزین** ، بخش XV متن ۷۳ ، ۸۶ ، ترجمه ، ۴۷ ، ۵۷)

فوج پنج هزارنفری‌مزبور پس از تسخیر بناکت به‌نزد چنگیزخان که سمرقند را درمحاصره داشت بازگشته بوده و محاصرهٔ خجند به فوج ویژه‌ای که از سمرقند اعزام شده بوده محول گشته . ابن‌اثیر[1] و جوزجانی[2] نیز می‌گویند که چنگیزخان پس ازسقوط سمرقند فوجی به فرغانه فرستاد . خود جوینی اعتراف می‌کندکه تودهٔ اصلی محاصره کنندگان خجندرا افواجی که از«اترار وبخارا وسمرقند وقصبها و دیههای دیگر» گرد آمده بودند تشکیل می‌دادند و مرکب بودند از ۲۰۰۰۰ مغول و ۵۰۰۰۰ اسیر [«مرد حشری»] . به احتمال قوی فوج جغتای و اوکتای را که پس از سقوط اترار به نزد چنگیزخان باز گشته بوده به خجند فرستادند . آیا هردوشاهزاده درلشکرکشی شرکت‌داشتند یانه ؟ در این باره اطلاعی در دست نیست و بطورکلی نمیدانیم که رهبر و فرمانده مغولان در محاصرهٔ خجند ، که یکی از حوادث جالب توجه تاریخ نظامی را تشکیل می‌دهد ، چه‌کسی بوده[3] . تیمور ملك امیر خجند قادر به مقاومت درشهر نبود و به اتفاق هزارتن از جنگجویان در یکی از جزیره های سیردریا (سیحون) استوار و متحصن گشت . توان گفت که منظور نظر جزیره‌ایست که درفاصلهٔ یك ورستی [تقریباً یك‌کیلومتری] پائین‌تر از خجند قرار دارد . در روزگار اخیر «مقدار زیادی سکه‌های زر وسیم ومس وظروف

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ؛ ۲۵۴ CMIZO. I, 48 .

۲ــ ترجمه **راورتی** ، II ، ۹۸۰ ؛ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۴۰>.

۳ــ دربارهٔ محاصرهٔ خجند رجوع‌شود به تألیف **جوینی**، چاپ**قزوینی**،I،۷۱وبعد؛ Schefer, «Chrestomatie Persane», t. II, pp. 115—117. D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. I, pp. 224—226

گوناگون ولوازم خانه وغیره درآنجا پیدا شده[1] . جزیره به‌حدی از کرانه دور بود که تیراندازی وسنگ پرانی بامنجنیق بسوی استحکامات آن مقدور نبوده. مغولان‌اسیرانرا به دهه‌ها تقسیم کرده در رأس‌هردو دهه مردی مغول گماشتند. اسیران مزبور می‌بایست از کوههائی که سه فرسخ باخجند فاصله داشته سنگ بیاورند . سواران مغول سنگها را در رود می‌افکندند تاسدی بسازند . تیمور ملك «دوازده زورق ساخته بود ، سرپوشیده ، وبرنمد تر گل بسرکهٔ معجون اندوده ودریچها درگذاشته» . «وزخم تیربرآن کارگرنبود» وآتش ونفت نیز . مدافعان استحکامات ، شب هنگام و بامدادپگاه به ساحل می‌راندند ، به مغولان شبیخون می‌زدند و سد را ویران می‌ساختند . سرانجام تیمور ملك ناگزیر جزیرهٔ خویش را ترك گفت . محتملاً ذخیرهٔ آذوقه و اسلحه بپایان نزدیك می‌شده . تا حدی که اطلاع داریم ، محصوران از هیچ سو انتظار و امید رسیدن نیروی کومکی نداشتند . دربارهٔ طول مدت محاصره نیز اطلاعی در دست نیست . تیمورملك ، شب هنگام ، افراد وباقی «بنه و اثقال و امتعه و رحال» را درهفتاد کشتی که «روزگریز را معدکرده بود» قرار داده در روشنی مشعلها در جهت پائین رود راند . لشکریان مغول در امتداد هردو کرانهٔ رود به‌حرکت درآمده وی‌را تعقیب کردند . اگرگفتهٔ مورخ را باورکنیم ، تیمور ملك درآن‌حال نیز به‌ایشان حمله می‌کرد و«به زخم تیرکه چون قضا ازهدف خطا نمی‌کرد ایشان را دور میبردند». مغولان قبلاً دربناکت «زنجیری‌درمیان آب کشیده بودند» «تاکشتی‌هارا حایل باشد»، ولی تیمورملك زنجیررا درید وگذشت . چون به حدود بارجنلیغ کنت [در چاپ قزوینی : «بارجلیغ»] و جند رسید، اولوس‌ایدی [در چاپ قزوینی: «الوش‌ایدی»] «لشکررا برهردو طرف جیحون بچند جایگاه بداشت» «به‌کشتیها پل بستند» ومنجنیق‌ها نهادند

1 ـ آندره‌یف ، «محال ترکستان» ، ص۱۹ .

مع‌هذا تیمورملك موفق به‌پیاده شدن برساحل گشت . ولی چون مغولان از تعقیب او دست بردار نبودند همهٔ بنه وهمرهان خویش را ازدست داده ، تنها وبه سلامت به‌خوارزم رسید وظاهراً درآنجا ازدلیریهای خویش سخن راند و به تخلیدآن اندیشید وکوشید . گمان نمی‌رودکه نیل به چنین نتیجه‌ای ارزش توسل به‌این همه اعمال شگفتی‌انگیز و تتبعات‌را داشته . زنده ماندن تیمور-ملك نه سودی به‌خوارزم رسانید ونه به سلطان جلال‌الدین . چیزی ازوقایع پیشین نگذشت که تیمورملك به جلال‌الدین پیوست و تاهنگام مرگ سلطان درسرنوشت اوشریك بود . دلیریهای‌تیمورملك نیز مانند قهرمانیهای شخص سلطان جلال‌الدین نمونه‌های درخشانی از دلاوریهای فردی شمرده می‌شده که ازلحاظ امر مشترك بالکل بی‌فایده بوده است . ما در این گیر ودار درمیان مسلمانان پهلوانانی می‌بینیم‌که بیاری مشتی‌جنگ‌آوران معجزات دلیری‌ابراز می‌دارند(که یحتمل خودستائی ایشان و دیگران باعث شده کـه در شرح آن غلو شود) ولی بالکل ازسازمان بخشودن به نیروهای مهم‌تری عاجزند و بدین سبب دربرابر قوای اصلی تاتار جزعقب نشینی کاری نمی‌کنند . ولی درایـن جنگ‌ازطرف مغولان تقریباً به‌موارد قهرمانی‌فردی برنمی‌خوریم. سرکردگان ایشان فقط مجریان‌گوش به‌فرمان وماهر وچیره دست ارادهٔ سلطان خویشندکه برحسب ضرورت وبه‌سرعت برای‌رفع عواقب ناکامیهای اتفاقی اقدام‌می‌کند. جنگ‌آوران مغول‌که تابع تنسیقات و انتظامات سخت بوده‌اند جویای آنکه دربرابر رفیقان خویش‌بدرخشند نیستند ولی‌دقیقاًفرمان سلطان یا اوامر امیرانی راکه ازطرف وی منصوب شده‌اند ، مجری می‌دارند .

محمد خوارزمشاه حتی‌نمی‌توانست مقاومتی‌راکه بعدها دربرابرمغولان برای‌جلال‌الدین مقدورشده بوده، ابراز دارد. چنگیزخان ازاندرز بدرالدین

خائن اتراری استفاده کرد تا عدم اعتماد سلطان را نسبت به سرداران و امرای وی که از خویشاوندان ترکان خاتون بودند، بیش از پیش کند. نامه هائی از طرف امرا خطاب به چنگیزخان تنظیم شد و سپس پنهانی به سلطان تسلیم گردید[1]. هنگامی که مغولان در ماوراءالنهر مشغول عملیات جنگی بودند، خوارزمشاه باافواج خویش کلف [کلیف ـ کالف] واندخود[2] را اشغال کرده بوده و ظاهراً می‌خواست بدین وسیله از عبور مغولان ازآمودریا (جیحون) مانع شود. هنگام محاصرهٔ سمرقند، سلطان یکبار ۱۰۰۰۰ سوار وباری‌دیگر ۲۰۰۰۰ به یاری محصوران فرستاد. ولی هیچ‌یك ازاین دوگروه جرأت نکرد به محل‌مأموریت برسد[3] و واقعاً هم وصول آنان‌به سمرقندامری عبث وبیهوده بوده. چنگیزخان نیروهای خویش را در زیرحصارسمرقند به طریق زیرتقسیم کرد: گذشته از فوجی که‌به‌خجند و فرغانه گسیل گشته بوده، فوجی دیگر به سرکردگی الاق‌نویان [جوینی، چاپ قزوینی: «غداق نویان»] و امیرهزارهٔ جناح چپ یساوور[4] (ازقبیلهٔ جلایریان) به وخش و طالقان گسیل گردید، ولی

---

۱ ــ **نسوی**، «سیرت **جلال‌الدین**»، متن، ۳۸ ــ ۳۷؛ ترجمه، ۶۵ ــ ۶۱؛ **حمدالله مستوفی قزوینی**، «تاریخ گزیده»، چاپ **براون**، متن ۴۹۷؛ D' Ohsson, «Hist. des Mongols», t. I, pp. 213–215 به رغم عقیدهٔ **دوسون**، دلیلی نمی‌بینیم که در واقعیت این امرشك کنیم.

۲ ــ **نسوی**، «سیرت **جلال‌الدین**»، متن، ۴۳؛ ترجمه، ۷۳.

۳ ــ **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۱؛ CMIZO, I, 11.

۴ ــ دربارهٔ وی **رشیدالدین** رجوع شود (چاپ **برزین**، متن، بخش VII، ۵۳؛ ترجمه، بخش V، ۴۲؛ بخش XV، متن، ۲۱۰؛ ترجمه، ۱۴۰)؛ **استادبرزین** به دو

←

ابن‌اثیر می‌گوید[۱] که به کلیاب [کلاب] اعزام شده بوده . دربارهٔ عملیات فوج اخیرالذکر هیچ گونه جزئیاتی در دست نیست . ابن‌اثیر از اعزام فوج دیگری به ترمذ نیزسخن می‌گوید، ولی چنان‌که بعد خواهیم دید، قلعهٔ مزبور را چنگیزخان به شخص خود تسخیرکرد . سرانجام سه تومن (۳۰۰۰۰ نفر)[۲] به سرکردگی‌جبه (چژه‌به،یمه) و سبتای و تغوچار [تغاجار و تقچار نیز تحریر شده] بهادر ، می‌بایست از آمودریا گذشته ، نه مزاحم مردم شوندونه به محاصره شهرها پردازند، بلکه فقط خوارزمشاه را تعاقب‌کنند . چنگیزخان

→

صورت کلمه را قرائت کرده ، « بی‌سور » و «بی‌سودر» . بنظرما ، منظورنظر همان نامی است که در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) شاهزادهٔ مشهور **جغتائی** که به ایران مهاجرت کرده بدان موسوم بوده است . (D' Ohsson, « Histoire de Mongols », t. IV, PP. 564—568 در تألیف **وصاف** نام اوبه صورت « یسور » آمده و ذیل‌نویس تاریخ **رشیدالدین** « یساوور » نقل‌کرده است .

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۵۴ ؛ CMIZO, I, 28 . « کلاب » و یا « کلابه » نزدیکتر به صحت و محتمل‌تر بنظر می‌رسد .

۲ ــ این رقم را نه تنها نویسندگانی که در خدمت مغولان بوده‌اند آورده بلکه **نسوی** نیز نقل کرده (« سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۴۴ ؛ ترجمه ، ۷۵) ؛ **ابن اثیر** (چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۱) که از وجود فوج **تخوچار** اطلاعی نداشته فقط از رقم ۲۰۰۰۰ سخن می‌گوید . **واردان** نیز رقم ۲۰۰۰۰ راآورده (« تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، I ، ۲) . بنا براین، به رغم عقیدهٔ **راورتی** (**جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی** II ، ۹۸۷ ، حاشیه ۳) برای این حدس که مورخان از روی قصد عدهٔ فوج مغول را کم گفته‌اند تا دلیریهای ایشان بیشتر بدرخشد دلیلی در دست نیست و رقم ۶۰۰۰۰ که **جوزجانی** نقل‌کرده بیشتر به حقیقت میماند .

فقط بعد از آنکه اخبار موثقی دربارهٔ ضعف لشکر سلطان بدست آورد به این اقدام مبادرت ورزید . اندکی پیش از آن فوج قراختائیان (مرکب از ۷۰۰۰ تن) و علاءالدین صاحب قندوز[1] از لشکر مزبور جدا شده بودند و اخبار دقیقی دربارهٔ وضع سپاه دشمن برای چنگیزخان آوردند[2] . اگر سخنان جوینی را باور کنیم ، اندکی قبل از آن ، خوارزمشاه در لشکرگاه خویش مورد سوء ـ قصد واقع شده بوده (رجوع شود به حدود ص۸۴۲) . سلطان تصمیم گرفت به اندرز وزیر رکن‌الدین فرزند خویش که در عراق حکومت داشت عمل کند و به‌آن سرزمین رود ودر آنجا به‌گردآوردن لشکر پردازد. به رغم درر فصاحت نسوی[3] باید این تصمیم را کاملاً طبیعی دانست . جوینی[4] می‌گوید که جلال‌ـ الدین‌می‌کوشید پدر را از اتخاذ چنین تصمیمی که‌کار مردم ذلیل و ضعیف ـ النفس است منصرف کند و یا آنکه لااقل کار لشکر به وی (جلال‌الدین) باز گذارد . و گرنه مردم حق خواهند داشت دودمان ایشان را مورد ملامت قرار دهند و گویند که فقط از اهالی خراج و مالیات می‌ستانند ولی وظایف معهود یعنی دفاع کشور در برابر دشمن خارجی را انجام نمی‌دهند . گمان نمی‌رود که این سخنان هرگز گفته شده باشد . اگر جلال‌الدین درهمان زمان به ملك

---

۱ ــ وی را **علاءالملك** نیز می‌نامیدند (**جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹۷ ، ۱۸ ؛ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۲۳ ، حاشیه) .

۲ــ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۴۴ــ۴۳ ؛ ترجمه ، ۷۵ .

۳ــ همانجا ، متن ، ۴۵ ؛ ترجمه ، ۷۵ .

۴ ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۳۹ــ۱۳۸ ، ۱۴۷ ، چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۰۷ ، ۱۲۷ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان »، چاپ **دفرمری** ، ۷۹ ؛ D' Ohsson. « Histoire des Mongols », t. I, PP. 242—243

حصهٔ خویش یعنی غزنه می‌رفت و امر مقاومت در بـرابـر مغولان را در آنجا سازمان می‌داد ، چـه کسی می‌توانست مانع او شود . و اگـر جلال‌الدین و برادرانش در سرنوشت پدر ـ تا زمان فرار وی به جزیره ـ شرکت جستند ، ظاهراً بدان سبب بود که تـرس از مغولان در نهاد ایشان نیز رخنه کـرده بـوده[1] .

خوارزمشاه اندکی بیش از ورود افواج چژه‌به[یمه،جبه] کرانه‌های آمودریا را ترك گفت و فقط فوجی برای دیدبانی درپنج آب باقی گذاشت . ظاهراً فوج مزبور بسیارضعیف بوده ، زیرا که مغولان هم‌چنان که ازسیردریا (سیحون) بلامانع عبور کرده بودند از جیحون (آمودریا) نیز گذشتند . ابن اثیر[2] وسیلهٔ عبور ایشان را چنین وصف می‌کند : « ایشان ازچوب چیزی‌شبیه طشت های بزرگ آب ساختند و بروی آنها پوست گاو کشیدند تا آب نفوذ نکند و درون آن اسلحه و لوازم خویش را نهادند و اسبان را به‌آب انداختند و دم آنها را (بدست) گرفتند و آن طشت‌ها را به خود بستند، بطوری‌که اسب آدمی را (بدنبال خود) می‌کشید و آدمی طشت را که پـراز سلاح و دیگر چیزها بود و بدین طریق همه یك باره از رود عبور کردند » . این که مغولان توانسته بودند در کرانهٔ جیحون (آمودریا) آن همه طشت چوبین بسازند ـ مشکوك و مورد تردید است . باحتمال اقوی ابن‌اثیر گفته‌های شخصی را که منبع اطلاع اوبوده به‌درستی نفهمیده و مغولان وسیلهٔ عبور از رودهای بزرگ

۱ـ **جوینی** یکجا می‌گوید (چاپ **قزوینی**، I ، ۱۳۵ ؛ **شفر**، «منتخبات»، مجلد II ، ص ۱۶۵) که سلطان از نیشاپور **جلال‌الدین** را برای حفظ بلخ فرستاد ولی وی به نزد پدر بازگشت زیرا که از عبور مغولان از رود خبریافت .

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۱، ۱۲ ,CMIZO, I .

را که مرسوم و معمول صحرانشینان بوده بکاربسته بوَدند و این وسیله را چند نفروازآن جمله پلانوکارپینو وصف کرده‌اند. وی چنین می‌گوید[۱]: «رئیسان چرمینه‌های مدور و سبکی دارند که از روی و در اطراف آن گره‌های فراوان زده‌اند. ازاین گره‌ها ریسمانی را می‌گذرانند و چنان میکشند که در درون‌آن مخزن گونه‌ای پدید می‌آید و آن را باالبسه و اسلحه و دیگر چیزها انباشته می‌کنند و محکم می‌بندند. پس از آن در میان آن زین و دیگر اشیاء سفت‌تر را می‌گذارند. کسان در میان آنان می‌نشینند. زورقی را که بدین طریق تعبیه و تهیه شده به دم اسب می‌بندند و یك کس را که راهنمای اسب است شناکنان به پیش روانه می‌کنند. گاهی پارو نیزدارند که به هنگام عبور از رود مورد استفاده قرارمی‌دهند. اسبان را به درون رود می‌رانند ویك سوار [با اسب] پیشاپیش شناکنان حرکت می‌کند و دیگراسبان بدنبال او می‌روند. آنانکه فقیرترند باید هریك کیسهٔ چرمینی که خوب دوخته شده باشد، داشته باشند. و درآن کیسه لباس وهمهٔ اشیاء خویش را می‌گذارند و روی آن را محکم می‌بندند وبه دم اسب متصل می‌کنند و بطوریکه دربالا گفته شد از رود می‌گذرند.» میدانیم که همان کیسه‌ها یا خیکهای چرمین برای نگهداری آب نیزبکار می‌رفته است.

بنا به گفتهٔ وینی خبرعبور مغولان در نیشابور به سلطان رسید[۲] و وی

۱ ـ چاپ **یازیکوف**، ۱۷۲ ـ ۱۷۰؛ چاپ **بیزلی**، ۸۱، ۱۱۳، ۱۵۶؛ <ترجمهٔ **مالئین**، ۳۰؛ ترجمهٔ **آ. ای. مالئین** باترجمهٔ منقول **و. و. بارتولد** فرق دارد. ـ تحریریه>.

۲ ـ دربارهٔ فرار ومرگ سلطان رجوع شود به: **ابن‌اثیر**، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۶ـ۲۴۱؛ CMIZO, I, 12–13, 17؛ **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، I، ۲۷۹ـ۲۷۷
←

روز ۱۲ صفر ۶۱۷ هجری / ۱۸ آوریل ۱۲۲۰ میلادی وارد آنجا شده بوده[1]. به گفتهٔ جوزجانی عبور از رود درماه ربیع‌الاول ـ یعنی ماه مه ـ صورت گرفته بوده . گفته های جوینی دایر بر اینکه سلطان قریب یك ماه در نیشابور اقامت کرده بوده (از ۱۸ آوریل تا ۱۲ مه) [۱۲ صفر سال ۶۱۷ هجری تا سه‌شنبه ۷ ربیع‌الاول ۶۱۷ هجری] و در آن مدت خطری که وی را تهدید می کـرده به فراموشی سپرده سرگرم عیش و عشرت بوده است ، مورد تردید شدید است. نسوی که فرصت گفتگو با یکی از همراهان سلطان را دریافته بوده ، می‌گوید که سلطان از ترس مغولان حتی یك روزهم درنیشابور توقف نکرد . محتملاً این گفته درست است . فرارسلطان به نیشابور گواه است که وی عبورمغولان را از جیحون انتظار داشته . گمان نمی‌رود که در چنین اوضاع و شرایطـی توقفهای طولانی در بلاد خراسان کرده باشد . سلطان در بسطام به امیرتـاج‌ـ الدین عمربسطامی که یکی از وکیلان دربار بوده ، دو صندوق پراز جواهر داد [در « سیرت جلال‌الدین مینکبرنی » ـ چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب به تصحیح مجتبی مینوی ـ ص ۶۷ ، «ده صندوق» نوشته] «و فرمود که به قلعهٔ اردهن که محکم‌ترین قلاع روی زمین است» (عین گفتهٔ نسوی) ببرد[2]. بعدها

→

< درچاپ ناسائو ــ لیس نیست > ؛ نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ، ۴۸ـ۴۵؛ ترجمه ۸۲ـ۷۶ ؛ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲، ۳۴، ورقهای ۱۴۳ـ۱۳۹؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۱۷ـ۱۰۵ ؛ میرخواند ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ دفرمری ، ۸۵ـ۷۹ ؛ D, Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, PP. 243—256

۱ـ این تاریخ را جوینی دوبار آورده است (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۴ ـ ۲۰ ؛ II ، ۱۰۹ـ۲۰) .

۲ـ درترجمهٔ فرانسوی اثر نسوی اشتباهاً Erdelin نوشته ؛ درمتن صحیح است.

[«سلطان جلال‌الدین فرمود»] تا «عظام رفات اورا» هم به قلعهٔ اردهن برند[1]. سلطان نتوانست گنجینهٔ مزبور را نجات دهد. بعدها قلعه ناگریز تسلیم مغولان شد و صندوقها را برای چنگیزخان فرستادند. خوارزمشاه از طریق ری به قزوین فرار کرد و پسر او رکن‌الدین غورشانچی [در « سیرت جلال‌الدین » چاپ یاد شده : « غورسانچتی »] با ۳۰۰۰۰ مرد لشکری در آنجا بوده [در تألیف جوینی ــ یعنی « تاریخ جهانگشای » به جای « قزوین» « قلعهٔ فرّزین » نوشته که « سلطان رکن‌الدین با سی‌هزار حشم عراق درپای آن نشسته بود ». قلعهٔ فرزین به گفتهٔ نسوی « درحدود کرمان » بوده است. بنظر می‌رسد که قلعه‌ای که ازآن سخن درمیان است «استوناوند» باشد، که رکن‌الدین درآنجا محصور و بدست مغولان کشته شد]. حال سلطان نیك می‌توانست افواج پراکندهٔچژه‌به(جبه،یمه) و سبتای را نابود سازد. ولی ازاین فرصت‌استفاده نکرد. وی زوجهٔ خویش، مادر غیاث‌الدین پیرشاه را « با حرمهای دیگربه قلعهٔ قارون» که امارت آن با تاج‌الدین طغان بود روان کرد وآنگاه اتابك‌ لُرنصرة‌الدین هزارسف را برای مشورت به نزدخویش احضار کرد[2]. اتابك خاطرنشان وی ساخت که «کوهی هست میان فارس و لور که آنرا تنگ‌تکو[3]

۱ــ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۴۳؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۱۷). قلعه در فاصلهٔ سه روز راه از ری قرار داشته (**یاقوت**، « معجم »، I، ۲۰۴).

۲ــ رجوع شود به **لن‌ــپول**، « دودمانهای مسلمان »، ص ۱۴۷ .

۳ــ نام آن درتألیف **جوینی** « تنگ تکو » آمده (چاپ **قزوینی**، II، ۱۱۳) (در نسخهٔ خطی IV,GPB، ۲، ۳۴، ورق ۱۴۱ ؛ «ىنك ىكو»، درنسخهٔ خطی **خانیکوف** «ىنك تكو» ؛ بموجب کتاب **راورتی** (**جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، I، ۲۷۷) Tang-Talū ؛ < درچاپ **ناسائوــلیس** نیست > .

گویند از معاقل آن چون بگذرند ولایت پرنعمت و خصب باشد ، آنجا رویم وآنرا پناه جای سازیم از لور وشول و فارس صد هزار مرد پیاده جمع کنیم » و بیاری ایشان دفع مغولان نمائیم . سلطان این نقشه را هم تصویب نکـرد و گفت که نصرةالدین غرض شخصی دارد و بدین وسیله می‌خواهد از دشمن خویش اتابك فارس انتقام ستاند . نصرةالدین به سرزمین خود بازگشت . و محمد در عراق باقی ماند وچون مغولان نزدیك شدند با پسران به قلعهٔ قارون رفت ولی روزی بیش درآنجا نماند و چند اسب و چند تن راهنما [قلاوز] با خود برد و « متوجه بجانب بغداد » شد و مغولانی را که در تعقیب وی بودند گمراه کرده فریب داد و به قلعه سرجاهان رفت و هفت روز در آنجا اقامت گزید و ازآنجا خود را به‌کرانهٔ دریای خزر رسانید .

آنچه نقل شد گفته های جوینی است و وی بالکل دربارهٔ آنکه سلطان به همدان‌رفته بوده سخنی‌نمی‌گوید. بازرگانانی که ابن‌اثیر اطلاعات خویش را ازایشان بدست آورده ، سلطان را در همدان دیده بودند . بنابه گفتهٔ نسوی حتی‌درمرغزار دولت‌آباد که درحومهٔ همدان بوده پیکاری میان سلطان ومغولان وقوع یافت . اخبار مربوط به عملیات مغولان نیز[۱] چندان روشن نیست. بنابه دستورالعملی کـه در « یوآن ـ چائو بی‌ـشی » منقول است[۲] ایشان مأمـور

۱ــ دربارهٔ ایشان گذشته از جاهای مذکور ، به ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، XII، ۲۴۳ــ۲۴۶ ؛ CMIZO, I, 13-17 ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۹۸۷ــ۹۹۵ ؛ < چاپ ناسائوـلیس ، ۳۴۱ــ۳۴۲ > ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۲ــ۱۱۶ ؛ ۱۳۴ــ۱۳۸ ؛ Schefer, «Chrestomatie Persane», t. II, PP. 147–150, 164–168 ؛ میرخواند ، « تاریخ چنگیزخان » ، چاپ ژوبر ، ۱۲۴ــ۱۳۴ . رجوع شود .

۲ــ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۶؛ <چاپ کوزین ، ۱۵۷> .

بوده‌انـد « که شهرهای مسلمان نشین را دور زده بگذرند وکاری به مـردم آنجا نداشته باشند . تا اینکه خود او (چنگیزخان) وارد شود و آنگاه از دو طرف‌به مسلمانان حمله کنند » . پلانوکارپینی[1] دربارهٔ این افواج مقدمه (Praccursores) می‌گویـد که ایشان « جز نمدها واسبان و اسلحه خـویش چیزی با خود حمل نمی‌کنند ، چیزی نمی‌دزدند ، خانه‌ها را نمی‌سوزاننـد ، حیوانات را نمی‌کشند ؛ آدمیان را زخمی می‌کنند ، و می‌کشند یالااقل‌مجبور به فرار می‌کنند . ولی زخمی کردن را از فـراراندن دوست‌تر می‌دارنـد » . چژه‌به (یمه،جبه)وسبتای، وگذشته از این، می‌بایست خوارزمشاه را تعقیب کنند . لاجرم ، بنابه گواهی ابن‌اثیر[2] « در طی راه خویش ـ برای غارت و قتل هیچ جا توقف نکردند ، و فقط حـرکت خویش را برای تعقیب او [خوارزمشاه] سریع‌تر کردند و فرصت درنگ و استراحت به وی ندادند » . جوزجانی[3] نیز می‌گوید که مغولان ، « به موجب اوامری که از چنگیزخان دریافت کـرده بودنـد به هیچ یك از بلاد خـراسان زیان نرساندند » جز بوشنگ در ناحیهٔ هرات که یکی از امرای ایشان درآنجا به قتل رسیده بوده‌و بدین سبب شهر مزبور ویران شد و ساکنان آن ازپای درآمدند . ازدیگرسو، بنابه گفتهٔ جوینی ، مغولان والئی دربلخ منصوب کردند و شهر زاوه را ، که مردم‌آن مقاومت کرده و ایشان را مورد اهانت و استهزاء قـرار داده بودند ، ویران ساختند و در آغاز ماه ربیع الثانی (ژوئـن) به زیر حصار نیشاپور رسیدند .

۱ـ چاپ **یازیکوف** ، ۱۷۰ ؛ چاپ **بیزلی** ، ۸۱ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۳۰> .

۲ـ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۱ ؛ GMIZO, I, 12 .

۳ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۹۹۲ـ۹۸۹ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۴۱>.

فقط فوج سوم یعنی فوج تغوچار (تغچار) فرمان مربوط به ویران کردن و تخریب را نقض کرد. رشیدالدین [۱] می‌گوید که ملک خان[۲] امین‌الملك [۳] والی هرات پیش از آن به چنگیزخان اظهار فرمانبرداری‌وایلی کرده منشوری دریافت داشته بود که مغولان نباید در متصرفات وی مرتکب نهب و غارت شوند. چژه‌به[جبه ، یمه] وسبتای امررا اطاعت کردند ولی تغوچار نقض فرمان نمود ودر پیکار با کوهیان کشته شد. این‌نقض تنسیقات در نظـر مغولان آن‌چنان واجد اهمیت بوده که افسانۀ مغولی ازآن یاد می‌کند[۴] و حال آنکه بطور کلی مختصرترین اخبار را دربارۀ لشکرکشی مغرب می‌دهد. بنا به خبر مزبور تغوچار فقط « گندم را از خوشه درو کرد ». دربارۀ مرگ او سخنی نرفته‌ووی چون به نزد چنگیزخان بازگشت ، خان خواست سیاستش کند وتقبل رساند ، بعد مورد عفوش قرار داد ولی توبیخش کرد و از امیری لشکر برکنار نمود. ظاهراً تخریب بوشنگ را ، کـه جوزجانی ازآن سخن گفته ، باید کار تغوچار دانست. این که تغوچار درآن گیر ودار کشته نشده بوده ...[۵] از گفتۀ نسوی دربارۀ ویرانی شهر نسا پیداست (زیرا کـه مسلماً تغوچار فقط پس از عملیات خویش در ناحیۀ هرات می‌توانسته به نسا رخنه

۱ــ چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ، ۱۱۹ــ۱۱۸> ؛ ترجمه، ۷۸.

۲ــبیشتر به‌این نام خوانده شده وکمتر «**خان ملك**».

۳ ــ در جاهای مختلف ، **امین ملك** ، **امین‌الملك** ، **یمین ملك** و **یمین‌الملك** آمده.

۴ ــ «افسانۀ نهان» ، ترجمۀ **کافاروف** ، ۱۴۷ــ۱۴۶؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۸۷ ؛ ترجمۀ **کوزین** باترجمۀ **کافاروف** تفاوت فاحش‌دارد ــ تحریریه >.

۵ــ «**سیرت جلال‌الدین**» ، متن، ۵۲ــ۵۰ ؛ ترجمه ، ۸۹ــ۸۴ .

کند) . تخریب آن شهر بوسیلهٔ فوجی ده هزارنفری ازمغولان تحت ریاست تغوچا نویان ، داماد چنگیزخان و دستیار او بورکانویان صورت گرفته بوده [۱] . اندکی پیش از این‌واقعه ، اهالی نسا با اجازهٔ سلطان ، قلعهٔ شهرخود را احیاءکرده بودند . گرچه سلطان بوسیلهٔ فرستادهٔ خویش به ایشان توصیه کرده بود ازمغولان به‌دشت و کوهسار بگریزند ومنتظر بمانند تامغولان بقدر کفاف خویش غنائم‌گردآورند وبه زادگاه خود بازگردند . به‌گفتهٔ جوزجانی[۲] و جوینی[۳] ـ هردو ـ تغوچارَ درنزدیکی نیشاپور مقتول گردید [در تألیف جوینی ـ تاریخ جهانگشای ـ بجای «تغوچار» «تغاجار گورکان» نوشته . هم‌چنین در «سیرت جلال‌الدین» چاپ مجتبی مینوی : «تغاجار ، تغچار ، تغچار نویان »] . به‌گفتهٔ جوینی این واقعه در اواسط رمضان (نوامبر) وقوع یافت . لشکر تغوچار ، پس از آن سبزوار را ویران کرد وبعد ازآن دیگر خبری دربارهٔ لشکریان وی در دست نیست . به‌احتمال قوی تاتارانی که در آغازسال ۱۲۲۱ میلادی/ ۶۱۸ هجری شاهزادگان خوارزمی باایشان سروکار پیدا کردند هم‌اینان بودند . نسوی[۴] می‌گوید که نسا نخستین شهرخراسان‌بوده

۱ـ درمتن نسوی ، «یرکا» ؛ در تألیف جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۸) ، «نورکای نوین» ؛ « بورکا » ؛ Schefer , «Chrestomatie persane», t. II, p. 167 وی اصلاً از قبیلهٔ جلایریان بوده (رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۵۲، ۲۷۸ ؛ ترجمهٔ ، بخشV ، ۴۱ ، ۲۰۹) .

۲ ـ ترجمه راورتی . II ، ۹۹۲ ؛ <چاپ ناسائوـلیس ، ۳۴۱> .

۳ـ چاپ قزوینی ، I ؛ ۱۳۸; Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p.167 میرخواند («تاریخ چنگیزخان» چاپ‌ژوبر،۱۵۳) می‌گوید که تغوچارراالولی‌فرستاده بوده واین خطاست .

۴ـ «سیرت جلال‌الدین» ، متن ، ۵۸ ؛ ترجمه ، ۹۸.

که تاتاران به تصرف درآوردند ولی داستان جوینی دربارهٔ تخریب زاوه این گفته را رد می‌کند. به هرتقدیر لشکریان چژه به (جبه ، یمه) و سبتای کمتر از آن بودند که ازخود شحنه‌ها درشهرهای بزرگی همچون بلخ منصوب‌نمایند زیرا که انتصاب شحنه بدون گماردن پـادگان مسلماً کاری بی معنی می‌بوده . گفتهٔ جوینی دایر براینکه مردم نیشابور مکتوبی به‌خط اویغوری[1] وممهور به مهر سرخ (آلطمغا) دریافت داشته بودند به راستی مانندتر است . در مکتوب مزبـور به مردم توصیه شده بود در برابر مغولان مقاومت ابراز ندارند و بی درنگ پس از رسیدن قشون مغول یعنی لشکر چنگیزخان ایلی و اطاعت کنند .

بی‌شك محمد به هنگام ترك نیشابور توانست رد خود را گم کند . در بارهٔ حرکت او به‌سوی عراق نه فقیهی که ابن اثیر بـا او صحبت داشته بود خبرداشته ، نه جوزجانی مورخ. سبب آن که مغولان دستجات لشکـر خویش را ازحومهٔ نیشابور به‌اطراف فرستادند همین بوده وظاهراً می‌خواستند دربارهٔ جهت و مسیر فرار سلطان اطلاعاتی بدست آورند . به گفتهٔ جوینی لشکـر سبتای پس از غارت طوس وبرخی شهرهای دیگر مستقیماً از طریق دامغان و سمنان رهسپار ری‌شد. لشکر چژه‌به [جبه ، یمه] نیز پس ازتاراج بعضی از بلاد مازندران وبه ویژه آمل وارد آنجا گشت . بنا به گفتهٔ جوینی مـردم ری خود ایلی واطاعت کردند . اما به‌قول ابن‌اثیر تاتاران بناگهـان درظاهر شهر پدیدآمدند وآنجارا به تصرف درآوردند وزنان وکودکان را به‌اسیری بردند.

۱ـ به گفتهٔ جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۱۳۶ ؛ Schefer, «Chrest. per , t. II, pp. 166 مقدمهٔ لشکرمغول نوزدهم ربیع‌الاول (۲۴مه) [۶۱۷ هجری] « بردرشهر نزدیك رسید» وخود چژه‌به [جبه ، یمه] اول‌ربیع‌الثانی (۵ژوئن) واصل‌شد.

ابن‌اثیر ظهور ایشان را درظاهر ری چنین توجیه می کند که شایعاتی به سمع ایشان رسیده بود که سلطان وارد آن شهر شده است . مغولان در ری اطلاع یافتند که سلطان به همدان عزیمت کرده ومتوجه آنجا شدند . ودرآن راه «هر شهر وهرقریه را غارت کردند وسوزاندند وویران ساختند ومرد وزن و کودك را از دم شمشیرگذراندند » . به‌گفتهٔ ابن‌اثیر سلطان پیش از ورود دشمنان به همدان آنجا را ترك‌گفت . اما به‌قول جوینی سلطان با مغولان در راه قزوین به قارون تلاقی کرد ولی ایشان اورا نشناختند . مغولان چند تیری به طرف لشکریان وی انداختند و سلطان را زخمی زدند [جوینی می‌گوید: بارگیر او را چند زخم زدند] ولی مع‌هذا اوبسلامت به‌قلعه رسید ومغولان پس‌ازعزیمت سلطان قلعه را محاصره کردند . وچون دانستند که او درقلعه نیست بیدرنگ رفع محاصره کردند وچند تن از راهنمایان سلطان را در بین راه بازداشتند وپی اوراگرفتند . سلطان ناگهان راه خویش‌را تغییرداد و وارد قلعهٔ سرجاهان شد . مغولان رد اورا گم‌کردند وراهنمایان (قلاوزان) را کشتند وبازگشتند . دیگراینکه ، بنا به‌گفتهٔ نسوی سلطان درجلگهٔ دولت‌آباد ـ دراطراف همدان ـ با دوازده هزارنفر لشکری درمحاصرهٔ مغولان افتاد وبه‌دشواری نجات یافت . مغولان بخش‌اعظم همرهان وی‌را ازپای درآوردند . بدین طریق در اقصای غرب متصرفات سلطان این تنها پیکاری بودکه میان وی ومغولان وقوع یافت. حتی اگراو مجموع لشکریان چژه‌به [جبه ، یمه] و سبتای را در مقابل می‌داشت ، وحال آنکه این احتمال ضعیف است (به‌گفتهٔ جوینی فقط لشکریمه [جبه ، چژه به] متوجه همدان شده بوده)، نیز، مع‌هذا نیروی مغولان بیش ازقوای وی نمی‌بود . با این‌حال سلطان فقط دراندیشهٔ نجات حیات خویش بیاری فرار بوده وبس.

به‌رغم گفته‌های ابن‌اثیر و جوینی و نسوی ، تردیدی نیست که مغولان در اطراف همدان رد سلطان را بالکل گم کردند و وی از آنجا تاکنار دریای خزر و همچنین درجزیره‌ای که‌پایانگاه زندگی وی بود مورد تعقیب نبوده . جزیره آن چنان به‌کرانه نزدیك بود که ، به قول خود نسوی ، مازندرانیان هر روز برای سلطان غذا و دیگر چیزها می‌آوردند . مسلماً ، مغولان ، در بندرگاههای مازندران ، می‌توانستند به تعداد کافی قایق برای رسیدن به دشمن خویش[1] بیابند ، به‌ویژه که شاهزادگان محلی نیز خصم خوارزمشاه بودند . اما راجع به عملیات تاتاران .. می‌دانیم که ایشان ازهمدان به زنجان و قزوین بازگشتند وشهرهای مزبوررا ویران ساختند . بنابه‌گفتهٔ جوینی این‌عده لشکر خوارزم راکه در زیرفرمان بك‌تگین و کُچبوقاخان [کجبوقه، کچبوقه ـ «سیرت جلال‌الدین» چاپ مجتبی مینوی] شکست‌داد . وهم در آغاززمستان وارد آذربایجان شدند واردبیل‌را غارت کردند وچون سرما شدید شد به‌کرانهٔ دریای خزر ـ مغان ـ رفتند ودربین راه تصادماتی باگرجیان داشتند . هنگامی که تاتاران به‌کرانهٔ دریا رسیدند سلطان درگذشته بود .

جزیره‌ای که سلطان درآن پنهان شده‌بود، نزدیك شهرساحلی آبسکون، بفاصلهٔ سه روزه راه از شهرگرگان[2] ، یعنی نزدیك مصب رود گورگن قرار داشته . شاید منظورنظر همان جزیرهٔ آشوراده باشد . مدت اقامت سلطان در جزیره معلوم‌نیست .بنا به‌گفتهٔ همراهان وی ،که نسوی بعدها با ایشان صحبت داشته بود ، سلطان به‌هنگام ورود به‌جزیره دچار ذات الجنب شدید بود وامید

۱ــ حتی **ایوانین** به‌این نتیجه رسیده («دربارهٔ هنرجنگ» ، ص۶۶).

۲ــ **یاقوت** ، «معجم» ، I ، ۵۶ــ۵۵ . دربارهٔ آبسکون نیزرجوع شودبه**استخری** (۲۱۴) و**ابن‌حوقل** (۲۷۳)

به بهبود وی نمی‌رفت. وی در بازپسین روزهای زندگی‌خویش باگشاددستی، کسانی را که خدمتی کرده بودند با مناصب والا و اقطاعات پاداش و توقیع می‌داد والبته این‌پاداشها درآن زمان ارزش واقعی‌نداشت ولی، چنانچه سخنان نسوی را باور کنیم ، همه توقیعات و احکام مزبور را بعداً جلال‌الدین تصویب و تأیید کرد. تاریخ‌دقیق‌مرگ‌سلطان‌درمنابع ومتون اصیل یافت نمی‌شود. وبدین قرار تاریخی که راورتی[۱] نقل کرده (شوال ۶۱۷ هجری / دسامبر ۱۲۲۰ میلادی) و همچنین آ. مولر[۲] آورده ، ظاهراً، ازناقلان متأخر اقوال دیگران مأخوذ است . تاریخ نخستین ، بهرتقدیر، به راستی نزدیك‌تر است ، زیرا که بنا به گفتهٔ نسوی[۳] « در ذی‌القعده سنهٔ ۶۱۷ هجری (ژانویه ۱۲۲۱ میلادی) خوارزم را مغول به محاصرت گرفت » . نسوی می‌گوید که پس از رحلت سلطان پولی که برایش کفن بخرند نداشت و یکی ازهمراهان [شمس‌الدین محمود] « کفن او را بضرورت ازپیراهن (خود) ساخت » .

چنین‌بود پایان‌کارسلطانی که بخش اعظم اراضی امپراطوری سلجوقیان را بزیر فرمان خویش درآورده متحد ساخته بود . وی به هنگام مغول چنان نقش ناچیز و رقت انگیزی ایفاء کرد که مغولان خود ، او را به فراموشی سپردند . حتی در روایات و افسانه های قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بالکل از او نامی نیست و فقط از جلال‌الدین یاد شده است و بطوری که از شرح عملیات چژه‌به [یمه‌ـجبه] و سبتای و تخوچار پیداست ــ در روایات

۱ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۷۸ ، حاشیه .

۲ــ Müller, « Der Islam », Bd II, S. 213 . تاریخی‌که دولتشاه آورده (چاپ **براون** ، ۱۳۶ــ۱۸) ، ۲۲ ذوالحجه سال ۶۱۷ هجری (۱۷ فوریه ۱۲۲۱ میلادی) .

۳ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۹۲ ؛ ترجمه ، ۱۵۳ .

مزبور هردو شخصیت به صورت شخصی واحد در آمده‌اند[۱] . ابن بطوطه ، که[۲] مسلماً آن چه را در آسیای میانه دربارهٔ مغولان شنیده بوده بازگو می‌کند ، نیز فقط جلال‌الدین را نام می‌برد و وقایعی را که در عهد پدر او وقوع یافته بوده مربوط‌به عهدسلطنت وی‌می‌داند. مع‌هذا به‌دشواری می‌توان‌خوارزمشاه را بخاطر فرار دربرابر دشمنی که (همچون سلطان) بالکل از مقاومت دربرابر وی ناتوان بوده، مقصر دانست . وی فقط در صورتی که روحیهٔ ماجراجوئی می‌داشت ــ روحیه‌ای که برخلاف پسرش وی فاقد آن بوده ــ می‌توانست‌علیه مغولان مبارزه کند .

چنگیزخان در بهار سال ۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری می‌توانست ماوراءالنهر را متصرفهٔ خویش بشمارد و بنابراین اقداماتی برای احیای‌زندگی صلح‌آمیز درآنجا بعمل آورد . توشاباسقاق به سمت والی مغول از سمرقند به بخارا گسیل گشت و ادارهٔ امور آن ناحیه را به عهده‌گرفت[۳] . زمستان را چنگیزخان درحوالی نسف گذراند تا اسبان و مراکب لشکر استراحت‌کنند . و بعدها نسف و حومهٔ آن ییلاق محبوب و مرجع سرکردگان مغول بوده . می‌دانیم که یکی از خانان جغتائی در آنجا قصری بنا کرد و شهر مزبور نام کنونی خویش را از آن اخذ کرده [«قرشی» که به زبان مغولی به معنی قصر

۱ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۶ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۸۷ > .

۲ــ **ابن‌بطوطه** ، III ، ۲۳ .

۳ــ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 125–126 <**جوینی**> . درمتن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۳ و بعد) قرائت این کلمه بصورت « توشا » مورد قبول واقع شده .

است][۱] . حتی بابُر در وصف قرشی می‌گوید که گرچه در آن ناحیه آب کم است « بهار آنجا بسیار خوش است »[۲] . مسلماً هم پیش از هجوم مغول ، به علل نامعلوم ، کش و اطراف آن به حال انحطاط افتاد و در عوض نسف رونق گرفت . توجیه آن که جغرافیون قرن دهم میلادی (چهارم هجری) خزار (غزار) و حتی محل مایمرغ را که برسرراه بخارا به نسف است جزئی از رستاق کش‌می‌دانند، همین است و حال آنکه سمعانی نه تنها محال مزبور را از اعمال نسف می‌شمارد، بلکه قریه‌ای را که برسرراه سمرقند به کش بوده نیزجزء نسف می‌داند[۳] .

درپائیز چنگیزخان به نزدیك ترمذ رسید. امردفاع شهربه فوج سلجوقی سپرده شده بوده . بنابه گفتهٔ نسوی[۴] نام سرکردهٔ آن فخرالدین حبش اینانِ ــ النسوی بوده وبه قول جوزجانی[۵] زنگی‌بن حفص فرماندهی آن را به عهده داشته . به عدهٔ افراد پادگان اشاره نشده است . پیشنهاد تسلیم پذیرفته نشد . چند روز ازطرفین منجنیق‌ها درکار بودند. سرانجام مغولان آلات جنگ دشمن را خاموش کردند وپس از آن قلعه، در روز دوازدهم محاصره به حمله مسخر

۱ــ <**قرشی**> . رجوع شود به ماقبل ص ۳۱۱ــ۳۱۰ .

۲ ــ بابرنامه ، چاپ **ایلمینسکی** ، ۶۲ ؛ چاپ **بوریج** ، ورق 49 b ؛ ترجمهٔ **بوریج** ، I ، ۸۴ . < درچاپ انگلیسی چنین است ، درچاپ روسی ۱۹۰۰ به شرح زیر بوده : « **بابر** گوید که درآنجا آب فراوان است » . ــ تحریریه> .

۳ــ رجوع شود به ماقبل ص ۳۱۰ــ۳۰۸ .

۴ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۶ ؛ ترجمه ۶۳ .

۵ــ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۰۲ ؛ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۴۲> .

گشت . شهر ویران شد وهمهٔ اهالی ازپای در آمدند[۱] .

زمستان سال ۲۱–۱۲۲۰ میلادی / ۶۱۷ هجری را چنگیزخان در کرانهٔ آمودریا (جیحون) گذرانید. این نقطه ، مانند کرانه‌های دیگررودهای بزرگ، در نظر صحرانشینان برای قشلاق مناسب بوده . بعد ها یکی از پایتخت های جغتائیان در آن نقطه پدیدآمد که «سالی‌سرای» نام داشت[۲] . درطی آن زمستان و بهار بعد از آن ، وقایعی رخ داد که برای مدتی کوتاه وضع را به سود مسلمانان دگرگون ساخت . عملیات جنگی تا آن زمان درنواحئی، که فقط در عهد تکش و محمد به قلمرو خوارزم ملحق شده بودند ، جریان یافته بوده و بالکل‌به خاك اصلی خوارزم کشیده نشده بوده . دیدیم‌که درناحیهٔ اخیرالذکر ترکان‌خاتون مادرخوارزمشاه حکومت می‌کرده ودررأس فرقهٔ لشکریان قرار داشته . رفتار هواخواهان وی در نواحی مسخره و تابعه یکی از علل اصلی انقراض‌دولت خوارزمشاه بوده، ولی‌ازآنجائی که صحرانشینان درآن نواحی پهنهٔ کافی برای جولان داشتند ، خاك اصلی خوارزم از وجود ایشان زیان‌نمی‌دید . و برعکس ناحیه‌ای که پس ازسال ۱۲۰۴ میلادی / ۶۰۱ هجری مورد هجوم دشمنان قرارنگرفته وثروتهای سرزمینهای مسخرشده بسوی آن سرازیر شده بوده ، می‌بایست به رونق و شکفتگی شگرفی نایل‌آید . و این خود از سخنان یاقوت که آن ناحیه و پایتخت آن را در سال ۱۲۱۹ میلادی / ۶۱۶

۱ــ دربارهٔ تسخیر ترمذ رجوع شود به**جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۰۰۴ــ ۱۰۰۵؛ < چاپ **ناسائوــلیس**، ۳۴۳ــ۳۴۴ > ؛ **جوینی** ، چاپ **قزوینی**، I ، ۱۰۲ ، Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, P. 140

۲ــ **شرف‌الدین علی یزدی** ، ترجمهٔ **پتی‌دلاکروآ**،I ، ۲۱ ، در چاپ **کلکته** ، I ، ۳۸ « شالی‌سرای » نوشته شده .

هجری زیارت کرده[1] پیداست. اعتلای رفاه مادی مردم آن باسطح عالی‌تربیت و فرهنگ ایشان متناسب‌بوده. قرنهای دوازدهم وسیزدهم میلادی (ششم وهفتم هجری) برای عالم اسلام‌مانندقرون‌پیشین عهد ترقی و تعالی نبوده، ولی هنوز گنجینه‌های علمئی که از نسل‌های ماقبل به‌ارث رسیده بوده ، با جد تمام حفظ می‌شده. درآن عهد تألیفات مهمی که ملخص وانموذجی منقول ازآثار سابقان بوده پدید آمد و کتابخانه های غنئی تأسیس شد. هم درآغاز سلطنت دودمان خوارزمشاهیان- پیش ازسال ۵۱۰ هجری/۱۱۱۶ میلادی ، شهرستانی‌مؤلف کتاب نامی «ملل ونحل » دربارهٔ تعالیم دینی و فلسفی ، درخوارزم می‌زیسته . مورخی محلی جزئیات چندی دربارهٔ فعالیت وی را نقل می کنـد . گفته های وی، که توسط یاقوت[2] نقل شده، حاکی ازآن است که مؤمنان قشری‌خوارزم گرایش آن عالم مشهور را به فلسفه نمی‌بخشیدند ولی برروی هم عملاً برای فلسفه تضییقاتی فراهم نمی‌شده. بنابه گفته های مزبور « شهرستانی دانشمندی نیك بود . اگر ایمان وی نقص نمی‌داشت و گرایش بسوی رفض‌والحاد ظاهر نمی کرد،امامی‌می‌بود. غالباً مادرعجب‌می‌شدیم که‌چگونه، باوجودشایستگی‌-های بسیار و کمال عقلی خویش به چیزهای بی‌اساس متمایل می‌شده و امری را برمی‌گزیده که نه به استنتاجات عقلی متکی بود و نه به شهادت احادیث مبتنی . خداوند ما را از خیانت و رد نور ایمان حفظ فرماید . سبب همهٔ ایـن واقعات‌آن بودکه وی از نور شریعت روی برگردانده در مغلقات گمراه‌کنندهٔ فلسفه فرو رفته بود . ما باوی همسایه و رفیق بودیم و اوسعی بلیغ می کرد که

۱ـ رجوع شود به ماقبل ص۳۳۵ـ۳۳۴.

۲ـ « معجم » ، III ، ۳۴۳ . همین شرح وقایع محلی در « ارشاد » وی نیزآمده است (III ، ۲۱۲ ؛ V ، ۴۱۲) .

حقانیت تعالیم فلاسفه را ثابت کند واتهاماتی را که علیه ایشان‌اقامه می‌شده رد نماید.من‌درچندجلسهٔ وعظ اوحضور داشتم. هیچ‌بارنگفت که«خدا چنین گفته» یا «رسول‌الله چنین فرموده» وهیچ یك ازمسائل شرعی‌را حل نکرد. خدا خود بهترمیداند که نظرها وعقاید وی چه بوده» . درپایان دوران فرمانروائی‌دودمان مزبور فیلسوف مشهور دیگری، یعنی فخرالدین رازی، مؤلف تألیفات بسیار، درهمهٔ شئون دانش، که آثار پیشینیان را گردآورده ونقل‌کرده است در دربار خوارزمشاهیان می‌زیسته . اما راجع به کتابخانه های سرزمینهای شرقی . . . گذشته از سخنان یاقوت دربارهٔ کتابخانه‌های مرو که مشهور عام است، می‌توان سخنان ابن‌اثیر را[1] دربارهٔ فخرالدین مبارکشاه‌بن حسن المروالرودی شاعر که در دربار غیاث‌الدین غوری می‌زیسته و درسال ۶۰۳ هجری/۱۲۰۶ میلادی[2] درگذشته ، نقل‌کرد . وی مهمانسرائی بناکرده بود که درآن کتب و شطرنج‌ها وجود داشتند . علماء (که به مهمانسرا می‌رفتند) کتاب می‌خواندند و جهال شطرنج می‌باختند و بدین قرار دانشمندان حتی در مهمانسرا نیزغذای روحی می‌یافتند . وکیل شهاب‌الدین خیوقی که محیط برهمهٔ علوم بود و در پنج مدرسه درس می‌گفت در « جامع شافعیان خوارزم (گرگانج) کتبخانه‌ای ایجادکرد که بنابه گفتهٔ نسوی مانند آن دیده نشده بود و دیده نشود »[3] شهاب‌ـ

۱ــ چاپ **تورنبرگ** ، XII ، ۱۶۱ــ۱۶۰ ؛

۲ــ دربارهٔ او و عقاید و زندگی وی در خوارزم رجوع شود به ؛
Goldziher, « Ausder Theologie », 213 sq رجوع شود نیز به ؛
Ross' ‹ The genealogie›, p. 393 < همانجا اشاره به منابع و مآخذ نیز شده است .
ــ تحریریه>.

۳ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن، ۴۹ ؛ ترجمه ، ۸۴ــ۸۳ .

الدین چون اخبار هجوم مغول را شنید خوارزم را ترك گفت و «دریغش آمد آن کتبخانه را بخوارزم بجا گذاشتن» و نفایس آنرا به همراه برد . پس از مرگ شهاب‌الدین (که در شهرنسا به هنگام تسخیر آن شهر توسط تغوچار، مقتول گردید) کتابهای وی بدست عوام‌الناس افتاد. نسوی کوشش بسیار کرد تا کتابهای « نفیس و ممتاز» را از آن میان بدست آورد . وموفق شد. ولی پس از چند سال ناگزیر برای همیشه زادگاه خویش را ترك گفت و«آنچه از ذخایر موروث و مکتسب داشت» درقلعهٔ موطن خویش بجاگذاشت[۱] . وی چنین می‌افزاید : « و ازبرای هیچ چیز از اندوختهٔ خویش آن حسرت و افسوس ندارم که بر آن کتابها اندوه می‌خورم»[۲] . محتملاً کتابهای نسوی نیزدچار سرنوشت دیگراموال مورخ مزبور گردید ــ که به هنگام تسخیرشهرنسا ازطرف لشکریان غیاث‌الدین پیرشاه به غارت رفت . امیر محلی نسا از اینکه غیاث‌الدین را سلطان شناسد امتناع ورزیده بود[۳] .

ترکان خاتون که ناحیه‌ای ثروتمند را در تصرف داشت و از وفاداری لشکریان ترك بهره‌مند بود می‌توانست زیانی جدی به لشکریان چنگیزخان و یا

۱ــ درمتن < نسوی > فقط « بالقلعة » نوشته شده نه « Citadelle de nesâ » که در ترجمه آمده .

۲ــ جملات عجیب ترجمهٔ فرانسوی :

« De tout cela, plus tard, je ne pus recouvrer que mes livres »

نتیجهٔ آن بوده که ناشر به جای « اتحسر » « اتجسر » خوانــده . **بارون و. ر. روزن** به این اشتباه اشاره کرده (ص ۳۸۷ ، ZVORAO, T. VI) و درغلطنامه‌ای که به ترجمه منضم است قید شده .

۳ــ **نسوی** ، «سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۱۰۹ــ۱۰۶ ؛ ترجمه ، ۱۸۰ــ۱۷۵.

لااقل سپاه جوچی [توشی] رساند . چنگیزخان کاملاً این موضوع را درك می‌کرد وبدین سبب دانشمند حاجب را به رسولی ازبخارا یاسمرقند به نزدملکه فرستاد تابه وی اعلام دارد که خان فقط با پسراو (پسر ترکان خاتون) که مشارالیها را هم رنجانده و مورد توهین قرارداده ـ سرجنگ دارد وبه نواحئی که در تحت حکومت وی (ترکان خاتون) می‌باشد کاری ندارد[۱] بدیهی است که زان پس باین وعده وفا نشد . ملکهٔ فرتوت این‌بار آن جد وهمتی را که به هنگام هجوم ۱۲۰۴ میلادی / ۶۰۱ هجری ابراز داشته بود ، از خود نشان نداد. هم زمان ورود دانشمند حاجب خبررسید که سلطان کرانهٔ جیحون (آمودریا) را ترك گفته . ترکان خاتون نیز تصمیم گرفت به‌وی تأسی کند[۲]. وی پیش از حرکت امر کرد تا امرای اسیری را که درگرگانج اقامت داشتند، و ممکن بود از وضع دشوار دودمان خوارزمشاهیان بهره‌گیرند ، به آمودریا (جیحون) افکنده غرق کنند . بنابه گفتهٔ نسوی ملکه اعتقاد راسخ داشت که دشواریهای مزبور موقتی خواهد بود . شاهزادگانی که بدین سان جان‌سپردند قریب بیست نفر بودند . برهان‌الدین صدر بخارا به اتفاق برادر و دو تن از برادرزادگانش نیزجزء هلاك شدگان بود . بنابه گفتهٔ جوینی[۳] ، ترکان خاتون

---

۱ ـ همانجا ، متن، ۳۸ ؛ ترجمه ، ۶۵ .

۲ ـ دربارهٔ سرنوشت ملکه نیز رجوع شود به متن همانجا ، ۴۱ـ۳۸ ؛ ترجمه ، ۷۱ـ۶۶ ؛ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۷۴ ـ ۱۷۳ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۰۰ـ۱۹۸ ؛ **میرخواند** ، « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۸۵ـ۸۴ ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, PP. 259–561

۳ ـ « متون » ، ص ۱۱۵ (**جوینی** ؛ هم چنان در چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹۸ ـ ۲۰۰) .

پیش از آن نیزشبانه به همین طریق [یعنی افگندن در جیحون] امیرانی را که برسم گروگان درگرگانج اقامت داشته بودند به هلاکت می‌رسانیده . ملکه نخست به‌ناحیهٔ یازر[1] که‌درغرب ترکمنستان‌کنونی‌بوده[2] رفت واز آنجارهسپار مازندران شد و در آنجا باتفاق همراهان در قلعه‌های لارجان و ایلال باقی‌ماند. قلاع مزبور را مغولان محاصره کردند . ایشان، مانند دیگر مواردی که به محاصرهٔ قلاع و استحکامات واقع برارتفاعات می‌پرداختند[3] ، دراین مورد نیز حصاری از چوب بدور قلاع کشیدند و رابطهٔ پادگان را با خارج بالکل قطع کردند . قلاع پس از چهار ماه محاصره براثر کمبود آب تسلیم شدند . بنا به گفتهٔ جوینی و نسوی پدیده‌ای که درنقاط پرباران مانند مازندران بسیار نادر است ظهور کرد . به قول نسوی چهار ماه تمام قطره‌ای باران نبارید. وبه‌قول جوینی ذخیرهٔ آب قلاع درمدت ده پانزده روز بپایان رسید . هردو مورخ می‌گویند که دراین مورد سرنوشت سخریه‌ای پرداخت و پس از تسلیم قلاع بی‌درنگ بارانی سیل‌آسا باریدن آغاز کرد . از گفته های ابن اثیر[4] می‌توان

۱ــ املاء قدیم کلمه بصورت یزغر درتألیف **محمود کاشغری** و همچنین در کتاب **فخرالدین مبارکشاه** آمده . رجوع شود به ؛ Ross, «The genealogie», P. 407 < **مروالرودی** ، ۴۷ « یزغز ») (همین‌گونه). ــ تحریریه > .

۲ــ **تومانسکی** ، « دربارهٔ « کتاب کرکود » ، ۳۰۳ ــ ۳۰۲ . این شهر بعد ها « درون » نامیده شد (نزدیك ایستگاه کنونی «باخاردن » ، درنیمه راه، میان عشق‌آباد و قزل‌آروات) . رجوع شود به **بارتولد** . « آبیاری » ، ص ۴۱ .

۳ــ ازتاریخ وقایع‌نوگورود درتألیف**کارامزین** ، «تاریخ دولت روسیه» مجلد III، حاشیهٔ ۳۶۷ ، ص ۱۲۴ .

۴ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۴۳ ؛ CMIZO, I, 13–14 .

چنین نتیجه گرفت که ملکه در تابستان سال ۶۱۷ هجری/ ۱۲۲۰ میلادی اسیر شد، یعنی پیش از ورود مغولان به‌ری. جوینی دریك‌جا[۱] آغازمحاصرهٔ قلاع و تسخیر آنها را مــربوط با زمان ورود سلطان به جزیره می‌سازد و در جای دیگر[۲] هم‌زمان با عملیات چژه‌به [جبه، یمه] درمازندران می‌داند. در دوجا، فوجی که قلعه را محاصره کرده بوده جزءلشکریان چژه‌به [جبه، یمه] ودر جای دیگــر (سوم) در شمار جنگ آوران سبتای قلمداد شده است. نسوی می‌گوید که مغولان قلعه را پس از فرارسلطان به جزیره محاصره کردند. بدین سبب داوری در بارهٔ اینکه تسخیر قلاع مربوط به زمان عملیات لشکر چژه‌به [جبه، یمه][۳] درمازندران است یا به زمان ورود مغولان به کرانهٔ بحرخزر به منظــور گذراندن زمستان و قشلاق . . . امری دشوار است. نظــر به داستان خشکسالی روایت نخستین محتمل‌تــر بنظر می‌رسد. دختران و پسران صغیر سلطان نیز با ملکه اسیرشدند. و پسران وی را بیدرنگ به قتل رسانیدند، به استثنای کوچکترین پسر او، که وی را هم، اندکی بعد به امرچنگیزخان خفه کردند. همهٔ شاهزاده خانمها را چنگیزخان به «حرامزادگان» یا ــ بنابه قرائت صحیح‌تر کلمه ــ «مرتدان» یعنی مسلمانانی که در خدمت مغولان در آمــده

۱ــ داستان فرار سلطان (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۴۲؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۱۶). **میرخواند**، «تاریخ خوارزمشاهیان»، چاپ **دفرمری**، ۸۴ــ ۸۵.

۲ــ داستان لشکرکشی **چژه‌به** [جبه، یمه] و **سبتای** (چاپ **قزوینی**، I، ۱۱۵؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 149)

۳ــ داستان **ترکان خاتون** (نسخهٔ خطی GpB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۷۴؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۹۹) همچنان درتألیف **دوسون**.

بودند ویکی ازایشان دانشمند حاجب بوده ـ داد. فقط سرنوشت خان سلطان بیوهٔ عثمان‌سمرقندی جز دیگران بوده و وی را جوچی خود گرفت. به گفتهٔ جوینی[1] خان سلطان به مرد رنگرزی که در ایمیل زندگی می‌کرده داده شد و تا زمان وفات زن او بوده . مورخ مزبور می‌گوید که دو شاهزاده خانم به جغتای داده شدند و اویکی را خودگرفت و دیگری را به وزیرمسلمان خویش حبش عمید داد. نظام‌الملك وزیـر ملکه نیزبا وی اسیر شد و در سال ۶۱۸ هجری / ۱۲۲۱ میلادی چنگیزخان وی را به قتل رسانید. بعد ها چنگیزخان ملکه را به مغولستان برد و وی تا سال ۶۳۰ هجری / ۳۳-۱۲۳۲ درآنجا می‌زیسته. به وی ودیگرزنان امرشده بودکه به هنگام ترك سرزمین زادگاه‌خویش مصیبت‌خویش را بصدای بلند باگریه و فغان ابراز دارند. [چنگیزخان ایشان را فرمود تا روز کوچ بآواز برملك و سلطان نوحه ـ کردندی ـ جهانگشای جوینی] .

پس از رفتن ترکان خاتون امـور کشوری خوارزم[2] را شخصی بنام علی به دست گـرفت. وی را به سبب گـرایشی که به دروغ داشت به لقب « کوه دروغان » ملقب ساخته بودند. اموال و عواید دیوان باکمال بی‌شرمی « در معرض اختلاس و افتراس » قـرار گـرفت . گفته نشده که در رأس

---

۱ ـ « متون » ، ص ۱۱۵ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۲۶ .

۲ ـ دربارهٔ وقایعی که پیش از عزیمت شاهزادگان از خوارزم روی داد، رجوع شود به : **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۵۷ـ۵۵ ؛ ترجمه ، ۹۶ـ۹۴ . **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۴۹ـ۱۴۷ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۱ و بعد ؛ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** بخش XV ، < متن ، ۱۰۳ـ۱۰۲ > ترجمه ، ۶۸ـ۶۷ .

نیروهای لشکری چه کسی قرار داشته . شمار نیروهای مزبور به ۹۰۰۰۰ نفر[۱] بالغ می‌گشته . در تابستان سال ۶۱۷ هجری/ ۱۲۲۰ میلادی تیمورملك مدافع خجند وارد خوارزم شد . لشکر خوارزم چون بزیر فرمان چنین امیر جدی و مبتکری در آمد ، علیه لشکر جوچی تهاجم آغاز کرد و ینی کنت را از دست مغولان درآوردند . شحنهٔ مغول شهرمقتول شد[۲] . در واقع تیمورملك از ثمرات این پیروزی بهره برداری نکرد و به خوارزم بازگشت و این خود گواه بر آن است که میان او و سران ترك، هم درآنزمان ، سازش و وفاق کامل وجود نداشته . در زمستان نظم امور کشوری تا حدی، پس از ورود دو کارمند دیوان مشرف عمادالدین و وکیل[۳]شرف‌الدین، برقرارشد. ایشان خبرآوردند که سلطان هنوز زنده است و « احکام سلطانی بنام خود تزویر کردند » . پس از آن شاهزادگان جلال‌الدین و ازلاغ شاه و آق شاه[۴] که تا زمان مرگ سلطان با وی درجزیره بودند وارد [خوارزم] شدند . ایشان پس از بخاك سپردن پدر

۱ــ این رقم درتألیف **جوینی** آمده . چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۱ .

۲ــ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 117 <**جوینی**> ؛ در اینجا اشتباهاً « شهر بارخلیغ کنت » نوشته شده ؛ در نسخه های خطی **جوینی** که در پطربورگ محفوظ است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۲) و چاپ **قزوینی** (I ، ۷۲) « شهرکنت » آمده ؛ در تألیف **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ۷۶ ؛ ترجمه ۴۹) « ینکی کنت » نوشته شده .

۳ــ درمتن **نسوی** کلمه تحریف‌شده ولی‌ظاهراً نام‌شغل درنظربوده است نه‌چنانکه مترجم می‌اندیشیده که اسم خاص است .

۴ــ به گفتهٔ **جوینی** شاهزادگان مزبور قبلا درخوارزم بوده‌اند ولی بنابه داستان مشروحی که **نسوی** نقل کرده احتمال صحت گفته **جوینی** اندك است .

باهفتاد سوار به منقشلاغ رفته ازمردم محل اسبانی گرفتند. پس از آن به‌سلامت وارد پایتخت شده و مرگ سلطان را اعلام نمودند و گفتند که وی پیش از درگذشت وصیت‌پیشین‌را که بموجب آن ازلاغ‌شاه به‌ولیعهدی معین ومنصوب شده بوده، لغوکرده به‌جای او جلال‌الدین‌را تعیین نموده‌است. بااین‌که‌خود ولیعهد پیشین [ازلاغ شاه] باین امر رضا داده بود امرای ترك نمی‌توانستند با چنین تغییری موافق باشند . توجی پهلوان[۱] که ملقب به لقب قتلغ خان بوده و ۷۰۰۰ سوار بزیر فرمان داشته در رأس ناراضیان قرار گرفته بوده است . یحتمل این شخص همان والی پیشین جند و ینی‌کنت بوده است . توطئه‌ای کردند که جلال‌الدین را به اسارت درآورند و یابکشند . اینانچ خان قبلاً جلال‌الدین را ازاین معنی آگاهی داد و وی باتفاق تیمورملك و ۳۰۰ سوار از خوارزم به خراسان گریخت . سه روز بعد از عزیمت جلال‌الدین شایعاتی دربارهٔ نزدیك شدن تاتار به سمع ازلاغ شاه وآق‌شاه رسید وایشان نیزخوارزم را ترك گفتند.

مسلماً دفاع گرگانج[۲] یکی از پدیده های شایان توجه تاریخ است . تا

۱ ــ در تألیف **نسوی** « بوحی » نوشته شده و همچنین در تألیف **جوینی** (نسخهٔ خطی **خانیکوف**) ؛ در چاپ **قزوینی** (I ، ۱۳۱) ؛ «لوح» ؛ در نسخه های خطی تألیف **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۰۲ ؛ < ترجمه ، ۶۷ >) « بوحی » نوشته شده .

۲ــ دربارهٔ وی رجوع شود به **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۱ــ۹۶ ؛ Schefer, ‹ Chrestomatie Persane ›, t. II, PP. 136—140 **رشیدالدین**،چاپ **برزین**، بخش XV ، متن ، ۱۱۰ــ۱۰۴ ؛ ترجمه ، ۷۳ــ۶۸ ؛ **ابن‌اثیر** ، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۵۸ــ۲۵۷ ؛ CMIZO, I, 32—33 ؛ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ۹۴ــ۹۲ ؛ ترجمه ۱۵۶ــ۱۵۳ ؛ D' Ohsson, ‹ Histoire des Mongols ›, t. I, PP. 265—271

آن زمان دعوی برسر وراثت تاج و تخت ، اتحاد و اتفاق همهٔ نیروها را بـه منظوردفاع محال ساخته بود. ولی بمحض رفتن افراد دودمان سلطنتی سازش و وفاق میان سران لشکری تجدید و احیاء شد. و یکی ازسرداران بنام خمارـ تگین که ازخویشان ترکان خاتون بوده با موافقت دیگرسران، به لقب سلطان ملقب گشت .جوینی از میان دیگر مدافعان شهر اغول حاجب[1] (مدافع بخارا که پیشتر از او یاد شد) و اردوقا پهلوان و علی‌دروغینی[2] یعنی کوه دروغان را ــ که دراینجا از وی همچون سپهسالار نام برده‌شده ــ یاد می کند. چنگیزـ خان بناچار برای محاصرهٔ شهر بزرگی چون گرگانج بیش ازآنچه علیه دیگر شهرها لشکر اعزام کرده بود ، نیرو فرستاد . لشکریان جغتای و اوکتای (اوگدی) با هزاره های جناح راست [میمنه][3] از طرف جنوب شرقی و طریق بخارا وازجانب شمال شرقی‌لشکریان جوچی [توشی] ازجند، به‌سوی خوارزم بحرکت درآمدند. بنابه‌گفتهٔ نسوی نخست مقدمهٔ لشکرمغول که تاجی‌بك(؟)[4] در رأس‌آن قرار داشته وسپس لشکریان اوکتای وبعد «چنگیزخان حلقهٔ خاص خودرا» در تحت فرماندهی بغرجی‌نویان، [در«سیرت جلال‌الدین مینکبرنی چاپ مجتبی مینوی ص ۱۲۳ « قرچین نوین » نوشته][5] و بعد لشکریان

۱ــ در « منتخبات » **شفر** کلمهٔ « اغول » ساقط شده ؛ درچاپ **قزوینی** « مغول » نوشته شده .

۲ــ استاد **برزین** این کلمه را درست نخوانده ؛ درچاپ **قزوینی** ، « دروغینی ».

۳ــ در تألیف **رشیدالدین** و در « **یوآنــچائو بی‌ــشی** » (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۷ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۸۷ > .

۴ــ درتألیف **نسوی** « باجی » ذکر شده (در نسخهٔ خطی بدون نقطه) .

۵ــ مسلماً در متن **نسوی** باید به جای « نقرحن » « بغرجی » خوانده شود . در

←

جغتای که طولون ـ چربی امیرهزارهٔ مشهور جناح راست (میمنه)[1] و استون نویان (اسون؟) و خادان نویان [« قاجناق نوین » در چاپ مجتبی مینوی « سیرت جلال‌الدین] . درمیان ایشان بودند ، سررسیدند. شخص اخیرالذکر از قبیلهٔ سونیت و نیز امیر هزارهٔ میمنه (جناح راست) و فرمانده هزار تن کبتاولان بوده است[2] . عدهٔ این لشکریان ، پیش از ورود قشون جوچی ، گویا از ۱۰۰۰۰۰ نفربیشتربوده. جوینی‌اطلاعاتی چند دربارهٔ عملیات مقدمهٔ مزبور بدست می‌دهد . مطالبی که دربارهٔ نقشه و کیفیات زمین در طی آن اطلاعات آمده، فقط درصورتی قابل توجیه است که موفق به یافتن شرح مفصل اوصاف گرگانج درقرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) شویم .

→

چاپ متن و ترجمهٔ استاد **برزین** ، این کلمه به اشکال مختلفه نقل شده ، ولی خود استاد **برزین** شکل « بغرجی » را از دیگر اشکال صحیح‌تر می‌داند (**رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، بخش XIII ، ۲۴۲ ، حاشیه) . به رغم سخنان **نسوی** فقط ممکن است از «هزارهٔ خاص » امیر میمنه (جناح راست) سخن در میان باشد (همانجا بخش XV ، < متن ، ۱۹۸ > ؛ ترجمه ، ۱۳۴) ؛ بطوری که پیشتر دیدیم « هزارهٔ خاص » **چنگیزخان** فقط در زمانی که خود خان در لشکرکشی شرکت داشته در آن شرکت می‌جسته است .

۱ ــ همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۱۴ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۱۶۰ ؛ بخش XV ، <متن ، ۲۰۰> ؛ ترجمه ، ۱۳۵ ؛ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۲۰ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۶۴ > .

۲ ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، < متن ، ۲۰۴ > ؛ ترجمه ، ۱۳۷ .

عدهٔ قلیلی از مغولان در نزدیکی دروازهٔ شهر پیدا شدند و به راندن و بردن چارپایان مشغول گشتند. بعضی از مدافعان شهر فریب قلت عدهٔ ایشان را خورده از «دروازهٔ عالمی»[1] بیرون شده به تعقیب آنان پرداختند. مغولان تعقیب‌کنندگان را به کمین‌گاهی که در نزدیکی «باغ خرم»[2] در یك فرسخی شهر ترتیب داده بودند کشانیدند. در آنجا فوجی کثیر از مغولان خوارزمیان را محاصره کردند و پیش از غروب آفتاب درحدود ۱۰۰۰ نفر از ایشان را به خاك هلاك افگندند[3] و بقیةالسیف را تا شهر تعاقب کردند و بدنبال آنان از دروازهٔ اقابلان(؟)[4] وارد شهر شدند و تا موضعی که آنرا نبوره[5] می‌گفتند رسیدند و به‌هنگام غروب عقب نشینی اختیار کردند. روز دیگر پیکار از سر گرفتند. فریدون غوری حمله‌ای را که به دروازه شده بود دفع کرد. پس از آن لشکریان جغتای و اوکتای (اوگدی) سررسیدند وبا اهالی وارد مذاکره شدند، ولی درعین حال مشغول تدارك مقدمات محاصره، آنچنانکه باید و شاید، گشتند «و چون در

۱ــ «دروازهٔ عالمی» (**جوینی**، چاپ **قزوینی**: I، ۹۸)

۲ــ همانجا.

۳ــ در تألیف **رشیدالدین** ــ «۱۰۰۰۰۰» نوشته شده که مسلماً محال است.

۴ ــ < به گفتهٔ **جوینی** >، در کتاب **شفر** «آقابیلان»، در نسخهٔ خطی IV,GPB، ۲، ۳۴، «اقابیلان»، در نسخهٔ خطی **خانیکوف**: «قابیلان». در چاپ **قزوینی** (I، ۹۹) «قابیلان» و «قابیلان»؛ استاد **برزین** «خائیلان» خوانده است.

۵ ــ در چاپ استاد **برزین** چنین است. درکتاب **شفر** «اتنوره» آمده، درنسخه های خطی **جوینی**«سوره»، درچاپ **قزوینی** (I، ۹۹) «تنوره»، در نسخه های خطی **رشیدالدین** «تنوزه» نقل شده.

جوار خوارزم سنگ نبود ازدرختهای توت سنگها می‌ساختند» . بدین منظور تنهٔ درخت را بشکل قطعات مدور می‌بریدند ودر آب خیس‌می کردند تاسختی وصلبی لازم راکسب کنند . پس از ورود لشکر جوچی شهررا ازهرسو درمیان گرفتند . به اسیران امرشدکه خندق را پر کنند و این فرمان مجری گردید (به گفتهٔ رشیدالدین ده روز صرف این‌کارشد) . پس‌از آن همان‌کارگران مشغول نقب زدن برای تخریب حصار شدند . اعمال مغولان سلطان خمارتگین را آنچنان وحشت‌زده کردکه وی از دروازهٔ شهر بیرون‌آمده تسلیم مغولان‌شد[1]. این که پس از وی چه‌کسی‌ریاست را به‌عهده‌گرفت ... درمتون ومنابع‌سخنی در این باره‌گفته نشده است[2] . خیانت سلطان [خمارتگین] ، روحیهٔ ساکنان شهررا اندکی ضعیف‌کرد . ولی مع‌هذا دفاع دوام یافت و مغولان با اینکه پرچم خویش‌را برفراز حصار شهر افراشته بودند بناچار هرکوی وهربرزن‌را علیحده تسخیرکردند ، مغولان‌خانه‌ها را بیاری قاروره‌های نفت طعمهٔ آتش می‌ساختند . بخش اعظم شهر ویران شده بود که مغولان برآن شدندکه اثر آتش زیاد کند است و باید آب جیحون (آمودریا) را ازشهر منحرف کرد .

---

۱ ــ طبق گفتهٔ **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۰) ؛ **دوسون** از گفته‌های **رشیدالدین** متابعت می‌کند و **رشیدالدین** به هیچ وجه ازخیانت **خمارتگین** یاد نمی‌کند ومی‌گویدکه مغولان حصار را اشغال و پرچم خویش را ، پس از آنکه سه‌هزار نفرازپای درآمدند و فرماندهی را **اوکتای** به عهده‌گرفت ــ هفت روز پیش ازسقوط قطعی شهر ــ برآن افراشتند .

۲ــ ازگفتهٔ **جوینی** دربارهٔ محاصره مرو (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۲۴ ؛ Schefer, «Chrestomatie persane», t. II, p. 157 **ژوکوسکی** ، «ویرانه‌های مرو قدیم» ، ص ۵۰) پیداست‌که درآغاز سال ۶۱۸ هجری/ ۱۲۲۱ میلادی ، ۲۰۰۰ مرد لشکری وازآن جمله **اغول‌حاجب** ازخوارزم به‌مروگریختند .

در شهر بر آب جیحون جسری بسته بودند . سه هزار مرد از لشکر مغول آن جسر را اشغال کردند تا مشغول کار شوند . خوارزمیان ایشان را در میان گرفتند و همه را ازپای درآوردند . بدین سبب این موفقیت مردم شهر را دلیر کرد و « برمقاومت و مبارزت » افزودند و دفاع با جد بیشتر دنبال شد . ابن ـ اثیر می گوید که درطی دفاع از شهر ، تا زمانی که حصار را مغولان اشغال کردند عدهٔ کشتگان ایشان بیش ازمقتولان اهالی بوده . بنابه گفتهٔ رشیدالدین از استخوانهای مغولان مقتول تلها پدید آمده بوده که حتی درزمان وی در نزدیکی ویرانه های گرگانج قدیم دیده می‌شده است .

ازسخنان مؤلف مزبورچنین برمی آید که سبب‌عدم‌موفقیت امرمحاصره اختلافی بود که میان جوچی و جغتای پدیدآمده بوده . دربارهٔ علت اختلافات مزبور سخنی گفته نشده ولی از سخنان نسوی پیداست که جوچی سعی بلیغ مبذول می‌داشته تاآن شهر ثروتمند را از گزند حفظ کند زیرا که می‌بایست جزو متصرفات وی شود . و بدین منظور چندین بار اهالی را به تسلیم دعوت کرد. و درتأیید صدق مواعید خویش می گفت که مغولان تا آخرین حد امکان از عملیات جنگی اجتناب کرده ، برخلاف رسم و عادت خویش حتی زیانی به مردم روستاهای اطراف (رستاقها) شهر نرسانده‌اند. مردمی که‌عاقل‌تربودند توصیه می کردند که پیشنهاد مغولان پذیرفته شود ولی « ابلهان » پیروز شدند. عاقلان می گفتند که خود سلطان محمد خوارزمشاه هنگامی که درجزیره بود[1] درطی نامه‌های خویش به مردم توصیه کرده که از مقاومت در برابر دشمنان

۱ــ معلوم نیست که چرا مترجم فرانسوی <نسوی> در این مورد «الجزیره» را اسم خاص شمرده است .

خودداری کنند . بدیهی است که تردید جوچی موجب خشم جغتای شد . چنگیزخان ، چون خبر اختلافات موجود میان شاهزادگان را دریافت داشت، اوکتای (اوگدی) را به فرماندهی کل هرسه لشکر منصوب نمود[1] . مغولان همچنان کوئی را بعد از کوی دیگر تسخیر می‌کردند . و چون فقط سه محله در دست اهالی باقی ماند ، سرانجام مردم تصمیم گرفتند که فقیه علاءالدین خیاطی‌راکه محتسب‌خوارزم بود به‌نزد جوچی (توشی)فرستاده‌شفیع قراردهند و طلب عفو کنند . حال دیگرحتی خود جوچی هم قادرنبود خواهش ایشان را برآورد. خلایق را به صحرا راندند. اعلام شد که ارباب حرف و پیشه‌ها جدا بایستند. برخی ازایشان این‌فرمان را اطاعت نمودند وبعضی دیگرشغل‌خویش را پنهان داشتند وگمان کردند که مغولان ، هم چنانکه در دیگر شهرها معمول داشته‌اند، پیشه‌وران را باخود می‌برند وبه دیگران اجازه خواهندداد درزادگاه خویش باقی بمانند . به‌گفتهٔ جوینی « ارباب حرفت و صناعت » « زیادت از صد هزار» بودند و ایشانرا «به بلاد شرقی فرستادند» و « اکنون مواضع‌بسیار است درآن حدود که از اهالی آن معمور شدست و بسواد آن موفورگشته[2] »

۱ــ این خبر را مندرجات افسانهٔ مغولی « **یوآن‌ـچائو بی‌ـشی**» تأیید می‌کند. («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۴۷ ، <چاپ **کوزین** ، ۱۸۷> .

۲ ــ یحتمل این مهاجران خوارزمی نیاکان **دونگان** بوده‌اند یا اینکه نیاکان **دونگان** تحت نفوذ ایشان اسلام‌آوردند (دربارهٔ موضوع **دونگان** رجوع شود به **بارتولد**، «پاسخ‌به **گ. ا. گرومو‌ـگرژیمایلو**» ، ص ۷۰۴ـ۷۰۰ . که گفتهٔ **رشیدالدین** دربارهٔ تغییرکیش شاهزاده **آناندا** و لشکریان وی در تنکوت [تنکقوت ؟] چاپ **بلوشه** ، ۵۵۹ وبعد . میدانیم که **دونگانان** اکنون نیزهمه شافعی هستند . اخبار تاریخی حاکی است‌که

←

کودکان و زنان جوان[1] را به اسیری بردند و باقی مردم را ازپای در آوردند، بدین طریق که ایشان را « برلشکر قسمت کردند، هریك مردقتال (که به‌گفتهٔ رشیدالدین بیش از ۵۰۰۰۰ نفربودند) را بیست و چهار نفس مقتول رسید» ظاهراً جوینی رقم بزرگتری شنیده بوده و بنظر وی آن چنان غریب و مستبعد آمده بوده که از نقل آن خود داری کرده. رشیدالدین داستانی نیز در بارهٔ شیخ‌نجم‌الدین کبری نقل می کند. شهرت مقام قدسی شیخ‌گویا به‌گوش چنگیزخان رسیده و وی امرداده‌بوده که وی‌را ازلشکرکشی مغول به خوارزم آگاه کنند و توصیه نمایند از شهر خارج شود. شیخ گفت که می‌خواهد در نیك وبد هم شهریان خویش شریك باشد وبه هنگام تسخیرشهر کشته شد. البته داستان رسول فرستادن چنگیزخان به نزد شیخ غیر محتمل است، به ویژه که مغولان درآغازقصد «نهب وقتل وغارت» پایتخت خوارزم را نداشتند و دلیلی نداشت که ترك شهررا به شیخ توصیه کنند.

به‌گفتهٔ‌ابن‌اثیر، سرنوشت‌گرگانج‌غم‌انگیزترازدیگرشهرهائی که‌مغولان مسخرساخته بودند، بوده. درموارد دیگر، همیشه عده‌ای ازساکنان ازقتال و

→

پیروان این مذهب درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) در خوارزم نیرومندتر از جاهای دیکربودند. <دراینجا در حاشیهٔ نسخهٔ **بارتولد** (چاپ انکلیسی) چنین‌یادداشت شده: « اشارهٔ Pell ، ۵۶ در JA ، ۱۹۲۷ ، II ، ۲۷۹–۲۶۱ » (دربارهٔ یکی از این مهاجرنشینهای مسلمان؛ رجوع شودبه : (Pelliot, ‹notes sur le «Turkestan›, P. 56 – تحریریه >.

۱– درتألیف **جوینی** چنین است (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۱ : « کودکان وزنان و جوانان » ؛ در تألیف **رشیدالدین** : « زنان و مردان و کودکان » ، و این معنی را نمی‌رساند.

نابودی نجات یافته بودند : «بعضی پنهان شدند ، برخی گریختند ، پاره‌ای را بردند ولی بعد (مع‌هذا) توانستند نجات یابند و عده‌ای نیز در میان مقتولان مخفی شدند (وپس از رفتن مغولان برخاستند)» . ولی درگرگانج مغولان پس ازنهب وقتل وغارت مردم سد را خراب کردند وآب سراسر شهررا غرقاب وساختمانها را ویران ساخت . و جای شهر را بعد آب پوشانید . هرکس از تاتار نجات یافته بود در آب غرق شد و یا در زیر آوار ویرانه‌ها هلاك گردید . ولی به گفتهٔ جوزجانی[۱] دو ساختمان ، یکی « کشك آخچاك » (؟) و دیگر مرقد سلطان تکش (در یك‌جا اشتباهاً «مرقد محمد» گفته شده) برپای ماند[۲] . بدین سبب احتمال اینکه مغولان عمداً و از روی قصدشهر را غرقاب کرده باشند اندك است . ولی مسلماً بر اثر تخریب و ویرانئی که ایشان مسبب‌آن بودند ، سد ها وبه ویژه سدهائی که مانند سد آن پایتخت به تعمیر وترمیم روزانه‌احتیاج‌داشتند[۳] ویران‌گشتند. سبب وتوجیه غرقاب شدن چندین شهر خوارزم وتغییر مسیر جیحون (آمودریا) که مجدداً به‌دریای خزر جریان

۱ــ ترجمهٔ **راورتی**، I ، ۲۸۱ <درچاپ **ناسائو‌ــلیس** نیست> ، II ، ۱۱۰۰ <چاپ **ناسائوــلیس** ، ۳۷۸> .

۲ــ بنا به خبر متأخری‌که معلوم نیست‌که‌ازکجا اخذ شده (**عبدالکریم بخاری**، متن ، ۷۸ ؛ ترجمه ۱۷۷) ، مرقد **نجم‌الدین‌کبری** ومرقد **ابن‌حاجب** و مناره و مرقد دختر **محمد** و بقایای بازار سالم مانده بوده . مرقد **شیخ نجم‌الدین کبری** اکنون در میان ویرانه‌های شهر کنونی قرار دارد (Lansdell, «Russian Central asia» , vol. II, p. 347) و « مردم خیوه بسیار محترمش می‌دارند » (رجوع شود به ، **اسمیرنوف** ، «**دراویش**» ، ص ۱۸) . حتی درتألیف **ابن بطوطه** نیزازآن یاد شده‌است (III ، ۶).

۳ ــ **یاقوت** ، «معجم» ، II ، ۴۸۳ .

یافت [1] همین است .

محاصرهٔ گرگانج به‌گفتهٔ رشیدالدین هفت ماه وبه‌قـول ابن‌اثیر پنج ماه طول کشید . ولی گفتهٔ نسوی که شهر درآوریل سال ۱۲۲۱ میلادی (بهـار سال ۶۱۸ هجری) تسخیرشده بوده بیشتر به‌حقیقت مانند است . ازآنجائی که خوارزم می‌بایست جزء متصرفات جوچی باشد ، جغتـای و اوکتای به نزد پدر که در آن زمان سرگرم محاصرهٔ طالقان بود بازگشتند و بر سرراه خویش شهری دیگر را ویران کردند [2].

شاهزادگان خوارزمی‌چون خوارزم را ترك گفتند می‌بایست از خراسان بگذرند ، وچنانکه پیشتر گفتیم ، لشکریان تخوچار در آنجا بودند . مغولان

۱ـ بارتولد ، «حافظ ابرو» ، ص ۱۱ ـ ۸ ؛ بارتولد ، «آمودریا». گفته‌های پلانوکارپینی (چاپ بیزلی ، ۷۶ ، ۱۱۰ ، ۱۵۲) دربارهٔ تخریب شهر «ارناس» بوسیلهٔ غرقاب ساختن آن ، مسلماً مربوط به گرگانج است < ترجمهٔ مالئین ، ۲۴ . ــ هیئت تحریریه > .

۲ـ نام‌آن <درتألیف جوینی> درچاپ قزوینی (I ، ۱۰۱) ومنتخبات شفر ودر نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ «کاسف» آمده ، در نسخهٔ خطی خانیکوف «کاشف» نقل شده . شفر قرائت کلمه را بصورت « کاسن » پیشنهاد می‌کند (Chrestomatie persane», t. II, notes, pp. 175 - 176) ؛ به عقیدهٔ وی قریهٔ کاسن درناحیهٔ نسف‌منظور نظراست (رجوع شود به‌ماقبل ص۲۲۱ـ۲۱۹) ، ولی این که‌آن قریه‌ـ که درمحل اقامت تابستانی چنگیزخان درسال ۱۲۲۰ میلادی/ ۶۱۷ هجری قرارداشته ، درمقابل مغولان پایداری کرده باشد ، ضعیف الاحتمال است . ممکن است کیلف (کالف) منظور نظر باشد .

درآن زمان در شهرهای بزرگ خراسان پادگان نداشتند. چون چنگیزخان خبر فـرار شاهزادگان را شنید به مغولان فرمود تا دستجات مراقبت در مرز شمالی خراسان مستقر سازنـد . در حوالی شهرنسا فوجی از مغولان مرکب از ۷۰۰ مرد سوار استقرار یافته بوده، که مورد حملهٔ ناگهانی جلال‌الدین و ۳۰۰ تـن از سواران وی قرار گرفت . حمله آن‌چنان شدید وسریع بودکه مغولان فرار برقرار اختیار کرده اسلحه و لوازم خویش را به دشمنان گذاردند . فقط عدهٔ قلیلی موفق به نجات و فرار گشتند . نسوی[۱] این برخورد را نخستین موفقیت مسلمانان دراین جنگ می‌داند. وی از موفقیت دیگرتیمورملك (تسخیرینی‌ـ کنت) بی‌خبرماند. جلال‌الدین و همراهان او براثراین‌پیروزی توانستند اسبان عوض کنند وبسلامت وآسودگی به نیشابور برسند . ولی اقبال بابرادرانش ازلاغ‌شاه و آق‌شاه این‌چنین یاری نکرد. گرچه ایشان نیزموفق‌به فرار ازدست دستجات مرزی مغول شدند ولی‌در داخل کشور ازطرف مغولان محاصره شده با همهٔ همراهان بقتل رسیدند[۲] . به‌گفتهٔ جوینی[۳] شاهزادگان اسیر شدند و فقط پس از دو روز به هلاکت رسیدند . با اینکه نیروی نظامی مغول در خراسان ناچیز بوده ، مع‌هذا جلال‌الدین نتوانست لشکری درآنجا گردآورد . به‌گفتهٔ نسوی[۴] وی یك ماه تمام در نیشابور اقامت گزید. ولی به قول جوینی فقط سه روز درآن شهربود و درپانزدهم ذی‌الحجه سال ۶۱۷ هجری/۶ فوریه ۱۲۲۱ میلادی آنجا را ترك گفت . وی از نیشابور وارد زوزن شد (در مرز خراسان

۱ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۶۰ ؛ ترجمه ، ۱۰۱ .

۲ــ همانجا ، متن ، ۶۲ ؛ ترجمه ، ۱۰۵ .

۳ــ نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۴۹ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۳.

۴ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۶۴ ؛ ترجمه ۱۰۸ .

و کوهستان و سه روز راه از قاین) وخواست درقلعهٔ آن شهر رود و «متحصن شود» و وسایل مقاومت فراهم آورد . بنابه‌گفتهٔ جوینی سلطان به سبب روحیهٔ عنادآمیز ساکنان آن شهر بناچار آنجا را ترك گفت[1] ولی به قول نسوی خود از اجـرای نیت خویش سرباززد و امتناع وی براثر سخنان « مستحفظ قلعه » بود که گفت : « امثال پادشاه را نشاید به قلعه پناه بردن ...» و سلطان باید در عرصهٔ گشوده پیکار کند ، نه آنکه درقلعه پنهان و متحصن شود. وقلعه هرقدر مستحکم باشد مغولان وسیله‌ای برای تصرف آن خواهند یافت . جلال‌الدین ازآنجا ازطریق ناحیهٔ هرات به بُست رخنه کـرد[2]. بنا به‌گفتهٔ نسوی[3] ، وی در آنجا به لشکر ده هزار نفری [در « سیرت جلال‌الدین » چاپ پیش گفته ، ص ۹۲ « نه هزار مرد » نوشته] امین‌الملك که در سجستان مشغول عملیات بوده پیوست و لشکرتاتار را که درآن ایام قندهار را در محاصره داشتند ، شکست داد و پس ازآن وارد غزنه ، که شهرعمدهٔ قلمرو وی بود ، گـردید . در هیچ منبـع دیگری از پیکار قندهار سخن نرفته (مگراینکه دراین مورد پیروزئی که امین‌الملك بدست آورده بـوده و دربارهٔ آن بعداً صحبت خواهم داشت ، منظور نظر باشد) . گروهی از مغولان که در آن زمان ، به آنچنان نقطهٔ دور جنوبی نفوذ کرده بوده ، جزعده‌ای معدود نمی‌توانست باشد . والاّ اطلاعاتی دربارهٔ ایشان درتألیف جوینی و یا رشیدالدین وجود می‌داشت .

۱ـ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۴ : « با سلطان مناقشت نمودند » .

۲ـ **جوینی** از حرکت به بست یاد نمی‌کند . ولی گذشته از **نسوی** ، **جوزجانی** نیز دربارهٔ آن سخن می‌گوید (ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۸۷ ؛ < در چاپ **ناسائو‐لیس** نیست > .

۳ـ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۶۵ـ۶۴ ؛ ترجمه ۱۱۰ـ۱۰۹ .

چنگیزخان لشکریان خویش‌را سرانجام بالتمام دربهارسال۶۱۸ هجری /۱۲۲۱ میلادی از جیحون عبورداده‌بلخ را اشغال کرد. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر[۱] شهر بلخ‌خود تسلیم شد ومورد عفو قرارگرفت. بقول جوینی[۲] چنگیزخان نخست ایلی و اطاعت شهررا پذیرفت ولی بعد به وعده وفا نکرده امربه قتل عام مردم شهر کـرد و مغولان کسانی را که به هنگام آن کشتار پنهان شده بـودند در بازگشت خویش از پای در آوردند . شهر بلخ در زمان ابن بطوطه هنوز بـه صورت ویرانه بوده[۳]، ولی از گفته های ابن اثیر چنین برمی‌آید که تخریب شهر بعداً براثرشورش اهالی صورت گرفت . تـولوی به خراسان و جغتـای و اوکتـای (اوگِدی) به خوارزم اعزام شدند. دیگـر لشکریان ، قلاع کوهستانی واقـع برشاخه‌های کوهساران هندوکش و پاروپامنیز [درشمال غربی‌افغانستان و ترکمنستان شوروی ، ارتفاع بلندترین قلهٔ آن که « کـوه حصار » نام دارد ۴۲۲۵ متراست] را محاصره کردند. چنگیزخان به شخص خویش قلهٔ «نصرت کوه »[۴] را در حوالی طالقان[۵] محاصره نمود . لشکرگاه مغول « تل نعمان » و

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۲۵۵ ؛ CMIZO, I, 28 .

۲ــ چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۳ وبعد .
Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 141—142

۳ــ ابن‌بطوطه ، III ، ۶۲ــ۵۸ .

۴ــ در تألیف جوینی چنین است (چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۴ ؛ در « منتخبات » شفر اشتباهاً «نقره‌کوه» نوشته شده؛ درتألیف ابن‌اثیر «منصورکوه» ودرکتاب جوزجانی « ناصرکوه » آمده .

۵ــ بطوری که راورتی ثابت کرده (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۸ وبعد ، حاشیه ۱) منظور نظر طالقان خـراسان است (دربارهٔ آن به ماقبل ص ۱۹۹ رجوع شود) نه طالقان تخارستان . اما راجع به موضع نصرت کوه ، باحتمال‌قوی منظور قلعهٔ شهر طالقان است .

« بیابان کعبه »[1] واقع میان طالقان و بلخ را اشغال کرده بود. به‌گفتهٔ ابن‌اثیر محاصره ده ماه (که شش ماه اول پیش از ورود چنگیزخان بوده) و به قول رشیدالدین هفت ماه بدرازا کشید . در آن مدت تولوی و جغتای و اوکتای وظایف محوله را انجام داده به نزد پدر بازگشتند . مسلمانان نتوانستند از این فرصت استفاده کرده زیانی واقعاً جدی به مغولان وارد آورند . یکی از علل اصلئی که عملیات جلال‌الدین را دشوار ساخته بوده، همانا اختلافاتی بود که پیش از ورود وی میان ترکان وغوریان آغازگشته بوده .

نمایندهٔ جلال‌الدین در غزنه[2] کربرملك بوده. وی درسال۶۱۷ هجری / ۱۲۲۰ میلادی ناحیه‌ای را که به او سپرده شده بوده ترك گفت و به دعوت امین‌الملك که در سجستان سرگرم عملیات بوده عازم‌آنجا گشت . اختیار‌ـ الدین محمد بن علی خرپوست والی پشاور از غیبت وی استفاده کرده غزنه

---

۱ ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۹ ؛ < چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۴۶ > . دیگر منابعی که از محاصره سخن گفته‌اند عبارتند از : ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ، XII ، ۲۵۵ ؛ CMIZO, I, 29 ؛ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۴ وبعد ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 142; رشیدالدین ، چاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۱۱۴ > ؛ ترجمه ۷۶ ـ ۷۵ ؛

D'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, 273

۲ ـ در بارهٔ حوادث غزنه پیش از ورود جلال‌الدین رجوع شود به : نسوی ، « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۸۰ ـ ۷۹ ؛ ترجمه ۱۳۳ ـ ۱۳۱ ؛ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۱۶ـ۱۰۱۲ ؛ < چاپ ناسائو‌ـلیس ، ۳۴۸ـ۳۴۷ > ؛ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۷۲ـ۱۷۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۹۲ و بعد ؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, PP. 297–300

را اشغال نمود . بنابه گفتهٔ جوزجانی (که به سبب انتساب و همشهریگری به غوریان حسن توجه کامل دارد) خرپوست به امر محمد خوارزمشاه وارد غزنه شده بوده . مورخ مزبور می‌گوید که خرپوست ۱۳۰۰۰۰ مرد جنگی گرد ــ آورد و بیاری ایشان تدارك حمله به چنگیزخان را می‌دید . به‌گفتهٔ جوینی عدهٔ لشکر وی برروی هم ۲۰۰۰۰ بوده . امین‌الملك به وی پیشنهاد کرد که عقد اتحاد ببندند و قدرت را میان خود تقسیم کنند ولی جواب شنید که «ما مردمی غوری‌ایم و شما ترك ، با هم زندگانی نتوانیم کرد»[۱] . کوتوال قلعه، صلاح ــ الدین محمد نسائی و نمایندهٔ حکومت کشوری ، وزیر جلال‌الدین بنام شمس‌الملك شهاب‌الدین الپ سرخسی ازاین تصمیم ناراضی بودند . و به این نتیجه رسیدند که « غوریان عصیان سلطان در دل دارند ، یمین ملك را که خویش سلطانست درملك غزنه راه نمی‌دهند »[۲]. آیا این نظرفقط تعلق به خود مورخ دارد و یااینکه اشخاص یاد شده واقعاً برای توجیه اعمال خویش این دلیل را تراشیده بودند ــ دلیلی که باوجود دشمنی سلطان نسبت به خویشان مادریش عجیب بنظر میرسد ــ به هرتقدیر سخن‌گفتن دراین باره دشواراست. صلاح‌الدین بدست خویش‌خرپوست را باخنجر درمجلس بزمی مقتول‌ساخت (به گفتهٔ نسوی درمیدانی) و پیش ازآن که غوریان ــ که لشکرگاهشان در نیم فرسخی غزنه بوده ــ اطلاع‌حاصل‌کنند ، شهر را به تصرف درآورد. غوریان جرأت نکردند شهر را محاصره کنند و پراکنده شدند . افراد فرقهٔ ایشان که

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۱ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹۳ .

۲ــ همانجا .

در شهر بودند مورد تعقیب و ایذا ، قـرار گرفتند . صلاح‌الدین خواهر زادۀ خرپوست را اعدام کرد . پس از دو یا سه روز امین‌الملك وارد شد و زمام قدرت را بدست گرفت . وی شمس‌الملك وزیر را در قلعه حبس کرد . در آن ایام چنگیزخان سرگرم محاصرۀ نصرت‌کوه بوده . دستجات کوچك مغول در نقاط دیگر مشغول عملیات جنگی بودند. امین‌الملك یکی از آن دستجات‌را شکست داد (که مرکب بود از ۲ تا ۳ هـزارنفر) و به تعقیب آن پرداخت و صلاح‌الدین را در غزنه گذاشت . دربارۀ وقایع بعدی مورخان اطلاعات ضد ونقیضی بدست می‌دهند بنابه‌گفتۀ جوینی غوریان ازغیبت امین‌الملك‌استفاده نموده قیام‌کردند و صلاح‌الدین را کشتند . حکومت بدست دو برادر ، بنـام قاضی رضی‌الملك و عمدة‌الملك که از ترمذ آمده بودند، افتاد . رضی‌الملك خویشتن‌را سلطان نامید . درپشاورعدۀ کثیری خلجان وترکمنان که ازخراسان وماوراءالنهر آمده بودند گردآمدند. در رأس ایشان سیف‌الدین اغراق‌ملك قرار داشته . رضی‌الملك درطی پیکار با ایشان شکست خورد ومقتول گشت و بخش اعظم لشکروی نیز نابود شد.درغزنه عمدة‌الملك به امارت اعلام شد. اعظم‌ملك پسرعمادالدین بلخی سابق‌الذکر (رجوع‌شود به‌ص حدود۷۳۰–۷۳۲)[۱] وملك شیر امیرکابل برضد او برخاستند وغوریان راگرد خویش‌جمع کرده غزنه را اشغال نمودند . عمدة‌الملك درقلعۀ شهر متحصن شد و پس از

۱ ــ معلوم نیست وی چگونه توانست از سرنوشتی که پدر و برادرانش به‌هنگام فـرار **ترکان خاتون** از خوارزم ، دچار آن شدند احتراز کند (**نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۳۹ ؛ ترجمه ، ۶۶) ظاهراً **نسوی** در آنجا (متن ، ۲۱ ؛ ترجمه ۳۸) که در میان شاهزادگان اسیر در خوارزم از **ملك اعظم** صاحب ترمذ نام می‌برد ــ وی‌را با برادرش اشتباه می‌کند .

یك محاصرهٔ چهل‌روزه قلعه‌مسخر گشت. دراین میان جلال‌الدین، شمس‌الدین وزیر راکه درقلعه محبوس بود آزاد کرد و وی را به غزنه فرستاد و او خبر نزدیك شدن سلطان را به مردم آن شهررسانید. هفته‌ای بعدجلال‌الدین‌وارد شد و همهٔ سران لشکرنسبت به‌وی ابراز اطاعت وانقیاد کردند.

جوزجانی و نسوی بالکل از عمدة‌الملك یاد نمی‌کنند. به گفتهٔ جوزجانی رضی‌الملك که از اغراق شکست خورده بود ازطرف اعظم‌الملك دستگیر شد و پس‌از ورود جلال‌الدین به‌قتل رسید. به‌گفتهٔ نسوی‌رضی‌الملك پیشتر شغل مشرف دیوان را در غزنه ایفاء می‌کرده (رجوع شود به ص۷۸۴-۷۸۵). صلاح‌الدین همهٔ امور اداری‌کشوری را به وی محول کرده بود، ولی چون رضی‌الملك وجوه خزانه را حیف و میل می‌کرده از وی ناراضی بوده. آنگاه رضی‌الملك فوج سجستانی را اغوا کرد که صلاح‌الدین را به قتل رسانند. تا هنگام ورود جلال‌الدین حکومت در دست رضی‌الملك باقی ماند. خود جلال‌الدین هم فقط پس‌از آنکه براثر پیکار در نزدیکی پروان فاتح و پیروزمند به غزنه بازگشت تصمیم به تعویض وی‌گرفت. رضی‌الملك به خاطرنقودی‌که حیف ومیل‌کرده بود مورد شکنجه قرارگرفت و بر اثر آن درگذشت. ولی چون جوینی و جوزجانی هر دو متفقاً گواهی می‌دهند، به احتمال اقوی هنگام ورود جلال‌الدین، غزنه در تحت حکومت اعظم‌الملك بوده است. جلال‌الدین به اتفاق امین‌الملك و ۳۰۰۰۰ مرد لشکری وارد غزنه شد. بنا به‌گفتهٔ نسوی[1] ۳۰۰۰۰ نفرمرد جنگی نیز درغزنه به‌وی‌پیوستند.

۱ــ «سیرت جلال‌الدین»، متن، ۸۰؛ ترجمه، ۱۳۴. مؤلف می‌گوید که هر یك از چهار سردار غزنه دارای ۳۰۰۰۰ تن مرد لشکری بوده و لشکری دیگربه‌همین شمار با **جلال‌الدین وامین‌الملك** وارد آنجا شد. بنابراین می‌بایست مجموع لشکریان ←

جوینی هم‌به تقریب همین رقم را بدست می‌دهد (۶۰–۷۰ هزار)[۱] ولی درجای دیگر[۲] می‌گوید که ۵۰۰۰۰ نفر تحت فرمان امین‌الملك و ۴۰۰۰۰ نفر زیر حکم سیف‌الدین اغراق[۳] بوده‌اند. نسوی، گذشته از سه تن سرداران یادشده (اعظم‌الملك، امین‌الملك و اغراق) از دو تن دیگر هم یاد می‌کند: یکی مظفرملك پیشوای افغانان ودیگر حسن پیشوای قرلقان[۴]. جلال‌الدین با دختر امین‌الملك ازدواج کرد.

جلال‌الدین با لشکری که ازقبایل و اقوام گوناگون مرکب بوده به

←

درحدود ۲۴۰۰۰۰ باشد که گمان نمیرود امکان داشته بوده [در «سیرت **جلال‌الدین**» چاپ **مجتبی مینوی**، ص ۱۰۶، چنین نوشته: «**جلال‌الدین** بغزنه آمد ... این جمله با قرب سی‌هزار سوار در خدمت مرتب گشتند و با او از لشکرخود و لشکر **امین‌الملك** سی‌هزار دیگر بود» که می‌شود ۶۰۰۰۰].

۱ـ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۷۲: «قرب شصت هزاربل هفتاد هزار»؛ <چاپ **قزوینی**، II، ۱۹۵: «شست هفتاد هزار»؛ در تألیف **ابن اثیر** هم ۶۰۰۰۰ ذکرشده (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۸؛ CMIZO, I, 33).

۲ـ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲: ۳۴، ورق ۱۵۰؛ چاپ **قزوینی**، II، ۱۳۵؛ درتألیف **رشیدالدین** نیز درمورد اول ۴۰۰۰۰ (چاپ **برزین**، بخش XV؛ متن، ۱۱۷؛ ترجمه، ۷۸).

۳ـ **نسوی** وی را «بغراق» می‌خواند؛ هم چنین **ابن‌اثیر** (چاپ تورنبرگ، XII، ۲۵۹).

۴ـ نام وی درتاریخ دوران سلطنت **اوکتای قاآن** نیزذکرشده است (**جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۱۱۹؛ <چاپ **ناسائو–لیس**، ۳۸۸>).

استقبال مغولان رفت و در پروان موضع گرفت[1] . وی از آنجا نخست فوج مغول را که قلعهٔ والیان (یا والشتان) را در تخارستان[2] محاصره کرده بوده شکست داد. مغولان[3] درحدود ۱۰۰۰ نفر کشته دادند وازرودگذشتند (محتملا

---

۱ ــ **راورتی** بموجب سخنان **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۴۲ ؛ < در چاپ **ناسائو-لیس** ، ۳۵۵ ؛ « در حدود بامیان و غزنین » . ــ تحریریه > که موضع پروان را میان غزنه و بامیان ذکر کرده و دلایل دیگر (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی**، I ، ۲۸۸ ، حاشیه ۳ ؛ II ، ۱۰۲۱ ، حاشیه ۸) ثابت می‌کند ــ و ظاهراً گفته های وی مستدل و اساسی است ــ که منظور نظر پروان مشهور که در درهٔ پنج شیر (رجوع شود به‌ماقبل ص ۱۷۴) نبوده بلکه پروان دیگری است‌که در نزدیکی سرچشمه های رودك لوغر [؟] (شاخه‌ای ازکابل) قراردارد .

۲ــ در بارهٔ این پیکار رجوع شود به تألیف **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۶ و بعد ؛ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۲۱ ؛ ترجمه ، ۸۰ ؛ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۱۶ ؛ < درچاپ **ناسائو-لیس** ، ۳۴۸ ؛ « حصار زاولستان » . ــ تحریریه > .

۳ــ اسامی سرداران ایشان در نسخ خطی و چاپهای مختلف بدین قراراست ، در تألیف **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، « کمجك » و « ملغور » . در نسخهٔ خطی**خانیکوف** ، « مکحك » و « ملغور » ؛ درچاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۶ ؛ « تکجك » و « ملغور » ؛ **جوینی** ورق ۱۷۳ ، « بکاجك » ، چاپ **قزوینی**، II ، ۱۹۷ ، «تکاجك» ؛ Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, PP. 142—143 ، « تکجك » ؛ چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۰۵ ؛ « تکجوك » ؛ < در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ چنین است . ــ تحریریه > . استاد **برزین** « مکاجك » و « ملغر » خوانده است . (برای نحوه های قرائت در نسخ خطی **رشیدالدین** ، رجوع شود به چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۲۱) .

از پنج شیر) وپل را ویران کردند . و بدیـن وسیله دشمنان خویش را آنقدر متوقف ساختند که سلامت به نـزد چنگیزخان بازگردند . پس از این واقعه شیکی قوتوقونویان علیه جلال‌الدین اعزام شد . به‌گفتهٔ جوینی وی ۳۰۰۰۰ مردلشکری همراه داشت وبه قول‌جوزجانی[۱] ۴۵۰۰۰ . جلال‌الدین برای مقابله باآن لشکر شتافت . پیکار دریك فرسخی پروان وقوع یافت . میمنهٔ مسلمانان در زیرفرمان امین‌الملك و میسره به فرماندهی اغراق بوده . لشکـرمسلمانان پیاده پیکار می‌کرد و « اسبان بردست گرفتند »[۲] . نبرد دو روز طول کشید . به گفتهٔ جوینی، شیکی‌قوتوقونویان شب روز دوم به لشکریان خود فرمود « تا هرسوار برجنیبت تمثالی (از نمد) نصب کردند » تا دشمن پندارد که مغولان نیروی کمکی دریافت داشته‌اند . این خدعه درآغاز موفق آمد ، ولی جلال‌ـ الدین توانست لشکریان خویش‌را تشجیع‌نماید و دل‌گرم سازد. چون‌مغولان از پیکار خسته و فرسوده شدند ، جلال‌الدین لشکـریان خود را براسبان سوار کرد و « به یکبار حمله آوردند » و این حمله سرنوشت و نتیجهٔ پیکار را معین کرد. شیکی قوتوقونویان فقط باباقیماندهٔ ناچیز لشکرخویش‌به نزدچنگیز-

۱ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۰۶ ؛ < چاپ **ناسائو-لیس** ، ۳۴۴ > .

۲ـ به‌گفتهٔ **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۰ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۷) ، « فرمود تا تمامت لشکر پیاده شدند و اسبان دردست (در چاپ **قزوینی** ، « بردست ») گرفتند وتن برمرگ نهادند » . به‌گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ۱۲۲ ؛ ترجمه ، ۸۰) ایشان لگامهای اسبان را به کمربند خویش بستند . درتألیف **میرخواند** نیز چنین است (« تاریخ خوارزمشاهیان »)، چاپ **دفرمری** ، ۹۶) .

خان بازگشت[1] .

پیکار پروان بزرگترین ناکامی مغولان دراین جنگ بوده و نتیجهٔ مستقیم آن ایــن بود که مغولان موقتاً از قلعهٔ ولخ [در « سیرت جلال‌الدین » چاپ مینوی ص ۱۰۷ « قلعهٔ ولج » نوشته] رفع محاصره کردند . قلعهٔ مزبور پیش ازآن درمحاصرهٔ فوج شش هزار نفری قرلغان ارسلان خان وفوج مغول طولن چربی[2] (که ظاهراً درآن تاریخ از خوارزم بازگشته بود) بوده است . گذشته ازاین درپاره‌ای شهرها که پیشتر درتحت اشغال مغولان بوده ، مردم قیام کرده شحنه های [باسقاقان] مغول را کشتند . مسلمانان از پیروزی خویش فقط این استفاده کردند که کین خویش را از مغولانی که اسیر ایشان بودند گرفتند . نسوی[3] باشعف تمام حکایت می کند که «فراشان اسیران را پیش [جلال‌الدین] می‌آوردند و اوتاد خیام راجهت تشفی درگوش ایشان می کوفتند وجلال‌الدین تفرج می کرد و از بشاشت چون صبح متبلج می‌شد » « ایشان را در این جهان عذاب دادند ولی عذاب آن جهانی سخت‌تر و طولانی‌تر خواهد بود» [بخش آخردر کتاب بارتولد بوده ولی درنسخهٔ نسوی که من دردست داشتم وجود

۱ــ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴ ، ورق ۱۵۱؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۸) ؛ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن، ۱۲۱ــ ۱۲۲ > ؛ ترجمه ، ۸۱ــ۸۰ .

۲ ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۰۴ ؛ < چـاپ **ناسالو ــ لیس** ، ۳۴۳ > .

۳ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۸۱ ؛ ترجمه ، ۱۳۵ ؛ اینکه مسلمانان تاچه حد در وصف پیروزی خویش طریق مبالغه پیموده‌اند ازاینجا پیداست که **نسوی** می‌گوید **تولوی** در پیکار کشته شد .

نداشته . ترجمه کردم] . سرداران برسرغنیمت منازعت کـردند . این منازعه باعث بـرانگیختن شور و اختلافات ملی و قومی شد و جلال‌الدین نتوانست مانع ازآن شود. سیف‌الدین اغراق و اعظم‌ملك و مظفرملك سلطان‌خویش را ترك گفتند و فقط امین‌الملك با ترکان خویش در نزد وی باقی‌ماندند[1] .

اگر سخنان رشیدالدین را باور کنیم[2] ، چنگیزخان خبرشکست را با خاطـری بسیار آرام استقبال کرد و اندوه خویش را به هیچ صورتی ظاهـر نساخت وفقط گفت که شیکی‌قوتوقو همیشه به غلبه خوگرفته است وتاکنون بخت با وی بیرحمی و خشونت نورزیده. اکنون که باچنین بیرحمئی روبرو شده محتاط‌تر خواهد بود. درآن زمان طالقان در دست مغولان بوده و بدیـن سبب چنگیزخان می‌توانست با همهٔ نیروی خویش علیه دشمن اقـدام کنـد . جلال‌الدین پس از رفتن سرداران خویش قادر نبود در پیکار آشکاری با دشمن درآویـزد ، ولی محتملاً می‌توانست حرکت و عبور وی را از گـردنه های هندوکش دچار دشواری کند . معلوم نیست که به چه علتی چنین نکرد و تـا کرانه‌های سند فقط در برابرمغولان عقب ننشست. منابع اصیل دربارهٔ حرکت و مسیر مغولان اطلاعاتی که کاملاً روشن باشد بدست نمی‌دهند . جوینی در

۱ــ در این باره به تألیف **جوینی** بنگرید ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۵۱ ، ۱۷۲ ؛ چاپ **قزوینی** ، II ، ۱۳۹ ، ۱۹۶ ؛ **نسوی** ، « سیرت **جلال ــ الدین** ، متن ، ۸۲ــ۸۱ ؛ ترجمه ۱۳۷ــ۱۳۶ ؛

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 303

۲ــ چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۲۳ ؛ ترجمه ، ۸۱ .

داستان هجوم مغولان[1] می‌گوید که چنگیزخان خبر شکست والیان را پس از تسخیر طالقان دریافت داشت و بی‌درنگ به لشکرکشی اقدام کرد و از طریق گرزوان[2] به بامیان رسید و در نتیجهٔ مقاومت ساکنان گرزوان یکماه تمام در آنجا متوقف گشت . در طی محاصرهٔ بامیان موتُوگن [در تألیف جوینی : « ماتیگان »] نوهٔ محبوب چنگیزخان ، پسر جغتای مقتول شد . بدین سبب فرمانی صادر شد که پس از تسخیر شهر جانداری درآنجا زنده نگذارند . این شهر را « موبالیغ » [در تألیف جوینی و وصاف : « ماؤوبالیغ »] لقب دادند (بمعنی «شهربد» [«دیه‌بد» ـ جوینی] . جوینی درفصل بعد[3] می‌گوید که چنگیزخان پس از شکست سرداران خویش مستقیماً راه غزنه پیش گرفت و « دو کوچه می‌رفت چنانك طعام نمی‌توانست پختن » . درفصل مربوط به جلال‌الدین از حرکت به سوی بامیان به هیچ‌گونه سخن گفته نشده و در فصل مربوط به امین‌الملك و اغراق نیزچیزی ازاین مقوله بیان نگشته ، ولی‌خبری که درجاهای دیگر دیده نمی‌شود اضافه شده، دایر براینکه بخشی از لشکریان شیکی‌قوتوقو که در حدود ۱۲ ـ ۱۰ هزار نفر بوده‌اند ، پیش از تصادم با جلال‌الدین، غزنه را غارت کرد، و درآن زمان درغزنه لشکری وجودنداشته،

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۴ و بعد ؛
Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 142—143

۲ـ در [منتخبات] شفر و نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۴۶ : «کروران» ؛ در نسخهٔ خانیکوف ، « کرذوان » ؛ درچاپ قزوینی، I ، ۱۰۵ : «کرزوان» یحتمل قلعهٔ رنگ در گزروان (Guzarwan) که الغ خان رئیس آنجا بوده منظور نظر است (جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۰۳ ؛ < چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۴۳ >) .

۳ـ چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۶ .

و مسجد جامع شهر را طعمهٔ آتش ساخته مـردم بسیاری را بقتل رساندند[۱] . رشیدالدین[۲] می‌گوید که چنگیزخان پس از تسخیر طالقان ـ که محاصرهٔ آن هفت ماه به درازا کشیدـ به بامیان رفت . پس از تخریب آن شهر باتفاق پسران خویش بازگشت و « تابستان را در تپه های طالقان گذرانید » . درپائیز « چون مردان استراحت کردند و اسبان فـربــه شدند » از حدود طالقان بسوی غزنه رهسپار شد . مورخانی که از جوینی متابعت نمی‌کنند (ابن‌اثیر و جوزجانی و نسوی) سخنی دربارهٔ تسخیر بامیان نمی‌گویند و می‌نویسند که چنگیزخان از طالقان مستقیماً به غزنه رفت و ضمناً هیچ گونه جزئیاتی دربارهٔ راه و مسیر وی ذکر نمی‌کنند . جوزجانی یك جا اشاره می‌کند[۳] که چنگیزخان از طریق غرجستان رفته و همهٔ بنهٔ سنگین خـویش را درتحت حفاظت عده‌ای اندك در لشکرگاه باقی گذاشت ، زیرا که درکوهستان جادهٔ عرابه رو وجود نداشته . معلوم نیست میرخواند[۴] اطلاعات خویش‌را ازچه منبعی اخذ کرده ومی‌گوید که چنگیزخان از طالقان ، از طریق اندرآب ـ کـه محاصرهٔ آن یك ماه تمام طول کشید ـ و سپس از راه بامیان وپس از تسخیر شهر مزبور، ازطریق کابل به غزنه رفت . از میان محققان اروپائی ، دوسون[5] معتقد است که چنگیزخان

۱ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۲ ؛ چـاپ **قزوینی** ، II ، ۱۹۶ ؛ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۲۱ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس**، ۳۴۸ـ ۳۴۹ > .

۲ـ چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ، ۱۱۷ ـ ۱۱۵ ، ۱۲۵ ـ ۱۲۴ ؛ ترجمه ، ۷۶ـ۷۷ ، ۸۲ـ۸۳ .

۳ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۷۲ـ۱۰۷۱ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۷۱> .

۴ـ « تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۹۹ـ۹۷ .

5— D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 294—296

در پائیز از طالقان به گرزوان و بامیان رفته و در شهر اخیرالذکر خبرشکست سرداران خویش را دریافت کرد . راورتی[1] به این نتیجه رسیده که محاصرهٔ بامیان هرگز وقوع نیافته بوده و بجای « بامیان » باید « والیان » قرائت شود . مع‌هذا ـ اگرطالقان وپروان درهمان نقطه‌ای که دانشمند مذکور آنها را قرار داده واقع بوده‌اند ـ بعید نیست که چنگیزخان طریقی را برگزیده بوده که از میمنهٔ کنونی در جنوب رودماك آغاز می‌گردید . و ازآنجا از طریق شهار [شاخر، شخر، شهر ...؟] وبای ومعبر هفتاد گردش و ناحیهٔ بلخاب و یقولان و فیروز بغر به بامیان پایان می‌یافته[2] اظهار نظر دربارهٔ اینکه بامیان فقط درآن زمان تسخیر شده بوده یا در تابستان گذشته ، دشوار است . درمورد دوم باید گفت که چنگیزخان به منظور احتراز از گرمای تابستان ، پیش ازسقوط قلعه، از طالقان به هندوکش رفت و فوجی را برای تعقیب محاصره در آنجا باقی گذاشت و تسخیر قلعه پس از بازگشت وی در پائیز وقوع یافت . البته چنین چیزی محال نیست .

به گفتهٔ رشیدالدین ، چنگیزخان عرصهٔ کارزار را در پروان از نظر گذرانید و سرداران خویش را بخاطر انتخاب موضع نامناسب توبیخ کرد . شخص چنگیزخان از طرف لشکریان جلال‌الدین مواجه با هیچ مقاومتی نشد و غزنه را اشغال کرد و درآنجا اطلاع یافت که سلطان پانزده روز پیشترشهر

۱ـ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۹۰ ، حاشیه ۳ ؛ II ، ۱۰۲۱ـ۱۰۲۰ حاشیه ۶ ؛ ۱۰۲۵ ، حاشیه ۲ .

۲ـ خبری که بعد نقل شده ، که بخشی از بنه در بغلان باقی گذاشته شده بوده ، این اندیشه را درمخیله برمی‌انگیزد که فوج دیگر مغول از تخارستان ، ازطریق اندرآب و درهٔ پنج شیر حرکت می‌کرده .

را تـرك گفته . به گفتهٔ جوینی ، چنگیزخان مـابـدایـلـواچ[1] را به شحنگی شهر منصوب کرد (ظاهراً نه محمود یـلـواچ را) . ولی پس از فـرار جلال‌الدین اوکتای (اوُگدِی) را به غزنه فرستاد و وی به فرمودهٔ پدر اقدامات بسیارسختی علیه آن شهر که قبلاً اطاعت وایلی خود را اعلام کرده بوده ، بعمل‌آورد (در بارهٔ قیام اهالی سخنی نرفته است) : مردم شهر را به صحرا برده هلاك کردند به استثنای محترفه [پیشه وران]که به اسارت برده شدند[2] . جوزجانی نیز از کشتار اهالی سخن می‌گویـد[3] ، ولی به اشغال قبلی شهر اشاره‌ای نمی‌کند . جلال‌الدین پیش از آن تاریخ به سند عقب نشینی کرده بوده و فرموده تا کشتی‌هائی برای‌عبور از رود فراهم‌کنند. درآن‌میان‌برخوردی میان مؤخرهٔ ـ سلطان که زیر فرمان اورخان بوده و مقدمهٔ مغولان وقوع یافت و مسلمانان شکسته شدند[4] . بنابه گفتهٔ نسوی ، شخص جلال‌الدین در نزدیکی گردیز (به‌ـ فاصلهٔ یك روز راه در مشرق غزنه) به مقدمهٔ لشکرمغول حمله کرد و شکستی کامل برایشان وارد آورد . صرف نظر ازنتیجهٔ این برخورد، به هرتقدیرتصادم

۱ـ درکتاب شفرچنین است («Chrestomatie Persane » t. II, P. 143) درچاپ قزوینی ، I ، ۱۰۶ ، « مامایلواج » .

۲ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۰۸ ؛

Sehefer, « Chrestomatie persane » t. II, p. 144

D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 310

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۰۴۳ـ۱۰۴۲ ؛ <چاپ ناسائوـلیس ، ۳۵۵>.

۴ـ دراین باره به جوینی رجوع شود (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۵۱ ؛ چاپ قزوینی ، II ، ۱۴۰) ؛

D, Ohsson, « Histoire des Mongols » t. I, p. 306

مزبور نیروهای اصلی مغول را متوقف نساخت و آنان پیش از آنکـه کشتی‌ها تهیه شوند به کرانهٔ سند رسیدند . فقط یك کشتی وارد شد و می‌خواستند زنان خاندان سلطنتی را درآن بنشانند ولی آن کشتی را هم امـواج رود شکست. جلال‌الدین نتوانست نقشهٔ دیگر خویش را عملی سازد و مجدداً سردارانی را که ترکش گفته بودند بسوی خویش جلب کند[1] .

بنابه گفتهٔ نسوی ، پیکار قطعی درکرانهٔ سند در چهارشنبه ۹ شوال ۶۱۸ هجری / ۲۴ نوامبر ، ۱۲۲۱ میلادی[2] وقوع یافت . اماراجع به محل کارزار، فقط گواهی جوزجانی دردست‌است[3] که می‌گوید جلال‌الدین به پشاور(قرائت کلمه مشکوك است) عقب نشست و نسوی گوید[4] که صاحب ناحیهٔ کوهستانی جودی پس از عبور جلال‌الدین از رود، به وی حمله کرد و شرف‌الدین علی یزدی دربارهٔ لشکرکشی‌تیمور شرحی‌می‌نویسد[5] که‌گویا وی‌به‌کنارسند ومحل

۱ــ **نسوی** ، « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ۸۳ــ۸۲ ؛ ترجمه ۱۳۹ــ۱۳۸ .

۲ ــ به گفتهٔ **نسوی** ، ۹ شوال (در ترجمه « هشتم » آمده) ؛ ولی روز ۹ شوال (۲۶ نوامبر) جمعه بوده . درتألیف **جوینی** و دیگر منابع ماه رجب ذکرشده (اوت ــ سپتامبر) ، در تألیف **میرخواند** (« تاریخ خوارزمشاهیان » ، چاپ **دفرمری** ، ۱۰۱) اشتباهاً سال ۶۲۰ هجری نقل شده . **راورتی** هم به عدم احتمال این تاریخ اشاره کرده (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۵۰ــ۱۰۴۹ ، حاشیه ۲) و حال آنکه تألیف **نسوی** را نخوانده بوده .

۳ــ ترجمهٔ **راورتی** ، I ، ۲۹۲ــ۲۹۱ .

۴ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۸۶ ، ترجمه ، ۱۴۲ .

۵ــ **شرف‌الدین علی یزدی** ، ترجمهٔ **پتی‌دلاکروا** ، III ، ۴۷ــ۴۵ ؛ چاپ **کلکته**، II ، ۴۷ .

پیکار جلال‌الدین با مغولان رسید و پس از عبور از رود وارد دشتی گشت که بنام جلال‌الدین به « چول‌جلالی » موسوم بوده است (بنا به‌گفتهٔ راورتی[۱] ایـن نام هنوزهم محفوظ مانده) ومراتب اطاعت‌وایلی شاهزادگان ناحیهٔ‌کوهستانی جودی را پذیرفت . راورتی[۲] معتقد است که یحتمل مرز طبیعی‌گورا ـ تراپ (به معنی تحت‌اللفظی «پرش اسب») محل پیکار بوده و به عقیدهٔ وی شاید این محل بعد از عبورسلطان از رود به این نام موسوم‌گردیده . محل مزبوراندکی پائین‌تر از گذر نیلاب قرار دارد . درهمهٔ آن پهنه رود جریان بسیار تندی دارد که عبور از آن میسر نیست . راورتی[۳] اعتراف می‌کند که ایـن محل کاملاً با معبر تیمور از رود مطابقت ندارد . تیمور در دنکت از رود عبور کرده ـ بـوده .

بنا به گفتهٔ نسوی[۴] ، قلب لشکر مسلمانان که زیرفـرمان شخص جلال ـ الدین بوده ، مغولان را تارومار کرد و « چنگیزخان پشت بنمود و روی بـه هـزیمت نهاد » (؟) ولی ۱۰۰۰۰ از بهادران مغول (رجوع شود به ماقبل ص ۴۴۹ اصل) که کمین کرده بودند به میمنهٔ مسلمانان که زیرفرمان امین‌الملك بود حمله کردند و سرنوشت قطعی پیکار را معین نمودند. پسر جلال‌الدین که هفت یا هشت ساله بوده اسیرگشت و به قتل رسید . جلال‌الدین خود فرمود تا مادر و زن دیگرزنان حرم او را درآب غرق‌کنند تابدست مغولان اسیرنشوند. شخص جلال‌الدین سوار براسب ازآب‌گذشت و «آن اسپ تا وقت‌آنکه فتح

۱ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، I ، ۲۹۳ .

۲ـ همانجا ، ۲۹۲ ، حاشیه ۴ .

۳ـ همانجا ، ۲۹۱ ، حاشیه ۴ .

۴ـ « سیرت جلال‌الدین » ، متن ۸۵ـ۸۳ ؛ ترجمه ، ۱۴۱ـ۱۳۹ .

تفلیس کرد» با وی بود ولی دیگر هرگز سوار بر آن نشد. نزدیك ۴۰۰۰ نفر از لشکریان با سلطان به کرانهٔ دیگر رود رسیدند. و سه روز بعد ۳۰۰ سوار دیگر نیز به او پیوستند ــ اینان را جریان آب بدور انداخته بود [در « سیرت جلال‌الدین » نسوی، چاپ مینوی، ص ۱۱۳ نوشته شده: « سبب آنکه او را موج‌آب بدور انداخته بود باسه نفر ازخواص خود »]

چنگیزخان عبور ازسند و تعقیب جلال‌الدین را لازم نشمرد. سال‌بعد، فوجی مرکب از ۲۰۰۰۰ مرد لشکری برای تعاقب سلطان گسیل گشت و به مولتان رسید و به سبب گرمای تابستان، بدون آنکه شهر را مسخر سازد، بازگشت[1].

عملیات جنگی سال ۶۱۹ هجری / ۱۲۲۲ میلادی تقریباً منحصر به محاصره و تسخیر استحکامات کوهستانی بوده است و شرح آن از وظیفهٔ مابیرون است[2]. فقط باید سخنی چند دربارهٔ وقایع سال ۱۲۲۱/۶۱۸ میلادی خراسان که در ماوراءالنهر هم انعکاسی داشته بگوئیم.

درآغاز سال ۱۲۲۱ میلادی/۶۱۸ هجری چنگیزخان از طالقان تولوی را مأمور اشغال شهرهای خراسان کرد و ضمناً، اگر سخنان جوینی را باور کنیم[3]، فقط عشر لشکریان خویش را به اوداد. شمار نفرات افواجی که وی

۱ــ جوینی، چاپ قزوینی، I، ۱۱۲؛

Schefer, « Chrestomatie Persane » t. II, P. 147.

۲ــ دربارهٔ ایشان مشروحتر از همه جا در تألیف جوزجانی، ترجمهٔ راورتی، II، ۱۰۴۳ و بعد، منقول است؛ <چاپ ناسائو‌ــ‌لیس، ۳۵۵ و بعد>.

۳ــ چاپ قزوینی، I، ۱۱۷؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 151

از شهرهای مطیع شده گردآورده بمراتب بیشتربوده ، زیرا که به‌گفتهٔ مورخ مزبور، درظاهر مروعدهٔ لشکر او به ۷۰۰۰۰ بالغ گشته بوده[۱] . پس‌ازعزیمت محمد خوارزمشاه در خراسان نیز وقایع خوارزم و غزنه تکرار شد . وقدرت به دست برخی افراد نامجو و هنگامه طلب افتاد که پاره‌ای از ایشان آرزوی تخت و تاج سلطنت‌داشتند. درمرو مجیرالملک شرف‌الدین مظفر[۲] حاکم و وزیر وفرمانروای کشوری چنین آرزوهائی‌داشت . تولوی درچنین شرایط و اوضاعی توانست در مدتی کمتر از سه ماه وظیفهٔ خویش را انجام دهد و سه شهر بزرگ خراسان (مرو و نیشابور و هرات) و بسیاری ازشهرهای کوچکتر را بزیر اطاعت و فرمان درآورد . مرو روز اول محرم سال ۶۱۸ هجری / ۲۵ فوریه ۱۲۲۱ میلادی[۳] مسخرشد . اهالی را ، بجز ۴۰۰ تن از پیشه وران (محترفه) کشتند. یکی از اعیان محلی بنام امیرضیاءالدین علی را به ریاست شهر گماشتند و برماس را به شحنگی منصوب کردند و وی را مأمور کردند تا مردمی را که ازکشتار نجات یافته‌اندگردآورد . وایشان مورد حملات تازهٔ دیگر افواج مغول قرار گرفتند . سرنوشت نیشاپور که در روز شنبه ۱۵ صفر ۶۱۸ هجری / ۱۰ آوریل مسخر شد، بسیار سخت‌تر بود . در اواسط رمضان

۱ـ جوینی ، چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۵ ؛
Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, P. 157
ژوکوسکی ، « ویرانه‌های مرو قدیم » ، ص ۵۱ .

۲ ــ در بارهٔ وی رجوع شود به : ژوکوسکی ، « ویرانه های مرو قدیم » ، ص ۵۰ــ۴۹ .

۳ــ درتألیف جوینی، چاپ قزوینی ، I ، ۱۲۵ ــ اول محرم ۶۱۸ هجری‌آمده استاد ژوکوسکی تاریخ دقیق را نقل نکرده است .

سال ۶۱۸ هجری / نوامبر ۱۲۲۰ میلادی تغوجار [تغاجار گورکان داماد چنگیزخان] به تیری در زیر حصار شهر کشته شد و مردم نیشابور تاوان آن را با جان دادند و بدین سبب تولوی پس از تسخیر شهر تقاضای عفو اهالی را نپذیرفت. مردم شهر پس از تسخیر آن، به‌استثنای ۴۰۰ تن از پیشه وران، هلاك کردند. شهر نیشابور را بالکل ویران ساختند و جایگاه آنرا شخم زدند. در محل ویرانهٔ شهر امیری مغول و ۴۰۰[1] تاجیك گذاشتند « تا بقایای زندگان را که یافتند برعقب مردگان فرستادند » [جوینی][2]. هرات از دیگر شهرها کمتر زیان دید. و فقط لشکریان خوارزمشاه که شمار ایشان ۱۲۰۰۰ بود در آن شهر به هلاکت رسیدند. در رأس امور شهر شحنگان مغول و مسلمان منصوب شدند[3].

در نیمهٔ دوم سال ۱۲۲۱ میلادی / ۶۱۸ هجری شایعات مربوط به پیروزیهای جلال‌الدین، دربرخی از بلاد خراسان، و از آن جمله در مرو و هرات، باعث و انگیزهٔ قیام مردم شد. قیام مرو[4] در سلخ رمضان [سال ۶۱۸

۱ ـ درکتاب **شفر** (« Chrestomatie persane », t. II, p 196.) کلمهٔ «صد» از قلم افتاده. رجوع شود به **جوینی**، چاپ **قزوینی**، I، ۱۴۰.

۲ ـ دربارهٔ سرنوشت نیشابور، رجوع شود به **جوینی** (چاپ **قزوینی**، I، ۱۳۳ـ ۱۴۰؛ Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 163—169) D' Ohsson, « Gistoire des Mongols », t. I, pp. 288—291 **نسوی** نیز در بارهٔ سرنوشت شهر تقریباً همین گونه سخن می‌گوید، ولی بنابه‌گفتهٔ او شهرفقط در پایان سال ۶۱۸ هجری، پس از فرار **جلال‌الدین** به هندوستان مسخرشد (« سیرت **جلال‌الدین** »، متن، ۵۴؛ ترجمه، ۹۲).

3_ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, p. 292

۴ ـ در شرحی که استاد **ژوکوسکی** می‌دهد (« ویرانه های مرو قدیم »، ص ۵۲) بعضی مطالب فاقد دقت دیده می‌شود. رجوع شود به **جوینی**، چاپ **قزوینی**، I، ۱۲۸ و بعد. Schefer, « Chrestomatie persane », t. II, pp. 160—163

هجری] / (اواسط نوامبر) آغاز گشت . ضیاءالدین در آنزمان به سرخس رفته بود تا نهضتی را که درآنجا پدید آمده بوده خاموش کند. برماس پیشه ـ وران (محترفه) و دیگر اسیران را از شهر بیرون آورده بود تا به بخارا اعزام شوند. اهالی چنین نتیجه‌گرفتند که «شحنه‌را ازجانب سلطان خبری رسیدست و مستشعر گشته و بهزیمت می‌رود »[جوینی] و « یاغی شدند ». برماس به نزدیك دروازهٔ شهر آمد و نمایندگان اعیان و معاریف شهر را به نزدخویش خواند . « کس روی ننمود » . برماس چند تن را که نزدیك دروازه بودند کشت و با کسانی که در مصاحبت وی بودند به بخارا رفت . خواجه مهذب‌ـ الدین باستابادی در زمرهٔ ایشان یادشده است[1] . برماس دربخارا درگذشت و مرویانی که وی با خود برده بود آنجا ماندند . و چون ضیاءالدین به مرو بازگشت غنیمتی را که با خود داشت ایثار و میان اهالی تقسیم کرد و پسر بهاءالملك (یکی از رئیسان پیشین مرو)را [«برسبیل‌نوا» جوینی] نزد ایشان فرستاد [«که پسر منست» ـ جوینی] . ولی‌به سران عصیان چندان روی‌خوشی نشان نداد. وی درعین حال‌به مرمت حصار شهر وقلعه پرداخت. چون گروهی از لشکرمغول به شهر رسید ، ضیاءالدین ایشان را با احترام تمام پذیره‌گشت و « نزدیك خود نگاه داشت » (جوینی) . تا آن که «کُشتگین پهلوان با جمعی انبوه در رسید »[2] . وی یکی ازافراد نگهبان جلال‌الدین بود وشهررا محاصره کرد . « جمعی از رنود شهری » نزد کشتگین رفتند و ضیاءالدین را ترك

۱ـ درمتن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۲۹) : « **باسنابادی** » .

۲ـ درست‌تر « **کیوچ تگین**» است(در تألیف **نسوی** چنین است : «**کوچ‌تگین**» ؛ درتألیف **جوینی** : « **کشتکین** » .

گفتند . و وی با جماعت مغولان که همراه او بودند به قلعهٔ « مرغه » رفت[1] . کشتگین شهررا اشغال کرد و اقداماتی برای تعمیر حصار آن و احیای زراعت بعمل آورد . حزب مخالف ضیاءالدین را دعوت کرد و وی «به درشهر نزول کرد . کشتگین چون از آن خبریافت فرمود تا او را گـرفتند و مطالبهٔ مال از وی کرد . ولی ضیاءالدین [گفت] که مال را « به فاحشات » یعنی کسانی که دیروز به سود او (ضیاءالدین) نبرد می کردند و اکنون نزد کشتگین هستند ، داده . کشتگین فرمود تا رقیب را بکشند و باجدی بیش ازپیش « به عمارت و زراعت » اشتغال ورزید . وی ضمناً سدی [بندی] را که برمرغاب بوده احیاء کرد . بنابه گفتهٔ نسوی[2] ، کشتگین آن چنان نیرومند شد که از مـرو به بخارا لشکر کشید وشحنهٔ مغول آنجا را بقتل رسانید[3] . خبر اخیرمشکوك است زیرا نوشاباسقاق که در تألیف جوینی نام وی آمده ، محتملاً همان بوقابوشای (یا «نوشا») شحنه است که در تاریخ وصاف آمده[4] . اگرچه وصاف می گوید که بوقابوشا اززمان اوکتای شحنه بوده. مغولان قیام را درسال ۶۱۹ هجری /۱۲۲۲ میلادی ــ محتملاً در پایان تابستانـسرکوب کردند. قراجه نویان[5] وارد سرخس شد. کشتگین با هزارمرد جنگی شبانه مرو را ترك گفت. مغولان

۱ــ درمتن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۲۹) ، « مرغه » .

۲ــ « سیرت **جلال‌الدین** » ، متن ، ۶۸ ؛ ترجمه ، ۱۱۵ .

۳ــ درترجمهٔ **نسوی** اشتباهاً (به جای «شحنه») « garmison » [پادگان] نوشته شده .

۴ــ چاپ **هامر** ، ۲۵ ؛ < درچاپ **بمبئی** ، ۱۲ ، « **بوقابوشا** » ــ تحریریه>.

۵ ــ یا « **قراجه نوین** » ، در متن چاپی **جوینی** (چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۳۰) ، **قراجه نوین** » آمده .

در نزدیکی قریهٔ سنگ بست به مردان جنگی او رسیدند[1] (به گفتهٔ استاد ژوکوسکی سنگ‌بست بین‌سرخس‌ونیشابورواقع‌است) و بیشتر ایشان را از پای درآوردند. خود کشتگین، بطوری‌که از گفتهٔ نسوی مستفاد می‌گردد، نجات یافت و به سبزوار گریخت و از آنجا به‌گرگان رفت و به شکریان اینانچ‌خان، که در آن زمان بعضی از شهرهای خراسان‌را درتصرف داشت‌پیوست، پس از ۴-۳روزعده‌ای ۲۰۰نفری سوار ازلشکریان قوتوقونویان به‌نزدیك مرو آمد. ازآن عده صد نفر در زیر حصار مرو باقی ماندند و اوضاع را به امرای لشکر تربای (یا «ترتای»)[2] و قبای ایلچی (یا «قتای»)[3] که در نخشب (نسف)

۱- درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی، I، ۱۳۰) اشتباهاً «سنگ پوشت» نوشته شده. این محل نیك معروف است و رباطی داشته که ارسلان جاذب معاصر سلطان محمود غزنوی ساخته بوده. رجوع شود به راوندی، چاپ اقبال، ۹۲، و همچنین در شرح ویرانه‌ها، Diez, « Churasanische Baadenkmäler », S. 52 sq سنگ‌بست بفاصلهٔ یك روز راه درجنوب شرقی مشهد واقع است.

۲- از روی املای کلمه معلوم است که منظور نظر همان شخصی است‌که دربهار وآغاز تابستان سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری در رأس فوجی ازمغولان درهندوستان مشغول عملیات جنگی بوده. درمتن چاپی جوینی (چاپ قزوینی، I، ۱۱۲) نام او «توربای تقشی» و (همانجا، ۱۳۰) «تربای» آمده. در کتاب شفر (« Chrestomatie Persane », t. II, PP. 147، 162) «ترتای» و درنسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴ و نسخهٔ خطی خانیکوف «تربای» و «تورمای» و در تألیف رشیدالدین (چاپ برزین، بخش XV، متن، ۱۲۸، ۱۳۰) «دربای» و «دوربای» منقول است. استاد برزین (همانجا، بخش XV، ترجمه، ۸۵، ۸۶) این کلمه را «دوربای» خوانده.

۳- درمتن چاپی جوینی (چاپ‌قزوین، I، ۱۳۰) «قبار» آمده.

اقامت داشتند اطلاع دادند. پس از پنج روز (؟) قربای با لشکری مرکب از پنج هزار مرد جنگی، که‌همایون سپهسالار محلی که به لقب آق ملك موسوم بود نیز درمیان‌آنان بوده، به دروازهٔ مرو رسیدند. شهر بی‌درنگ مسخرشد و اهالی را هلاك کردند وگویا درآن گیرودار درحدود صد هزارنفرتلف شدند. آق ملك را در ویرانه های شهر باقی گذاردند تا باقی مردم را که از مرگ جسته باشند معدوم کند و وی این وظیفه را با جدی پیش‌تر و بهتر از شحنگان مغول انجام داد. این افراد نگون بخت را درمدرسهٔ شهابی زندانی می کردند و ازبام بزیر می‌افکندند. به رغم این، پس از رفتن مغولان، شهرباری دیگر احیاء شد و « امیرزاده‌ای » بنام ارسلان « به امارت بنشست » [جوینی]. پس ازآن مردی ترکمن از نسا به مروآمد. و مردم به اطاعت او رغبت کردند، تااینکه توانست ۱۰۰۰۰ مرد لشکری گرد آورد و مدت شش ماه امیری کند. بنابه گفتهٔ نسوی[1] نام این مرد ترکمن تاج‌الدین عمر بن مسعود بوده وگذشته از مرو، ابیورد و خرقان را هم در تصرف داشته. به گفتهٔ جوینی وی حتی کسانی « به حدود مروالرود و پنج دیه و طالقان می‌فرستاد تا دزدیده بربنهٔ مغولان می‌زدند ». درعین حال نسا را محاصره کرد. درنسا یکی از اخلاف دودمان امیران محل بنام نصرةالدین حمزه‌بن محمد حکومت می کرد. در آنجا تاج‌الدین بناگهان از طرف یازر مورد حمله واقع شد (به ماقبل ص ۴۹۷اصل‌رجوع شود). درهمان زمان کوتوال قلعه هم بیرون‌آمده حمله‌کرد. تاج‌الدین کشته شد. قراجه نویان با هزار مرد لشکری از طالقان به نزدیك مرو آمد و مشغول دزدی و غارت شد و ظاهراً با هیچ مقاومتی روبرونگشت. متعاقب وی قوتوقونویان با صد هزار لشکری (؟) رسید و عده‌ای خلجان و

۱ ــ « سیرت جلال‌الدین »، متن، ۹۹؛ ترجمه، ۱۶۵.

افغانان نیز جزء ایشان بودند واینان تجاوز وبیرحمی را به اهالی بیش ازپیش روا داشتند وآخرین بقایای مرو را نابود ساختند.

پس ازانهدام بلخ ومرو ، اغتشاشات نواحی جنوب آمودریا(جیحون) دیگر در آرامش ماوراءالنهر مؤثر نمی‌توانست باشد. درسرزمین اخیرالذکر عناصر عاصی فقط بصورت دستجات راهزن وجود داشته وقادر به تسخیربلاد وبخشها نبودند. شرح سفر چان ـ چون زاهد چینی که توسط یکی‌ازشاگردان[1] وی تهیه شد اطلاعاتی چند دربارهٔ اوضاع آن سالها و طریق بازگشت چنگیزخان بدست می‌دهد.

آوازهٔ زندگی زاهدانهٔ چان ـ چون دائوسی [به ما قبل رجوع شود] به گوش چنگیزخان رسید و وی هنگامی که هنوز درتابستان سال ۱۲۱۹میلادی درکرانهٔ ایرتیش [«اردیش» ـ جوینی] مقام‌داشت وی‌را به‌نزد خویش‌خواند. از پرسشهائی که چنگیزخان بعدها از چان ـ چون بعمل‌آورده پیداست که‌خان جهانگشای امید حصول « داروی زندگی ابدی » را از آن حکیم در دل می‌پرورانید وتعالیم پیروان کیش دائوسی [به ما قبل رجوع شود] را دربارهٔ «دان» (اکسیراعظم)[2] بمعنی ظاهری آن درك كرده بوده ، وحال آنکه مکتبی که چان ـ چون بدان تعلق داشت ، آن‌گنج واکسیررا درعالم روحانی‌می‌جست

ا ـ رجوع شود به ، **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ؛ ترجمهٔ انگلیسی، Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 35 sq (تواریخ در این کتاب از روی گاهنامهٔ مسیحی است).

ا ـ **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۲۰ ؛

Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 86.

ومی کوشید تا آرامش و فراغت فیلسوفانه‌ای بدست آورد . از پاره‌ای سخنان چان ـ چون پیداست که وی خواست چنگیزخان را بر آورد و آرزو داشت که در وجود آن مرد جهانگشا نفوذ کرده ازخونریزی بازش دارد[۱].

چان ـ چون به مغولستان و اویغورستان وسرزمین کلجه [امارتی که مرکز آن آلمالیغ بود واوزار ـ یا بوزار ـ در رأس آن قرار داشته] وهفت آب وسیرام سفر کرد ودرماه نوامبر سال ۱۲۲۱ میلادی وارد محل‌اخیرالذکر شد . جاده‌ها را مغولان هنگام لشکرکشی خویش مرمت کرده بودند ، وضع آنها از حال بهتر بود . مسافران ازرود «چون» ازروی پلی‌چوبین می‌گذشتند وازرود تلس [طراز] برپلی‌سنگی[۲] . از شرح سفر پیداست که سرزمین واقع درشمال سیر دریا (سیحون) که توسط محمد خوارزمشاه ویران شده بوده ، در آن زمان مجدداً مسکون گشته بوده است . وهمه‌جا ، تا خود سمرقند ، ازدودمان‌های امیران محلی یاد می‌شود[۳] . شحنه‌ها و پادگانهای مغول در هیچ‌جا وجود نداشته . نام سیرام ، تاحدی که اطلاع داریم ، برای نخستین‌بار دراین‌سفرنامه ذکرشده[۴] . از ساختمانهای شهر ، برجی کوچك نام برده شده است . مؤلف

۱ـ **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۲۹ ؛ در تألیف **برتشنید** ، نیست .

۲ـ **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۰۸ـ۳۰۷ ؛

Bretschneider, «Researehes», vol. I, p. 72-sq

۳ـ **چان ـ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۰ـ۳۰۸ ؛

Bretschneider, «Researehes», vol. I, p. 74 sq

۴ـ فقط اثر **محمودکاشغری** را باید مستثنی کرد (در خلافت **خلیفه مقتدی** ، ۴۸۷ـ۴۶۸ هجری) وی سیرام و اسفیجاب‌را یکی می‌داند (I،۷۸) .

در شرح بازگشت خویش[1] سیرام را همچون شهری بـزرگ یاد می‌کند . جهانگردان مزبور ، به‌گفتهٔ ایشان ، روز ۲۰ نوامبر ، مراسم جشن سال نو را مشاهده کردند . درواقع این‌همان جشن بایرام بوده که در سال ۱۲۲۱ میلادی روز ۱۸ نوامبر آغاز می‌شده . اهل محل، مانند این‌ایـام ، «دسته دسته به راه می‌افتادند و به یکدیگر تبریك می‌گفتند» . برسیحون (سیردریا) جسری شناور وجود داشته . میان سیرام و کرانهٔ رود از دوشهردیگر یاد شده ، یکی درفاصلهٔ سه روز راه از سیرام و آن دیگر بفاصلهٔ یك روز راه دورتر و بمسافت دوروز راه از سیردریا (سیحون) . آن سوی رود بمسافت ۷۰ ورست («بیش از ۲۰۰ لی») [بیش‌از ده فرسخ] بیابان « گرسنه » ممتد بوده . جهانگردان در جنوب بیابان ــ پیش از رسیدن به سمرقند ــ ازپنج شهر دیگر گذشتند، مقامات دولتی مسلمان همه‌جا به استقبال سیاحان مزبور آمدند و پذیرائی با شکوه و رسمی از ایشان بعمل‌آوردند .

وضع سمرقند اندکی بدتر بوده و جهانگردان از دروازهٔ شمال شرقی واردآن شهرشدند . روز ۳ دسامبر ازرود زرافشان عبور کردند . عدهٔ ساکنان پس از قتل وغارتی که ازطرف مغولان بعمل‌آمده بود به یك‌ربع تقلیـل یافته بوده . مسلمانان حق داشتند فقط به شرکت چینیان وقراختائیان ودیگرانمالك مزارع وباغها باشند . سران وکدخدایان نیز غالباً ازمیان افراد اقوام‌گوناگون منصوب‌می‌گردیدند. حاکم شهر که‌آخای‌نام داشت‌اصلاً قراختائی‌بوده ولقب «تـای شی» داشت . وی با فرهنگ وتمدن چینی آشنا بوده ، زیرا که به هنگام گفتگوی چان ــ چون با چنگیزخان وظیفهٔ مترجمی را ایفـاء می‌کرده است .

---

۱ ــ چان ــ چون ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۶ ؛
Bretschneider, «Researches», vol. 1, p. 98.

آنجای نخست درقصر ناتمام محمد خوارزمشاه (به ماقبل ص ۶۴-۷۶۳ رجوع شود) زندگی می‌کرده و بعد به سمت شمال رود [منظور «زرافشان» است] نقل مکان کرد ، زیرا که « براثر دشواری معیشت » در اطراف شهر دستجات راهزن پدید آمده بوده[1].

اندکی پیش از ورود چان ـ چون به سمرقند «عاصیان» پل شناوری را که برآمودریا(جیحون) وجود داشته،خراب کرده بودند. ظاهراً کارمسلمانانی بوده که پس از پیروزی جلال‌الدین قیام کرده بودند . چان ـ چون تا۲۵آوریل سال ۱۲۲۲ میلادی [بهار ۶۱۹ هجری] در سمرقند مقیم بوده وزان پس باری دیگر از اواسط ژوئن تا ۱۴ سپتامبر [تابستان آن سال] و، بار سوم از آغاز نوامبر تا ۲۹ دسامبر [آخر پائیز واول زمستان همان سال] در آن شهر اقامت داشته . بدین‌سبب وی و همراهانش می‌توانستند اطلاعات مبسوطی در بارهٔ سمرقند وساکنان آن گردآورند . ازشرح و وصفی که می‌دهند پیداست که به رغم تخریب و کشتاری که مغولان بعمل آورده بودند زندگی در آن شهر جریان عادی خودرا داشته . مردان و زنان به‌آواز مؤذنان به‌مساجد می‌شتافتند (درآن زمان هنوز زنان درنمازجماعت شرکت می‌جستند). هرکس این‌وظیفه را ایفاء نمی‌نمود مجازاتی شدید تهدیدش می‌کرد . در ماه رمضان علی‌الرسم بزمها و ضیافتهای شبانه ترتیب داده می‌شد . دربازارها کالاهای فراوان وجود داشت . دراشعار چان ـ چون گفته شده که «همهٔ شهر پر از ظروف مسین‌است که همچون زر می‌درخشند »[2] . در بهار سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری

۱ــ **چان ــ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۱ــ۳۱۰ ، ۴۱۰ ؛
Bretschneider, «Researches», vol. 1, p. 78 sq.
(ازمشکلاتی‌که در راه یافتن وسایل اعاشه وجود داشته ذکری نشده است) .

۲ــ **چان ــ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف**، ۳۲۷ــ۳۲۶ (درکتاب **برتشنیدر** نیست).

چینیان مجالس گردش و عیش وسرور درخارج شهر تشکیل می‌دادند . به ویژه نقاط غربی اطراف شهر بسیار زیبا بوده . محتملاً این نقاط همان است که بابر[1] کول مغاك می‌نامد و اکنون کول ماغیان نامیده می‌شود ودر رستاق آنگار واقع است. دراینجا «همه‌جا مهتابیها وبرکه‌ها و برجها ووثاقها دیده می‌شده» دربعضی جاها باغهای میوه وجود داشته . حتی باغهای چین هم با آنها قابل مقایسه نبوده[2] . از دیگرسو، درسپتامبر سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری در مشرق شهر دسته‌ای از راهزنان که به ۲۰۰۰ نفر بالغ می‌شده تشکیل شد . محتملاً اینان ازمردم کوهستان زرافشان بودند. اهالی سمرقند هرشب روشنی حریق‌ها را مشاهده می کردند[3]. چان ـ چون ، درایام آخرین اقامت خویش‌در آن شهر ـ درماه نوامبر و دسامبر ـ روستائیان گرسنه و قحطی‌زده را با بقایای آذوقه‌ای که به‌او داده شده بود تغذیه می‌نمود و گذشته ازآن آشی برای ایشان تهیه می کرد . عدهٔ کسانی که از این مطبخ رایگان استفاده می کردند خیلی زیاد بود[4].

در پایان آوریل سال ۱۲۲۲ میلادی / اواسط بهار ۶۱۹ هجری . چان ـ چون عازم دربار چنگیزخان شد . پیش‌ازآن تاریخ رابطه میان دو کرانهٔ

۱ـ «بابرنامه» ، چاپ **ایلمینسکی** ، ۶۰ ؛ مستخرجات به ترجمهٔ **ویالکین**، ۳۶؛ چاپ **بوریج** ، ورق b ۴۸ ؛ ترجمهٔ **بوریج** ، I ، ۸۲ .

۲ـ **چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۱۶ ؛ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 80. sq <در چاپ روسی ۱۹۰۰ « بستانها » نوشته شده بوده ـ تحریریه.> .

۳ـ **چان‌ـچون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۲۸؛ <درکتاب **برتشنیدر** نیست>.

۴ـ همانجا، ۳۳۲؛ (خلاصه شده) Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 96

آمودریا (جیحون) مجدداً برقرار شده بوده وهم درآغاز آن سال جغتای پل شناور را احیاء کرده ، عاصیان را نابود ساخته بود[۱] . چنگیزخان هنگامی که مرکز ستاد و اقامتگاهش در جنوب هندوکش قرارداشته‌از ورود زاهد یادشده اطلاع یافت . روز ۲۶ آوریل چان ـ چون از سمرقند حرکت کرد و پس از چهار روز ازکش عبور کرد. درطی راه چون از درآهنین می‌گذشت، به‌فرمان چنگیزخان،شخص بُغرُجی ئویان با ۱۰۰۰ لشکری زره پوش مغول ومسلمان وی را همراهی می‌کـرده . چینیان پس ازعبور از دره عازم جنوب شدند و همراهان لشکری ایشان‌متوجه شمال گشتند تا علیه «راهزنان» اقدام کنند. بدین قرارکوهستانیانی که‌درشاخه‌های‌علیای‌سرخان زندگی‌می کردند هنوزبطورقطع فرمانبردار و سرکوب نشده بودند در باقی راه ، چینیان ، با کشتی از سرخان وآمودریا (جیحون) گذشتند. درآن زمان هردوکرانهٔ سرخان‌پوشیده ازجنگل انبوه بوده . روز ۱۶ مه وارد مقرّخان شدند، که درآن زمان فقط چهار روز راه با گذرگاه جیحون (آمودریا) فاصله داشت .

چان ـ چو درپاسخ خان، که دربارهٔ « داروی زندگی جاویدان » ازاو پرسیده بـود ، گفت : « وسایلی برای حفظ حیات هست ولی داروی زندگی جاویدان وجود ندارد » . خان به هیچ گونه یأس خویش را ظاهـر نساخت و فقط صداقت آن آموزگار را ستود . وی روز ۲۵ مه را برای اصغای مواعظ زاهد معین کرد ولی بعد ، چون خبر عملیات «عاصیان کوهستانی مسلمان» را را دریافت‌داشت صحبت با وی را به ماه نوامبر محوّل کرد. چان‌ـچون بدین سبب به سمرقند بازگشت. حرکت بسوی «کوههای برفی» را چنگیزخان قبل

۱ـ چان ـ چون ، ترجمه کافاروف ، ۳۱۵ ؛
Bretschneider, « Researches », vol. I, P. 80.

ازآن تاریخ ، براثر آغازگرمای تابستان، شروع کرد . چان‌ـچون چند روزی همراه لشکریان مغول بوده . در بازگشت هزار سوار که سرکرده‌ای مسلمان فرمانده ایشان بوده ، آموزگار را از راهی دیگر، و طریق «موقف گذرگاه» ، که فقط اندکی‌پیش‌ازآن ازطرف لشکریان اشغال‌شده بوده، همراهی‌وهدایت کرد . به گواهی وصفی که چان ـ چون کرده، راه ازطریق موقف مزبور، که در جنوب آمودریا (جیحون) واقع بوده ، از جاده‌ای که از درآهنین می‌ـ گذشته ، بسیار دشوارتر بود. چینیان درآن راه به فوجی ازمغولان برخوردند، که پس ازلشکرکشی بغرب بازمی‌گشتند. و درمقابل دو «ای» (پائوند چینی) نقره، ۵۰ شاخه مرجان ازایشان خریدند[۱] .

درماه سپتامبر، چان ـ چون ، که ازکش و طریق جیحون حرکت می‌ـ کرد ، عدهٔ بیشتری مستحفظ ـ یعنی هـزار نفر پیاده و ۳۰۰ سوار همراهیش می‌کردند . وی از جاده‌ای دیگر، نه از طریق درآهنین ، عبور کرد ، ولی بعد از جهت جنوب غربی به نزدیك معبر مزبور (درآهنین) نزدیك شد . وی در بین راه چشمهٔ نمك وکانهای نمك سرخ‌معدنی مشاهده‌کرد. کماکان ازجیحون (آمودریا) باکشتی گذشتند . دربین راه از کنار ویرانه‌های بلخ عبورکردند . « مردم آنجا بتازگی شورش و طغیان کـرده از شهر گریخته بودند . از شهر هنوز صدای پارس سگان بگوش می‌رسید » . چان ـ چون روز ۲۸ سپتامبر به لشکرگاه مغول که درآن زمان به فاصلهٔ اندکی در مشرق بلخ قرار داشته وارد شد و زمانی چندهمراه چنگیزخان بسربرد. چنگیزخان درآن ایام در راه بازـ

۱ ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ کافاروف ، ۳۲۳ـ۳۱۸ ؛

Bretsehneider, « Researches », vol. I, PP. 82—88

گشت از ممالك اسلامی خویش بوده است[۱] .

گفته های جوزجانی[۲] حاکی است که چنگیزخان ، پس ازفرار جلال ـ الدین سه ماه در حوالی سند ماند تا لشکریان سیف‌الدین اغراق و اعظم‌ملك را نابود کند . وی می‌خواست از طریق هندوستان و هیمالایا و تبت بازگردد و بدین منظور رسولانی به دهلی ، نزد سلطان شمس‌الدین ایلتوتمش [در « تاریخ گزیده » حمدالله مستوفی قزوینی : « ایلتمش »] فرستاد . مورخ مزبور جزئیات مأموریت این رسولان و پذیرائی را که ازایشان بعمل‌آمد نقل نمی‌کند . راه کوهستان را برف بسته بود . درآن میان به چنگیزخان خبری رسید که پادشاه تنگوت [در جامع‌التواریخ رشیدی : «تنکقوت»] قیام کرده وعاصی شده است وبدین سبب تصمیم‌گرفت ازهمان راهی‌که آمده بازگردد. گذشته ازاین فال‌گیران به خان توصیه کردند که به هندوستان نرود . اگر چنگیزخان سه ماه در ناحیهٔ سند بسربرده‌بوده،پس‌عبور وی ازپشاور به‌کابل‌در پایان فوریه یا آغاز مارس سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری صورت گرفته . به فرمان چنگیزخان گردنه ها را کارگران از برف پاك کرده بودند . اما دربارهٔ مسیر بعدی چنگیزخان ، نظر جوزجانی فوق‌العاده مبهم است ، زیرا که می‌گوید خان از طریق کاشغر رفته بوده ، و حال آنکه هرگز در کاشغر نبوده .

---

۱ ـ چان‌ـچون ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۰ـ۳۲۸ ؛

Bretschneider, « Researches », vol. I, PP. 91–93

۲ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۴۷ـ۱۰۴۳ ؛ < چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۵۵ ـ ۳۵۶ ، ۳۷۵ > .

جوینی[1] نیز می‌گوید که چنگیزخان نخست می‌خواسته به هندوستان رود ولی بعد از راه قدیمی بازگشت. وی پیش از ترك کرانه‌های سند فرمود تا اسیران مقدار معینی برنج [پاك کرده] تحویل دهند و پس از آن امر به قتل عام ایشان کرد. جزئیات این داستان (چنانکه میدانیم بعدها چنین داستانی را دربارهٔ تیمور نیزنقل می‌کردند)[2] تا حدی شك وتردید برمی‌انگیزد، به ویژه جوزجانی ــ که عادتاً بیرحمیهای مغولان را پنهان نمی‌دارد، در بارهٔ این عمل که محال است ازآن اطلاع نیافته باشد ــ حتی سخنی نمی‌گوید. جوینی، پیش از شرح این واقعه[3] می‌گوید که قوتوقونویان [قتقونویین] «را برسر- اسیران وصناع بگذاشت». در زیرفرمان سردار مزبور لشکری که ازاقوام و قبایل گوناگون مرکب بوده قرارداشته وچنانکه پیشتر دیدیم درسالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ میلادی / ۶۱۹ و ۶۲۰ هجری در مروعمل می‌کرده. بدیهی است که اسیران درعملیات مزبوربی‌فایده نبوده‌اند. مسلماً چنگیزخان از وقایع‌خراسان وافغانستان مطلع‌بوده‌می‌دانست که هنوزمحاصره بلاد واستحکامات کوهستانی درپیش است. بدین سبب وی اگرهم از راه نوع پرستی نبوده بخاطراستفاده ازنیروی کار اسیران،می‌بایست ایشان را عفوکند وامان دهد.

به‌گفتهٔ جوینی، چنگیزخان ازطریق «کوههای بامیان» وارد بغلان شد و بخشی ازبنهٔ خویش را پیشتر درآنجا گذاشته بود. وی تابستان را درمراتع آن محل بسربرد و فقط در موسم خزان از آمودریا (جیحون) گذشت. چنانکه

۱ــ چاپ قزوینی، I، ۱۰۹ وبعد؛ شفر، «Chrestomatie Persane», t. II pp. 144—147 D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, pp. 319—323

۲ــ شرف‌الدین علی‌یزدی، ترجمهٔ پتی‌دلاکروآ، III، ۹۰؛ چاپ کلکته، II، ۹۲

۳ــ چاپ قزوینی، I، ۱۰۸.

دیدیم ، ازاین رهگذرگفته‌های جوینی کاملاً باگفتهٔ چان ـ چون مطابق‌است. پیشتردیدیم که‌درماه‌مه‌چنگیزخان به‌کرانه‌های‌جیحون (آمودریا) خیلی نزدیك بوده ، ولی ، مع‌هذا ، بعد برای گذراندن تابستان محلی نزدیك هندوکش را برگزید ، نه حوالی نسف را ، وحال آنکه تابستان سال ۱۲۲۰ میلادی/ ۶۱۷ هجری را درآنجا [نسف] گذرانده بوده واگر واقعاً برای رسیدن به مغولستان شتاب داشته ، بالطبع می‌بایست به‌حوالـی نسف [«نخشب» پیشین و «قرشی» پس ازهجوم مغول] عزیمت کند . چه وقایعی انگیزهٔ این عمل وی بوده . در این‌باره اطلاعی در دست نداریم .منابع ما از هیچ‌گونه عملیات جنگی‌درسال ۱۲۲۲میلادی/۶۱۹ هجری ،که شخص چنگیزخان درآن شرکت جسته‌باشد، سخنی نمی‌گویند . وظیفهٔ سرداران وی این بود که استحکامات کوهستانی را ویران سازند وازطرق مواصلات وبنه‌ها حفاظت‌کنند . واین که ایشان برروی هم این وظیفه را باموفقیت انجام دادند ونیروهای اصلی مغولان درنقاطی‌مانند بخش شمالی‌افغانستان هرگزباوضعی دشوار روبرو نشدند خود یکی‌ازبهترین دلایل نبوغ نظامی چنگیزخان است . مغولان از این رهگذر بزرگترین تلفات را درطالقان تحمل‌کردند . دیدیم که چنگیزخان بهنگام حرکت بسوی غزنه عرابه ها و وسایل حمل و نقل خویش را در آنجا گذاشت . کوتـوال قلعهٔ کوهستانی اشیار [طبقات ناصری جوزجانی] یا اشیر [در نزهةالقلوب چنین است] درغرجستان‌که امیر محمد مراغنی[1] نام داشت ، به بنهٔ مزبور حمله‌کرد و هرچه توانست ازعرابه‌های پر ازطلا ودیگراموال و اسبان بسیار باخود برد وعدهٔ کثیری‌ازاسیران را ازبندآزاد کرد . این‌قلعه درآغازسال ۱۲۲۳میلادی/ ۶۲۰ هجری ، پس از پانزده ماه محاصره ، بدست مغولان افتاد . در سال‌های

۱ــ درچاپ کلکته **جوزجانی**(چاپ **ناسائو ـ لیس**،۳۷۱) ، «**امیرمحمد مرغزی**».

۱۲۲۲ و۱۲۲۳ میلادی/۶۱۹ و ۶۲۰ هجری دیگر قلاع غرجستان نیز سقوط کردند [۱] .

در پائیز سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری چنگیزخان از آمودریا (جیحون) عبور کرد و زمستان را در سمرقند بسربرد . در آن زمان جغتای و اوکتای در قراکول ، نزدیك مصب زرافشان بودند و به صید پرندگان اشتغال می‌ورزیدند و هرهفته پنجاه بارشتر پرنده شکار شده برای چنگیزخان ارسال می‌داشتند . درنظر بودکه در راه بازگشت نیز شکارهای بزرگتری ترتیب‌دهند (محتملاً برای تأمین آذوقه) و همهٔ شاهزادگان در آن شرکت جویند . به جوچی [توشی] امر شد که از قبچاق گورخر برانند . در بهار سال ۱۲۲۳ میلادی/۶۲۰ هجری چنگیزخان حرکت کرد و دورتر رفت . در کرانهٔ سیر دریا (سیحون) باجغتای و اوکتای دیدار تازه کرد وقور ولتای تشکیل داد . در جلگهٔ قلان‌باشی [۲] (درشمال کوه‌های الکساندروسك) ملاقات باجوچی (توشی) وقوع یافت و جوچی «چنانك اشارت رفته بود گله‌های گورخر» رانده بود و گذشته ازآن «بیست هزاراسب خنگ [سفید] پیش کش پدر کرد» . در آنجا «جمعی ازامرای ایغوررا بیاوردند وسبب گناهی که کرده بودندبکشتند».دربارهٔ

۱ـ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ،II ، ۱۰۷۷ـ۱۰۷۲؛ <چاپ **ناسائو_لیس**، ۳۷۱ـ۳۷۲< .

۲ـ دربارهٔ دشت قلان رجوع شود به کالائور ، «امکنه قدیمه» ، ص ۲ . **جوینی** در داستان سفر **ارغون** نیز از قلان باشی یاد می‌کند («متون» ، ص ۱۱۸ ، در چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۵۱ ؛ « قلان تاشی » ، همانجا ، I ، ۱۱۱ ؛ «بقلان‌تاشی») درکتاب**شفر** (« Chrestomatie persane», t. II, p. 147,4) اشتباهاً «بنلان» بجای «غلان» آمده. نام محل شکارگاه درتألیف **جوینی** «اوتوقا» ذکرشده .

اینکه جرم ایشان چه بوده چیزی گفته نشده است .

گفته های چان ـ چون[1] ، برروی هم ، مؤید اقوال جوینی است ولـی بیاری‌آن می‌توانیم مسیر چنگیزخان را اندکی مشروحتر تعقیب وتعیین کنیم. روز ۱۶اا کتبر ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری لشکریان از روی پـل شناور از آمودریا (جیحون) گذشتند . خان سه بار، در ۲۰ و۲۴ و۲۸ اکتبر، به مواعظ آن آموزگار گوش فرا داد و از آخای همچون مترجم استفاده کرد وفرمود تا سخنان وی را ثبت کنند . درآغاز ماه نـوامبر وارد سمرقند شدند . استاد در اقامتگاه سابق خویش یعنی قصرپیشین سلطان منزل گزیـد . لشکرگاه مغولان در ده ورستی [درحدود یك فرسخ ونیم] مشرق شهر قرارداشت. مدت اقامت چنگیزخان در سمرقند ، آن چنانکه از سخنان جوینی طولانی بنظر می‌رسد ، دراز نبوده . دربارهٔ حرکت مغولان اخبار دقیق دردست نیست ، زیراکه چان‌ـ چون اجازه خواسته بود « بمیل خود جلـوتر یا عقب تر [از ایشان] حرکت کند »[2] ولی از گفته های او پیداست که در اواخر ژانویه سال ۱۲۲۳ میلادی / ۶۲۰ هجری مقرّ خان درساحل راست سیردریا (سیحون) بوده. به هرتقدیر گفته های جوینی و چان ـ چون، هردو، نشان می‌دهند که چنگیزخان ، به رغم داستانی که درتألیف میرخواند از مؤلف مجهولی[3] منقول است به‌هنگام باز-

---

۱ــ ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۶ــ۳۳۰ ؛

Bretschneider, « Rsearches », vol. I, PP. 94—97

۲ــ < **چان ــ چون** ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۳۳۲ > ؛ درکتاب **برتشنیدر** (»Researches «, vol. I, P. 95) چنین ترجمه شده ، « در آینده تنها سفر کند ، جلـو بیفتد ، یا عقب بماند » .

۳ــ « تاریخ **چنگیزخان** » ، چاپ **ژوبر** ، ۱۶۶ .

گشت ، در بخارا نبوده است .

از گفته های چان ـ چون پیداست ، محلی کـه چنگیزخان در بهار سال ۱۲۲۳ میلادی/ ۶۲۰ هجری در آنجا چشم براه پسران خویش بوده ، بر کرانهٔ رود بزرگی قرارداشته و فاصلهٔ آن با سیرام سه مرحله بوده ویحتمل درساحل چیرچیك واقع بوده است . چنگیزخان درآنجا ، نزدیك «کوههای شرقی» ، هنگام شکار از اسب سقوط کرد و نزدیك بود که گرازی هلاکش کند . چان۔چون ازاین فرصت استفاده کـرده ، خان را قانع ساخت که به سبب پیری از شکار صرف نظر کند . چنگیزخان رضا داد، ولی گفت که قادرنیست بی‌درنگ عادت دیرین را ترك گوید. روز ۱۱ آوریل چان۔چون بطورقطع باچنگیزخان وداع گفت و منتظر ورود شاهزادگان نشد .

جوینی دربارهٔ مسیر و حرکت چنگیزخان از قلان‌باشی به مغولستان[1]، فقط می‌گوید که چنگیز درپائیز حرکت کرد و درفصل بهاربه « اردوی خویش نزول کرد » رشیدالدین[2] و تاریخ چینی[3] و « یوآن۔جائو بی۔شی »[4] دراین متفقند که چنگیزخان فقط درسال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری بـه مغولستان بازگشت . منتهی طبق تاریخ چینی و تألیف رشیدالدین این بازگشت دربهار

۱ ــ چاپ قزوینی ، I ، ۱۱۱ ؛
Schefer, ‹ Chrestomatie Persane ›, t. II, P. 147

۲ ــ چـاپ برزین ، بخش XV ، < متن ، ۱۴۲ــ۱۴۳ ، ۱۷۵ > ؛ ترجمه ، ۹۴ ، ۱۱۸ ؛ درمورد دوم مترجم (در سطر ششم) اشتباهاً کلمهٔ « در تابستان » را ملحق کرده درمتن (ص ۱۷۵) این کلمه وجود ندارد .

۳ــ « یوآن‌ــشی » ، ترجمهٔ بیچورین ، ۱۲۷ .

۴ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ کافاروف ، ۱۴۹ < چاپ کوزین ، ۱۸۹ > .

صورت گرفته و بموجب افسانهٔ مغولی درپائیز. به احتمال اقوی، وی تابستان سال ۱۲۲۴ میلادی / ۶۲۱ هجری را ، بنا به گـواهی افسانهٔ مغولی ، درکنار ایرتیش بربسرده بوده .

چنگیزخان کشورهای غربی را ، پیش از آنکه آن سرزمینها را کاملاً به زیر اطاعت خود درآورد، ترك گفت . ولی در ماورالنهر و خوارزم ، پس از سال ۱۲۲۳ میلادی / ۶۲۰ هجری هیچکس در صدد مخالفت با حاکمیت مغولان برنیامد . ابن‌اثیر[۱] و جوینی[۲] در این گـواهی متفقند که بدین سبب شهرهای ماوراءالنهر ، خیلی زودتر از بلاد خراسان و عراق جان گرفتند و به ترمیم ویرانیها موفق شدند . حقایق تاریخی نشان می‌دهند که مصائب مـردم ماوراءالنهر به هنگام آشوبها واغتشاشات نیمهٔ دوم‌قرن سیزدهم میلادی و آغاز قـرن چهاردهم میلادی آثاری ممتدتر و عمیقتر از ویرانیهای ناشیه از هجوم مغول ، بجای گذاشته بوده . حتی خوارزم که بیش از جاهای دیگر از هجوم مغول زیان دیده بوده ، تا حدی به ترمیم اوضاع خویش توفیق حاصل کـرده بود. جوچی پس از تسخیرآن سرزمین جنتمور را، که پیشترسخن از اورفت، به‌حکومت (باسقاقی)خوارزم‌منصوب کرد (بماقبل ص۸۶۴-۸۶۳رجوع‌شود) و وی می‌بایست امـور خراسان و مازندران[۳] را هم اداره کند . جوچی گمان می‌کرد که سرزمین‌های اخیرالذکر جزء حصهٔ اوخواهد شد . جوچی (توشی)

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۳۲۳ ؛ CMIZO, I, 38 .

۲ــ چاپ قزوینی ، I ، ۷۵ ؛

Schefer, « Chrestomatie Persane », t. II, pp. 118–119

۳ــ جوینی، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۰ ؛ چاپ قزوینی، II، ۲۱۸ ، « بتولیت خراسان و مازندران نامزد شد» .

نتوانست به وعدهٔ خویش وفا کند و پایتخت خوارزم را از ویرانی و خرابی نجات دهد ، ولی پس از مدتی کوتاه ، بنا به گواهی ابن‌اثیر[1] در نزدیکی خرابه های گرگانج شهر تازهٔ بزرگی پدید آمد . مغولان نام گرگانج را به ارگنج تبدیل کردند[2] و تاکنون نیزبه همین‌صورت باقی و محفوظ مانده‌است. دیدیم که درقرن دهم میلادی/قرن چهارهجری این شهر درکرانهٔ چپ‌آمودریا (جیحون) قرار داشته . درآغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) ، که به صورت پایتخت امپراطوری وسیع درآمده بوده ، برهر دو کرانهٔ رود بسط یافته و دوکرانه باپلی به یکدیگر مربوط بوده‌اند . بطوری که از بسیاری جاهای تألیف ابوالغازی[3] برمی‌آید ، شهرجدید برکرانهٔ راست رود ساخته شده بوده . اگر روزی در ویرانه های اطراف « کونیه اورگنج » [کهنه اورگنج] کنونی که‌فقط درقرن نوزدهم‌میلادی پدیدآمده[4] تحقیقاتی بعمل‌آید (تحقیقاتی

۱ــ چاپ تورنبرگ ، XII ، ۳۲۳ ؛ CMIZO, I, 38

۲ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن، ۱۰۴ ؛ ترجمه ، ۶۹ . ازمتن **جوینی** ، چاپ **شفر** (« Chrestomatie Persane », t. II, P. 136) ومتن چاپ **قزوینی** (I ، ۹۵) میتوان دریافت که کلمهٔ « اورکنج » پیش از مغولان نیز وجود داشته . ولی درچند نسخهٔ خطی دراین مورد « کرکانج » نوشته شده .

۳ــ بویژه روشن است ، **ابوالغازی** ، « شجرةالاتراك » ، چاپ **دمزون** ، متن ، ۲۲۵ ؛ ترجمه ، ۲۴۱ . همچنین **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، ۲۹۶ و بعد (از تألیف قرن شانزدهم میلادی) . از خرابه‌های شهری که بدست مغولان ویران نشده بوده ، علیحده در ردیف شهری که درآن زمان وجود داشته یاد شده است .

۴ ــ **گالکین** ، « مواد و مطالب » ص ۱۶۱ . طبق تاریخ رسمی خیوه ، کونیا‌ــ اورگنج [کهنه اورگنج] در ۱۸۳۱ میلادی بنا شده بوده . **بارتولد** ، « آبیاری » ، ص

←

که بسیار مطلوب خواهد بـود) . باید این موضوع منظور نظر قرار گیرد . اُرگنج بصورت یکی از مراکز بازرگانی بسیار مهم ، برسرراه اروپا به‌آسیا، درآمد[1] . علی‌رغم این‌مراتب،خوارزم پس‌ازخرابی‌به‌کندی‌جان‌گرفت وترمیم شد . سدها و بندها مدتی مدید احیاء نشده بودند و آمودریا (جیحون) در طی سه قرن به سوی دریای خزر جاری بوده . خوارزم زمان فرمانروائی مغولان با خوارزم دوران سامانیان فرق بسیارداشت و این خود از سخنان ابن بطوطه[2] نیك پیداست . او می‌گوید که بین پایتخت خوارزم (اورگنج) وبخارا بیابانی بوده که در آن فقط یك نقطهٔ مسکونی ـ یعنی شهرك کاث ـ وجـود داشته و بس .

پسران چنگیزخان باتفاق پدر به مشرق بازگشتند ، بجز جوچی (توشی) که در متصرفات وسیع خویش باقی ماند. گرایش و کوشش بارز جوچی به منظور تأسیس دولتی مستقل که تابع مراکز امپراطوری نباشد سبب تصادم و نقار میان پدر و پسرشد . بنا به گفتهٔ جوزجانی[3] ، جوچی آنچنان مفتون قپچاق شده بود که خواست آن سرزمین را ازخرابی و افلاس نجات دهد . وی بـه نزدیکان خود گفت که چنگیزخان عقل خود را از دست داده ، والا ایـن همه

→

۹۹ . دربارهٔ خرابه های شهر قدیم رجوع شود نیز به کون ، « از خیوه تا قنقراط» ، ص ۲۱۶ـ۲۱۱ (از هلالی تاکونیا اورگنج) و ص ۲۱۸ـ۲۱۶ (از کونیا ـ اورگنج یا خوجیلی) . داستان خرابه‌ها که درکتاب لندسدل آمده ازتألیف مزبور مأخوذ است .
(Landsdell, « Russian Central asia », vol. II, pp. 341–348)

1– Yule, « Cathay », vol. II, pp. 287–288

۲ـ ابن بطوطه ، III ، ۲۰ـ۱۹ .

۳ـ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۱ ؛ < چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۷۹ > .

سرزمین‌ها واقوام‌را به‌خاك وخون‌درنمی کشید ونابود نمی‌ساخت وبدین سبب او (جوچی) می‌خواهد پدر را به هنگام شکار به قتل رساند و بامسلمانان عقد اتحاد ببندد. جغتای ازاین نقشه خبردار شد و به پدر اطلاع داد و چنگیزخان فرمود تا درنهان جوچی را زهردهند. ازمیان دیگر منابع اصیل فقط رشیدالدین[1] از تصادم میان پدر و پسر سخن می‌گوید. درتألیف جوینی[2] فقط گفتهٔ شده، که جوچی پس از دیداری که در قلان باشی وقوع یافت به متصرفات خویش بازگشت و چیزی نگذشت که درگذشت. بنا به گفتهٔ رشیدالدین به جوچی مأموریت داده شده بود که « نواحی شمالی » یعنی سرزمینهائی را که جژه‌به (جبه، یمه) و سبتای بتازگی ازآن گذشته بودند به تحت انقیاد درآورد. وی این مأموریت را مجری نساخت و چون چنگیزخان به مغولستان بازگشت پسر را به نزدخود خواند وجوچی پاسخ‌داد که به‌علت بیماری قادر به حرکت وعزیمت نیست. ضمناً مردی مغول که ازسرزمینهای غربی شررسیده بوده نقل کرد که جوچی را در شکار دیده. آنگاه چنگیزخان چنین استنباط کرد که فرزند وی (جوچی) عمداً فرمان پدررا نادیده گرفته وجغتای و اوکتای را علیه او فرستاد و خود تدارك دیده تا متعاقب ایشان رهسپار شود. درآن میان خبر مرگ جوچی رسید. رشیدالدین اضافه می‌کند که بنابه یك سلسلهٔ اخبار، جوچی فقط بیست ساله بوده وبه قول منابعی دیگر سی‌تاچهل سال‌داشته ولی، از آنجائی که فرزند سوم چنگیز یعنی اوکتای (اوگدی) درسال ۱۲۰۶

۱ــ نسخهٔ خطی GPB، V، ۳، ۱، ورقهای ۱۸۸ــ۱۸۷؛ چاپ **بلوشه**، ۱۳۲ وبعد؛ D' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I, pp. 353—354

۲ــ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۹۵؛ چاپ **قزوینی**، I، ۲۲۱.

میلادی/۶۰۳ هجری پسری داشته[1]، پس جوچی که فرزند ارشد بوده در سال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری نمی‌توانست کمتر از چهل سال داشته باشد. رشیدالدین تاریخ مرگ جوچی را ذکر نمی‌کند. ولی بنا به متون و منابع دیگر ومتاخر[2] وی شش‌ماه پیش از وفات پدرش درگذشت یعنی‌درربیع‌الاول سال ۶۲۴ هجری یا فوریه ۱۲۲۷ میلادی اگر چنین باشد، پس خبر مرگ او در تنگوت به چنگیزخان رسیده بوده. و به گفتهٔ رشیدالدین[3] خان در پائیز سال ۱۲۲۵ میلادی / ۶۲۲ هجری وبه قول تاریخ چینی[4] در بهار سال ۱۲۲۶ میلادی / ۶۲۳ هجری روانهٔ آنجا شده بود و پس از آن دیگر به مغولستان بازنگشت. داستان شاعرانه‌ای که دربارهٔ چگونگی رساندن خبر مرگ پسر به چنگیزخان وجود دارد[5] مسلماً دارای اهمیت تاریخی نمی‌باشد.

چنگیزخان در رمضان ۶۲۴ هجری / اوت ۱۲۲۷ میلادی [6] در سن ۷۲

۱ــ «یوآن ــ شی»، ترجمهٔ **بیچورین**، ۲۹۸.

۲ــ درخلاصهٔ تاریخ **الغ بیك** چنین است («شجرة الاتراك»، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا، ورق ۱۰۸؛ ترجمهٔ **مایلس**، ۱۹۶). در کتاب **راورتی** نیز چنین است. ربیع‌الاول ۶۲۴ هجری (**جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۱۰۲، حاشیهٔ۲)

۳ــ چاپ **برزین**، بخشXV، متن ۱۴۳ــ۱۴۲، ۱۷۵)، ترجمه، ۹۴،۱۱۸

۴ــ «یوآن‌ــشی»، ترجمهٔ **بیچورین**، ۱۳۲).

۵ــ «متون»، ص ۱۶۴ــ۱۶۳ «شجرةالاتراك»).

۶ ــ درتألیف **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۶۳؛ چاپ **قزوینی**، I، ۱۴۴) ــ ۴ رمضان (۱۸ اوت) ــ همچنین در کتاب دوسون («Histoire des mongols», t. I, p. 381)؛ درکتاب **جمال قرشی** («متون»ص۱۳۶)ــ

←

سالگی درگذشت و نه تنها امپراطورئی پهناورکه به‌نیروی سلاح مسخرگشته بود، بلکه رهنمونهای نمونه‌ای برای سازمان‌آن امپراطوری نیزبرای‌جانشینان خویش باقی‌گذارد . شرح ویژگیهای خلق وخو و صفات آن فاتح مهیب بـا مراعات صحت و کمال ، از روی اطلاعاتی‌که در دست داریـم ،کاری بسیار دشوار است . ازاین رهگذر وضع مـا در مورد اخلاف وی مساعدتر و بهتر است ، زیرا که برخی از مورخان ایشان را مستدلاً مخـرب و ویران کننده نشمرده بلکه سازنده محسوب داشته‌اند . مثلاً باتوخان درنظر وقایع‌نگاران روسی جز « ددی محیل »[۱] نبوده وحال آنکه نه‌تنها مغولان ویرا «خان‌خوب» (صائین‌خان) نامیده‌اند بلکه نویسندگان مسلمان[۲] وارمنی[۳] که هیچ گرایشی به ستایش مغولان نداشته‌اند وی را بخاطرفروتنی و ملایمت و عدالت و خردش به نیکی‌یادکرده‌اند. ما دربارهٔ رجال تاریخی واقوام‌گوناگون فقط درصورتی توانیم به صحت داوری کرد که اطلاعاتی دربارهٔ زندگـی ایشان و تجلیات

→

۱۰ رمضان (۲۴ اوت) آمده . از سخنان **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ۱۷۷ ؛ ترجمه ، ۱۱۹) چنین مستفاد می‌گرددکه مرگ **چنگیزخان** اندکی پیشتر وقوع یافته ، زیراکه در ۱۴ رمضان ۶۲۴ هجری (۲۸ اوت ۱۲۲۷ میلادی) جنازهٔ او وارد مغولستان شده بوده .

۱ــ **کارامزین** «تاریخ دولت روسیه» ، مجلد IV ، ص۱۰ .

۲ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۷۱ــ۱۱۷۲ ، (چاپ **ناسائو ــ لیس** ۴۰۶ــ۴۰۷> .

۳ــ **ماگاکیا** ، ترجمهٔ **پاتکانوف** ، ۱۸ <اکنون معلوم شده که مؤلف کتاب که تألیف‌آن به **ماگاکیای راهب** نسبت داده شده **گریگور آکانتسی (آکنرتسی)** می‌باشد . رجوع شود به چاپ جدید **بلیک ــ فرای** ، متن ، ۳۱۲ ؛ ترجمه ، ۳۱۳. ــتحریریه>

گوناگون آن در دست داشته باشیم . اعلام حکم در مورد رجال و اقوام بر اساس دلایل معدوده وجوانب منفرده فعالیت ایشان ، اسلوبی است مسلماً غیر علمی که متأسفانه برخی ازمورخان عصر ما نیز بکارمی‌بندند. دیدار چان_چون بامغولان[1] خود گواه است که حتی مغولان قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) گاه صحرانشینانی مهمان‌دوست و نیکخو ـ مانند قرقزان کنونی ـ بوده‌اند ، ولی این به‌هیچ‌وجه مانع‌ازآن نبود که دراوضاع واحوالی‌دیگر، بابی‌رحمیها وقساوتهای خویش عالمی را در وحشت وهراس غوطه‌ور سازند . ضمناً باید گفت که مقایسهٔ صحنه‌های زندگی صلح‌آمیز کنونی صحرانشینان بـا گذشتهٔ نزدیك خونین ایشان بعضی ازسیاحان را به‌این نتیجه رسانیده که اقوام مزبور گوئی درمعرض یك «استحالهٔ»کامل قرارگرفته‌اند .

مبسوط‌ترین اطلاعات‌را دربارهٔ صورت ظاهر چنگیزخان ، جوزجانی و من ـ هون (من ـ خون) بدست می‌دهند . کسانی که جوزجانی[2] با ایشان صحبت داشته بوده خان‌را هنگام هجوم مغول به‌خراسان ـ یعنی زمانی که ۶۵ سال ازعمرش گذشته بوده دیده بودنـد‌ـوی قامتی بلند وتنی نیرومند و«چشمان گربگان» داشت . در آن زمان فقط اندکی موی سپید برسرش دیده می‌شد . بنا به‌گفتهٔ من ـ هون[3] چنگیزخان به قامت بلند وپیشانی پهن و ریش دراز از دیگرمغولان ممتازبود. ازصفات اخلاقی بارز وی یکی‌تسلط برنفس‌فوق‌العاده بود و دیگر اینکه به هیچ چیز دلبستگی‌شدید پیدا نمی‌کرد و به‌یك جانب‌دل

۱ـ چان ـ چون ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۸۸ ؛

Bretschneider, «Researchet», vol. p, 52.

۲ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۷۷ ؛ <چاپ **ناسائو_لیس** ، ۳۷۳> .

۳ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۱۷ .

نمی‌داد . چنگیزخان نیز مانند دیگر جهانگشایان حاضر بود، اگر برای تحکیم قدرت خویش ضروری می‌شمرد، مردم را هزار هزار نابود سازد . ولی در هیچ یك از اعمال وی ـ اعمالی که اطلاع کمابیش موثقی دربارهٔ آن در دست می‌باشد ـ نشانی از آن قساوت بیهوده و خودکامانه‌ای که بحکم جلال‌الدین در مورد اسیران مغول اعمال شده بوده دیده نمی‌شود . سیاحان غالباً به تضادی که میان شور وجنب وجوش طبیعی آن مرد وحشی از یك‌طرف و کوشش‌وی برای پنهان داشتن احساسات خویش دربرابر بیگانگان از سوی دیگر وجود داشته اشاره می کنند ومی‌گویند که منظور وی از اختفای احساسات این بوده. که به شأن وشایستگی او درنظر غیر لطمه‌ای وارد نیاید . برای بازماندگان و اخلاف چنگیزخان هیچ حظ ولذت غیرقابل وصول‌وجود نداشته‌وهمه دربرابرشان سرتعظیم فرود می‌آوردند وبدین‌سبب ، چه‌دراستفاده ازلذایذ زندگی وچه در امرحفظ شأن و مقام خویش راه افراط می‌پیمودند . درمیان ایشان سلاطینی را می‌بینیم که هرگز تبسمی برلب نیاورده فقط تابعان خویش‌را به وحشت و هراس می‌افکندند (مثل جغتای و کیوك)[1] برخی دیگر به متابعت از شور و حرارت طبیعی صحرانشینی بیش از هرچیز می کوشیدند زندگی کنند وبه دیگران امکان زندگی دهند . اینان هر یك از اتباع خویش را با خوش روئی می‌پذیرفتند و با رفتار وگشاد دستی خود همهٔ قلوب را جلب می کردند ومانند سارداناپال بایرون در برابر دیدگان عموم به عیش و نوش می‌پرداختند ـ عیش‌ونوشی که به‌صحنه‌های فسق وفجور مبدل می گشت ومقام

۱ــ دربارهٔ خود سیرت کیوك رجوع شود به **پلانوکارپینی** ، چاپ **بیزلی**، ۱۲۷؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۵۹ ــ ۵۸> ؛ **جوینی** ، چاپ **قزوینی**، I ، ۲۱۳ ؛ **رشیدالدین** ، چاپ **بلوشه** ، ۲۵۲ و بعد .

وحیثیت تاج وتخت را در انظار پست می‌کرد (مانند **اوکتای** و تا حدی **ترم شیرین**ـ از خانان جغتائی)[1]. **چنگیزخان** از این افراط و تفریط بدور وبیگانه بود. **چنگیزخان** باشخصیت خویش‌هراراده دیگری‌را خرد می‌کرد ودرارتش خود چنان انتظام و تنسیقات سختی برقرار کرده بود که به‌گواهی **جوزجانی** ـدشمن مغولان‌ـ[2] دزدی ودروغ درمیان ایشان بالکل‌محال بود، ولی در عین حال به‌آرمان بهادر وقهرمان‌گشاده دست و بزرگوار مؤمن بوده آن را عملی می‌ساخت . دربارهٔ وی می‌گفتندکه : «این شاهزادهٔ **تموچین** لباسی را که بتن دارد می‌کند ونثار می‌کند ، ازاسبی‌که سوار است پیاده می‌شود ومی‌بخشد»[3] گفتگوی **چنگیزخان** با **قاضی وحیدالدین بوشنجی** که **جوزجانی** نقل‌کرده ، نشان می‌دهدکه **چنگیز** قادربود در برابر سخنهای نامطبوعی‌که به او گفته می‌شده خشم خویش را فرو برد و کظم غیظ کند[4] . **چنگیزخان** در گرایش قوم خود به شرابخوارگی شریك بود ودر طی نصایح ودستورات خویش نظروی برضد شراب چندان سخت و شدید نبوده[5] . صحنه‌ای که من ـ هون[6] نقل

۱ـ دربارهٔ وی به **ابن‌بطوطه** (III ، ۳۹ ـ ۳۳) رجوع شود .

۲ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۰۷۹ ؛ <چاپ **ناسائوـ لیس** ، ۳۷۴>.

۳ـ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XIII ، متن ، ۱۶۰ ؛ ترجمه ، ۹۸ .

۴ـ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی**، II ، ۱۰۴۲ـ۱۰۴۱ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ۳۵۴ـ۳۵۳ . به‌گفتهٔ قاضی مزبور وی جسورانه قتل‌عامهائی را که **چنگیزخان** از آن برخود می‌بالید، مورد مذمت قرارداد. **چنگیزخان**گرچه کظم غیظ‌کرد ولی‌بعدها آنچنان نسبت به قاضی بی‌لطفی ابراز داشت‌که وی بخاطر حیات خویش بیمناك شد وفرصتی‌یافت وازقرارگاه **چنگیزخان** گریخت ـ تحریریه>.

۵ـ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، <متن ، ۱۸۸ـ۱۸۶> ؛ ترجمه ۱۲۷ ـ ۱۲۵ .

۶ـ «افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۳۴ .

کرده دایر براین که چنگیز چگونه «رسول چین را به [نوشیدن] شش ساغر جریمه کرد» داستان بزم وسرورهای پطرکبیر را به یادمان می‌آورد. من-هون مزبور دربارهٔ گروه دوشیزگان نوازنده که همه‌جا همراه خان‌مغول بوده‌اند نیز سخن می‌گوید. در داستان سفر چان - چون نیز[۱] از دوشیزگان یاد شده است. موضوع تأمین لشکریان وسرکردگان وشخص‌خان ازلحاظ کنیزکان هم بستر، مانند دیگر امور امپراطوری بادقت وشدت نظم و سازمان یافته بوده[۲]. چنگیز خان باحفظ کامل نیرو واستعداد عقلی خویش‌به‌کهولت رسیده بود و این خود گواه برآن است که وی به‌آن درجه از فسق وفجور که بازماندگانش مرتکب می‌شدند نگرائیده بوده.

استعداد عظیم چنگیزخان در سازمان دادن امور جالب منتهای توجه است، به‌ویژه اگر درنظرگیریم که وی تاپایان عمر ازهرگونه تحصیل و تعلیم عاری بوده و جز مغولی به هیچ زبانی تکلم نمی‌کرده[۳] و مسلماً ساختمان امپراطوری درنظروی‌فقط بصورت سلطه وحاکمیت‌صحرانشینان فاتح‌براقوام بافرهنگ‌ومتمدن تجسم‌یافته بوده- اقوامی که به‌عقیدهٔ‌وی خداوند به‌مغولانشان سپرده بوده تا ایشان ازکار مغولان درآمد حاصل کنند وفقط بدین‌منظور آنان را حفظ کنند[۴].

---

۱ ــ ترجمهٔ **کافاروف**، ۲۷۳؛ Bnetschneider, «Researches», vol. I, p. 43 sq.

۲ ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی IV GPB، ۲، ۳۴، ورق ۱۲؛ چاپ **قزوینی**، I، ۲۴. D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. I, pp. 416—417

۳ــ **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی**، II، ۱۱۱۴؛ <چاپ **ناسائو-لیس**، ۳۸۶>

۴ــ **ماگاکیا**، ترجمهٔ **پاتکانوف**، ۱۱؛ <چاپ **بلیک ــ فرای**، متن، ۳۰۰؛ ترجمه، ۳۰۱>.

درپندهای چنگیزخان، که به دست ما رسیده، برخلاف نصایحی که عثمانیان نخستین به‌اغوزخان نسبت می‌دهند[۱] فرمانی صریح دایربراینکه «دایم کوچ‌ایده‌لر، اوتراق‌اولمیالر» (همیشه کوچ کنند وهرگزدرجائی ساکن‌نشوند» وجود ندارد. ولی مسلماً ارادهٔ چنگیزخان چنین بوده[۲]. کشاورزان و پیشه‌وران می‌بایست نیروی خام خویش‌را دراختیار صاحبان وارباباب یعنی‌مغولان، ویا بهترگوئیم، سران ایشان‌گذارند وارباباب ازآن استفاده کنند. چنگیزخان فقط برای خود واعقاب وپیروان نزدیك خویش کار وکوشش می‌کرد. هیچ اشاره‌ای درمنابع وجود ندارد که وی با اندیشهٔ کار برای رفاه و آسایش همهٔ قوم‌ـحتی به‌صورتی که این‌اندیشه درنبشته‌های ارخونی بیان شده ـ آشنابوده است[۳]. ازدیگرسو فرهنگ وتمدن عقلی‌به‌خودی‌خود نیروئی‌را تشکیل‌می‌داده که روا نبود دربست دردست اتباع باقی‌گذاشته شود. در دستگاه‌چنگیزخانی کوششی بعمل می‌آمد تادوچیز راکه دریکجا نمی‌گنجیدند یعنی‌زندگی‌صحرانشینی وفرهنگ عقلی‌را بایکدیگر سازش دهند واین‌خود نقطهٔ ضعف آن‌اساس وعلت اصلی سقوط آن بوده. ولی سازمانی که چنگیز به امپراطوری خویش

۱ـ **راوندی**؛ ترجمهٔ ترکی، ۲۸؛ «دایم‌کوچ‌ایده‌لر اوتراق اولمیالر» (البته دراصل فارسی نیست.)

۲ـ **حمدالله مستوفی‌قزوینی**، «تاریخ گزیده»، نسخهٔ خطی LGU، شمارهٔ ۱۵۳، ورق ۴۷۲: «مغول را درشهرنشستن قاعده نیست وخلاف یاساق **چنگیزخان** است».

۳ـ **ملیورانسکی**، «بنای یادگاری به‌افتخار**کیول‌تگین**»، ص۷۰ (کتیبهٔ بزرگ **کیول‌تگین**، سطرهای ۲۶ و۲۷)؛

Radloff. «Die alttürkischen Inschriften der Mongolei». Lief. I. S. 17.

Thomson. «Inscriptions de l'Orkhon». pp. 106. 107.

داده بود برای حفظ وحدت آن درطی چهل سال پس‌ازمرگ بانی‌اساس کفایت کرد و بعد هم سلطهٔ خاندان چنگیزی را در دولتهائی که پس از انقراض امپراطوری تأسیس یافته بود در طی حیات چند نسل دیگرهم تأمین نمود. این پدیده بیشتر از آن جهت شایان توجه است که هیچ‌یك از پسران و نوادگان وی دها و استعدادهای عالیه وی را به ارث نبرده بوده . چنگیزخان در زمان حیات جانشین خویش را برگزید و این انتخاب دلیل دیگری است به روشن بینی و وسعت نظر وی . چنگیزخان به هنر و استعداد نظامی تولوی و یا شدت عمل و سختی تزلزل ناپذیری که جغتای در اجرای مبادی اساسی روش و اسلوب پدر می‌داشت ، توجه خاصی مبذول نکرده ، بطرف اوکتای که با بزرگواری و گشاد دستی و خوشروئی و نیك سیرتی خویش تسخیر قلوب می‌کرد متوجه شد . و چون هیچ یك از پسران ارادهٔ نیرومند پدر را به ارث نبرده بود ، می‌بایست پس از مرگ وی مجموع خاندان خان متفقاً حکومت کنند . وحدت امپراطوری فقط به شرطی محفوظ می‌ماند که قدرت عالیه در دست کسی باشد که اگر هم جملگی را به نیروی عقل و ارادهٔ خویش متحد نسازد لااقل بتواند با صفات جذابه اخلاقی خود این منظور را برآورد . این که دلایل یاد شده به چه صورتی در مخیلهٔ چنگیزخان تجسم یافت . . . بیان آن دشوار است . به هر تقدیر ولیعهدی اوکتای (اوگدی) ، بنا به همهٔ اخباری که در دست است ، در زمان حیات پدر اعلام شد . در دوران سلطنت اوکتای قاآن افراد خاندان با اتفاق نظر بی‌مانندی حقوق خویش‌را اعمال می‌کردند و اتباع از رفاهی نسبی برخوردار بودند ـ و این خود نشان می‌دهد که اوکتای امیدواریهای آن پدر نابغه را به خویشتن عملاً تایید کرد .

البته امعان نظر در انعکاسی که تأسیس امپراطوری مغول در تاریخ آسیای میانه داشته و آثاری که از سازمان آن در دولت‌های پدید آمده بر ویرانه های آن باقی مانده ، واجد اهمیت بسیار و شایان توجه فراوان است . ولی پاسخ این پرسشها می‌تواند موضوع تألیفی مستقل و علیحده باشد [1].

۱ــ < لازم است خاطرنشان شود که به رغم ارزش عالی تحقیق حاضر ، بطوری که در « مقدمه » گفته شد ، تعبیر کلی **و. و. بارتولد** در بارهٔ عواقب و نتایج فتوحات مغول در سیر تکامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشورهای آسیای مقدم و میانه مورد قبول تاریخ نگاران شوروی نمی‌باشد . **و. و. بارتولد** آشکارا میزان خرابیهائی را که لشکر مغول باعث گشته و حقایق سقوط اقتصادی و فرهنگی بعد از آن را کم گرفته و به ویژه گفته‌های **ابن اثیر** و **جوینی** و **رشیدالدین** و دیگر منابع را در بارهٔ ویرانی‌های عظیمی که همعنان فتوحات مغول بوده آن چنانکه باید و شاید ارج ننهاده و یوغ اساس مالیاتی راکه مغولان مقرر کرده بودندکما هو حقه درك نکرده است . ارزیابی کلی مورخان شوروی در بارهٔ اهمیت تاریخی فتوحات مغول کماکان منفی می‌باشد. برسبیل نمونه به تألیفات زیر مورخان شوروی رجوع شود : **علی‌زاده** ، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» (فصول III–V) ؛ **بلنیتسکی** ، « در موضوع مناسبات اجتماعی در ایران » ؛ **گرکوف_یاکوبوسکی** ، « قزل اردو »، ص ۵۶ــ۴۷ ؛ ۲۵۸ ــ ۲۵۷ ؛ **زاخودر** ، « تاریخ قرون وسطی در شرق » ، ص ۱۱۵ ــ ۱۰۹ ؛ **ناسونوف** ، « مغولان و روسیه » ؛ **پطروشفسکی** ، « کشاورزی » ، ص ۵۴ــ۲۹ ، ۸۳ــ ۶۷ ، ۳۳۹ ــ ۳۲۴ ، ۴۱۴ــ ۳۴۰ (فصول I ، VII – IX,II)؛**تولستوف** ، «بررد..» ص ۲۹۴ و بعد ؛ **یاکوبوسکی** ــ در کتاب « تاریخ اقوام ازبکستان » ، مجلد I ، ص ۳۳۲ ــ ۳۰۶ (بخش VI ، فصل III) ؛ از او هم ــ درکتاب « تاریخ جمهوری شوروی ازبکستان » **مجلد I** ، کتاب I ، ص ۳۰۳ــ ۲۷۹ (بخش III ، فصل VIII). نیز رجوع شود به مقالهٔ **ای. م. مایسکی** (« **چنگیزخان** ») ،که ارزیابی نقش تاریخی**چنگیزخان** و عواقب فتوحات مغول درآن بیان شده . ــ تحریریه> .

فصل پنجم

< ترکستان در زیر سلطهٔ مغولان >

(۱۲۶۹ ـ ۱۲۲۷ میلادی / ۶۲۴ تا ۶۶۸ هجری)[1]

اوکتای قاآن (اوگدی) در زمان حیات پدر به جانشینی وی تعیین شده بود [وپس ازمرگ‌چنگیز] واندك وقفه‌ای، رسماً و با تشریفات تمام در قورـ ولتای سال ۱۲۲۹ میلادی/ ۶۲۶ هجری اودئیل [درتاریخ جهانگشای جوینی «قوریلتای» نوشته. لفظی‌است مغولی، تقریبا معادل «کنگره» به‌مفهوم‌کنونی] به سمت خانی اعلام ونامی شد [2]. این که درفاصلهٔ میان تاریخ‌مرگ‌چنگیزخان

۱ـ < این فصل نخستین‌باری است که ازروی نسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** ـ محفوظ در بایگانی فرهنگستان علوم شوروی ، F. 68 . op. I، No. 12 (در ۲۵ ورق دو رو) ـ منتشر می‌شود . این فصل در دست نوشتهٔ **بارتولد** عنوان ندارد و با کلمات «**اوکتای قاآن** درزمان حیات پدر...» آغاز می‌گردد .ـ تحریریه>.

۲ـ طبق تاریخ مغولی ـ چینی ، این **قورولتای** درسیچقان‌ئیل (۱۲۲۸میلادی. ۶۲۵ هجری) وقوع یافت . رجوع شود به «افسانهٔ نهـان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۲ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۹۱>.

وجلوس اوکتای قاآن چه کسی در کشور حکومت می کرده ، فقط در منابع ومآخذ چینی اطلاعاتی وجود دارد: به‌گفتهٔ چینیان ، تولوی خان نایب‌السلطنه بوده و از روی بی‌میلی وبراثر فشار و اصرار الیُوی چو ـ تسای وزیر چینی خویش رضا داد که قورولتای را دعوت کند . ولی دیگر منابع از این همه اهمیت ونفوذ آن وزیرچینی سخنی نمی‌گویند و حتی نام الیُوی چو ـ تسای هم درآن منابع دیده نمی‌شود.

انتخاب ولیعهد دلیل دیگری است که چنگیزخان تا چه حد آدم شناس بوده ، زیراکه جوچی حتی در زمان حیات پدر نیز با برادران مخاصمت داشته واز او نمی‌توانست سخنی درمیان باشد . و چنگیزخان بنابراین ناگزیر می ـ بایست ازمیان سه پسردیگر یکی‌را به‌ولیعهدی برگزیند . ازآن سه تن به ظن غالب جغتای سختگیرومجری بی‌چون وچرای قانون یاسابود وبیش‌ازدیگران باپدر خویش مشابهت داشت .

تولوی خان از لحاظ خدمات نظامی خویش و شاید نبوغ فرماندهی و سرداری هم بی شك بر برادران سر بود ، ولی چنگیزخان نیك می‌دانست که به طفیل این صفتها دو برادر مذکور مجریان بسیار نیکوئی هستند اما برای اداره امور و حکومت برامپراطوری پهناور وی و حفظ وفاق و هم‌بستگی‌میان اعضای خاندان ـ که شرط‌لازم یك پارچگی‌دولت صحرانشینان است ـ آن صفات کافی نمی‌باشد .

وحدت خاندان ایشان یا بر اثر نفوذ کلمهٔ شخصیتی مقتدر و ذی نبوغ ، مانند چنگیزخان میسر می‌بود و یا در نتیجهٔ نفوذ مردی که اعضای خاندان و باقی مردم را با جوانب روشن و نیکوی خوی و کردار خویش جلب کند و محبوب همه باشد و جملگی در برابر او وفادار و

فداکار باشند . فقط اوکتای (اوگدی) دارای این شرط بود . وی بی‌چون و چرا مجری یاسا نبود . میل او به می‌گساری از حدودی که چنگیزخان مقرر کرده بود تجاوز می‌کرد . اوکتای واجد صفات ممتازهٔ سرداری و فرماندهی سپاه نیز نبود وبمراتب کمتر ازپدر درلشکرکشیها شرکت می‌جست. اوکتای قاآن بیشتر روزگار سلطنت خویش‌را در قراقروم و اطراف آن گذراند و به یاری استادان چینی ومسلمان بناهای زیبا در آن دیار برپا داشت . چنگیزخان مزایای کرامت سیرت اوکتای را دریافت و بدین سبب او را برگزید و از انتخاب تولوی‌خان لشکرکش‌جنگ‌آور ویا جغتای که مجری سرسخت یاسا بود ، سر باز زد.

فتوحات وکشورگشائیهای تازهٔ اوکتای‌قاآن از لحاظ ما واجد چندان اهمیتی نیست . زیراکه عملیات جنگی درچین وآسیای غربی و اروپا جریان داشته ، نه در سرزمین‌هائی که اکنون مورد علاقهٔ ما می‌باشند . در ترکستان آرامش برهم‌نخورد. فقط درپایان دوران سلطنت اوکتای قاآن قیام‌بخارائیان سرکوب شد و دراین باره بعد سخن خواهیم گفت . در عوض اقداماتی که اوکتای برای سازمان بخشودن وآرامش‌قلمرو سلطنتی که پدر اوتأسیس کرده بود ، بعمل‌آورد برای ما واجد اهمیت عظیمی است زیراکه مربوط به‌سراسر دولت مغولان می‌باشد .

جملهٔ منابع تاریخی وحتی آنهائی که ، بدون شك ، در برابر خوانین مغول استقلال رأی داشته و دشمن ایشان بوده‌اند[1] ، بزرگواری و ملایمت اوکتای قاآن را ستوده‌اند . در زمان سلطنت وی هیچ یك از آن محاکمات

---

۱ ـ جوزجانی ، ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۰۶ ؛ <چاپ ناسائو ـ لیس ، ۳۸۰>.

جنائی وسیاستهای وحشت‌انگیزی که غالباً در عهد جانشینان او مکرراً وقوع یافته مشاهده نمی‌گردد . بدیهی است که اوکتای قاآن مع‌هذا فرزند عصر و زمان وقوم خویش‌بوده‌است، قومی که‌چنانکه دیدیم، آدمی‌را قربانی‌می‌کرده. به هر تقدیر قتل پنهانی بزرگان و اعیان در دوران وی کمتر از زمان پدرش معمول می‌گردیده . حتی تاریخ‌مغولی‌ـ‌چینی[1] فقط دریك مورد وی‌را به‌چنین قتل نفسی متهم می‌کند . باین معنی که اوکتای‌قاآن به انگیزهٔ انتقام شخصی بطور پنهانی‌یکی‌ازهمرهان وفادار وفداکار پدرخود راکه نامش‌بارها درتاریخ انقیاد چین یاد شده است ، بنام دخولخو (توقولقوچربی) به قتل رسانید[2] . سرانجام ، جوینی ازقلع وقمع بیرحمانهٔ تمام افراد یك قبیله به دست اوکتای سخن می‌گوید . شایعات دروغی انتشار یافت که خان می‌خواهد دوشیزگان آن قبیله راگرفته به بیگانگان به‌زنی دهد . مردم‌آن قبیله برای احتراز از این مصیبت و«از خوف این‌خبر بیشتردختران را نامزد خصمان‌کردند در میان قوم خود وبعضی‌را تسلیم» . چون اوکتای‌قاآن ازاین امرخبریافت فرمود که همهٔ

---

۱ ــ «افسانه نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۹ ، <چاپ **کوزین** ، ۱۹۷>.

۲ ــ **دخولخو** از طایفهٔ مانخو (مانخوك) یکی از نخستین کسانی بـود که به **چنگیزخان** پیوستند («افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۶۰)؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۰۷> بعدها یکی ازچهار رئیس نوبتی قراولان نگهبان (همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۲۶ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۷۰>). **رشیدالدین** (چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن۲۱۱ ؛ ترجمه ۱۴۱) از **دخولخو** (توقولقوچربی) از طایفهٔ ارولات که امیر هزاره بوده یاد می‌کند . به‌گفتهٔ **رشیدالدین** وی درزمان **اوکتای‌قاآن** در انقیاد چین شرکت داشته است . (نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۶ ؛ نسخهٔ خطی موزهٔ‌آسیائی a 566 (d 66) ورق۱۷۸؛ <چاپ **بلوشه** ، ۲۴ــ۲۱ وبعد>) .

زنان و دختران را «که سن او ازهفت گذشته باشد جمع کنند وهر کس را که درآن سال به‌خصم داده‌اند بازستانند» و«تمامت حاضران را یاسا رسانیدند که باایشان ــ درحضور برادران وشوهران خلوت کنند» و به ناموس ایشان تجاوز نمایند. «وآنچه لایق اردو بود باحرم فرستادند»، «وقومی باصحاب فهود و جوارح دادند وبعضی‌را بهر کس ازملازمان درگاه»، «تاهر کس که حاضربود ازمغول ومسلمان در ربودند» وعده‌ای را هم «بخرابات ورسول‌خانه فرستادند تاخدمت صادر و وارد کنند» یعنی به روسپی‌خانه‌ها گسیل‌داشتند[1].

گمان نمی‌رود که این‌اعمال فجیع فقط خودکامگی و قلدرئی از جانب اوکتای قاآن بوده باشد. زیراکه نکاح میان دوعضو یك قبیله با رسوم مغولان واقوام ترك مخالفت دارد[2] و قاآن دراین مورد قبیلهٔ مزبور را به خاطر نقض

۱ــ **جوینی**. نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۸۴ ــ ۸۳ ؛ < چاپ **قزوینی**، I ، ۱۹۱ــ۱۹۰ > ؛ d'Ohsson, «Histoire des Mongols» t. II, p. 98. درمنابع چینی نیز ذیل وقایع سال ۱۲۳۷ مختصراً به‌این‌واقعه اشاره شده («**یوآن‌ـشی**، ترجمهٔ **بیچورین**، ۲۷۲)، وگفته شده‌است که آوازهٔ آن «به نسلهای طرف مشرق رسیده» محتملاً افسانهٔ مغولی ــ چینی(«افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۵۹ ؛ <چاپ **کوزین** ۱۹۹ >) نیز به‌همین واقعه اشاره می‌کند. درافسانهٔ اخیرالذکر **اوکتای‌قاآن** متهم شده است که «دوشیزگان قوم عم خویش **اتچی‌گین** را برای خود گرفت». اما اینکه **دوسون** می‌گوید این‌واقعه مربوط به قوم اویرات بوده، درنسخه‌های **جوینی ورشیدالدین** که من در دست دارم مطلبی دیده نمی‌شود.

۲ــ درمیان مغولان نکاح میان افراد یك‌طایفه دیده نمی‌شود. درتاریخ مغولی‌ــ چینی بهادران برای زن خواستن به طایفهٔ دیگر می‌رفتند. گاه بهادری برای فرزند خویش زنی ازطایفهٔ مادرآن فرزند می‌گرفته. عرضه داشتن دوشیزگان برای طایفهٔ خان منحصراً ازامتیازات چند طایفه ویژه بوده‌است.

عادات و رسوم قومی مجازات کرده بوده . بیان این نکته که چه شایعاتی مسبب این اقدام غیرقانونی شده بوده ، نیز دشوار است . مسلماً ، برخلاف حدس دوسون ، ازاین ، که مغولان مزبور نمی‌خواستند برای دختران خویش نامزدانی ازقبیله‌ای دیگر برگزینند، نمی‌توان سخن گفت. شاید بیم آن داشتند که قاآن به عنف ایشان را مجبور به عقد عهد خویشی با طایفه‌ای که با آنان خصومت می‌ورزیده بنماید. شاید هم این واقعه باتصمیم وفرمان **اوکتای قاآن** که نکاح میان مغولان و مسلمانان را تجویز و تشویق می‌کرده مرابطه داشته است[1] .

گمان نمی‌رود که ، در سلطنت صحرانشینان ، هرگز و درهیچ عهدی اصل تصرف و تملك مشترك دودمان ، که **جوینی** ازآن صحبت می‌دارد ، با آن چنان پی‌گیری و استمراری که در عهد پادشاهی **اوکتای قاآن** بکار بسته شده بوده، عملی شده باشد فی‌المثل درهمهٔ لشکرکشیهای بزرگ از هریك از چهار اولوس شاهزاده‌ای گسیل می‌گشته و شرکت می‌جسته . چون حکومت خراسان به جنتمور محول گشت از هراولوس نماینده‌ای به نزد وی اعزام و منصوب گشت[2] . به هنگام تسخیر وفتح چین درآمد های نواحی و شهرهای مختلف میان‌لشکریان شاهزادگان تقسیم شده بود[3] . زمانی که موضوع تأسیس

۱ـ **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۰۷ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۸۰ـ ۳۸۱> .

۲ ـ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۸۱ ؛ <چاپ **قزوینی** II ، ۲۱۸ـ۲۱۹> ؛ ازطرف قاآن « کلبلات » و از طرف **باتوخان** « نوسال » و از طرف **جغتای** «قزل بوقه » و ازطرف بیوهٔ **تولوی** که **سیورقو یقتنی بیکی** [سرقوتی ، سرقوقتی ، سیورقوقیتی] نام داشت « یکه » مأمور شد .

۳ ــ « **یوآن‌شی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۶۰ .

پست[یام] به میان آمد رئیس‌هراولوس نماینده‌ای ازطرف خویش‌برای اجرای آن طرح مبعوث ساخت[۱] .

تفاوت میان سلطنت چنگیز و اوکتای (اوگدی) و ویژگیهای نیات خان اخیرالذکر را حتی خود مغولان نیز درك می‌کردند . درافسانهٔ مغولی[۲] سخنان زیر به اوکتای نسبت داده شده است: «پادشاه ما چنگیز با رنج فراوان‌دودمان سلطنتی را پی‌افکند . اکنون زمان آن فرا رسیده که صلح و رفاه به مردم عطا شود و ایشان درمضیقه نباشند » .

سبب اقدامات اساسی اوکتای‌قاآن- ازقبیل ایجاد شغل‌ومقام تنماچیان و تثبیت و تعیین میزان مال وخراج و تأسیس پست [یام] - کوشش وگرایشی بود که وی به آرامش کشور و دفاع از مردم صلح جو در مقابل تضییقات و تحمیلات داشته است .

چون اوکتای‌قاآ سرزمینهای نوگشوده چین‌را میان شاهزادگان تقسیم کرد الوی چو - تسای خواست به لغواین فرمان وادارش کند . و زمانی که آن‌وزیرچینی‌دید این‌امرمحال است، اندرزش‌داد که لااقل به‌هرجائی مأموری از خود فرستد که به گردآوری مالیات برای شاهزادگان پردازد و اینان را از اخذ مال وخراج ، بلاواسطه ، از ساکنان منع کند . اوکتای قاآن به این امر

۱ ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۶۱ ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، (D 66) a 566 ، ورق ۱۸۳ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۴۲> ؛ ازطرف **قاآن‌بیتکچی قریدای** و ازطرف **جغتای ــ تایجیورتای ایملکچین** و از طرف **باتو سوقومولچتای** و ازطرف بیوهٔ **تولوی** که **سیورقوقتنی بیکی** نام داشت ــ **الجیقه** معین شده بود .

۲ ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۷ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۷ > .

رضا داد[1] . ظاهراً ایــن مأموران همان تنماچیانی[2] بوده‌اند کــه برطبق افسانهٔ

---

۱ ــ « **یوآن‌ــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ .

۲ ــ بنا بــه تاریخ چینی (همانجا ، ص ۲۶۰) ، « خان فرمود کــه درهمه جا داروغتسی [داروغگان] معین کنند و مقام وزارت برای گرد آوری در آمد ها مأمورانی منصوب کرد » . درتاریخ مغولی ــ چینی < «افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۵ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۴ > پس ازنقل داستان انقیاد اقوام مشرق اروپا ، چنین گفته شده است : « او (باتو) پس ازآنکه درآنجا داروخچیان و تنماچیان برای حفاظت معین کرد ، بازگشت » . به گفتهٔ **پالادی** اسقف بزرگ (همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۵۶ ــ ۲۵۵ ، حاشیه) داروخچین « با کلمهٔ تنماچی ، بجای یك اسم ، بطور غیر معروز نوشته شده ؛ گمان می‌کنم اشتباهاً چنین شده » . ظاهراً داروغچی رئیس کل ناحیه و تنماچی تابع او بوده است . به عقیدهٔ پالادی اسقف بزرگ (همانجا ، ۲۵۵ ، حاشیه) «تنماچی‌ها سرداران مغول بوده‌اند که فرماندهی افواج مرکب از اقوام دیگر [غیرمغول] را بعهده داشتند ، مثلا افواج کیدانیان و ترکان و غیره را . نام سردار ازنام افواج ، که شاید به اسم تنما مرسوم بوده‌انــد ؛ مأخوذ می‌گردیده » [تنماچی = کسی‌که فوج دارد ، رئیس فوج است] . رجوع شود به تبصره های **برزین** به چاپ کتاب **رشیدالدین** (بخش XV ، ۱۸۱)؛ در اخبار چینی و ارمنی وگرجی غالباً به کلمهٔ « تماجی » برمی‌خوریم (رجوع شود به **ماگاکی** ، ترجمهٔ **پاتکانوف** ، ۳۰) ولی معنی آن چندان روشن نیست . درتألیف **رشیدالدین** کلمهٔ «تما» Tamä در مورد لشکریانی که قبلا برای تسخیر و حفظ سرزمین های مطیع گسیل گشته بودند ، بکار رفته است. وچون لشکریان مزبور پیشترواردِ محل شده بودند، بنابراین نویسندگان ارمنی ایشان را لشکریان قدیمی می‌خوانند . دراخبار چینی نیز مأمــوریت ایشان همین است ، منتهی شکل کلمه بصورت « تنماچی » درآمده است. بدین طریق « تماچی » سربازانی بوده‌اند که به « تما » Tamä ــ یعنی «حفاظت»

←

مغولی[1] « در همهٔ شهرها برای حفظ آنها » مستقر گشته بودنـد . پالادی پدر روحانی « تنماچی » را با « باسقاق » [شحنه؟][2] یکی می‌داند و این نظر به ظن غالب صحیح است. بنابه افسانهٔ مغولی[3] درچین و نواحی مفتوحهٔ آسیای مقدم تنماچیان منصوب شده بودند. گاه قدرت نظامی نیزبه‌تنماچی‌محول می‌گردیده. قاآن که نسبت به فرزند خویش گیوك غضب کـرده بـود می‌خواست وی را تبعید کند وگفت : « او باید به سمت تنماچی به مرزهای دور رود و شهرهای مستحکم را تسخیر کند و زحمات سخت تحمل نماید»[4] . حکام نواحی وسیعتر نه‌تنهاخراسان- که‌خودوضع‌خاصی‌داشته-بلکه‌ماوراءالنهر نیز- که‌محمودیلواچ ازطرف قاآن‌درآنجا حکومت می‌کرده ودرخجندمقیم بوده است-نیزمستقیماً

→

می‌پرداختند این کلمه به مأموران عالی رتبه‌ای که به همین عنوان معنون بودند نیز اطلاق می‌شده . کلمهٔ مغولی «دم» ــ به معنی « یاری » ، « کومك » است وفعل «تماکو» بمعنی «گردآوردن». درتألیف **رشیدالدین** چاپ **برزین** . بخش XV، متن، ۲۲۹، چنین منقول است :

«... معین گردانیدند که لشکرها که به جهت تما به ایران زمین فرستاده‌اند و آنچه باسامی نویان هم برسبیل تما بجانب ولایت کشمیر وبدخشان وحدود بلخ‌اندتمامت ازآن هولاکو باشد » .

(رجوع شود به ترجمهٔ **برزین** ، بخش XV ، ۱۵۲) تحریریه > .

۱ــ « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۹ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۹۹ > .

۲ــ همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۲۵۵ (تعلیقات و توضیحات) .

۳ــ همانجا ، ۱۵۵ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۳ > .

۴ــ همانجا ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۶ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۴ > .

تابع وی (قاآن) بوده‌اند[1] . جغتای خود سرانه محمود را احضار و معزول کرد . و چون قاآن وی را ملامت کـرد پوزش خواست . قاآن عـذر او را پذیرفت و حتی ماوراءالنهر را به رسم اینجو به جغتای عطا کرد[2] . این‌نمونه خود نشان می‌دهد که به سبب فقدان قدرت واحد در کشور ، اقدام مربوط به تنماچیان، وبطور کلی نصب‌حکامی که بلاواسطه تابع قاآن بوده‌اند، تا چه حد اندك تأثیر بوده است .

رشیدالدین تعیین میزان مال و خراج و تأسیس پست [یام] را مربوط به قورولتای سال ۱۲۳۵ میلادی، (قوی ئیل) (۶۳۳ هجری)[3] می‌داند[4] درتألیف

۱ـ < **جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۶ > .

۲ ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۶؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۹ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۹۶ ؛ «متون» ، ص ۱۲۵ــ۱۲۴ > . از آنجائی‌که **محمود یلواج** درزمان قیام **محمود طارابی** هنوز درماوراءالنهر اقامت داشته پس احضار و عزل او، مسلماً پس از سال ۶۳۶ هجری (از ۱۴ اوت ۱۲۳۸ تا ۲ اوت ۱۲۳۹ میلادی) وقوع یافته است .

۳ـ چینیان بنای قراقروم را هم مربوط به همین سال می‌دانند ؛ رجوع شود به « **یوآن‌ــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۵۳ : « مغولان پیشترآنجا را محل گردآمدن و اجتماع ساخته بودند و اکنون حصاری بدور آن کشیده‌اند که قریب پنج لی محیط آن بوده است » .

۴ـ < اساس مالیاتی و عوارضی که توسط فاتحان مغول وضع شده بوده وپس از این شرح داده می‌شود ، بعدها مفصلا در تألیف **و. و. بارتولد** تحت عنوان نوشتهٔ فارسی بردیوار مسجد منوچه درآنی » (SPB ، ۱۹۱۱) منقول است . تحریریه > .

رشیدالدین[1] فقط از مالیات ارضی (ده در صد محصول) و مــالیات بــر صحرانشینان یا «قپچور» (یك درصد ازگله) سخن رفته است. گندم و دامهائی که از این طریق گرد می‌آمده برای کمك به مستمندان مخصوص بوده است[2]. فقط درمنابع چینی از اخذ و وصول «ترغو» و مالیات بازرگانی سخن رفته و معلوم نیست کــه در ایــن مورد قواعد یاد شده در سراسر قلمرو امپراطوری چنگیزی نافذ بوده است یا نه. درچین هردو خانوار یك چین‌ابریشم به خزانه می‌دادند و هر ۵ خانوار یك چین ابریشم بــه نفع اعیان می‌پرداختند. در چین مالیات از هرخانوار اخذ می‌شده. ومیزان مالیات ارضی برحسب کیفیت خاك و زمین متفاوت بوده است و میان ۲ ۱/۲ تا ۵ گارنتس از هرمو (مو = ۱۲۰۰ فوت یا گام مربع) نوسان می‌کرده. درمورد کالاها ۱/۳۰ ارزش آنرا برسم مالیات اخذ می‌کردنــد. گذشته از این مالیات برنمك نیز وضع شده بــوده (یك اونس نقره از ۴۰ چین). بنظر مردم آن زمان این مالیاتها سبك بــوده است[3].

هدف مؤسسهٔ پست [یام] درمیان اقوام صحرانشین‌بالکل با آنچه درنزد مردم با فرهنگ و متمدن دولتهای آسیائی معمول بوده تفاوت داشته است. درهیچ جا اشاره نشده است که رؤسای پست مغول نظارتی برفعالیت و اعمال

۱ ــ **رشیدالدین** ، نسخه خطی مــوزهٔ آسیائی a266(D66) ، ورق ۱۸۳ ؛ نسخهٔ GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۶۱ ؛ نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۵۷ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۴۲ ؛ متون ، ص ۱۲۱ > .

۲ــ درافسانهٔ مغولی ــ چینی («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۸ ؛ <چاپ **کوزین** ، ۱۹۷ >) نیز منظور از وصول و اخذ قپچور را همین گونه نقل کرده است .

۳ــ « **یوآنــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۵۶ــ۲۶۴ .

حکام و کارمندان نواحی داشته بوده‌اند [برخلاف صاحب برید یارؤسای پست ایران و دیگـر ممالك اسلامی که غالباً چنین مأموریتی نیز داشته‌اند] . پست مغولی [یام] فقط برای حمل و نقل رسولان و ایلچیان و پیکان اختصاص داده شده بوده . تأسیس پست می‌بایست اولاً از بطوء جریان امور جلوگیری کند و ثانیاً از تضییقات کسانی که با مأموریت دولتی سفر می‌کردند ، نسبت بـه اهالی ممانعت بعمل آورد[۱] . وبه منظور ایجاد اشکال در برابر اعمال اینگونه تضییقات ایستگاههای پستی را بیشتر درنقاط غیرمسکون مستقرساخته بودند . از هر هزار مادیان یك مادیان برای پست [یام] و یك نفر برای « چرانیدن و دوشیدن آن » می‌گرفتند . اسب و آدم دائماً عوض می‌شدنـد . فقط در مورد امورفوق‌العاده مهم ایلچیان می‌توانستند، درصورت کم بودن اسب درایستگاه از نقاط مسکونی صحرانشینان عبور کنند[۲] .

اوکتای قاآن می‌خواست که ایلچیان و رسولان در ایستگاههای مزبور نه تنها وسیلهٔ حمل ونقل بلکه آذوقه نیزبیابند. بدین سبب بنای انبارهای مملو ازخواربار ضرورت پیدا کرد وبرای خوراك مراجعان گوسفندان بدانجاگسیل

۱ ــ **جوینی** به هردو علت اشاره کرده است (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۵ــ۲۴ ؛ « تا ممر ایلچیان بسبب نشستن اولاغ دور نیفتد و دایماً لشکر و رعیت در زحمت نباشند » ، CB >) و در افسانهٔ مغولی ــ چینی نیز از هردوعلت سخن رفته («افسانهٔ نهان» ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۸ ؛ «ایلچیان درنقاط مسکونی صحرانشینان بهنگام سفرآمد وشد می‌کنند و بدین‌سبب هم امور با تأنی صورت می‌گیرد وهم‌مردم در زحمت می‌باشند» ؛<چاپ **کوزین** ۱۹۶ >) .

۲ ــ « افسانـهٔ نهان » ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۸ ؛ < چـاپ **کوزین** ، ۱۹۷ ــ ۱۹۸ > .

می‌داشتند . به گفتهٔ جوینی[1] « مصالح و اخراجات هر یامی ترتیب کردنـد و تعیین ازمرد وچهارپای و ماکول ومشروب و آلات دیگرو برتومانها تخصیص از هردوتومان یك یام [یعنی یك ایستگاه پستی] معین کردند ».

مغولان پست را «اُلاغ» می‌نامیدند . گذشته ازاین میان پست عادی_ یا «بایات» (یا تیان ـ نایات) وپست مخصوص پایتخت (که «ناریت» یا «بارین تاریت » نامیده می‌شده) تفاوت قائل بودند . در جادهٔ قراقروم به چین ۳۷ یام تأسیس‌شده بوده که هریك بادیگری ۵ فرسخ (قریب ۳۰ ورست) فاصله داشته است . در هرایستگاه فوجی مرکب از ۱۰۰۰مرد گماشته شده بوده . روزانه[2]

۱ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۳ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۴ > .

۲ـ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۱۸۵ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۶۳ ؛ نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۵۹ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۴۹ ؛ « متون » ، ص ۱۲۱ > . در تألیف **دوسون** نیز چنین است ولی برخی جزئیات را ندارد (« Histoire des Mongols », t. II, P 65). کلمهٔ «یکتی» و «سرمه» درتألیف **رشیدالدین** ، محتملا از فعل «یکمك» که به معنی «حیوانی را به عرابه بستن» و «سرمك» بمعنی «کشیدن» مأخوذ است . افسانهٔ مغول وچین («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۹ ، < چاپ **کوزین** ، ۱۹۸ >) . درآنجا که از «یامهای داخلی» سخن می‌گوید ، ظاهراً همین جاده را در نظردارد . اگر در ایستگاه اسب وگوسفند و عرابه و گاونر به تعداد مقرر وجود نمی‌داشت، نیمی از اموال مقصر را از وی گرفته ضبط می‌کردند. گذشته از این طبق نوشته تاریخ مغولی ـ چینی (« أفسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۹ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۱۹۸ >) ، در هرایستگاهی ۲۰ شترمهیا بوده است .

۵۰۰ عرابه آذوقه ازاین جاده حمل می‌شده و در انبارها ذخیره می‌گشته. برای حمل محمولات عرابه های بزرگی که به هریك شش گاومیش بسته بودند در ایستگاهها فراهم شده بود. ظاهراً درچنین اوضاع و احوالی تجارت گندم با مغرب که چنگیزخان مقررداشته بوده، می‌بایست موقوف شده‌باشد. وقراقروم آذوقه را فقط ازچین دریافت می‌داشت. و وقفهٔ موقتی که، براثرجنگ میان قبلای [قوبیلای] و اریغ بوکا، در حمل آذوقه از چین پدید آمده بوده سبب قحطی در پایتخت گردید[1].

بنا به مندرجات افسانهٔ مغولی ـ چینی[2]، مخازن و انبارهائی در دیگر جاده های پستی نیز تأسیس شده بوده است. گذشته ازاین امرشده بود که از نقاط مختلفه اشخاصی «به عنوان نظار انعامات: یعنی طلا ها و پارچه ها و آلات و اسباب و اسلحهٔ موجود در مخازن و انبارها»[3] اعزام شوند. معلوم نیست که آیا این انبارها فقط در ایستگاههای پستی تأسیس می‌شده یا نه.

اقدامات اوکتای قاآن فوایدی را که انتظار می‌رفت ببار نیاورد. این قاعده که پیکها «درصورتی که مأموریت بسیار مهم داشته باشند» می‌توانستند درنقاط مسکونی صحرانشینان حرکت کنند، یعنی ازاسبان مردم عادی استفاده نمایند راه را برای همه‌گونه سوء استفاده می‌گشود. گذشته ازاین شماراسبانی که پیك حق داشت طلب کند معین نشده بوده. و سرانجام باید گفت که بازرگانانی که برای کارهای شخصی خویش سفرمی کردند نیز، ازاسبان پستی

۱ ــ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی GPB، ۳۰۷، ۱، ورق ۲۱۸؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹، ورق ۲۱۴؛ < چاپ **بلوشه**، ۳۹۳ >.

۲ــ «افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۵۹؛ < چاپ **کوزین**، ۱۸۹ >.

۳ــ «افسانهٔ نهان»، ترجمهٔ **کافاروف**، ۱۵۸؛ < چاپ **کوزین**، ۱۹۷ >.

(یام) استفاده می‌نمودند و محتملاً رئیسان و کارمندان مغول در این زمینه از ایشان حمایت می‌کردند. فقط پس ازجلوس منکوقاآن قرارشد که هیچ‌پیکی از ایستگاه پستی بیش از ۱۴ اسب نگیرد و مراکب پستی ازطرف کسانی که برای امور خصوصی خویش مسافرت می‌کردند مورد استفاده قرار نگیرند . و پیکان به سختی ازگرفتن اسب از مردم عادی منع شدند[۱] .

تعیین میزان مال وخراج نیز، چون نظارتی براعمال حکام وعمال‌وصول وجـود نداشت ، نمی‌توانست تأثیری داشته باشد . خلفا و سلاطین اسلامی و اوکتای قاآن برای بنای ساختمانها وبراه انداختن مجالس بزم وسرورخویش به پول احتیاج داشتند و بیشتر ازحاکمی راضی بودندکه وجوه بیشتری برای ایشان ارسال می‌داشته و هیچگاه از خود نمی‌پرسیدند که این هدیه‌ها و وجوه به چه بهای گرانی برای مـردم تمام شده است ، و اوکتای قاآن که بـرای ساختمانها و سورها و طویهای خود نیاز به پول داشت ، به احتمال قوی حتی اگرچنین نظارتی برای وی مقدورمی‌بود نیز به اعمال‌آن رضا نمی‌داد. درچین مالیاتها را به رغم اندرزها و توصیهٔ مصرانهٔ الیوی چو ـ تسای به عبدالرحمن مسلمان به مقاطعه دادند[۲]. محتملاً شیوهٔ مقاطعه در دیگربخشهای پادشاهی‌مغول

۱ــ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۳۱۱-۳۱۲ > .

D' Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, PP. 265–266

۲ــ « **یوآنــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۲۸۱ . درتألیف یاکینف اسم خاص به خطا تعبیر شده است . و در کتاب Abel – Remusat (Yeliu–hsou – thsou) درست است . به گفته **جوینی** (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ؛ ورق ۸۷ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I، ۱۹۹ >) **عبدالرحمن** ازطرف فرمانفرمای چین پس ازمرگ **اوکتای‌قاآن** ←

نیزجایزشمرده می‌شده است. روش‌وشیوهٔ وصول عطایا ومالیاتها درمتصرفات مغولان بــه حد کافی از تاریخ روسیه پیداست . افسانهٔ مغولی و چینی[1] از یك اقدام دیگر اوکتای‌قاآن که فقط برای صحرانشینان واجد اهمیت بوده[2] وبدین سبب مورخان چینی و مسلمان از آن یاد نمی‌کنند ، سخن گفته است . به این معنی که تصمیم گرفته شده بود که برای محل کوچ اراضئی به مردم اختصاص داده شود، و بدین منظور هرهزاره می‌بایست نمایندهٔ مختاری برگزینند . دوتن از اعیان به نام چینـای و اویـورتـای مأمور بازدید دشتهای مزبور که پیشتر «به سبب فقدان آب درندگان وحشی درآنجا درگشت وگذار بوده و مسکن‌آدمی دیده نمی‌شد » ، شدند . ایشان می‌بایست نقاط قرارگاهها را معین کرده و در جاهای مناسب چاههائی حفرکنند . در اینجا فقط از تبدیل دشتهای بی‌آب به

→

ودرزمان حکومت **توراکینا خاتون** به‌جای **محمودیلواج** منصوب گشت، <«**عبدالرحمن** را برکشید و بجای **محمود یلواج** بخطای فرستاد » > . بنا به مندرجات تاریخ چینی («**یوآن‌ـشی**»، ترجمه **بیچورین**، ۲۸۷) ، **اوکتای قاآن** اندکی‌قبل ازوفات **عبدالرحمن** را در شکارضیافت‌کرد . **جوینی** (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۷۶؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۷۴ ؛ « متون » ، ص ۱۰۸) همین داستان را دربـارهٔ **محمود یلواج** می‌گوید .

۱ ــ « افسانه نهان » ، ترجمه **کافاروف** ، ۱۵۸ ؛ <چاپ **کوزین** ؛ ۱۹۷ > .

۲ــ ظاهراً حفظ شیوهٔ زندگی صحرانشینی میان مغولان جزئی‌ازنقشه **چنگیزخان** بــوده . بهر تقدیر بعدها دراین مورد بــه یاسا استناد می‌شده . رجــوع شود به تألیف **حمدالله مستوفی قزوینی** . « تاریخ گزیده » ، نسخه خطی LGU شمارهٔ ۱۵۳ ، ورق a ۴۷۲ ؛ « مغول را در شهرنشستن قاعده نیست وخلاف یاساق **چنگیز** خانست » . < این جملات درچاپ **براون** وجود ندارد . هیئت تحریریه > .

مرتع سخن رفته است . ولی موارد منفردی نیز دیده می‌شده که اراضی زراعی پیشین را به نفع مردم صحرانشین به مرتع مبدل ساخته بودند . به هر تقدیر روبروك دربارهٔ بخش شمالی هفت‌آب ازاین موارد سخن می‌گوید .

مورخان مسلمان بالحن تحسین وستایش ازعنایت و توجه اوکتای‌قاآن به مسلمانان سخن می‌گویند . جوینی ضمن لطایفی‌که در «ذکرصادرات افعال اوکتای قاآن»[1] آورده، در برخی جاها ازاینکه قاآن اسلام را بردیگر ادیان ترجیح می‌داده و از مسلمانان در برابر دشمنان و رقیبان ایشان یعنی چینیان و اویغوران دفاع می‌کرده ، سخن می‌گوید . بعضی از لطایف مذکور درتألیف جوزجانی[2] که پیش از تاریخ جوینی در هندوستان نوشته شده و بالطبع هیچ ارتباطی باآن نداشته ، دیده می‌شود . از اینجا پیداست که لطایف یاد شده تا

۱ــ **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ؛ ۳۴ ، ورقهای ۷۲ــ۷۱ ، ۷۹ــ۷۸؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۱۶۴ ــ ۱۶۲ ، ۱۸۱ ــ ۱۷۹ > ؛ d' Ohsson. « Histoire des Mongols». t. II, PP. 92–96 گذشته از داستانها و لطایفی که **دوسون** نقل کرده ، داستان مرد اویغوری که مرد مسلمان آشنای خویش را تحت فشار داده بود و از او می‌خواست‌که به دین «بت‌پرستی» درآید. شایان توجه است. **قاآن** فرمود تا در بازارصد ضربه چوب به مرد اویغور بزنند و زن وخانه او را بانضمام صد بالش به مرد مسلمان دهند . < اصطلاح « بت پرستی » (فارسی) ممکن است هم « بت پرستی » به معنی اعم باشد و هم به معنی کیش بودا ــ هیئت تحریریه> .

۲ــ داستان نجات مسلمانی‌که براثر سختگیری **جغتای** داخل‌آب شده بود ورسوا کردن مرد بت پرستی که فرمانی از طرف **چنگیزخان** برای‌کشتن همه مسلمانان آورده بود؛ رجوع شود به **جوزجانی**، ترجمه **راورتی** ، II ، ۱۱۱۴ــ۱۱۰۷ ؛ <چاپ **ناسائو ــلیس** ، ۳۸۳ــ۳۷۰ > .

چه حد درجهان اسلام‌رایج بوده‌است .

رضایت خاطرمسلمانان ازجغتای، که بلاواسطه بخش‌عظیمی از نواحی مسلمان نشین آسیای میانه را در تصرف داشت ، به مراتب کمتربود . وی در میان خاندان چنگیز ارشدبود وحتی در برادر خویش هم نفوذ بسیار داشت[۱]. جغتای درمقام مجری و مراعات کنندۀ قانون [یاسا] از شخص قاآن هم ، به خاطر گرایش مفرط وی به می‌گساری ، بازخواست می‌کرد . قاآن جرأت نکرد آشکارا دربرابر دستور برادرمقاومت کند و فقط می‌کوشید به حیله شانه خالی کند[۲] ، هم چنان که باحیله و تزویر ـ نه بیاری نفوذ کلام و حیثیت خویش ـ مسلمانانی راکه به سبب نقض‌مقررات یاسا موردخشم جغتای واقع

۱ـ **جغتای** پیش از دیگر پسران درتحت تأثیر وصایای پدر بود . و رسوم قومی که‌بوسیله یاسای **چنگیزی** تقدیس شده‌بود. از طرف وی به‌شدت مجری و مرعی می‌گشت. وی بیش از دیگر فرزندان **چنگیزخان** به حکمت و خرد خلق و سنن مردم صحرا نشین عشق می‌ورزید (به داستان وزیر که بعد خواهد آمد رجوع شود) . او بالطبع دراندیشه منافع خاندان و قبیله خویش بود . وی برادر را قانع ساخت که چند تن از اسیران **جوچی قاسار** [قسر یا قاسر] را برای تقویت عنصر مغول به نزد او فرستد (**رشیدالدین** چاپ **برزین** ، بخش XIII ، متن ، ۹۳ ؛ ترجمه ۵۸) . ترجمه **استاد برزین**[(« از همه آنان خرلجو را منصوب کردند ») چندان دقیق نیست و می‌بایست بگوید ، «ازآن میان [یعنی ازمیان‌دیگران] خرلچو [«قرالجار» درچاپ سوم انگلیسی، شاید «قراجو» باشد] را منصوب کردند » .

۲ـ **رشیدالدین** ، نسخه خطی موزۀآسیائی a566(D66) ، ورق ۱۸۶ ؛ نسخه‌خطی GPB **درن ۲۸۹** ، ورق ۱۶۴ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۵۱ > ؛
d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 85—86

می‌شدند ، نجات می‌داد . ولی البته اوکتای قاآن علناً حتی درعالم اندیشه هم درصدد دفاع مجرمان مزبور نبود و بدین سبب مسلمانان ، درعهد سلطنت وی فقط پنهانی‌در آب جاری وضو می‌گرفتند ویا گوسفندی را طبق دستورشریعت ذبح‌می‌نمودند. حتی فرد مسلمان، نه تنها درنواحئی که بلاواسطه تحت‌نظارت جغتای بود ، بلکه درخراسان هم ، درمدت حیات وی قادرنبود علناً گوسفندی رابکشد وبالنتیجه عدهٔ بسیاری ناگزیر گوشتی را می‌خوردندکه خود مردارش می‌شمردند[1] .

از امیران جغتای اشخاص زیر را می‌شناسیم : قراچار از قوم برولاس؛ موکه [موکا] نویان از جلایریان؛ خوشوق نویان [قوسوق نویان] ازهمان قوم (محتملاً این همان قوم کوکوسوسیان افسانهٔ مغولی ـ چینی می‌باشد) ؛ جغتای کوچك از قوم سونیت ؛ کی‌شیخ از قوم سولدوس[2] . وی یکی ازدو

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۶ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۷ > .

۲ــ درتألیف **رشیدالدین** (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۱۹۳ ؛ <چاپ **بلوشه** ۱۷۸>)ــدونام آمده (قراچارو موکه) ؛ هرپنج اسم درکتاب معزالانساب ورق ۲۹ منقول است، نام « قوسوق نویان » یا « قوسو » از قوم جلایریان در تألیف **رشیدالدین** هم مذکور است (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، a566(D66) ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ **بلوشه** ۱۹۴ ؛ « متون » ص ۱۲۳ > ؛ در بارهٔ **جغتای** کوچك رجوع شود به ، تألیف **رشیدالدین** ، چاپ **برزین**، متن ، بخش VII ، ۵۹ ؛ ترجمهٔ بخش V ، ۴۷؛ قشلق به گفتهٔ **رشیدالدین** (همانجا ، متن ، بخش VII ، ۲۲۲ ، ترجمه ، بخش V ، ۱۶۵) از قوم اورنادت‌ــشاخهٔ کلکنوت می‌باشد. کوکوسوسیان بنابه تاریخ مغولی وچینی («افسانهٔ نهان» ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۶۰ ؛ < چاپ **کوزین** ۱۰۷ > ، ازقوم بارین بوده‌اند . در ←

تن شبانانی بود که چنگیزخان را از نقشهٔ خدعه آمیز وان خان با خبر کـرد و بدین سبب هردو به مقام درباریان ونجبا ارتقاء یافتند. ولی در ردیف ایشان از قطب‌الدین حبش عمید که اصل او از اترار بوده[۱] و از زمان فتح‌ماوراءالنهر به خدمت مغولان درآمده، به‌مقام وزارت جغتای رسیده‌بود نیزیادشده است.[۲]

→

بارهٔ نقش کوکوسوسیان درعهد **جغتای** رجوع شود به « افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ۱۳۴ ، <چاپ **کوزین** ۱۷۶ (درچاپ **کوزین** ــ « کوکوــتسوس » آمده)> . دربارهٔ **جغتای** کوچك مؤلف ارمنی به‌نام **گریگورآکانتسائی** (ماگاکیا) نیز خبر می‌دهد. رجوع شود به چاپ **بلیك‌ــفرای** ، متن ، ۳۰۲ ؛ ترجمه ۳۰۳ ــ تحریریه > .

۱ــ نام شهر درتألیف **رشیدالدین** فقط در نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66)، ورق ۲۱۶ ، آمده است ؛ < هم چنین درچاپ **بلوشه** ، ۱۹۷ ، «حال **حبش عمید** چنان است که **او** مردی مسلمان بود **بیتکچی جغتای** اصل او از اترار» (بعد ازاین جملات در متن افتادگی دارد) . تحریریه> . < به گفتهٔ **جمال قرشی** («متون» ، ص ۱۴۰) ، **حبش عمید** اصلا از کرمینه نزدیك بخارا بوده و نسبة الایلارغوی نیز داشته (**حبش عمید** الکرمینی البخاری‌الایلارغوی) واین **ایلارغوی** نام اردوگاه **جغتای** بوده است .

رجوع شود به : Barthold, « 12 Vorlesungen », S 195–196

Barthold, « Caghatai–Khan»

به گفتهٔ **نسوی** («سیرت **جلال‌الدین**» ، متن ۵۳) وی از ناحیهٔ استوای خراسان بـوده [خبوشان] C. B > ــ < درنسخهٔ خطی این فصل [پنجم] همه جا «جیش عمید» قـرائت و نوشته شده . ولی بعدها **و. و. بارتولد** قرائت صحیح این نام را معلوم کرد («حبش» بجای «جیش») رجوع شود به : **بارتولد** ، « **جغتای خان**» ــ تحریریه> .

۲ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ **قزوینی**، I ، ۲۲۸ >.

نفوذ حبش‌عمید آن چنان‌عظیم بود که خاندانهای سلاطین جویای خویشاوندی با او بودند . قطب‌الدین کرمانی دختری ازخویشان خودرا به‌زنی به‌وی‌داد[۱] امااین‌که مغولان چه‌نظری به‌وی داشتند ازاین‌جا پیداست‌که پس‌از اسیرکردن اهل بیت خوارزمشاه دو دختر وی نصیب جغتای گشت وجغتای یکی را خود گرفت و آن دیگر را به حبش عمید داد[۲].

موقع ومقام حبش عمید انگیزهٔ این اندیشه می‌گردد که بغض و نفرت جغتای نسبت به مسلمانان که جوزجانی[۳] وچند تن دیگر ازمؤلفان بعد از وی ازآن سخن رانده‌اند[۴] بسیار مبالغه‌آمیز است . البته حبش عمید چندان پای‌بند وتابع‌غیرتمند دین‌خود نبوده است. وبه‌هرتقدیر روحانیان مسلمان ازحکومت او راضی نبودند و این خود از پیامی که سیف‌الدین باخرزی صوفی مشهور برای وی فرستاده بوده پیداست . صوفی مذکور پس از تحسین و تعارفات

۱ــ **وصاف** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ بمبئی ، ۲۸۸ ؛ «عفیفهٔ دیگررا بصاحب **حبش‌عمید** داد که مشهور آفاق بود بکثرت تمـول و تقرب در حضرت **قاآن**» .

۲ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۴ ؛ <چاپ **قزوینی**، II ، ۲۰۰> .

۳ــ ترجمه **راورتی** ، II ، ۱۱۴۶ــ۱۱۴۵ ؛ <چاپ **ناسائو_لیس** ، ۳۹۷>. دراین تألیف گفته شده‌است‌که‌کس‌جرات نداشت نام‌مسلمانی را بدون افزودن دشنامی در محضر **جغتای** به‌زبان‌آورد .

۴ــ **اسفزاری** مؤلف تاریخ هرات (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ص۲۰۱)می‌گوید که جغتای به‌هرکسی‌که خبر اعدام مسلمانی‌را به‌او می‌داد یك‌بالش طلا یعنی ۳۰۰ دینار عطا می‌کرد .

مرسوم نسبت به‌آن وزیرمقتدر چنین می‌گوید :

نصرت حق‌را دراین دولت معین‌چون توئی
پس اگر نکنی بروز حشر چه عذر آوری
اندرین ملت که بادا تا قیامت پایدار
دانش و پیری و اسلام است شرط سروری
چون جوان بی هنر جوید سری نزدیك‌عقل
عاملان پیر را عیبی نباشد بی سری
هدهد قواده در جائی که باشد تاجدار[1]
عار نبود باز را در عهد او بی افسری
عاقلان را کنج بهتر چون سفیهان سرشوند
دار چون منبر شود بهتر بود بی منبری[2]

در آخرین مصرعهای این منظومه علت تنفر وانضجار باخرزی ـ یعنی تفوق وبرتری قدرت غیرروحانی و تخفیف طبقه‌ای که وی [باخرزی] خود بدان منسوب بوده ـ به‌بهترین وجهی نموده شده است . در ایام هجوم مغول صوفیان دربرانگیختن مردم علیه ایشان و ابراز مقاومت از دیگران کوشاتر بوده‌اند . ورئیسان صوفیه از قبیل نجم‌الدین کبری و رکن‌الدین امام‌زاده ـ که باخرزی شاگرد ایشان شمرده می‌شدـ به‌هنگام‌دفاع ازگرگانج [جرجانیه، اورگنج] وبخارا نقد جان باختند[3] . بدیهی است ، حکام مغول ونزدیکان ایشان

۱ـ <درمتن (به‌اشعار متن رجوع شود) «هدهد»آمده است ـ تحریریه> .

۲ـ < **بارتولد** زیر مصرع آخـررا خط کشیده . متن پیام منظوم **سیف‌الدین باخرزی** به **حبش‌عمید** در«متون» ، ص ۱۰۲ (بتخانه) منقول‌است>

۳ـ <رجوع شود به «متون» : ص ۱۶۸، ۱۷۱ («کتاب **ملازاده**) تحریریه>

که روحانیان مسلمان و روحانیان دیگرادیان را ازهرگونه مالیات وعوارض و خراجی معاف کرده بودند نمی‌توانستند قدرت غیر روحانی را هم به ایشان بسپارند[۱].

۱ــ یکی دیگر از نمایندگان روحانیان ، یعنی **ابو یعقوب سکاکی** نیز دشمــن **حبش‌عمید** بوده است . خواندمیر دربارهٔ وی چنین می‌گوید (چاپ تهران ، سال ۱۲۷۱ هجری قمری . ۱۸۵۴/۵۵ ،. III ، ۲۸):

«عالم فاضل **ابویعقوب‌السکاکی** که‌کتاب مفتاح درعلم معانی‌وبیان ازجملهٔ‌مؤلفات بلاغت نشان اوست ازعلوم غریبه وفنون عجیبه وتسخیرجن و نیرنجات و دعوت‌کواکب و طلسمات وفن سحروسیمیا وخاصیت اجسام ارض‌واجرام سما وقوف تمام داشت واین معنی ازتقریر **حبش‌عمید** وزیر ودیگری ازنواب پایهٔ سریر سلطنت مصیر بر**جغتای‌خان** ظاهر گشته آن جناب را طلبید وانیس وجلیس خویش‌گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیاء بپادشاه مینمود وآن معنی‌موجب مزیداعزاز واحترامش میگردید ازجمله آنکه درروزی که جغتای خان برصندلی‌نشسته بود دیدکه کلنگی چند در فضای هوا طیران مینمایند و دست به‌تیروکمان برد سکاکی‌پرسیدکه پادشاه کدام یك از این‌کلنگان را می‌خواهد که برزمین افتد جغتای‌گفت اولین وآخرین ویکی ازآنها که درمیان می‌پرند **وسکاکی** خطی مدور برزمین‌کشید وافسون خواند وبه‌انگشت اشارت‌کرده فی‌الحال‌آن سه‌کلنك برزمین افتاده **جغتای** بدو زانوی ادب نشست ودرآن ایام نوبتی**سکاکی** بعرض‌جغتای رسانید که درآن فرصت‌که دربغداد بودم ازوزیــرخلیفه رنجیده آتش‌را ببستم چنانچه هرچند سعی می‌کردند افروخته نمی‌شد وبعد ازسه شبانه‌روز فریاد ازنهاد خلایق‌برآمده خلیفه دانست که این‌معنی ازنتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده‌گفت آتش‌بکشای‌گفتم وقتی‌بکشایم که دربغداد نداکنندکه این‌فعل ازسکاکی صدوریافته ووزیر بوسه برکــون سگ دهد و همچنین‌کردند تاآتش‌را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که

←

در زمان اوکتای قاآن حکام مغول ماوراءالنهر عبارت بودند از : خزار بوقا که درنخشب زندگی می کرد (ظاهراً مغولان به‌تأسی از چنگیزخان این‌محل‌را برای ییلاق برگزیده بودند) و خواهر قطب‌الدین کرمانی را به زنی‌داشت[۱]؛ چین‌سانگ طایفو [درتاریخ وصاف:چونکسان طایفو] (که ظاهراً

آتش‌رشك وحسد درضمیر وزیرمشتعل گردید وهمت براستیصال آن زبدهٔاهل فضل وکمال بست و**سکاکی** برین‌قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست وباجغتای‌خان گفت‌که ازدلایل نجوم چنان معلوم می‌شود که‌کوکب دولت واقبال **حبش‌عمید** بدرجهٔ هبوط و حدود نحوس رسید وازآن‌می‌ترسم که شقاوت وادبار اوبرسعادت واقبال توسرایت‌کند وجغتای این‌سخن باورکرده فی‌الحال حبش‌را ازوزارت معزول ساخت وچون یك‌سال از عزل وزیر بگذشت واختلال دراحوال ملك‌ومال ظاهرگشت‌جغتای با**سکاکی** گفت‌که ضعف ونحوست طالع‌مردم دوام نمیدارد شاید که‌کوکب بخت**حبش**قوت‌گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می‌تواند بود وجغتای باردیگر منصب وزارت را بحبش تفویض‌فرمود و او کمرقصد ابویعقوب برمیان بسته زبان به‌غیبتش بگشاد ودرآن اثنا **سکاکی** تسخیر مریخ کرده لشکری آتشوش که ساز وسلاح آن نیزآتشین‌بود در خرگاه جغتای ظاهرگردانید و **جغتای** ازمشاهدهٔ‌آن‌حال اندیشناك شده **حبش**مجال سعایت یافت وگفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این‌امور قدرت دارد می‌تواند بودکه خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکر آتشین‌کشد واین‌سخن مؤثر افتاده **جغتای‌خان** سکاکی‌را محبوس‌گردانید واوسه سال در زندان بسربرده بعد ازآن روی بعالم‌آخرت آورد».

متن **خواندمیر** که بارتولد نقل‌کرده وما دراینجا آورده‌ایم داستانی است منتهی بابیانی پرآب ورنگ‌که **میرخواند** نوشته (چاپ لکنهو، ۷، ۴۴). درداستان**میرخواند** نه‌تنها علم به«علوم‌غیبی»ونجوم وسحر وکیمیاگری‌بلکه «مجموع علوم مسلمانی ویونانی» نیز به‌سکاکی نسبت داده شده‌است .ــ تحریریه> .

۱ــ **وصاف** ، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۹۷ ؛ <چاپ بمبئی ، ۲۸۸> .

چینی‌بوده) و دوقادوشا [درتاریخ وصاف: دوقادوشا] حکام‌سمرقندو بخارا[۱]؛ شخص اخیرالذکر محتملاً همان «ذوشا» - ئی است که چنگیزخان در رأس ناحیهٔ بخارا بریاست منصوب کرده بود. در آغـاز سلطنت اوکتای قاآن (اوگدی) حکومت برمردم شهرنشین واسکان یافتهٔ مسلمان ازطرف خان بزرگ با محمود یلواچ خوارزمی بوده و اساس وصول مالیاتها را نیزوی بر قـرار ساخت[۲]. بعد وی حاکم‌چین‌شد وظاهراً این‌امروقتی‌وقوع یافت که‌ماوراءالنهر به‌جغتای واگذارشد ومحمود بالضروره می‌بایست به نزد اوکتای قاآن رود. دوسون[۳] و دکتر برتشنیدر در وجود این یلواچ [یعنی یلواچ حاکم چین] شك دارند ویکی بودن او و الیوی چو- تسای[۴] را ممکن می‌شمارند. ولی‌نام

۱ـ **وصاف**، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی، ورق ۸؛ چاپ **هامر**، متن ۲۴؛ ترجمه ۲۵؛ <چاپ بمبئی، ۱۲>. گذشته از آن، **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۸۶؛ <چاپ **قزوینی**، II، ۲۳۲>) در داستان کرکوز [گرگوز] و رقیبان از «ملك بخارا **ساین ملکشاه**» نام می‌برد. در تألیف **دوسون** («Histoire des mongols», t. III, P. 112) به ذکرکلمهٔ intendant بدون ذکر نـام اکتفا شده است. ممکن است‌که اخلاف **سنجرملك** اسماً قدرتی داشته بودند، هم چنانکه دودمانهای بیش‌الیق وآلمالیق نیز ازچنین قدرتی برخوردار بوده‌اند.

۲ـ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۱۹۶؛ <چاپ **قزوینی**، II، ۲۳۴>.

3– d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, p. 194

۴ـ Bretschneider, «Researches», vol. I, p. 11. < **برتشنیدر** در جـای مذکور حدس **دوسون** را دایر براین‌که **محمود یلواچ** همان **الیوی چو-تسای** می‌باشد رد می‌کند. ـ CB>.

محمود خوارزمی درمنابع چینی هم بسمت مأمور وصول مالیاتها در ثغرغرب ذکر شده است[۱].

جوینی حکومت محمود یلواچ و فرزند او مسعودبك را می‌ستاید[۲]. به‌گفتهٔ وی کشور درعهد فرمانروائی ایشان ویرانیهای مغولان را ترمیم کرد و بخارا آنچنان معمور گشت که هیچ‌یك ازبلاد اسلامی ازلحاظ شمار نفوس و ثروت مردم و بسط و شکفتگی دانشها قادر به رقابت با آن نبود. مع‌هذا یك نهضت عام خالص علیه مغولان درناحیهٔ بخارا برپا شد وچنان دامنه پیدا کرده وسعت یافت که عاصیان حتی مدتی در مبارزه علیه لشکریان مغول موفقیتی کسب کردند. رهبراین‌نهضت مانند جنبشی که پیش‌ازهجوم مغول[۳] علیه‌صدور وقوع یافته‌بود مردی غربال‌ساز (صانع‌غربال) بنام محمود بود، ازقریهٔ تاراب که یکی ازقدیمترین قرای ناحیهٔ بخارا شمرده می‌شده (در سه فرسخی شهر، برسرجادهٔ خراسان)[۴]. بطوری که از داستان جوینی برمی‌آید نهضت مزبور نه‌تنها علیه مغولان بلکه برضد اشراف بخارا نیز بوده است. محمود تارابی نیزمانند سنجرملك مبین نیازمندیهای مردم فقیر وبه‌ویژه روستائیان، که بیش‌از همه ازهجوم مغول رنج کشیده وزیان دیده بودند، بوده‌است. پیشتردیدیم که

۱ـ «یوآن‌ـشی»، ترجمهٔ **بیچورین**، ۱۴۹، ۳۷۰. بی‌شك «موـ حه ـ موـ دی ـ خوآـ لاـ سی‌ـ ما» تحریرکلمات «**محمود خوارزمی**» است به‌چینی و هیچ وجه مشترکی با «ماها ـ موکتا ـ راسمی» زبان سانسکریت ندارد.

۲ـ <چاپ **قزوینی**، I، ۸۵ـ۸۴.>

۳ـ <همانجا، ۸۵؛ «صانع‌غربال» ـ تحریریه>

۴ـ <دربارهٔ ویرانهٔ قریهٔ تاراب رجوع‌شود به **شیشکین**، «کارهای باستانشناسی» ۱۹۳۷ میلادی، ص۳۴ـ۳۱ ـ C.B.>

وضع روستائیان ماوراءالنهر درآغاز سالهای بیستم [در سال ۱۲۲۲ میلادی / ۶۱۹ هجری‌قمری] ودرزمان چان ـ چون چگونه بوده‌است[۱]. ظاهرا روستائیان به رغم حسن اداره یلواچ هنوز به‌ترمیم آثارخرابی وفقر موفق‌نشده بودند.

خروج ونهضت تارابی نیز مانند همهٔ نهضتهای مردم مبنای دینی داشته ولی رهبرخروج مبین‌عقاید «برحق» اسلامی [سنی] نبوده بلکه معتقدات عوام را تبلیغ می‌کرده. درآن زمان درماوراءالنهر وترکستان مردم بسیار و به ویژه زنانی وجود داشتندکه مدعی داشتن مرابطه باارواح بوده [پری داری و پری خوانی] بیماران را بیاری احضار ارواح و رقص واعمال عجیب و غریب و گوناگون شفامی‌دادند. یکی‌ازاین زنان خواهرتارابی بوده وتارابی این هنر را ازاوآموخته بود. تارابی موفق به شفادادن چندین‌بیمارشد وپس‌ازآن عامهٔ ناس به‌نیروی اعجازوی اعتقادی پیداکردند وشمار پیروانش روز بروز افزون گشت . محمود تارابی تنها میان‌عوام طبقهٔ پست طرفدار نداشت. ایمان به‌وی آن چنان دربخارا رواج یافت‌که حتی جوینی دربخارا «از چند معتبر مقبول قول» شنید که محمود درحضور ایشان دو نابینا را فضلهٔ سگ در چشم‌کرد و «صحت یافتند» . جوینی می‌گوید «اگر من این‌حالت بچشم خود مشاهده‌کنم بمداوای چشم مشغول شوم» . ولی به‌عقیدهٔ وی «عوام‌الناس را خود چه باید تا تبع جهل شوند ، روی بدونهادند» .

یکی از دانشمندان بخاراکه «بفضل و نسب معروف ومشهور» بود وبه شمس‌الدین محبوبی ملقب « به سبب تعصبی که او را باائمهٔ بخارا بودست » جانب تارابی راگرفت وبه‌وی‌گفت‌که پدرم روایت کردست درکتابی نوشته که از تاراب «صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند ظاهر خواهد شد و

۱ــ رجوع شود به ماقبل‌ص ۹۳۷ــ۹۳۵ اصل .

علامات این سخن را نشان داده و آن آثار در تو [یعنی تارابی] پیداست» منجمان نیز گفتند که «این آوازه باحکم» ایشان موافق است و گفتهٔ محبوبی را تأیید می‌کند .

نهضت آن چنان دامنه‌ای پیدا کرد که امیران و باسقاقان مغول نمی‌ـ توانستند بدان بی‌اعتناباشند وماوقع‌را به‌صاحب یلواچ که در خجند می‌زیسته اطلاع دادند و(ظاهراً باصلاح‌دید وتایید وی) تصمیم‌گرفتند تارابی را فریب داده به‌بخارا بکشانند و در میان راه بکشند . محمود تارابی نیت باطنی‌ایشان را دریافت وبه شحنهٔ مغول بازگفت و فهماند کـه رازشان را می‌داند . شحنهٔ مزبورکه ازاین دانش خارق‌العادهٔ وی وپی‌بردنش به‌نیات باطنی آدمی‌خائف واندیشناك شده بود آزاد و رهایش‌کرد . توجیه‌گذشت وارفاق مغولان نسبت به تارابی و بطوء فوق‌العاده‌ای که دراقدام علیه او نشان دادند ، همانا حسن نظری بوده که آن قوم‌شمن پرست به مردی داشتند که مدعی پری داری و مرابطهٔ باارواح بوده‌است.

محمود تارابی همچون فرمانفرمائی واقعی وارد بخارا شد ودر کاخ سنجرملك اقامت‌کرد . محلات وبازارهای نزدیك‌کاخ همیشه مملو از مـردم بوده . محمود اطلاع یافت‌که دشمنان قصدکشتن اوکرده‌اند واز دری مخفی کاخ‌را ترك‌گفت وباتفاق همراهش براسبانی‌که قبلاً تهیه شده بود سوار شد و «به یك‌تك» به تپهٔ ابوحفص رسید . وچون مردم اورا برآن تل یافتند گفتند که «خواجه به‌یك پرزدن به‌تل باحفص‌پرید» وباشوروشعف درودش‌فرستادند. آنگاه محمود مصمم شد تاپیروان خویش‌را دعوت‌کندکه مسلح شوند وگفت دنیا را ازکفار « پاك بایدکرد » . مردم به‌دنبال وی روی به‌بخـارا آوردند و مغولان شهررا ترك‌گفتند ، محمود تارابی درسرای رابع‌ملك (که دربارهٔوی

اطلاع دیگری در دست نیست) نزول کرد و روزبعد که آدینه بود در مسجد بنام وی خطبه خوانده شد .

تارابی نخست نمایندگان‌اشراف بخاری‌یعنی «صدور و اکابر ومعارف شهر را » به نزد خود طلبید . سرور صدور از همان خاندانی بود که افراد آن پیش از دوران مغولان ریاست داشتند[1] ، و تارابی وی را «سبب آنکه ازعقل و فضل هیچ خلاف نداشت » و در برابر آن مرد عاصی مقاومت نکرد ، به منظور بالا بردن نفوذ کلام و حیثیت خویش خلافت داد و محبوبی را بجای او « به صدری موسوم » و منصوب کرد . ولی محمود برروی هم به « عوام ورنود » متکی بود و « اکثر اکابر و معارف را جفا گفتی » ومورد تعقیب قرار

۱ــ <دربارهٔ صدور بخارا که فئودالهای روحانی از خاندان برهان درآن شهر بوده‌اند به فصل سوم ایــن کتاب (ص ۶۸۷ـ۶۸۵) رجوع شود . بــه مقالهٔ مفصل **بارتولد** تحت عنوان « برهان » (EI' I) نیز رجوع شود، درآن مقاله به مراجع ومآخذ نیزاشاره واستناد شده است . گذشته ازمنابعی‌که **و. و. بارتولد** ذکرکرده به **جوزجانی** نیز بنگرید (چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۱۶۷) . جالب توجه است که پس از وقایع سال ۱۲۳۸ میلادی / ۶۳۶ هجری نیز صدور بخارا باقی و برقــرار بوده‌اند . **رشیدالدین** (چاپ **علی‌زاده** ، متن ، ۱۴۱ ؛ همانجا ، ترجمهٔ **آرندس** ، ۸۹ ــ ۸۸) ذیل سال ۶۷۱ هجری (۷۳ـ۱۲۷۲ میلادی) از **صدرجهان** بخارا که حاکم شهر بوده یاد می‌کند . در مکاتبات **رشیدی** نامه‌ای خطاب به « **مولانا صدر جهان** بخارا » که مربــوط بــه زمان فرمانروائی **اولجایتوخان** است (۱۳۱۶ـ۱۳۰۴ میلادی ۷۱۶ ــ ۷۰۴ هجری) دیده می‌شود که درطی‌آن پاسخ مسائل دینی‌که صدر طرح کرده بوده داده شده است (مکاتبات **رشیدی**، چاپ **شفیع** ، نامهٔ شمارهٔ ۱۶، ص ۵۲ـ۴۳ ؛ وهمچنین نسخهٔ خطی موزهٔ‌آسیائی ۷۳۴ (D938) ، ورقهای ۲۶b‌ـ۲۲a) ــ تحریریه > .

می‌داد . برخی ازاینان مقتول شدند وباقی گریختند . تارابی به پیروان اجازه داد که خانه های ثروتمندان را تاراج وغنایم مزبور را میان خود تقسیم کنند. این رفتار وی و دست اندازی و تجاوز به حیات و اموال مسلمانان بعضی از پیروان بی‌غرض و طمع را از پیرامون او پراکند و ازآن جمله خواهرش از اودوری جست وحال‌آنکه تارابی نخستین‌موفقیتهای خویش‌رامرهون خواهر بود . ولی بدیهی است که غوغای عوام بیش از پیش برای متابعت ازپیشوای خود آماده بود. اسلحه نداشتند. تارابی اعلام داشت که «حق تعالی ما را از غیب سلاح می‌فرستد» . وچیزی نگذشت که «از جانب شیراز بازرگانی‌رسید و چهار خروار شمشیر آورد» . زان پس دیگر کس در پیروزی آن پیامبرعالم برمغیبات شکی نکرد .

اکابر و اشراف و مغولان نیروهای خویش را در نزدیکی کرمینه‌گرد- آوردند و از آنجا روی به بخارا نهادند . تارابی و محبوبی در برابر ایشان صف آرائی کردند و هردو پیشوا بی سلاح و جوشن درمیان صفوف پیروان خویش ایستاده بودند وبه نیروی اعجازنمای خود ایمان داشتند. حتی دشمنان تارابی معتقد بودند « که هرکس در روی وی دست بخلاف بجنباند خشك شود » و « دست به شمشیروتیر آهسته‌تر می‌یازیدند» . وچون عاصیان به‌ایشان حمله کردند مغولان روی به انهزام نهادند . روستائیان قرای مجاور مسلح به بیل‌وتبر شده «هرکس‌را ازآن جماعت که می‌یافتند خاصه عمال ومتصرفات را می‌گرفتند و به تبر سرنرم می‌کردند » . در حدود ده هزارتن از اکابر کشته شدند . ولی پیشوای قیام خود ناپدید شده بود . بدین معنی که در آن گیرودار تارابی و محبوبی به تیرلشکریان مغول کشته شدند و دوستان ودشمنان ایشان از این واقعه بی‌خبر بودند . عاصیان دو برادر تارابی ــ بنام محمد و علی‌ــ را

به پیشوائی خویش شناختند .

پس ازیك هفته لشکر کثیری از مغولان درتحت ریاست **ایلدزدوین** و **چکین قورچی** در رسیدند . محمد و علی مانند برادر خویش بی سلاح در برابر دشمنان ظاهر شدند. ولی محتملاً خبر آن که «شمن» بزرگ و وحشت‌انگیز دیگر درمیان عاصیان نیست به سمع مغولان رسیده بوده . قیام کنندگان بالکل شکسته شدند . فقط ورود **یلواچ** شهر بخارا را ازتاراج دیگر و تجدید قتل عام نجات داد . و وی بعد از « الحاح و مبالغت و لجاج» بدشواری تمام سران مغول را قانع کرد که تنبیه وسیاست شورشیان را موکول به رأی **قاآن** کنند و « برآن جملت که فرمان [وی] باشد باتمام رسانند » . **اوکتای قاآن** رسولان **یلواچ** را باحسن نظر پذیرفت و عفو بخارائیان را صحه نهاد و «بر حیات ایشان ابقا کرد »[1] (در ۶۳۶ هجری / ۴۰/ ۱۲۳۹ میلادی) .

---

۱ ـ داستان قیام **تارابی** را در تألیف **جوینی** بنگرید . نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۴۰ـ۳۸ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۹۰ـ۸۵> درتألیف **دوسون** ؛ (Histoire des Mongols» t. II, PP. 102—1074) داستان **جوینی** بامحذوفاتی نقل شده است . <در نقل قول **دوسون** از **جوینی** اشتباهی دیده می‌شود ، به‌این معنی که **دوسون** بجای نام **محمود یلواج** نام پسر وی **مسعود بك** را نقل کرده است . **و. و. بارتولد** به این نکته توجه کرده و در نسخه‌ای از « تاریخ مغولان » **دوسون** که در دست است و به وی تعلق داشته زیراشتباه را خط کشیده و درحاشیه نوشته : « غلط است » ، **دفرمری** در سال ۱۸۵۲ میلادی داستان **جوینی** را دربارهٔ خروج **تارابی** به چاپ رسانده (JA, ser. 4' t. XX, PP. 376—344) و قطعه‌ای از**خواندمیر** را که نقل قولی از**جوینی** است باجملات دیگر بدان افزوده (JA, ser. 4, t. XlX. P. 58 sq) ؛ در هردومورد متن فارسی وترجمهٔ فرانسه نقل شده است. استاد **آ. یو. یاکوبوسکی** شاگرد **بارتولد** مقاله‌ای تحت عنوان « قیام **تارابی** » (به فهرست مآخذ رجوع شود) منتشر کرده است و ترجمه روسی متن **جوینی** (ص ۱۲۵ـ۱۲۱) را نیز درطی مقاله نقل‌کرده ـ تحریریه> .

چیزی از این واقعه نگذشت که یلواچ بالضروره ماوراءالنهر را ترك گفت . در اواخر دوران سلطنت جغتای مردی چینی ، که نخست مستخدم پزشك چینی جغتای بوده و پس از مرگ آن طبیب در خدمت یکی از اکابر مغول به‌نام قوسوق نویان شبانی می‌کرده، کارش بالا گرفت . روزی جغتای از قوسوق نویان دربارهٔ لشکرکشیهای چنگیزخان سؤالاتی کرد . قوسوق‌نویان نتوانست به همهٔ پرسشهای خان پاسخ دهد و به خانه رفت و از همهٔ نزدیکان خویش استطلاع کرد . چوپان یاد شده از پشت در گفتگوی وی را می‌شنید و به صدای بلند پاسخهای حضار را تصحیح می‌کرد ومعلوم شد کاملاً ازجزئیات لشکرکشیهای چنگیزخان باخبراست. وی را احضارکرده پرسیدند این‌مطالب را ازکجا دانسته است. وی دفتری را نشان دادکه همهٔ وقایع‌مزبور درآن یادداشت شده بوده . قوسوق شاد شد و وی را با دفترش به نزد جغتای برد . جغتای که به آن گونه اطلاعات علاقهٔ وافر داشت از قوسوق نویان خواست که آن مرد چینی را به اوبدهد و وی را درسلك نزدیکان خویش در آورد. به زودی مرد چینی‌قدرت ونفوذ بسیاربهم زد وشخص قاآن [اوکتای] عقل و خردمندی او را ستود و چون از اهمیت وی در دربار جغتای آگاهی یافت ، نام وزیر براونهاد . وزیر مردی بود کوتاه قامت و بد صورت ولی از حیث جسارت و عقل و بلاغت لسان ممتاز بود . در بزم و سور بالاتر ازبیشتر امیران می‌نشست و درمجلس مشورت سخنان جسورانه می‌گفت وحتی روزی به روی زوجه جغتای بانگ زد که « تو زنی و در این امر سخنی برای گفتن نداری » . باری دیگر ، بدون اینکه از جغتای رخصت طلبد عروس او را که مظنون به نقض اصل وفاداری به شوهر بوده ، سیاست نمود و چون جغتای سبب از او پرسید گفت : « چرا باید عروس تو مرتکب اعمال زشت شود و

شرافت زوجیت (خان) رالکه دار کند» . جغتای اقدام وزیرخویش‌را تصویب کرد . در آن زمان رسم بود که هرروز سخنان خان را یادداشت کنند و ضمناً خان ، بدین منظور، غالباً به نثر مقفی سخن می‌گفت (امثال وحکم می‌گفت). این وظیفه را در دربار جغتای وزیروی ایفاء می‌کرد و در دربار اوکتای‌قاآن شخصی(مسیحی) ازقوم اویغور بنام چینقای [جینقای] عهده‌دار این کاربود . روزی در مجلس بزم و سور هردو برادر بیاری این‌گونه امثال وکلمات قصار سخن گفتن آغاز کردند . وزیر وظیفه دار بود که سخنان هردو تن را به یاد سپارد وپس ازپایان سور ثبت‌کند. و این امر را چنان نیکو انجام داد که قاآن برتری وی را به جینقای خویش پذیرفته تصدیق کرد .

جغتای که تحت نفوذ چنین مشاورانی قرارداشت در زمان حیات برادر یرلیغی صادر و بخشی از ماوراءالنهر را که جغتای به یلواچ سپرده بود از دست اوبیرون کرد . یلواچ شکوه نامه‌ای به قاآن نوشت. و اوکتای ازبرادر توضیح خواست .

جغتای پاسخ داد که خود را مقصر می‌داند و هیچ عذری برای ابرای ذمهٔ خویش ندارد . پاسخ خاضعانهٔ برادر دل اوکتای را آن چنان نرم کرد که ماوراءالنهر را به « اینجوی » جغتای ضمیمه کرد. پس از آن یلواچ به نزد جغتای رفت . و چون با پذیرائی خشن و رفتارسخت وی روبروشد وزیر را به کناری خواند وگفت :

« من نایب قاآنام جغتای مرا بی کنکاج او نتواند کشت اگر من از تو شکایت کنم قاآن ترا بکشد اگر کارمن تدارك می کنی فبها والاّ در بندگی‌قاآن ترا ایقاعی کنم و اگراین سخن درخدمت جغتای بگوئی هرچند از من پرسند منکرشوم . ترا هیچ گواهی نه » .

وزیر ازروی ضرورت اطاعت کرد وحاجت یلواچ را برآورد[1]، یعنی ظاهراً بازگشت او را براحتی و سلامت به دربار قاآن مقدور ساخت .

می‌دانیم که یلواچ حتی در زمان حیات اوکتای قاآن درچین حکومت می کرد. قطب‌الدین کرمانی ، چون تخت سلطنت کرمان به پسرعم وی رکن الدین داده شد، «فرمان شد» به چین، نزد یلواچ رود ویلواچ‌همچون فرزند خویشش نظر می کـرد[2] . اما ترکستان و ماوراءالنهر در پایان دوران سلطنت اوکتای قاآن و پس از وی درعهد سلاطین بعدی تا قایدوخان [قیدوخان] ، و در دولت وی نیز، توسط مسعود بك پسر یلواچ‌اداره می‌شد[3] و جوینی او را نیز مانند پدرش می‌ستاید[4] بنا به گفتهٔ رشیدالدین ، مسعود بك امور همهٔ مردم‌اسکان یافته وشهرنشین آسیای میانه را از اویغورستان تاخوارزم[5] رسیدگی

۱ـ رشیدالدین، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۶ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورقهای ۱۸۹ـ۱۸۸ ؛ نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66 ، ورق ۲۱۶، <چاپ بلوشه ، ۱۹۶ ؛ « متون » ، ص ۱۲۵ـ۱۲۴ > .

۲ـ جوینی ، نسخهٔ خطی CPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۱۷۹ ؛ <چاپ قزوینی، II ، ۲۱۵ > ؛ d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, P, 131

۳ـ به گفتهٔ جوزجانی (ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۱۴۷ ؛ <چاپ ناسائوـلیس ۳۹۸ > « مسعود بیك جملة‌الملك چغتای بود» .

۴ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۳۸ ـ ۳۷ ، < چاپ قزوینی ، I ۸۴ >.

۵ ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی مـوزهٔ آسیائی ، ورق ۱۹۸ (a566(D66 ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۷۳ ، < چاپ بلوشه ۸۶ ـ ۸۵ > . ازجملهٔ نواحـی مسعود بیك بیش‌بالیق ، [یابیش بالیغ] ، قـراخوجـه (؟)، آلمالیق [یا آلمالیغ] ،
←

و اداره می‌کرد واین می‌رساند که تنها حکومت سرزمینهای مسلمان نشین بـا وی نبوده . خبر مندرج در «یو آن‌ـشی» نشان می‌دهد که مسعود بك به هرـ تقدیر، واقعاً درزمان منکوقاآن در اویغورستان حکومت می‌کرد[1] . جوینی به ویژه بالحن ستایش از بناهائی که در زمان مسعودبك دربخارا برپا شده بوده وبه ویژه‌مدرسهٔ خانیه که به‌هزینهٔشاهزاده خانم سیورقوقتنی‌بیکی [سرقویتی] (بیوهٔ تولوی خان) ساخته‌شده ومدرسهٔ مسعودیه که باپول مسعودبك برپاگشته بوده ، یاد می‌کند . ظاهراً هردوبنا درقرب ریگستان قرار داشته بودند زیرا که به‌گفتهٔ جوینی[2] این‌دوساختمان «میدان بخارا را زینتی ورتبتی» بخشیده بودند. در هریك ازاین دو مدرسه ۱۰۰۰ طلبه مشغول تحصیل بودنـد . به ویژه عمل شاهزاده خانم مزبور که مسیحی بوده و ۱۰۰۰ بالش بـرای بنای مدرسه عطا کرد شایان توجه است. سیف‌الدین باخرزی[3] مشهور مدرس و متولی مدرسهٔ خانیه بوده . محتملاً بانی مدرسهٔ مسعودیهٔ کاشغر که مترجم فارسی لغت نامهٔ

→

ختن، کاشغر وماوراءالنهر نام برده شده . و از جمله نواحی کـه در زمان **منکوقاآن** به وی سپرده شده بـوده نام فرغانه و خوارزم دیده می‌شود (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۰۸ ، نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۳۰۹>) .

1— Bretschneider «Researches », vol. I, P. 11

۲ـ نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۸ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۸۴ـ ۸۵> .

۳ـ **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۱۰ ، <چاپ **قزوینی**، III ، ۹> .

جوهری از آن یاد کرده، نیز مسعود دبک بوده است[1].

می‌گساری بیرون از اندازه به زندگی **اوکتای قاآن** پایان داد. به گفتهٔ جوینی[2] وی در ۵ جمادی الثانی سال ۶۳۹ هجری (۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ میلادی)[3] درگذشت. رسم مغول چنین بود که خان درمحل اردوی خویش به خاک سپرده شود. جنازهٔ او را به کرانهٔ ارتیش علیا حمل کرده بر کوه بلند مستور از برف بلداق قاسر (که بعدها به «اِکه‌ـ‌اَیر» موسوم گردید) که دو روزه راه از ساحل ارتیش فاصله‌داشت، دفن کردند. از آن کوه دو رود جاری بوده که به ارتیش می‌پیوستند[4]. اندکی بعد از مرگ **اوکتای قاآن** همسر محبوب

۱ـ < یعنی **جمال قرشی** ـ هیئت تحریریه >.

۲ـ نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۶۹؛ <چاپ **قزوینی**، I ، ۱۵۸>.

۳ـ **رشیدالدین** (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۱۸۶؛ نسخه خطی GPB **درن** ۲۸۹ ؛ ورق ۱۶۴ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۵۲ـ۵۱ >) به تناقضی که میان خبر **جوینی** و خبر مغول که می‌گوید **اوکتای** در سال گاو [اودئیل] درگذشته توجه مبذول داشته. ولی چنین تناقضی وجود ندارد ؛ به‌این معنی‌که اودئیل فقط در ماه شعبان ۶۳۹ هجری (بین ۴ فوریه و ۴ مارس ۱۲۴۲ میلادی) پایان می‌یافته است.

۴ـ **رشیدالدین** ، نسخه خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۶۰ < «متون» ؛ ص ۱۲۲ >. نام کوه در نسخهٔ خطی منقول «بلداق قاسر» و به روایتی دیگر «ایکه اوایر» آمده است). متن سخت تحریف شده است ولی متأسفانه در نسخه های GPB **درن** ۲۸۹ و موزهٔ آسیائی a566(D66) این قسمت وجود ندارد، < در چاپ **بلوشه** هم نیست ـ تحریریه >. رجوع شود به **راورتی**، حواشی و تعلیقات به ترجمه «طبقات ناصری» **جوزجانی** (II ، ۱۱۴۳) ، **راورتی** نامهای زیر را آورده ؛

Buldan Kair, yakah wandur

Yasun Nuran, Tarkan Usun

او موکا خاتون که فرزند نداشت ـ دیده از جهان فروبست . جغتای و دیگر شاهزادگان اعلام داشتند که توراکینا خاتون[1] « مادر پسران قاآن متوفی » باید به فرمانفرمائی منصوب گردد . جغتای خود فقط چند ماهی پس از برادر زنده بود[2] . وچون بیمار شد وزیر و مجدالدین پزشك مسلمان وی از عهدهٔ معالجهٔ او برنیامدند ونتوانستند شفایش دهند . وپس ازمرگ او شاهزاده خانم یسلون [خاتون بزرگتر او] ایشان هردورا متهم کرد که خان را زهرداده‌اند و

۱ـ جوینی ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۸۵ ؛ < چاپ قزوینی ، I ، ۱۹۵ـ۱۹۶ > .

۲ـ در تألیف جوینی (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۷ ؛ < چاپ قزوینی، I ، ۲۲۷ >) و تاریخ وصاف (نسخه خطی GPB ، ورق ۴۰۵. <چاپ بمبئی ۵۸۰ >) و بعضی از نسخ خطی تألیف رشیدالدین (مثلا در نسخه خطی موزه بریتانیا Add. 16688 ، ورق ۱۵) و همچنین در کتاب « معزالانساب » ، ورق ۲۸ چنین نوشته شده است . بنابه نسخ دیگرتألیف رشیدالدین (GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۴) جغتای هفت ماه پیش از وفات اوکتای ، درماه ذوالقعده ۶۳۸ هجری (بین ۱۴ مه و ۱۲ ژوئن ۱۲۴۱ میلادی) درگذشت . دوسون روایت اول را پذیرفته است وحق با اوست . این خود تا حدی صحت سخنان راورتی ، را می‌رساند (جوزجانی ، ترجمه راورتی ، II ، ۱۱۴۸ ، حاشیه ۴) که گویا خبر میرخواند دربارهٔ وفات جغتای به سال ۶۴۰ هجری < رجوع شود به میرخواند ، چاپ لکنهو ، V ، ۴۴ >
« is contrary to the statements of others » [با اخبار دیگران تناقض دارد] و میرخواند محتملا سال وفات جغتای را با سال درگذشت قراچار اشتباه کرده است . اما این گفته را به هیچ وجه دربارهٔ مأخذ میرخواند یعنی جوینی نمی‌توان صادق دانست زیرا که جوینی بالکل از وجود قراچار بی‌اطلاع بوده است .

فرمود تا با فرزندان بکشتند . و وزیــر بدین طریق هلاك شد[۱] . بنا بــه گفتهٔ رشیدالدین وی خود به جغتای گفته بود که : به خاطر تو من با هیچ‌موجودی دوستی نکردم وپس از تو هیچ کس دل به حال من نخواهد سوخت[۲] . ایــن سخنان به قدر کفایت وصف‌الحال دوران حکومت وزیر مزبور است و لااقل عقیدهٔ مردم آن زمان را دربارهٔ حکومت وی ظاهر می‌سازد. سدیداعور[۳] شاعر درمرگ جغتای اشعاری گفته که یك بیت‌آن چنین است :

آنك در آب نمی‌رفت کسی از بیمش
غرقهٔ بحر محیط است که بس با پهناست

موتوگن [ماتیکان ـ یا ماسیکان] پسر محبوب جغتای که نامزد خلافت پدر بود به هنگام محاصرهٔ بامیان مقتول شد وپس ازآن جغتای فرزند دیگــر خویش بیلدیشینی را به‌جانشینی خود برگزید ولی آن شاهزاده هم در سن ۱۳ سالگی درگذشت[۴]. آن گاه قراهلاکو پسرماتیکان به ولایت عهدمنصوب

۱ـ **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۷ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ۲۲۷ >) نام وزیر را «هحر» یا « هحتر » می‌نویسد . بنا به گفتهٔ او این وزیر اصلا ترك نبوده است و دراواخر سلطنت **جغتای** کارش بالا گرفت . **دوسون** متوجه یکی‌بودن این شخص و وزیری که **رشیدالدین** یاد کرده ، نشده است .

(d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 108 ، 189)

۲ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (a566(D66، ورق ۲۱۶ ؛ نسخهٔ خطی **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۹ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۱۹۷ـ۱۹۶ > .

۳ـ **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۸ > .

۴ ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطـی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورقهای ۱۹۳ ـ ۱۹۲
←

شد[۱] . و پس از مرگ جغتای « خاتون یسلون و حبش عمید و ارکان دولت » شاهزادهٔ جوان را برسریرسلطنت خان مستقرساختند[۲] .

در زمان اوکتای قاآن ، صرف نظر از وضع مردم ، به هرتقدیر، نمی‌توان انکار کرد که‌دربار مغول‌آن جنبه و صورتی را که بعد از وفات وی پیدا کرد ، نداشته بود . فقط پس از مــرگ اوکتای قاآن [اوگدی] یك سلسله محاکمات نفرت‌انگیزوسیاست‌های‌بی‌رحمانه دردربارخان‌بزرگ وشاهزادگان تیول‌دار آغازگشت و در نتیجه « رفتن به اردو» تقریباً بمعنی عزیمت به سوی

←

« یلدشنی » (همچنین ــ در نسخه خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۸) ؛ نسخه خطــی مــوزهٔ آسیائــی a566(D66) ، ورق ۲۱۱ « یلکشی » ؛ < چــاپ **بلوشه** ، ۱۷۴ ، « ایلدشنی » > .

۱ــ به گفته **جوینی** (نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ < چــاپ **قزوینی**، I ، ۲۲۸> **قراهلاکو** در زمان محاصرهٔ بامیان بدنیا آمده بوده یعنی اندکی قبل ویا <مدتی کوتاه>. بعد ازمرگ پدر، به‌گفته **رشیدالدین** (نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۱ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۱۵۴ ؛ « متون » ، ص ۱۲۲ >) ، **قرا هلاکو** پسر ارشد **موتوگن [ماتیکان]** بوده است و دوبرادر داشته . دربعضی ازنسخ خطی تألیف **رشیدالدین** (نسخه خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۸ ؛ نسخه خطی موزهٔ آسیائی a566(D66) ، ورق ۲۱۱ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۱۶۳ــ۱۶۲ >) **قراهلاکو** فرزند **اصغر ماتیکان** معرفی شده و محتملا دراین نسخه‌ها داستان **جوینی** مؤثر بوده است .

۲ــ **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۹> به گفتهٔ **رشیدالدین** (نسخه خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱، ورق ۱۹۱ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۵۴ >) **یسلون** پیش از **جغتای** درگذشت و **جغتای** پس از مرگ **یسلون** بــا خواهر او **توگن [توکان]** ازدواج کرد .

مرگ حتمی بوده است . مع‌هذا اگر تنها مغولان را محکوم کنیم و باعث و بانی همهٔ این وحشتها بدانیم بی‌انصافی خواهد بود . دوسون و دیگران از « مناظر نفرت‌انگیز » تاریخ مغول صحبت می‌دارند ، ولی فراموش می کنند که تقریباً همهٔ محاکمات و جریاناتی که ما را این چنان متأثر و متألـم می‌سازد نتیجهٔ تحریکات نمایندگان اقوام با فرهنگ بـوده و دولت های مغول فقط آلت فعل در دست مفتنان و محرکان چیره دست مسلمان و اویغور و اروپائی بوده‌اند . غالباً مغولان متهم را بدست دشمنانش می‌سپردند و به‌همین اکتفا می کردند و البته این اقدام در تخفیف شومی سرنوشت وی تأثیری نداشت .

درعهدسلطنت قراهلاکو چنین سرنوشتی‌نصیب کرکوز[گرگوز]گردید. وی مردی اویغور و بودائی بوده است از روستای یرلیغ (درچهار فرسخی بیش‌بالیق [بیش‌بالیغ] درمغرب‌جاده) و در اواخر دوران سلطنت اوکتای‌قاآن حکومت خراسان وهمهٔ متصرفات مغول درمغرب‌آمودریا (جیحون) با او بود. حسن اثرشیوهٔ حکومت وی را درآن سرزمین حتی‌مورخ مسلمان‌نیز ــ به رغم دشمنی خویش با اویغوران ــ تصدیق کرده است .

جوینی در سال ۶۵۱ هجری کـه از مغولستان بازمی‌گشت از روستای یرلیغ عبور کرد و درمحل اطلاعاتی دربارهٔ شرح زندگی کرکوز گردآورد . کرکوز فرزند اویغور مستمندی بود و در اوان کودکی پدر خود را از دست داد . بیوهٔ پدر، بنا به رسم اویغوران ومغولان ، می‌بایست زن کرکوز شودولی به سبب صغرسن داماد از ازدواج با وی استنکاف کرد . کرکوز به ایدی قوت مراجعه کرد و وی رسم قدیم را تأیید نمود و مادر اندر کرکوز ناگزیر مبلغی به ناپسری خود داد که از اوصرف نظر کند . کرکوز نخست به کودکان خط ایغوری می‌آمـوخت ، ولی چنین زندگئی نامجوئی و افتخار طلبی وی را

ارضاء نمی‌کرد و از پسرعم خویش بیش‌قلاچ قرض کرد و «نفس خویش را وثیقه نهاد» واسبی خرید و«متوجه اردوی باتو شد» و وارد خدمت یکی از امیران گشت واو را به‌گله‌بانی گماشتند . پس‌از اندك زمانی براثرعقل‌وکفایت ومعلومات خود ارتقاء رتبه یافت و به خدمت دولت پذیرفته شد و نخست مربی جوانان مغول گشت وبعد از آن به شغل دبیری جنتمور که حاکم خوارزم بود منصوب گشت . کرکوز پس ازمرگ جنتمور درنتیجهٔ حمایت هم‌شهری خود جینقای[1] به‌مقام حکومت خراسان رسید . تحریك وتفتینی که دانشمند حاجب مسلمان ، رقیب جینقای وچند تن ازکارمندان خراسان به‌ویژه یکی‌ازکارمندان باتوخان که شرف‌الدین نام داشت (ازمردم خوارزم و پسر باربری بوده)[2] علیه او آغاز کردند منجر به‌محاکمه‌ای شد که چند ماه طول کشید . و فقط در نتیجهٔ کرامت طبع‌اوکتای قاآن بدون خون‌ریزی پایان‌یافت. اوکتای به‌نفع کرکوز حکم‌داد ودشمنان وی‌را که به تقصیر اتهام غیرواقع‌شایستهٔ مرگ بودندبخشید

---

۱ ــ <**جینقای** ازمردم اویغور ومسیحی بود.ــ تحریریه>

۲ ــ دربارهٔ **شرف‌الدین** وسیرارتقای او رجوع شود به : **جوینی** ، نسخه خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق۲۰۱ ؛ <چاپ **قزوینی**، II ، ۲۶۲ وبعد>.ــ < شرحی در بارهٔ وی درتألیف **سیفی‌هروی** (۱۸۰ــ۱۷۴) نیزآمده است . **جوینی وسیفی**، هردو ، **شرف‌الدین** را مردی بیرحم وظالم‌نسبت به‌روستائیان وشهریان معرفی‌می‌کنند ومی‌گویند که تقصیر وضع‌عوارض وتحمیلات غیرقانونی ورشوه‌خواری‌ها واختلاسات وهمچنین‌شکنجه کسانی‌که مالیات عقب مانده مقروض بوده‌اند به‌گردن او بوده است . بنابه‌گفتهٔ **سیفی** **شرف‌الدین** درسال ۶۴۶ هجری (۴۹ــ۱۲۴۸ میلادی) به‌فرمان **یسوــ منکو** به سمت بیتکچی بزرگ [الغ‌بیتکچی] منصوب شده بوده وبعد از طرف فرمانفرمای هرات **ملك شمس‌الدین‌کرت** دستگیر واعدام شد. ــ تحریریه>

ودرعین‌حال کرکوز را از انتقام‌جوئی منع کرد وگفت که اگر به کین خواهی برخیزد تنبیه خواهد شد .

مع‌هذا تحریکات دشمنان کَرکوز سرانجام با موفقیت قرین گشت و گناه باخود کرکوز بوده است . زیرا که وی به رغم گفته ومنع قاآن کین‌خواهی‌از دشمنان خویش‌را دنبال کرد . گذشته ازاین باسخنانی گستاخانه به‌یکی‌ازامیران جغتای توهین کرد ووی را رنجانید و دربارهٔ شخص یسلون که فرمانروا بود به بی‌احترامی سخن گفت . اکنون دشمنان وی زمینه‌ای برای تحریك علیه او یافته بودند . گذشته ازاین‌درآن‌گیرودار اوکتای‌قاآن وفات یافت و تورا کینا خاتون جینقای را طرد کرد . کرکوز را بر اردوی جغتائیان الغ‌ایف بردند و بخاطرسخنان گستاخانه‌اش «دهن اورا از سنگ پر کردند و بکشتند»[1] . هنگام جریان محاکمه یکی از امیران به‌شدت سخن شرف‌الدین را قطع کرد و گفت که کرکوز دراین بلائی که گرفتارشده خود مقصراست «اگر ازاین خلاص‌یابد امثال تو [مفتنان پست] چه مرداواند» وخردمندانه‌تر آن‌که ناچیزی خویش را دربرابر او ازیاد نبرند[2].

وقایعی که در زمان حکومت تورا کینا خاتون در مغولستان روی داد تأثیری بس ناگوارتر در ذهن شخص باقی‌می‌گذارد . بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین[3]

۱ــ تاریخ **کرکوز** درتألیف **جوینی** آمده است ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۹۰ــ۱۸۳ ؛ <چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۴۲ــ۲۲۵> ؛
d'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. III, pp. 109–121

۲ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۲۰۴ ؛ <چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۷۴ــ۲۷۳> .

۳ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (D 66) a 566 ، ورق ۱۷۱ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۴۹ ؛ <چاپ **بلوشه**،۳>.

بیوهٔ **اوکتای قاآن** «خاتون دوم **توراکنه** [در تألیف جوینی : **توراکینا**] از قوم اوهات مرکیت ... و آن خاتون زیادی جمالی نداشته اما در طبیعت او تسلطی تمام بوده .» مع‌هذا این خاتون تحت نفوذ شدید کنیزمسلمان خویش بنام **فاطمه** و **عبدالرحمن** وزیر قرار داشته‌است و این دو تن بی‌درنگ تحریك وتفتین‌علیه رجال برجستهٔ دوران سلطان پیشین را آغاز کردند . از میان ایشان **یلواچ** و**جینقای** که ازهمگنان مهم‌تربودند ، براثربزرگواری شاهزادهٔمغول **کوتان** از ورطهٔ هلاك نجات یافتند : **کوتان** در جواب مادر خویش که تسلیم آنان را خواسته بودگفت که «بغاث‌الطیور که ازمخالب باز بخاربنی پناهد از صولت او امان یابد ایشان نیزچون بما استیمان کرده‌اند وبدامن‌دولت‌ما تمسك نموده بازفرستادن ایشان درآذین‌همت ومروت محظوراست وازشیوهٔمکرمت وفتوت دور»[۱].

این بار موضوع وراثت تاج و تخت تا حدی بـا دشواریهائی رو برو شد . میان بازماندگان **چنگیزخان** کسی که قادر به جلب نظـر و طرفداری همگان باشد وجود نداشت . به یك روایت **چنگیزخان** وصیت کرده بود که

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۸۶ ؛ <چاپ **قزوینی** ،I، ۱۹۷> ؛ **رشیدالدین** ، نسخه خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۰ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۲۳۴> ؛ این مقایسه را کلمه به‌کلمه در افسانه مغولی (« افسانهٔ نهان ») ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۴۳ ؛ < چاپ **کوزین** ، ۹۳ > دو برادر کـه **تموچین** به نزد ایشان گریخته بوده، نیز بکار برده‌اند ؛ « چون پرندهٔ کوچکی را باز تعقیب کند و آن پرنده در علف‌های انبوه پنهان شود ، علف‌های انبوه زندگی او را نجات می‌دهد . و چون علف چنین‌کند ، اگر ما به‌کسی که به ما ملتجی شده یاری نکنیم ازآن علف بدتر خواهیم بود.»

پس‌از اوکتای قاآن تخت سلطنت به فرزند دوم وی [نوادهٔ چنگیز] کوتان برسد[1] کوتان مبتلا به بیماری علاج ناپذیری بود و اوکتای می‌خواست سریر فرمانروائی را به‌فرزند سوم خویش کوجو [جوینی = کوچو] گذارد . ولی کوجو پیش ازپدر درگذشت . آنگاه قاآن شیرامون فرزند کوچو را نامـزد اشغال مقام وسریر سلطنت کرد ولی‌مغولان شاهزادهٔ مزبور را فوق‌العاده‌جوان می‌شمردند ، وسرانجام پس‌ازفترت ممتدی گیوك خان به‌سلطنت رسید. افسانهٔ مغولی که درآن زمان تألیف شده ، نشان می‌دهد که فرقهٔ نیرومندی از اشراف مغول که متمایل به قهرمان بـزرگ و سلحشور چنگیزخان یعنی تولی‌خان و فرزندان وی بوده (منکو پسر ارشد تولی فقط دوسال از گیوك کوچکتربوده است) ، با گیوك خان مخالفت می‌کرده . مع‌هذا ، این‌بار ، کار بدون خون‌ـ ریزی فیصله یافت . پسران تولی‌خان و مادر ایشان و جغتائیان در قورولتای حضور یافتند . باتوخان خود نیامد ولی پنج برادر خویش را فرستاد . این قورولتای (درسال ۱۲۴۶ میلادی) حتی باتکلفات وتشریفات بیشتری ـ بیشتر از قورولتای اوکتای‌ـ برگزارشد: مهمانان در ۲۰۰۰ خیمه سفید نزول کردند. هرگز کس چنین اجتماع بزرگی را ندیده بود[2].

گیوك خان بزرگواری پدرانداشت. ولی مانند اوکتای در لذت‌گرفتن از می‌گساری و زنان افراط می‌کرد . ولـی اوکتای قاآن مانند سارداناپال بایرون می‌کوشید زندگی کند و به‌دیگران هم امکان زندگی دهد ـ وبرعکس

۱ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB lV ، ۲ ، ۳۴ ؛ ورق ۸۹ ؛ < چاپ **قزوینی**، I ، ۲۰۶ < .

۲ ـ همانجا ؛ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D 66) a 566 ، ورق ۲۲۵ ؛ نسخه خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۹۵ ؛ <چاپ **بلوشه**، ۲۵۳>.

گیوك براثر عیش‌ونوش مفرط مردی جسماً واخلاقاً بیمار وملول ومکدر شده بود . پلانوکارپینی دربارهٔ وی می‌گوید که هرگز لبخندی بر لبانش دیده نمی‌شد[1] . رشیدالدین[2] می‌گوید که نزدیکان گیوك در حضور او می‌ترسیدند قدمی بردارند و کس جرأت نمی‌کرد بدون اینکه از او پرسش شود گزارشی به وی دهد .

مع‌هذا قاآن جدید دوران حکومت خویش را با روح صلح و سازش آغاز کرد : همهٔ قوانین موضوع درزمان چنگیز و اوکتای مورد تصویب و تایید قرارگرفت و اوامر اوکتای که به مهراو ممهور بوده می‌بایست بدون اینکه درآن باره گزارشی به‌قاآن دهند بموقع اجرا درآید . قاآن درملاءعام سیورقوقتنی بیگی [سرقویتی بیکی] و پسران او را ، که برخلاف دیگر شاهزادگان ، درزمان فترت ، از خودکامگی خودداری کرده بودند ، ستود . امر تقسیم‌عطایا ازطرف‌قاآن به‌سیورقوقتنی بیگی مفوض‌گشت. منکوفرزند ارشد مشارالیها به اتفاق اردو [درتألیف جوینی : هردو] فرزند ارشد جوچی برای رسیدگی به‌کار اتچیگین [اوتکین] برادر چنگیزخان که کوشیده بود در دوران فترت تخت سلطنت را تصاحب کند ، معین شدند . این امر با سیاست چندتن از بگان [و امرای او] پایان یافت[3] . فاطمه خاتون و عبدالرحمن نیز

۱ــ <پلانوکارپینی ، ترجمه مالئین ، ۵۹>.

۲ــ نسخه خطی موزهٔ آسیائی (D 66) a 566 ، ورق ۲۲۵ ؛ نسخه خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۹۵ ؛ <چاپ بلوشه ، ۲۵۳ ؛ «متون» ، ۱۲۵ >؛

d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 196—197 .

۳ــ جوینی، نسخه‌خطی IV GPB ، ۲، ۳۴، ورق۹۱؛ <چاپ قزوینی، I، ۲۱۰>

d'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 201—204.

به همین‌طریق طردشدند. فاطمه خاتون متهم بود که «کوتان را سحر کردست تا چنین معلول شد » (کوتان در زمان حکومت تورکیناخاتون درگذشت) . سبب آغازمحاکمهٔ فاطمه خاتون مردی سمرقندی علوی بود بنام شیره که وی را متهم ساخت[1] . یلدواچ و مسعود ارغون (اویراتی که پس از سقوط کرکوز کارش بالا گرفته بود و موجبات سقوط کرکوز را خود فراهم کرده بود) بــه حکومت چین [ختای] و آسیای میانه و آسیای غربی منصوب شدند وهریك از آنان یرلیغ و پایزه سرببر [جوینی : سرشیر] دریافت داشت . ارغون هنگام سفربه محل حکومت خویش با گشاد دستی عطایا و هدایای فراوان به ساکنان ترکستان و ماوراءالنهر تقدیم داشت وچون به خــراسان بازگشت در روستای غازكآباد (یا رازق)[2] که اقامتگاه پیشین وزیران آل‌سلجوق بوده توقف کرد . ارغون درکاخ سلاطین ضیافتی برپا کرد و فرمود تا باغ وقصری نو پی‌افکنند و همراهان اوهم به وی تاسی کردند[3] . قرار شد که لشکری به مغرب فرستند

۱ــ **جوینی** ، نسخه خطی 6PB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۸۸ ــ ۸۷ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۰۳ـ۲۰۰ > ؛ d, Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 232–233 شیره شرابی قداق بوده است .

۲ــ رجوع شود به **ژوکوسکی** ، « ویرانه های مروقدیم » ، ص ۳۴۴ . <«چاپ تألیف **جوینی** < چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۴۷ـ۲۴۶ > بجای رازق‌آباد « ارزنقاباد » دیده می‌شود . درتألیف **یاقوت** هم «ارزنقاباد» یکی ازقرای نزدیك مرومعرفی شده‌است. رجوع شود به **یاقوت** «معجم» ، I ، ۲۰۵ ؛ « من قری مروالشاهجان ... ارزنقاباد » ــ تحریریه > ؛

۳ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۹۳ـ۱۹۲ ؛ <چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۴۷ـ۲۴۶ ؛ « متون » ، ص ۱۱۷ > .

و هریك از شاهزادگان می‌بایست یك پنجم نیروی خویش را به آن اختصاص دهد . ایلچدای [وصاف : ایلچکدای] که ازقوم جلایر و برادر اصغر ایلوق - للهٔ اوکتای‌قاآن بود به سرداری آن لشکرمنصوب شد[1] . در نظر بودمتصرفات اسماعیلیان و خلیفهٔ بغداد را به زیرفرمان در آورند[2] .

گیوك رئیس اولوس جغتای[3] یعنی قراهلاکو را معزول کرد و اعلام داشت که « با وجود پسر نواده چگونه ولی عهد باشد » . یسو - منکو [ییسو منکو ، میسو - منکو] دوست گیوك ، و ارشد پسران زندهٔ جغتای ، برتخت نشانده شد . بنا به گفتهٔ رشیدالدین وی همیشه مست بود، به طوری که امور معیشت و حتی تدارکات شکار باقوش را هم زوجه‌اش توقاشی خاتون[4] اداره

۱ـ دراین باره به **رشیدالدین** رجوع شود، چاپ **برزین** ، متن، بخش VII ، ۴۹ ترجمه بخش V ، ۳۸ . <دراین جا فقط گفته شده است که **اوکتای قاآن ایلچدای** را « ملازم گردانید » (درچاپ **برزین** چنین است ؛ = « **ایلچکدای** » ـ به بعد ص حدود ۱۰۳۵ رجوع‌شود.

۲ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۲ ؛ < چاپ **قزوینی** ، ۲۱۲ ـ اینجا دربارهٔ خلیفه سخنی نرفته است ـ تحریریه > .

۳ـ **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی**، II ، ۱۱۵۷ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس**، ۴۰۱> **گیوك** را متهم می‌کندکه پسرعمهای خود ـ فرزندان **جغتای** ـ را به قتل رسانیده، ولی این‌اتهام را دیگرمنابع تأیید نمی‌کنند .

۴ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۲ ؛ نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیائی (a566(D66 ، ورق ۱۸۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۱ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۱۷۵ ؛ « متون » ، ص ۱۲۳ > . نام زوجهٔ **یسو ـ منکو** درمتن ، نسخهٔ خطی GPB ، V ؛ ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ « تایشی » یا « نایشی » ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹،

←

می کرد . یسو-منکو امام بهاءالدین مرغینانی را به وزارت منصوب کرد . پدر اومقام شیخ‌الاسلامی فرغانه را داشت و ایـن مقام در آن خاندان موروثی بوده است . نسبت وی از طرف مادر به قراخانیان یعنی طوغان خان می‌رسید. ظاهراً بهاءالدین در کودکی پدر خود را از دست داد . حبش عمید وی رابه فرزندی برداشت و چون پسران خود را به « پسران جغتای داده بود و هریك را بیکی از پادشاه زادگان نامزد کرده . . . بهاءالدین مرغینانی را . . . به خدمت یسو - منکو داده بود » . یسو - منکو از حبش‌عمید متنفربود و او را هواخواه قراهلاکو می‌شمرد . بهاءالدین تاحدی از آثار این تنفرمی‌کاست و کسی راکه به وی نیکی کرده بود ازهلاکت نجات داد ولی حبش‌عمید هرگز دست پروردهٔ خویش را ، که بعد از اومقام وزارت اشغال کرده بود، نبخشید و پس از تحول درباری سال ۱۲۵۱ میلادی (۶۴۹ هجری) به فجیع ترین و بیرحمانه ترین طرزی از او انتقام گـرفت . جوینی که شخصاً بهاءالدین و دوستان وی‌را دیده بوده می‌گوید که وی « علوم دینی و دنیاوی جمع داشت » و خانه‌اش «مجمع بقیهٔ فضلاء عالم» بود و « مرجع صدور آفاق ، هرکس را که بضاعت فضل‌سرمایه بودی و آن راخود رواجی‌نیست درجناب او آن متاع رواج گرفتی »[1] .

→

ورق ۲۰۳ « ملوقاشی » ؛ نسخه خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66 ، ورق ۲۱۱ «طغاشی» ؛ <چاپ **بلوشه** ؛ ۱۷۵ «نایشی» ؛ همانجا ص ۲۹۸-۲۹۷ «طوقاشی» > دربارهٔ **مستی-یسو- منکو** بنگرید نیزبه تألیف **جوینی** (نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۹ >) .

۱- **جوینی** ، نسخه خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۹۹ - ۹۸ ؛ <چاپ **قزوینی**، I ۲۳۲-۲۲۹ > :

برروی هم حکومت کوتاه مدت گیوك خان به حال اسلام و دانش اسلامی مساعد نبود . گیوك خان که تربیت یافتهٔ قداق مسیحی بود و زیرنفوذ جینقای وزیرمسیحی خود قرارداشت، عیسویان را بطورقطع برپیروان دیگر ادیان ترجیح می‌نهاد. ازهمه جا ـ ازسوریه و یونان وبغداد و روسیه ـ روحانیان وپزشکان مسیحی به دربار او روی می‌آوردند و درآن میان شمار پزشکان بیش از روحانیان بود. گیوك خان زمام همهٔ امور را به‌کف قداق و جینقای سپرده بود . مسیحیان از موقع خود استفاده کرده به مسلمانان شدیداً حمله می‌کردند و مسلمین جرأت مخالفت باایشان نداشتند[1] .

آنچه گفته شد از سخنان جوینی بود . در تألیف جوزجانی[2] حملات شدیدتری به‌گیوك خان ودشمنی اوبا اسلام ، شده است . گیوك‌خان بنابه تلقین واندرز یکی ازتوینان که درچین (جتای) وترکستان شهرت داشت، گویافرمان داده‌بودکه همهٔ‌مسلمانان رااخته‌کنند[خصی کنند]. توینی راکه فرمان دردست داشت سگ مهیبی پاره پاره کرد وگیوك براثر این‌داوری خدائی‌حکم خویش را لغو کرد . « جماعت ترسایان و قسیسان[3] و طایفهٔ توینان بت پرست از کیك [گیوك] التماس نمودندکه آن امام [نورالدین خوارزمی] مسلمانان را حاضر

---

۱ ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۹۳ ـ ۹۲ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ۲۱۴ > .

۲ ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۴۸ـ۱۱۶۴ ؛ < چاپ **ناسائوـلیس** ، ۳۹۹ـ ۴۰۶ > . ـ < **جوزجانی** هربار که از **گیوك** (و همچنین **جغتای**) یاد می‌کند افزودن صفت « ملعون » و یا « لعنه‌الله » را به نام ایشان ازیاد نمی‌برد. ـ تحریریه>.

۳ ـ < بنا به گفته **جوزجانی** ـ مسیحیان و بودائیان ؛ رجوع شود به ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۶۰ ؛ چاپ **ناسائوـلیس** ، ۴۰۴ . ـ تحریریه > .

کند تا با او مناظره کنند» . مناظره درحضور گیوك خان صورت گرفت :

« چون در آن مجلس بنشست از وی پرسیدند که محمد چه کس بوده است ؟ بیان آن کن . آن امام ربانی گفت: محمد خاتم‌النبیین و سیدالمرسلین و رسول‌رب‌العالمین بوده ... موسی‌عاشق منقبت او اللهم‌اجعلنی من‌امة محمد عیسی چاوش کوکبهٔ او که مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد [گفته] ... آن جماعت کفار گفتند که : پیغمبر آن بود که روحانی محض بود و به شهوت نسوان تعلق نه کند و بدان التفات نــه نماید چنانچه عیسی بود ، محمد را نُه حجره و چندین فرزند بوده است ، این چگونه باشد ؟

آن امام ربانی گفت: داود پیغمبر را علیه‌السلام نودونه زن بوده‌است... و سلیمان صاحب امکان را سیصد و شصت زن بود درنکاح و یك هزار کنیزك خدمت فــراش او کردندی . آن جماعت کفار از راه تعند و انکار و مکابره و اصرار نبوت داود و سلیمان علیهما السلام انکار کردند و گفتند: ایشان پادشاه بوده‌اند[1] ...»

سرانجام مسیحیان مناظره را موقوف داشتند و از گیوك خان خواستند که به امام امر کند تا وی نماز گزارد و همهٔ تشریفات آن را مرعی دارد . امام مسلمانی را دعوت کرد و به اتفاق وی به نماز ایستاد . مسیحیان هردوی ایشان را ناراحت می‌کردنـــد و به هنگام سجود می‌زدند و مجبورشان می‌کردنــد تا سخت‌تر پیشانی به خاك بکوبند . ولی مسلمانان نماز را قطع نکردند و پس از پایان آن به آرامی به منزل خویش رفتند . درهمان شب گیوك خان به جزای توهین بــه امام بدرود زندگی گفت . روز بعد فرزندان او به عذر خواهــی

۱ــ <**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی**، II ، ۱۱۶۲ــ۱۱۶۰ ؛ چاپ **ناسائوــلیس** ۴۰۵ــ۴۰۴> .

از توهین شدگان برخاستند و کوشیدند تا موجب رضایت خاطر ایشان رافراهم کنند[۱] .

گیوك خان می کوشید تا در کرامت وگشاده دستی به پدر تأسی کند. و پس از جلوس برتخت در مغولستان ۱۷۰۰۰۰ بالش میان مردم تقسیم کرد[۲] . دربهار سال ۱۲۴۸؛ میلادی / ۶۴۶ هجری با لشکری انبوه روی به مغرب نهاد و متوجه اردوی خاندان خویش‌گشت و درسراسر مسیرخود همه جا به فقیران پول و لباس توزیع کرد .

گیوك خود سفرخویش را چنین‌توجیه می‌نمودکه آب وهوای کرانه ـ های ایمیل برای مزاج بیمار او سودمند تـر است ولی سیورقوقتنی بیکی [جوینی: سرقویتی بیکی] به وی بدگمان شدکه قصد دشمنی باباتودارد زیرا که درزمان سلطنت پدر[۳] میان ایشان نزاعی روی داده بود و باتو از بیعت با گیوك سرباز می‌زد. باتوخان نیزبالشکربه مقابلهٔ او شتافت . ولی‌کاربه تصادم نکشید .

گیوك در سمرقند کـه بـه هفت روزه راه از پیش بالیق [بیش ـ

۱ـ **جوزجانی**، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۶۲ـ۱۱۶۴ ؛ < چاپ **ناسائوـلیس** ۴۰۵ـ۴۰۶ > .

۲ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۳ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۱۴ > ؛ d, Ohsson, « Histore des Mongols », t. II, P. 202 < **وصاف** ، چاپ بمبئی ، ۵۷۶ > .

۳ـ افسانهٔ مغولی (« افسانهٔ نهان » ، ترجمهٔ **کافاروف** ، ۱۵۷ ؛ <چاپ **کوزین** ۱۹۴ >) .

بالیغ][1] قرار دارد برسر راه ایمیل درگذشت . ظاهراً در ایـن مورد سخن از سمرقند سغد درمیان نیست . اگرفرض تحریف نام‌را از طرف نساخان ایرانی نپذیریم[2] باید به‌فرض دیگری توسل جوئیم ، به‌این معنی که در مغولستان یك مرکزمهاجرنشین سغدی [به‌این نام] وجود داشته‌است وفرض‌اخیر، بطوری‌که پیشتر کوشیده‌ایم ثابت کنیم ، به‌هیچ‌وجه غیرمحتمل‌نیست .

پس ازمرگ گیوك‌خان مبارزه‌ای شدیدتر ولی‌کوتاه‌تر ـ کـوتاه تر از آن‌چه پس‌ازمرگ اوکتای وقوع یافته‌بوده‌ـ میان‌گروهها وفرق مختلف‌جریان یافت[3]. باتوخان درمحلی‌که الاقماق نام‌داشت ازدرگذشت گیوك خبریافت[4]،

۱ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۳ ؛ < چـاپ **قزوینی** ، I ، ۲۱۵ ، «چون بحد سمرقند رسید که ازآنجا تا بیش‌بالیغ یك‌هفته راه باشد» ؛ نیز رجوع شود به **وصاف** ، چاپ بمبئی ، ۵۷۶ در تألیف **دوسون** نام محل از قلم افتاده است .ــ تحریریه>.

۲ـ درهمهٔ نسخ خطی‌که بمن معلوم است ــ **جوینی** ، **رشیدالدین** و **وصاف** ــ کلمهٔ «سمرقند» ذکر شده است . طبق تاریخ چینی ، **گیوك** در محل خانسیار که باملای چینی «خین ــ سیان ــ ای‌ ـ ر» نوشته شده درگذشت (**یوآن ــ شی** ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۳۰۱ ، ۳۸۱) .

۳ـ دربارهٔ جلوس **منکو** رجوع شود به **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۳۴،۲، ورقهای ۹۶ـ۹۴ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۱ـ۲۱۶ > ؛ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۳ ، ۱ ، ورقهای ۲۰۷ـ۲۰۴ ؛ < چاپ، **بلوشه** ، ۲۷۲ و بعد > ؛ d،Ohsson, «Histoire des mongols», t. II, pp. 245-259 ؛ <**وصاف**، چاپ‌بمبئی، ۵۷۶ ــ ۵۷۸ . >

۴ـ در تألیف **جوینی** نام این‌محل درجاهای مختلف بطورمتفـاوت نوشته شده ؛ ←

این‌محل هفت روز راه باقیالیق [قیالیغ] فاصله داشته ، یعنی نزدیك کوههای آلاتائو بوده است . باتو و سیورقوقتنی بیکی پارچه های پربها و دیگر چیزها [جوینی : جامه و بغتاغ] [۱] برای مراسم تدفین گیوك ، که در ایمیل بعمل آمد ، ارسال داشتند . باتوخان پادشاه زادگان را به الاقماق برای مشورت « در تفویض کارخانیت » احضار کرد . در دورهٔ فترت و فاصلهٔ بین دو سلطنت حکومت به اغول غایمش خاتون بیوهٔ گیوك و جینقای سپرده شد .

گروهی وجود داشت که می‌گفتند ، مغولان در زمان چنگیزخان و هم پس‌از وی ــ درعهد اوکتای و گیوك ــ تعهد کرده‌اند هیچ‌کس‌ازپادشاه‌زادگان را «تا زمانی که قطعه گوشتی از فرزندان اوکتای قاآن باقی است»[۲] به تخت

→

درنسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، «المالیغ» ، «الاقمان» ، «الاقماق» ، «الافماق» ؛ در نسخهٔ خطی**خانیکوف** ، «الاقماق» ، «الاوماق» ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ؛ III ، ۱۵ ، «الاقماق»> ؛ درتألیف **دوسون** «Histoire des mongols». t. II, p. 246 به‌کلمهٔ «monts Alactac» برمی‌خوریم .

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۴ «جـامه و بغلتاق» ؛ <درچاپ **قزوینی** ، I ، ۲۱۷ نیز چنین است > ؛ نسخهٔ خطی **خانیکوف** « بعاتاق » ؛ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۳ «برعتاق» ؛ چاپ **بلوشه** ، ۲۵۱ «جامعه وبوقتاق»>؛

۲ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، متن ، بخش VII ، ۴۹ ؛ ترجمه ، بخش V ، ۳۹ ؛ دربارهٔ **گیوك** رجوع شود به ، **رشیدالدین** ، نسخه خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۲؛ نسخهٔ خطی‌موزهٔ‌آسیائی ، (D 66) a 566 ، ورق ۲۲۴ ؛ چاپ **بلوشه** ، ۲۴۴>؛ d'Ohsson' « Histoire des mongols » , t. II; p. 199

←

سلطنت ننشانند . ولی این عقیده شایع نبود و رواج کلی نداشت . بنا به مندرجات تاریخ مغولی ـ چینی[1] (که ظاهراً هواخواهان پسران تولی‌خان تنظیم کردند) شخص اوکتای ، چون پدر وی را به ولیعهدی منصوب کرد ، ابرازبیم کرد «فرزندان ونوادگان او افراد بی‌لیاقتی باشند ونتوانند وارث تاج وتخت‌گردند» . وگویا چنگیزخان در آن زمان گفت : « اگـر همهٔ فرزندان و نوادگان اوکتای بی‌لیاقت‌باشند آیاممکن‌است که درمیان اخلاف وبازماندگان من یك آدم درست وشرافتمند یافت نشود؟»

به هرتقدیر همهٔ پادشاه زادگان رأی قطعی باتوخان راکه‌ارشد خاندان چنگیزخان بود پذیرفتند . خواجه وناقو ـ پسران گیوك خان فقط دو روز در الاقماق ماندند[2] و تیمور قداق نوین را از طرف خود به قایم مقامی باقی گذاردند «تاهراتفاق که پادشاه زادگان کنند او نیز برآن موجب و منوال خط دهد» [جوینی] .

→

دربارهٔ توقعات **قایدو خان** رجوع شود به **وصاف** ، چاپ **هامر** ، متن ، ص ۱۳۲، ترجمه **۱۲۷** ؛ چاپ بمبئی ، **۶۷** (اشاره واستناد به « یاسانامهٔ بزرگ ») . ـ تحریریه> .

۱ـ «افسانهٔ نهان» ترجمه **کافاروف** ، **۱۴۵** ؛ چاپ **قزوینی** ، **۱۸۶** .

۲ـ درتألیف **جوینی** چنین است (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۴ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I ۲۱۸ ؛ « **خواجه وناغو** (درنسخهٔ خطی ، «**باغو**» ؛ «**یاغو**») بعدما که آنجا رسیدند زیاده ازیك دو روز مقام نساختند»> . بنا به‌گفتهٔ **رشیدالدین** ایشان‌به الاقماق نیامدند و **تیمورقداق** را بجای خود فرستادند (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۴ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۲۷۴ـ۲۷۵ ، «متون» ، ص ۱۲۵ > . ـ < در تألیف **دوسون** دراین‌باره چیزی‌گفته نشده‌است . ـ تحریریه>.

باتوخان سرانجام منکورا برگزید. منکو قبلاً بهمتابعت از اندرز مادر بیش ازدیگر پادشاه زادگان به باتوخان احترام گذارده بزرگش داشته بود. «منکو باچشمان خویش وباگوشهای خود یاسا و یرلیغ چنگیزخان را دیده و شنیده بود». بهاضافه وی فرزند تولی ووارث یورت پدر ودرزمان حیات وی از همه به وی نزدیك‌تر بود. گمان نمی‌رود در این مورد قول جوینی و رشیدالدین صحیح‌باشد. و بهرسم مغولان که جای پدر را پسراصغر می‌گیرد و به ارث می‌برد، اشاره‌ای کرده باشد. زیرا که این قاعده فقط در مورد اموال شخصی مرسوم ومجری بوده نه دربارهٔ ریاست. گذشته ازاین درچنین شرایطی حق جلوس برتخت سلطنت ازآن منکو نمی‌بود وبلکه به‌برادراصغر او اریغ بوکا [یا اریق بوکا] می‌رسیده.

دیگر اینکه اخلاف اوکتای قانون چنگیزخان را ــ که بموجب آن عضو خاندان خان را فقط بموجب تصمیم همگان می‌توان به‌سیاست رسانیدــ نقض کرده، بدون محاکمه و تحقیق التی‌لون قاآن [آلتون بیکی] دختر چنگیزخان را مقتول‌ساخته بودند وسرانجام به‌رغم‌حکم اوکتای، پس‌ازمرگ قاآن مزبور گیوك را بجای شیرامون [سیرامون] به تخت سلطنت نشانده بودند[1]. قرارشدکه سال بعد قورولتائی تشکیل دهند وجمع‌شوند و منکو را رسماً وباتشریفات تمام به‌خانی اعلام کنند.

تصمیم باتو درمیان اخلاف اوکتای نفرت عظیمی برانگیخت. یسوـ منکو رئیس اولوس جغتای و بیشتر پادشاه زادگان جغتای هواخواه ایشان بودند. از دیگرسو قراهلاکو که از گیوك رنجیده خاطر بوده طرفداری از

---

۱ ــ رشیدالدین، چاپ برزین، متن، بخش، VII، ۵۰ ــ ۴۹؛ ترجمه، بخش V، ۲۹.

منکو می کرد . حتی برخی از اخلاف اوکتای هم ـ و از آن جمله قداق ـ اغول پسر اوکتای[1] وپسران کوتان ـ جانب وی‌را گرفتند .

قورولتای [قوریلتای] در [جمادی‌الاخره] سال ۶۴۹ هجری / ۱۲۵۱ میلادی در قراقروم منعقد شد . ولی بی درنگ پس از اعلام قاآنی منکو محاکمهٔ عظیمی علیه پادشاه‌زادگانی، که متهم به‌توطئهٔ چینی بمنظورقتل منکو بودند ، آغاز گشت . شخص قا آن داوری درباره پادشاه زادگان را به عهده گرفت و داوری امیران را یرغوچی (رئیس کل محکمه) او که منکسارنویان نام داشت ، متعهد شد . محاکمه به خودکشی اتابك (مربی) شیرامون و اعدام ۷۷ امیر پایان یافت[2] . شیرامون و دیگر پادشاهزادگان مورد عفو قرار گرفتند ولی‌مع‌هذا پس‌ازگذشت سالی‌چند منکو فرمود تا شیرامون را در آب خفه کنند . محاکمهٔ شاهزاده خانم اغول غایمیش خاتون و قداقاج خاتون مادر شیرامون در اردوی سیورقوقتنی بیکی [سرقوتی ، سرقوقتی ، سیور قوقیتی] صورت گرفت . وهر دو اعدام شدند و قداق و جینقای نیز به سیاست رسیدند و جینقای را به دشمن دیرینه‌اش دانشمند تسلیم نمودند تا به قتلش رساند[3] . فرمانروائی قراهلاکو دراولوس جغتای احیاء شد . و داوری

۱ــ < در نسخهٔ خطی **بارتولد** چنین است ، شاید **قدان** **[قدآن اغول]** باشد . ــ تحریریه>.

۲ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D 66) a 566 ، ورق ۱۷۲ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۱۵۰ . <چاپ **بلوشه** ، ۲۹۷ــ۲۹۳> ؛

d'Ohsson. «Histoire des Mongols», t. II, p. 269

۳ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۲۰۴ ــ ۳۰۳ > ؛

d'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. II, pp. 268—269

دربارهٔ طوقاشی‌خاتون را به‌او محول کردند وبه حکم او آن زن نگون بخت زیرسم اسبان هلاك شد[۱].

منکو دو لشکر بزرگ به سوی مغرب فرستاد تا دشمنان خویش را بالقطع نابود سازد. یکی ازاین‌دولشکر (مرکب ازده تومن) می‌بایست‌اراضی بین قراقروم وبیش‌بالیغ را اشغال کرده افواجی به‌مغرب فرستد تابه‌لشکریان قوی قوران اغول که درقیالیق متوقف بودند ملحق شوند . دیگر (مرکب از دو تومن) به سر زمین قیرقیزان [خرخیزیان] و کم‌کمجیوتان[۲] اعزام گشت . هدف ومنظور این لشکرکشیها آشکار است . منکو می‌خواست قلع و قمع اولوسهای جغتای و اوکتای را که با وی دشمنی می‌ورزیدند بپایان رساند و مرزهای متصرفات خویش‌را تاسرزمین جوچیان [یا توشیان] بکشاند و توسعه دهد . یسو ـ منکو هنوز در رأس اولوس جغتای قرار داشت . قراهلاکو که مأمور حمله به وی بود در بین راه نزدیك آلتائی وفات یافت[۳] . ولی لشکر

۱ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۲۹۸_۲۹۷>.

۲ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۷ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۳ ؛ <چاپ **بلوشه**، ۲۹۸ وبعد ، «متون» ، ص ۱۲۵> .

۳ ـ D'Ohsson, «Histoire des mongols», t. II، p. 211 ؛ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۴ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۳۰۸ ، « بموضع‌التای رسید بمطلوب نارسیده وفات یافت » > . **رشیدالدین** قتل **یسوـ منکو** را به **ارغنه (اورقنه)** نسبت می‌دهدـ نسخهٔ خطی V GPB، ۳ ، ۱ ورق ۱۹۴ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۸۵> . **جوینی** (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۳۴،۲، ورق ۹۸ ؛)<چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۳۰> فقط می‌گوید که **یسو ـ منکو** اندکی پس از آنکه**ارغنه [اورقنه]** به‌اردوی خود رسید درگذشت ؛ <چون باردوی خویش رسید **یسو** را نیزدرآن نزدیکی تیراجل‌امان نداد> .

مأموریت خویش‌را انجام داد . یسوـ منکو اسیرشد وبه‌نزد باتو گسیل‌گشت و به‌قتل رسید[1].

ارغینه [ارغنه] خاتون [جوینی : اورقینه] به جای فرزند اصغر خویش مبارك شاه [«که هنوز کودك بود » ـ جوینی] به حکمرانی اولوس جغتای منصوب شد . بر اثر این انتصاب حبش عمید و پسر او ناصرالدین «باز متمکن گشتند» و قدرت به دستشان افتاد . امام بهاءالدین مرغینانی ، بنا به‌رسم مغولان ، تسلیم رقیبان‌گشت [یعنی تسلیم حبش‌عمید و ناصرالدین] وبا بی‌رحمئی که دست کم از قساوت مغولان نداشت به سیاست رسید : حبش عمید «بفرمود تا اورا در میان نمدی پیچیدند و شکل آنکه نمد مالند اعضا و اجزای اورا ریزه کردند» (درسال ۶۴۹ هجری / بین ۲۶ مارس ۱۲۵۱ و ۱۳ مارس ۱۲۵۲ میلادی)[2] . اکنون در عهد جانشینان چنگیزخان ، به‌جای قدرت شخصی ومستبدهٔ چنگیزخان وحکومت دسته جمعی همهٔ خاندان چنگیزیان ، دوران ثنویت حکومت ویا وجود دو قدرت در امپراطوری مغولان آغاز شده بود . منکوقاآن خود به رودروك چنین‌گفته بود : «هم چنانکه اشعهٔ خورشید

۱ـ وصاف ، چاپ هامر ، متن ، ۱۶۳ ؛ ترجمه ۱۵۴ـ۱۵۳ ؛ چاپ بمبئی ، ۷۱ـ۷۰> . ـ <و. و. بارتولد با تطبیق اخبار تألیف رشیدالدین (رجوع شود به حاشیهٔ پیشین) و جوینی (چاپ قزوینی ، I ، ۲۳۰ ؛ III ، ۵۹ ـ ۵۶) و جمال قرشی (« متون » ، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۷) وقایع اولوس جغتای را که مربوط به هلاك یسو ـ منکو بوده ، با تفصیل بیشتری در کتاب « تاریخ مختصر هفت آب » خویش بیان کرده است.)>

۲ ـ جوینی ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۸ ؛ <چاپ قزوینی ، I ، ۲۳۱> .

به همه جا می‌تابد ، حکومت من وباتو به اطراف و اکناف گسترش یافته»[1] ، باتوخان که ارشد خاندان چنگیزیان بود و وسیع‌ترین و دورترین نواحی، از مرکز امپراطوری، رادرتصرف داشت و در واقع باعث اصلی جلوس منکو برتخت سلطنت بود ، در امپراطوری چنگیزیان مقام خاص و فوق‌العاده‌ای داشت . روبروك حتی می‌گوید[2] که در متصرفات باتو نسبت به نمایندگان خان بزرگ کمتر ازآنچه در خاك خان بزرگ به فرستادگان باتو احترام می گذاشتند ـ جانب بزرگداشت ایشان را مرعی می‌داشتند . همین جا روبروك مرز میان دوپادشاهی را مشخص وذکرمی کند . مرز مزبور دربیابان میان تلس [تلاس ، تلاش = طراز] وچو، ازشرق جبال آلکساندروسك ، می‌گذشت ، یعنی همهٔ اراضئی که زمانی جزو اولوس جوچی [توشی] بوده ، اکنون تابع حکومت باتو نبوده است .

بنا براین ترکستان شرقی وناحیهٔ کلجه وهفت‌آب تابع حکومت عالیهٔ شخص خان بزرگ گشت . وحال و روز مسلمانانی که اکثریت مردم نواحی مزبور را تشکیل می‌دادند بهتر از دوران جغتای و گیوك گردید . منکو که فرزند زنی مسیحی بوده ، مسیحیان را بیشتر از افراد و نمایندگان دیگر ادیان بزرگ می‌داشت و امر تربیت فرزند ارشد خویش بالتو را به مردی

---

۱ ـ **روبروك** (چاپ **میشل ـ رایت** ، ۳۶۱ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۵۶>) .
وی در جای دیگر می‌گوید که **منکو** چون خواست توافق کامل خویش را با **باتو** بیان کند گفت ، « یك سر دوچشم دارد ولی با اینکه شمارآنها دو است دیدشان یکی است‌و چون یکی متوجه نقطه‌ای شودآن دیگر نیزبه‌همانجا می‌نگرد».

۲ ـ چاپ **میشل ـ رایت** ، ۲۸۰ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۰۵ـ۱۰۴>.

مسیحی سپرد . و بلغای مسیحی در عهد وی مقام وزیر اول داشت[1] . ولی منکو، ازلحاظ معتقدات دینی، شخصاً شمنی[2] بوده وارزش همهٔ ادیان‌را برابر می‌شمرد واجازه نمی‌داد که مردم بخاطر معتقداتشان مورد فشار وتضییق واقع شوند. وی‌اجرای یاسا وتحمیل آن‌را نیز درمورد پیروان همهٔ ادیان جایزنمی‌دانست . اگرسخنان میرخواند را باور کنیم[3] ، به‌هنگام ضیافتی که به مناسبت جلوس منکو ترتیب داده شده بوده برای « بعضی از اهل اسلام [که حضور داشتند] حیوانات را بر وجه شرع ذبح می کردند»[4] موضوع محاکمه واعدام

---

۱ ــ **روبروك** ، چاپ **میشل ــ رایت** ، ۳۲۰ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۲۹ > . **روبروك** دربارهٔ **بلغای** می‌گوید که او «est major Curiae et judicatreos morte» وبه گفتهٔ **رشیدالدین** (نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹، ورق ۲۰۶؛ <چاپ **بلوشه** ، ۳۱۶>، **بلغای** رئیس‌بیتکچیان بوده؛ رجوع‌شودبه،

D'Ohsson, «Histoire des mongols» t. II, p, 260

۲ــ «نشانهٔ ایمان» معروف **منکو** را در تألیف **روبروك** ، چاپ **میشل ــ رایت** ، ۳۶۰ــ۳۵۹ بنگرید ؛ ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۵۶ــ۱۵۵ .

۳ــ <چاپ لکنهو ، V ، ۵۸> .

۴ــ «درعید فطر سنهٔ خمسین وستمائه درحضرت اعلی [**منکو قاآن**] قاضی‌القضاة جمال‌الملة والدین **محمود خجندی** دام فضله بر در اردو چون مسلمانان حاضر آمدند امامت وخطابت بذکرخلفاء راشدین واميرالمؤمنین مطرز وموشح گردانید وچون فارغ شدند قاضی‌القضاة در اردو [ی **منکو**] آمد ودعاها گفت» <رجوع شود به**جوینی** ، چاپ **قزوینی** ، III ، ۸۰ــ۷۹ ؛ D'Ohsson, «Histoire des mongols» t. II, P. 300 در تألیف یادشدهٔ **دوسون** سخنی از خطبه‌ای که بنام خلیفه خوانده شده باشد ، نرفته است . ــ تحریریه> .

ایدیقوت اویغوری بسیار جالب توجه است . وی متهم شده بود که توطئه‌ای چیده می‌خواسته است همهٔ مسلمانان ساکن اویغورستان را در یك روز آدینه هلاك کند[۱] . می‌گفتند که ایدیقوت فرمانی دراین‌باره (از شاهزاده خانم‌اغول غایمش خاتون که در زمان فترت فرمانروا بوده) در دست داشته است. بدین منظوربالابیتکچی به‌نزد او گسیل گشته بود. ایدی قوت می‌خواست به اردو نزد اغول غایمش وپسران گیوك رود. دراین موقع خبر جلوس منکو به‌تخت سلطنت رسید و ایدی قوت عازم حضرت وی شد . سیف‌الدین که یکی از اعیان مسلمان بود و در بیش‌بالیغ اقامت داشت (محتملاً به سمت نمایندگی ازطرف مسعودبك) به‌واسطهٔ مردی اویغور بنام تکمیش ازتوطئه اطلاع‌یافت. به فرمان وی [منکو] ایدی‌قوت را بازگرداندند و بازداشتش کردند. منکودر اردوی‌خان بزرگ به‌محاکمهٔ وی پرداخت وایدی قوت را شکنجه کردند ولی او همچنان در بی‌گناهی خویش اصرار می‌ورزید . و فقط براثر مواجهه بـا بـالابیتکچی که همهٔ جزئیات نقشه توطئه را فاش کرد، مجبوربه‌اعتراف گشت. وی به مرگ محکوم شد و این حکم دربیش‌بالیغ [بیش‌بالیق] توسط اوکنج برادر محکوم مجری گشت . دوتن از اعیان ملك نیز به اتفاق وی به سیاست رسیدند ویك تن بخاطر سیورقوقتنی بیکی ویك تن دیگر بخاطر باتومورد عفو قرارگرفت . برای کشف دیگر شرکت‌کنندگان در توطئه تحقیقاتی بعمل نیامد . اویغوران پیش‌دستی کرده تکمیش راکه گزارش توطئه‌را داده بود بـا پول خریدند تا اوکسان دیگری را نام نبرد وبه محاکمه نکشاند . پس از این محاکمه (۶۵۰ هجری/ از۱۴ مارس۱۲۵۲ تا اول آوریل۱۲۵۳)گزارش‌دهنده

۱ــ <رشیدالدین، چاپ بلوشه، ۳۰۵ــ۳۰۴ ؛ ایدی‌قوت دراینجا «ییدی‌قوت که سروربت‌پرستان بود» ، نامیده شده است.ــ تحریریه>.

مزبور که انعام هنکفتی دریافت داشته بود اسلام آورد . لقب ایدیقوتی نیز به او کنج رسید[۱] .

نکتهٔ جالب توجه این است که پیروان همهٔ مذاهب خــان بزرگ را از خود می‌دانستند . به‌گفتهٔ هایتونی وی طبق آئین مسیحیان تعمید یافته بود . و حتی هایتونی هنگام برگزاری مراسم تعمید حضور داشته است[۲] . بنا به‌گفتهٔ جوزجانی[۳] وی به هنگام جلوس برتخت سلطنت ، به اصرار و الحاح‌برکه [برکای ، برکا] ، سخنانی را که مسلمانان به علامت ایمان خویش به اسلام ، تلفظ می کنند [شهادتین] ادا کرد . بنا به مندرجات یــك کتاب بودائی ، وی برتری کیش بودا را بردیگر ادیان معترف بود و می گفت : « هم‌چنانکه پنج انگشت ازکف دست . بیرون می آیند ، کیش‌بودا نیزحکم کف دست‌را دارد و دیگر ادیان بمنزلهٔ انگشتان می‌باشند»[۴] سه خبری که دربالا مذکــور افتاد به نیکوترین وجهی‌سخنان زیررا دربارهٔ منکوقاآن ونمایندگان ادیان گوناگون، تایید می کنند . وی چنین می گوید : «همه دربار اورا متابعت می کنند وبدنبال آن می‌روند هم‌چنانکه مگسان درپی عسل . او [منکو] به همه عــطا می کند ،

۱ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورقهای ۱۸ـ۱۶ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۳۹ـ۳۴> ؛ d' Ohsson. «Histoire des Mongols».t. II, PP. 271–274 < به گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **بلوشه** ، ۳۰۵ ـ ۳۰۴) گزارش دهنده « غلامی » بوده است . **میرخواند** نیز همین خبر را تکرار کرده است (چاپ لکنهو ، V ، ۵۹ . ـ تحریریه> .

۲ـ <رجوع‌شود به‌**هتوم** [هایتونی Haithoni] ، ترجمهٔ فرانسه ، ۳۹>.

۳ـ ترجمه **راورتی** ، II ، ۱۱۸۱ ؛ <چاپ **ناسائو‌ـلیس** ، ۴۱۱ـ۴۱۰>.

۴ـ **پالاوی** ، «آثارباستانی مسیحیت» ، ص۲۴ـ۲۳ .

همه اورا ازخود می‌دانند وهمه خیروخوشی‌فراوان برایش‌پیش‌بینی‌می کنند»[۱] مع‌هذا جوینی مورخ اعتراف می کند که درعهد او مغولان ، برخلاف عهود پیشین به‌نظر تحقیر به مسلمانان می‌نگریستند . به‌عقیدهٔ جوینی گناه این وضع به‌گردن خود مسلمین که علیه یکدیگر به‌تحریك و تفتین دست می‌زدند، بوده است[۲] . کماکان روحانیان‌همهٔ ادیان ازهرگونه مالیات وعوارضی‌معاف بودند به گفتهٔ میرخواند فقط خاخامهای یهودی از این قـاعده مستثنی بوده‌اند[۳] و یهودیان ازاین رهگذر بسیارناخشنود بودند.

منکو می کوشید هرسرزمینی را طبق قواعد ورسوم و عادت قومی و ملی‌آن اداره‌کند ومدارای وی با پیروان ادیان مختلف نیز ازهمین اصل ریشه می‌گرفته . بدین منظور در دبیرخانهٔ دربار خان بزرگ دبیرانی از نمایندگان همهٔ ادیان واقوام و ملیت‌ها ـ ایرانیان و اویغوران وچینیان وتبتیان وتنکقوتان ـ پذیرفته می‌شدند . فرامینی که مخاطب‌آنها مردم سرزمین معینی بوده‌اند به زبان و خط محلی و طبق نمونهٔ فرمان‌هائی که در زمـان شاهان پیشین آن سرزمین صادر می‌گشته ، تحریر می‌شد تا « اگر ایشان زنده بودندی برین

۱ ـ **روبروك** ، چاپ میشل ـ **رایت** ، ۳۱۴ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۲۵>.

2– Schefer. «Chrestomatie persane», t. II، pp. I, V.

۳ ـ < **میرخواند** ، چاپ لکنهو ، V ، ۵۹ ؛ **میرخواند** در اینجا از معافیت مسلمین و «نصاری» ازمالیات سخن‌گفته ، می‌گوید ، «ویهود را ازسیورغال وانعام‌خویش مأیوس ساخت» اگراین‌خبرراست باشد ، محرومیت یهودیان را ازمعافیتی‌که درحق‌دیگر جماعات دینی ملحوظ می‌گشته ، فقط می‌توان چنین توجیه‌کردکه ایشان دراردوی خاقان طرفداری نداشتندوحال‌آنکه مسلمین‌ومسیحیان‌وبودائیان درمیان‌اعیان وارکان‌ومشاوران **منکوقاآن** ازخود نمایندگانی داشتند .ـ تحریریه>.

طریقه اقتدا نمودندی »[1] .

منکونقشهٔ اوکتای را درمورد تنظیم امروصول مالیاتها وپایان بخشودن به خود کامگی در اخذ عوارض تجدید کرد. خان بزرگ علناً اعلام داشت که اندیشهٔ وی متوجه اعتلای سطح رفاه وآسایش مردم است نه پر کـردن خزانهٔ خویش[2]. چون ارغون و دیگر امرای مغرب در قورولتای سال ۱۲۵۱ میلادی /۶۴۹ هجری حضور یافتند ، منکوقاآن نطقی خطاب به ایشان ایراد کـرده ضمن آن چنین گفت : « شکی نیست که هر کس نیازمندیهای اتباع و ناحیهٔ قلمرو خویش را بهتر می‌داند و راه و رسم اصلاح و رفع نقایص را نیکوتر می‌شناسد » . بدین سبب فـرمود تا هریك از ایشان علیحده کتباً وضع ناحیهٔ خویش را گزارش دهد و اقداماتی را که برای رفاه وآسایش مردم میتوان به عمل آورد ذکر کند . تقریباً همهٔ ایشان از سنگینی بار مالیاتها همچون بلای عمده وآفت اصلی یادکردند ولزوم محدود کردن آن را ثابت نمودند . بنابه گفتهٔ رشیدالدین «چون کارظلم وتعدی بالاگرفته بود دهاقین از کثرت‌زحمات ومطالبات وتکلیف وعوارض بجان‌رسیده بودند تابحدی‌که محصول‌ارتفاعات بنصف مطالبات وفا نمی‌کرد»[3]. این‌بار، برخلاف احکام و تصمیمات اوکتای‌ـ

۱ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۶ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۳۱۷ . ــ تحریریه > .

۲ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۳۱۰ ، «ما را نظر برترفیه احوال رعایاست نه برتوفیر اموال خزاین»>. **رشیدالدین** هما نجاچنین افزوده، «و درباب تخفیف رعایا یرلیغ فرمود» ؛ d' Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, P. 205

۳ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۳۱۲ ــ تحریریه > .

قاآن ، مالیات نقدی تعیین شد، ولی دربارهٔ میزان آن اخبار متناقضی بدست ما رسیده است[1] . این خود نشان میدهد که اوامر منکو و اوکتای در این زمینه بـرروی کاغذ باقی مانده به موقع اجرا گذاشته نمی‌شده است . بنا بـه گفتهٔ رشیدالدین ، درچین و ماوراءالنهر حداکثرمالیات سرانه ۱۵ دیناربوده است (درمتنی دیگر ۱۱ دینار) و درخراسان وایران ۷ دینار، و حداقل درهمه جایك دیناربوده . به‌گفتهٔ جوینی منکوقاآن برای خراسان حداکثر ۱۰ دیناروحداقل یك دینار معین کرده بود . همهٔ هزینه‌های دولت ازمحل این مالیات می‌بایست پرداخته شود . ارغون چون درسال ۱۲۵۳ میلادی (۶۵۱ هجری) به خراسان بازگشت از هرده نفر ۷۰ دینار مأخوذ داشت ، یعنی متوسط حداکثری را که منکو مقرر کرده بود گرفت . درمواردی که شخص مالیات دهنده اموال غیر منقول ویا منقولی درنقاط مختلف داشته بـود ، می‌بایست در هرمحل علیحده مالیات بپردازد ، بطوری که گاه ازشخص واحد تا پانصد و حتی هـزار دینار مالیات مأخوذمی‌گردید. امادربارهٔ نحوهٔ وصول‌مالیات توسط ارغون،کراکوس مورخ[1] چنین می‌گوید : « ازمردم بیش ازحد توانائی ایشان مالیات مطالبه می کردنـد و کار ایشان را به فقر وسائلی می‌کشاندند وآنگاه رنج وشکنجه شان می‌دادند. و کسانی‌راکه پنهان می‌شدند می‌گرفتند وبقتل می‌رساندند . هرکس

۱ــ **جوینی** ، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲، ۳۴ ، ورقهای ۱۹۹ــ۱۹۶ ؛ <چاپ **قزوینی** ، II ، ۲۶۱ ــ ۲۵۱ ؛ « متون » ، ص ۱۱۸ > ؛ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۹۸ ، ورق ۲۰۵ ؛ چاپ **بلوشه** ۳۱۳ــ۳۱۴ > ؛ d, Ohsson, « Histoire des mongols », t. II, PP. 263–264

۲ــ «تاریخ‌مغولان ازروی منابع ارمنی»، II، ۷۹ــ۷۸(**کراکوس گندزاکسکی‌ــ گنجه‌ای**) .

قادر به پرداخت نبود کودکانش را می‌گرفتند، زیرا که مسلمانان ایرانی همراه ایشان بودند. ولی شاهزادگان فرمانفرمای نواحی نیز دراعمال شکنجه واخاذی یاریشان می کردند وضمناً خود نیزنصیبی می‌بردند » .

منکو جملهٔ یرلیغها وپایزه‌هائی راکه بعد ازمرگ چنگیزخان صادرشده بود ملغی و کان لم یکن شناخت ، یعنی باین طریق گوئی حتی قانونی بودن انتخاب اوکتای را منکرشد. پادشاه زادگان وظیفه داشتند من بعد درهمهٔ امور با نمایندگان (نواب) قاآن مشورت کنند[1] . اعمال حقوق عالیهٔ منکو با دشواریهائی مواجه نگشت زیرا که تقریباًهمهٔ بازماندگان بالغ اوکتای وجغتای نابود شده بودند . چند تن از اخلاف اوکتای که جانب منکو را گرفته بودند (مانند قدان [قدقان ، قدغان در تألیفهای جوینی و وصاف] ، ملك و پسران کوتان) در تنکقوت وچین تیول وحصه‌ای داشتند. بنابه‌گفتهٔ روبروك[2]، بخشی از اراضی اصلی‌اوکتای، یعنی‌یورت‌گیوك درایمیل، «با همهٔ‌آدمیان وحیوانات متعلق به آن » به پسر خردسال گیوك (محتملا نوادهٔ او) تفویض‌گشت. به ظن قوی منظور نظرخانات پسر ناقو می‌باشد که بعدها به خدمت قاید و [قیدو] درآمد . اما راجع به خاندان جغتای . . . حتی یك تن از اعضای بالغ آن خاندان را هم (قراهلاکو به مرگ طبیعی درگذشت) سراغ نداریم که در زمان منکو مقام خویش را حفظ کرده باشد . همهٔ ایشان یا به قتل رسیدند و یا تبعید شدند. کودکان خردسال ایشان دراردوی خان بزرگ تربیت یافتند وفقط بعدها

۱ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۰۸ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ،ورق ۲۰۵ ؛ < چاپ **بلوشه** ۳۱۱ـ۳۱۰ > ؛
d' Ohsson », « Histoire des mongols », t. II، P. 265

۲ــ **روبروك**، چاپ **میشل‌ــرایت**، ۲۹۸ـ۲۹۷ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۱۴>.

درعهد قوبیلای قاآن بخشی ازایشان به متصرفات خاندان خویش بازگشتند. ظاهراً در واقع خاندان جغتای، بطوری که جوزجانی[1] ومورخان ارمنی[2] خبر می‌دهند کاملا معدوم شده بوده است .

داستانی که مؤلف تاریخ‌انساب مغول [معزالأنساب] دربارهٔ پادشاه‌زاده قداقی نقل می کند شایان توجه می‌باشد. وی می‌نویسد : « او را (قداقی را) منکوقاآن سجن (ستسن) نام نهاد وبررسم بخشیان موی تراشیده می گشت و با منکوقاآن بهم بولایت ختای بچریك رفت و در راه نماند »[3] .

۱ــ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۸۶ ؛ < چاپ **ناسائوــلیس** ، ۴۱۲ : « وچنان کرد که ازخیل **چغتای** برروی زمین آثار نماند مگریك دوپسر **چغتای** که بطرف چین بنزدیك **التون خان طمغاج** رفتند» (یعنی به نزد امپراطور چین‌جنوبی ازخاندان **سون**) ــ تحریریه > .

۲ــ « تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II ، ۱۰۵ (**کیراکوس گنجه‌ایــ گاندزاکسکی**) .

۳ــ « معزالانساب » ، ورق ۲۹ ؛ < « متون » ، ص ۱۵۹ > . دراینجا هم ، مانند بعضی نسخ خطی تألیف **رشیدالدین** نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائــی (D66) a566 ، ورق ۲۱۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۶ ؛ < همچنین درچاپ **علی‌زاده** ، متن ۱۳ ؛ همانجا ، ترجمهٔ **آرندس** ، ۸۳ > « **قداقی** » پسر **بوری** معرفی شده است . نام « **قداقی** » دوبار در نسخه های یاد شده آمده است و وی پسر **بوری** و پسر هفتم **جغتای** معرفی شده ؛ <درچاپ **بلوشه** نام « **قداقی** » سه بار بعنوان پسرهفتم **جغتای** منقول‌است (ص ۱۵۷ــ « **قداقی** » ، ص ۱۷۷ و ۱۹۳ **قداتی**) . ــ تحریریه > در «معزالانساب» « **قرا ایلکو** » پسر هفتم **جغتای** معرفی شده است . **وصاف** (نسخهٔ خطی GPB ، ورق b ۳۵۱) نیز **قداقی** را پسر **بوری** می‌خواند .

ارغنه خاتون [اورقینه خاتون] درآلمالیغ حکومت داشت و درسال ۱۲۵۴ میلادی / ۶۵۲ هجری، از هلاکو کـه به فرمان قاآن روانهٔ مغرب بود پذیرائی بعمل آورد[1] . شاهزاده خانم مزبـور با اینکه عروس محبوب جغتای بوده[2] و خود کیش بودا داشته با حرارت تمام از مسلمانان حمایت‌می‌کـرده است[3] .

فرزند وی مبارك شاه نخستین فـرد خاندان چنگیزیان بـود که اسلام آورد[4]. حکومت آن سرزمین کماکان ازطرف منکو و باتو با مسعودبك بوده است. پیشتر گفتیم که نه تنها نواحی‌مسلمان نشین بلکه اویغورستان نیزبه دست او اداره می‌شد . در سال ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری وی در بیش بالیغ با ارغون ملاقات کرد . ولی در پائیز سال ۱۲۵۵ میلادی / ۶۵۳ هجری[5] قریب چهل‌روز درجلگهٔ [مرغزار] کان‌گل که درحوالی‌سمرقند است هلاکو راضیافت

۱ـ رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ۱۴۹ـ۱۴۷ ؛

d, Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, P. 138.

۲ـ < رشیدالدین ، چاپ برزین ، متن ، بخش VII ، ۱۰۲ (اورقنه خاتون)؛ ترجمهٔ ، بخش V ، ۸۰ > .

۳ـ وصاف ، چاپ هامر ، ۳۰ ؛ <چاپ ، ۱۵ بمبئی ـ ۱۴ > . ـ < جمال قرشی («متون» ، ص ۱۳۸) وی را مسلمان می‌شمارد . ـ C. B > .

۴ـ رشیدالدین ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۵ ؛ < چـاپ بلوشه ۱۸۸ > .

۵ـ جوینی ، نسخهٔ خطی GPB ، ۲ ، ۳۴، ورق ۱۹۵ ؛ <چاپ قزوینی ، III، ۸۹ > .

کرد[۱] . تا حدی که اطلاع داریم ، این نخستین باری است که به نام این جلگه‌ـ جلگه‌ای که در عهد تیموریان شهرت فراوان یافت ـ برمی‌خوریم . هلاکو از سمرقند به‌کش آمد و درآنجا ارغون و بعضی از امرای محلی ایران (شمس‌ـ الدین کُرت ملك هرات درسمرقند به‌خدمت هلاکورسید) ازوی استقبال کردند. در ژانویه سال ۱۲۵۶ میلادی / ۶۵۴ هجری بالشکر از آمودریا گذشت و در کرانهٔ چپ آن رود به شکار شیرپرداخت[۲] .

بنابرآن چه رودبروك دربارهٔ مرزمیان متصرفات باتو ومنکو گفته است و ما نقل کردیم ، ماوراءالنهر در منطقهٔ نفوذ باتو قرارداشته بود . و در واقع اخباری دربارهٔ بروز و تجلی نفوذ وی درآن سرزمین در دست است . مثلاً پسر مدافع خجند تیمورملك ، به فرمان باتو همهٔ اموال منقول و غیرمنقول پدرخویش را درخجند بازیافت[۳] .

۱ـ **رشیدالدین** ، چاپ **کاترمر** ، ۱۴۹ .

۲ـ همانجا ، ۱۵۳-۱۴۹ . <مؤلفان ایرانی غالباً کلمهٔ « شیران » را به جای «بیران» بکار برده‌اند . ـ تحریریه > . بنا به اخبار چینی (« **یوآنــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۳۲۹) ، **منکو** در زمستان سال ۵۷ــ۱۲۵۶ میلادی بخارائیانی (خوی ـ خوی) را که مطیع شده بودند و در مسیرآمودریا می‌زیستند میان اعیان و ارکان دولت تقسیم‌کرد. ولی دربارهٔ وجوداستحکامات برساحل جیحون ـ به هنگام لشکرکشی **هلاکو** اطلاعی در دست نداریم .

۳ــ **جوینی**، نسخهٔ خطی GPB ، IV ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۳۲ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I، ۷۳> ؛ d,Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III, PP. 139–140 . **جوزجانی** (ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۷۲ ؛ < چاپ **ناسائوــلیس**، ۴۰۷ ـ ۴۰۶ >) مدارای **باتو** را با پیروان ادیان مختلفه و حمایت وی را از مسلمانان ترکستان می‌ستاید . در

←

باتوخان در سال ۶۵۳ هجری /۱۲۵۵ میلادی[1] درگذشت . وی اندکی پیش از وفات، فرزند خویش سرتاق را به قورولتای نزد منکو اعزام داشته‌بود. سرتاق حتی در زمان حیات پدر نیز در امور نفوذ فراوان داشت . شاهزادگان روسی حتی در سال ۱۲۴۹ میلادی[2] به نزد او رفتند. روبروك از اردوگاه سرتاق که درموضعی بین رودهای دن و ولگا ـ به مسافت سه روز راه از گذرگاه رود اخیرالذکر ـ قرار داشته ، دیدن کرده بود (این گذرگاه به گفته اشمیدت[3] در نزدیکی ۵۰ درجه عرض شمالی بوده است). سرتاق چون درطی سفرخویش به نزد منکو از مرگ پدر خبریافت ، به قپچاق بازنگشت و سفر را دوام داد . خان بزرگ [منکوقاآن] آنچنان ازاین عمل وی راضی و خشنود گشت که

→ اردوی او مساجد و امامان و مؤذنان وجود داشتند . حتی برخی معتقد بودند که وی در نهان دین اسلام آورده است . بنا به‌گفتهٔ **جوینی** (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۵ ، < چاپ **قزوینی** ، I ، ۲۲۲ >) **باتوخان** به کیش یکتا پرستی منولی وفادار مانده بودوبه هیچ‌دین دیگری تمایل نشان نمی‌داد . <**بارتولد** درمقالهٔ خود تحت‌عنوان « **باتوخان** » EI,I دربارهٔ شخصیت **باتو** مفصل‌تر سخن گفته است > .

۱ـ درتألیف **جوینی** سال ۶۵۳ هجری (۱۲۵۵ میلادی) مذکور است ؛ به گفتهٔ **رشیدالدین** (نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۸۱ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۱۳۷ >) سال وفات او ۶۵۰ هجری (۵۳ـ۱۲۵۲ میلادی) بوده است واین باگفتهٔ **روبروك** وقول خود **رشیدالدین** در بارهٔ جلوس **منکو** تناقض دارد . ضمناً باید گفته شود که به گفتهٔ **راورتی** (**جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۷۳ـ۱۱۷۲ ، حاشیه ۹) ،
[« بی شك سال ۶۵۰ ه . تاریخ صحیح در گذشت وی است»]
« there is no doubt that 650H. is the correet year of his death »

۲ـ **کارامزین** ، « تاریخ دولت روسیه » ، مجلد IV ، حاشیه ۸۴ ، ص ۲۱ـ۲۰.

3— Schmidt. « über Rubruks Reis », S. 19 —۳

بنا به‌گفتهٔ‌کیراکوس[۱] «فرمانروائی وی را برلشکریان وسرزمینهای تابع پدرش تأیید وتصویب کرد وحق داشتن مقام ونام دوم‌شخص سرزمین پادشاهی‌مغولان را به‌وی داد واجازه داد همچون سلطان و خداوندگار منشور صادر کند واورا باچنین امتیازاتی به زادگاهش بازگردانید. به‌گفتهٔ واردان، سرتاق حتی «بیش از اراضی» پدر دریافت داشت[۲].

بطوری که‌مؤلفان مسیحی[۳]و مسلمان نقل می کنند سرتاق مسیحی بوده است. ابوالفرج[۴]حتی‌می‌گوید که‌سرتاق شماس[۵] بوده‌است. واردان‌می‌نویسد[۶] که او « افراد قوم خود و بیگانگان را به دین مسیح درآورد» . روبروك[۷] که

۱ــ « تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II ، ۸۷ (**کیراکوس‌گندزاکسکی_گنجه‌ای**) .

۲ــ < همانجا : I ، ۱۱ (**واردان بزرگ**) >.

۳ــ گذشته از اخبار**جوزجانی** که نقل‌کردم **جوینی** نیزخبری دراین باره دارد (نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۶ ؛ <چاپ **قزوینی**، I، ۲۲۳) مبنی‌براینکه « **سرتاق** متقلد ملت نصاری بود » .

۴ــ Barhebrael, « Chronicon Syriacum چاپ **برونس کیرش** ، ۴۹۳. رجوع شود نیز بــه « تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی » ، II ، ۱۳۴ (**کیراکوس گندزاکسکی_گنجه‌ای**) .

۵ ــ < شاید این خبر را باید با گفتهٔ **روبروك** مربوط دانست که می‌گویــد ، مغولان نستوری چون اسقفی به ایشان وارد می‌شد ، وی را مجبور می‌کردنــد که دست برسرهمه ، حتی کودکان و خردسالان نهاده ایشان را وارد خدمت کلیسا کند . وی می‌گوید «بدین طریق همهٔ مردان ایشان مردان روحانی [کشیش] هستند» . (ترجمهٔ **مالئین** ۱۱۲). ــ تحریریه > .

۶ــ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، I ، ۱۱ (**واردان بزرگ**).

۷ــ **روبروك** ، چاپ **میشل_رایت** ، ۲۶۳ . < ترجمهٔ **مالئین** ، ۹۴ > .

درسال ۱۲۵۳ میلادی / ۶۵۱ هجری در اردوی سرتاق مقام داشته می‌گوید که که او واقعاً مسیحی نبود و فقط از مسیحیان حمایت می‌کرده است. سرتاق دبیری نستوری داشت بنام قیاق و وی حتی روحانیان فرانسیسکان را ازاینکه پادشاه زادهٔ مزبور را مسیحی بنامند منع کرد وگفت: «او مسیحی نیست و مغول است»[۱]. ازاین سخنان چنین برمیآید که کلمهٔ «مسیحی» درنظرمغولان مفهوم قومی ونژادی داشته است. روبروك خود می‌گوید که‌گوسست آلمانی[۲] به فرمان سرتاق دربخشهای سفلای رود ولگا و کرانهٔ غربی آن، روبروی‌شهر سومرکنت[۳] که برجزیره‌ای قرارداشته، کلیسائی بنا کرد. دیگر روبروك می‌گوید[۴] که سرتاق شش همسرداشت. این خود نشان می‌دهد که سرتاق، اگرهم تعلقی به کلیسای مسیحی داشته، تعلقی ظاهری و اسمی بوده است ولاغیر.

به گفتهٔ جوزجانی[۵] سرتاق دشمنی خویش را نسبت به اسلام شدیداً در سخنانی خطاب بـه عم خویش برکه [برکای، برکا] بیان داشته است. بدین شرح: «تو مسلمانی و من به دین مسیح ایمان دارم. رؤیت صورت مسلمان بدبختی است». مع هذا از مندرجات منابع و تألیفات مسیحیان پیداست که در عهد سرتاق روحانیان مسلمان کماکان از پرداخت مال و خراج معاف

۱ــ روبروك، چاپ میشل‌ـرایت، ۲۵۹؛ < ترجمهٔ مالئین، ۹۲ >.

۲ــ روبروك، چاپ میشل‌ـرایت، ۳۷۹؛ < ترجمهٔ مالئین، ۱۶۸ >؛

۳ــ 3— Schmidt, « über Rubruk's Reise » S. 75

۴ــ روبروك چاپ میشل‌ـرایت، ۲۵۳؛ < ترجمهٔ مالئین، ۸۹ >.

۵ــ ترجمهٔ راورتی، II، ۱۲۹۱؛ < چاپ ناسائوـلیس، ۴۶۰ >.

بوده‌اند[۱] .

سرتاق پیش از بازگشت از اردوی منکو به ناحیهٔ ولگا ، درگذشت و یا بنا باخبار دیگر[۲] اندکی پس ازمراجعت وفات یافت. به‌گفتهٔ جوزجانی[۳] مرگ وی به منزلهٔ مجازات وقهر الهی بود که براثر دعای برکه وبخاطر توهینی که به وی [برکه] کرده بود نازل شده بوده است. بـه گفتهٔ کراکوس[۴] سرتاق را خویشاوندان مسلمان وی ، برکه وبارکیش، یعنی عم‌ّان وی برکه وبرکجار ، زهرخوراندند . منکو ، پس از مرگ سرتاق ، امیران خویش را به قزل اردو فرستاد و ایشان براقچین‌خاتون بیوهٔ‌باتو را به‌فرمانفرمائی منصوب کردند و اولاغچی را، که جوینی پسرسرتاق[۵] و رشیدالدین فرزند باتویش می‌خواند، به تخت سلطنت نشاندند[۶] . بنا بـه گفتهٔ جوینی اولاغچی در همان سال وفات

۱ـ «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II، ۷۵ (**کیراکوس گاندزاکسکی، گنجه‌ای**) . دراینجا گفته شده است که **سرتاق** « ازخدا می‌ترسید و مؤمن و متقی بود و درخیمهٔ خویش کلیسائی سفری داشت که دائماً درآن ادعیهٔ دینی خوانده می‌شد »

۲ـ همانجا ، ۸۷ (**کیراکوس گنجه‌ای**) .

۳ـ ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۲۹۱ ؛ <چاپ **ناسائوـلیس** ، ۴۵۰ـ۴۵۱> .

۴ـ « تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی» ، II ، ۸۷ (**کیراکوس گاندزاکسکی، گنجه‌ای**) .

۵ـ **جوینی** ، نسخهٔ خطی IV GPB ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۹۶ ؛ <چاپ **قزوینی** ، I، ۲۲۳> .

۶ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (a566(D66 ، ورق ۲۰۱ ؛ نسخهٔخطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۷۷ ؛ <درچاپ **بلوشه** (۱۰۰ و ۱۱۳) از «**اولاقچی**» دوبار به عنوان پسرپنجم **توقوقان** پسر **باتو** یاد شده است ؛ همانجا (۱۰۸) مذکور است کـه ←

یافت . ولی شاهزادگان روسی حتی در سال **۱۲۵۷** میلادی / **۶۵۵** هجری به دربار «اولاوچی» آمد و شد می کردند (کاراندین[1] وی را به خطا جانشین برکه می‌خواند) . پس ازمرگ **اولاغچی برکه** در رأس **اولوس جوچی** [توشی] قرارگرفت .

ما دربارهٔ تاریخ وچگونگی اسلام‌آوردن برکه اطلاعات‌دقیق وموثقی در دست نداریم . روایت اصح آن است که جوزجانی آورده و می گوید که برکه مربی مسلمانی داشته‌است (به گفتهٔ جوزجانی برکه قرآن را درخجند ، نزد یکی از علمای‌آن شهر آموخت)[2] . شکی نیست که وی حتی در زمان حیات باتوخان هم مسلمان بوده و در قرارگاه او به واجبات مسلمانی عمل می‌شده است. رودروك[3] می گوید که برکه اسلام‌آورده بود واجازه‌نمی‌داد که کس در قرارگاه او گوشت خوك بخورد . وی پس ازجلوس به بخارا رفت‌تا مراتب احترام را نسبت به علمای برجستهٔ آن شهرابراز دارد[4] . این خود می‌نمایاند که قلمرو حکومت پیشین باتو ، ماوراءالنهر را هم در بر می گرفته

→

سرتاق به هیچوجه‌دارای پسر نبوده ، «واورا هیچ پسر نبوده‌است». درکتاب «معزالانساب» «**اولایچی**» پسرچهارم **باتو** معرفی شده است، رجوع شود به حاشیهٔ **بلوشه** به چاپ تألیف **رشیدالدین**، ص ۱۰۸ ، حاشیه f . (دراینجا مستخرجاتی نقل‌کرده است). ــ تحریریه>.

۱ــ « تاریخ مغول از روی منابع ارمنی » مجلد IV ، ص **۴۷** .

۲ ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۱۸۴ ، < چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۴۴۶ > .

۳ــ چاپ **میشل‌ــ رایت** ، ۲۶۳ ؛ < ترجمهٔ **مالئین** ، ۹۴ > .

۴ ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۲۸۵ ؛ < چاپ **ناسائو ــ لیس** ، ۴۴۷ > .

است . و این نظر را سخنان رشیدالدین نیز تأیید می کند . وی می گوید که بعدها امرای آلغو همهٔ نوکران و پیروان برکه را از ماوراءالنهر طرد و تبعید کردند[۱] . بدین سبب دلیلی در دست نیست که صحت داستان منقول در تألیف جوزجانی را مورد تردید قرار دهیم. وی می‌گوید دخالت برکه سبب شد تا مبارزهٔ مسلمانان سمرقند علیه هم شهریان مسیحی ایشان بـه نفع مسلمین پایان یابـد .

بطوری که می‌دانیم مسیحیت پیش از دوران اسلامی در سمرقند رخنه نموده در عهد سامانیان وقراخانیان نیز پایداری کرده بوده است ، ولی دربارهٔ شرکت مسیحیان در زندگی سیاسی آن سرزمین درآن دوران اطلاعی دردست نیست . سقوط سیادت اسلام و دودمانهای مسلمان بالطبع می‌بایست تمایـل مسیحیان را به انتقام جوئی از کسانی که بایشان ستم کرده بودند ، برانگیزد . اوضاع به حال ایشان مساعد بود . دیدیم که بسیاری از چنگیزیان ، و نه تنها افرادی که باروح مسیحیت پرورش یافته بودند[۲] ، بلکه حتی مجریان پروپا ـ قرص یاسا به اسلام دشمنی می‌ورزیدند . در زمرهٔ امرای ماوراءالنهر عـده‌ای مغول وچینی‌دیده می‌شدند. گذشته ازاین درآن زمان مسلمانان دشمن خارجی عمدهٔ امپراطـوری مغولان محسوب می‌گـردیدند . در زمان گیوك خان حتی اندیشه‌ای پدید آمد (که بعد درعهد ایلخانان ایران توسعه و تقویت پیدا کرد) که اتحادی میان مغولان ومسیحیان علیه مسلمانان منعقد گردد .

---

۱ ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۹ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن ۲۸۹** ، ورق ۲۱۵ ؛ < چاپ **بلوشه ۴۰۴** > .

۲ ـ < رجوع شود به **بارتولد** ، « دربارهٔ مسیحیان چنگیزی » ، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲ . ـ تحریریه > .

در پایان سال **۱۲۴۸** میلادی / **۶۴۶** هجری رسولان **ایلچکدای** - [« **ایلچدای** » درتألیف **وصاف**] - که وی از طرف **گیوك** برای جنگ علیه اسماعیلیان وخلیفه بغداد اعزام شده بود - درجزیرهٔ قبرس به حضور **سن‌لوئی** رسیدند[1] .رسولان مزبوربه اطلاع **سن-لوئی** رسانیدندکه مادر **گیوك** مسیحی است و خود **گیوك** نیز به اتفاق ۱۸ تن از پادشاه زادگان و بسیاری از اعیان و ارکان دولت به کیش مسیح درآمده است و **ایلچکدای** سالها است که تعمید یافته و اکنون عازم بغداد است «تا انتقام توهینی را که خوارزمیان به خداوند عیسی‌مسیح وارد آورده‌اند بکشد»[2] . **ایلچکدای** درنامه ازپادشاه خواسته بود که میان مسیحیان پیرومذاهب گوناگون فرقی نگذارد یعنی بین کاتولیکها و یونانیان [ارتودوکسها] و ارمنیان و نستوریان و یعقوبیان [« یعاقبه » یا پیروان **یعقوب بردعی**] وهمهٔ کسانی که صلیب را بزرگ می‌دارند تفاوتی قائل‌نشود

۱- دربارهٔ روابط مغولان با **سن - لوئی** [**لوئی نهم**] پادشاه فرانسه، در زمان **گیوك خان**، رجوع شود به موسیخم، ضمیمه XII . <رسولان **ایلچکدای** عبارت بودند از « **سابلدین** » (**سعدالدین** یا **سیف‌الدین** ؟) **داود** که مسیحی بود نستوری وعربی زبان وموصلی (دربارهٔ وی به بعد رجوع شود) و شخصی بنام **مارك** که محتملا وی نیز نستوری بوده است . تحقیق مشروح درتاریخ رسالت ایشان را **پلیو** نقل کرده :

Pelliot, « Les Mongols et la Papauté », II, P, 151

sq.(xtrait de la ROC, sér.3.t.VIII(XVIII), N.1–2 -تحریریه >.

۲- < ترکان خوارزمی که باتفاق **جلال‌الدین** خوارزمشاه از آسیای میانه رفته بودند وپس ازمرگ اوبه خدمت سلطان **صالح ایوبی** فرمانروای مصر درآمدند درسال **۱۲۴۴** میلادی / **۶۴۲** هجری صلیبیان را (برای بار دوم) از اورشلیم بیرون راندند و ضمناً شهر و اماکن مقدسهٔ مسیحی را غارت کردند - تحریریه >.

زیرا که «ما همهٔ ایشان را برابر می‌دانیم»[۱]. پادشاه قبرس، پیش از رسیدن رسولان، به محض ورود سن‌لوئی به آن جزیره نامهٔ کونتابل[۲] ارمنی را که در ۷ فوریه سال ۱۲۴۸ میلادی درسمرقند نوشته شده بوده به سن‌لوئی نشان داد [«کونتابل» تقریباً به معنی امیرآخوراست که درفرانسهٔ قدیم مقامی‌عالی بوده]. درآن نامه ازموفقیتهای مسیحیان درمیان مغولان سخن رفته بوده‌است. نویسندهٔ نامه شخصاً درکلیسای مسیحیان محل [سمرقند] حضوریافته وتصویر مسیح و سه پادشاه مجوس را مشاهده کرده بوده است. در نامهٔ مزبور همهٔ موفقیتهای مسیحیت منحصراً به نفوذکلام ولطف سخن مسیح‌حمل شده، زیرا که مبلغان‌کلام مسیح شایستهٔ رسالت خویش‌نیستند. درنامه چنین منقول‌است: «بدانید، کسانی که [دراینجا] مبلغ شمرده می‌شوند، به عقیدهٔ من، سزاوار مجازات شدیدی می‌باشند». به گفتهٔ نویسندهٔ نامه مسلمانان اکنون باید تاوان گناهانی را که نسبت به مسیحیان مرتکب شده‌اند. بپردازند و «سارازین‌هائی [غربیان در قرون وسطی مسلمانان اروپا و افریقا را به این نام می‌خواندند]

۱ ـ <نامه درماه محرم ۶۴۶ هجری یعنی بهار ۱۲۴۸ میلادی نوشته شده بوده است. بموجب تحقیقی که **پ. پلیو** بعمل آورده ممکن است بین ۱۵ و ۲۴ مه ۱۲۴۸ میلادی نوشته شده باشد.

Pelliot, « Les Mongols et la Papauté », II, P. 204 ـ تحریریه>.

۲ ـ سخن از **سبات** برادر پادشاه ارمنستان هایطون (هتوم) درمیان است. در بارهٔ سفر او به دربار **گیوك** رجوع شود به **ماگاکی**، ترجمهٔ **پاتکانوف**، ۱۸ وحاشیه ۳۴؛ چاپ **بلیك ــ فرای**، متن، ۳۱۲، ۳۱۴؛ ترجمه ۳۱۳، ۳۱۵؛ نیز رجوع شود به «تاریخ مغولان از روی منابع ارمنی»، II، ص ۷۰ــ۶۹ (**کیراکوس گندزاکسکی، گنجه‌ای**). ــ تحریریه>.

که ترس و وحشت درمیان ایشان (مسیحیان) ایجاد کرده بودند اکنون دو برابر آنچه را که خود مرتکب شده بودند تحمل می کنند » .

سن‌لوئی را ازفکر اتحاد با مغولان مسیحی شده علیه سارازین‌ها خوش آمد و رسولانی‌ازطرف خویش‌به مغولستان‌گسیل داشت. ولی تقاضای‌مربوط به مدارا بادیگرمذاهب و فرق مسیحی‌بطور قطع‌رد شد. اُدن اسقف توسکولان (نمایندهٔ پاپ در اردوگاه سن‌لوئی) نامه هائی به عنوان خان بزرگ و مادر او و ایلچکدای [ایلچدای] و رؤسای کلیساهای مشرق زمین‌تسلیم رسولان نمود. در ایـن نامه ها گفته شده بود که کلیسای رُم ایشان را با کمال میل همچون فرزندان محبوب خویش می‌پذیرد ولی به شرطی‌که واجبات دین‌حق رامرعی دارند وکلیسای رم را مادر همهٔ کلیساها بدانند و پیشوای آن را جانشین‌عیسی مسیح بشمارند و هر کس که خود را مسیحی می‌خواند موظف به اطاعت از وی است .

به سبب درگذشت گیوك ایـن نقشه مجری نگشت . منکوقاآن نامـهٔ شدیداللحنی‌خطاب به پادشاه فرانسه تسلیم روبروك کرد و درطی آن داود[1] را فریب‌کارخواند وشاهزاده خانم اغول غایمش‌خاتون[2] را(که رسولان سن‌لوئی را با حسن نیت پذیرفته بود) « زنی شریر و بدتر از سگ » نامید و افزود که «چگونه ممکن است‌که مشارالیها چیزی از جنگ وصلح وخیروصلاح دولت

۱ ــ <دربارهٔ **داود** به ماقبل ص ۱۰۳۱حاشیه ۶ رجوع شود ــ تحریریه>.

۲ــ< وی بیوهٔ **گیوك قاآن** و ازقوم مرکیت بوده است وی را نباید بایکی از زنان **منکوقاآن** که به همین نام موسوم و ازقوم اویرات بوده است اشتباه کرد . دربارهٔ جزئیات موضوع رجوع شود به ،

. Pelliot, « Les Mongols et la Papauté » II, P. 198 n. 2 ــ تحریریه> .

بداند »[1] .

تأثیری که اقامت سمبات [نام نویسندهٔ ارمنی نامهٔ یاد شده است] در سمرقند در وی کرده، خود گواه مبارزه‌ایست که میان مسلمانان ومسیحیان آن شهر جریان داشته بود . روایت عجیب و غریب مارکوپولو در بارهٔ کلیسای یحیی تعمید دهنده نیز مؤید و شاهد وجود این مبارزه است[2] : گویا کلیسای مزبور در زمان جغتای ، که خود بدین مسیح درآمده بوده، ساخته شده بوده است وبرای بنای آن، با اجازهٔ خان، ازپایهٔ ساختمان مسجدی سنگ برداشتند و سنگ را زیرستون وسط کلیسا که تکیه‌گاه اصلی گنبد بنا بود قرار دادند . وچون فرزند جغتای (نوادهٔ او) که مسیحی نبود جانشین و وارث وی‌گشت، مسلمانان دسیسه کردند ومسیحیان را مجبور به بازگرداندن آن سنگ‌نمودند. سنگ را از زیرستون برداشتند ولی ، برخلاف انتظار ، بنا فرونریخت، زیرا که « ستون خود پنج وجب ازپایه بلند شد . و ازآن زمان ستون گنبد را نگاه نمیدارد بلکه گنبد ستون را تکیه‌گاه است » .

داستانی که جوزجانی از قول سیداشرف‌الدین شیخ خانقاه نورالدین اعمی درسمرقند نقل می‌کند موثق‌تر می‌نماید[3] [شیخ نورالدین اعمی درقندیه ـ بیان مزارات سمرقند ـ «بصیر» بجای «اعمی» خوانده شده ، واین به سبب

۱ــ روبروك نامهٔ منکوقاآن را به لوئی‌نهم [سن‌ــلوئی] نقل‌کرده است (چاپ میشل‌ــرایت ۳۷۱ــ۳۶۹ ؛< ترجمهٔ مالئین ۱۶۳ــ۱۶۲ >؛

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, PP. 306—309

۲ــ مارکاپولو ، چاپ یول ، I ، ۱۸۶ــ۱۸۳ ؛ <ترجمهٔ مینایف ، ۶۹>.

۳ــ ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۰ ــ ۱۲۸۸ ؛ <چاپ ناسائوــلیس ، ۴۴۸ــ ۴۵۰>.

روشندلی‌وی بوده است، ولی‌شیخ واقعاً کوربوده] . سید درسال ۶۵۷هجری /۱۲۵۹میلادی به‌قصدبازرگانی‌وارد دهلی شد. به گفتهٔاومسلمین‌سمرقندکلیسا را ویران کرده بودند .

پس ازتاریخ مذکور دیگر اطلاعی از وضع مسیحیان سمرقند دردست نداریم . ولی ظاهراً هنوز مسیحیت درآن شهرکاملا نابود نشده بوده . در یك تألیف چینی پایان قرن‌سیزدهم‌میلادی (هفتم هجری) سمرقند بنام «کشوری‌که درآنجا دین « اِ-لی-که-عُون » حکمفرما است[۱] نامیده شده (به زبان مغولـی « ارکاعون » یعنی مسیحی) ؛ در قرن چهاردهم و سال ۱۳۲۹ میلادی پـاپ ژان XXII اسقفی‌کاتولیك‌را به‌سمرقندگسیل داشت[۲]. درآنزمان مسیحیت درهفت-

---

۱- **پالادی** ، « آثار باستانی مسیحیت » ، ص ۳۸ .

۲- موخسیم ؛ ۱۱۱ - ۱۱۰ ، ضمیمه LXIII ، LXV . <اطلاعات مربوط به مسیحیان درسمرقند تا عهد **الغ‌بیك** (۱۴۴۹-۱۴۰۹ میلادی) مورد مطالعه قرارگرفته. درسال ۱۴۰۴ میلادی **کلاویخو** (چاپ **سرزنوسکی** ، ۳۲۸) نوشت که در سمرقند عدهٔ کثیری مسیحیان اعم از ارمنی ویونانی [اورتودوکس] و نستوری و یعقوبی [یعاقبه پیرو **یعقوب بردعی**] (مونوفیزیتهای سوری) - که اکثرایشان را **تیمور** از دیگر کشورها به آنجا منتقل کرده بود ، وجود داشته‌اند . داستانی که **وارداپت تومامتسوپی** (**توما - متسوپتسی**، چاپ **شاه‌نظریان** ، ۲۹-۲۸) مورخ ارمنی قرن XV نقل می‌کند بسیارجالب توجه است . وی می‌گوید که در زمان **الغ‌بیك** « روزگار مسیحیان درآنجا (سمرقند) به پایان رسید » . عمل خلاف اخلاق یکی از نستوریان سریانی که زوجهٔ مرد مسلمانی را اغواکرده وبه وی تجاوزکرده بود وپس ازآن ازاین‌عمل برخود می‌بالید، بهانه‌ای برای تعقیب و اعمال تضییقات نسبت برهمهٔ مسیحیان سمرقند واقع شد . مسیحیان می‌بایست یا اسلام آورند و یا مرگ را برگزینند . « عدهٔ کمی مرگ را پذیرفتند و باقی از ایمان

←

آب ، چه دربخش جنوبی آن وچه درکرانه‌های چو و یا در شمال آن خطه ، وجود داشته بود. درسال ۱۸۸۶ درسواحل‌چوگورستان مشهورنستوری‌کشف گردید[1] ... دراینجا مناسب و مقتضی است سخنی چند دربارهٔ نقش نستوریان درامپراطوری مغول، تاحدی که بیان مطلب ازروی اقوال معاصران آن‌دوران وبه ویژه روبروك مقدور است ،گفته شود .

طبق کتیبه‌های‌هفت‌آب ...[2] .

→

خویش برگشتند » . این داستان را مؤلف از روی نامهٔ شاهد عینی وقایع نقل‌کرده است شاهد مزبور اسقف hOBhann3ca (ژان ، یحیی) ملقب به چاتکی بود که برای بازخرید اسیران وآزادکردن ایشان به سرزمینهای شرقی‌سفرکرده بوده است. این خبرفاقدتاریخ است . از نیمهٔ دوم قرن XV به بعد دیگر یادی از مسیحیت در ماوراءالنهر نشده است . ـ تحریریه>.

۱ـ< اینجا درنسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** چندنقطه‌گذاشته شده وظاهراً افتادگی دارد . وبه « **روبروك ویس** Recueil ، ۲۹۴ » اشاره شده است (چاپ **میشل ـ رایت**) (ترجمهٔ **مالئین**، ۱۱۲ـ۱۱۱). ولی‌درصفحات مزبور داستان مسیحیان نستوری‌مغولستان منقول است نه هفت‌آب . ـ تحریریه>.

۲ـ اینجا هم درنسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** چند نقطه وافتادگی دیده می‌شود. ظاهراً **بارتولد** می‌خواسته بعدها به جای نقطه‌ها گریزی به وضع‌مسیحیت درماوراءالنهر و هفت‌آب درقرن سیزدهم بزند . **و. و. بارتولد** این موضوع را درتحقیق خویش تحت عنوان : « دربارهٔ مسیحیت درترکستان پیش ازمغول» و درچاپ آلمانی تألیف مزبورکه حاوی اضافات و تکمله‌هائی می‌باشد تحت عنوان :
« Zur Geschichte des Christentumes in Mittel–Asien bis zur mongolischen Eroberung نیزمورد بررسی مفصل قرار داده است .

از میان دیگر مسیحیان ، چون از نستوریان بگذریم ، یعقوبیان [یعاقبه] سمرقند و یار کند و ارمنیان هفت‌آب شایستهٔ توجه می‌باشند ن . یا .مار[1] به نکته‌ای توجه کرده که درست و منصفانه است . وی می‌گوید از آن زمان که سنگ نبشته‌های ارمنی در هفت‌آب کشف شده ، دیگرشکی باقی نمی‌ماند که صومعهٔ شهر ایسیك ـ کول ـ در کرانهٔ دریاچه‌ای به همین نام ـ واقعاً طبق‌نقشهٔ کاتولیك متعلق به ارمنیان بوده نه نستوریان . گذشته از این رودبروك در دربار منکوقاآن با ارمنئی‌به نام سرگی مواجه شد که در وطن خود به پارچه بافی اشتغال داشته[2] وبه صورت زاهد گوشه‌گیری به نزد مغولان آمده ونفوذی در میان ایشان کسب کرده بود . داستانی که رودبروك دربارهٔ وی نقل می‌کند سیمای وی را کاملا برای ما روشن می‌سازد. داستان دیگری که ندرتاً نقل‌شده و رفتار سرگی مذکوررا با یونا [کشیش‌نستوری] می‌رساند، نیزشایان توجه است و نشان می‌دهد که گاه تبلیغ مسیحیت درمغولستان با چه وسایل [پستی] صورت می‌گرفته وچگونه مبلغانی‌همچون سرگی خویشتن‌را از وجود رقیبانی که ازلحاظ پاکی سیرت ومعلومات برایشان‌برتری داشتند خلاص‌می‌کردند[3].

۱ـ **مار** ، « سنگ قبری ازهفت‌آب » ، ص ۳۴۸ .

۲ـ **روبروك** ، چاپ **میشل‌ـرایت** ، ۳۲۴ ؛ <ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۳۲ >.

۳ـ<منظورنظر داستانی‌است که **روبروك** دربارهٔ مبارزهٔ **یونا** کشیش‌تحصیلکردهٔ نستوری در قراقروم با راهب جاهل و ماجراجوئی بنام **سرگی** ، نقل کرده و سرانجام **سرگی یونا** را مسموم کرد . (**روبروك** ، چاپ **میشل‌ـرایت** ؛ ۳۴۵ ـ ۳۴۲ ، ترجمهٔ **مالئین** ، ۱۴۵ـ۱۴۴) . بعد از ایـن جا درنسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** چند نقطه دیده می‌شود وظاهراً افتادگی دارد . ـ تحریریه >.

منکوقاآن به هنگام جنگ باچین درگذشت. رشیدالدین[۱] تاریخ مرگ وی را سال مار [ئیلان ئیل] ۶۵۵ هجری / ۱۲۵۷ میلادی و اخبار چینی سال ۱۲۵۹ میلادی / ۶۵۷ هجری ذکر می کنند[۲] . تاریخ اخیرالذکر به نظر صحیح ترمی‌رسد. رشیدالدین خود می گوید که منکو درهشتمین سال سلطنت خویش درگذشت . درسال ۱۲۶۰ میلادی/۶۵۹ هجری که جوزجانی «طبقات ناصری» را درهندوستان می‌نوشته فقط اخبار مهمی دربارهٔ مرگ منکو در آن سامان شایع بوده است[۳] . استای پسر منکو جنازهٔ پدر را به مغولستان آورد . درهر یك ازچهارقرارگاه منکو به تناوب برای اومجلس عزا برپا کردند و آنگاه در محل بورخان‌خالدون [بورقان قالدون] در«یکه قرق» (قرق‌بزرگ) واقع است، کنار گورهای چنگیزخان و تولی به خاك سپردند[۴] .

۱ ــ نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۱ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۸ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۳۳۵ . در اینجا تاریخ مرگ **منکوقاآن** ماه محرم ۶۵۵ هجری (بین ۱۹ ژانویه و ۱۷ فوریه سال ۱۲۵۷ میلادی) ذکرشده است . ولی قبلاگفته شده که مرض وبا که موجب هلاك **قاآن** گشت چون « تابستان درآمد وگرما قوت‌گرفت» میان لشکریان مغول انتشار یافت . تاریخ منقول محل تردید است ــ تحریریه >.

۲ــ « **یوآن‌ــشی** » ، ترجمهٔ **بیچورین** ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ ؛
d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II, P. 332.

۳ــ **جوزجانی** ، ترجمهٔ **راورتی** ، II ، ۱۹۳۲ ؛ <چاپ **ناسائوــلیس**،۴۵۱: « جماعت آیندگان ازخراسان نقل کردند که منکو بدوزخ رفت » . ــ تحریریه>.

۴ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۱ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۰۸ ؛ <چاپ **بلوشه** ۳۳۷ـ۳۳۶>. ــ <به گفتهٔ **جمال قرشی** ، **منکو قاآن** در آغاز سال ۶۵۸ هجری یعنی اندکی بعد از ۱۸ دسامبر ۱۲۵۹ میلادی درگذشت . ــ .C. B>.

این بار مبارزه برسر تخت سلطنت میان پسران تولی- یعنی ارشد ایشان - قبلای [قوبیلای] که با لشکر خویش درچین مقام داشته و فرزند اصغر تولی اریغ بوکا [یا اریق بوکا] که وارث یورت پدربوده (مادرش سیورقوقتنی بیکی نیز را اردوی او زندگی می کرده) درگرفت . در سال ۱۲۶۰ میلادی / ۶۵۹ هجری برای نخستین باردر آن واحد دوخان بزرگ - یکی قبلای درچین ودیگری اریغ بوکا درمغولستان انتخاب شدند. مقتدرترین نمایندگان خاندان چنگیزی یعنی هلاکو وبرکه [برکا، برکای] درهیچیك ازاین دوانتخاب شرکت نداشتند ، ولی اریغ بوکا شایع ساخت که ایشان هواخواه او می باشند . اگر سخنان جوزجانی راباور کنیم[۱] نخست، پس ازمرگ منکو، درایران و خراسان و ماوراءالنهر بنام برکه خطبه خوانده می شده است. هریك ازاین دومدعی تخت و قدرت عده ای ازپادشاه زادگان را هواخواه داشت. ارغنه بیکی خاتون [اورقنه] فرمانفرمای اولوس جغتای طرفدار اریغ بوکا بود. قبلای کوشید تا اولوس جغتای را تصرف کند و پادشاه زاده ابیشقا پسر بوری را بدین منظور بدان صوب فرستاد. ولی پیروان اریغ بوکا آبیشقا را در تنکقوت دستگیر کردند و چیزی نگذشت که وی به فرمان اریغ بوکا به قتل رسید . اریغ بوکا به تأسی از برادرخویش، به یاری ارغنه بیکی خاتون [اورقنه خاتون] متکی نشد و تصمیم گرفت که از طرف خود شاهزاده ای جغتائی را به ترکستان اعزام دارد تا تملك آن سرزمین را برای خویشتن تأمین کند و راه وصول به آنجا را بروی هلاکو و برکه - در صورتی که این دو جانب مدعی ارشد را بگیرند - سد کند . گذشته از این قبلای حمل گندم را ازچین به مغولستان متوقف ساخت و براثر این اقدام در

۱- ترجمهٔ راورتی ، II ، ۱۲۹۲ ، <چاپ ناسائو-لیس ، ۴۵۱ >.

سرزمین اخیرالذکر قحطی آغاز گشت و اریغ‌بوکا ناگزیر می‌بایست دراندیشهٔ رساندن گندم ازترکستان به آنجا باشد.

همهٔ این امور به الغو نوهٔ جغتای و پسر بایدار محول شد. بایدار در تیراندازی شهرتی بسزا داشت و در لشکرکشیهای تاتار به اروپا و به ویژه درتاراج و تخریب لهستان و سیلزی در سال ۱۲۴۱ میلادی / ۶۳۹ هجری به نحوی درخشان شرکت جسته بود[1]. پسر نشان داد که فرزند شایستهٔ آن چنان پدری است. و به محض ورود به کاشغر توانست اعضای خاندان جغتای و هواخواهان ایشان را به دورخویش گردآورد. ارغنه خاتون [اورقنه] ناگزیر باتفاق مسعودبك به نزد اریغ بوکا رفت. آلغو پسرعم خویش نیك‌پی‌اغول را با ۵۰۰۰ مرد لشکری برای اشغال ماوراءالنهروطرد حکام و والیان برکه از آنجا، گسیل داشت. باتفاق نیك‌پی، از میان امیران اوچچر [اوچاچر؟] و از بیتکچیان سلیمان بیك پسرحبش عمید اعزام شدند. این می‌رساند که‌حتی بعضی ازاعیان مسلمان نیزجانب آلغو را گرفته بودند. البته نمایندگان واقعی دین برحق می‌بایست از حقوق برکهٔ مسلمان دفاع کنند. شیخ جلال‌الدین باخرزی فرزند سیف‌الدین معروف به‌هنگام اشغال بخارا به قتل‌رسید. رؤسای افواج‌مغول درماوراءالنهر ـ بوقانوشا [در وصاف: بوقابوشا] وچین‌سنك طایفو [دروصاف: چونکسان و جونکسان وخونکسان] ـ درسلك طرفداران آلغو درآمدند و درمقام خویش باقی ماندند.

آلغو به این حد اکتفا نکرده خواست حتی سرزمینهائی را که هرگز جزومتصرفات جغتائیان نبودند ـ یعنی خوارزم و افغانستان را به زیرفرمان در آورد. اوچچر به خوارزم و ساداي ايلچی به افغانستان گسیل گشت. درزمان

1- Wolff, « Geschichte der Mongolen », S. 159

منکوقاآن فوج مغولی که مأمور عملیات در هندوستان بوده تحت ریاست سالی‌بهادر قرارداشته است . سادای ایلچی‌زیردستان سالی‌بهادر را به‌جانب خویش جلب‌کرد وایشان رئیس خویش را تسلیم وی کردند وبدینطریق قدرت آلغو دراینجا نیز برقرار و استوارگشت[۱] .

ولی آلغو این اقدامات را فقط به سود خویش بعمل آورد وبه هیچوجه دراندیشهٔ اجرای میل‌شخص اخیرالذکرنبود[۲]. چون رسولان اریغ‌بوکا وجوه نقد و اسبان واسلحه‌ای راکه برایشان ضرورت داشت‌گردآوردند ، آلغو آنان را مرخص نکرد[۳]. وسرانجام آشکارا به اریغ‌بوکا اعلان جنگ‌کرد ورسولان را به قتل رسانید و وجوه گردآورده را میان لشکریان خویش تقسیم کرد (۱۲۶۲ میلادی / ۶۶۱ هجری) .

دراین میان اریغ‌بوکا سرگرم جنگ با قبلای بود ولی موفقیتی نصیب وی نگشت و مجبورشد مغولستان را به وی [قبلای] گذارد وخود به سرزمین دوردست قیرقیزان (خرخیزان) در بخشهای علیای رود ینه سئی رهسپار شود . اغتشاشات چین عملیات بعدی قبلای را دچاراشکال‌کرد و اریغ‌بوکا توانست متوجه دشمن غربی خویش شود. ظاهراً آلغو پیش ازآن برضد دشمن‌خویش

۱ــ <دراین باره رجوع شود به : **وصاف** ، چاپ **هامر**، متن ۲۴ــ۲۳ ؛ ترجمه ۲۵ ، چاپ **بمبئی** ، ۱۲ . ــ تحریریه > .

۲ــ < درنسخهٔ خطی **بارتولد** چنین است . ظاهراً منظورنظروی **اریغ‌بوکا** بوده است . ــ تحریریه > .

۳ــ تواریخ سال ومه [دراین مورد] درتألیف **رشیدالدین** بسیارمغشوش است . ما ارقامی را که **الیوی سی‌ــلیان** سیاح چینی ، معاصرحوادث مزبور ، آورده نقل‌می‌کنیم
(Bretsehneider, « Researches », vol. I, PP. 157—163)

به‌حرکت در آمده بود، زیرا که بناچار به مسافت ۱۵۰۰ لی(قریب ۷۵۰ ورست = ۱۲۰ فرسخ] عقب نشینی کرد. سرانجام مقدمهٔ لشکر دشمن که تحت فرماندهی قرادوقا قرار داشت به او رسید و پیکار در قرب دریاچهٔ شوم‌کول (سیرام)، نزدیك شهر یلیتسیان (Ye_li_kien) وقوع یافت. قرادوقا شکسته شد و درطی پیکار هلاك گشت و سرش را به نزد قبلای فرستادند. ولی پس‌از آن فوجی دیگر ازلشکریان اریغ‌بوکا درتحت فرماندهی استای پسر منکو به آلغو حمله کرد. استای از طریق گردنهٔ تالکی (که مغولان«تیمورکاخالکا» یعنی «دروازهٔ آهنین» می‌خوانند) به سرعت وارد درهٔ هند گشت (آلغوقبلاً به‌آنجا بازگشته بود) و آلغو را که سرمست پیروزی خویش بوده انتظار این گونه ورود سریع دشمن را نداشت بالکل تارومار وشکسته کرد. آلمالیغ [آلمالیق] به تصرف استای درآمد وآلغو[درمتن همه‌جا «آلغوی»آمده است] ناچار به ترکستان شرقی گریخت، اریغ بوکا در درهٔ ایلی قشلاق کرد.

امرای مغول ازاینکه اریغ بوکا سرداران لشکر را از روی سبك مغزی به قتل می‌رسانید ناراضی بودند. و درطی زمستان عدهٔ کثیری ازامیران اریغ بوکا را ترك‌گفتند. سپاهیان مردم را آنچنان در زیرفشار قراردادند که در درهٔ ایلی قحطی بروز کرد و کسان بسیار تلف شدند. لشکریان آن چنان مقادیر کثیری گندم از مردم گرفتند که به اسبان خویش به جای جو گندم می‌دادند. ولی این عمل اثر مرگ باری برای اریغ بوکا داشته بود. زیرا که در موسم بهار اسبان که به گندم عادت کرده بودند از خوردن علوفهٔ سبز بیمار شدند و بسیاری سقط شدند. اورونکتاش[1] فرزند منکو که با لشکر خویش درآلتائی

1 — Yoroung - - tasch: (d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. II,P.364)
←

بررود چابقان موران قرار داشت‌جانب قبلای را گرفته به وی پیوست و پسر اریغ‌بوکا، به خواست او، ناگزیرشد «قمغای بزرگ» پدرش [منکو] رابرای وی ارسال دارد . آلغو می‌خواست از ضعف اریغ‌بوکا استفاده کرده به وی حمله کند. اریغ‌بوکا ارغنه خاتون [اورقنه] و مسعودبیك را به‌نزد اوفرستاد وخود باتفاق استای درسال ۱۲۶۴ میلادی/ ۶۶۳ هجری به خدمت قبلای‌رفته ابراز فرمان برداری‌کرد[1]. ایـن بار نیزمانند گذشته و همیشه پس از جنگهای خانگی محاکمهٔ عاصیان و سیاست امیران عمده وقوع یافت (از آنجمله دبیر بلغای بودکه قبلای نخست خواست مورد عفو قراردهد، زیرا که‌او«سخنان اوکتای قاآن ومنکوقاآن را شنیده بود»)[2] .

اما قبلای دربارهٔ سرنوشت اریغ‌بوکا و استای عقیدهٔ هلاکو وبرکه و آلغو را استفسار نمود .هرسه تن ازپاسخ صریح طفره رفتند و پادشاه زادگان یادشده مورد عفو قرارگرفتند . برکه وهلاکو می‌خواستند در ۱۲۶۶ یا ۱۲۶۷ میلادی / ۶۶۵ یا ۶۶۶ هجری در قورولتای حضور یابند ولی این‌نقشه مجری نگشت .

←

در تألیف رشیدالدین ، « اوورونکتاش » (نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۱۹ ؛ < چاپ بلوشه ، ۴۱۴ > و «دارکاس» نوشته شده است (نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۶) .

۱ــ به گفتهٔ رشیدالدین (نسخهٔ خطی V GPB ، ۳، ۱ ، ورق ۲۲۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB درن ۲۸۹ ، ورق ۲۱۷ ؛ <چاپ بلوشه،۴۲۱>) و اخبارچینی (تون‌ـ‌تسزیان‌ـ‌گان ــ مو ، IX ، ۳۰۲) چنین است .

۲ــ < رشیدالدین ، چاپ بلوشه ۴۲۸ ؛ «متون» ، ص ۱۲۶ ــ تحریریه> .

رشیدالدین دراین‌جای تألیف خویش می‌گوید[1] که جنگ میان هلاکو و برکه درسال ۱۲۶۶ میلادی / ۶۶۵ هجری ، که سال درگذشت اریغ بوکا بوده، آغازگشت . ولی از دیگر جاهای تألیف وی و تألیفات دیگران پیداست که عملیات جنگی میان دوخان یادشده در سال ۱۲۶۲ میلادی / ۶۶۱ هجری جریان داشته است . درهمان‌سال‌نخستین رسولان مصر به نزد برکه[«برکا» و «برکای» و «بورکه» هم‌آمده] آمدند[2] . درسال ۱۲۶۶ میلادی / ۶۶۵ هجری [در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ۶۶۳ هجری‌منقول است] هلاکوخان بدرود زندگی‌گفته بوده. علت جنگ عبارت بود ازدعاوی جوچیان [توشیان] نسبت به اران و آذربایجان و دیگرلحن غرورآمیز برکه‌ــ که ارشد خاندان بوده ــ در مکاتبات خویش با هلاکو و دیگر مرگ بعضی از پادشاه زادگان جوچی در ایران که گمان میرفت براثر مسمومیت بوده است[3] . گذشته از ایــن برکه ، همچون مسلمان ، خویشتن را مدافع مسلمانان در برابر تضییقات و فشارهای هلاکواعلام‌کرده بود. بنابه گفتهٔ کیراکوس ،آلغو نیزهلاکو را علیه‌برکه‌برمی‌انگیخت . نفرت آلغو از برکه بدین سبب بوده که « براثرگــزارشهای وی منگوخان خاندان او را معدوم ساخت»[4] ، یعنی درنتیجهٔ گزارشهای برکه ،

---

۱ ــ نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۰ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ، ورق ۲۱۹ ، < چاپ **بلوشه** ، ۴۳۲ــ۴۳۳ > .

۲ــ دربارهٔ وی رجوع شود به :

d' Ohsson, « Histoire des Mongols », t. III: P. 386 sq

۳ــ همانجا PP. 377–379

۴ــ «تاریخ مغولان ازروی منابع ارمنی» ، II، ۱۰۵ (**کیراکوس گندزاکسکی. گنجه‌ای**) .

که بخشی ازگناه وقایع سال ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری به او نسبت داده می‌شده .

جنگ میان آلغوو برکه واقعاً وقوع یافته بوده است . پس از عقب نشینی اریغ‌بوکا، آلغوبا ارغنه خاتون [اورقنه] ازدواج کرد و ادارهٔ امورو حکومت سمرقند و بخارا را به مسعودبیك سپرد . در آن زمان کشور تقریباً ویرانیهای هجوم مغول را مرمت کرده بود . بنابه گفتهٔ جوینی[1] درحدود سال ۶۵۸ هجری (۱۲۶۰ میلادی) بعضی‌جاهابه وضع‌پیشین بازگشته بودند ودیگر نقاط هم بدان نزدیك شده. ولی برخلاف در خراسان و ایران چنین نبود و درآن‌جا کار به هجوم وحمله محدود نگشت بلکه هرشهر وهرروستا چندین‌بار مورد غارت وتاراج قرارگرفته بود . از دوران آلغو باری دیگر دورهٔ تسلسل مصائب وبلایای کشور آغازگشت[2]. مسعودبیك به‌فرمان آلغو مالیات‌سنگینی برساکنان وضع کرد و وجوه مأخوذه رابرای آلغوفرستاد تا درجنگ بابرکه خرج کند ...[3] . لشکر برکه شکسته شد و آلغوپس ازآن اترار را مسخر و غارت کرد[4] .

۱ــ نسخهٔ خطی GPB، IV، ۲، ۳۴، ورق ۳۳ ؛ < چاپ **قزوینی** ، I ، ۷۵>

۲ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB، V ، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۵ ؛ < چاپ **بلوشه** ، ۵۳۸ : «مشهور چنان است که ممالك ترکستان بیشتر **الغو** خراب کرد» ؛ کلمهٔ «بیشتر دربعضی ازنسخ خطی ازقلم افتاده است . ــ تحریریه >.

۳ــ <درنسخهٔ خطی **بارتولد** یك کلمه ناخوانا بود . ــ تحریریه >.

۴ــ **رشیدالدین**، نسخه خطی GPB ،V، ۳ ، ۱ ، ورق ۲۲۰؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ورق ۲۱۷ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۴۲۰>.

واقعه‌ای که وصاف[1] شرح آن را آورده و محتملاً بدون شرکت آلغو روی نداده بوده است، نیز به همان زمان مربوط می‌باشد. به هنگام جنگ هلاکو و برکه، قبلای ایلچئی گسیل داشت و فرمود تا سرشماری تازه‌ای در بخارا بعمل آورند. در آن شهر ۱۶۰۰۰ لشکری مغول وجود داشت که از این شمار ۵۰۰۰ متعلق به باتو (یعنی اولوس جوچیان [توشیان]) و ۳۰۰۰ به سیورقوقتنی بیکی مادر هلاکوخان و باقی یعنی ۸۰۰۰ به «ارتش بزرگ» («الغ‌قول») تعلق داشت، یعنی عدهٔ اخیرالذکر ملك آن کس از چنگیزیان، که تخت خان بزرگ را اشغال کند، شمرده می‌شده است. به فرمان قبلای قاآن ۵۰۰۰ لشکری جوچی‌را ازشهر به‌صحرا راندند و به قتل‌رسانیدند وهمهٔ اموال ایشان وحتی‌زنان‌وکودکانشان را مصادره کردند[2].

---

۱ ــ <**وصاف**. چاپ **هامر**، متن، ۹۸؛ ترجمه ۹۴؛ چاپ **بمبئی** ۵۱: «و در این نزدیکی **قاآن ایلچی** را فرستاد و شمارهٔ بخارا تازه گردانید ازجمله شانزده هزار که در نفس بخارا معدود بودند پنج هزار **بباتو** تعلق داشت و سه هزار **بقوتی‌بیکی** مادر **هلاکوخان** وباقی **بالغ‌قول** یعنی دلای بزرگ موسوم بود تا هرکس از اولاد **چنگیزخان** که برسریر خانیت استقرار یابد آنرا بخاصه حاکم کند این پنج هزارهٔ **باتو** را تمامت بصحرا راندند وبزبان صفائح بیض که برید منایاء حمراست پیغام آجال برایشان‌خواندند و برمال و زن وفرزند ایشان هیچ ابقا نرفت».

دربارهٔ اصطلاحات «**الغ‌قول**» و«**دلای بزرگ**» به تبصرهٔ ۲ (بعد) رجوع شود. ــ تحریریه>.

۲ ــ **دسون** (« Histoire des Mongols », t. III, PP. 381—382) می‌گوید که کشتار بخارا به فرمان **هلاکو** وقوع یافت واین خود با متن **وصاف** درچاپ **هامر**، متن نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۳۱، تناقض دارد. گذشته ازاین هیچ دلیلی در دست

←

مقارن این زمـان دوران اعتلای قیدو خان نوادهٔ جوان اکتای قاآن

→

نیست که حکومت **هلاکو** زمانی بخارا را هم در برگرفته باشد . از اصطلاحات «هزاره» و «**الغ‌قول**» چنین برمی‌آید که برخلاف حدس **دوسون** سخن ازافواج مغول درمیان‌است نه ساکنان بخارا .

<ظاهراً درتعبیری‌که پیشتر(رجوع شودبه حاشیهٔ قبل) ازمتن **وصاف** نقل‌کردیم حق با **دوسون** (و همچنین بامبری در « تاریخ بخارا » ، مجلد I ، ص ۱۶۷) می‌باشد و **وصاف** ازسرشماری ساکنان بخارا سخن گفته نه پادگان مغول‌آن شهر. اصطلاح «هزاره» فقط یکبار دیده شده و در دیگر موارد کلمهٔ « هزار » بکار رفته یعنی‌فقط بمنظورواحد شمار استعمال شده است . اصطلاح « الغ‌قول » (کلمه‌ایست ترکی که معنی تحت‌الفظی‌آن « مرکز بزرگ » لشکراست) و « دلای بزرگ » (مغولی ــ فارسی) ممکن است که نه تنها برلشکریان خاصه خان بزرگ اطلاق می‌شده است، بلکه همهٔ اولوس و اموال وی و ازآن جمله آدمیان تابع وی را هم شامل می‌گشته . می‌دانیم که خان بزرگ را « دلای خان » (مغولی است که معنی تحت‌اللفظی آن « خان اقیانوسی » می‌باشد) می‌نامیدند . ولی اصطلاح « دلای » در تألیف **رشیدالدین** (چاپ **علی زاده** ، متن ، ۵۱۳ ، « زمین مواضع ... از اینجوو دلای و مزارع آبادان وخراب») و درکتاب **وصاف** (چاپ **بمبئی**، ۲۶۸ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰ ، ۳۶۳ ، ۴۰۴ ، ۴۴۵) بمعنی اموال خاصه خان (واموال غازان خان نیز) ، یعنی اراضی و روستائیانی‌که درآن ساکن می‌باشند ، آمده است وبه موازات اصطلاح «اینجو»که به همان معنی‌است، بکار رفته . (دربارهٔ اینکه کلمهٔ «اینجو» ممکن بود هم به لشکریان تابع وهم اراضی‌وآدمیان تابع خان اطلاق شود، به‌تألیف **رشیدالدین** چاپ **کاترمر**، ۱۳۲ــ۱۳۰ ، حاشیه ۱۲ رجوع شود. همانجا مستخرجاتی ازمنابع ومآخذ نیزمنقول است) . در این مورد باید اصطلاحات « اینجو » (مغولی) و «خاصه» (عربی ــ فارسی) و «دلای» (مغولی) را مترادف دانست . درمتن منقول از **وصاف** به احتمال قوی

←

[قایدو] که مؤسس پادشاهی مستقلی در آسیای‌میانه بشمار می‌رود آغاز گشت.

→

سخن ازساکنان بخارا وبطورکلی صنعتگران آنجا، که‌فاتحان مغول‌ایشان را برده(یا تابع افراد مغول)ساخته بودند درمیان‌است. این کسان‌میان سه‌امیرتقسیم‌شده بودند-یعنی **باتو** و**تولی** (که وارث**اوسیور قوقتنی‌بیکی** بیوهٔ وی بوده است) و**اولوس خان بزرگ**. این افرادتابع یامقیددربخاراباقی‌مانده بودندو بطوری‌که ازجاهای‌دیگرتألیف**وصاف** مستفاد می‌گردد (چاپ **بمبئی**۶۸، ۶۹) در«کارخانه‌ها» ـ ی متعلق به‌افراد خاندان‌چنگیزخانی کارمی‌کردند ومنبع درآمدایشان بودند. ازاینگونه پیشه وران برده یا«اسیران» ویاغالباً درافرادتابع‌ومقیدکه‌درکارخانه‌های متعلق به خزانه ویااعضای خاندان‌خان‌کار می‌کردند، تألیف **رشیدالدین** یاد شده است (چاپ **علی‌زاده** ، متن ، ۳۰ ، ۱۷۹ ، ۳۹۲ و به ویژه ۵۴۲ـ۵۴۵ ؛ همانجا ، ترجمهٔ **آرندس** ، ۲۶ ، ۱۰۶ ، ۲۲۱ وبه ویژه ۳۱۳ـ۳۱۱). ظاهراً کشتارافراد تابع **باتو** به ابتکار **آلغو** و **هلاکو** که می‌خواستند زیانی به **اولوس برکه** ـ وارث **باتو** ـ که با ایشان درجنگ بوده ، وارد آورند ، وقوع یافته بوده است. گذشتهٔ از این مضمون و مفاد کلی گفته‌های **وصاف** اجازه نمی‌دهد که با تعبیر **و. و.** ـ **بارتولد** در بارهٔ آن مطالب ، موافق باشیم. به دشواری می‌توان باور کرد که ۱۶۰۰۰ نفر «که با افراد خانواده شمار ایشان به ده‌ها هزار نفرسرمی‌زده) از لشکریان مغول ، یعنی صحرانشینانی که تا آنزمان هرگز در شهرها زندگی نکرده بودند (بنا به تذکر خود **و. و. بارتولد**) «درنفس بخارا» (یعنی شهربخارا) اسکان یافته باشند . وسرانجام این که پنج هزار تن لشکری مغول مسلح بدون مقاومت اجازه داده باشند که از شهر بیرونشان برند و همه را در صحرا سر از تن جدا کنند- باور کردنی نیست. اینگونه کشتارها غالباً از طرف مغولان در مورد مردم صلح جوی شهری که از دیرباز خلع سلاح شده بودند ، بعمل می‌آمده است . در این باره برای توضیح بیشتر رجوع شود به تألیف **پطروشفسکی** تحت‌عنوان «درتاریخ بخارا»، ص ۱۱۸ـ۱۰۳ . **آ. آ. علی‌زاده** («تاریخ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی آذربایجان » ، ص ۳۱۲) نیزعقیده دارد که گفته‌های نقل شده **وصاف** مربوط به شهریان بخارا می‌باشد . ـ تحریریه > .

قیدو فرزند **خاشین** [**قاشی**] ، پسر پنجم **اوکتای** بوده است . پدر او در می‌گساری اندازه نگه نمی‌داشت و بدین سبب درعنفوان جوانی درگذشت. **قیدو** در اردوی **چنگیزخان** پرورش یافت . وی پس‌ازمرگ **اوکتای** (محتملاً پس از تحول درباری ۱۲۵۱ میلادی / ۶۴۹ هجری) نزد **منکو** و سپس در حلقهٔ اطرافیان **اریغ‌بوکا** قرار داشت و به هنگام مبارزه برسر وراثت تخت خانی جانب شخص‌اخیرالذکر راگرفت[۱]. وچون **اریغ بوکا** از **قبلای خان** اطاعت کرد ، **قیدو** به وی تأسی نجست و خواست با نیروهای خویش از حق خود یعنی فرزندی وخلافت **اکتای** دفاع کند . دراین‌عمل او ظاهراً امید به موفقیت محال بود . از لشکریان اصلی اروغ **اوکتای** کسی در پیرامون وی نبود[۲] واو بناچار می‌بایست خود نیروئی جنگی برای خویشتن پدید آورد ، وحال آنکه رقیبان وی صاحب ممالك وسیع بودند . مع هذا نوادهٔ **اوکتای قاآن** نه تنها لشکری ،که داستان دلاوریها وموفقیتهای نظامی آن درمیان مغولان مثل شد ، ایجادکرد بلکه مؤسس امپراطوری گشت که سراسر آسیای میانه را در بر داشت . **قیدوخان** استعداد ودهای سالاری سپاه را با حسابگری خون سردانهٔ یك سیاستمدار تواماً واجدبود. جالب‌توجه است که این فرزند ونوادهٔ مردان دایم‌الخمر، ازیك جهت میان همهٔ افراد خاندان **چنگیزخان** ممتاز بود ، بدین معنی که قطره‌ای شراب ویا قمیس [کومیس = شیرتخمیریافتهٔ مادیان که‌اندکی سکرآور است] ننوشید[۳].

۱ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی ، ورق ۱۷۲ (D 66) a 566 ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۵۰ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۸ـ۷>.

۲ــ **رشیدالدین** ، چاپ **برزین** ، بخش XV ، متن ۲۲۰ـ۲۱۹ ، ترجمهٔ ۱۴۶.

۳ ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۴۵ ؛ < «متون» ،

→

مادر قیدو ازقوم بکرین یا مکرین [درجلد اول جامع التواریخ چاپ ع.ع. علیزاده «بکرین» آمده است] بوده که در سرزمین کوهستانی مجاور اویغوران می‌زیسته‌اند[1] . بنا به گفتهٔ رشیدالدین بکرینیان نه مغول بودند و نه اویغور (به‌هرتقدیرقیدو، ازلحاظ ظاهر، مغولی‌پاك بوده‌است . رشیدالدین[2] وی را مردی متوسط‌القامه که بالکل ریش نداشت معرفـی می کند . ریش او عبارت ازنه تار موی جدا ازیکدیگر بوده است) . بکرینیان در صعود بر کوه مهارت فراوان داشتند واز این رهگذر درجنگ بسیارمفید بودند .قیدو ایشان را به‌کسان واطرافیان خویش ملحق ساخت . وی در عین حـال ازجنگ میان آلغو و برکه استفاده‌کرده مساعدت وخدمت خویش‌را به‌برکه عرضه‌داشت. قیدو به یاری جوچیان [توشیان] « بعضی ولایت بدست فرو گـرفت »[3] . میرخواند می‌گوید[4] که برکه [برکا] چون تقاضای استمداد او را دریافت داشت «فرمودکه زایجهٔ طالع‌اورا [منجمان] بنظراحتیاط درآورند تا ازدلایل نجومی سعادت وشقاوت خدمتش معلوم‌گردد ... [وچون] از امارات سماوی

→

۱۲۱ : «وشراب وقمیز ونمك نخورد» . همین‌جا شمایل ظاهر **قیدو** نیزوصف شده است. در دیگرنسخ خطی **رشیدالدین** وچاپ **بلوشه** این داستان وجود ندارد.ـ تحریریه>.

۱ـ **رشیدالدین**، چاپ **برزین**، متن، بخش VII ، ۱۶۶ («بکرین ... نه‌مغول‌اند ونه اویغور») ؛ ترجمهٔ ، بخش V ، ۱۲۹ .

۲ـ نسخهٔ خطی GPB ، V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۴۵ ؛ <«متون» ، ص۱۲۱>.

۳ ـ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB **درن ۲۸۹** ، ورق ۱۵۰ ؛ < چاپ بلوشه ، ۸ : «[**قایدو**] با **اوروق جوچی** آغاز دوستی نهاد و بمعاونت ایشان بعضی ولایت به‌دست فروگرفت»> .

۴ـ <چاپ لکنهو ، V ، ۶۵> .

بوضوح پیوست که طالع اودرغایت قوت است» برکه «به مال و لشکر [وی را] مدد داد» و موافقت کرد که اگر بر آلغو پیروز شود به امارت اولوس جغتایش بشناسد و حکومت آنجا «او را باشد». آلغو یکی از امرای خویش را به جنگ قیدو فرستاد و آن امیر شکسته و مقتول گردید. و پس از آن آلغو یکی از پادشاه زادگان را بالشکری بسیار گسیل داشت و او بر قیدو غلبه کرد.

آلغو در سال ۱۲۶۴ میلادی / ۶۶۳ هجری درگذشت. رشیدالدین می‌گوید که پس ازمرگ وی ارغنه خاتون [اورقنه خاتون] با جلب موافقت امیران و وزیران فرزند خویش مبارك شاه را به‌تخت نشاند[۱]. اما بنا به گفتهٔ وصاف آلغو بعداز ارغنه خاتون زنده بوده‌است[۲]. و چون ارغنه هنگام‌وضع حمل فوت کرد آلغو تصمیم گرفت همهٔ مسلمانان سمرقند و بخارا را که در کنف حمایت آن‌خاتون می‌زیستند معدوم کند وعقیده داشت که مسلمین‌موجب شومی طالع مشارالیها شده‌اند. و مسعودبیك به زحمت موفق شد وی را از اجرای‌این نیت منصرف‌گرداند[۳].

۱ــ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹، ورق ۲۱۷؛ نسخهٔ خطی GPB ۱۰۳،۷، ورق ۲۲۰؛ <چاپ‌**بلوشه**، ۴۲۰>

۲ــ **وصاف**، چاپ هامر، متن، ۳۰ــ۲۹؛ ترجمه ۳۱ــ۳۰؛ <چاپ بمبئی، ۱۵>.

۳ــ همانجا .ــ **رشیدالدین** (چاپ **بلوشه**، ۱۸۸) می‌گوید، **آلغوی (آلغو)** که در سال ۶۶۸ هجری (بین ۳۱ اوت ۱۲۶۹ و ۱۹ اوت ۱۲۷۰ میلادی) پیش از **ارغنه خاتون** درگذشته بود، یك سال قبل از مرگ خویش که از لشکریان **اریغ بوکا** شکست خورده بود، گریخت وچون به بخارا وسمرقند «آمد ازتوانگران مال و سلاح و ←

آیا ارغنه خاتون[اورقنه] (که زمانی جانب اریغ بوکا را گرفته بود) زنده بوده است یا نه ، نمی‌دانیم، به هر تقدیر قبلای راضی نبود[1] که مبارك شاه برتخت خانی جلوس کند وپسرعم او براق را علم کرد وبه رقابت باوی برانگیخت[2] . طبق یرلیغ قبلای قاآن ، مبارك شاه و براق می‌بایست متفقاً براولوس جغتای حکومت کنند[3] . براق چون وارد قلمرو جغتائیان گشت دریافت که وضع مبارك شاه تاحدی محکم واستوار است[4] وبدین سبب لازم

→

چهارپایان بستد وبه‌لشکر خود داد») . **رشیدالدین** دربارهٔ نقشهٔ قتل و غارت مسلمانان سخنی نمی‌گوید ــ تحریریه> .

۱ ــ < در نسخهٔ خطی **و. و. بارتولد** « ناراضی نبود » نوشته و ظاهراً خطای قلم است > .

۲ــ <اکنون ترك شناسان قرائت این‌نام‌را به صورت «**براق**» ترجیح می‌دهند . رجوع شود به **رادلوف** ، «آزمایشی درلغت‌نامهٔ لهجه‌های ترکی» ، IV ، ۱۹۰۴؛ «**براق**» به‌معنی سگ جوینده و سگ است » ؛

Brockelmann, « mittelturkischer Wortschatz, S. 31 : « baraq – Lannghaariger Hvnd, der nach dem Volksglauben aus einemder beiden Letzten Eier eines alten adlers entsteht » ;

رجوع شود به **بوداگوف** ، I ، ۲۲۱ ، ذیل کلمهٔ «باراق» . از میان دانشمندان شوروی **آ.ن. کونونوف وس. پ. تولستوف** ودیگران قرائت این‌کلمه‌را بصورت«براق» پذیرفته‌اند ــ تحریریه >.

۳ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی GPB , V ، ۳ ، ۲ ، ورق ۱۰۸۷ ؛ درنسخهٔ خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، این‌جمله افتاده است ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۶۹>.

۴ــ <به‌گفتهٔ **رشیدالدین** (چاپ **بلوشه** ، ۱۸۸) ، **مبارك شاه** پسر **قراهلاکو**

←

ندانست یرلیغ خان بزرگ را نشان دهد . و همچون کسی که پناهگاهی می ـ جوید به‌حضور مبارك شاه رفت واجازه خواست تاکسان‌خود را گردآورد. چغانیان یورت خاندان پسران یسون توی[1] بوده‌است[2] . براق باتفاق برادران خویش‌مومن و یاساربه‌آنجا رفت. مومن ارشد بود ولی‌همیشه درمی‌گساری روز می‌گذرانید وقادر نبود نقش برجسته‌ای ایفاء کند[3] . براق از چغانیان ، بتدریج بیشتر امیران مبارك شاه را به‌جانب خود جلب کرد و ماوراءالنهر را به‌تصرف درآورد وشخص مبارك شاه نیز ناگزیر تسلیم براق شد و براق وی را به‌سمت «مقدم بارسچیان» خویش منصوب کرد[4] . درآغاز سال ۶۶۳هجری (ازماه اکتبر سال ۱۲۶۴ میلادی) براق در اوزگند برتخت جلوس کرد و همهٔ

→

و **ارغنه خاتون** [**اورقنه**] رعایا را در مقابل تجاوزات لشکریان مغول در آن دوران پر آشوب حمایت می‌کرد : «لشکر برعادت‌گذشته تاراج و بی‌راهی می‌کردند و **مبارکشاه** چون مسلمان بود نگذاشت که رعایا را زور رسد» ـ تحریریه> .

۱ ـ < **یایسو ـ توی** پسر سوم **موگوگن** [«**تاسیکان**» یا **ماتیکان**] پسر **جغتای** (**رشیدالدین** ، چاپ **بلوشه** ، ۱۶۹) ؛ درمتن «ییسوتوا» آمده ـ تحریریه> .

۲ـ **وصاف** ، چاپ **هامر** ، متن ، ۱۳۴ ، ترجمه ۱۲۸ ؛ < هامر به خطا « در حدود چغاتائیان » خوانده است و در ترجمهٔ : «an der tschagataischen Grenze» نوشته است ؛ چاپ بمبئی ، ۶۷ : «درحدود چغانیان یورت معین‌داشتند»>.

۳ـ **رشیدالدین** ، نسخه خطی V GPB ، ۳ ، ۱ ، ورق ۱۹۱ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۱۰ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۶۹>.

۴ـ < **رشیدالدین** ، چاپ **بلوشه** ، ۱۸۹ ؛ به گفتهٔ **رشیدالدین** ، **براق** شخص **مبارك شاه** مغلوب را «مقدم بارسچیان» (شکارچیان‌که ازبارس [یوزپلنگ] استفاده می کردند) [«بارسچیان» را درفارسی «یوزداران» گویند] معین‌کرد>.

خزاین آلغو و ارغنه خاتون را تصاحب نمود.

قبلای می‌دانست که براق آلت‌گوش به فرمان وی نخواهد بود و باید اقدامات جدئی برای حفظ حکومت و قدرت خویش درترکستان بعمل آورد. خان بزرگ درواقع تصمیم‌گرفت نقشهٔ منکو را تجدید ولشکر کشی کند، تا لشکریان وی تا آمودریا (جیحون) رخنه کنند و همهٔ پادشاه زادگان نافرمان جغتائی را برکنار سازند ورشتهٔ رابطهٔ متصل وبلا واسطه میان‌قبلای و هلاکو برقرار نمایند[1].

ولی این‌اقدام باموفقیت قرین نگشت ومحتملاً سبب این‌ناکامی‌اشتغال قبلای به‌جنگ با چینیان بوده‌است که نمی‌توانست نیروی مهمی به ترکستان گسیل‌دارد. قبلای قاآن امیر مغولتای را به حکومت ترکستان منصوب کرد ولی‌وی بناچاراز آنجابازگشت وبراق ازطرف‌خود امیربکمیش‌را به‌حکومت آنجا برگزید. قاآن ازقبل خویش امیرقوینچی را با ۶۰۰۰ سوار اعزام نمود ولی لشکر سی‌هزار نفری براق به مقابلهٔ اوآمد ووی را مجبور به عقب نشینی کرد[2]. پس از آن براق ختن‌را غارت کرد[3]. برائر وقایع اخیرالذکر

۱ــ **وصاف**، چاپ **هامر**، متن ۱۳۲، ترجمهٔ ۱۲۶؛ <چاپ بمبئی، ۶۶>.

۲ــ **رشیدالدین**، نسخهٔ خطی V GPB، ۳، ۱، ورق ۲۱۹ (اسامی خاص در نسخهٔ خطی بصورت «**مکمیش**»، «**قوبنجی**»، «**تکمیش**» آمده است)؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹، ورق ۲۶۲ (اسامی‌خاص درنسخهٔ خطی به‌صورت «**قوینجی**»، «**قونتنجی**»، «**بکمشی**» آمده)؛ <چاپ **علی‌زاده**، متن ۱۰۸ــ۱۰۷ (اسامی خاص دراین چاپ به صورت «**بکمیش**»، «**قوینجی**» آمده‌است)؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس**، ۷۰>.

۳ــ همانجا. <مؤلف تذکرهٔ حیات بطریق نستوری ماریابالاها III (۱۳۱۶ــ ۱۲۸۱ میلادی) که اصلاً اویغور ومقیم چین بوده وکتاب‌را به زبان سریانی نوشته می‌ـ

←

آخرین بقایای قدرت وحکومت قاآن درترکستان نابود گشت . مرکز دیگر قدرت مغولان‌یعنی قزل‌اردو بسیار دور بود وقاآن قادرنبود، برای‌مدتی مدید، قلمرو ایشان را در تحت نفوذ خویش درآورد . آیندهٔ حکومت مغول در ترکستان بسته به‌این بود که نمایندگان حکومت مزبور تاچه حد بتوانند متحد شده واحدی مستقل‌را تشکیل دهند . حل این مشکل مطمح نظروهمت قبلای قاآن بوده است .

قیدوخان ازوقایع یادشده استفاده کرده همهٔ نواحی را تا تلس (تلاس، تلاش) [طراز] به‌تصرف‌خود درآورد. براق‌بیم‌آن‌داشت که وی به‌ماوراءالنهر حمله کند وعلیه او وارد کارزار شد . بنا به‌گفتهٔ رشیدالدین در پیکار نخستین که برکرانهٔ سیردریا (سیحون) وقوع یافت پیروزی با براق بود وفقط بعد از آن، قیدو به‌کمك ۵۰۰۰۰ نفر مردان منکو ـ تیمور(رئیس اولوس‌جوچیان [توشیان])که بیاری وی شتافته بودند تفوق یافت . وصاف فقط از لشکرکشی قیدوخان سخن می‌گوید و از منکوـ تیمور به‌هیچ‌وجه یاد نمی‌کند . به هر تقدیر شکست براق آنچنان سخت ومهم بود که وی به اقدامات مأیوسانه‌ای دست زد تابرای ادامه جنگ پول بدست‌آورد . براق می‌خواست مردم بخارا وسمرقند را مجبور کند که شهرهای خویش را ترك‌گویند واموال خود را بر جاگذارند تا لشکر به‌تاراج و غارت آن پردازد . این‌خواست او به طایغو و نوشی‌که کماکان ریاست هر دو شهر را داشتند ابلاغ شد . ساکنان بخارا و سمرقندبه‌وساطت روحانیان متوسل‌شدند. براق ازاجرای نیت خویش‌منصرف

←

گویدکه **مارك** (**یابالاها**) در سفر خود ازچین به‌ایران (از ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۰ میلادی) ختن وکاشغر را ویران وخالی ازسکنه یافت . رجوع شود به **ماریابالاها** ، ترجمهٔ **شابو**، ۲۲ـ۲۵ ؛ ترجمهٔ **پیگولوسکایا** ، ۶۷ .ـ تحریریه>.

شد ولی غرامت سنگینی برپیشه وران شهر و «هزاره‌های» مغول وضع کرد[1]. صنعتگران شب وروز مشغول ساختن اسلحه بودند[2].

درگیر وداراین تدارکات جنگی به براق خبررسید که فاتح معرکه[یعنی قیدو] به‌ناگهان طریق اعتدال پیش گرفته‌است. قیدو به‌منظور آرام کردن براق پسرعم خویش قپچاق[3] را با پیشنهاد صلح و اتحاد به‌نزد وی فرستاد. براق قپچاق را با تشریفات تمام درحالی که درمیان جانداران خویش قرار داشت به حضور پذیرفت. دو پادشاهزاده به رسم مغولان، به علامت درود ساغرهائی به یکدیگر عرضه داشتند. و قرار شد سال بعد قورولتائی ترتیب داده گرد آیند.

دربهار سال ۶۶۷ هجری/۱۲۶۹ میلادی. قورولتای دعوت و تشکیل شد. به گفتهٔ وصاف محل آن در دشت قتوان[4] و به قول رشیدالدین در

۱ـ **وصاف**، چاپ هامر، متن، ۱۳۵؛ ترجمه، ۱۲۹؛ <چاپ بمبئی، ۶۸ـ درتألیف **وصاف** فقط گفته شده‌است که: «مقرر کرد که برهر هزاره وکارخانه تفصیل مسمی کنند». این که **وصاف** در کنار «هزاره» از کارگاه صنعتکاران یا «کارخانه» یاد می‌کند اندیشه‌ای را برمی‌انگیزد که دراین مورد «هزاره» درمورد صنعتگرانی که به‌کارگاههای مزبور وابسته ومقید بوده‌اند بکار رفته نه‌لشکریان مغول، و حال آنکه **بارتولد** این هزاره ها را مربوط به لشکریان مزبور می‌دانسته، رجوع شود به حاشیه ۲ ص ۱۰۴۹ — تحریریه>.

۲ـ **وصاف**، چاپ هامر، متن ۱۳۵؛ ترجمهٔ ۱۲۹؛ <چاپ بمبئی، ۶۸>.

۳ـ <**رشیدالدین**، چاپ **علی‌زاده**، متن، ۱۰۸؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس**، ۷۱؛ **وصاف**، چاپ هامر، متن، ۱۳۵؛ ترجمهٔ، ۱۲۹؛ چاپ بمبی، ۶۸>.

۴ـ <**وصاف**، چاپ هامر، متن۱۳۷، ترجمه، ۱۳۰؛ چاپ بمبئی، ۶۹. بنا به گفتهٔ **وصاف** قورولتای «دردشت قتوان حوالی رباط بومحمد» تشکیل‌شد>.

درمرغزارتلاس[1] [تلاش، طلس=طراز] بوده‌است. محل‌اخیرالذکر محتمل‌تر بنظر می‌رسد، زیراکه قیدو غالب وفاتح‌بود وعلی‌الرسم می‌بایست‌قورولتای را درنقطه‌ای ازمتصرفات خویش تشکیل‌دهد . باحتمال قوی آن چه در دشت قتوان‌گذشت جشن وسروری بودکه براق بخاطر قپچاق بر پا داشته بود . از دیگرسو ، برغم خبر مندرج در تألیف رشیدالدین موضوع شرکت منکو ـ تیمور درقورولتای مزبور محل تردید شدید است .گمان نمی‌رودکه صاحب وامیر اولوس جوچی [توشی] باچنین سفری موافقت‌کرده باشد . امـا خیلی ممکن‌است‌که یکی از افراد خاندان جوچی به‌منظور دفاع از منافـع اولوس خویش درقورولتای حضور داشته بوده‌است. پادشاه‌زادگان هفت‌روز سرگرم عیش‌ونوش بوده بساط بزم وطرب‌گسترده بودند وروزهشتم جلسات درتحت ریاست قیدو آغاز گشت ووی نطقی‌ایرادکرده دیگر پادشاه‌زادگان رابه‌صلح وآشتی دعوت‌کرد . براق خواسته بود به وی که خلف قانونی جغتای است یورتی تخصیص داده شود کـه تکافوی تغذیهٔ لشکر او را بنماید . دو ثلث ماوراءالنهر را به‌او دادند. وقرار شد باقی‌را قیدوومنکوـ تیمور درتصرف داشته باشند[2] . تصمیماتی که در قورولتای اتخاذ شد و نحوهٔ مذاکرات نشان می‌دهدکه وجود همهٔ شرکت‌کنندگان را روح یاسا وسنت‌های دشت وصحرا

۱ـ < رشیدالدین ، چاپ علی‌زاده ، متن ، ۱۱۰ ـ ۱۰۹ ؛ همانجا ، ترجمهٔ آرندس ، ۷۲ـ۷۱ . به گفتهٔ رشیدالدین « شهزادگان بمرغزار تلاس و کنجك جمع شدند» .ـ تحریریه>.

۲ـ <رشیدالدین ، چاپ علی‌زاده ، متن ۱۱۱ ؛ «دوثلث ازماوراءالنهر براق را باشد و ثلثی قایدو و منکو ـ تیمور بدانند» ؛ همانجا ، ترجمهٔ آرندس ، ۷۲ . ـ تحریریه > .

فرا گرفته بود .

پادشاه زادگان تصمیم گرفتند در کوه و دشت زندگی کنند و به شهرها نزدیك نشوند و گله‌های خویش‌را درمزارع رها نکنند و از مردم جز مالیات قانونی چیزی مأخوذ ندارند . حکومت مردم شهری واسکان یافته کماکان به عهدهٔ مسعودبیك[1] محول گشت و «مقرر شد که هریك از شاهزادگان بهزارهاء وکارخانه‌هاء خاص که در بخارا وسمرقند معهود داشتند قناعت کنند»[2]. ییلاق وقشلاق براق نیز به‌دقت مشخص ومعلوم گردید[3] . پادشاه زادگان یکدیگر را «اندا» می‌خواندند والبسه‌ای مبادله کردند وبرسم ترکان و مغولان «سوگند را نوشیدند» یعنی بایکدیگر ساغرهائی مبادله کردند وبدین‌طریق قسم‌خوردند که هرگز از راه ورسم وفاداری عدول نکنند . منابع ما از اینکه قیدو به سمت ریاست خاندان اعلام شده باشد سخنی نمی‌گویند و دربارهٔ اجرای تشریفات بلندکردن وی برنمد سفید یعنی اعلام خانی او چیزی درمآخذ دیده نمی‌شود. مع‌هذا ازگفته‌های مورخان به وضوح پیداست که ریاست سازمان سیاسئی که قورولتای ۱۲۶۹ میلادی / ۶۶۸ هجری مقرر کرده بوده به قیدو تعلق داشته است . قیدو به‌منظور سد کردن راه براق به بخارا ومنع وی از ورود به آن شهر فوجی را در فاصلهٔ بین شهر و اردوگاه آن پادشاه زادهٔ جغتائی مستقر ساخت . بعدها قیدو ، براق را متهم کرد که خراج معهود را به وی نپرداخته و حتی محصلان مالیاتی او را مورد ضرب و شتم قرار داده

---

۱ ــ <رشیدالدین ، چاپ علی‌زاده ، متن ، ۱۱۱ ــ ۱۱۰ ؛ همانجا ، ترجمهٔ آرندس ، ۷۲> .

۲ــ <وصاف، چاپ هامر،متن، ۳۸؛ ترجمهٔ،۳۱ ؛ چاپ بمبئی۶۹ــتحریریه>.

۳ــ همانجا .

است[۱] . از اینجا معلوم می‌شود که قیدو خویشتن را در اخذ مالیات از متصرفات همهٔ شرکت کنندگان در قورولتای محق می‌دانسته است . قدرت این فرمانفرمای آسیای میانه وقتی استوار ترگشت که براق درگذشت و لشکریان او بلاواسطه با قیدو بیعت کردند[۲] و او در همهٔ نواحی مرزی سه دودمان دشمن (یعنی جوچیان و هلاکوئیان وامپراطوران چین)[۳] پسران خود را به ریاست منصوب کرد[۴] . ولی این وقایع مربوط به تاریخ بعدی دولت مغولی آسیای میانه (که جریان تأسیس آن را می‌خواستیم دنبال کنیم) می‌باشد . دولت جغتائیان بدون آنکه ، مانند دولت مغولی چین و ایران به فرهنگ چندین صد سالهٔ یك قوم اسکان یافته و شهرنشین متکی شود و با وجود آنکه دستخوش جنگهای داخلی بوده ، نه‌تنها مقام خویش‌را در میان دیگر دولتهای چنگیزی حفظ کرد بلکه بعدها از آن خاندان مردی برخاست که سرزمینهای جوچیان [توشیان] و هلاکوئیان را مطیع و منقاد خویش ساخت و آخرین

۱ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۳۰۶؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۷۰؛ <چاپ **علی‌زاده** ، متن ، ۱۳۵ــ۱۳۴ ؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس** ، ۸۶ــ۸۵> .

۲ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۳۰۷؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۲۷۱ ؛ <چاپ **علی‌زاده**، متن ، ۱۳۸ــ۱۳۷ ؛ همانجا، ترجمهٔ **آرندس** ، ۸۷> ؛ d'Ohsson, «Histoire des mongols» t. III, p. 452.

۳ــ <یعنی خانان بزرگ مغول که تاسال ۱۳۶۸ میلادی تخت سلطنت امپراطوری چین‌را اشغال کرده بودند (و از اخلاف **قبلای‌قاآن** ــ یعنی دودمان **یوآن** ــ بودند) .ــ تحریریه> .

۴ــ **رشیدالدین** ، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی (D66) a 566 ، ورق ۱۷۳ ؛ نسخهٔ خطی GPB **درن** ۲۸۹ ، ورق ۱۵۱ ؛ <چاپ **بلوشه** ، ۱۳ــ۹>.

دولت سلطنتی مقتدر آسیای میانه را بنیان نهاد [منظور نظر مؤلف تیمور لنك است] .

امیدواریم براثرقرائت مطالب پیش گفته خواننده بتواند تصویربالنسبة واضحی از عناصر فرهنگی ایرانی - اسلامی و چینی - اویغوری که دردولت چغانیان رخنه کرده بودند وهمچنین ویژگی خودمغولان وسنت‌های صحرانشینی ایشان، درنظر مجسم سازد. اما تعقیب مطالعهٔ تاریخ سلطنت جغتائیان و تأسیس امپراطوری تیمور و تیموریان - که آسیای میانه در زمان ایشان به اوج ترقی فرهنگی خود رسید - محتملا وظیفه و محتوای ذیل تألیف حاضرخواهدبود. ما دشواریهائی راکه در راه انجام این‌مهم وجود دارد از خویشتن پنهان‌نمی-داریم. درفاصلهٔمرگ‌جوینی وعهد شاهرخ، از معاصران وگواهان وقایع آسیای میانه هیچ اثر وتألیفی در دست نیست . وآن مشکلات زادهٔ این فقدان است . مع هذا امیدواریم که بمرور زمان لااقل قطعاتی از تألیفات‌مربوط به‌آن دوران - که بی‌شك وجود داشته‌اند - کشف شود و فهم یکی از تاریك‌ترین و شاید درعین‌حال شایان توجه‌ترین ادوار تاریخ‌آسیای میانه راآسان سازد .

پایان ترکستان نامه

و. و. بارتولد

تواریخ وقایع[1]

– ۶۸۳–۶۸۱ م /۶۴ - ۶۲ ه . مسلم‌بن زیاد در خراسان . اعراب برای نخستین بار زمستان را در ماوراءالنهر بسر بردند . [ابتدای امارت مسلم در خراسان بموجب زین‌الاخبار گردیزی چاپ بنیاد فرهنگ ص ۹۳ سال ۵۸ ه . بوده است] .

– ۶۸۳ م / ۶۴ ه . جنگ خانگی درخراسان ؛ عبدالله‌بن خازم .

– ۶۸۹ م / ۷۰ ه . هجوم ترکان مشرق به ماوراءالنهر .

– ۷۰۴ - ۶۸۹ م / ۸۵ - ۷۰ ه . موسی‌بن عبدالله بن خازم در ترمذ .

– ۹۲ - ۶۹۱ م / ۷۳-۷۲ ه . احیای فرمانروائی امویان در خراسان .

– ۷۰۱ م / ۸۲ ه . هجوم تازهٔ ترکان مشرق .

۱ــ تاریخهائی‌که احتمال صحت آنها کمتر ولی به هرتقدیر محتمل بنظرمی‌آیند درمیان دو ابرو قرار داده شده‌است . در مورد سنوات پادشاهی اشخاص ، به نواحئی که فلان یا بهمان والی یا امیر درآن حکومت می‌کرده اشاره شده است ، مگر در مورد امیرانی‌که عملا مستقل بوده‌اند وهیچکس برتری واولویت ایشانرا دربخش شرقی‌جهان اسلامی منکر نشده‌است ،

– ۷۰۵ - ۷۱۵ (۷۰۴) م / (۸۵ ه.)۹۷–۸۶ ه. قتیبه‌بن مسلم در خراسان(درزین‌الاخبار سال ۸۷ ه .)

– ۷۰۵ م / ۸۶ ه . مسخر ساختن اعراب درهٔ سرخان را .

– ۷۱۱ م. / ۹۳ ه . محمد بن قاسم درهندوستان . تسخیر بخش غربی آسیای میانه به دست ترکان مشرق .

– ۷۱۲ م./ ۹۴ ه. تسخیر خوارزم وصغانیان [چغانیان] بدست اعراب. تصرف سمرقند از طرف ترکان مشرق .

–۷۱۳ م. / ۹۵ ه . عقب نشینی ترکان مشرق ازسغد . لشکرکشی قتیبه به شاش [چاچ] وفرغانه . ساختمان نخستین مسجد در بخارا .

– (۷۳۸) ۷۳۷ - ۷۱۶ م. / ۱۱۹ - ۹۸ ه. سولوخان ترك مغول (ابومزاحم) .

– ۷۲۰ - ۷۱۷ م / ۱۰۲ - ۹۹ ه . خلیفه عمرثانی ؛توجه به پارسائی . آغاز نهضت شیعه درخراسان

– ۷۲۱-۷۲۰ ز ۷۲۲ - ۷۲۱ م/ ۱۰۳ - ۱۰۲ ، ۱۰۴ - ۱۰۳ ه . سعیدبن عبدالعزیز در خراسان . ملایمت درحکومت . اعتلای دهقانان .

– ۷۲۲ - ۷۲۱ م/ ۱۰۴ - ۱۰۳ ه . سعیدبن عمروالحرشی درخراسان . تبعید سغدیان به فرغانه .

– ۷۲۴ م/ ۱۰۶ ه . پیکار در قرب بروکان میان اعراب شمال و جنوب .

– ۷۲۵ م/ ۱۰۷ ه . احیای شهربلخ .

– ۷۲۹ - ۷۲۷ م/ ۱۱۱ - ۱۰۹ ه . اشرس‌بن عبدالله السلیمی در خراسان . ساختمان رباطها .

– ۷۲۸ م/ ۱۱۰ ه. تبلیغ اسلام درسرزمین سغد. عهد شکنی حاکم وقیام ساکنان‌آنجا.

– ۷۲۹ م/ ۱۱۱ ه . احیای حکومت اعراب در بخارا .

– ۷۳۰ م/ ۱۱۲ ه . (۷۳۱ م/۱۱۳ ه) . مبارزه والی جنید بن عبدالرحمن با ترکان

و سغدیان .

ـ ۷۳۳ م/ ۱۱۵ ﻫ . قحطی درخراسان .

ـ ۷۳۴ م/ ۱۱۶ ﻫ . قیام حارث بن سریج .

ـ ۷۳۸ - ۷۳۵ م/ ۱۲۱ - ۱۱۷ ﻫ . اسدبن عبدالله درخراسان .

ـ ۷۳۵ م (۷۳۶ م) / ۱۱۷ ﻫ . (۱۱۸ ﻫ) . لشکر کشی اسد به ورغسر .

ـ ۷۳۶ م/ ۱۱۸ ﻫ . انتقال موقتی تخت‌گاه والی به‌بلخ .

ـ ۷۳۷ م/ ۱۱۹ ﻫ . مبارزه علیه ترکان درتخارستان [طخارستان] . مرگ خان .

ـ ۷۴۸ - ۷۳۸ م/ ۱۳۱-۱۲۱ ﻫ . نصربن سیار درخراسان .

ـ ۷۳۹ م/ ۱۲۲ ﻫ . پیمان بستن نصر باامیران اسروشنه وشاش [چاچ] وفرغانه .

ـ ۷۳۹م (۷۴۰م)/ ۱۲۲ﻫ. (۱۲۳ ﻫ.) مرگ کورسول وسقوط کامل ونهائی‌امپراطوری غربی ترکان .

ـ ۷۴۱ م/ ۱۲۴ ﻫ . بازگشت سغدیان (مهاجر) به میهن .

ـ ۷۴۲ م/ ۱۲۵ ﻫ . بنای مسجد جامع دربلخ .

ـ ۷۴۳ م/ ۱۲۶ ﻫ . قیام علویان درخراسان . مرگ یحیی‌بن زید .

ـ ۷۴۴ م/ ۱۲۷ ﻫ . قیام یمنیان درخراسان .

ـ ۷۴۵ م/ ۱۲۸ ﻫ. بازگشت حارث‌بن سریج به مرو وقیام مجدد وی .

ـ ۷۴۶ م/ ۱۲۹ ﻫ. مرگ حارث .

ـ ۷۴۷ م/ ۱۳۰ ﻫ. ورود ابومسلم به‌خراسان.

ـ ۷۵۵-۷۴۸ م/ ۱۳۸-۱۳۱ ﻫ. فرمانروائی ابومسلم درخراسان .

ـ ۷۴۸ م/ ۱۳۱ ﻫ. ویرانی سویاب بدست چینیان .

ـ ۷۵۱ - ۷۵۰ م/ ۱۳۴-۱۳۳ ﻫ. قیام بخارا .

ـ ۷۵۱ م/۱۳۴ ﻫ. پیروزی اعراب برچینیان در طلاس [تلاس ، تلاش ، طراز].

ـ ۷۵۲ م/ ۱۳۵ ﻫ. سفارت امیراسروشنه به‌نزد چینیان .

– ۵۳ - ۱۳۶/۷۵۲ - ۱۳۵ ه. قیام والیان سباع بن نعمان وزیادبن صالح درماوراءالنهر بنای دروازه‌ها وبرجهای سمرقند .

– ۷۵۷ - ۷۵۵ م/ ۱۴۰ - ۱۳۸ ه. ابوداود خالدبن ابراهیم در خراسان .

– ۷۵۹ - ۷۵۷ م/ ۱۴۲ - ۱۴۰ ه. ابوالجبار بن عبدالرحمن درخراسان .

– ۷۵۸ - ۷۵۷ م/ ۱۴۳ - ۱۴۲ ه . اعدام والی بخارا مجاشع بن حریث‌الانصاری .

– ۷۵۹ م/ ۱۴۲ ه. قیام عبدالجبار وبراز.

– ۷۶۶ م/ ۱۴۹ ه. اشغال سویاب از طرف قرلقان [قرلغان ، خرلغان ، خلخان] .

– ۷۶۷ م/ ۱۵۰ ه. قیام اشناس در بادغیس .

– ۷۷۶ م/ (؟) ۱۶۰ ه. ساختمان حصار در شمال رود چرچیك [پرك ، برك].

– ۷۷۷ م/ (؟) ۱۶۱ ه. قیام یوسف‌البرم دربخارا .

– (۷۸۲) ۷۸۳ –۷۸۰م/ ۱۶۷ - ۱۶۴ ه (۱۶۶ ه.) مسیب بن‌زهیر درخراسان. فرو-نشاندن قیام مقنع . ضرب درهم مسیبی .

– ۷۸۷ - (۷۸۲) ۷۸۳ م/ ۱۷۱ –(۱۶۶)۱۶۷ ه. ابوالعباس فضل‌بن سلیمان‌الطوسی درخراسان . بنای حصارهای طویل درناحیهٔ بخارا .

– ۷۹۳ - ۷۹۲ م / ۱۷۷ - ۱۷۶ ه . قطریف بن عطاءالکندی در خراسان . اخراج قرلقان [خرلغان ، قرلخان =خلخان] از فرغانه ضرب درهم‌های قطریفی .

– ۷۹۵ - ۷۹۴ م/۱۷۹ - ۱۷۸ ه. فضل‌بن یحیی البرمکی درخراسان ؛ اسروشنه بزیر فرمان درآمد . بنای تازهٔ مسجدجامع بخارا. تأسیس سپاه «عباسی».

–(۸۰۸) ۸۰۶ - ۷۹۶ م/ (۱۹۳) ۱۹۱ - ۱۸۰ ه. علی‌بن عیسی درخراسان .

– ۸۱۰ - ۸۰۶ م/ ۱۹۵ - ۱۹۱ ه. قیام رافع‌بن لیث درسمرقند.

– ۸۰۹ م/۱۹۴ ه. رفتن ترکان متحد رافع .

– ۸۱۸ - ۸۰۹ م/ ۲۰۳ - ۱۹۴ ه. مأمون درخراسان.

– ۸۱۱ م/ ۱۹۶ ه. جنگ مأمون وامین . لشکرکشی طاهر بن حسین .

ـ ۸۱۷ - ۸۱۶ م/ ۲۰۲ - ۲۰۱ ﻫ. قحطی درخراسان .

ـ ۸۲۱ - ۸۱۹ م/ ۲۰۶ - ۲۰۴ ﻫ. غسان‌بن عباد درخراسان . نوح‌بن اسد درسمرقند.

ـ ۸۲۱ - ۸۲۰ م/ ۲۰۶ - ۲۰۵ ﻫ. تغزغزان در اسروشنه .

ـ ۸۲۱ م/ ۲۰۶ ﻫ . قیام «داوطلبان» درخراسان .

ـ ۸۲۲ - ۸۲۱ م/ ۲۰۷-۲۰۶ ﻫ. طاهربن حسین.

ـ ۸۲۸ - ۸۲۲ م/ ۲۱۳-۲۰۷ ﻫ. طلحه‌بن طاهر.

ـ ۸۲۲ م/ ۲۰۷ ﻫ. لشکرکشی احمدبن ابوخالد به اسروشنه .

ـ ۸۳۰ - ۸۲۸ م/ ۲۱۵-۲۱۳ ﻫ . علی‌بن طاهر.

ـ ۸۴۴ - ۸۳۰ م/ ۲۳۰-۲۱۵ ﻫ. عبدالله‌بن طاهر.

ـ ۸۳۰ م/ ۲۱۵ ﻫ. پایان ساختمان حصارهای طویل درناحیهٔ بخارا.

ـ ۸۳۲ م/ ۲۱۷ ﻫ. مرگ ابوحفص دانشمند بخاری ،

ـ ۸۳۹ م/ ۲۲۵ ﻫ. زلزله در فرغانه[۱] .

ـ ۸۴۰ م/ ۲۲۶ ﻫ. تسخیر اسفیجاب ازطرف سامانیان .

ـ ۸۴۱ م/ ۲۲۷ ﻫ . اعدام افشین .

ـ ۸۶۴ - ۸۴۲ م/ ۲۵۰-۲۲۸ ﻫ. احمدبن اسد درماوراءالنهر.

ـ ۸۶۲ - ۸۴۴ م/ ۲۴۸-۲۳۰ ﻫ. طاهربن عبدالله .

ـ ۸۷۰ - ۸۴۸ م/ ۲۵۷-۲۳۴ ﻫ. داودبن عباس در بلخ .

ـ ۸۵۰ - ۸۴۹ م/ ۲۳۶ - ۲۳۵ ﻫ. ساختمان حصارهای شهربخارا .

ـ ۸۶۷ - ۸۵۱ م / ۲۵۳ - ۲۳۷ ﻫ . محمد عبدالله رئیس [شحنهٔ] بغداد .

ـ ۸۵۵ م/ ۲۴۱ ﻫ. مرگ یحیی بن اسد.

ـ ۸۵۷ - ۸۵۶ م/ ۲۴۳-۲۴۲ ﻫ. مرگ الیاس بن اسد درهرات .

ـ ۸۵۹ م/ ۲۴۵ ﻫ. غارت وکشتار چندین هزارنفر درشاودار[۲] .

۱ـ رجوع شود به «متون» ، ص ۳ .

۲ـ به «متون» ، ص ۴۹ ، رجوع شود (قندیه)

– ۸۶۱–۸۷۹ م/ ۲۴۷–۲۶۶ ه. یعقوب‌بن لیث درسجستان .

– ۸۶۲–۸۷۳ م/ ۲۴۸–۲۶۰ ه. محمدبن طاهر .

– ۸۶۴–۸۹۲ م/ ۲۵۰–۲۷۹ ه. نصربن احمدبن اسد در ماوراءالنهر.

– ۸۶۴–۸۸۴ م/ ۲۵۰–۲۷۱ ه . (باوقفه‌هائی و به تفاریق) حسن بن زید درطبرستان.

– ۸۶۷ (۸۷۱) م/ ۲۵۳ ه. (۲۵۸ ه) . تسخیر هرات وبوشنگ به‌دست یعقوب .

– ۸۶۹ م / ۲۵۶ ه . تسخیر کرمان و فارس به دست یعقوب . مرگ محمد بن علی ترمذی .

– ۸۷۰– م/ ۲۵۷ ه. تسخیر بلخ وکابل وغزنی ازطرف یعقوب .

– ۸۷۱ م / ۲۵۸ ه. استقرار یعقوب در ولایت بلخ وتخارستان (طخارستان) .

– ۸۷۳ م/ ۲۶۰ ه. تسخیرخراسان به دست یعقوب .

– ۸۷۴ م/ ۲۶۱ ه. اسماعیل‌بن احمد در بخارا . حسین بن طاهر در مروالرود . منشور خلیفه علیه یعقوب .

– ۸۷۶ م/ ۲۶۳ ه. شکست یعقوب درديرالعاقول.

– ۸۷۷ م/ ۲۶۴ ه. حسین‌بن طاهر در مرو.

– ۸۷۹–۹۰۰ م/ ۲۶۶–۲۸۷ ه. عمروبن لیث.

۸۸۲ م/ ۲۶۹ ه. رافع‌بن هرثمة درنیشابور.

– ۸۸۵ م/ ۲۷۲ ه. منشور خلیفه علیه عمرو.

– ۸۸۸ م/ ۲۷۵ ه. پیکار میان نصر و اسماعیل.

– ۸۸۹ م/ ۲۷۶ ه. منشور خلیفه به‌سود عمرو.

– ۸۹۰ م/ ۲۷۷ ه. منشورخلیفه برضد عمرو.

۸۹۲ م/ ۲۷۹ ه. استقرار عمرو درسمت والی خراسان .

– ۸۹۲–۹۰۷ م/ ۲۷۹–۲۹۵ ه. اسماعیل‌بن احمد در ماوراءالنهر.

– ۸۹۳ م/ ۲۸۰ ه. منشور اسماعیل ازخلیفه . تسخیر اسروشنه و تلاس [تلس ، تلاش

= طراز] بتوسط اسماعیل.

ـ ۸۹۸ م/ ۲۸۵ هـ. انتصاب عمرو به‌ولایت ماوراءالنهر وعزل اسماعیل.

ـ ۹۰۰-۸۹۹ م/ ۲۸۷-۲۸۶ هـ. جنگ میان عمرو و اسماعیل.

ـ ۹۰۱ م/ ۲۸۸ هـ. استقرار اسماعیل درمقام ولایت خراسان .

ـ ۹۰۲ م/ ۲۸۹ هـ. توسیع بنای مسجد جامع بخارا .

ـ ۹۰۴ م/ ۲۹۲ هـ. هجوم ترکان به ماوراءالنهر .

ـ ۹۱۴-۹۰۷ م/ ۳۰۲-۲۹۵ هـ. احمدبن اسماعیل.

ـ ۱۴-۹۱۳ م/ ۳۰۲-۳۰۱ هـ. حسن بن علی‌الاطروش درطبرستان .

ـ ۹۴۳-۹۱۴ م/ ۳۳۲-۳۰۲ هـ. نصر بن احمدبن اسماعیل.

ـ ۹۱۴ م/ ۳۰۲ هـ. فرونشاندن نایرهٔ شورش اسحق‌بن احمد.

ـ ۹۱۸ م/ ۳۰۶ هـ. اطفای نایرهٔ عصیان حسین بن علی مروزی .

ـ ۹۱۹-۹۱۸ م/ ۳۰۷-۳۰۶ هـ. بنای منارهٔ تازه‌ای در بخارا .

ـ ۲۱-۹۲۰ تا ۹۱۹-۹۱۸ م / ۹-۳۰۸ تا ۳۰۷ - ۳۰۶ هـ . میکائیل‌بن جعفر در سمرقند .

ـ ۹۱۹ م/ ۳۰۷ هـ. فرونشاندن نایرهٔ قیام احمدبن سهل درخراسان .

ـ ۹۲۲ م/ ۳۱۰ هـ فرو نشاندن نایرهٔ عصیان الیاس بن اسحق در فرغانه .

ـ ۹۲۹ م/ ۳۱۷ هـ . حریق بخارا .

ـ ۹۳۰ (؟) م/ ۳۱۸ هـ (؟) . قیام برادران نصر.

ـ ۹۳۷ م/ ۳۲۶ هـ . آتش سوزی ویرانکننده‌ای در بخارا .

ـ ۹۳۸ م/ ۳۲۷ هـ. وزیر ابوعلی جیهانی.

ـ ۹۴۰ م/ ۳۲۹ هـ. مرگ وزیر پیشین ابوالفضل بلعمی.

ـ ۹۴۲-۹۴۱ م/ ۳۳۱-۳۳۰ هـ. تسخیر بلاساغون بدست کفار ترك . نهضت شیعه در ماوراءالنهر. امتناع نصرازحکومت برکشور.

۹۴۳–۹۵۴ م/ ۳۳۲–۳۴۳ ه. نوح بن نصر.

– ۹۴۴ م/ ۳۳۳ ه. قیام درخوارزم .

– ۹۴۵ م/ ۳۳۴ ه. قیام ابوعلی چغانی.

– ۹۴۶ م/ ۳۳۵ ه. قتل احمدبن حمویه ووزیرالسلمی [فقیه ابوالفضل محمدبن احمد بن عبدالسلمی] (الحاکم‌الشهید) .

– ۹۴۷ م/ ۳۳۶ ه . ورود ابراهیم بن احمد وابوعلی چغانی به‌بخارا . بازگشت نصر. کورکردن شاهزادگان عاصی . شکست ابوعلی .

– ۹۴۸ م/ ۳۳۷ ه. مرگ ابراهیم‌بن سیمجور. انتصاب منصوربن قراتگین به‌حکومت خراسان . صلح دولت با ابوعلی ومتحدان وی .

– ۹۵۱ م/ ۳۴۰ ه . مرگ منصوربن قراتگین .

– ۹۵۱–۹۵۲ م/ ۳۴۰–۳۴۱ ه . بنای ساختمان جدید مسجد بخارا .

– ۹۵۲ م/ ۳۴۱ ه . ابوعلی چغانی درمقام حاکم و والی خراسان .

– ۹۵۴–۹۶۱ م/ ۳۴۳–۳۵۰ ه. عبدالملک بن نوح .

– ۹۵۴ م/ ۳۴۳ ه . بکربن ملک‌الفرغانی درخراسان . وزیر ابومنصور محمدبن‌عزیز.

– ۹۵۵ م/ ۳۴۴ ه. مرگ ابوعلی چغانی ، مرگ ستوك بغراخان (؟)

– ۹۵۶ م/ ۳۴۵ ه . قتل بکربن ملك .

– ۹۵۷ م/ ۳۴۶ ه . ابوالحسن سیمجوری در خراسان .

– ۹۵۹ م/ ۳۴۸ ه . وزیر ابومنصور یوسف‌بن اسحق .

– ۹۶۰ م/ ۳۴۹ ه . ابومنصور محمد بن عبدالرزاق در خراسان . اسلام‌آوردن ترکان هفت‌آب .

– ۹۶۱ م/ ۳۵۰ ه. وزیر ابوعلی بلعمی . الپ تگین در خراسان .

– ۹۶۱–۹۷۶ م/ ۳۵۰–۳۶۶ ه. منصوربن نوح‌بن نصر.

– ۹۶۱ م/ ۳۵۰ ه. غارت وآتش زدن کاخ دربخارا .

– ۹۶۲ م/ ۳۵۱ ه. حریق جدیدکاخ. الپ‌تگین درغزنی. قیام ابومنصور بن‌عبدالرزاق درخراسان. ابوالحسن سیمجوری در خراسان.

– ۹۶۳ م/ ۳۵۲ ه. مرگ الپ تگین. اسحق بن الپ‌تگین درغزنی.

– ۹۶۴ م/ ۳۵۳ ه. فرار اسحق بن الپ‌تگین به بخارا.

– ۹۶۵ م/ ۳۵۴ ه. بازگشت اسحق بن الپ تگین به‌غزنی.

– ۹۷۱ م/ ۳۶۱ ه. ساختمان محل تازهٔ نماز عید دربخارا. [نمازگاه عید].

– ۹۷۴ م/ ۳۶۴ ه. مرگ وزیر ابوعلی بلعمی ووزیر یوسف بن اسحق.

– ۹۷۵–۹۷۶ م/ ۳۶۵-۳۶۶ ه. وزیرابوعبدالله احمد جیهانی.

– ۹۷۶–۹۹۷ م/ ۳۶۶–۳۸۷ ه. نوح بن منصور.

– ۹۷۷–۹۹۷ م/ ۳۶۷–۳۸۷ ه. سبکتگین درغزنی.

– ۹۷۷ م/ ۳۶۷ ه. وزیر ابوالحسین عتبی.

– ۹۸۲ م/ ۳۷۲ ه. عزل ابوالحسن سیمجوری. تاش درخراسان. پیروزی آل‌بویه بر سامانیان درگرگان. قتل عتبی وزیر.

– ۹۸۵ م/ ۳۷۵ ه. سلجوقیان در اطراف بخارا.

– ۹۸۶ م/ ۳۷۶ ه. وزیرعبدالله بن محمدبن عزیز.

– ۹۸۷ م/ ۳۷۷ ه. پیروزی ابوالحسن وفایق برتاش.

– ۹۸۹ م/ ۳۷۹ ه. مرگ ابوالحسن سیمجوری.

– ۹۹۰ م/ ۳۸۰ ه استقرار ابوعلی سیمجوری درمقام حکومت و ولایت خراسان.

– ۹۹۲ م/ ۳۸۲ ه. بغراخان دربخارا. عقب‌نشینی وی وبازگشت نوح. مرگ بغراخان. وزیرعبدالله بن عزیز.

– ۹۹۴ م/ ۳۸۴ ه. پیروزی نوح وسبکتگین بر ابوعلی وفایق.

– ۹۹۵ م/ ۳۸۵ ه. پیروزیهای ابوعلی‌وفایق برمحمود. شکست ایشان دراطراف‌طوس. فایق در ترکستان. ابوعلی در خوارزم و بخارا. سقوط دودمان نخستین

خوارزمشاهیان .

– ۹۹۶ م/ ۳۸۶ ه . قراخانیان و سبکتگین در ماوراءالنهر . انعقاد پیمان میان ایشان . عزل وزیرعبدالله بن عزیز . نصب ابونصر احمد بن محمد . مرگ ابوعلی.

– ۹۹۷ م/ ۳۸۷ ه. مرگ وزیر ابونصر . نصب ابوالمظفر محمدبن ابراهیم‌البرغشی . مرگ خوارزمشاه مأمون بن محمد . پسراو علی‌بن مأمون.

– ۹۹۷–۹۹۹ م/ ۳۸۷–۳۸۹ ه. منصوربن نوح‌بن منصور .

– ۹۹۷–۹۹۸ م/ ۳۸۷–۳۸۸ه. اسماعیل‌بن سبکتگین درغزنی.

– ۹۹۸–۱۰۳۰ م/ ۳۸۸–۴۲۱ ه. محمودبن سبکتگین در غزنی.

– ۹۹۸ م/ ۳۸۸ه. پیروزی بگتوزون برابوالقاسم سیمجوری . فرار برغشی وزیر.مرگ ارسلان خان علی.

– ۹۹۹ م/ ۳۸۹ ه. عبدالملک‌بن نوح‌بن منصور. پیروزی محمود و جلوس او برتخت سلطنت با تشریفات رسمی . مرگ فایق . اشغال بخارا توسط قراخانیان .

– ۱۰۰۰ م/ ۳۹۱ ه. بازگشت اسماعیل منتصر به بخارا .

– ۱۰۰۱ م/ ۳۹۲ ه. رفتن رسولان محمود به‌نزد ایلك نصر دراوزگند .

– ۱۰۰۳ م/ ۳۹۴ ه . منتصر بار دوم به ماوراءالنهر آمد . پیروزی وی در زیر حصار سمرقند . عقب نشینی.

– ۱۰۰۴ م/ ۳۹۵ ه . ناکامی منتصر درنسا وابیورد. پیروزی وی در دبوسیه وبورنمد، وشکست او درصحرای گرسنه [بین دیزك وخواس؟] . عملیات ناموفق در ناحیهٔ بخارا .

– ۱۰۰۵ م/ ۳۹۶ ه. مرگ منتصر .

– ۱۰۰۶ م/ ۳۹۷ ه. هجوم قراخانیان به خراسان .

– ۱۰۰۷-۰۸ م/ ۳۹۸-۳۹۹ ه. هجوم مجدد قراخانیان .

– ۱۰۰۸ م/ ۳۹۸ ه . شکست قراخانیان درچرخیان . [متن عربی عتبی منینی ص۸۴ ؛

گردیزی ص ۱۷۹ حاشیه].

– ۱۰۱۰–۱۰۱۱ م/ ۴۰۱–۴۰۲ هـ. قحطی درخراسان .

– ۱۰۱۱–۱۰۱۲م/۴۰۲–۴۰۳ هـ. صلح ایلك‌نصر باطغان‌خان کاشغری . رفتن رسولان ایشان به نزد محمود .

– ۱۰۱۲–۱۰۱۳ م/ (؟) ۴۰۳–۴۰۴ هـ. مرگ ایلك‌نصر . ایلك احمدبن علی. محمد بن علی (ارسلان خان) در بخارا .

– ۱۰۱۳–۱۴ م/ ۴۰۴–۰۵ هـ. مرگ وزیر ابوالعباس فضل‌بن احمدالاسفراینی . قدر خان یوسف دریارکند .

– ۱۰۱۴ م/ ۴۰۵ هـ. میمندی وزیر از خوارزمشاه مامون بن مأمون خواست که [بنام محمود] خطبه خوانده شود .

– ۱۰۱۴–۱۵ م/ ۴۰۵–۴۰۶ هـ. قدرخان یوسف درکاشغر.

– ۱۰۱۵–۱۶ م/ ۴۰۶–۴۰۷ هـ. ازدواج خوارزمشاه مأمون با خواهرمحمود .

– ۱۰۱۶ م/ ۴۰۷ هـ . جنگهای خانگی میان قراخانیان . وساطت خوارزمشاه .

– ۱۰۱۶–۱۷ م/ ۴۰۷–۴۰۸ هـ. (؟) مرگ ایلك احمدبن علی.

– ۱۰۱۷ م/ ۴۰۸ هـ. مرگ خوارزمشاه مامون . تسخیر خوارزم بدست محمود . نصب التونتاش به‌خوارزمشاهی .

– ۱۰۱۷–۱۰۱۸ م (۱۰۱۲–۱۳)/ ۴۰۸–۴۰۹ هـ. (۴۰۳–۴۰۴هـ) . شکست ترکان بت پرست هفت آب . مرگ طغان‌خان .

– ۱۰۲۴–۱۰۲۵ م/ ۴۱۵–۴۱۶ هـ. مرگ ارسلان خان محمدبن علی .

– ۱۰۲۵ م/ ۴۱۶ هـ. محمود درماوراءالنهر. دیدار وی با قدرخان .

– ۱۰۲۶ م/ ۴۱۷ هـ . تسخیر بلاساغون از طرف قدرخان . طغان خان در اخسیکت .

رسولان قیاخان وبغراخان به‌نزد محمود رفتند. رسولان خلیفه قادر .

– ۱۰۳۰ م/ ۴۲۱ هـ. محمدبن محمود درغزنی .

– ۱۰۴۱–۱۰۳۰ م/ ۴۳۳–۴۲۱ هـ. مسعودبن محمود در غزنی.
– ۱۰۳۱ م / ۳ – ۴۲۲ هـ . رفتن رسولان مسعود به کاشغر . آمدن رسولان خلیفه به نزد مسعود .
– ۱۰۳۲ م/ ۴۲۴ هـ . مرگ قدرخان . ارسلان خان سلیمان . لشکرکشی التونتاش به بخارا و مرگ وی .
– ۱۰۳۵–۱۰۳۲ م/ ۴۲۷–۴۲۴ هـ. هرون‌بن التونتاش درخوارزم.
– ۱۰۳۴ م / ۴۲۶ هـ . مرگ علی‌تگین . هجوم کمبجیان به ختل وترکمنان به قوادیان (قبادیان) . قیام هارون . سلجوقیان درخوارزم . بازگشت رسولان مسعود از کاشغر. ورود رسولان بغراخان .
– ۱۰۴۱–۱۰۳۵ م/ ۴۳۳–۴۲۷ هـ. اسماعیل خندان‌بن التونتاش درخوارزم .
– ۱۰۳۵ م / ۴۲۷ هـ . سلجوقیان در خراسان. حملهٔ پسران علی تگین به صغانیان [چغانیان] وترمذ . رفتن رسولان ایشان به‌نزد مسعود.
– ۱۰۳۶ م/ ۴۲۸ هـ. رفتن رسولان جدیدی از طرف پسران علی‌تگین به نزد مسعود . رسولان مسعود به ماوراءالنهررفتند .
– ۱۰۳۷ م / ۴۲۹ هـ . عزیمت رسولان مسعود به ترکستان . رسولان ترکستان در دربار مسعود .
– ۱۰۳۸ م/ ۴۳۰ هـ. قیام بوری تگین ابراهیم‌بن نصر در ماوراءالنهر . ارسال منشور خوارزم برای شاه ملك جندی .
– ۱۰۳۹–۱۰۳۸ م/ ۴۳۱–۴۳۰ هـ. لشکرکشی مسعود به صغانیان در زمستان.
– ۱۰۳۹ م/ ۴۳۱ هـ. موفقیتهای بوری‌تگین در ماوراءالنهر.
– ۱۰۴۰ م/ ۴۳۲ هـ. پیکار دندانقان . افتادن خراسان به دست سلجوقیان .
– ۱۰۴۱ م/ ۴۳۳ هـ. محمدبن محمود (بار دوم) در غزنی . تسخیر خوارزم ازطرف شاه ملك .

– ۱۰۴۸-۱۰۴۱ م/ ۴۴۰-۴۳۳ هـ. مودودبن مسعود در غزنی .

– ۱۰۴۲-۱۰۴۱ م/ ۴۳۴-۴۳۳ هـ. (؟) ابراهیم‌بن نصر در بخارا.

– ۱۰۴۳ م/ ۴۳۵ هـ. تسخیرخوارزم بدست سلجوقیان .

– ۱۰۴۵-۱۰۴۴ م/ ۴۳۷-۴۳۶ هـ. نهضت شیعه درماوراءالنهر.

– ۱۰۶۸-۴۷ – ۱۰۴۶ م / ۴۶۱ – ۴۴۰ – ۴۳۹ هـ . طمغاج خان بن ابراهیم نصر در سمرقند .

– ۱۰۵۹ م/ ۴۵۱ هـ. پیمان میان غزنویان وسلجوقیان .

– ۱۰۶۱ م/ ۴۵۳ هـ. رفتن رسولان طمغاج‌خان به بغداد .

– ۱۰۶۴ م/ ۴۵۷ هـ. لشکرکشی الب ارسلان به ختل .

– ۱۰۶۵ م/ ۴۵۸ هـ. شمس‌الملک نصربن ابراهیم درسمرقند .

– ۱۰۶۸ م/ ۴۶۱ هـ . سوزاندن مسجد جامع بخارا .

– ۱۰۶۹ م/ ۴۶۲ هـ . تجدید ساختمان مسجد بخارا . اعدام امام الصفار.

– ۱۰۷۲ م/ ۴۶۵ هـ . لشکرکشی البارسلان به ماوراءالنهر. مرگ وی . شمس‌الملک در ترمذ و بلخ .

۱۰۷۳ م/ ۴۶۶ هـ. عدم موفقیت ایاز در ترمذ .

– ۱۰۷۴ م (۱۰۷۳) / ۴۶۷ هـ (۴۶۶ هـ) . افتادن ترمذ به دست ملکشاه . عقد پیمان صلح با شمس‌الملک .

– ۷۹-۱۰۷۸ م/ ۴۷۲-۴۷۱ هـ . ساختمان «رباط‌الملک» .

– ؟ – ۱۰۸۰ م/ ۴۷۳ هـ. خضربن ابراهیم در سمرقند .

– ۱۰۹۵ م/ ۴۸۸ هـ. (با فاصله‌ای میان دو اقامت) احمد بن خضر درسمرقند .

– ۱۰۸۹ م/ ۴۸۲ هـ. تسخیر ماوراءالنهر ازطرف ملکشاه .

– ۱۰۹۰ م/ ۴۸۳ هـ. قیام درماوراءالنهر ولشکرکشی مجدد ملکشاه .

– ۱۰۹۵ م/ ۴۸۸ هـ. اعدام احمد خان.

– ۱۰۹۷ م/ ۴۹۱ ﻫ. ماوراءالنهر بزیرفرمان سلطان برکیارق درآمد . مرگ‌خوارزمشاه اکنجی‌بن قشقار .

– (۱۱۲۸) ۱۰۹۷–۱۱۲۷ م/ (۵۲۳)۴۹۱–۵۲۱ ﻫ. خوارزمشاه قطب‌الدین محمد

– ۱۱۰۲ – (؟) ۱۰۹۹ م/ ۴۹۶– (؟) ۴۹۳ ﻫ. قدرخان جبرائیل در ماوراءالنهر .

– ۱۱۰۲ م/ ۴۹۶ ﻫ. شکست قدرخان جبرائیل درترمذ .

– ۱۱۰۲–۱۱۳۰ م/ ۴۹۶–۵۲۵ ﻫ. ارسلان خان محمدبن سلیمان .

– ۱۱۰۳ م/ ۴۹۷ ﻫ. خروج ساغربیك در ماوراءالنهر .

– ۱۱۰۹ م/ ۵۰۳ ﻫ. خروج مجدد ساغر بیك .

– ۱۱۱۵–۱۶ م/ ۵۰۹ ﻫ. مرگ شیخ‌نمدپوش.

– ۱۱۱۹ م/ ۵۱۳ ﻫ. ساختمان نمازگاه عید دربخارا .

– ۱۱۲۱ م/ ۵۱۵ ﻫ. ساختمان مسجد جامع نو دربخارا .

– ۱۱۲۷ م/ ۵۲۱ ﻫ. پایان ساختمان مناره دربخارا .

– ۱۱۲۷–۱۱۵۶ م/ (۱۱۲۸) / ۵۵۱–(۵۲۲) ۵۲۱ ﻫ. خوارزمشاه آتسز بن محمد.

– ۱۱۳۰ م/ ۵۲۵ ﻫ. تسخیر سمرقند بدست سنجر.

– ۱۱۳۲ م/ ۵۲۷ ﻫ. خروج قدرخان احمد در ماوراءالنهر.

– ۱۱۴۱ (–؟) ۱۱۳۲ م/ ۵۳۶ –؟ ۵۲۷ ﻫ. رکن‌الدین محمود بن محمد در سمرقند.

– ۱۱۳۷ م/ ۵۳۲ ﻫ. پیروزی قراختائیان برمحمود خان .

– ۱۱۳۸ م/ ۵۳۳ ﻫ . خروج آتسز . لشکرکشی سنجر به خوارزم . شکست آتسز . سلیمان بن محمد درخوارزم.

– ۱۱۳۹ م/ ۵۳۴ ﻫ . بازگشت آتسز بخوارزم . فرار سلیمان .

– ۱۱۳۹–۱۱۴۰ م/ ۵۳۴–۵۳۵ ﻫ. لشکرکشی آتسز به بخارا .

– ۱۱۴۱ م/ ۵۳۶ ﻫ. فرمانبرداری آتسز از سنجر . شکست سنجر در قطوان . تسخیر ماوراءالنهر از طرف قراختاییان . لشکرکشی آتسز به خراسان . هجوم

قراختائیان به خوارزم .

– ۱۱۴۲ م/ ۵۳۷ ه. فتح نیشابور بدست آتسز . احیای حکومت سنجر درخراسان .

– ۱۱۴۴ م/ ۵۳۹ ه. لشکرکشی سنجر بهخوارزم . حملهٔ غزان به‌بخارا .

– ۱۱۴۷–۱۱۴۸ م/ ۵۴۲–۵۴۳ ه . لشکرکشی سوم سنجر به خوارزم .

– ۱۱۵۲ م/ ۵۴۷ ه. تسخیر جند ازطرف آتسز . مرگ سلطان مسعود .

– ۱۱۵۳ م/ ۵۴۸ ه . اسیرکردن غزان سنجر را.

– ۱۱۵۳–۱۱۵۴ م/ ۵۴۸–۴۹ ه. خوارزمیان در بیهق .

– ۱۱۵۶ م/ ۵۵۱ ه. قتل طمغاج‌خان ابراهیم‌بن سلیمان . لشکرکشی‌آتسز به خراسان. آزادی سنجر از اسارت .

– ۱۱۶۳ – ۱۱۵۶ م / ۵۵۹ – ۵۵۱ ه . چغری خان جلال الدین علی بن حسن در سمرقند .

– (۱۱۷۳–۱۱۷۰) ۱۱۷۲–۱۱۵۶ م/ (۵۶۹–۵۶۶) ۵۶۸–۵۵۱ ه.[1] خوارزمشاه ایل ارسلان بن آتسز.

– ۱۱۵۷م/ ۵۵۲ ه. مرگ سلطان سنجر.

– ۱۱۵۷–۱۱۶۲ م/ ۵۵۲–۵۵۸ ه. رکن الدین محمود درخراسان .

– ۱۱۵۸ م/ ۵۵۳ ه. لشکرکشی ایل ارسلان به ماوراءالنهر .

– ۱۱۶۱ م/ ۵۵۷ ه . غارت دهستان و گرگان توسط غزان .

– ۱۱۶۲–۱۱۷۴ م/ ۵۵۸–۵۷۰ ه . مؤیدالدوله آی ابه درخراسان .

– ۱۱۶۳ م/ ۵۵۹ ه. منشور از طرف سلطان ارسلان سلجوقی بنام مؤید .

– ۱۱۶۳–۱۱۷۸–۹ م/ ۵۷۴ – ۵۵۹ ه. قلیج طمغاج‌خان مسعود بن علی درسمرقند.

– ۱۱۶۵ م/ ۵۶۱ ه. جنگ میان مؤید وایل‌ارسلان . هجوم قراختائیان به‌بلخ‌واندخود. ابراهیم حسین دراوزگند . تجدید بنای حصارشهربخارا .

۱ـ <درمتن و.و. بارتولد چنین‌است .ــ تحریریه>.

– (۱۱۶۹–۱۱۷۰) ۱۱۷۲ – ۱۱۷۱ م/ (۵۶۶ – ۵۶۵) ۵۶۸ – ۵۶۷ ه. هجوم قراختائیان به خوارزم .

– ۱۱۷۲ م/ ۵۶۸ ه. خوارزمشاه سلطان شاه . عزل او .

– ۱۱۷۲–۱۲۰۰ م/ ۵۶۸–۵۹۷ ه. خوارزمشاه تکش بن ایل‌ارسلان .

– ۱۱۷۳–۷۴ م/ ۵۶۹–۵۷۰ ه. تسخیر غزنه به دست غوریان .

– ۱۱۷۴ م/ ۵۷۰ ه. شکست مؤید در شوبرلی .

– ۱۱۷۴–۱۱۸۵ م/ ۵۷۰–۵۸۱ ه. طغان‌شاه درنیشابور.

– ۱۱۷۵–۷۶ م/ ۵۷۱–۷۲ ه . تسخیرهرات بدست غوریان .

– (؟) ۱۱۷۸–۷۹–۱۲۰۱ م/ (؟) ۵۷۴–۵۹۸ ه. الغ سلطان ابراهیم بن حسین در سمرقند .

– ۱۱۸۱–۱۱۹۳ م/ ۵۷۷–۵۸۹ ه. سلطان شاه درمرو وسرخس وطوس .

– ۱۱۸۱ م/ ۵۷۷ ه. اعزام رسولان ملك غور به خوارزم . الپ قرا اوران با قیچاقیان در خوارزم .

– ۱۱۸۳ م/ ۵۷۹ ه . پیروزی سلطان‌شاه برغیاث‌الدین غوری .

– ۱۱۸۵–۱۱۸۷ م/ ۵۸۱–۵۸۳ ه. سنجرشاه درنیشابور .

– ۱۱۸۷ م/ ۵۸۳ ه . تسخیر نیشابور بدست تکش . ملك‌شاه بن تکش در نیشابور.

– ۱۱۹۲ م/ ۵۸۸ ه. نخستین لشکرکشی تکش به‌عراق .

– ۱۱۹۳ م / ۵۸۹ ه . مرگ سلطان شاه . ملکشاه در مرو و قطب الدین محمد در نیشابور .

– ۱۱۹۴ م/ ۵۹۱ ه. تسخیر عراق بدست تکش . مرگ سلطان طغرل سلجوقی.

– ۱۱۹۵ م/ ۵۹۲ ه. لشکرکشی تکش به سغناق .

– ۱۱۹۶ م/ ۵۹۳ ه. پیروزی خوارزمیان برلشکر بغداد .

– ۱۱۹۷ م/ ۵۹۴ ه . مرگ ملکشاه بن تکش.

ـ ۱۱۹۸ م/۵۹۵ ﻫ. لشکرکشی قطب‌الدین محمد والپ درک به دشت .

ـ ۱۱۹۹ م/ ۵۹۶ ﻫ. لشکرکشی قایرتوقوخان علیه الپ درک.

ـ ۱۲۲۰ ـ ۱۲۰۰ م/ ۶۱۷ـ۵۹۷ ﻫ. خوارزمشاه علاء الدین محمدبن تکش.

ـ ۱۲۱۲ ـ (؟) ۰۱ ـ ۱۲۰۰ م/ ۶۰۹ ـ (؟) ۵۹۸ ـ ۵۹۷ ﻫ . «سلطان‌السلاطین» عثمان بن ابراهیم درسمرقند.

ـ ۱۲۰۳ م/ ۶۰۰ ﻫ . احیای حکومت خوارزمیان در خراسان . پیروزی چنگیزخان بر کرائیتیان .

ـ هجوم غوریان به‌خوارزم . شکست شهاب الدین غوری دراندخود.

ـ ۱۲۰۵ م/ ۶۰۲ ﻫ. حملهٔ تاج‌الدین زنگی به مروالرود. شکست واعدام وی. تسخیر ترمذ توسط غوریان

ـ ۱۲۰۶ م / ۶۰۳ ﻫ . مرگ شهاب الدین غوری . در آمدن بلخ و هرات و غور به زیر فرمان خوارزمشاه . متحد شدن مغولستان در تحت حکومت چنگیز خان .

ـ ۱۲۰۷ م/ ۶۰۴ﻫ. بازگشت خوارزمشاه به‌خوارزم. تسخیربخارا بدست وی. شکست او درپیکار با قراختائیان . قیام درنیشابور و هرات .

ـ ۱۲۰۸ م/ ۶۰۵ ﻫ. احیای حکومت خوارزمیان درخراسان ، فرارکوچلك ونایمانیان به متصرفات قراختائیان .

ـ ۱۲۰۹ م / ۶۰۶ ﻫ . رسولان قراختائیان در خوارزم . لشکرکشی خوارزمشاه علیه قبچاقیان. خروج ایدوقوت اویغورعلیه قراختائیان وسر به‌اطاعت‌مغولان‌نهادن او. قیام کوچلك .

ـ ۱۲۱۰ م / ۶۰۷ ﻫ . تسخیر سمرقند بدست قراختائیان . موفقیت های کوچلك . عقب‌نشینی قراختائیان از سمرقند . پیروزی خوارزمشاه درجلگهٔ ایلامش.

ـ ۱۲۱۱ م / ۶۰۸ ﻫ . عزل‌گورخان و افتادن حکومت بدست کوچلك .

درآمدن بخش شمالی هفت‌آب بزیرفرمان مغولان.

ـ ۱۲۱۲ م/ ۶۰۹ هـ . قیام در سمرقند علیه خوارزمشاه ، نابودی دودمان قراختائیان.

ـ ۱۲۱۲ (۱۲۱۴) م/ (۶۱۱) ۶۱۰ هـ. تسخیر ترکستان شرقی بدست کوچلك.

ـ ۱۲۱۵ م/ ۶۱۲ هـ. تسخیر غزنه توسط خوارزمشاه .

ـ ۱۲۱۶-۱۲۱۵ م/ ۱۳-۶۱۲ هـ. لشکرکشی خوارزمشاه علیه قپچاقیان ، برخورد با مغولان ، رفتن رسولان خوارزمشاه به نزد چنگیزخان .

ـ ۱۲۱۶ م/ ۶۱۳ هـ. قتل مجدالدین بغدادی

ـ ۱۲۱۷ م / ۶۱۴ هـ . لغو خطبه که به نام خلیفه ناصر خوانده می‌شد . لشکرکشی ناموفق خوارزمشاه به‌بغداد.

ـ ۱۲۱۸ م/ ۶۱۵ هـ. رسولان چنگیزخان به‌نزد خوارزمشاه . غارت وکشتار بازرگانان دراترار . تسخیر ترکستان شرقی توسط مغولان .

ـ ۱۲۱۹م/ ۶۱۶ هـ. چنگیزخان درایرتیش [اردیش] ، نقشه ساختمان حصارهای طویل درناحیهٔ سمرقند .

ـ ۱۲۲۰ م/ ۶۱۷ هـ . فتح ماوراءالنهر به دست مغولان . هجوم و ورود افواج مغول به ایران

ـ ۱۲۳۱ - ۱۲۲۰ م/ ۶۲۹ - ۶۱۷ هـ . (باوقفه‌ای) خوارزمشاه جلال‌الدین بن‌محمد

ـ ۱۲۲۱ م/ ۶۱۸ هـ ، فتح خوارزم وخراسان وافغانستان به دست مغـولان . پیروزی جلال‌الدین درپروان . شکست او درکرانهٔ رود سند [هندوس] وفرار وی‌به هندوستان . ویرانی غزنه به‌دست مغولان .

ـ ۱۲۲۲ م/ ۶۱۹ هـ. کوش‌تگین درمرو . حملهٔ وی به‌بخارا . فرونشاندن نایرهٔ قیام‌در مرو وهرات ، بازگشت چنگیزخان به سمرقند .

ـ ۱۲۲۳ - ۱۲۲۲ م/ ۶۲۰ - ۶۱۹ هـ. تاج الدین عمر بن مسعود در مرو وابیورد و خرقان .

- ۱۲۲۳ م/ ۶۲۰ ﻫ . ویرانی کامل و نهائی مرو بدست مغولان . چنگیزخان در درهٔ چیرچیك وصحرای قلان باشی . دیدار وی با پسران .
- ۱۲۲۴ م/ ۶۲۱ ﻫ. چنگیزخان در ایرتیش .
- ۱۲۲۵ م/ ۶۲۲ ﻫ. بازگشت چنگیزخان به مغولستان .
- ۱۲۲۷ م/۶۲۴ ﻫ. مرگ جوچی [توشی] ، مرگ چنگیزخان .
- ۱۲۴۲ - ۱۲۲۷ م/ ۶۴۰ - ۶۲۴ ﻫ. ۱ حکومت جغتای به سمت خان اولوس ماوراءالنهر وهفت‌آب و ترکستان شرقی .
- ۱۲۲۹ م / ۶۲۷ ﻫ . قورولتای بزرگ در مغولستان و اعلام اوکتای به سمت خان بزرگ .
- ۱۲۴۱- ۱۲۲۹ م/ ۶۳۹-۶۲۷ ﻫ. دوران حکومت خان بزرگ اوکتای قاآن .
- ۱۲۳۵ م/ ۶۳۳ ﻫ . قورولتای درمحل تالان دبه . تعیین میزان مالیاتها و تأسیس‌پست دولتی [یام] .
- ۱۲۳۸ م/ ۶۳۶ ﻫ . قیام روستائیان و پیشه‌وران به پیشوائی محمود تارابی (طارابی) در واحهٔ بخارا .
- ۴۰-۱۲۳۹ م / ۶۳۷ ﻫ . اوکتای قاآن ساکنان بخارا را که در قیام شرکت کرده بودند مورد عفو قرار داد . برکناری محمود یلواچ . از ولایت ماوراءالنهر .
- ۱۲۸۹ (؟) - ۱۲۴۱ (؟) م / (؟) ۶۸۸ - (؟) ۶۳۹ ﻫ . حکومت مسعود بیك بن محمود یلواچ درماوراءالنهر ازطرف خان بزرگ .

---

۱ - <دنبالهٔ جدول تاریخ وقایع در فاصله ۱۲۲۷ تا ۱۲۶۹ م / ۶۲۴ تا ۶۶۸ ﻫ. (مربوط به فصل پنجم‌که برای باراول منتشرمیشود) توسط ای.پ.پطروشفسکی تنظیم شده است وفقط تواریخ وقایع آن چنان‌که بارتولد در فصل پنجم آورده نقل شده. - تحریریه>.

ـ ۱۲۴۶ ـ ۱۲۴۱ م/ ۶۴۴ ـ ۶۳۹ ﻫ . حکومت توراکیناخاتون بیوهٔ اوکتای قاآن ازطرف گیوك‌خان پسر او دراولوس خان بزرگ.

ـ ۱۲۴۷ ـ ۱۲۴۲ م/ ۶۴۵ ـ ۶۴۰ ﻫ . حکومت قراهلاکو بن موتوگن [در وصاف « ماسیکان » آمده وقزوینی «ماتیکان» ضبط کرده] بن جغتای در اولولوس جغتای .

ـ ۱۲۴۶ م (اکتبر ۱۲۴۵ م ؟) / ۶۴۴ ﻫ. قورولتای بزرگ در مغولستان و اعلام‌گیوك به سمت خان بزرگ .

ـ ۱۲۴۸ ـ ۱۲۴۶ م / ۶۴۶ ـ ۶۴۴ . حکومت خان بزرگ گیوك قاآن .

ـ ۱۲۵۲ ـ ۱۲۴۷ م / ۶۵۰ ـ ۶۴۵ ﻫ . حکومت یسو منکو فرزند ارشد جغتای در اولوس جغتای .

ـ ۱۲۴۸ م (بهار) / ۶۴۶ ﻫ . مرگ گیوك قاآن درناحیهٔ بیش بالیغ.

ـ ۱۲۴۸م (پایان سال) ۶۴۷ ﻫ . سفارت ایلچکدای به نزد پادشاه فرانسه لوئی نهم [سن لوئی]که درقبرس قرار داشته .

ـ ۱۲۵۱ ـ ۱۲۴۸ م / ۶۴۹ ـ ۶۴۶ ﻫ . فترت بین دوسلطنت در اولوس خان بزرگ حکومت اغول غایمش خاتون بیوهٔ گیوك قا آن .

ـ ۱۲۵۰ م/ ۶۴۸ ﻫ . قورولتای درآلاقماق ، واقع دردشت قپچاق ، تحت رهبری باتو خان (مجلس بمنظور تعیین وارث تخت خانی).

ـ ۱۲۵۱ م / ۶۴۹ ﻫ . قورولتای بزرگ در قراقروم و اعلام منکو فرزند تولوی خان . به سمت خان بزرگ

ـ ۱۲۵۹ ـ ۱۲۵۱ م / ۶۵۸ ـ ۶۴۹ ﻫ . دوران حکومت منکو قا آن، خان بزرگ .

ـ ۱۲۵۲ ـ ۱۲۵۱ م / ۶۵۰ ـ ۶۴۹ ﻫ . محاکمات و اعدام پادشاه زادگان وامیرانی که بامنکوقاآن دشمنی می‌ورزیدند . اعدام طوقاشی خاتون وقداقاج‌خاتون واغول غایمش‌خاتون . اعدام قداق وجینقای .

ـ ۱۲۵۲ ـ ۱۲۵۱ م/ ۶۵۰-۶۴۹ ه. استقرار مجدد قراهلاکو به فرمان منکوقاآن در راس اولوس‌جغتای (اسمی نه‌رسمی).

ـ ۱۲۵۲ م/ ۶۵۰ ه. لشکرکشی جنودخان بزرگ به ماوراءالنهر. مرگ قراهلاکو. قتل یسومنکو. نصب ارغنه خاتون [اورقنه] بیوۀ قراهلاکو، به‌فرمان منکو قاآن، به‌حکومت اولوس جغتای.

ـ ۱۲۵۲م (دسامبر)/ ۶۵۱ه. محاکمه واعدام ایدیقوت اویغور در اردوی خان‌بزرگ.

ـ ۱۲۵۲ (؟) م/ ۶۵۰ ه. وضع موازین جدید مالیاتی. لغو یرلیغها وپایزه‌هائی‌که بعد ازمرگ چنگیزخان داده شده بوده.

ـ ۱۲۵۳ (تابستان) م/ ۶۵۱ ه. ورود روبروك به‌اردوی سرتاق.

ـ ۱۲۵۳ (پایان دسامبر) م/ ۶۵۱ ه. ورود روبروك به اردوی خان بزرگ.

ـ ۱۲۵۴ م/ ۶۵۲ ه. پذیرائی ارغنه خاتون [اورقنه] درآلمالیغ ازهلاکوخان که با لشکریان به‌فرمان منکوقاآن به سوی مغرب روان‌بود.

ـ ۱۲۵۵ (پائیز) م/ ۶۵۳ ه. پذیرائی مسعود بك والی و حاکم ماوراءالنهر در کان‌گل نزدیك سمرقند ازهلاکوخان.

ـ ۱۲۵۵ م/ ۶۵۳ ه. مرگ باتوخان. سرتاق درسمت خانی اولوس‌جوچیان [توشیان]

ـ ۱۲۵۶ (ژانویه) م/ ۶۵۴ ه. عبور هلاکوخان باتفاق لشکرازآمودریا.

ـ ۱۲۶۶-۱۲۵۶ م/ ۶۶۵-۶۵۴ ه. برکه درسمت خانی اولوس‌جوچیان [توشیان].

ـ ۱۲۵۹ م/ ۶۵۸ ه. مرگ منکوقاآن.

ـ ۱۲۶۰ م/ ۶۵۹ ه. انتخاب قبلای خان را درچین واریغ‌بوکا را درمغولستان به‌سمت خان بزرگ دریك زمان. آغازجنگهای خانگی برسراشغال سریر خانی.

ـ ۱۲۶۱ م/ ۶۶۰ ه. تسخیرماوراءالنهر [بنام اریغ بوکا] توسط آلغوبن بایداربن جغتای.

ـ ۱۲۶۲ م/ ۶۶۱ ه. آغازجنگ میان هلاکوخان وبرکه [برکای]خان. نخستین‌رسولان

سلطان مصر به‌دربار برکه خان آمدند .

– ۱۲۶۳ م (؟) / ۶۶۲ هـ . غارت و کشتار «هزاره‌های» متعلـق به اولوس جوچیان [توشیان] دربخارا .

– ۱۲۶۴–۱۲۶۲ م/ ۶۶۳–۶۶۱ هـ. جنگ‌آلغو با اریغ‌بوکا .

– ۱۲۶۴ م/ ۶۶۳هـ. پایان جنگ خانگی. اطاعت اریغ‌بوکا ازقبلای قاآن. مرگ‌آرغو. مرگ ارغنه خاتون [اورقنه خاتون] .

– ۱۲۶۴ م (اکتبر) / ۶۶۳ هـ. اعلام براق بن یسو ـ توا بن موتوگن [ماسیگان ، «ماتیکان»] بن جغتای به‌سمت خانی اولوس جغتای .

– ۱۲۶۶–۱۲۶۵ م/ ۶۶۵–۶۶۴ هـ . جنگ قبلای قاآن با براق . غارت ختن به دست براق . تسخیرهفت آب بدست قیدو نوادهٔ اوکتای .

– ۱۲۶۸ – ۱۲۶۷ م/ ۶۶۷–۶۶۶ هـ. جنگ میان براق وقیدو [قایدو] .

– ۱۲۶۸ م/ ۶۶۷هـ. صلح قیدو وبراق .

– ۱۲۶۹ م/ ۶۶۸ هـ . قورولتای در درهٔ رود تلاس [تلاش ، تلس= طـراز] . تقسیم اولوس‌جغتای میان براق وقیدو ومنکوـ تیمور [خان اولوس جوچی[توشی]

ضمیمه ها

رئوس مطالب

رسالهٔ پایان تحصیل تحت عنوان
« ترکستان در زمان هجوم مغولان »[1]

۱ ـ در ماوراءالنهر پیش از تسخیر آنجا بدست اعراب فرمانروائی به طبقهٔ زمین داران ـ یا «دهقانان» تعلق داشت که در قصرهای مستحکم زندگی می‌کردند و به هنگام جنگ هم اینان اسواران شوالیه گونه‌ای را تشکیل می‌دادند . درکنار اشراف اصل وتبار اشراف پول و مال وجود داشتند و افراد آن از لحاظ شیوهٔ زندگی با دهقانان فرقی نداشتند . اصطلاح « دهقان » در مورد امیران محلی‌نیزبکار می‌رفته‌است واینان نخستین درباریان بودند .

۲ـ امویان ووالیان وحکام منصوب ازطرف ایشان مقاصد وسیع‌دولت داری نداشتند وفقط مراقب بودندکه قدرت خویش را میان اعراب حفظ کنند

۱ـ < از روی متن منضم به چاپ اول «ترکستان» به زبان روسی، که درسال ۱۹۰۰ میلادی (تحت عنوان «رئوس مطالب») طبع شده، نقل می‌شود. ـتحریریه>

و ازمردم محلی فرمانبردار مالیات و ازامیران مطیع و دست نشانده (واسالها) باج وصول کنند . حکام و والیان غالباً عوض می‌شدند ولی ضمناً از اقامت کوتاه خویش درکشور استفاده کرده املاك واراضی‌وسیع بدست می‌آوردند و علی‌الرسم املاك دردست بازماندگان ایشان باقی می‌ماند .

۳ـ عباسیان برخلاف‌امویان می‌خواستند دولتی تأسیس کنندکه نواحی عرب نشین و ایرانی نشین با حقوق مساوی جزء آن باشند . سازمان سلطنت سامانیان دراین زمینه نمونهٔ ایشان بوده است. بتدریج خلفا ادارهٔ امورنواحی شرقی رابه نمایندگان اشراف محلی‌سپردند و ازمیان اینان دودمانهای طاهریان وسامانیان برخاستند .

۴ـ دوران طاهریان وسامانیان را میتوان عصر «سلطنت مطلقهٔ منوّره » نامید . سلاطین مزبور بدون آنکه دست به اصلاحات اجتماعی شدید بزنند می‌کوشیدند تا حکومت ثابت و استوار و آرامش را درکشور مستقرسازند و طبقات مستمند را دربرابرتضییقات حمایت نمایند وبه ترقی صنعت وبازرگانی ومعارف کمك کنند .

۵ـ فرق‌شیعه وخوارج‌وطبقهٔ «مبارزان راه دین » مبین‌گرایشهای چشم‌گیرتر دموکراسی بودند و بانظام دولتی وقت دشمنی می‌ورزیدند . دودمان صفاریان بوسیلهٔ متحد ساختن عناصر گوناگون و مختلف الأصل عامه («دموکراتیك») اعتلا یافت .

۶ ـ کوششهای سامانیان در زمینهٔ دولت داری با مقاومت دهقانان و نگهبانان ترك سلطان مواجه شد . در مبارزه‌ای که میان اشراف لشکری و مقام سلطنت درگرفته‌بود روحانیان جانب‌اشراف لشکری‌را گرفته بودند. مخالفت این طبقات کار تسخیر کشور را برای ترکان آسان کرد .

۷ ـ اندیشهٔ دولت مداری در زمان غزنویان و بویژه درعهد محمود به اوج خود رسیده بود. نفوس کشور به دودسته تقسیم شده بود : یکی‌لشکریان (که اکثراً از قبایل واقوام مختلف تشکیل شده بودند) که سلطان مواجبشان می‌پرداخت و در عوض از ایشان خدمت صادقانه می‌طلبید ، و دیگر رعایا که سلطان از ایشان در برابر دشمنان خارجی دفاع می کـرد و در عوض موظف بودند بی چون وچرا به وی مالیات پردازند . مردم حق نداشتند تمایلات ملی و میهن پرستی داشته باشند وحتی علیه دشمنان خارجی قیام کنند .

۸ ـ درعهد سلجوقیان و قراخانیان براثر اصل تصرفات عشیرتی که در میان صحرانشینان مزبور حکمفرما بـوده ـ اصل حکومت وقدرت واحد بـه ضعف گرائید. نخستین خانان ترك ماهواً باشاهان مستبد ایرانی تفاوت داشتند. جالب‌توجه‌ترین پدیده‌های این عصرعبارت بود ازلغودستگاه نظارت برحکام و والیان‌نواحی‌وکاهش اهمیت شغل دژخیم در باری. به رغم نیات خیر برخی ازسلاطین این دوران ، براثر شیوهٔ اختصاص حصه‌های اراضی به این وآن‌که ره‌آورد صحرانشینان بوده و درنتیجهٔ توسعهٔ شیوهٔ اقطاعات لشکری ، سیادت ایشان برای نواحی متبوعه مرگبار بوده است . بی‌بها شدن اراضی ملکی‌زمین دارانرا بالکل‌ازپای درآورد و درزمان هجوم مغول دیگر ازدهقانان‌ـ‌همچون قشری جداگانه ازساکنان آن سامان ـ یاد نشده است .

۹ـ خانان ترك بتدریج به سلاطین مستبد ایرانی مبدل شدند واین خود هم قومان ایشان را علیه آنان برانگیخت و در نتیجه آتش مبارزه میان شاغل تخت وتاج‌وصنف‌لشکری تیزترشد.روحانیان‌کماکان جانب‌صنف اخیرالذکر رامی‌گرفتند. مبارزه میان‌قدرت غیرروحانی وروحانی‌دردولت قراخانیان‌باعث اعدام چند تن ازشیخان ذینفوذ وقتل یکی از خانان به حکم روحانیان ،گشت.

۱۰ــ متصرفات اصلی غوریان و خوارزمشاهان واجد شرایط طبیعی بوده و واحدجغرافیائی ونژادی مستقلی‌را تشکیل می‌دادند و این خود موجب اعتلاء سلاطین مزبور گردید. خوارزمشاهان ازلحاظ ثبات وپی‌گیری ومهارت سیاسی‌درمقابل رقیبان خویش برتربودند وبتدریج دربخش شرقی جهان‌اسلام مقام اول را حایز گشتند .

۱۱ــ شیوهٔ حکومت محمدخوارزمشاه چنان بود که درعین حال صنف لشکری و روحانیان و عامهٔ مـردم را علیه وی برپاداشت و برانگیخت . وی مقام وزیراعظم سراسرملك خویش را لغو کرد وبدین طریق از اهمیت‌دستگاه اداری کشوری کاست . درمبارزه علیه دشمنان خارجی قادرنبود برهیچیك از عناصر دستگاه دولت و یا طبقه‌ای ازمردم کشور تکیه کند .

۱۲ــ هستهٔ لشکریان چنگیزخان را جندی تشکیل می‌داده که وی ازمیان اشراف صحرانشین برگزیده و سازمان درستی یافته بـوده . سازمان نیروهای جنگی و سازمان حکومت کشوری‌امپراطوری به‌همت شخص چنگیزخان داده شده بوده. مشاوران فرهنگی وبه ویژه نمایندگان فرهنگ اویغوری آلت‌فعلی در دست او بودند وبس .

۱۳ ــ چنگیزخان صادقانه مایـل بـود با دولت و کشور خوارزمشاه مناسبات بازرگانی داشته باشد و دلیلی در دست نیست که در حسن نیت وی شك کنیم . این تمایل وی با منافع صحرانشینان ومنافع تجارمسلمانی که در دربار مغول مقیم بودند منطبق وکاملا قابل توجیه است . چنین هم‌آهنگی میان تمایلات محمدخوارزمشاه که آرزوی انقیادآسیای شرقی را درسرمی‌پرورانده ومنافع بازرگانی اتباع وی وجود نداشته است .

۱۴ــ خبراعزام رسولان ازطرف خلیفه ناصربه مغولستان شایستهٔ اعتماد

نیست وبطور کلی برای این نظر که تصادم میان مغولان و مسلمانان را نفوذی خارجی تسریع کرده باشد ـ دلیلی دردست نیست .

۱۵ـ آسان گشوده شدن کشور خوارزمشاهان بدستمغولانرا می‌توان از یك سو براثر وضع کشور مزبور و از دیگـر سو سازمان عالی نیرو های جنگی مغولان دانست وتوجیه کرد .

لشکریان مغول تابع تنسیقات سخت بودند و هرگز برای خودنمائی و کسب امتیاز در قبال رفیقان خویش فرصت نمی‌جستند ولی ارادهٔ پادشاه و یا مأمور منصوب ازطرف وی را بادقت مجری می‌ساختند . سرداران لشکرفقط مجری گوش به فرمان و چیره دست چنگیزخان بودند و وی برحسب احتیاج سپاه‌های قشون‌خویش را تقسیم و پراکنده می‌کرده یا مجدداً گردمی‌آورده و به سرعت برای رفع عواقب ناکامیهای جنگی اقدام بعمل می‌آورد . از سوی دیگر پیشوایان مسلمان ، اعـم از جلال‌الدین خوارزمشاه و یا دیگران ، قادر بودند به یاری مشتی مردان معجزات دلیری از خود نشان دهند ولی بالکل از سازمان بخشودن به قوای مهم‌تر عاجز بودند و از عهدهٔ مهارکردن احساسات قومی در قشون خویش ، قشونی که از اقوام مختلفه تشکیل شده بوده ، بر- نمی‌آمدند .

سخنرانی پیش از دفاع از رسالهٔ پایان تحصیل[1]

بانوان و آقایان گرامی !

هنگامی که در اواسط قرن گذشته نخستین تألیف بزرگ در تاریخ آسیای میانه منتشر شد ، دگین مؤلف آن کتاب ناگزیر در برابر ملامت خرده گیران ازخویشتن دفاع کرد. می‌گفتند چرا موضوع تحقیق خویش را تاریخ اقوامی قرارداده که تاریخ ندارند و تاریخ ترکان مانند تاریخ ببران آن سامان شایستهٔ پژوهش وبررسی نمی‌باشد . دگین درپاسخ این سرزنش فقط می‌توانست گفت که مردم همه جا یکسانند و آن خشونت رسوم و اخلاق که موجب کراهت خاطر ما است غالباً توأم باصداقت بیشتر وصراحت و رُکی فزونترو وفای به

۱ــ < این سخنرانی ، نخستین باری است که از روی نسخهٔ خطی و. و. ــ بارتولد که در بایگانی فرهنگستان علوم شوروی گنجینهٔ ۶۸، فهرست ۱ ، شمارهٔ ۱۳ (در۱۶ ورق) مضبوط است ، چاپ می‌شود . ــ تحریریه > .

قول بیشتر وعیوب کمتر و بطور کلی با محاسن دیگر بسیار و بیشتر ـ بیشتر ازآنچه در زندگی آدمیزادگان با فرهنگ دیده می‌شود ـ توأم می‌باشد. درعهد دگین توقعات نسبت به منابع ومآخذ به حد امروزه نبود . بدین سبب دگین توانست به ذکراین کلیات اخلاقی اکتفا کند و درطریق تعیین‌مقام اقوام‌آسیای میانه درتاریخ‌جهان به یاری استنتاجات علمی واحقاق حقی که اقوام مزبور در جلب‌توجه نمایندگان علم تاریخ دارند کوششی بعمل نیاورد. نظر دگین نسبت به منابعی که در دست داشته نیز تابع عقاید زمان وی بوده است، زمانی که مورخ بیشتر رسام هنرمند بوده و کمتر دانشمند . دگین اصل منابع شرقی را که درآن عهد در دسترس بوده کماهوحقه مورد مطالعه قرار داده ویژگیهای نسبی مورخان چینی ومسلمان را بوجهی درخشان ـ درخشان برای آن زمان ـ بیان کرده است . وی بی‌قید وشرط نه از اینان متابعت کرد و نه از آنان و در مورد همهٔ منابع خویش شیوه‌های دانشمندان اروپائی را بکاربست ـ ولی‌البته دانشمندان آن عصر را . اوحتی این حق را برای خویشتن قائل شد که ضمن نقل قول سخنان رجال تاریخ سبك ادای منابع اصلی خویش را برحسب سلیقه و ذوق اروپائی تغییر دهد . و در موارد بسیار رجال چینی و ترك را به سبك و شیوهٔ گفتار درباریان فرانسه درقرن پیش به سخن درآورد .

پس از دگین تا انتشار آخرین تألیف کائن متوفی ، هیچ‌کس در صدد تحریر تاریخ اقوام آسیای میانه بطورمشروح برنیامد و این وظیفه را به عهده نگرفت . توجه محققان بیشتر به تاریخ پهناورترین امپراطوری صحرانشینان که تأثیر فزونتری در تاریخ اروپا داشته یعنی امپراطوری مغولان که به دست چنگیزخان تأسیس گشته بوده ، معطوف بوده است . مطالعهٔ تاریخ مغولان پیش ازانتشار تألیف دگین آغاز شد. درپایان قرن هفدهم میلادی پتی‌دلاکروآ

مترجم زبانهای ترکی و عربی[1] در دربار فرانسه ، به دستور کلبر « تاریخ چنگیزخان » را از روی مآخذ اسلامی به رشته تحریر درآورد واین کتاب را فرزند وی مترجم مشهور تاریخ تیموردرسال ۱۷۱۰ میلادی چاپ ومنتشر کرد اندکی بعد درسال ۱۷۳۹ میلادی گبیل کشیش ژزوئیت (یسوعی) تحت‌عنوان «تاریخ چنگیزخان ودودمان مغولان» ترجمهٔ خلاصه‌ای ازتاریخ رسمی‌مغولان را که بزبان چینی بوده باحواشی وتعلیقات مترجم منتشرکرد .

تألیف های پتی‌دلاکروآ وگبیل با کتاب دگین تفاوت ماهوی دارند . در بارهٔ دگین توان گفت که آسیائیان در زیرقلم او ویژگیهای خویش را از دست داده به صورت اروپائیان در آمده‌اند ، ولی از شیوهٔ بیان و نظرهای پتی‌دلاکروآ و گبیل به هیچوجه آشنائی ایشان بادانش اروپائی نمایان نیست و ازاین رهگذر با مورخان مشرق زمین تفاوتی ندارند . این داوری مابه ویژه در مورد گبیل صادق است . وی در مقدمه‌ای که به کتاب نوشته جداً ثابت می‌کند که شیوهٔ چینی تنظیم تاریخ رسمی ـ از همهٔ شیوه‌های ممکن نیکوتر است وبرای تحقیق درصحت اخبار رأی انجمنی از افراد نافذالکلام و صالح لااقل باگفته چند مورخ مستقل و جدا از یکدیگر که درموضوعی متفق باشند هم سنگ‌می‌باشد و واجد اعتبار برابر است .گبیل به گروه مبلغان یسوعی که به‌چین مهاجرت کرده هرگونه رابطه‌ای را با تمدن اروپائی از دست داده بوده‌اند، تعلق داشته‌است. وی‌خوداعتراف‌می کندکه درطی‌سالیان‌دراز اقامت خویش درچین هیچ کتابی جزتألیفات چینی و منچوری نخوانده بوده است . میدانیم که از این نوع دانشمندان در میان چین شناسان روسی نیز وجود داشته‌اند . از آن جمله است پدر روحانی یا کینف بیچورین ، مؤلف کتب

۱ ـ < درنسخهٔ خطی چنین است . ـ تحریریه > .

بسیار درتاریخ آسیای میانه که از آن میان مشروحترین و جامعترین کتاب‌فقط در سال ۱۸۵۱ میلادی تحت عنوان «مجموعهٔ اطلاعات دربارهٔ اقوام ساکن آسیای میانه درازمنهٔ قدیمه» طبع ومنتشرشده است. تألیفات این دانشمندان وامثال ایشان، مجموعه‌ای ازمواد خام بسیار ارزنده می‌باشد ولی تاریخ‌اقوام وملل را ازلحاظ علمی توجیه وتشریح نمی‌کنند. ازاین رهگذر چین شناسان درزمینهٔ معرفت به احوال ملل مزبورخیلی کمتراز عرب شناسانی‌که به‌تشریح وتوجیه تاریخ بخش غربی آسیای میانه پرداخته‌اند–کارکرده وموفقیت بدست آورده‌اند.

از این گونه تألیفات عربشناسان به ویژه باید به «تاریخ مغولان» دسون اشاره شود که گامی بلند به پیش بوده وچاپ اول آن در سال ۱۸۲۴ میلادی منتشرشد. مؤلف مزبور بیشترمنابع اسلامی را مبنای تألیف خویش قرارداده است واصل مآخذ مزبوررا مطالعه کرده وضمناً، برخلاف پتی‌دلاکروآ میان منابع ومتون اصیل وتألیفاتی‌که مؤلفان‌آن به نقل‌قول ازدیگران اکتفاکرده‌اند تمایز وتفاوت قائل شده‌است وبه طورکلی شیوه‌های انتقاد تاریخی را دربیان مطالب بکاربسته است. و اگر این تألیف توقعات کنونی را ارضاء نمی‌کند سبب آن ازیکسو کشف منابع تازه‌ایست‌که دسون ازآنها خبرنداشته وتاحدی هم نظرهای یك جانبه مؤلف باعث نقص تألیف وی می‌باشد. دسون برخلاف نظرنوع پرورانه، وشاید اندکی احساساتی، دگین نسبت به محاسن اقوام ابتدائی، درتاریخ‌مغولان‌جز«مناظرچندش آور» چیزی‌نمی‌بیند وفقط سرگذشت آن‌قوم را به‌سبب‌آنکه باتاریخ چندین امپراطوری رابطهٔ نزدیك دارد واطلاع ازآن برای درك وقایع‌عمدهٔ قرنهای سیزدهم وچهاردهم میلادی ضروری‌است شایان توجه می‌داند وبس. وی درنتیجه تقریباً فقط ازدولتهائی که مغولان در

ایران وچین تأسیس کردند سخن می‌گوید و جز کلمه‌ای چند دربارهٔ دولتهای مغولی آسیای میانه و اروپای شرقی چیزی نمی‌نویسد. وچون هدف خویش را چنین محدود ساخته و در عین حال فاقد حسن توجهی ، که بدون آن درك تاریخ یك قوم ممتنع است ، بوده ، این عوامل مانع از آن شد که وی بنحوی کامل اهمیت تاریخی مغولان را بیان کند . دسون تغییراتی را که بر-اثر ورود مغولان در زندگی ایران و چین پدید آمده بوده نیز معلوم نساخت زیرا که برای نیل بدین مقصود می‌بایست منظری ازشرایط اجتماعی و زندگی روزمرهٔ کشورهای مزبور درعهد پیش ازمغول رسم کند و در عهد وی چنین امری هنوز محال وممتنع بوده است .

مع‌هذا و به رغم همهٔ این نقایص تألیف دسون بمراتب مقامی بالاتر از آنچه بعد از اودرتاریخ مغولان نوشته شده دارا می‌باشد. پس ازدسون تاریخ مغولان را خاورشناسانی مانند هامر ـ پورگشتال و اردمان که فاقد استعداد و هنر تاریخ نویسی بودند تحریر کرده ویا مورخانی که نه از زبان اقوام‌مشرق اطلاع داشتند ونه ازوضع زندگی آنان باخبربودند ، نوشتند ومفاهیمی‌را که براثر بررسی تاریخ اروپا کسب کرده بودند خودکامانه وارد تاریخ مشرق زمین کردند. «تاریخ مغولان» چندجلدی هورت ازاین‌جمله است ومع‌التاسف تألیف لئون کائن متوفی نیزتحت عنوان :

« Introduction á l'histore de l' Asie,Turcs et Mongols des Origines á 1405 »

دراین شمار است . شادروان کائن که واجد استعداد درخشان ادبی بوده کتابی جذاب به رشته تحریر درآورده که خواننده آن را مانند داستانی قرائت می‌کند. وی مقدمه درخشانی در ویژگی نقش ترکان ومغولان برکتاب نوشته وبه

گفته او اینان آنچه را که باشمشیر توان کرد کردند و روح جنگی را درنهاد خویش پروردند . محاسن ایشان همانا محاسن سلحشوران واقعی بوده است: یعنی مردانگی و اطاعت از فرمان و صراحت وعقل سلیم . کائن معتقد است که ایشان هنر ودانش را تحقیر نمی‌کردند و برعکس کوشا بودند که از آن بهره‌گیرند ولی قادرنبودند عناصرتمدن ایران و چین را جذب و تغییر داده ، برآن پایه فرهنگ ملی خویش را پدید آورند . مؤلف نمی‌گوید که این عدم استعداد معلول خواص طبیعی ونژادی ترکان نبوده بلکه نتیجهٔ عاداتی است که براثر زندگی ممتد دردشت وصحرا وتاریخ بعدی کسب کرده بودند ــ زندگی که مستلزم فشار برهمهٔ قوای موجود و استفادهٔ از آنها بــرای هدفهای جنگی بوده است و هرگزفراغت لازم را برای انجام کارهای مسالمت‌آمیز وفرهنگی باقی نمی‌گذاشته . استنتاجات درخشان و جذاب مؤلف جبران نقایص فاحش کتاب وی را نمی‌کند . کائن ظاهراً با زبانهای شرقی به نحوی بسیار سطحی آشنا بوده است و برای اسامی جغرافیائی و نامهای اقوام وقبایل تعابیرعجیب و غریب می‌کند و دراین طریق مبالغه می‌نماید وبرپایهٔ تعابیر مزبورنظریه‌های تاریخی می‌سازد . وی درضمن بیان مطلب میان آنچه واقعاً در منابع و مآخذ مورد استفادهٔ اوگفته شده و آن چه خود درتکمیل و توجیه آن مطالب ساخته و پرداخته هرگز و در هیچ جا فرقی قائل نمی‌شود . مستخرجاتی که آورده نشان می‌دهند که وی باتألیفات اروپا درقرون وسطی خیلی‌بیش ازکتب شرقی آشنائی داشته است . مؤلف ، بدون مراعات حدلازم و کافی احتیاط ، در بیان تاریخ مشرق زمین‌اصطلاحات ومفاهیم اروپائی‌را بکارمی‌بندد. شماراشتباهات وخطاهای کوچکتر وی ــ که بعضاً درنتیجهٔ آشنائی ناقص به مآخذ و تاحدی نیز ازتعبیر خودکامانه منابع مزبور می‌باشد ــ به مراتب بیشتراست .

بنا بر این مکتب جدید شرقشناسان مورخ ـ که در دهۀ پنجم قرن ما [قرن نوزدهم] ، براثر موفقیتهای دانش تاریخ نویسی اروپائی تأسیس یافته بوده، درمطالعۀ تاریخ آسیای میانه ازطرف دانشمندان اروپائی، تقریباً تاکنون منعکس نشده است . کرمر که یکی ازبهترین نمایندگان مکتب مذکور است، ویل مؤلف «تاریخ خلفا» و شپرنگرنویسندۀ شرح زندگی محمد ودزی مؤلف کتاب «آزمایشی برای تألیف تاریخ اسلام» و « تاریخ مسلمانان اسپانیا » را . مؤسسان این مکتب می‌شناسد . کرمر ویژگی دانشمندان مکتب جدید را در این می‌داند که ایشان جریان تدریجی پیدایش تاریخ اقوام مشرق را به ما می‌نمایانند و ما افراد شرقی را در کسوت هرروزۀ ایشان می‌بینیم نه آن لباس مصنوعی که پیشتربدان ملبسشان می کردند . تاریخ مشرق زمین هالۀ را که از عجایب وغرایب بدور آن ایجاد کرده بودند از دست می‌دهد ولی در عوض زندگی واقعی اقوام را ترسیم و درنظر ما مجسم می‌سازد . و ما می‌بینیم که آدمیان همه جا یکسانند و تفاوت میان فرهنگ مشرق و مغرب را چنین توجیه توان کرد که فعالیت فکری اقوام مشرق زمین براثر اوضاع و احوال خاص متوجه طریق دیگری گشته است . و به هیچ وجه ضرورت ندارد که به فرضیات ذهنی و غیرتجربی توسل جسته بگوئیم که میان طبیعت آدم شرقی و آدم غربی‌تفاوتهای اساسی ویا ویژگیهای ناستردنی نژادی وجود دارد. توجیه علمی تاریخ مشرق زمین امری است لازم و ضروری زیرا که در غیر این صورت قوانینی که فقط برپایۀ تاریخ‌اروپا تدوین شود حتماً یك جانبه خواهد بود وبه هدف غائی علم تاریخ ـ یعنی کشف قوانینی که زندگی آدمیان تابع آن است ـ نخواهیم رسید .

آن چه گفته شد به حدکفاف نشان می‌دهد که امتیاز شرقشناسان مورخ

مکتب نو براسلاف آنان درچه زمینه‌ایست . دانشمندان مکتب نـو در شرح تاریخ مشرق زمین از پرتو انوار دانش اروپائی استفاده می کنند ولی در عین حال آسیائیان رابه صورت اروپائیان درنمی‌آورند ومی کوشند تادراستنتاجات خویش‌ازاصطلاحات اصیل‌مآخذ ومنابع اولیه بهره‌گیرند. ودرتوضیح‌سازمان سیاسی وشرایط اجتماعی واوضاع زندگی روزمره ازحدوداصطلاحات شرقی پا فراتر نمی‌نهند وخودکامانه واژه‌های اروپائی را به جای آنها بکار نمی‌برند ومطالعهٔ تاریخ مشرق را فقط وسیلهٔ کسب اطلاعات تازه دربارهٔ فلان یا بهمان واقعهٔ تاریخ اروپا نمی‌شمارند . تاریخ مشرق زمین را بصورت رشتهٔ مستقلی از علم تاریخ درآورده و استنتاجات مآخوذ از آن‌را در توجیه جریانات تاریخی‌جهان به حساب می آورند. ایمان به‌این اصل‌که آدمیان بالطبع همه‌جا یکسان می‌باشند و فقط شرایط و احوال زندگی تاریخی ایشان ـ شرایطی که به ارث منتقل می‌شوند ـ آنان رابه فلان ویا بهمان صورت درمی‌آورد، سبب می‌گردد که از تحقیر نخوت‌آمیز نسبت به اقوامی‌که فرهنگی پست تر دارند احتراز کنیم . مرد مورخ چون به این اصل ایمان داشت در تألیف خویش به آدمیان ابـراز حسن توجه می کند ولی این عمل وی به هیچ وجه مانع از آن نمی‌شود که جوانب تاریك زندگی تاریخی اقوام را ـ که بدون آن کارعلمی ثمربخش محال است ـ توضیح وتوجیه نماید .

تاریخ بخش غربی جهان اسلام و به ویژه ممالك عربی، براثـر انتشار این گونه تألیفات تاریخی ، تاحدی ، ازلحاظ علمی روشن شده و استنتاجات شرقشناسان ـ مورخ دراین زمینه ، هم اکنون در تازه ترین تألیفات مربوط به تاریخ جهان مورد توجه قرارگرفته است . ولی درمورد تاریخ آسیای میانه تا کنون چنین کاری انجام نشده است . وحال‌آنکه تاریخ کشورهائی که درآن

اسلام ناگزیر ازمبارزهٔ سخت تری بادیگرفرهنگها بوده به‌هیچوجه جالب‌توجه کمتری نمی‌باشد . توجیه علمی جریان تاریخ اقوامی که سازمان جنگی ایشان بعدها نمونه‌ای برای کشورهای بافرهنگ گشته، از لحاظ هدفهای مــربوط به توجیه تاریخ جهان نیز ضرورت حتمی دارد . دانشمندان حق دارند رفع این نقیصه و پر کردن جای خالی که در تألیفات مربوط به تاریخ جهان وجود دارد از شرقشناسان روسی انتظار داشته باشند و لااقل ایــن چشم داشت در مــورد کشورهائی که جزئی ازامپراطوری روسیه شده‌اند بجا وبموقع است.

شرقشناسان روسی نسبت به پژوهشهای تاریخی بیگانه نبوده‌اند ولــی بیشتر تحقیقات ایشان متوجه بخشی ازمنابع‌ومآخذ شرقی، که مستقیماً باتاریخ روسیه رابطه داشته، بوده است . تألیفات مشهوری که وقف گفته‌های اعراب دربارهٔ اسلاوها و روسیان وشرح تاریخ قزل اردو می‌باشد محتاج برشمردن نیستند . ولی در رشتهٔ اخیر فقط بخش کوچکی از آن چه می بایست حقاًتألیف شود ، به رشتهٔ تحریر درآمده است . تاکنون پیشرفتهائی که درتدوین تاریخ مشرق زمین بعمل‌آمده با موفقیتهائی که شرق شناسی روسی در سالهای اخیر بدست آورده و به نام بارون ویکتور رومانویچ روزن رابطهٔ ناگسستنی دارد، متناسب‌نیست. وی مجلهٔ ناشرافکارشرق شناسان روسی‌را تأسیس نموده[۱] و در صفحات نشریهٔ مزبور نظرهای مکتب‌نوین شرقشناسان ــ مورخ را باجد تمام تبلیغ می کرده است وگروه ومکتب بزرگی ازمحققان جوان را که اکنون در رشته‌های گوناگون شرق شناسی مشغول کارهستند به وجود آورده . یکی از ثمرات فعالیت وی در زمینهٔ آموزش ونشرمجله همین کتابی است که اکنون

۱ــ < منظور نظر ZVORAO ــ یعنی یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن باستان شناسی روس (امپراطوری) می‌باشد ــ تحریریه >

در برابرشما قراردارد و نمودار نخستین کوشش کوچکی است که برای بکار بستن شیوه های علم تاریخ نویسی اروپائی ، در مقیاس وسیع‌تری ، در زمینهٔ تاریخ آسیای میانه بعمل آمده است . این شیوه‌ها را دوزی و کرمر و دیگران درتألیفات خویش، درتاریخ آسیای غربی، بکار بسته‌اند . نحوهٔ تألیف کتاب حاضر درمقدمه ذکرشده است. بدون آنکه گفته‌های مقدمه را تکرار کنم ازاین فرصت استفاده کرده باری دیگر مراتب حق شناسی خود را به بارون روزن که بیش ازدیگران در راهنمائی من‌سهیم بوده ومدیون وی‌هستم ودیگرمربیان خویش و ازآن جمله استادی که دربارهٔ رسالهٔ کنونی من نظـر می‌دهد[1] و به خصوص استادکرسی تاریخ مشرق زمین[2] که درنخستین سالهای‌آماده شدن‌من برای فعالیت علمی تسهیلات کامل درکارهایم فراهم‌آورده وباکمال حسن نظر بدان می‌نگریسته ، تقدیم دارم. خوانندگان کتاب، محتملا، دراین نکته توافق خواهند داشت که من با وظیفه شناسی ازاین مقتضیات مساعد استفاده کرده ، آنچه را درقوه داشتم انجام داده‌ام . هرکس که نتواند دراین رشته به‌تألیفات اسلاف خویش‌تکیه‌کند بالضروره بایدبادشواریهائی بمبارزه برخیزد وبالطبع این مشکلات درتألیف کتاب من نیزوجود داشته ومؤثر بوده است . من خود به‌برخی‌مسائل‌ومشکلات توجه‌کرده ودرضمن‌اصلاحات به‌آنها اشاره‌کرده‌ام[3]

۱ــ < و. و. بارتولد هنگامی که از رسالهٔ پایان تحصیل خویش دفاع می‌کرد استادان . ای. وسلوفسکی و استاد و.آ. ژوکوسکی نظردهنده بودند . ــ تحریریه>.

۲ــ < استاد . ن. ای. وسلوسکی . ــ تحریریه > .

۳ــ < اصلاحات و اضافاتی که و. و. بارتولد بعمل‌آورده درپایان بخش دوم چاپ اول روسی گنجانده شده بود . وکاملا درچاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸ میلادی نیز در نظرگرفته شده . ــ تحریریه >

اخیراً نامه‌ای ازطرف استادند که دریافت داشتم که وی توجه مرا به یکی از نقایص و خلاء های کتاب جلب کرده وبه کتاب « مفاتیح العلوم » که حاوی اطلاعات گرانبهائی دربارهٔ دستگاه اداری دولت سامانیان می‌باشد و از طرف وان فلوتن شرقشناس هلندی چاپ ومنتشر شده اشاره کرده است . محتملادر سخنرانیهای اشخاص‌محترمی که دربارهٔ رساله من‌باید نظر دهند ودرمطبوعات به نقایص دیگری نیزاشاره خواهد شد . مع‌هذا اعتقاد راسخ دارم که نقایص تألیف‌من‌هرچه باشد، تاحدی مربوط به تازگی این‌امروبعضاً نیزبراثراشتباهات شخص من است[1] ، نه طریقی که بـرای تحقیق برگزیده‌ام و طی این طـریق پژوهش علمی بدون تردید منجر به نتایجی خواهد شدکه نه تنها اهمیت‌علمی و نظری خواهد داشت بلکه از لحاظ زندگی نیزبسیار مهم است . منظورنظر من آن استفادهٔ مستقیم وعلمی که مدیران و دیپلوماتها از دانستن گذشته کشور می‌توانند بعمل‌آورند نبوده بلکه‌اهمیت حیاتی‌به معنی عالیترمی‌باشد. بطوری که اخیراً ضمن سخن رانیهای دیگر نمایندگان این علم ـ وقبل ازآغازمباحثه ـخاطرنشان شده‌است[2] ، اقوام‌مشرق زمین‌چـون مذعن شوند که ما ایشان را بهتر ازخودشان می‌شناسیم به‌برتری فرهنگ وتمدن ما آسان‌تر اعتماد خواهند داشت. باین‌سخنان ازطرف خویش می‌افزایم که چون اقوام مزبوردرتألیفات دانشمندان مانظری علمی ویا آنچه را که ازلحاظ مورخ بانظرعلمی هم‌سنگ است یعنی‌نظری واقعاً نوع پرورانه ـ نسبت به‌گذشتهٔ خویش مشاهده کنندکه ازهرگونه مبالغهٔ‌احساساتی‌عاری ودرعین‌حال از هرپیش داوری واوهام‌تنگ‌ـ

۱ـ پس ازاین کلمات درنسخهٔ خطی و. و. بارتولد روی جمله «وعدم کفایت استعداد من » بامداد خط کشیده شده است . ـ تحریریه >

۲ـ < متأسفانه معلوم نشد که بارتولد چه‌کسی را نظردارد ـ تحریریه >

نظرانهٔ ملی و دینی وسیاسی بری است وهمهٔ پدیده‌ها را فقط از دیدگاه حقیقت انسانی‌موردبحث قرار می‌دهد، دراین صورت شاید تألیفات ناچیزشرقشناسان روسی، بیش ازدیگرموفقیت های فرهنگ روس موجب نزدیکی اقوام مشرق و روسیه درمحیط صلح وصفا خواهد گشت . و به یاری آن روزی فراخواهد رسید که ـ هنوز بسیار دوراست ـ وشاعربزرگ‌ما[1] وصول بدان را آرزومی‌ـ کرده، روزی‌که همهٔ اقوام روسیه و ازآنجمله «تغرغزانی که اکنون وحشیند و قلموقی که عاشق دشت و صحراست » برای تعظیم نمایندهٔ بـزرگ فرهنگ روسی به یکدیگرپیوسته ووی را بویژه بخاطرآن که «درعصربی‌رحم خویش مدح آزادی را سروده و به ترحم برافتادگان دعوت کرده » یعنی همه را بـه خدمت آرمانهای عامهٔ بشریت خوانده ، بزرگ دارند .

۱ ــ [مقصود منظومه‌ایست از پوشکین که ترجمهٔ فارسی آن را شادروان ملك الشعراء بهار به شعر درآورده.است تحت عنوان «بنای یادگار»]

فهرست ها
به همراه
منابع و مآخذ

منابع

الف ـ مجموعه ها و منتخبات

Бичурин, *Собрание сведений*, изд. 1-е. — *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена.* Сочинение монаха Иакинфа, ч. I—III, СПб., 1851.

*Бичурин, *Собрание сведений*, изд. 2-е. — Н. Я. Бичурин (Иакинф), *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена.* Редакция текста, вступит. статьи, комментарий А. Н. Бернштама и Н. В. Кюнера, т. I—III, М.—Л., 1950—1953.

Галстян, *Армянские источники.* — *Армянские источники о монголах.* Извлечения из рукописей XIII—XIV вв. Перевод с древнеармянского, предисловие и примечания А. Г. Галстяна, М., 1962.

История монголов по армянским источникам. — *История монголов по армянским источникам.* Вып. 1, заключающий в себе *извлечения из трудов Вардана, Стефана Орбелиана и Конетабля Сембата.* Перевод и объяснения К. П. Патканова, СПб., 1873; вып. 2, заключающий в себе *извлечения из истории Киракоса Гандзакеци.* Перевод и объяснения К. П. Патканова, СПб., 1874.

*Малов, *Древнетюркская письменность Монголии.* — С. Е. Малов, *Памятники древнетюркской письменности Монголии и Киргизии,* М.—Л., 1959.

*Малов, *Енисейская письменность.* — С. Е. Малов, *Енисейская письменность тюрков.* Тексты и переводы, М.—Л., 1952.

*Малов, *Памятники.* — С. Е. Малов, *Памятники древнетюркской письменности.* Тексты и исследования, М.—Л., 1951.

*МИТТ, I—II. — «Материалы по истории туркмен и Туркмении», т. I, VII—XV вв. Арабские и персидские источники. Под ред. С. Л. Волина, А. А. Ромаскевича и А. Ю. Якубовского, М.—Л., 1939; т. II,XVI—XIX вв. Иранские, бухарские и хивинские источники. Под ред. В. В. Струве, А. К. Боровкова, А. А. Ромаскевича и П. П. Иванова, М.—Л., 1938.

*МИУТТ. — «Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. I, Торговля с Московским государством и международное положение Средней Азии в XVI—XVII вв., Л., 1932.

ПДТС, I—III. — «Памятники дипломатических и торговых сношений Московской Руси с Персией». Изданы под ред. Н. И. Веселовского, т. I, Царствование Федора Иоанновича, СПб., 1890; т. II, Царствования Бориса Годунова, Василия Шуйского и начало царствования Михаила Федоровича, СПб., 1892; т. III, Царствование Михаила Федоровича (продолжение), СПб., 1898 (ТВОРАО, т. XX—XXII).

---

[1] Вначале указано сокращенное обозначение, под которым данная работа может упоминаться в примечаниях.

Звездочкой отмечены новые издания, а также старые издания, не цитированные В. В. Бартольдом.

СМИЗО, I. — В. Тизенгаузен, *Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды*, т. I. *Извлечения из сочинений арабских*, СПб., 1884.

•СМИЗО, II. — *Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды*. II. *Извлечения из персидских сочинений*, собранные В. Г. Тизенгаузеном и обработанные А. А. Ромаскевичем и С. Л. Волиным, М.—Л., 1941.

Тексты. — В. В. Бартольд, *Туркестан в эпоху монгольского нашествия*, ч. I. *Тексты*, СПб., 1898.

Bretschneider, *Researches*.— E. Bretschneider, *Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources. Fragments towards the knowledge of the geography and history of Central and Western Asia from the 13th to the 17th century*, vol. I—II, London, 1888; 2d ed.: 1910.

Chavannes, *Documents*. — *Documents sur les Tou-Kiue (Turcs) occidentaux*. Recueillis et commentés par Ed. Chavannes, St.-Pbg., 1903 (Сб. трудов Орхонской экспедиции. VI).

Elliot, *The History of India* — см. ниже, раздел 2.

Ferrand, *Relations*.— *Relations de voyages et textes géographiques arabes, persans et turks relatifs à l'Extrême-Orient du VIIIe au XVIIIe siècles*, traduits, revus et annotés par G. Ferrand, t. I—II, Paris, 1913—1914.

Fragmenta, I—II. — *Fragmenta historicorum arabicorum*. T. I, *continens partem tertiam operis Kitábo 'l-Oyun wa 'l-hadáïk fi akhbári 'lhakáïk*, quem ediderunt M. J. de Goeje et P. de Jong, Lugduni Batavorum, 1869; t. II, *continens partem sextam operis Tadjáribo 'l-Omami*, auctore Ibn Maskowaih, cum indicibus et glossario, quem edidit M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1871.

Purchas, XI.— *Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrimes. Containing a History of the World in Sea Voyages and Lande Travells by Englishmen and others*. By S. Purchas, new ed., vol. XI, Glasgow, 1906 (HS, extra series).

Reinaud, *Fragments*.— *Fragments arabes et persans inédits relatifs à l'Inde, antérieurement au XIe siècle de l'ère Chrétienne*, recueillis par M. Reinaud, Paris, 1845 (Extrait du JA, sér. 4, t. IV, 1844, pp. 114—209, 221—300; t. V, 1845, pp. 121—192).

de Sacy, *Chrestomathie arabe*.— S. de Sacy, *Chrestomathie arabe, ou extraits de divers écrivains arabes, tant en prose qu'en vers, avec une traduction française et des notes*, 2e éd., t. I—III, [Paris], 1825—1827.

Schefer, *Chrestomathie persane*.— *Chrestomathie persane à l'usage des élèves de l'École spéciale des langues orientales vivantes*, publiée par Ch. Schefer, t. I—II, Paris, 1883—1885 (PÉLOV, IIe sér., vol. VI—VII).

Yule, *Cathay* — см. ниже, раздел 2.

ب ـ نسخ خطی وچاپی بعضی منابع[1]

Абд ал-Керим Бухари. — *Histoire de l'Asie Centrale (Afghanistan, Boukhara, Khiva, Khoqand). Depuis les dernières années du règne de Nadir Châh (1153), jusqu'en 1233 de l'Hégire (1740—1818)*, par Mir Abdoul Kerim Boukhary. Publiée, traduite et annotée par Ch. Schefer, t. I. Texte persan, [Boulaq, 1290/1873-74 (литогр.)]; t. II. Traduction française, Paris, 1876 (PÉLOV, vol. I).

[1] Для рукописей быв. Азиатского музея (ныне Институт народов Азии АН СССР) указывается сперва новый шифр, а за ним в скобках — старый (Азиатского музея). В сносках к тексту В. В. Бартольда везде указывается сперва шифр Азиатского музея. Для рукописей ГПБ также сперва указывается новый шифр, а в скобках — старый;

*Абд ар-Раззак, изд. Шафи'. — مطلع السعدين ومجمع بحرين تأليف مولانا كمال الدين عبد الرزّاق سمرقندی... بتصحيح محمد شفيع، جلد ۱—۲، لاهور، ۱۳۶۰—۱۳۶۸/۱۹۴۱—۱۹۴۹.

Абд ар-Раззак, пер. Катрмера. — *Notice de l'ouvrage persan qui a pour titre Matla-assaadeïn ou-madjma-albahreïn* مطلع السعدين ومجمع البحرين *et qui contient l'histoire des deux sultans Schah-Rokh et Abou-Saïd*, par M. Quatremère, — Notices et extraits, t. XIV, partie 1, Paris, 1843.

*Абу Дулеф, изд. Булгакова—Халидова. — *Вторая записка Абӯ Дулафа*. Издание текста, перевод, введение и комментарии П. Г. Булгакова и А. Б. Халидова, М., 1960 (ПЛНВ, Тексты, Малая серия, V).

*Абу Дулеф, изд. Минорского. — *Abū-Dulaf Mis'ar Ibn Muhalhil's Travels in Iran (circa A. D. 950)*. Arabic text with an English translation and commentary by V. Minorsky, Cairo, 1955.

*Абу Дулеф, пер. Рор-Зауера. — A. Rohr-Sauer, *Des Abū Dulaf Bericht über seine Reise nach Turkestan, China und Indien, neu übersetzt und untersucht*, Stuttgart, 1939 (Bonner Orientalistische Studien, H. 26).

Абу-л-Ма'али, *Байāн ал-адйāн*, извлеч. в изд. Шефера. — Schefer, *Chrestomathie persane*, t. I, pp. 131—171 [texte], 132—189 [notes].

Абу-л-Ма'али, *Байāн ал-адйāн*, пер. Кристенсена. — Abū-l-Maāli, *Fremstilling af Religionerne*, oversat af A. Christensen, København, 1915 (Studier fra Sprog- og Oldtidsforskning udgivne af Det philologisk-historiske Samfund, № 101).

*Абу-л-Ма'али, *Байāн ал-адйāн*, пер. Массе. — H. Massé, *L'exposé des religions par Abou'l Maāli*, — RHR, t. XCIV, 1926, 4—6, pp. 17—75.

Абу-л-Ма'али, *Байāн ал-адйāн*, рук. — Мухаммед Абу-л-Ма'али, *Байāн ал-адйāн*, рук. Нац. б-ки, Suppl. pers. 1356, № 7.

Абу Тахир-ходжа, изд. Веселовского. — *Самария*. Сочинение Абу-Тахир-ходжи. Таджицкий текст, приготовленный к печати Н. И. Веселовским. С предисловием и приложением рисунков, СПб., 1904.

*Абу Тахир-ходжа, изд. Нафиси—Афшара. — سمريه تأليف ابو طاهر ولد قاضى ابو سعيد سمرقندى با دو مقدمه از سعيد نفيسى — ايرج افشار، تهران، ۱۳۳۱ [=1952].

Абу Тахир-ходжа, пер. Вяткина. — Абу Тахир Ходжа, «*Самария*», *описание древностей и мусульманских святынь Самарканда*, пер. В. Л. Вяткина, — СКСО, вып. VI, 1899, стр. 153—259.

Абу-л-Фарадж — см. Barhebraei *Chronicon Syriacum*.

Абу-л-Фарадж, *Мухтасар*, изд. Покока. — تاريخ مختصر الدول *Historia compendiosa dynastiarum*, authore Gregorio Abul-Pharajio, Malatiensi Medico... Arabice edita & Latine versa, ab E. Pocockio, Oxoniae 1663; Suppl., 1672.

*Абу-л-Фарадж, *Мухтасар*, изд. Сальхани. — تاريخ مختصر الدول للعلامة غريغوريوس ابى الفرج بن اهرون الطبيب الملطى المعروف بابن العبرى، وقف على طبعه الاب انطون صالحانى اليسوعى، بيروت، ۱۸۹۰.

Абу-л-Фида, *Мухтасар*. — Abulfedae *Annales moslemici* arabice et latine. Opera et studiis J. J. Reiskii..., ed. J. G. Chr. Adler, t. I—V, Hafniae, 1789—1794 [I—1789, II—1790, III—1791, IV—1792, V—1794].

Абу Юсуф Я'куб, булак. изд — كتاب الخراج للامام صاحب أبي حنيفة القاضى أبى يوسف يعقوب بن ابراهيم، بولاق، ۱۳۰۲ هجريه [=1884-85].

Абу Юсуф Я'куб, пер. Фаньяна.—Abou Yousof Ya'koub, *Le Livre de l'impot foncier* (*Kitâb el-kharâdj*), traduit et annoté par E. Fagnan, Paris, 1921.

*Абулгази, *Родословная туркмен*, изд. Кононова.—А. Н. Кононов, *Родословная туркмен. Сочинение Абу-л-Гази хана хивинского*, М.—Л., 1958.

Абулгази, *Родословная тюрок*, изд. Демезона.—*Histoire des Mogols et des Tatares* par Aboul-Ghâzi Béhâdour Khan, publiée, traduite et annotée par Le Baron Desmaisons, t. I. Texte, St.-Pbg., 1871; t. II. Traduction, St.-Pbg., 1874.

Анӣс ат-ṭāлибӣн.—Анӣс ат-ṭāлибӣн, рук. ЛГУ 386.

**Арабский аноним XI в.—Арабский аноним XI века*. Издание текста, перевод, введение в изучение памятника и комментарии П. А. Грязневича, М., 1960 (ПЛНВ, Тексты, Большая серия, VI).

Асади, *Лугат-и фурс.—Asadî's neupersisches Wörterbuch Lughat-i Furs*, nach der einzigen vaticanischen Handschrift hrsg. von P. Horn, Berlin, 1897 (AKGWG, N. F., Bd 1, № 8).

Аттар, *Тазкират ал-аулийā.—The Tadhkiratu 'l-Awliyá* (*"Memoirs of the Saints"*) of Muḥammad ibn Ibráhím Farídu'ddín 'Aṭṭár, ed. in the original Persian, with preface, indices and variants, by R. A. Nicholson, with a critical introduction by Mírzá Muḥammad b. 'Abdu 'l-Wahháb-i Qazwíní, pt I—II, London—Leide, 1905—1907 (PHT, vol. III, V).

Ауфи, *Джавāми' ал-ḥикāйāт*.—Мухаммед Ауфи, *Джавāми' ал-ḥикāйāт ва лавāми' ар-ривāйāт*, рук. ГПБ IV, 2, 33; рук. ГПБ V, 4, 31; рук. Брит. муз. Or. 4392. [См. также *Тексты*, стр. 83—101.]

Ауфи, *Лубāб ал-албāб.—Lubábu 'l-Albáb* of Muḥammad 'Awfí, ed. in the original Persian. Pt I, with indices, Persian and English prefaces, and notes, critical and historical, in Persian, by E. G. Browne and Mírzá Muhammad ibn 'Abdu 'l-Wahháb-i-Qazwíní, London—Leide, 1906 (PHT, vol. IV); pt II, with preface, indices and variants, by E. G. Browne, London—Leide, 1903 (PHT, vol. II).

Бāбур-нāме, извлеч. в пер. Вяткина.—В. Вяткин, *Самарканд и его окрестности в прошлом, по описанию Султана Бабура Мирзы*. (*Перевод из книги Бабур-намы*),—СКСО, вып. IV, 1896, стр. 30—37.

Бāбур-нāме, извлеч. в пер. Пантусова.—Н. Н. Пантусов, *Фергана, по «Запискам» султана Бабура*, СПб., 1884 (отд. отт. из ЗИРГО по отд. этногр., т. VI).

Бāбур-нāме, изд. Беверидж.—*The Bábar-náma, being the autobiography of the Emperor Bábar, the founder of the Moghul dynasty in India, written in Chaghatáy Turkish*; now reproduced in facsimile from a manuscript belonging to the late Sir Sálár Jang of Ḥaydarábád, and ed. with a preface and indices by A. S. Beveridge, Leyden—London, 1905 (GMS, I).

Бāбур-нāме, изд. Ильминского.—*Бабер-намэ или Записки Султана Бабера*. Изданы в подлинном тексте Н. И[льминским], Казань, 1857.

Бāбур-нāме, пер. Беверидж.—*The Bābur-nāma in English* (*Memoirs of Bābur*). Transl. from the original Turki Text of Ẓahiru'd-dīn Muḥammad Bābur Pādshāh Ghāzī by A. S. Beveridge, vol. I—II, London, 1922.

Бāбур-нāме, пер. Лейдена—Эрскина.—*Memoirs of Zehir-ed-din Muhammed Baber Emperor of Hindustan*, written by himself, in the Jaghatai Turki and transl., partly by the late J. Leyden, partly by W. Erskine, London, 1826.

**Бāбур-нāме*, пер. Салье.—*Бабур-наме. Записки Бабура*, [пер. М. Салье], Ташкент. 1958.

*Багдади, *Китāб ат-тавассул*, изд. Бахманйара

بهاء الدين محمد بن مؤيد بغدادى، مقابله وتصحيح احمد بهمنيار، تهران، ۱۳۱۵ [=1936]:

Багдади, *Китāб ат-тавассул*, рук.—Беха ад-дин Мухаммед Багдади, *Китāб ат-тавассул илā-т-тарассул*, лейденская рук. 285; лейденская рук. 586. [См. также *Тексты*, стр. 73—80.]

Балазури.—*Liber expugnationis regionum*, auctore Imámo Ahmed ibn Jahja ibn Djábir al-Beládsori, quem e codice Leidensi et codice Musei Brittannici ed. M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1866.

*Балазури, пер. Хитти—Мурготтена.—*The origins of the Islamic state being a translation from the Arabic accompanied with annotations, geographic and historic notes of the Kitâb Futûḥ al-Buldân* of al-Imâm abu-l 'Abbâs Aḥmad ibn-Jâbir al-Balâdhuri, vol. I, by Ph. Kh. Ḥitti, New York, 1916; pt [sic!] II, by F. C. Murgotten, New York, 1924 (Studies in history, economics and public law edited by the Faculty of Political Science of Columbia University, vol. LXVIII, № 163, 163A).

Бал'ами, пер. Зотенберга.—*Chronique de Abou-Djafar-Mo'hammed-ben-Djarir-ben-Jezid Tabari*, traduite sur la version persane d'Abou-'Ali Mo'hammed Bel'ami, d'après les manuscrits de Paris, de Gotha, de Londres et de Canterbury par H. Zotenberg, t. I—IV, Paris, 1867—1874 [I—1867, II—1869, III—1871, IV—1874].

*Barhebraei *Chronicon Syriacum*, изд. Беджана.—Gregorii Barhebraei *Chronicon Syriacum* e codd. MSS emendatum ac punctis vocalibus adnotationibusque locupletatum Bedjan, Parisiis, 1890.

Barhebraei *Chronicon Syriacum*, изд. Брунса—Кирша.—Bar-Hebraei *Chronicon Syriacum*. E Codicibus Bodleianis, descriptum coniunctim ediderunt P. J. Bruns et G. G. Kirsch, Lipsiae, 1789 [=t. I, сирийский текст]; Gregorii Abulpharagii sive Bar Hebraei *Chronicon Syriacum*. E Codicibus Bodleianis descripsit maximam partem vertit notasque illustravit P. J. Bruns, edidit ex parte vertit notasque adiecit G. G. Kirsch, Lipsiae, 1789 [=t. II, латин. перевод].

Бахр ал-асрāр.—*Бахр ал-асрāр фū манāкиб ал-ахйāр*, рук. India Office Library № 1496 (№ 575 по новому каталогу).

Бейхаки, Абу-л-Хасан — см. *Та'рūх-и Бейхак*.

*Бейхаки, изд. Гани-Фейяза.— تاريخ بيهقى تصنيف خواجه ابو الفضل محمد بن حسين بيهقى دبير باهتمام دكتر غنى و دكتر فياض (متن مصحح وكامل با حواشى وتعليقات وفهرستها)، تهران، ۱۳۲٤ [=1945].

Бейхаки, изд. Морлея.—*The Târîkh-i Baihakî* containing the life of Masaúd, son of sultán Mahmúd of Ghaznín. Being the 7th, 8th, 9th, and part of the 6th and 10th Vols. of the Tárîkh-i Ál-i Saboktakeen. By Abu'l Fazl al-Baihaqi. Ed. by the late W. H. Morley, and printed under the supervision of W. Nassau Lees, Calcutta, 1862 (BI, vol. 32).

*Бейхаки, изд. Нафиси.— تاريخ مسعودى معروف به تاريخ بيهقى از ابو الفضل محمد بن حسين كاتب بيهقى با مقابله وتصحيح وحواشى وتعليقات سعيد نفيسى، تهران، مجلد ۱، ۱۳۱۹ [=1940]؛ مجلد ۲، ۱۳۲٦ [=1947]؛ مجلد ۳، ۱۳۳۲ [=1953].

Бейхаки, тегеран. изд. 1307/1890.—[литогр.] تاريخ بيهقى، طهران، ۱۳۰۷

*Бейхаки, пер. Арендса.— Абу-л-Фазл Бейхаки, *История Мас'уда. 1030—1041*. Вступительная статья, перевод и примечания А. К. Арендса, Ташкент, 1962.

*Бекран, *Джахāн-нāме*, изд. Борщевского.—Мухаммад ибн Наджӣб Бакрāн, *Джахāн-нāме* (*Книга о мире*). Издание текста, введение и указатели Ю. Е. Борщевского, М., 1960 (ПЛНВ. Тексты. Большая серия, X).

Бекран, *Джахāн-нāме*, рук.—Мухаммед ибн Неджиб Бекран, *Джахāн-нāме*, рук. Нац. б-ки, Ancien fonds persan 384; <рук. ИНА С 612 (605a)>.

Бенакети.—Бенакети, *Рауҙат ӯлӣ-л-албāб фӣ тавāрӣх ал-акāбир ва-л-ансāб*, рук. ЛГУ 285.

Бируни, *Āс̱āр ал-бāкиййа*, изд. Захау.—*Chronologie orientalischer Völker* von Albêrûnî. Hrsg. von Dr. C. E. Sachau, Leipzig, 1878.

Бируни, *Āс̱āр ал-бāкиййа*, пер. Захау.—*The Chronology of ancient nations. An English version of the Arabic text of the Athâr-ul-bâkiya of Albîrûnî, or "Vestiges of the Past,"* collected and reduced to writing by the author in A. H. 390—1, A. D. 1000. Transl. and ed., with notes and index, by Dr. C. E. Sachau, London, 1879.

*Бируни, *Āс̱āр ал-бāкиййа*, пер. Салье.—Абурейхан Бируни (973—1048). Избранные произведения. I [*Памятники минувших поколений*. Перевод и примечания М. А. Салье], Ташкент, 1957.

Бируни, *Индия*, изд. Захау.—Alberuni's *India. An account of the religion, philosophy, literature, chronology, astronomy, customs, laws and astrology of India about A. D. 1030*. Ed. in the Arabic original by E. Sachau, London, 1887.

Бируни, *Индия*, пер. Захау.—Alberuni's *India. An account of the religion, philosophy, literature, geography, chronology, astronomy, customs, laws and astrology of India about A. D. 1030*. An English Edition, with Notes and Indices by E. C. Sachau, vol. I—II, London, 1888 (Trübner's Oriental Series) [new ed.: London, 1910].

Бундари, изд. Хаутсма.—*Histoire des Seljoucides de l'Irâq* par al-Bondârî d'après Imâd ad-dîn al-Kâtib al-Isfahânî. Texte arabe publié d'après les Mss. d'Oxford et de Paris par M. Th. Houtsma, Leide, 1889 (RTHS, vol. II).

Бухари, Абд ал-Керим—см. Абд ал-Керим Бухари.

Вакф-нāме.—*Вакф-нāме*, рук. ИНА В 670 (e 574 ag).

Вассаф, бомбейское изд. — کتاب مستطاب وصاف الحضرة، بمبئی، ۱۲۶۹ [= 1852-53] [перепеч.: چاپ افست، تهران، ۱۳۳۸ (=1959)].

Вассаф, изд. Хаммера.—*Geschichte Wassaf's* Persisch hrsg. und Deutsch übers. von Hammer-Purgstall, Bd I, Wien, 1856.

Вассаф, рук.—*Та'рӣх-и Вассāф*, рук. ИНА С 387 (567 bis); рук. ГПБ ПНС 69 (V, 3, 24).

*Гардизи, изд. Казвини.—زین الاخبار تألیف ابو سعید عبد الحی بن ضحاک بن محمود گردیزی (تاریخ تألیف در حدود سال ۴۴۰ هجری) با مقدمه حضرت استاد معظم آقا میرزا محمد خان قزوینی، طهران، ۱۳۱۵ [ش] [=1937].

*Гардизи, изд. Мухаммеда Назима.—*Kitab Zainu'l-Akhbar*. Composed by Abu Sa'id 'Abdu'l-Ḥayy b. aḍ-Ḍaḥḥak b. Maḥmud Gardizi about 440 A. H., ed. by Muhammad Nazim, London, 1928.

*Гардизи, изд. Нафиси.—زین الاخبار از ابو سعید عبد الحی بن ضحاک بن محمود گردیزی (شامل تاریخ ساسانیان وسیرت رسول اکرم وخلفا واخبار امرای خراسان تا پایان دورهٔ صفاری)، با تصحیح ومقدمه و فهرست وحواشی سعید نفیسی، طهران، شهریور ماه ۱۳۳۳ [ش] [=1954].

Гардизи, рук.—Гардизи, *Зайн ал-ахбāр*, кембридж. рук. (King's College Library, 213); оксфорд. рук. (Cod. Bodleian, Ouseley, 240).

*Гарнати, изд. Дублера. — *Abū Hāmid el Granadino y su relación de viaje por*

tierras Euroasiaticas. Texto arabe, traducción e interpretación por César E. Dubler, Madrid, 1953.

Гарнати, изд. Феррана.—*Le Tuḥfat al-albāb* de Abū Ḥāmid al-Andalusī al-Ġarnāṭī édité d'après les Mss. 2167, 2168, 2170 de la Bibliothèque Nationale et le Ms. d'Alger, par G. Ferrand, Paris, 1925 (Extrait du JA, t. CCVII, 1925, pp. 1—148, 193—304).

Гарнати, рук.—Абу Хамид ал-Андалуси ал-Гарнати, *Туҳфат ал-албāб ва нуҳбат ал-а'джāб*, рук. Брит. муз. Or. 1528. [См. также *Тексты*, стр. 21—22.]

Гияс ад-дин Али, изд. Зимина.—*Дневник похода Тимура в Индию Гияс-ад-дина Али. С приложением соответствующих отрывков из «Зафер-намэ» Низам-ад-дина Шами*. Изд. Л. А. Зимина под ред. В. В. Бартольда, Пг., 1915 (Тексты по истории Средней Азии. Вып. I).

*Гияс ад-дин Али, пер. Семенова.—Гийāсаддӣн 'Алӣ, *Дневник похода Тӣмӯра в Индию*, пер. с персидского, предисловие и примечания А. А. Семенова, М., 1958.

Григор Акнерци—см. Магакия.

Даулетшах, изд. Броуна.—*The Tadhkiratu 'sh-Shu'ará* (*"Memoirs of the Poets"*) of Dawlatsháh bin 'Alá'u 'd-Dawla Bakhtísháh al-Ghází of Samarqand. Ed. in the original Persian with prefaces and indices by E. G. Browne, London—Leide, 1901 (PHT, vol. I).

*Даулетшах, изд. Броуна—Аббаси.—تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی از روی چاپ براون با مقابلهٔ نسخ معتبر خطی قدیمی بتحقیق وتصحیح محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی [=1958].

Деде Коркуд—см. *Китāб-и Деде Коркут*.

* Джами, *Нафаҳāт ал-унс*, изд. Таухиди-пура.—نفحات الانس من حضرات القدس تألیف مولانا عبد الرحمن بن احمد جامی بتصحیح ومقدمه وپیوست مهدی توحیدی پور، [تهران]، اسفند ماه ۱۳۳۶ ش [=1958].

Джами, *Нафаҳāт ал-унс*, калькут. изд.—Mawlana Noor al-Din 'Abd al-Rahmán Jámi, *The Nafahdtal-Ons* [sic!] *min Hadhardt al-Qods, or the Lives of the Soofis*. Ed. by Mawlawis Gholám 'Jisa, 'Abd al Hamíd and Kabír al-Dín Ahmad, with a biographical Sketch of the Author, by W. Nassau Lees, Calcutta, 1859 (Lees' Persian Series).

Джахиз, *Манāкиб ал-атрāк*, изд. Ван Флотена.—*Tria opuscula* auctore Abu Othman Amr ibn Bahr al-Djahiz Basrensi quae edidit G. van Vloten (opus posthumum), Lugduni Batavorum, 1903.

Джахиз, *Манāкиб ал-атрāк*, пер. Уокера.—C. T. H. Walker, *Jahiz of Basra to al-Fath ibn Khaqan on the «Exploits of the Turks and the army of the Khalifate in general»*,—JRAS, 1915, pp. 631—697.

Джемаль Карши, *Мулҳаҳāт аç-çурāҳ*.—Джемаль Карши, *Мулҳаҳāт аç-çурāҳ*, рук. ИНА В 514 (430a). [См. также *Тексты*, стр. 128—152.]

Дженнаби, *Та'рӣх*.—Дженнаби, *Та'рӣх*, рук. ИНА С 353 (528).

Джувейни, извлеч. в изд. Дефремери.—*Histoire des khans Mongols du Turkistan et de la Transoxiane, extraite du Habib essiier de Khondémir*, trad. du persan et accompagnée de notes, par M. C. Defrémery,—JA, sér. 4, t. XX, 1852, pp. 370—406 [=прилож. к извлеч. из Хондемира (см.)].

Джувейни, изд. Казвини.—*The Ta'rikh-i Jahán-gushá* of 'Alá'u 'd-Dín 'Atá Malik-i-Ju-

wayní (composed in A. H. 658=A. D. 1260). Ed. with an introduction, notes and indices from several old MSS. by Mírzá Muḥammad ibn 'Abdu'l-Wahhâb-i-Qazwíní, pt I, containing the history of Chingíz Khán and his successors, Leyden—London, 1912; pt II, containing the history of the Khwárazmsháh dynasty, Leyden—London, 1916; pt III, containing the history of Mangú Qá'án, Húlágú and the Ismá'ílís, Leyden—London, 1937 (GMS, XVI, 1—3).

*Джувейни, пер. Бойля — *The History of the World-Conqueror* by 'Ala-ad-Din 'Ata-Malik Juvaini. Transl. from the text of Mirza Muhammad Qazvini by J. A. Boyle, vol. I—II, Manchester, 1958 (UNESCO collection of representative works. Persian series).

Джувейни, рук.— Джувейни, *Та'рӣх-и джаханoccупш̣ай*, рук. ГПБ ПНС 233 (IV, 2, 34) рук. ГПБ Ханыков 71; рук. ЛГУ 172. [См. также *Тексты*, стр. 103—119.]

Джузджани, изд. Нассау-Лиса.— *The Tabaqát-i Násiri* of Aboo 'Omar Minháj al-dín 'Othmán, ibn Siráj al-dín al-Jawzjani. Ed. by W. Nassau Lees and Mawlawis Khadim Hosain and 'Abd al-Hai, Calcutta, 1864.

Джузджани, пер. Раверти.— *Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī: A General History of the Muḥammadan Dynasties of Asia, including Hindūstān, from A. H. 194* [*810 A. D.*], *to A. H. 658* [*1260 A. D.*], *and the Irruption of the Infidel Mughals into Islām*. By the Maulānā, Minhāj-ud-Dīn, Abū-'Umar-i-'Uṣmān. Transl. from Original Persian Manuscripts. By H. G. Raverty, vol. I—II, London, 1881; Index, Calcutta, 1897 (BI, NS, vol. 272—273).

Динавери.— Abû Ḥanîfa ad-Dînawerî, *Kitâb al-aḫbâr aṭ-ṭiwâl*. Publié par V. Guirgass, Leide, 1888.

Евтихий.— نظم الجوهر *Contextio Gemmarum, sive, Eutychii Patriarchae Alexandrini Annales*. Interprete E. Pocockio, t. I—II, Oxoniae, 1658.

Закария Казвини, *'Аджа'иб ал-махлӯкāт*.— Zakarija Ben Muhammed Ben Mahmud el-Cazwini's *Kosmographie*. I. T. كتاب عجايب المخلوقات *Die Wunder der Schöpfung*. Aus den Handschriften der Bibliotheken zu Berlin, Gotha, Dresden und Hamburg hrsg. von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1849; II. T. كتاب آثار البلاد *Die Denkmäler der Länder*. Aus den Handschriften des Hn. Dr. Lee und der Bibliotheken zu Berlin, Gotha und Leyden hrsg. von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1848.

Ибн Аби Усейби'а.— Ibn Abi Useibia. Hrsg. von A. Müller, Königsberg I. Pr., 1884.

Ибн Арабшах, *'Аджа'иб ал-макдӯр*, каирск. изд.— كتاب عجائب المقدور فى أخبار تيمور للفاضل الاديب الكامل الاريب وحيد عصره وفريد دهره أقضى القضاة شهاب الدين احمد بن محمد بن عبد الله الدمشقى الانصارى المعروف بابن عرب شاه، [القاهرة، ۱۳۰۵ [=1887-88].

*Ибн Арабшах, *'Аджа'иб ал-макдӯр*, пер. Сандерса.— *Tamerlane or Timur the Great Amir*. From the Arabic Life by Ahmed ibn Arabshah, transl. by J. H. Sanders, London, 1936.

Ибн Арабшах, *Фāкихат ал-хулафā'*.— *Liber arabicus* فاكهة الخلفاء ومفاكهة الظرفاء *seu Fructus imperatorum et iocatio ingeniosorum* auctore Ahmede filio Mohammedis cognominato Ebn-Arabschah quem primum e codicibus ed. et adnotationibus criticis instruxit G. G. Freitag, pars I—II, Bonnae, 1832—1852.

*Ибн ал-Асир, изд. Наджжара.— الكامل فى التاريخ للامام العلامة عمدة المؤرخين ابى الحسن على ابن ابى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم ابن عبد الواحد الشيبانى

المعروف بابن الاثير الجزرى الملقب بعز الدين المتوفى سنة ٦٣٠ ﻫ، ضحح أصوله وكساه ملاحظات مفيدة المؤرخ الكبير فضيلة الأستاذ الشيخ عبد الوهاب النجار، [القاهرة]، الجزء ١—٩، ١٣٤٨—١٣٥٩ [= 1929-30—1940] [١—١٣٤٨؛ ٢—١٣٤٩؛ ٣—١٣٥٦؛ ٤، ٥—١٣٥٧؛ ٦، ٧—١٣٥٣؛ ٨، ٩—١٣٥٩].

Ибн ал-Асир, изд. Торнберга.— Ibn-el-Athiri *Chronicon quod perfectissimum inscribitur*, ed. C. J. Tornberg, vol. I—XIV, Upsaliae et Lugduni Batavorum, 1851—1876 [I—L. B., 1867; II—L. B., 1868; III—L. B., 1869; IV—L. B., 1870; V—L. B., 1871; VI—L. B., 1871; VII—L. B., 1865; VIII—L. B., 1862; IX—L. B., 1863; X—L. B., 1864; XI—Ups., 1851., Suppl. 1871; XII—Ups., 1853, Suppl. 1871; XIII—L. B., 1874; XIV—L. B., 1876].

Ибн ал-Асир, каирск. изд. 1301/1883-84.— تاريخ الكامل للعلامة ابى الحسن على بن ابى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانى المعروف بابن الاثير الجزرى الملقب بعز الدين، الجزء ١—١٢، [القاهرة]، ١٣٠١ هجرية.

Ибн Баттута.— *Voyages d'Ibn Batoutah*, texte arabe, accompagné d'une traduction par C. Defrémery et B. R. Sanguinetti, t. I—IV, Paris, 1853—1858 [I—1853, II—1854, III—1855, IV—1858] (Collection d'ouvrages orientaux publiée par la Société asiatique).

*Ибн Баттута, пер. Гибба.— *The Travels of Ibn Baṭṭūṭa A. D. 1325—1354*. Transl. with revisions and notes from the Arabic text ed. by C. Defrémery and B. R. Sanguinetti by H. A. R. Gibb, vol. I,II—..., Cambridge, 1958,1961—... (HS, 2d series. CX).

Ибн Биби, извлеч. в изд. Шефера.— Ch. Schefer, *Quelques chapitres de l'abrégé du Seldjouq Namèh composé par l'Émir Nassir Eddin Yahia*,— «Recueil de textes et de traductions publié par les professeurs de l'École des langues orientales vivantes à l'occasion du VIIIe Congrès international des orientalistes tenu à Stockholmen 1889», t. I, Paris, 1889 (PÉLOV, IIIe sér., vol. V), pp. 3—107.

*Ибн Биби, пер. Дуда.— H. W. Duda, *Die Seltschukengeschichte des Ibn Bībī*, Kopenhagen, 1959.

Ибн Биби (перс.).— *Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure d'après l'abrégé du Seldjouknāmeh d'Ibn-Bībī*. Texte persan publié d'après le Ms. de Paris par M. Th. Houtsma, Leide, 1902 (RTHS, vol. IV).

Ибн Биби (тур.).— *Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure d'après Ibn-Bībī*. Texte turc publié d'après les Mss. de Leide et de Paris par M. Th. Houtsma, Leide, 1902 (RTHS, vol. III).

Ибн ал-Джаузи, рук.— Ибн ал-Джаузи, *Китāб ал-мунтаẓам фū ma'рūх ал-мулӯк ва-л-умам*, каирская рук. 306.

*Ибн ал-Джаузи, хайдерабад. изд.— المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم تأليف الشيخ الامام ابى الفرج عبد الرحمن بن على ابن محمد بن على ابن الجوزى المتوفى سنة سبع وتسعين وخمسمائة، الجزء ١—١٠، حيدرآباد، ١٣٥٧—١٣٥٩ ﻫ [=1940—1942].

*Ибн Исфендияр, изд. Аббаса Икбаля.— تاريخ طبرستان تأليف بها الدين محمد بن حسن بن اسفنديار كاتب كه در ٦١٣ هجرى تأليف شده است، بتصحيح عباس اقبال، قسم ١—٢، [تهران، ١٣٢٠ ش] [=1941].

Ибн Исфендияр, пер. Броуна.— *An abridged translation of the History of Tabaristān compiled about A. H. 613 (A. D. 1216) by Muḥammad b. al-Ḥasan b. Isfandiyār*, based on the India Office Ms. compared with two Mss. in the British Museum, by E. G. Browne, Leyden—London, 1905 (GMS, II).

Ибн ал-Каланиси.— *History of Damascus 363—555 a. h. by Ibn al-Qalânisî from the Bodleian Ms. Hunt. 125. being a continuation of the history of Hilâl al-Sâbi*. Ed. with Extracts from other histories and Summary of Contents by H. F. Amedroz, Leyden, 1908.

Ибн ал-Кифти.— Ibn al-Qifṭî's *Ta'rīḫ al-Ḥukamā'*. Auf Grund der Vorarbeiten Aug. Müller's hrsg. von J. Lippert, Leipzig, 1903.

Ибн Кутейба, *Китāб ал-ма'āриф*.— Ibn Coteiba's *Handbuch der Geschichte*... hrsg. von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1850.

Ибн Кутейба, *'Уӣӯн ал-ахбāр*.— Ibn Qutaiba's *'Ujûn al aḫbâr*. Nach den Handschriften zu Constantinopel und St. Petersburg hrsg. von C. Brockelmann, T. I, Berlin, 1900 (ZA, 18. Ergänzungsheft. Semitische Studien 18); T. II, Strassburg, 1903 (ZA, Beiheft zum XVII. Bd); T. III, Strassburg, 1906 (ZA, Beiheft zum XIX. Bd); T. IV, Strassburg, 1908 (ZA, Beiheft zum XXI. Bd).

*Ибн Кутейба, *'Уӣӯн ал-ахбāр*, каирск. изд.— كتاب عيون الاخبار تأليف ابى محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى المتوفى سنة ۲۷۶ ه، المجلد ۱—٤، القاهرة، ۱۳٤۳ ه (۱۹۲۵م)—۱۳٤۹ ه (۱۹۳۰م) [۱—۱۳٤۳/۱۹۲۵؛ ۲—۱۳٤٦/۱۹۲۸؛ ۳—۱۳٤۸/۱۹۳۰؛ ٤—۱۳٤۹/۱۹۳۰].

Ибн Мискавейх, изд. Амедроза — Марголиуса.— *The concluding portion of The Experiences of the Nations* by Miskawaihi, Office-holder at the Courts of the Buwaihid Sultans, Mu'izz al-daulah, Rukn al-daulah, and 'Adud al-daulah. Arabic text, ed. by H. F. Amedroz, vol. I. *Reigns of Muqtadir, Qahir and Radi*, Oxford, 1920 (*Eclipse*, vol. I); vol. II. *Reigns of Muttaqi, Mustakfi, Muti' and Ta'i'*, Oxford, 1921 (*Eclipse*, vol. II). Translation from the Arabic by D. S. Margoliouth, vol. I. *Reigns of Muqtadir, Qahir and Razi*, Oxford, 1921 (*Eclipse*, vol. IV); vol. II. *Reigns of Muttaqi, Mustakfi, Muti' and Ta'i'*, Oxford, 1921 (*Eclipse*, vol. V).

Ибн Мискавейх, изд. Каэтани.— *The Tajârib al-Umam or History of Ibn Miskawayh (Abu 'Ali Aḥmad b. Muḥammad) ob. A. H. 421*. Reproduced in facsimile from the Ms. at Constantinople in the Âyâ Ṣûfiyya library. With a preface and summary by L. Caetani Principe di Teano, vol. I, *to A. H. 37 (= Tabari I. 3300)*, Leyden — London, 1909; vol. V (with a summary and index), *A. H. 284 to 326*, Leyden — London, 1913; vol. VI, *A. H. 326—369*, Leyden — London, 1917 (GMS, VII, 1, 5, 6).

Ибн Му'ин, *Фирдаус ат-тавāрӣх*.— Ибн Му'ин (Хусрау ибн Абаркухи), *Фирдаус ат-тавāрӣх*, рук. ГПБ Дорн 267.

Ибн ал-Мунаввар, *Асрāр ат-таухӣд*, изд. Жуковского.— В. А. Жуковский, *Тайны единения с богом в подвигах старца Абу-Са'ида. Толкование на четверостишие* [sic] *Абу-Са'ида*. Персидские тексты, СПб., 1899.

*Ибн ал-Мунаввар, *Асрāр ат-таухӣд*, изд. Сафа.— اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف محمد بن منوّر بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی با مقابلهٔ نسخ استانبول ولنین‌گراد وکپنهاگ باهتمام: دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۲ ش [=1953].

Ибн ан-Недим — см. *Фихрист*.

Ибн Русте.— *Kitâb al-a'lâk an-nafîsa VII* auctore Abû Alî Ahmed ibn Omar ibn Rosteh et *Kitâb al-boldân* auctore Ahmed ibn abî Jakûb ibn Wâdhih al-Kâtib al-Jakûbî [ed. M. J. de Goeje], edit. 2, Lugduni Batavorum, 1892 (BGA, VII) [Ибн Русте — стр. 1—229.]

Ибн Русте, изд. Хвольсона.— *Известия о Хозарах, Буртасах, Болгарах, Мадьярах, Славянах и Руссах Абу-Али Ахмеда Бен Омар Ибн-Даста, неизвестного доселе арабского писателя начала X века*, по рукописи Британского Музея в первый раз издал, перевел и объяснил Д. А. Хвольсон, СПб., 1869.

Ибн Са'д, III.— Ibn Saad, *Biographien Muhammeds, seiner Gefährten und der späteren Träger des Islams bis zum Jahre 230 der Flucht*. Bd III, T. 1. *Biographien der mekkanischen Kämpfer Muhammeds in der Schlacht bei Bedr*, hrsg. von E. Sachau, Leiden, 1904.

Ибн Тейфур, изд. Келлера.— *Sechster Band des Kitâb Baġdâd* von Aḥmad ibn abî Ṭâhir Ṭaifûr. Hrsg. und übers. von H. Keller, T. I: Arabischer Text; T. II: Deutsche Übersetzung, Leipzig, 1908.

Ибн ат-Тиктака — см. *ал-Фахрӣ*.

*Ибн Фадлан (1939).— *Путешествие Ибн-Фадлана на Волгу*. Перевод и комментарий [А. П. Ковалевского] под ред. И. Ю. Крачковского, М.—Л., 1939.

*Ибн Фадлан (1956).— А. П. Ковалевский, *Книга Ахмеда Ибн-Фадлана о его путешествии на Волгу в 921—922 гг.* Статьи, переводы и комментарии, Харьков, 1956.

Ибн ал-Факих.— *Compendium libri Kitâb al-Boldân* auctore Ibn al-Fakîh al-Hamadhânî quod edidit, indicibus et glossario instruxit M. J. de Goeje, Lugduni-Batavorum, 1885 (BGA, V).

Ибн Хазм, *Милал*, изд. 1899—1903.— كتاب الفصل فى الملل والاهواء والنحل للامام ابن محمد على بن احمد ابن حزم وبهامش الملل والنحل للشهرستانى، الجزء ١ — ٥، مصر، ١٣١٧ — ١٣٦١.

*Ибн Хазм, *Милал*, изд.1347/1929.— الفصل فى الملل والاهواء والنحل للامام ابن حزم الظاهرى الاندلسى المتوفى سنة ٤٥٦ و بهامشه الملل و النحل للشهرستانى المتوفى سنة ٥٤٨ صححه و ذيله بهوامش مفيده عبد الرحمن خليفه، الجزء ١—٤، [القاهرة]، ١٣٤٧هـ.

Ибн Халдун, *Китāб ал-'ибар*.— كتاب العبر وديوان المبتدا والخبر فى ايام العرب والعجم والبربر ومن عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر وهو تاريخ وحيد عصره العلامة عبد الرحمن ابن خلدون المغربى، الجزء ١ — ٧، بولاق، ١٢٨٤ [=1867-68, литогр.].

Ибн Халдун, *Муқаддама*, изд. Катрмера.— *Prolégomènes* d'Ebn-Khaldoun. Texte arabe publié, d'après les manuscrits de la Bibliothèque Impériale, par E. Quatremère,— Notices et extraits, t. XVI, partie 1; t. XVII, partie 1; t. XVIII, partie 1, Paris, 1858.

*Ибн Халдун, *Муқаддама*, пер. Розенталя.— Ibn Khaldûn, *The Muqaddimah. An Introduction to History*. Transl. from the Arabic by F. Rosenthal, vol. 1—3, New York, 1958 (Bollingen Series, XLIII).

Ибн Халдун, *Муқаддама*, пер. де Слэна.— *Prolégomènes historiques* d'Ibn Khaldoun. [Trad. M. G. de Slane],— Notices et extraits, t. XIX—XXI, Paris, 1862—1868 [XIX—1862, XX—1865, XXI—1868].

Ибн Халликан, булак. изд.— كتاب وفيات الاعيان وأنباء أبناء الزمان تأليف القاضى احمد الشهير بابن خلكان، الجزء ١ — ٢، بولاق، ١٢٧٥ [= 1858-59, литогр.] (загл. т. II: . . . تاريخ وفيات الاعيان).

Ибн Халликан, изд. Вюстенфельда.— Ibn Challikani *Vitae illustrium virorum*. E pluribus codicibus manuscriptis inter se collatis nunc primum arabice edidit,

variis lectionibus, indicibusque locupletissimis instruxit F. Wüstenfeld, fasc. I—XIII, Gottingae, 1835—1837.

Ибн Халликан, изд. де Слэна.— *Kitab wafayat al-aiyan. Vies des hommes illustres de l'Islamisme en arabe*, par Ibn Khallikan, publiées d'après les manuscrits de la Bibliothèque du Roi et d'autres Bibliothèques, par le B[on] Mac Guckin de Slane, t. I, Paris, 1842.

*Ибн Халликан, каирск. изд.— وفيات الاعيان وأنباء أبناء الزمان لابى العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان المولود فى سنة ٦٠٨، والمتوفى فى سنة ٦٨١ من الهجرة، حققه، وعلق حواشيه، وصنع فهارسه محمد محيى الدين عبد الحميد، القاهرة، ١٩٤٨.

Ибн Халликан, пер. де Слэна.— كتاب وفيات الاعيان Ibn Khallikan's *Biographical Dictionary*, transl. from the Arabic by B[n] Mac Guckin de Slane, vol. I—IV, Paris, 1842—1871 [I—1842, II—1843, III—1848, IV—1871].

Ибн Хаукаль.- *Viae et regna. Descriptio ditionis moslemicae* auctore Abu'l-Kásim Ibn Haukal. Ed. M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1873 (BGA, II).

*Ибн Хаукаль, изд. Крамерса.— *Opus geographicum* auctore Ibn Ḥauḳal (Abū'l-Ḳāsim Ibn Ḥauḳal al-Naṣībī). Secundum textum et imagines codicis constantinopolitani conservati in Bibliotheca Antiqui Palatii № 3346 cui titulus est «Liber imaginis terrae» edidit collatio textu primae editionis aliisque fontibus adhibitis J. H. Kramers, fasc. 1—2, Lugduni Batavorum — Lipsiae, 1938 (BGA², I—II).

Ибн Хордадбех.— *Kitâb al-Masâlik wa'l-Mamâlik* (*Liber viarum et regnorum*) auctore Abu'l-Kâsim Obaidallah ibn Abdallah ibn Khordâdhbeh et *Excerpta e Kitâb al-Kharâdj* auctore Kodâma ibn Dja'far quae cum versione gallica edidit indicibus et glossario instruxit M. J. de Goeje, Lugduni-Batavorum, 1889 (BGA, VI) [Ибн Хордадбех: текст — стр. 2—183; перевод — стр. 1—144].

Ибн Юнус.— Ибн Юнус, *Китāб аз-зūдж ал-кабūр ал-ҳāкимū*, лейденская рук. 143.

Идриси, пер. Жобера.— *Géographie d'Édrisi* traduite de l'arabe en français d'après deux manuscrits de la Bibliothèque du Roi et accompagné de notes, par A. Jaubert, t. I—II, Paris, 1836—1840.

Имад ад-дин ал-Исфахани, *Нуçрат ал-фатра*.— Имад ад-дин Мухаммед ал-Исфахани, *Нуçрат ал-фатра ва 'уçрат ал-фиṭра*, рук. Нац. б-ки, Suppl. arabe, 772.

Имад ад-дин ал-Исфахани, *Ҳарūдат ал-ḳаçр*, извлеч. в изд. Шефера.— Имад ад-дин Мухаммед ал-Исфахани, *Ҳарūдат ал-ḳаçр ва джарūдат ал-'аçр*,— в кн.: Низам ал-мульк, изд. Шефера, прилож., стр. 115—122.

Исма'ил ибн ал-Асир.— Исма'ил ибн ал-Асир, *Китāб 'ибрат ӯлū-л-абçāр*, рук. Брит. муз. Or. 7914.

Истахри.— *Viae regnorum. Descriptio ditionis moslemicae* auctore Abu Ishák al-Fárisí al-Istakhrí. Ed. M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1870 (BGA, I).

Исфизари, пер. Барбье де Менара.— *Extraits de la Chronique persane d'Herat*, traduits et annotés par Barbier de Meynard,— JA, sér. 5, t. XVI, 1860, pp. 461—520; t. XVII, 1861, pp. 438—457, 473—522; t. XX, 1862, pp. 268—318.

Исфизари, рук.— Му'ин ад-дин Исфизари, *Китāб рауḍāт ал-джаннāт фū ауçāф мадūнат Харāт*, рук. ИНА С 472 (574 agh); рук. ЛГУ 588. [См. также *Тексты*, стр. 165.]

*Исфизари, тегеран. изд.— روضات الجنات فى اوصاف مدينة هرات تأليف معين الدين

كاظم امام، بخش يكم، تهران، ۱۳۳۸ [=1959]؛ بخش دوم، تهران، ۱۳۳۹ [=1960] (انتشارات دانشگاه تهران، ۵۳۵، ۵۷۴).

Йезди, Гияс ад-дин — см. Гияс ад-дин Али.
Йезди, Шереф ад-дин — см. Шереф ад-дин Йезди.

Казвини, Закария — см. Закария Казвини.
Казвини, Хамдаллах — см. Хамдаллах Казвини.
Ḳандийа — см. Несефи.
Карпини — см. Плано Карпини.
Карши — см. Джемаль Карши.
Катиб ас-Самарканди — см. Мухаммед Самарканди.
Кашани, *Зубдат ат-таварӣх*.— Абдаллах ибн Али Кашани, *Зубдат ат-таварӣх*, рук. Берлинской б-ки, Pertsch 368.
Кашани, *Та'рӣх-и Улджāйтӯ-хāн*.— Абдаллах ибн Али Кашани, *Та'рӣх-и Улджāйтӯ-хāн*, рук. Нац. б-ки, Suppl. persan, 1419.
Керминеги — см. Мухаммед-Вефа Керминеги.
Кинди.— *The Governors and Judges of Egypt or Kitâb el 'Umarâ' (el Wulâh) wa Kitâb el Quḍâh* of El Kindî. *Together with an Appendix derived mostly from Raf' el Iṣr* by Ibn Ḥajar. Ed. by Rhuvon Guest, Leyden — London, 1912 (GMS, XIX).
*Киракос Гандзакеци, пер. Броссе.— *Deux historiens Arméniens*[:] Kiracos de Gantzac, XIII^e S., *Histoire d'Arménie*; Oukhtanès d'Ourha, X^e S., *Histoire en trois parties*; traduits par M. Brosset, livr. 1, St.-Pbg., 1870, pp. 1—205.
Киракос Гандзакеци, пер. Патканова — см. *История монголов по армянским источникам*, вып. 2.
Китāб-и Деде Коркут, изд. Бартольда.— В. Бартольд, *Китаби-Коркуд. I*,— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 203—218; *II*,— ЗВОРАО, т. XI, 1899, стр. 175—193; *III*,— ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 037—059; *IV*,— ЗВОРАО, т. XV, 1904, стр. 1—38.
**Китāб-и Деде Коркут*, пер. Бартольда, изд. 2-е.— *Книга моего деда Коркута. Огузский героический эпос*. Перевод акад. В. В. Бартольда. Издание подготовили В. М. Жирмунский, А. Н. Кононов, М.—Л., 1962 (Литературные памятники).
**Китāб-и Деде Коркут*, изд. Гёкъяя.— O. Ş. Gökyay, *Dede Korkut*, İstanbul, 1938.
**Китāб-и Деде Коркут*, изд. Росси.— *«Kitâb-i Dede Qorqut»; racconti epico-cavallereschi dei Turchi Ogus*, tradotti e annotati con "facsimile" del ms. Vat. Turco 102, Città del Vaticano, Biblioteca apostolica Vaticana, 1952.
**Китāб-и Деде Коркут*, изд. Эргина.— M. Ergin, *Dede Korkut kitabı*, c. I. Giriş— Metin — Faksimile, Ankara, 1958.
Китāб-и Муллā-зāде — см. Му'ин ал-фукара.
Китāб ат-тавассул — см. Багдади.
Кифти — см. Ибн ал-Кифти.
Клавихо, изд. Срезневского.— Рюи Гонзалес де Клавихо, *Дневник путешествия ко двору Тимура в Самарканд в 1403—1406 гг.* Подлинный текст с переводом и примечаниями, составленными под ред. И. И. Срезневского, СПб., 1881 (Сб. ОРЯС, т. XXVIII, № 1).
Кудама.— *Kitâb al-Masâlik wa'l-Mamâlik* (*Liber viarum et regnorum*) auctore Abu'l-Kâsim Obaidallah ibn Abdallah Ibn Khordâdhbeh et *Excerpta e Kitâb al-Kharâdj* auctore Kodâma ibn Dja'far, quae cum versione gallica edidit, indicibus

et glossario instruxit M. J. de Goeje, Lugduni-Batavorum, 1889 (BGA, VI) [Кудама: текст — стр. 184—266; перевод — стр. 144—208].

**Кутадгу билик*, изд. Арата.— R. R. Arat, *Kutadgu bilig*. I. *Metin*, İstanbul, 1947; II. *Tercüme*, Ankara, 1959.

Кутадгу билик, изд. Радлова.— *Das Kudatku Bilik des Jusuf Chass-Hadschib aus Bälasagun*, hrsg. von W. Radloff, Th. I. *Der Text in Transscription*, St.-Pbg., 1891; Th. II. *Text und Übersetzung nach den Handschriften von Wien und Kairo*, St.-Pbg., 1900—1910.

**Кутадгу билик*, факс.— *Kutadgu Bilig. Tıpkıbasım*. I. *Viyana nüshası*, İstanbul, 1942; II. *Fergana nüshası*, İstanbul, 1942; III. *Mısır nüshası*, İstanbul, 1943.

Лубāб ал-албāб — см. Ауфи.

Магакия, изд. Блейка — Фрая.— *History of the Nation of the Archers (The Mongols)* by Grigor of Akan' hitherto ascribed to Marak'ia the Monk. The Armenian text edited with an English translation and notes by R. P. Blake and R. H. Frye, Cambridge, Mass., 1954 (repr. from the HJAS, vol. 12 (Dec. 1949), №№ 3 and 4, pp. 269—399).

Магакия, пер. Патканова.— *История монголов* инока Магакии, XIII века. Перевод и объяснения К. П. Патканова, СПб., 1871.

Макдиси.— *Descriptio imperii moslemici* auctore Schamso'd-dîn Abû Abdollâh Mohammed ibn Ahmed ibn abî Bekr al-Bannâ al-Basschârî al-Mokaddasi. Ed. M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1877; ed. 2: 1906 (BGA, III).

*ал-Макин, изд. Каэна.— *La «Chronique des Ayyoubides»* d'al-Makīn b. al-'Amīd éditée par Cl. Cahen,— «Bull. d'études orientales de l'Inst. français de Damas», t. XV, 1955—1957, pp. 109—184.

ал-Макин, изд. Эрпения.— تاريخ المسلمين . . . تاليف الشيخ المكين جرجس بن العميد ابو الياسر بن ابى المكارم بن ابى الطيب *id est, Historia Saracenica; qua Res Gestae Muslimorum*... Arabicè olim exarata à Georgio Elmacino fil. Abuljaseri Elamidi f. Abulmacaremi f. Abultibi. Et Latinè reddita operâ ac studio Th. Erpenii, Lugduni Batavorum, 1625.

Макризи, *Хитат*, изд. Вьета.— Taqî el-Dîn Aḥmad ibn 'Alî ibn 'Abd-el-Qadir ibn Muḥammad el-Maqrîzî, *El-Mawâ'iz wa'l-I'tibâr fî dhikr el-Khiṭaṭ wa'l-Athâr*. Édité par G. Wiet, t. I—V, Le Caire, 1911—1927 (MIFAO, XXX, XXXIII, XLVI, XLIX, LIII).

*Мар Ябалаха, пер. Пигулевской.— *История мар Ябалахи III и раббан Саумы*. Исследование, пер. с сирийского и примечания Н. В. Пигулевской, М., 1958.

*Мар Ябалаха, пер. Шабо.— *Histoire de Mar Jabalaha III, Patriarche des Nestoriens (1281—1317) et du moine Rabban Çauma Ambassadeur du roi Argoun en Occident (1287)*, traduite du syriaque et annotée par J.-B. Chabot, Paris, 1895.

*Марко Поло, изд. Муля — Пельо.— Marco Polo, *The Description of the world*, [ed. by] A. C. Moule & P. Pelliot, vol. I—II, London, 1938.

Марко Поло, изд. Юла.— *The Book of Ser Marco Polo, the Venetian, concerning the kingdoms and marvels of the East*. Newly transl. and ed., with notes, maps and other illustrations, by H. Yule, 2d ed., revised, vol. I—II, London, 1875.

Марко Поло, пер. Минаева.— И. П. Минаев, *Путешествие Марко Поло*. Перевод старофранцузского текста. Изд. ИРГО под ред. действит. члена В. В. Бартольда, СПб., 1902 (ЗИРГО по отд. этногр., т. XXVI).

Мас'уди, *Мурӯдж*.— Maçoudi, *Les Prairies d'or*. Texte et traduction par C. Barbier

1863, III—1864, IV—1865, V—1869, VI—1871, VII—1873, VIII—1874, IX—1877] (Collection d'ouvrages orientaux publiée par la Société asiatique).

Мас'уди, *Танбūх.— Kitâb at-tanbîh wa'l-ischrâf* auctore al-Masûdî..., [ed. M. J. de Goeje], Lugduni-Batavorum, 1894 (BGA, VIII).

Мас'уди, *Танбūх*, пер.— Maçoudi, *Le Livre de l'Avertissement et de la revision*. Traduction par B. Carra de Vaux, Paris, 1896 (Collection d'ouvrages orientaux publiée par la Société asiatique).

Махди-хан, *Та'рūх-и Нāдирū*, тегеран. изд. 1262/1846.—تاريخ نادرى تأليف محمد مهدى خان ابن محمد نصير استرابادى، صورت اختتام پذيرفت سنهٔ ۱۲۶۲ [литогр.]

Махмуд Кашгарский.— كتاب ديوان لغات الترک مؤلفی: محمود بن الحسين بن محمد الكاشغرى تاريخ تأليفی ٤٦٦ سنهٔ هجريه، [مصحح كليسلی معلم رفعت]، جلد ۱ — ۳، استانبول، ۱۳۳۳ — ۱۳۳۵ [= 1915—1917].

*Махмуд Кашгарский, турецк. пер.— *Divanü Lûgat-it-Türk tercümesi*. Çeviren B. Atalay, c. I–III, Ankara, 1940.

Менучехри.— *Menoutchehri. Poète persan du 11ème siècle de notre ère (du 5ième de l'hégire)*. Texte, traduction, notes et introduction historique par A. de Biberstein Kazimirski, Paris, 1886.

*Мервези.— *Sharaf al-Zamān Ṭāhir Marvazī on China, the Turks and India*. Arabic text (circa A. D. 1120) with an English translation and commentary by V. Minorsky, London, 1942 (James G. Forlong Fund, vol. XXII).

Мерверруди.— *Ta'rikh-i Fakhru'd-Din Mubárakshâh being The historical introduction to the Book of Genealogies of Fakhru'd-Din Mubárakshâh Marvar-rúdí completed in A. D. 1206*. Ed. from a unique Manuscript by E. D. Ross, London, 1927 (James G. Forlong Fund, vol. IV).

Мир Абд ал-Керим Бухари — см. Абд ал-Керим.

Мирхонд, бомбейское изд.— كتاب تاريخ روضة الصفا تأليف محمد خاوند شاه مشتمل بر هفت جلد وتمامی در يكجلد ومجلد منتظم كرديده، بمبئی، ۱۲۶۶ [=1849].

Мирхонд, *История Буидов*, изд. Вилькена.— [F.] Wilken, *Geschichte der Sultane aus dem Geschlechte Bujeh* nach Mirchond, Berlin, 1835.

Мирхонд, *История Газневидов*, изд. Вилькена.— Mohammedi filii Chondschahi vulgo Mirchondi *Historia Gasnevidarum persice*. Ex codicibus Berolinensibus aliisque nunc primum edidit lectionis varietate instruxit latine vertit annotationibusque historicis illustravit F. Wilken, Berolini, 1832.

Мирхонд, *История Саманидов*, изд. Дефремери.— *Histoire des Samanides* par Mirkhond. Texte persan, traduit et accompagné de notes critiques, historiques et géographiques par M. Defrémery, Paris, 1845.

*Мирхонд, *История Сельджукидов*, изд. Вуллерса.— Mirchondi *Historia Seldschukidarum persice*. E codicibus manuscriptis Parisino et Berolinensi nunc primum edidit, lectionis varietate instruxit, annotationibus criticis et philologicis illustravit J. A. Vullers, Gissae, 1837.

Мирхонд, *История хорезмшахов*, изд. Дефремери.— *Histoire des sultans du Kharezm*, par Mirkhond; texte persan, accompagné de notes historiques, géographiques et philologiques [par Defrémery], à l'usage des élèves de l'École royale et spéciale des langues orientales vivantes, Paris, 1842 (Chrestomathies orientales, [II]).

Мирхонд, *История Чингиз-хана*, изд. Жобера.— *Vie de Djenghiz-Khan*, par Mirkhond; (Texte persan [publ. par A. Jaubert]). A l'usage des élèves de l'École

royale et spéciale des langues orientales vivantes, Paris, 1841 (Chrestomathies orientales, [I]).

Мирхонд, лакнауское изд.— تاریخ روضة الصفا که مشتمل است بر بدائع اخبار وغرائب آثار تالیف مولانا خاوند شاه هروی. . .، جلد ۱ — ۷ وخاتمه، لکهنو، ۱۸۹۱م/۱۳۰۸ه

*Мирхонд, тегеран. изд. 1960.— تاریخ روضة الصفا تصنیف میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه الشهیر بمیر خواند شیوهٔ نثر ونگارش کم نظیر در ادبیات فارسی در سدهٔ نهم هجری از روی نسخ متعدّده مقابله گردیده و فهرست اسامی واعلام وقبایل وکتب با چاپهای دیگر متمایز میباشد، جلد ۱—۷، تهران، اسفند ماه ۱۳۳۸ — مرداد ماه ۱۳۳۹ ش؛ جلد ۸ — ۹، ملحقات. تاریخ روضة الصفائی ناصری تصنیف مرحوم رضا قلیخان متخلص بهدایت. . .، تهران، تیر ماه ۱۳۳۹— آذر ۱۳۳۹ ش [1960=

Мирхонд, тегеран. литогр.— روضة الصفائی میر خواند. . .، جلد ۱ — ۱۰، [طهران]، ۱۲۷۰ — ۱۲۷٤ [1853—1857=].

Мосхейм.— Lavrentii Moshemii *Historia Tartarorum ecclesiastica. Adjecta est Tartariae Asiaticae secundum recentiores geographos in mappa delineatio*, Helmstadt, 1741.

Мубарекшах, Фахр ад-дин — см. Мерверруди.

Муджмал ат-тавāрūх, извлеч. в изд. Моля.— *Extraits du Modjmel al-Tewarikh relatifs à l'histoire de la Perse*, traduits par J. Mohl,— JA, sér. 3, t. XI, 1841, pp. 136—178, 258—301, 320—361; t. XII, 1841, pp. 497—536; t. XIV, 1842, pp. 113—152; sér. 4, t. I, 1843, pp. 385—432.

Муджмал ат-тавāрūх, извлеч. в изд. Рейно.— Reinaud, *Fragments*, pp. 1—54.

**Муджмал ат-тавāрūх*, изд. Бехара.— مجمل التواریخ والقصص تألیف سال ۵۲۰ هجری بتصحیح ملک الشعراء بهار، طهران، ۱۳۱۸ ش [1939=].

Муджмал ат-тавāрūх, рук.— *Муджмал ат-тавāрūх ва-л-кисас*, рук. Нац. б-ки, Ancien fonds persan 62. [См. также *Тексты*, стр. 19—20.]

Муджмал-и Фасūхū — см. Фасих.

Му'изз ал-ансāб.— *Му'изз ал-ансāб фū шаджарат салāтūн мугул*, рук. Нац. б-ки, Ancien fonds persan 67. [См. также *Тексты*, стр. 159.]

*Му'ин ад-дин Натанзи, изд. Обена — منتخب التواریخ معینی (تألیف ۸۱۶ و ۸۱۷ هجری قمری) منسوب به معین الدین نطنزی ومعروف به «آنونیم اسکندر» بتصحیح ژان اوبن، تهران، دی ماه ۱۳۳٦ خورشیدی [1957=].

Му'ин ад-дин Натанзи, рук.— *Мунтахаб ат-тавāрūх-и Му'ūнū*, рук. ИНА С 381 (566bc); рук. Брит. муз. Or. 1566.

*Му'ин ал-фукара, *Китāб-и Муллā-заде*, изд. Гольчина Маани.— تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا تألیف احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء در نیمهٔ اول قرن نهم، بامقدمه و تصحیح وتحشیه وتراجم اعلام باهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۳۹ [1960=].

Му'ин ал-фукара, *Китāб-и Муллā-заде*, рук.— Му'ин ал-фукара, *Китāб-и Муллā-заде*, рук. ЛГУ 593с; рук. ЛГУ 947b. [См. также *Тексты*, стр. 166—172.]

Мукаддаси — см. Макдиси.

Мукāтибāт-и Рашūдū — см. Рашид ад-дин, *Мукāтибāт*.

Мунтаджаб ад-дин, *Мунша'āт*,— کتاب عتبة الکتبه مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر بقلم مؤید الدوله منتجب الدین بدیع اتابک جوینی، باتصحیح واهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال، [تهران]، ۱۳۲۹ ش [1950=].

Мусеви, *Та'рӣх-и ҳайрāт*.— Мусеви, *Та'рӣх-и ҳайрāт*, рук. Брит. муз., Rieu, Suppl. Pers., 423.

Мухаммед-Вефа Керминеги, *Туҳфат ал-ҳāнӣ*.— Мухаммед-Вефа Керминеги, *Туҳфат ал-ҳāни*, рук. ИНА С 523 (с 581b).

Мухаммед ибн Кайс ар-Рази — см. Рази.

Мухаммед-Казим, рук.— Мухаммед-Казим, [*Та'рӣх-и*] *'āламāрā-йи Нāдирӣ*, рук. ИНА D 430.

*Мухаммед-Казим, факс.— Муҳаммад-Кāҙим, *Нāме-йи 'āламāрā-йи Нāдирӣ* (*Мироукрашающая Надирова книга*). Том I. Издание текста и предисловие Н. Д. Миклухо-Маклая. Указатели Г. В. Шитова, М., 1960 (ПЛНВ, Тексты, Большая серия, XIII).

Мухаммед-Махди-хан — см. Махди-хан.

Мухаммед Нершахи — см. Нершахи.

Мухаммед Самарканди, *А'рāḍ ас-сийāсат*.— Мухаммед Катиб ас-Самарканди, *А'рāḍ ас-сийāсат фӣ аґрāḍ ар-рийāсат*, лейденская рук. 904. [См. также *Тексты*, стр. 71—72.]

Мухаммед-Хайдер.— *The Tarikh-i-Rashidi* of Mirza Muhammad Haidar, Dughlát. *A History of the Moghuls of Central Asia*. An English version ed., with commentary, notes, and map by N. Elias. The translation by E. Denison Ross, London, 1895.

Мухаммед Хусейни.— *Das Geschenk aus der Saldschuḳengeschichte* von dem Wesir Muḥammad b. Muḥammad b. Muḥammad b. 'Abdallah b. al-Niẓām al-Ḥusainī al-Yazdī. Zum ersten Male hrsg. und mit Anmerkungen, zwei Einleitungen und einem Anhang versehen von K. Süssheim, Leiden, 1909.

Мэн-да бэй-лу — см. ниже, разд. 2, Исследования: Васильев, *История и древности*.

Насир ад-дин Туси, *Зӣдж*.— Насир ад-дин Туси, *Зӣдж-и ильҳāнӣ*, рук. Брит. муз. Or. 7464.

*Насир ад-дин Туси, *Трактат о финансах*.— M. Minovy and V. Minorsky, *Naṣīr al-Dīn Ṭūsī on Finance*,— BSOAS, vol. X, 1940, pt 3, pp. 755—789.

Насир-и Хусрау, *Сафар-нāме*.—*Sefer Nameh. Relation du voyage de Nassiri Khosrau en Syrie, en Palestine, en Égypte, en Arabie, et en Perse, pendant les années de l'Hégire 437—444* (*1035—1042*). Publié, traduit et annoté par Ch. Schefer, Paris, 1881.

Нершахи, бухар. литогр.— تاریخ نرشخی، [بخارا، ۱۳۲۲] (Новая Бухара, 1904).

Нершахи, изд. Шефера.— *Description topographique et historique de Boukhara* par Mohammed Nerchakhy, suivie de textes relatifs à la Transoxiane. Texte persan publié par Ch. Schefer, Paris, 1892 (PÉLOV, IIIe sér., vol. XIII).

Нершахи, пер. Лыкошина.— Мухаммад Наршахи, *История Бухары*. Перевел с персидского Н. Лыкошин под ред. В. В. Бартольда, Ташкент, 1897.

*Нершахи, пер. Фрая.— *The History of Bukhara*. Transl. from a Persian abridgement of the Arabic original by Narshakhī R. N. Frye, Cambridge, Mass., 1954.

*Несеви, *Нафҫат ал-маҫдӯр*.— کتاب نفثة المصدور فی فتور زمان المصدور وزمان صدور الفتور تألیف خواجه نور الدین محمد زیدری خراسانی منشی سلطان جلال الدین خوارزمشاهی سال ۶۲۲ هجری در انقراض دولت خوارزمشاهی و فتنهٔ مغول، بامقدّمه مرحوم رضاقلی خان هدایت طبری لله باشی، [طهران]، ۱۳۰۷ ش [=1928].

Несеви, *Сӣрат Джелāл ад-дӣн*.— *Histoire du sultan Djelal ed-Din Mankobirti*

prince du Kharezm par Mohammed en-Nesawi. Texte arabe publié d'après le manuscrit de la Bibliothèque Nationale par O. Houdas, Paris, 1891; traduit de l'arabe par O. Houdas, Paris, 1895 (PÉLOV, IIIe sér., vol. IX—X).

Несефи, *Кандийа*, пер. Вяткина.— *Кандия Малая*, [пер. В. Вяткина],— СКСО, вып. VIII, 1906, стр. 235—290.

Несефи, *Кандийа*, рук.— Омар ибн Мухаммед ан-Несефи ас-Самарканди, *Китāб ал-ҡанд фū таʼрūх Самарканд*, рук. ИНА В 677 (аа 574ag); рук. ЛГУ 859. [См. также *Тексты*, стр. 48—51.]

*Низам ад-дин Шами.— *Histoire des conquêtes de Tamerlan intitulée Ẓafarnāma* par Niẓāmuddin Šāmī *avec des additions empruntées au Zubdatu-t-tawārīḫ-i Bāysunġurī* de Ḥāfiẓ-i Abrū. Edition critique par F. Tauer, t. I: *Texte persan du Ẓafarnāma*, Praha, 1937; t. II: *Introduction, commentaire, index*, Praha, 1956 (MAOr, vol. V).

*Низам ал-мульк, изд. Казвини—Модарреси Чехардехи.— سیاست نامه اثر ابو علی حسن بن علی خواجه نظام الملک که بسال ٤٨٥ هجری تألیف شده از روی نسخه شفر چاپ پاریس ١٨٩١ میلادی با حواشی ویاد داشتها واشارات وتصحیح علّامه فقید محمد قزوینی با تصحیح مجدّد وتعلیقات ومقدّمه بکوشش مرتضی مدرّسی چهاردهی، تهران، ١٣٣٤ ه. ش. [1956=] (زبان وفرهنگ ایران، ١٤٠).

*Низам ал-мульк, изд. Хальхали.— سیاست نامه یا سیر الملوک تألیف ابو علی حسن بن علی نظام الملک مقتول بسال ٤٨٥ هجری قمری باهتمام این بنده سید عبد الرحیم خلخالی، طهران، ١٣١٠ ش [1931=].

Низам ал-мульк, изд. Шефера.— *Siasset Naméh. Traité de Gouvernement.* Composé pour le sultan Melik-Châh par le vizir Nizam oul-Moulk. *Texte persan* édité par Ch. Schefer, Paris, 1891 (PÉLOV, IIIe sér., vol. VII, 1e partie); *Supplement*, Paris, 1897 (PÉLOV, IIIe sér., vol. VII, 2e partie); *Traduit* par Ch. Schefer, Paris, 1893 (PÉLOV, IIIe sér., vol. VIII).

*Низам ал-мульк, пер. Дарка.— *The Book of Government or Rules for Kings. The Siyāsat-nāma or Siyar al-Mulūk* of Niẓām al-Mulk. Transl. from the Persian by H. Darke, London, 1960 (UNESCO collection of representative works. Persian series).

*Низам ал-мульк, пер. Заходера.— *Сиасет-намэ. Книга о правлении вазира XI столетия Низам ал-мулька.* Перевод, введение в изучение памятника и примечания Б. Н. Заходера, М.—Л., 1949 (Литературные памятники).

Низами Арузи, *Чахāр маҡāла*, изд. Казвини.— *Chahár Maqála* ("*The Four Discourses*") of Aḥmad ibn 'Umar ibn 'Alí an-Niẓámí al-'Arúḍí as-Samarqandí, ed., with introduction, notes and indices, by Mírzá Muḥammad ibn 'Abdu 'l-Wahháb of Qazwín, Leyden—London, 1910 (GMS, XI, 1).

*Низами Арузи, *Чахāр маҡāла*, изд. Му'ина.— چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی در حدود سال ٥٥٠ هجری قمری طبق نسخه‌ای که بسعی واهتمام وتصحیح مرحوم محمد قزوینی بسال ١٣٢٧ هجری قمری در قاهره چاپ شده با تصحیح مجدد وشرح لغات وعبارات وتوضیح نکات ادبی بضمیمهٔ تعلیقات چهار مقاله بقلم علّامه قزوینی وگروهی از فاضلان بنام بکوشش دکتر محمد معین، [تهران]، [1955—1957]

Низами Арузи, *Чахāр маḳāла*, пер. Броуна.— *Revised translation of the Chahár Maqála ("Four Discourses")* of Niẓámí-i-'Arúḍí of Samarqand, followed by an abridged translation of Mírzá Muḥammad's notes to the Persian text by E. G. Browne, London, 1921 (GMS, XI, 2).
Низами, Садр ад-дин — см. Садр ад-дин Низами.

Омари, извлеч. в пер. Катрмера.— [E.] Quatremère, *Notice de l'ouvrage qui a pour titre: Mesalek alabsar fi memalek alamsar* مسالك الابصار فى ممالك الامصار *Voyages des yeux dans les royaumes des différentes contrées. (Manuscrit arabe de la Bibliothèque du Roi, № 583)*,— Notices et extraits, t. XIII, partie 1, pp. 151–384.

Плано Карпини, изд. д'Авезака.— *Relation des Mongols ou Tartares* par le frère Jean du Plan de Carpin de l'ordre des Frère-Mineurs... Première édition complète publiée d'après les manuscrits de Leyde, de Paris, et de Londres, et précédée d'une notice sur les anciens voyages de Tartarie en général, et sur celui de Jean du Plan de Carpin en particulier, par M. D'Avezac,— «Recueil de voyages et de mémoires, publié par la Société de géographie», t. IV, Paris, 1839, pp. 397–779.
Плано Карпини, изд. Бизли.— *The texts and versions of John de Plano Carpini and William de Rubruquis as printed for the first time by Hakluyt in 1598 together with some shorter pieces*. Ed. by C. R. Beazley, London, 1903 (HS, extra series, I) [Плано Карпини — стр. 43–144].
Плано Карпини, изд. Языкова. — *Собрание путешествий к татарам и другим возточным* [sic] *народам, в XIII, XIV и XV столетиях. I. Плано-Карпини. II. Асцелин*, [изд. текста и пер. Д. Языкова], СПб., 1825.
Плано Карпини, пер. Малеина. — Иоанн де Плано Карпини, *История Монгалов* * Вильгельм де Рубрук, *Путешествие в восточные страны*. Введение, перевод и примечания А. И. Малеина, СПб., 1911 [Плано Карпини — стр. 1–62].
Плано Карпини, пер. Рокхилла. — *The journey of William of Rubruck to the eastern parts of the world, 1253–55, as narrated by himself, with two accounts of the earlier journey of John of Plan de Carpine*. Transl. from the Latin, and ed., with an Introductory Notice, by W. W. Rockhill, London, 1900 (HS, 2d series, IV), pp. 1–39.
Поло — см. Марко Поло.

Равенди, извлеч. в изд. Шефера. — *Tableau du règne de Moïzz eddin Aboul Harith, Sultan Sindjar*, par Mohammed ibn Aly Ravendy. Texte persan publié pour la première fois avec la traduction française, par Ch. Schefer,— „Nouveaux mélanges orientaux", pp. 1—47.
Равенди, изд. Икбаля — *The Ráḥat-uṣ-Ṣudúr wa Áyat-us-Surúr, being a history of the Saljúqs* by Muḥammad ibn 'Alí ibn Sulaymán ar-Ráwandí. Ed. with notes, glossary and indices by Muḥammad Iqbál, Leyden — London, 1921 (GMS NS, II).
Равенди, турецк. пер. — *Тавāрӣх-и Āл-и Сельджук*, рук. ИНА D 166 (590ba).
Рази, *Му'джам*, изд. Казвини — Броуна.—*Al-Mu'jam fi Ma'áyíri Ash'ári 'l-'Ajam, a treatise on the prosody and poetic art of the Persians* by Shamsu 'd-Dín Muḥammad ibn Qays ar-Rází, ed., with introduction and indices, by Mírzá Muḥammad ibn 'Abdu 'l-Wahháb of Qazwín [and E. G. Browne], Leyden — London, 1909 (GMS, X).

*Рази, *Му'джам*, изд. Казвини — Разави.— كتاب المعجم فى معائير اشعار العجم تاليف شمس الدين محمد بن قيس الرازى در اوائل قرن هفتم هجرى بتصحيح . . . آقاى محمد بن عبد الوهاب قزوينى با مقابله با پنج نسخه خطى قديمى وتصحيح ثالوى مدرّس رضوى، [تهران]، ۱۳۱٤ ش [=1935].

Рашахāт.—(Ст. Ташкент, Литогр. Арифджанова) رشحات [عين الحيات]، تاشكند، ۱۳۲۹

*Рашид ад-дин, изд. Али-заде. — Фазлуллах Рашид-ад-дин, *Джами-ат-таварих* (*Сборник летописей*), т. III. Составитель научно-критического текста на персидском языке А. А. Али-заде. Перевод с персидского языка А. К. Арендса, Баку, 1957.

Рашид ад-дин, изд. Березина. — *Сборник летописей. История монголов*, сочинение Рашид-Эддина. *Введение*: *о турецких и монгольских племенах. Перевод* с персидского, с введением и примечаниями, И. Н. Березина, СПб., 1858 (ТВОРАО, ч. V); [то же], персидский *текст*, с предисловием и примечаниями, И. Н. Березина, СПб., 1861 (ТВОРАО, ч. VII); *История Чингиз-хана до восшествия его на престол*. Персидский текст, с предисловием И. Н. Березина; русский перевод с предисловием и примечаниями И. Н. Березина, СПб., 1868 (ТВОРАО, ч. XIII); *История Чингиз-хана от восшествия его на престол до кончины*. Персидский текст в издании И. Н. Березина; русский перевод с примечаниями И. Н. Березина, СПб., 1888 (ТВОРАО, ч. XV).

Рашид ад-дин, изд. Блоше. — *Djami el-tévarikh. Histoire générale du monde* par Fadl Allah Rashid ed-Din. *Tarikh-i moubarek-i Ghazani. Histoire des Mongols* éditée par E. Blochet. T. II. *Contenant l'histoire des empereurs mongols successeurs de Tchinkkiz Khaghan*, Leyden—London, 1911 (GMS, XVIII, 2).

Рашид ад-дин, изд. Катрмера. — *Histoire des Mongols de la Perse* écrite en persan par Raschid-eldin. Publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par M. Quatremère, t. I, Paris, 1836 (Coll. orient.).

*Рашид ад-дин, изд. Яна, I. — *Ta'rīḫ-i-Mubārak-i-Ġāzānī* des Rašīd al-Dīn Faḍl Allāh Abī-l-Ḫair. *Geschichte der Ilḫāne Abāġā bis Gaiḫātū (1265—1295)*. Kritische Ausgabe mit Einleitung, Inhaltsangabe und Indices von K. Jahn, Prag, 1941 (Abhandlungen der Deutschen Gesellschaft der Wissenschaften und Künste in Prag. Philos-hist. Abt., H. I.).

*Рашид ад-дин, изд. Яна, II.—*Geschichte Ġāzān-Ḫān's aus dem Ta'rīḫ-i-Mubārak-i-Ġāzānī* des Rašīd al-Dīn Faḍlallāh b. 'Imād al-Daula Abul-Ḫair, hrsg. nach den Handschriften von Stambul, London, Paris und Wien mit einer Einleitung, kritischen Apparat und Indices von K. Jahn, London, 1940 (GMS NS, XIV).

*Рашид ад-дин, пер. в изд. ИВАН. — Рашид-ад-дин, *Сборник летописей*, т. I, кн. 1, перевод с персидского Л. А. Хетагурова, редакция и примечания А. А. Семенова, М. — Л., 1952; т. I, кн. 2, перевод с персидского О. И. Смирновой, примечания Б. И. Панкратова и О. И. Смирновой, редакция А. А. Семенова, М.—Л., 1952; т. II, перевод с персидского Ю. П. Верховского, примечания Ю. П. Верховского и Б. И. Панкратова, редакция И. П. Петрушевского, М. — Л., 1960; т. III, перевод с персидского А. К. Арендса, под ред. А. А. Ромаскевича, Е. Э. Бертельса и А. Ю. Якубовского, М. — Л., 1946.

Рашид ад-дин, рук. — Фазлаллах Рашид ад-дин, *Джāми' ат-таварūх*, рук. ИНА D 66 (а 566); рук. ГПБ Дорн 289; рук. ГПБ ПНС 46 (V, 3, 1); рук. ГПБ ПНС 47 (V, 3, 2); рук. Брит. муз. Add. 7628; рук. Брит. муз. Add. 16 688; рук. Бодлеянской б-ки, Elliot 377. [См. также *Тексты*, стр. 120—127.]

*Рашид ад-дин, *Мукāтибāт*, изд. Шафи'.— كتاب مكاتبات رشيدى يعنى رسائلى كه وزير دانشمند خواجه رشيد الدين فضل الله طبيب بپرسان وعمّال ودوستان وديگران سواى ايشان نوشته ومولانا محمد ابرقوهى آنوارا جمع نموده، بسعى واهتمام وتصحيح اقل العباد محمد شفيع باضافهٔ حواشى وفهارس، لاهور، ۱۳۶٤ ھ/۱۹٤۵ م.
Рашид ад-дин, *Мукāтибāт*, рук. — *Мунша'āт-и Рашӣдӣ*, рук. ИНА В 938 (734).
Рубрук, изд. Бизли. — *The texts and versions of John de Plano Carpini and William de Rubruquis as printed for the first time by Hakluyt in 1598 together with some shorter pieces*. Ed. by C. R. Beazley, London, 1903 (HS, extra series, I) [Рубрук — стр. 144—234].
Рубрук, изд. Мишеля — Райта. — *Itinerarium Willelmi de Rubruk*, — «Recueil de voyages et de mémoires, publié par la Société de géographie», t. IV, Paris, 1839, pp. 213—396.
Рубрук, пер. Малеина. — Иоанн де Плано Карпини, *История Монгалов* * Вильгельм де Рубрук, *Путешествие в восточные страны*. Введение, перевод и примечания А. И. Малеина, СПб., 1911 [Рубрук — стр. 65 — 201].
Рубрук, пер. Роккилла. — *The journey of William of Rubruck to the eastern parts of the world, 1253—55, as narrated by himself, with two accounts of the earlier journey of John of Plan de Carpine*. Transl. from the Latin, and ed., with an Introductory Notice, by W. W. Rockhill, London, 1900 (HS, 2d series, IV), pp. 40—282.

Са'алиби, *Гурар*. — Aboû Manṣoûr 'Abd al-Malik ibn Moḥammad ibn Ismâ'îl al-Tha'âlibî غرر اخبار ملوک الفرس وسيرهم *Histoire des Rois des Perses*. Texte arabe publié et traduit par H. Zotenberg, Paris, 1900.
Са'алиби, *Йатӣма*, бейрут. изд. — يتيمة الدهر فى شعراء اهل العصر تأليف من جلت فضائله عن التعدادى الحصر ابى منصور عبد الملک بن محمد بن اسمعيل النيسابورى الثعالبى، الجزء ۱—٤، [بيروت (؟)، ۱۸۸۳ (؟)].
Са'алиби, *Йатӣма*, извлеч. в пер. Барбье де Менара. — C. Barbier de Meynard, *Tableau littéraire du Khorassan et de la Transoxiane au IVe siècle de l'hégire*, — JA, sér. 5, t. I, pp. 169 — 239; t. III, pp. 291—361.
*Са'алиби, *Йатӣма*, изд. Абд ал-Хамида.— يتيمة الدهر فى محاسن أهل العصر لأبى منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعيل الثعالبى النيسابورى بتحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، الجزء ۱—٤، القاهرة، ۱۹٤۷ م/۱۳۶۶ ھ.
*Са'алиби, *Йатӣма*, изд. Валетона. — *Specimen e litteris orientalibus, exhibens Ta:ālibīi Syntagma dictorum brevium et auctorum*, quod... ex codice Ms. Bibliothecae Leidensis arabice ed., latine reddidit, et annotatione illustravit J. J. Ph. Valeton, Lugduni Batavorum, 1844.
Са'алиби, *Лаṭā'иф*. — *Latâifo 'l-ma'ârif*, auctore Abu Mançur Abdolmalik ibn Mohammed ibn Ismá'íl at-Tha'âlibí, quem librum e codd. Leyd. et Goth. ed. P. de Jong, Lugduni Batavorum, 1867.
*Са'ди, *Гулистāн*, изд. Алиева. — Са'дӣ, *Гулистāн*. Критический текст, перевод, предисловие и примечания Р. М. Алиева, М., 1959 (ПЛНВ, Тексты, Большая серия, III).
Са'ди, *Гулистāн*, изд. Семеле. — *Le Parterre de Fleurs* du Cheïkh-Moslih-eddin Sâdi de Chiraz. Edition autographique publiée par N. Semelet, Paris, 1828.

*Са'ди, *Гулистāн*, изд. Форуги. — شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان، از روی نسخهٔ تصحیح شده مرحوم محمد علی فروغی، [طهران، ۱۳۲۹] [=1950, литогр.].

Са'ди, *Гулистāн*, пер. Холмогорова. — *Гюлистан* [т. е. «Цветник роз». Творение шейха Мослихуддина Саади Шираэского]. С персидского подлинника перевел И. Холмогоров, М., 1882.

Садр ад-дин Низами. — Садр ад-дин Низами, *Тāдж ал-ма'āçир*, рук. ЛГУ 578.

*Садр ад-дин Хусейни, *Зубдат ат-тавāрūх*, изд. Икбаля. — Sadr 'uddin Abu'l Hasan 'Ali Ibn Nāşir Ibn 'Ali 'al-Ḥusaini, *Akhbār 'ud-dawlat as-saljūqiyya*, ed. by Muhammad Iqbal, Lahore, 1933.

Садр ад-дин Хусейни, *Зубдат ат-тавāрūх*, рук. — Садр ад-дин Хусейни, *Зубдат ат-тавāрūх*, рук. Брит. муз., Stowe, Orient. 7.

Сам'ани, изд. Вюстенфельда. — *Specimen el-Lobabi sive Genealogiarum Arabum*, quas conscriptas ab Abu Sa'd Sam'anense abbreviavit et emendavit Ibn el-Athir. E codice Ms. Bibl. Duc. Gothan. nunc primum arabice ed. et praefatus est F. Wüstenfeld, Gottingae, 1835.

Сам'ани, изд. Марголиуса. — *The Kitāb al-Ansāb* of 'Abd al-Karim ibn Muḥammad al-Sam'āni reproduced in facsimile from the manuscript in the British Museum Add. 23,355 with an introduction by D. S. Margoliouth, Leyden — London, 1912 (GMS, XX).

Сам'ани, рук. — Абу Са'д Абд ал-Керим Мухаммед ас-Сам'ани, *Китāб ал-ансāб*, рук. ИНА С 361 (543а). [См. также *Тексты*, стр. 52—69.]

Самарийа — см. Абу Тахир-ходжа.

Сафи ад-дин, *Фаẓā'ил-и Балх*, извлеч. в изд. Шефера. — Schefer, *Chrestomathie persane*, t. I, pp. 65—103 [texte], 56—94 [notes].

Сафи ад-дин, *Фаẓā'ил-и Балх*, рук. — Абдаллах ибн Омар Сафи ад-дин, *Фаẓā'ил-и Балх*, рук. Нац. б-ки, Ancien fonds persan 115.

**Сведения о черных татарах*. — *«Краткие сведения о черных татарах» Пэн Да-я и Сюй Тина*. [Публикация Линь Кюн-и и Н. Ц. Мункуева], — ПВ, 1960, № 5, стр. 133—158.

*Сейфи ал-Хереви. — *The Ta'rikh Nāma-i-Harāt* (*The History of Harāt*) of Sayf ibn Muḥammad ibn Ya'qūb al-Harawī. Ed. with introduction by Mohammad Zubayr aş-Şiddiqi, Calcutta, 1944.

**Сокровенное сказание*, изд. Козина. — С. А. Козин, *Сокровенное сказание. Монгольская хроника 1240 г. под названием Mongγol-un niγuča tobčiyan Юань чао би ши. Монгольский обыденный изборник*. Т. I. *Введение в изучение памятника, перевод, тексты, глоссарии*, М. — Л., 1941.

**Сокровенное сказание*, изд. Пельо. — *Histoire secrète des mongols*. Restitution du texte mongol et traduction française des chapitres I à VI [par P. Pelliot], Paris, 1949 (Oeuvres posthumes de Paul Pelliot. I).

**Сокровенное сказание*, изд. Хениша. — *Manghol un Niuca Tobca'an* (*Yüan-ch'ao pi-shi*). *Die Geheime Geschichte der Mongolen*. Aus der chinesischen Transkription (Ausgabe Ye Têh-hui) im mongolischen Wortlaut wiederhergestellt von E. Haenisch, T. I: *Text*, Leipzig, 1937; [т. II]: *Wörterbuch*, Leipzig, 1939; т. III: *Übersetzung*, Leipzig, 1941 [2. verbess. Aufl.: Leipzig, 1948].

Сокровенное сказание, пер. Кафарова. — *Старинное монгольское сказание о Чингисхане*. [Перевел с китайского, с примечаниями, архимандрит Палладий], — ТЧРДМ, т. IV, СПб., 1866, стр. 3—258.

*Стефан Орбелиан, *История Сюнии*. — *Histoire de la Siounie* par Stéphanos Orbélian, traduite de l'Arménien par M. Brosset, St.-Pbg., 1866.

*Сюань Цзан, пер. Била. — *Si-Yu-Ki. Buddhist records of the Western World.* Transl. from the Chinese of Hiuen Tsiang (A. D. 629) by S. Beal, vol. I—II, London, 1906 (Trübner's Oriental Series).

Сюань Цзан, пер. Жюльена. — *Mémoires sur les contrées occidentales*, traduits du sanscrit en chinois, en l'an 648, par Hiouen-thsang, et du chinois en français, par S. Julien, t. I—II, Paris, 1857—1858 (Voyages de pèlerins bouddhistes. II—III).

Табаҡāт-и Нāçирӣ — см. Джузджани.

Табари. — *Annales* quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djarir at-Tabari cum aliis ed. M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, series I, t. I—VI, 1879—1890; series II, t. I—III, 1881—1889; series III, t. I—IV, 1879—1890; *Introductio, glossarium, addenda et emendanda*, 1901; *Indices*, 1901.

*Табари, пер. Нёльдеке. — *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden.* Aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehn von Th. Nöldeke, Leyden, 1879.

Тāдж ал-'арӯс. — شرح القاموس المسمى تاج العروس من جواهر القاموس للامام اللغوى محب الدين ابى الفيض السيد محمد مرتضى الحسينى الواسطى الزبيدى الحنفى، جلد ۱ — ۱۰، [القاهرة]، ۱۳۰۶—۱۳۰۷.

Та'рӣх-и арба' улӯс — см. *Шаджарат ал-атрāк.*

**Та'рӣх-и Бейхаҡ*, изд. Бахманйара. — تاريخ بيهق تأليف ابو الحسن على بن زيد بيهقى معروف بابن فندق با تصحيح وتعليقات احمد بهمنيار، [تهران]، ۱۳۱۷ خورشيدى [=1938].

Та'рӣх-и Бейхаҡ, рук. — Абу-л-Хасан Али ибн Фундук Бейхаки, *Та'рӣх-и Бейхаҡ*, рук. Брит. муз., Or. 3587; < рук. Ин-та востоковедения АН УзССР, 1524 >.

**Та'рӣх-и Джурджāн*, изд. Низамуддина. — Ḥamza b. Yūsuf b. Ibrāhim al-Sahmi (died 427/1036), *Ta'rīkh-i Jurjān, or Kitāb-i Ma'rifat-i 'Ulamā-i Ahl-i Jurjān.* Based on the unique Arabic MS (Lane № 276) in the Bodleian Library, Oxford, ed. and published by the Dā'iratu Ma'ārif-il-Osmania [by Nizam al-din], Hyderabad, 1950.

Та'рӣх-и Рашӣдӣ — см. Мухаммед-Хайдер.

Та'рӣх-и ҳайрат — см. Мусеви.

*Товма Мецопеци, изд. Шахназаряна. — *История Ланк Т'амура и его преемников*, сочиненная вардапетом Т'овмой Мец'опеци. Издал с примечаниями вардапет К. Шахназарян, Париж, 1860 [на армянском яз.].

*Товма Мецопеци, пер. Тер-Григорьяна. — Фома Мецопский, *История Тимур-ланка и его преемников*. [Перевод с армянского на русский Т. И. Тер-Григорьяна. Перевод с русского на азербайджанский У. Бакиханова], Баку, 1957.

Тун-цзянь ган-му, IX — XI. — *Histoire générale de la Chine, ou Annales de cet empire*; traduites du Tong-kien-kang-mou, par le feu Père J.-A.-M. de Moyriac de Mailla... Publiées par M. le Roux des Hautesrayes, t. IX — XI, Paris, 1779—1780.

Утби, изд. Шпренгера. — *Al-Kitab al-Yemini*, ed. Mawlawi Mamlûk and A. Sprenger, Delhi, 1847 (литогр.)

Утби, рук. — Абу Наср ал-Утби, *Та'рӣх ал-Йамӣнӣ*, рук. ИНА С 342 (510).

*Утби — Джербадекани. — ترجمه تاريخ يمينى تصنيف ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعيد

*Утби — Джербадекани, изд. Али Кавима. — تاریخ یمینی تألیف ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبی در شرح مواقف ومقامات ومغازی ناصر الدین ابو منصور سبکتکین وسلطان یمین الدوله ابو القاسم محمود غزنوی وبرخی از اخبار آل سامان وآل زیار وآل بویه وملوک وامراء اطراف، ترجمهٔ ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد جُرفادقانی بتصحیح وتحشیهٔ علی قویم، تهران، ۱۳۳۴ ش [=1955].

Утби — Джербадекани, пер. Рейнольдса. — *The Kitab-i-Yamini, Historical Memoirs of the Amir Sabaktagin and the sultan Mahmúd of Ghazna, Early Conquerors of Hindustan, and Founders of the Ghaznavide dynasty*. Transl. from the Persian version of the contemporary Arabic Chronicle of al Utbi by J. Reynolds, London, 1858 (OTF).

Утби — Манини. — شرح الیمینی المسمی بالفتح الوهبی علی تاریخ أبی نصر العتبی للشیخ المنینی، [القاهرة، ۱۲۸۶] [=1869].

Фасих. — *Муджмал-и Фаçӣхӣ*, рук. ИНА В 709 (581а). [См. также *Тексты*, стр. 160 – 161.]

*Фасих, изд. Фарроха. — مجمل فصیحی مؤلف فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی بتصحیح وتحشیه محمود فرخ، مشهد، [۱۹۶۱].

Фахр ад-дин Мубарекшах — см. Мерверруди.

Ал-Фахрӣ, изд. Альвардта. — *Elfachri. Geschichte der islamischen Reiche vom Anfang bis zum Ende des Chalifates* von Ibn etthiqthaqa. Arabisch. Hrsg. nach der Pariser Handschrift von W. Ahlwardt, Gotha, 1860.

**Ал-Фахрӣ*, изд. Деренбурга. — *Al-Fakhrî. Histoire du khalifat et du vizirat depuis leurs origines jusqu'à la chute du khalifat 'abbaside de Baghdâdh (11—656 de l'hégire = 632 - 1258 de notre ère)*... par Ibn at-Ṭiḳṭaḳa. Nouvelle édition du texte arabe par H. Derenbourg, Paris, 1895.

Фихрист. — *Kitâb al-Fihrist*. Mit Anmerkungen hrsg. von G. Flügel, nach dessen Tode besorgt von J. Roediger und A. Müller. Bd I: den Text enthaltend, von J. Roediger, Leipzig, 1871; Bd II: die Anmerkungen und Indices enthaltend, von A. Müller, Leipzig, 1872.

Фома Мецопский — см. Товма Мецопеци.

Хаджи Халифа. — کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون *Lexicon bibliographicum et encyclopaedicum* a Mustafa Ben Abdallah Katib Jelebi dicto et nomine Haji Khalfa celebrato compositum. Ad codicum Vindobonensium, Parisiensium et Berolinensis fidem primum edidit, latine vertit et commentario indicibusque instruxit G. Fluegel, t. I, Leipzig, 1835; t. II, Leipzig, 1837; t. III, London, 1842; t. IV, London, 1845; t. V, London, 1850; t. VI, London, 1852; t. VII (Indices), London, 1858.

Хайдер Рази, *Та'рӣх-и Ḥайдарӣ*. — Хайдер Рази, *Та'рӣх-и Ḥайдарӣ* (*Маджма' ат-тавāрӣх*), рук. Берлинской б-ки 418; рук. Брит. муз. Or. 4508.

Хамадани — см. Ибн ал-Факих.

*Хамдаллах Казвини, *Нузхат ал-кулӯб*, изд. Дабира Сияки. — بخش نخست از مقاله سوم نزهة القلوب تألیف حمد الله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی (۷۴۰ هجری قمری) با مقابله وحواشی وتعلیقات وفهارس بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، اسفند ماه ۱۳۳۶ خورشیدی [=1958] (زبان وفرهنگ ایران، ۲۱).

Хамдаллах Казвини, *Нузхат ал-кулӯб*, изд. Ле Стрэнджа, I—II. — *The geographical part of the Nuzhat-al-Qulūb* composed by Ḥamd-Allāh Mustawfī of Qazwīn in 740 (1340). Ed. by G. Le Strange, Leyden — London, 1915; transl. by G. Le Strange, Leyden — London, 1919 (GMS, XXIII, 1—2).
Хамдаллах Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, извлеч. в пер. Дефремери. — *Histoire des Seldjoukides et des Ismaéliens ou Assasins de l'Iran. Extraite du Tarikhi Guzideh ou Histoire Choisie d'Hamd-Allah Mustaufi.* Traduite du persan et accompagnée de notes historiques et géographiques par M. Defrémery, Paris, 1849 (extrait du JA, sér. 4, t. XI, 1848, pp. 417—462; t. XII, 1848, pp. 259—279, 334—370; t. XIII, 1849, pp. 15—55).
Хамдаллах Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, изд. Броуна.— *The Ta'rikh-i-Guzida or "Select History"* of Ḥamdu'lláh Mustawfí-i-Qazwíní compiled in A. H. 730 (A. D. 1330), and now reproduced in fac-simile from a manuscript dated A. H. 857 (A. D. 1453) with an introduction by E. G. Browne. Vol. I, containing the text, Leyden — London, 1910 (GMS, XIV, 1).
*Хамдаллах Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, изд. Наваи. — تاریخ گزیده تألیف حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی در سنهٔ ۷۳۰ هجری، با مقابله با چندین نسخه بضمیمه فهارس وحواشی باهتمام... عبد الحسین نوائی، [تهران]، آذر ماه ۱۳۳۹ ش [=1960].
Хамдаллах Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, пер. Броуна.— *The Ta'rikh-i-Guzida or "Select History"* of Ḥamdu'lláh Mustawfí-i-Qazwíní compiled in A. H. 730 (A. D. 1330) and now abridged in English from a manuscript dated A. H. 857 (A. D. 1453) by E. G. Browne, with indices of the fac-simile text by R. A. Nicholson. Part [sic] II, containing the abridged translation and indices, Leyden — London, 1913 (GMS, XIV, 2).
Хамдаллах Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, рук.—Хамдаллах Мустауфи Казвини, *Та'рӣх-и гузӣде*, рук. ЛГУ 153; рук. ИНА С 503 (578b). [См. также *Тексты*, стр. 153.]
Хамза Исфахани. — Hamsae Ispahanensis *Annalium libri X*. Ed. J. M. E. Gottwaldt, t. I. Textus arabicus, Petropoli, 1844; t. II. Translatio latina, Lipsiae, 1848 [t. I переизд.: Berlin, «Kaviani», 1340/1921-22].
*Хафиз-и Абру, *Зайл-и Джāми' ат-таварӣх*, изд. Баяни. — ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف شهاب الدین عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی المدّعو بحافظ ابرو مؤلف زبدة التواریخ، بخش نخستین با مقدمه وحواشی وتعلیقات... خانبابا بیانی، تهران، ۱۳۱۷ ش [=1938].
*Хафиз-и Абру, *Зайл-и Джāми' ат-таварӣх*, пер. Баяни. — Hâfiz-i Abrû, *Chronique des Rois Mongols en Iran.* Texte persan édité et traduit par K. Bayani. II. Traduction et Notes, Paris, 1936.
*Хафиз-и Абру, *Зайл-и Зафар-нāме*, изд. Керими. — ذیل کتاب ظفر نامه نظام الدین شامی تألیف عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید المدعو بحافظ ابرو از روی نسخه عکس برداری شده استانبول، با مقدمه وتصحیح دکتر [بهمن] کریمی، تهران، [تیر ما ۱۳۲۸ ش] [копия издания Тауэра; =1949].
*Хафиз-и Абру, *Зайл-и Зафар-нāме*, изд. Тауэра. — *Continuation du Zafarnāma de Niẓāmuddīn Šāmī* par Ḥāfiẓ-i Abrū. Éditée d'après les manuscrits de Stamboul par F. Tauer, — AOr, vol. VI, 1934, № 3, pp. 429—465.
*Хафиз-и Абру, *Маджмӯ'а*, извлеч. в изд. Тауэра. — *Cinq opuscules de Ḥāfiẓ-i Abrū concernant l'histoire de l'Iran au temps de Tamerlan.* Édition critique

Хафиз-и Абру, рук. — Хафиз-и Абру, [географич. сочинение], рук. ГПБ Дорн 290. [См. также *Тексты*, стр. 157—158.]

Хафиз-и Таныш, *'Абдуллā-нāме*. — Хафиз-и Таныш, *'Абдуллā-нāме*, рук. ИНА D 88 (574 age).

Хетум, текст.—Haithoni Armeni *Historia Orientalis*. Quae eadem & De Tartaris inscribitur, [ed. A. Mülleri Greiffenhagii], Coloniae Brandenburgicae, 1671 (издано в одном переплетении с кн.: Marci Pauli Veneti, Historici fidelissimi juxta ac praestantissimi, *De Regionibus Orientalibus Libri III*..., Coloniae Brandenburgicae, 1671).

Хетум, франц. пер. — *Histoire Orientale ou des Tartares*, de Haiton, Parent du Roi d'Armenie... décrit par la main de Nicolas Salcon, & traduit suivant l'Édition Latine de A. Müller Greiffenhag, — в кн.: *Voyages faits principalement en Asie dans les XII, XIII, XIV, et XV siècles*, par Benjamin de Tudele, Jean du Plan-Carpin, N. Ascelin, Guillaume de Rubruquis, Marc Paul Venitien, Haiton, Jean de Mandeville, et Ambroise Contarini. Accompagnés de l'Histoire des Sarasins et des Tartares, et précédez [sic] d'une Introduction... par P. Bergeron, La Haye, 1735 (разд. паг.).

Хилаль ас-Саби, *Вузарā'*. — *The historical remains of Hilâl al-Sâbi. First part of his Kitab al-Wuzara (Gotha Ms. 1756) and fragment of his History 389—393 A. H. (B. M. Ms, add. 19360)*. Ed. with notes and glossary by H. F. Amedroz, Leyden, 1904.

Хилаль ас-Саби, *Та'рӣх*. — *Continuation of the Experiences of the Nations* by Abu Shuja' Rudhrawari Vizier of Muqtadi, and Hilal b. Muhassin Vizier's Secretary in Baghdad. *Arabic Text* ed. by H. F. Amedroz and D. S. Margoliouth. Reigns of Ta'i' and Qadir, Oxford, 1921 (*Eclipse*, vol. III); *Translation* from the Original Arabic by D. S. Margoliouth. Reigns of Ta'i' and Qadir, Oxford, 1921 (*Eclipse*, vol. VI).

Хондемир, извлеч. в пер. Дефремери. — *Histoire des khans Mongols du Turkistan et de la Transoxiane, extraite du Habib essiier de Khondémir*, traduite du persan et accompagnée de notes, par M. C. Defrémery, — JA, sér. 4, t. XIX, 1852, pp. 58—94, 216—288.

Хондемир, тегеран. изд. 1271/1854-55. — كتاب مستطاب حبيب السّير مرقوم رقم... غياث الدين بن همام الدين الشهير بخواندامير...، جلد ١—٣، طهران، ١٢٧٠—١٢٧١ [литогр.]

*Хондемир, тегеран. изд. 1333/1954.— تاريخ حبيب السير فى اخبار افراد بشر تأليف غياث الدين بن همام الدين الحسينى المدّعو به خواندامير، با مقدمه بقلم: آقاى جلال الدين همائى، جلد ١—٤، [تهران]، ١٣٣٣ ش [=1954].

Хорезми, *Мафāтӣх*. — *Liber Mafâtîh al-olûm explicans vocabula technica scientiarum tam arabum tam peregrinorum* au[illegible]re Abû Abdallah Mohammed ibn Ahmed i[illegible] Jûsof al-Kâtib al-Khowarezmi. Ed., indices adjecit G. van Vloten, Lugduni-Batavorum, 1895.

**Ҳудӯд ал-'āлам*, пер. Минорского.—*Hudūd al-'Ālam. 'The Regions of the World'. A Persian Geography 372 A. H. — 982 A. D.* Transl. and explained by V. Minorsky. With the preface by V. V. Barthold (†1930) transl. from the Russian, London, 1937 (GMS NS, XI).

Ҳудӯд ал-'āлам, [рук.] — *Ҳудӯд ал-'āлем. Рукопись Туманского*. С введением и указателем В. Бартольда, Л., 1930.

Хусейни, Мухаммед — см. Мухаммед Хусейни.

Чан-чунь, пер. Кафарова. — *Си ю цзи, или описание путешествия на Запад.* [Перевел с китайского, с примечаниями, архимандрит Палладий], — ТЧРДМ, т. IV, СПб., 1866, стр. 259—436.
*Чан-чунь, пер. Уэли. — *The Travels of an Alchemist. The Journey of the Taoist Ch'ang-ch'un from China to the Hindukush at the summons of Chingiz Khan. Recorded by His Disciple Li Chih-ch'ang.* Transl. with an Introduction by A. Waley, London, 1931 (The Broadway Travellers).

Шаджарат ал-атрāк, пер. Майлса. — *The Shajrat ul-Atrak, or genealogical tree of the Turks and Tatars*; transl. and abridged by Col. Miles, London, 1838.
Шаджарат ал-атрāк, рук. — *Шаджарат ал-атрāк*, рук. Брит. муз. Or. 8106; рук. Брит. муз. Add. 26190. [См. также *Тексты*, стр. 162—164.]
Шами — см. Низам ад-дин Шами.
Шахристани, изд. Кертона. — كتاب الملل و النحل *Book of Religious and Philosophical Sects*, by Muhammad al-Shahrastáni. Now first ed. from the collation of several MSS by... W. Cureton, London, 1842—1846.
Шахристани, пер. Хаарбрюкера. — Abu-'l-Fath' Muh'ammad asch-Schahrastâni's *Religionspartheien und Philosophen-Schulen*. Zum ersten Male vollständig aus dem Arabischen übersetzt und mit erklärenden Anmerkungen versehen von T. Haarbrücker, T. I—II, Halle, 1850—1851.
Шебангараи. — Мухаммед Шебангаран, *Маджма' ал-ансāб*, рук. ИНА 372 (d 566).
*Шереф ад-дин Йезди, изд. Аббаси. — ظفر نامه، تاريخ عمومی مفصّل ايران در دورهٔ تيموريان لمولانا شرف الدين علی يزدی از روی نسخی که در عصر مصنف نوشته شده بتصحيح واهتمام محمد عباسی، جلد ۱—۲، تهران، ۱۳۳۶ ش [=1957].
Шереф ад-дин Йезди, калькут. изд. — *The Ẕafarnámah* by Mauláná Sharfuddín [sic] 'Alí of Yazd. Ed... by Maulawí Muḥammad Ilahdád, vol. I—II, Calcutta, 1887 — 1888.
Шереф ад-дин Йезди, пер. Пети де ля Круа. — *Histoire de Timur-Bec, connu sous le nom du Grand Tamerlan, Empereur des Mogols et Tartares.* Ecrite en Persan par Cherefeddin Ali, natif d'Yezd, Auteur contemporain. Traduite en François par feu M. Petis de la Croix... Avec des Notes Historiques, & des Cartes Geographiques, t. I—IV, Delf, 1723.
Шэн-у цинь-чжэн лу, пер. Кафарова. — *Старинное китайское сказание о Чингисхане.* Перевод с китайского архимандрита Палладия, — «Восточный сборник», [изд. Мин-ва иностр. дел], т. I, СПб., 1877, стр. 149—202.
**Шэн-у цинь-чжэн лу*, пер. Пельо — Амби. — *Histoire des campagnes de Gengis khan Cheng-wou ts'in-tcheng lou.* Traduit et annoté par P. Pelliot et L. Hambis, t. I, Leiden, 1951.

Юань-ши, пер. Бичурина. — *История первых четырех ханов из дома Чингисова*, переведено с китайского монахом Иакинфом, СПб., 1829.
Юсуф Баласагунский — см. *Кутадгу билик*.

Я'куби, *Китāб ал-булдāн*. — *Kitâb al-a'lâk an-nafîsa VII* auctore Abû Alî Ahmed ibn Omar ibn Rosteh et *Kitâb al-boldân* auctore Ahmed ibn abî Jakûb ibn Wâdhih al-Kâtib al-Jakûbi [ed. M. J. de Goeje], edit. 2, Lugduni Batavorum, 1892 (BGA, VII) [Я'куби — стр. 231—373].
*Я'куби, *Китāб ал-булдāн*, пер. Вьета. — Ya'kubi, *Les Pays*. Traduit par G. Wiet,

Le Caire, 1937 (Publications de l'Institut français d'archéologie orientale. Textes et traductions d'auteurs orientaux. T. I).

Я'куби, *Та'рӣх*. — Ibn Wādhih qui dicitur al-Ja'qubī, *Historiae*. Ed. M. Th. Houtsma, pars I, historiam ante-islamicam continens; pars 2, historiam islamicam continens, Lugduni Batavorum, 1883.

Якут, *Иршāд*. — *The Irshád al-aríb ilá ma'rifat al-adíb or Dictionary of learned men* of Yáqút. Ed. by D. S. Margoliouth, vol. I—VII, Leyden—London, 1907—1927 (GMS, VI, 1—7) [I—1907, II—1909, III—1910, IV (London) — 1927, V—1911, VI—1913, VII (London) — 1926].

Якут, *Му'джам*. — *Yacut's geographisches Wörterbuch* aus den Handschriften zu Berlin, St. Petersburg, Paris, London und Oxford... hrsg. von F. Wüstenfeld, Bd I—VI, Leipzig, 1866—1873 [I (aus den Handschriften zu Berlin, St. Petersburg und Paris) — 1866, II—1867, III—1868, IV—1869, V—1873, VI—1870].

Яфи'и, *Мир'āт ал-джаннāн*. — Абдаллах ибн Али Яфи'и, *Мир'āт ал-джаннāн фӣ ма'рифат ҳавāдис ал-инсāн*, рук. ЛГУ 302. [См. также *Тексты*, 154—155.]

کتب تحقیقی و مراجع دیگر

* Адыков, *Главные станции* — К. А. Адыков, *Главные станции на средневековом торговом пути из Серахса в Мерв (по археологическим данным),*— СА, 1959, № 4, стр. 212—227.

*Адыков, *Койне Серахс.*— К. А. Адыков, *Койне Серахс (краткий путеводитель),* Ашхабад, 1960.

*Айнӣ, *Исьёни Муқаннаъ.* — С. Айнӣ, *Исьёни Муқаннаъ. Очерки таърихӣ-тадқиқӣ,* Сталинобод, 1944.

* Айнӣ, *Қаҳрамони халқи тоҷик.* — С. Айнӣ, *Қаҳрамони халқи тоҷик Темурмалик. Очерки адабӣ-таърихӣ,* Сталинобод, 1944.

*Айнӣ, *Шайхурраис Абӯалӣ Сино.*— С. Айнӣ, *Шайхурраис Абӯалӣ Сино,* Сталинобод — Ленинград, 1941.

*Али-заде, *Из истории.*— А. Али-заде, *Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин «хараджъ»,* — ИАН АзССР, 1953, № 3, стр. 107—116.

*Али-заде, *К вопросу об институте «икта'».* — А. А. Али-заде, *К вопросу об институте «икта'» в Азербайджане при ильханах (XIII—XIV вв.),*— «Изв. АзФАН», 1942, № 5, стр. 19—28; то же: ССИА, стр. 127—135.

*Али-заде, *К вопросу об институте инджу.*— А. А. Али-заде, *К вопросу об институте инджу в Азербайджане в XIII—XIV вв.,*— «Изв. АзФАН», 1943, № 8, стр. 62—76; то же: ССИА, стр. 95—108.

*Али-заде, *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана.*— А. Али-заде, *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана XIII—XIV вв.,* Баку, 1956.

* Альхамова, *Клад.* — З. А. Альхамова, *Клад медных посеребрённых Самаркандских дирхемов 663 г. х.,*— «Труды САГУ», вып. XI, 1950, стр. 69—74.

Андреев, *Местности Туркестана.* — М. Андреев, *Местности Туркестана, интересные в археологическом отношении,* — «Средне-Азиатский вестник», Ташкент, 1896, май, стр. 16—28.

Андреев, *По поводу процесса образования цехов.*— М. С. Андреев, *По поводу процесса образования примитивных среднеазиатских древних цехов и цеховых сказаний (рисаля),*— «Этнография», М.—Л., 1927, № 2, стр. 323—326.

*Андрианов, *К вопросу о причинах запустения земель древнего орошения.* — Б. В. Андрианов, *К вопросу о причинах запустения земель древнего орошения на Куня-дарье и Жаны-дарье,*— ИВГО, т. 86, вып. 5, 1954, стр. 442—447.

---

[1] Из новых изданий, а также некоторых старых изданий, не цитированных В. В. Бартольдом, в этот раздел Библиографии включены: а) работы и публикации по истории и археологии Средней Азии VII—XIII вв.; б) работы по истории сопредельных стран, в которых трактуются исторические проблемы, затронутые в «Туркестане» В. В. Бартольда; в) работы, цитированные в редакторских примечаниях.

Арандаренко, *Досуги.* — Г. А. Арандаренко, *Досуги в Туркестане. 1874—1889,* СПб., 1889.

Аристов, *Заметки об этническом составе.* — Н. А. Аристов, *Заметки об этническом составе тюркских племен и народностей и сведения об их численности,*— «Живая старина», год VI, СПб., 1896, вып. III—IV, стр. 277—456.

Бартольд, *Абу-Михнаф.* — В. Бартольд, *Абу-Михнаф,* — ЗВОРАО, т. XVII, 1906, стр. 0147—0149.

*Бартольд, *Археологические работы в Самарканде.*— В. В. Бартольд, *Археологические работы в Самарканде летом 1924 г.,*— ИРАИМК, т. IV, 1922, стр. 119—132.

Бартольд, «Восток», кн. 5 [стр. 251—256].— В. В. Бартольд, [рец. на:] Б. Я. Владимирцов. Чингис-хан, Берлин — С. Петербург — Москва. 1922, — журн. «Восток», кн. 5, 1925, стр. 251—256.

*Бартольд, *Восточно-Иранский вопрос.*— В. В. Бартольд, *Восточно-Иранский вопрос,*— ИРАИМК, т. II, 1922, стр. 361—384.

Бартольд, *Греко-бактрийское государство.* — В. В. Бартольд, *Греко-бактрийское государство и его распространение на северо-восток,*— ИАН, сер. VI, т. X, 1916. стр. 823—828.

*Бартольд, *Еще об «анониме» Искендера.*— В. В. Бартольд, *Еще об «анониме» Искендера,*— ИАН СССР, Отд. гуманитарных наук, 1929, стр. 165—180.

Бартольд, ЖМНП, 1896 [стр. 366—384].— В. В. Бартольд, [рец. на:] L. Cahun. Introduction à l'histoire de l'Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405. Paris, 1896,— ЖМНП, ч. CCCV, 1896, июнь, отд. II, стр. 366—384.

Бартольд, ЗВОРАО, т. X [стр. 215—226]. — В. Бартольд, [рец. на:] Mirzá Muḥammad Ḥaidar, Dughlát. The Tarikh-i Rashidi... An English version... by N. Elias. The Translation by E. Denison Ross. London. 1895,— ЗВОРАО, т. X, 1897, стр. 215—226.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XI [стр. 341—356]. — В. Бартольд, [рец. на:] Н. А. Аристов. Заметки об этническом составе тюркских племен и народностей и сведения об их численности. СПб. 1897,— ЗВОРАО, т. XI, 1899, стр. 341—356.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XII [стр. 0122—0125]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Справочная книжка Самаркандской области 1898... Вып. VI. Самарканд 1899, — ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 0122—0125.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XII [стр. 0130—0138]. — В. Б[артольд], [рец. на:] F. H. Skrine and E. D. Ross. The Heart of Asia... London 1899,— ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 0130—0138.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XIII [стр. 0115—0117]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Известия Туркестанского отдела Императорского Русского Географического общества, т. I, 1899, вып. II. Ташкент. 1900,— ЗВОРАО, т. XIII, 1901, стр. 0115—0117.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XV [стр. 050—056]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Справочная книжка Самаркандской области. 1902... Вып. VII, — ЗВОРАО, т. XV, 1903, стр. 050—056.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XVII [стр. 0102—0107]. — В. Б[артольд], [рец. на:] G. Le Strange, The lands of the Eastern Caliphate... Cambridge 1905, — ЗВОРАО, т. XVII, 1906, стр. 0102—0107.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XVIII [стр. 0181—0191]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Справочная книжка Самаркандской области. 1906 г. ... Вып. VIII—IX. Самарканд 1906—1907, — ЗВОРАО, т. XVIII, 1908, стр. 0181—0191.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XXI [стр. 0145—0150]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Л. С. Багров. Материалы к историческому обзору карт Каспийского моря. СПб. 1912,— ЗВОРАО, т. XXI, 1913, стр. 0145—0150.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XXII [стр. 357—361]. — В. Б[артольд], [рец. на:] Albert Herrmann. Alte Geographie des unteren Oxusgebiets. Berlin 1914,— ЗВОРАО, т. XXII, 1915, стр. 357—361.

Бартольд, ЗВОРАО, т. XXIII [стр. 413—419].— В. В. Бартольд, [рец. на:] В. Ф. Каравaев. Голодная степь в ее прошлом и настоящем... Пг. 1914,— ЗВОРАО, т. XXIII, 1916, стр. 413—419.

Бартольд, *Из минц-кабинета,* II—III.— В. Бартольд, *Из минц-кабинета при С.-Петербургском Университете. II. Неизданный саманидский фельс. III. Фельс Исмаила б. Ахмеда,*— ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 059—060.

*Бартольд, *Иран.*— В. В. Бартольд, *Иран. Исторический обзор,* Ташкент, 1926.

Бартольд, «Иран», т. II [стр. 181—185].— В. В. Бартольд, [рец. на:] В. Л. Вяткин. Городище Афрасиаб. Самарканд. 1928,— «Иран», т. II, 1928, стр. 181—185.

Бартольд, *Ислам.*— В. В. Бартольд, *Ислам,* Пг., 1918.

Бартольд, *Историк Мусеви.*— В.В. Бартольд, *Историк Мусеви, как автор* تاريخ خيرات,— ИАН, сер. VI, т. IX, 1915, стр. 1365—1370.

Бартольд, *Историко-географический обзор Ирана.*— В. В. Бартольд, *Историко-географический обзор Ирана,* СПб., 1903.

*Бартольд, *История изучения Востока.*— В. В. Бартольд, *История изучения Востока в Европе и в России,* СПб., 1911; изд. 2-е: Л., 1925.

*Бартольд, *История культурной жизни Туркестана.*— В. В. Бартольд, *История культурной жизни Туркестана,* Л., 1927.

*Бартольд, *История турецко-монгольских народов.*— В. В. Бартольд, *История турецко-монгольских народов. Конспект лекций, читанных студентам Казакского высшего педагогического института в 1926/1927 учебном году,* Ташкент, 1928.

*Бартольд, *История Туркестана.*— В. В. Бартольд, *История Туркестана,* Ташкент, 1922 (Труды Туркестанского гос. ун-та, вып. 2).

*Бартольд, *К вопросу о погребальных обрядах.* — В. Бартольд, *К вопросу о погребальных обрядах турков и монголов,*— ЗВОРАО, т. XXV, 1921, стр. 55—76.

*Бартольд, *К вопросу о феодализме в Иране.*— В. В. Бартольд, *К вопросу о феодализме в Иране.*— «Новый Восток», № 28, 1930, стр. 108—116.

*Бартольд. *К вопросу о Чингизидах-христианах.* — В. Бартольд, *К вопросу о Чингизидах-христианах,*— ЗВОРАО, т. XXII, 1914, стр. 171—172.

*Бартольд, *К вопросу об археологических исследованиях.*— В. В. Бартольд, *К вопросу об археологических исследованиях в Туркестане,*— ТВ, 1894, № 5—7 (то же: отд. отт., стр. 1—34).

*Бартольд, *К вопросу об уйгурской литературе.* — В. В. Бартольд, *К вопросу об уйгурской литературе и ее влиянии на монголов,*— «Живая старина», год XVIII, 1909, вып. II—III, стр. 42—46.

Бартольд, *К истории арабских завоеваний.* — В. Бартольд, *К истории арабских завоеваний в Средней Азии,*— ЗВОРАО, т. XVII, 1906, стр. 0140—0147.

*Бартольд, *К истории крестьянских движений.* — В. В. Бартольд, *К истории крестьянских движений в Персии,*— «Из далекого и близкого прошлого. Сборник этюдов из всеобщей истории в честь 50-летия научной жизни Н. И. Кареева», Пг.—М., 1923, стр. 54—62.

Бартольд, *К истории Мерва.* — В. Бартольд, *К истории Мерва,* — ЗВОРАО, т. XIX, 1910, стр. 115—138.

*Бартольд, *Киргизы.* — В. В. Бартольд, *Киргизы. (Исторический очерк),* Фрунзе, 1927; изд. 2-е: Фрунзе, 1943.

Бартольд, *Культура мусульманства.* — В. В. Бартольд, *Культура мусульманства,* Пг.,

Бартольд, *Мерверруд.* — В. Бартольд, *Мерверруд,* — ЗВОРАО, т. XIV, СПб., 1902, стр. 028—032.

Бартольд, *Место Прикаспийских областей.* — В. В. Бартольд, *Место Прикаспийских областей в истории мусульманского мира,* Баку, 1925.

Бартольд, «Мир ислама», т. I [стр. 56—107].— В. В. Бартольд, [рец. на:] E. Blochet. Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din. Leyden — London, 1910,— «Мир ислама», т. I, 1912, стр. 56—107.

Бартольд, *Мир-Али-Шир.* — В. В. Бартольд, *Мир-Али-Шир и политическая жизнь,* — «Мир-Али-Шир. Сборник к пятисотлетию со дня рождения», Л., 1928, стр. 100—164.

Бартольд, *Мулхакâт-ас-Сурâх.* — В. Бартольд, *Мулхакâт-ас-Сурâх,* — ЗВОРАО, т XI, 1899, стр. 283—287.

Бартольд, *Мусульманский мир.* — В. В. Бартольд, *Мусульманский мир,* Пб., 1922 (Введение в науку. История).

Бартольд, *Народное движение в Самарканде.* — В. Бартольд, *Народное движение в Самарканде в 1365 г.,*— ЗВОРАО, т. XVII, 1906, стр. 01—019.

Бартольд, *Несколько слов об арийской культуре.* — В. Бартольд, *Несколько слов об арийской культуре в Средней Азии,*— «Средне-Азиатский вестник», 1896, июнь, стр. 20—33; то же: отд. отт., стр. 1—16.

Бартольд, *Новое мусульманское известие о русских.* — В. Бартольд, *Новое мусульманское известие о русских,*— ЗВОРАО, т. IX, 1896, стр. 262—267.

*Бартольд, *Новый источник по истории Тимуридов.*— В. В. Бартольд, *Новый источник по истории Тимуридов,*— ЗИВАН, т. V, Л., 1935, стр. 5—42.

Бартольд, *Новый труд о половцах.*— В. В. Бартольд, *Новый труд о половцах*: W. Bang и J. Marquart. Osttürkische Dialektstudien. Berlin. 1914,— «Русский исторический журнал», изд. Российской Акад. наук, кн. 7, 1921, стр. 138—156.

*Бартольд, *О колесном и верховом движении.* — В. В. Бартольд, *О колесном и верховом движении в Средней Азии,*— ЗИВАН, т. VI, 1936, стр. 5—7.

Бартольд, *О некоторых восточных рукописях.* — В. В. Бартольд, *О некоторых восточных рукописях,*— ИРАН, сер. VI, т. XIII, 1919, стр. 923—930.

Бартольд, *О некоторых восточных рукописях в библиотеках Константинополя и Каира.* — В. Бартольд, *О некоторых восточных рукописях в библиотеках Константинополя и Каира.* [*Отчет о командировке*],— ЗВОРАО, т. XVIII, 1908, стр. 0115—0154.

Бартольд, *О погребении Тимура.* — В. Бартольд, *О погребении Тимура,* — ЗВОРАО, т. XXIII, 1916, стр. 1—32.

Бартольд, *О христианстве в Туркестане.* — В. Бартольд, *О христианстве в Туркестане в до-монгольский период. (По поводу семиреченских надписей),*— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 1—32. [Нем. пер. см.: Barthold, *Zur Geschichte.*]

*Бартольд, *Об одном документе,* — В. В. Бартольд, *Об одном уйгурском документе,* — ПТКЛА, год VII, 1902, стр. 34—36.

Бартольд, *Образование империи Чингиз-хана.*— В. Бартольд, *Образование империи Чингиз-хана,*— ЗВОРАО, т. X, 1897, стр. 105—119.

*Бартольд, *Определение «анонима Искендера».* — В. В. Бартольд, *Определение «анонима Искендера»,*— ДАН-В, 1927, стр. 115—116.

Бартольд, *Орошение.*— В. В. Бартольд, *К истории орошения Туркестана,* СПб., 1914; то же: журн. «Сельское хозяйство и лесоводство», 1914, т. CCXLIV, № 1, стр. 5—33; № 2, стр. 211—226; № 3, стр. 405—429; № 4, стр. 595—626; т. CCXLV, № 5, стр. 5—31; № 6, стр. 189—215.

Бартольд, *Ответ Г. Е. Груму-Гржимайло.* — В. В. Бартольд, *Ответ Г. Е Груму-Гржи*

Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестан (1902 г.)*.— В. В. Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестан. [Лето 1902 г.]*,— ЗВОРАО, т. XV, 1904, стр. 173—280.

Бартольд, *Отчет о командировке в Лондон*.— В. Бартольд, *Отчет о командировке в Лондон*,— ИАН, сер. VI, т. VIII, 1914, стр. 879—882.

Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестан (1920 г.)*.— В. В. Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестан. Август — декабрь 1920 г.*,— ИРАН, сер. VI, т. XV, 1921, стр. 188—219.

Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестанский край*.— В. В. Бартольд, *Отчет о командировке в Туркестанский край летом 1916 года*,— ИАН, сер. VI, т. X, 1916, стр. 1239—1242.

Бартольд, *Отчет о поездке в Самарканд*.— В. В. Бартольд, *Отчет о поездке в Самарканд летом 1904 г.*,— ИРКСА, № 4, СПб., 1904, стр. 21—24.

Бартольд, *Отчет о поездке в Среднюю Азию*.— В. В. Бартольд, *Отчет о поездке в Среднюю Азию с научной целью. 1893—1894 гг.*, СПб., 1897 (ЗИАН, ОИФ, сер. VIII, т. I, № 4).

Бартольд, *Очерк истории Семиречья*.— В. В. Бартольд, *Очерк истории Семиречья*,— ПКСОСК на 1898 г., т. II, стр. 74—175; то же: отд. отт., стр. 1—102.

*Бартольд, *Очерк истории туркменского народа*.— В. В Бартольд, *Очерк истории туркменского народа*,— сб. «Туркмения», I, Л., 1929, стр. 1—69.

Бартольд, *Персидская надпись*.— В. В. Бартольд, *Персидская надпись на стене анийской мечети Мануче*, СПб., 1911 (Анийская серия, № 5).

*Бартольд, *Персидское арк*.— В. В. Бартольд, *Персидское арк «крепость, цитадель»*,— ИРАИМК, т. I, № 5, Пг., 1921, стр. 29—32.

*Бартольд, *По поводу статьи «Догадка о прошлом Отрара»*.— В. В. Бартольд, *По поводу статьи «Догадка о прошлом Отрара»*,— ТВ, 1900, № 3; то же: ПТКЛА, год IV, 1900, стр. 175—176.

Бартольд, *Поездка в Самарканд*.— В. В. Бартольд, *Поездка в Самарканд с археологическою целью* [доклад в заседании РАО 28 октября 1904 г.],— ЗВОРАО, т. XVI, 1906, стр. XXXIV—XXXV.

Бартольд, *Сведения об Аральском море*.— В. В. Бартольд, *Сведения об Аральском море и низовьях Аму-Дарьи с древнейших времен до XVII века*, Ташкент, 1902 (ИТОРГО, т. IV. Научные разультаты Аральской экспедиции, вып. II). [Нем. пер. см.: Barthold, *Nachrichten*].

*Бартольд, *Связь общественного быта с хозяйственным укладом*.— В. В. Бартольд *Связь общественного быта с хозяйственным укладом у турок и монголов*,— ИОАИЭК, т. XXXIV, 1929, вып. 3—4, стр. 1—4.

Бартольд, *Султан Синджар*.— В. Бартольд, *Султан Синджар и гузы (По поводу статьи К. А. Иностранцева)*,— ЗВОРАО, т. XX, 1912, стр. 046—049.

*Бартольд, *Таджики*.— В. В. Бартольд, *Таджики. Исторический очерк*,— «Таджикистан. Сборник статей», под ред. Н. Л. Корженевского, Ташкент, 1925, стр. 93—111.

*Бартольд, *Текст первой надписи*.— В. В. Бартольд, *Текст первой надписи в Варухском ущелье*,— ПТКЛА, год IX, 1904, стр. 46—47.

Бартольд, *Туркестан*.— В. Бартольд, *Туркестан в эпоху монгольского нашествия*, ч. I, Тексты, СПб., 1898; ч. II, Исследование, СПб., 1900. [Англ. пер. см.: Barthold, *Turkestan*].

Бартольд, *Улугбек*.— В. В. Бартольд, *Улугбек и его время*, Пг., 1918 (ЗРАН по историко-филолог. отд., т. XIII, № 5).

*Бартольд, *Халиф и султан*.— В. В. Бартольд, *Халиф и султан*,— «Мир ислама», т. I, СПб., 1912

Бартольд, *Хафизи-Абру.*— В. В. Бартольд, *Хафизи-Абру и его сочинения,*— «Ал-Музаффарийя», стр. 1—28.

*Бартольд, *Хлопководство.* — В. В. Бартольд, *Хлопководство в Средней Азии с исторических времен до прихода русских,*— «Хлопковое дело», 1924, № 11—12, стр. 3—13.

*Беленицкий, *Из археологических работ.* — А. М. Беленицкий, *Из археологических работ в Пянджикенте 1951 г.,*— СА, XVIII, 1953, стр. 326—341.

*Беленицкий, *Историко-географический очерк Хутталя.* — А. М. Беленицкий, *Историко-географический очерк Хутталя с древнейших времен до X в. н. э.,*— «Труды СТАЭ», т. I, 1946—1947 (МИА, № 15), 1950, стр. 109—127.

*Беленицкий, *К вопросу о социальных отношениях в Иране.* — А. М. Беленицкий, *К вопросу о социальных отношениях в Иране в хулагуидскую эпоху,*— СВ, т. V, 1948, стр. 111—128.

*Беленицкий, *К истории феодального землевладения.* — А. Беленицкий, *К истории феодального землевладения в Средней Азии и Иране в Тимуридскую эпоху (XIV—XV вв.). (Образование института «суюргал»),*— «Историк-марксист», 1941, № 4, стр. 43—58.

*Беленицкий, *О домусульманских культах.* — А. М. Беленицкий, *О домусульманских культах Средней Азии,*— КСИИМК, вып. XXVIII, 1949, стр. 83—85.

*Беленицкий, *О пянджикентских храмах.* — А. М. Беленицкий, *О пянджикентских храмах,*— КСИИМК, вып. XLV, 1952, стр. 119—126.

*Беляев, *Анонимная историческая рукопись.*— В. Беляев, *Анонимная историческая рукопись коллекции В. А. Иванова в Азиатском музее,*— ЗКВ, т. V, 1930, стр. 15—37.

*Беляев, *Арабские источники по истории туркмен.* — В. И. Беляев, *Арабские источники по истории туркмен и Туркмении IX—XIII вв.,*— МИТТ, I, стр. 12—40.

*Беляев, *Арабские рукописи Бухарской коллекции.* — В. И. Беляев, *Арабские рукописи Бухарской коллекции Азиатского музея Института востоковедения АН СССР,* Л., 1932 (ТИВАН, т. II).

*Беляев, *Арабские рукописи в собрании ИВАН.* — В. И. Беляев, *Арабские рукописи в собрании Института востоковедения Академии наук СССР,*— УЗИВАН, т. VI, 1953, стр. 54—103.

Березин, *Очерк внутреннего устройства.*— И. Березин, *Очерк внутреннего устройства Улуса Джучиева,* — ТВОРАО, ч. VIII, 1864, стр. 387—494; то же: отд. отт.

Берже, *Краткий каталог.*— А. Берже, *Краткий каталог Тифлисской Публичной Библиотеки. (1846—1861),* Тифлис, 1861.

*Бернштам, *Археологический очерк.*— А. Н. Бернштам, *Археологический очерк Северной Киргизии,* Фрунзе, 1941 (МИИКК, вып. IV).

*Бернштам, *Древнетюркский документ.* — А. Н. Бернштам, *Древнетюркский документ из Согда. (Предварительное сообщение),*— ЭВ, V, 1951, стр. 65—75.

*Бернштам, *Древняя Фергана.* — А. Н. Бернштам, *Древняя Фергана (Научно-популярный очерк),* Ташкент, 1951.

*Бернштам, *Историческое прошлое.* — А. Н. Бернштам, *Историческое прошлое киргизского народа,* Фрунзе, 1942.

*Бернштам, *Памятники.* — А. Н. Бернштам, *Памятники старины Таласской долины, историко-археологический очерк,* Алма-Ата, 1941.

*Бернштам, *Советская археология Средней Азии.* — А. Н. Бернштам, *Советская археология Средней Азии,*— КСИИМК, вып. XXVIII, 1949, стр. 5—17.

*Бернштам, *Социально-экономический строй.* — А. Бернштам, *Социально-экономический строй орхоно-енисейских тюрок VI—VIII веков,* М.—Л., 1946.

*Бернштам, *Среднеазиатская древность.* — А. Н. Бернштам, *Среднеазиатская древность и ее изучение за 30 лет,* — ВДИ, 1947, № 3, стр. 83—94.

*Бернштам, *Тюргешские монеты.* — А. Н. Бернштам, *Тюргешские монеты,* — ТОВЭ, т. II, Л., 1940, стр. 105—111.

*Бернштам, *Уйгурская эпиграфика.* — А. Н. Бернштам, *Уйгурская эпиграфика Семиречья.* I, — ЭВ, I, 1947, стр. 33—37; II, — ЭВ, II, 1948, стр. 102—106.

*Бернштам, *Уйгурские юридические документы.* — А.Н. Бернштам, *Уйгурские юридические документы,* — ПИ, III, 1940, стр. 61—84.

*А. Бертельс, *Насир-и Хосров.* — А. Е. Бертельс, *Насир-и Хосров и исмаилизм,* М., 1959.

*Е. Бертельс, *Авиценна.* — Е. Э. Бертельс, *Авиценна,* — «Наука и жизнь», 1952, № 5, стр. 44—45.

*Е. Бертельс, *История персидско-таджикской литературы.* — Е. Э. Бертельс, *История персидско-таджикской литературы,* М., 1960 (Избранные труды, [т. I]).

*Е. Бертельс, *Очерк.* — Е. Э. Бертельс, *Очерк истории персидской литературы,* Л., 1928.

*Е. Бертельс, *Персидская поэзия в Бухаре.* — Е. Бертельс, *Персидская поэзия в Бухаре. X век,* М.— Л., 1935.

*Е. Бертельс, *Персидский — дари — таджикский.* — Е. Бертельс, *Персидский — дари — таджикский,* — СЭ, 1950, № 4, стр. 55—66.

*Большаков, *Заметки.* — О. Г. Большаков, *Заметки по исторической топографии долины Зеравшана в IX—X вв.,* — КСИИМК, вып. 61, 1956, стр. 17—23.

*Брагинский, *Из истории.* — И. С. Брагинский, *Из истории таджикской народной поэзии. Элементы народно-поэтического творчества в памятниках древней и средневековой письменности,* М., 1956.

Брянов, *О следах.* — А. Брянов, *О следах древнего города Касана в Ферганской области,* — ПТКЛА, год IV, 1899, стр. 142—148.

Будагов. — Л. Будагов, *Сравнительный словарь турецко-татарских наречий,* т. I—II, СПб., 1869—1871.

*Букинич, *Водоснабжение и ирригация.* — Д. Д. Букинич, *Краткие предварительные соображения о водоснабжении и ирригации старого Термеза и его района,* — «Труды УзФАН», сер. 1, вып. 2, 1940 (ТАКЭ 1936 г.), стр. 154—158.

*Булгаков, *Сведения.* — П. Г. Булгаков, *Сведения арабских географов IX — начала X веков о маршрутах и городах Средней Азии,* Л., 1954 (кандидатская диссертация, рукопись — б-ка им. А. М. Горького, ЛГУ).

Валидов, *Мешхедская рукопись.* — А. З. Валидов, *Мешхедская рукопись Ибну-ль-Факиха,* — ИРАН, сер. VI, т. XVIII, 1924, стр. 237—251.

*Валитова, *К вопросу о классовой природе.* — А. А. Валитова, *К вопросу о классовой природе Караханидского государства,* — «Труды КирФАН», т. I, вып. 1, 1943, стр. 127—136.

*Валитова, *Юсуф Баласагунский.* — А. А. Валитова, *Юсуф Баласагунский и его «Кутадгу Билиг»,* — КСИВ, вып. IV, 1952, стр. 56—63.

Вамбери, *История Бохары.* — Г. Вамбери, *История Бохары или Трансоксании с древнейших времен до настоящего,* т. I—II, СПб., 1873.

Вамбери, *Путешествие.* — А. Вамбери, *Путешествие по Средней Азии в 1863 году,* СПб., 1865.

Васильев, *Вопросы.* — В. Васильев, *Вопросы и сомнения,* — ЗВОРАО, т. IV, 1889, стр. 379—381.

Васильев, *История и древности.* — В. П. Васильев, *История и древности восточной части Средней Азии от X до XIII века, с приложением перевода китайских известий о Киданях, Джурджитах и Монголо-Татарах,*— ТВОРАО, ч. IV, 1859, стр. 1—235.

Вельяминов-Зернов, *Исследование о Касимовских царях.*— В. В. Вельяминов-Зернов, *Исследование о Касимовских царях и царевичах,* ч. 1—3, 1863—1866 (ТВОРАО, ч. IX—XI).

*Вернадский, *О составе Великой Ясы.* — Г. В. Вернадский, *О составе Великой Ясы Чингис Хана. С приложением главы о Ясе из истории Джувейни в переводе В. Ф. Минорского,* Брюссель, 1939 (Г. В. Вернадский, *Исследования и материалы по истории России и Востока.* Вып. 1).

Веселовский, ЖМНП, 1897 [стр. 466—468].— Н. Веселовский, [рец. на:] Мухаммад Наршахи. История Бухары. Перевел с персидского Н. Лыкошин под редакцией В. В. Бартольда,— ЖМНП, ч. СССXIV, 1897, декабрь, стр. 466—468.

Веселовский, *Заметка о курганах.*— Н. Веселовский, *Заметка о курганах Туркестанского края,*— ЗВОРАО, т. II, 1888, стр. 221—226.

Веселовский, ЗВОРАО, т. VIII [стр. 159—165].— Н. Веселовский, [рец. на:] П. Шубинский. Очерки Бухары, СПб., 1892,— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 159—165.

Веселовский, *Очерк историко-географических сведений.*— Н. Веселовский, *Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего,* СПб., 1877.

*Владимирцов, *Общественный строй.* — Б. Я. Владимирцов, *Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм,* Л., 1934.

*Владимирцов, *Чингис-хан.* — Б. Я. Владимирцов, *Чингис-хан,* Берлин — Петербург — Москва, 1922.

*Волин, *К истории древнего Хорезма.* — С. Волин, *К истории древнего Хорезма,*— ВДИ, 1941, № 1, стр. 192—196.

*Волин, *К истории среднеазиатских арабов.* — С. Л. Волин, *К истории среднеазиатских арабов,*— «Труды второй сессии ассоциации арабистов 19—23 октября 1937 г.» (ТИВАН, вып. XXXVI), 1941, стр. 111—126.

*Волин, *Новый источник.* — С. Л. Волин, *Новый источник для изучения хорезмийского языка,*— ЗИВАН, т. VII, 1939, стр. 79—91.

Вяткин, *Афрасиаб.*— В. Вяткин, *Афрасиаб — городище былого Самарканда. Археологический очерк,* Ташкент, [1927].

Вяткин, *Где искать Визд?* — В. В[яткин], *Где искать Визд?* — ТВ, 1900, № 36; то же: ПТКЛА, год V, стр. 159—164.

Вяткин, *К исторической географии.* — В. В[яткин], *К исторической географии Ташкентского района,*— ТВ, 1900, № 101; ср. ПТКЛА, год V, 1900, стр. 156—159.

Вяткин, *Материалы.*— В. Л. Вяткин, *Материалы к исторической географии Самаркандского вилаета,* — СКСО, вып. VII, 1902, стр. 1—83.

*Вяткин, *Отчет о раскопках в местности Намазгох.* — В. Л. Вяткин, *Отчет о раскопках, произведенных в октябре 1904 г. в местности Намазгох, близ г. Самарканда,*— ИРКСА, № 7, 1907, стр. 12—20.

Вяткин, *Отчет о раскопках на Афрасиабе.*— В. Вяткин, *Отчет о раскопках на Афрасиабе в 1905 году,*— ИРКСА, № 8, 1908, стр. 22—36.

*Вяткин, *Памятники,* — В. Вяткин, *Памятники древностей Самарканда,* Самарканд, 1927; изд. 3-е: 1933.

Вяткин, *Самаркандские легенды.* — В. Л. Вяткин, *Самаркандские легенды (Еврейский мудрец.—Чупан-ата.—Дархан.—Шейх Мотырид.—Шахи-зинда),*—СКСО, вып. V, 1897, стр. 224—240.

Галкин, *Маршрутное описание.*— Галкин, полк., *Маршрутное описание дорог, пролегающих по долине правого берега р. Сурхана,*— СМА, вып. LVII, 1894. стр. 385—393.

Галкин, *Материалы.*— М. Н. Галкин, *Этнографические и исторические материалы по Средней Азии и Оренбургскому краю,* СПб., 1869.

Галсан-Гомбоев, *О древних монгольских обычаях.*— Галсан-Гомбоев, *О древних монгольских обычаях и суевериях, описанных у Плано-Карпини,*— ТВОРАО, ч. IV, 1859, стр. 236—256.

*Гафуров, *История.*— Б. Г. Гафуров, *История таджикского народа в кратком изложении,* изд. 3-е, исправл. и дополн., т. I, *С древнейших времен до Великой Октябрьской социалистической революции 1917 г.,* М., 1955.

*Гафурова, *«Китаб-и Мулла задэ».* — Р. Л. Гафурова, *«Китаб-и Мулла задэ» как исторический источник* (автореф. канд. дисс.), изд. ЛГУ, 1961.

*Гибб, *Арабская литература.* — Х. А. Р. Гибб, *Арабская литература. Классический период,* пер. с англ., М., 1960.

*Греков — Якубовский, *Золотая Орда.* — Б. Д. Греков, А. Ю. Якубовский, *Золотая Орда и ее падение,* М.—Л., 1950.

Григорьев, *Караханиды.*—[В. В. Григорьев], *Караханиды в Мавераннагре, по Тарихи Мунеджим-баши,* в османском тексте, с переводом и примечаниями В. В. Григорьева,— ТВОРАО, ч. XVII, 1874, стр. 189—258.

*Григорьев, *Об арабском путешественнике.* — В. В. Григорьев, *Об арабском путешественнике X-го века Абу Долефе и странствовании его по Средней Азии,*— ЖМНП, ч. CLXIII, 1872, сентябрь, отд. II, стр. 1—45.

Грум-Гржимайло, *Историческое прошлое.*— Г. Е. Грум-Гржимайло, *Историческое прошлое Бэй-шаня в связи с историей Средней Азии,* СПб., 1898.

Гулямов, *Бируни об исторической гидрографии.*— Я. Гулямов, *Бируни об исторической гидрографии низовьев Аму-Дарьи,*— сб. «Бируни — великий узбекский ученый средневековья», Ташкент, 1950, стр. 85—92.

*Гулямов, *История орошения Хорезма.* — Я. Г. Гулямов, *История орошения Хорезма с древнейших времен до наших дней,* Ташкент, 1957.

*Гулямов, *Памятники.* — Я. Г. Гулямов, *Памятники города Хивы,* — «Труды ИЯЛИ УзФАН», сер. 1, вып. 3, Ташкент, 1941.

*Давидович, *Владетели.* — Е. А. Давидович, *Владетели Насрабада (по нумизматическим данным),*— КСИИМК, вып. 61, 1960, стр. 107—113.

*Давидович, *Из области денежного обращения.* — Е. А. Давидович, *Из области денежного обращения на территории Ферганы,*— «Труды Музея истории УзССР», вып. II, 1954, стр. 39—52.

*Давидович, *Клад медных джагатаидских монет.* — Е. А. Давидович, *Клад медных джагатаидских монет XIII в.,*— ДАН УзССР, 1949, № 6, стр. 35—38.

*Давидович, *Нумизматические материалы для истории Саманидов.* — Е. А. Давидович, *Нумизматические материалы для истории развития феодальных отношений в Средней Азии при Саманидах,*— «Труды Ин-та истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 69—117.

*Давидович, *Нумизматические материалы для хронологии Караханидов.* — Е. А. Давидович, *Нумизматические материалы для хронологии и генеалогии среднеазиатских Караханидов,*— «Труды ГИМ», вып. XXVI, М., 1957 (Нумизматический сборник), стр. 91—119.

*Давидович, *Об отношении золота и серебра.* — Е. А. Давидович, *Об отношении золота и серебра в Бухаре в XII веке.*— ПВ, 1959, № 4, стр. 82—85.

*Давидович, *Термезский клад.* — Е. А. Давидович, *Термезский клад медных посеребренных дирхемов 617/1220 г.,* — ЭВ, VIII, 1953, стр. 43—55.

*Денике, *Искусство Средней Азии.* — Б. П. Денике, *Искусство Средней Азии,* М., 1927.

Домбровский, *Древняя башня.* — Домбровский, к-н, *Древняя башня (минарет) в селении Узгенте Андижанского уезда,* — ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. заседания 16 октября 1897 г., стр. 1—2.

*Дьяконов, *Керамика Пайкенда.* — М. М. Дьяконов, *Керамика Пайкенда,* — КСИИМК, вып. XXVIII, 1949, стр. 89—93.

*Дьяконов, *Работы Кафирниганского отряда.* — М. М. Дьяконов, *Работы Кафирниганского отряда,* — «Труды СТАЭ», т. I, 1946—1947 (МИА, № 15), 1950, стр. 147—186.

*Дьяконов, *Росписи Пянджикента.* — М. М. Дьяконов, *Росписи Пянджикента и живопись Средней Азии,* — в кн.: «Живопись древнего Пянджикента», М., 1954, стр. 83—158.

*Жирмунский, *«Китаби Коркут».* — В. М. Жирмунский, *«Китаби Коркут» и огузская эпическая традиция,* — СВ, 1958, № 4, стр. 90—101.

*Жирмунский, *Огузский эпос.* — В. М. Жирмунский, *Огузский героический эпос и «Книга Коркута»,* — в кн.: *Китāб-и Деде* Коркут, пер. Бартольда (см. выше, разд. 1, Б), стр. 131—258.

*Жирмунский — Зарифов, *Узбекский народный эпос.* — В. М. Жирмунский и Х. Т. Зарифов, *Узбекский народный героический эпос,* М., 1947.

Жуковский, *К истории персидской литературы.* — В. Жуковский, *К истории персидской литературы при Саманидах,* — ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 04—07.

Жуковский, *Омар Хайам.* — В. Жуковский, *Омар Хайам и «странствующие» четверостишия,* — «Ал-Музаффарийя», стр. 325—363.

Жуковский, *Развалины Старого Мерва.* — В. А. Жуковский, *Древности Закаспийского края. Развалины Старого Мерва,* СПб., 1894 (МАР, вып. 16).

Залеман, *Легенда про Хаким-Атā.* — К. Г. Залеман, *Легенда про Хаким-Атā,* — ИАН, сер. V, т. IX, 1898, стр. 105—150.

Залеман, *Список.* — К. Залеман, *Список персидским, турецко-татарским и арабским рукописям Библиотеки И. СПБ. Университета,* [ч. I, персидские сочинения] — ЗВОРАО, т. II, 1888, стр. 241—262.

*Засыпкин, *Архитектура Средней Азии.* — Б. Н. Засыпкин, *Архитектура Средней Азии,* М., 1948.

*Засыпкин, *Памятники архитектуры.* — Б. Н. Засыпкин, *Памятники архитектуры Термезского района,* — «Культура Востока. Сборник Музея восточных культур», II, М., 1928, стр. 17—40.

*Заходер, *Денданекан.* — Б. Заходер, *Денданекан,* — ИЖ, 1943, кн. 3—4, стр. 74—77.

*Заходер, *Мухаммед Нахшаби.* — Б. Н. Заходер, *Мухаммед Нахшаби. К истории карматского движения в Средней Азии в X веке,* — «Уч. зап. МГУ», вып. 41, 1940, стр. 96—112.

*Заходер, *Хорасан.* — Б. Н. Заходер, *Хорасан и образование государства сельджуков,* — ВИ, 1945, № 5—6, стр. 119—142.

Зимин, *Кала-и-Дабус.* — Л. Зимин, *Кала-и-Дабус,* — ПТКЛА, год XXI, 1917, стр. 43—64.

Зимин, *Краткая историческая справка.* — Л. Зимин, *Краткая историческая справка о древнем Сохе,* — ПТКЛА, год XIX, [вып. 1], 1914, стр. 21—23.

Зимин, *Краткий отчет о поездке по Бухаре.* — Л. Зимин, *Краткий отчет о поездке по Бухаре в 1916 г.,* — ПТКЛА, год XXI, 1917, стр. 102—104.

Зимин, *Мусульманское сказание.* — Л. Зимин, *Мусульманское сказание о городе Оше,* — ПТКЛА, год XVIII, [вып. 1], 1913, стр. 3—16.

Зимин, *Отчет о весенних раскопках.* — Л. Зимин, *Отчет о весенних раскопках в развалинах старого Пейкенда,* — ПТКЛА, год XIX, вып. 2, 1915, стр. 63—88.

Зимин, *Отчет о двух поездках по Бухаре.* — Л. Зимин, *Отчет о двух поездках по Бухаре с археологической целью,* — ПТКЛА, год XX, вып. 2, 1916, стр. 119—156.

Зимин, *Отчет о летних раскопках.* — Л. Зимин, *Отчет о летних раскопках в развалинах старого Пейкенда,* — ПТКЛА, год XIX, вып. 2, 1915, стр. 89—131.

Зимин, *Развалины старого Пейкенда.* — Л. А. Зимин, *Развалины старого Пейкенда,* — ПТКЛА, год XVIII, вып. 2, 1913, стр. 59—89.

Зимин, *Старый Фараб.* — Л. Зимин, *Старый Фараб (Развалины у Аму-Дарьи),* — ПЗКЛА, вып. 3, 1917, стр. 1—8.

Иванин, *О военном искусстве.* — М. И. Иванин, *О военном искусстве и завоеваниях монголо-татар и средне-азиатских народов при Чингиз-хане и Тамерлане,* СПб., 1875.

*Иванов, *К вопросу о древностях.* — П. П. Иванов, *К вопросу о древностях в верховьях Таласа,* — сб. «Сергею Федоровичу Ольденбургу к пятидесятилетию научно-общественной деятельности 1882—1932», Л., 1934, стр. 241—251.

Иванов, *К вопросу об исторической топографии.* — П. П. Иванов, *К вопросу об исторической топографии Старого Сайрама,* — «В. В. Бартольду», стр. 151—164.

*Иванов, *К истории развития горного промысла.* — П. П. Иванов, *К истории развития горного промысла в Средней Азии. Краткий исторический очерк,* Л.—М., 1932.

*Иванов, *Очерк истории каракалпаков.* — П. П. Иванов, *Очерк истории каракалпаков,* — «Материалы по истории каракалпаков» (ТИВАН, т. VII), стр. 9—89.

Иванов, *Сайрам.* — П. П. Иванов, *Сайрам. Историко-археологический очерк,* — «Ал-Искендерийя», стр. 46—56.

Иностранцев, *Коркуд.* — К. Иностранцев, *Коркуд в истории и легенде,* — ЗВОРАО, т. XX, 1911, стр. 040—046.

**История МНР.* — *История Монгольской Народной Республики,* М., 1954.

**История народов Узбекистана,* т. I. — *История народов Узбекистана,* т. I, *С древнейших времен до начала XV века,* Ташкент, 1950.

**История Туркменской ССР,* т. I, кн. 1. — *История Туркменской ССР,* т. I, кн. 1. *С древнейших времен до конца XVIII века,* Ашхабад, 1957.

* *История Узбекской ССР,* т. I, кн. 1. — *История Узбекской ССР,* т. I, кн. 1, Ташкент, 1955.

К биографии. — *К биографии Абу-Абдуллы Мухаммада, сына Али-Хакимова, Термезского,* из книги خزينت الاصفيا, — ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. заседания 29 августа 1897 г., стр. 18—20.

*Кадырова, *Восстание.* — Т. Кадырова, *Восстание крестьян во главе с Хамзой ал-Хариджи на грани VIII—IX вв.,* — ИАН УзССР, 1953, № 6, стр. 91—101.

Каллаур, *Древние города, крепости и курганы.* — В. Каллаур, *Древние города, крепости и курганы по реке Сыр-Дарье, в восточной части Перовского уезда,* — ПТКЛА, год VI, 1901, стр. 69—78.

Каллаур, *Древние города Саганак, Ашнас и другие.* — В. Каллаур, *Древние города Саганак (Сунак), Ашнас или Эшнас (Асанас) и другие в Перовском уезде, разрушенные Чингис-ханом в 1219 году,* — ПТКЛА, год V, 1900, стр. 6—16.

Каллаур, *О следах древнего города «Дженд».* — В. Каллаур, *О следах древнего

Калмыков, *Хива.* — А. Калмыков, *Хива,* — ПТКЛА, год XII, 1908, стр. 49—71.

Каль, *Персидские, арабские и тюркские рукописи.* — Е. Каль, *Персидские, арабские и тюркские рукописи Туркестанской Публичной Библиотеки,* Ташкент, 1889.

Караваев, *Голодная степь.* — В. Ф. Караваев, *Голодная степь в ее прошлом и настоящем. Статистико-экономический очерк (по исследованию 1914 г.),* Пг., 1914.

Карамзин, *История государства Российского.* — М. Н. Карамзин, *История государства Российского.* Печатано под набл. проф. П. Н. Полевого, изд. Е. Евдокимова, т. I—XII, СПб., 1892.

Караульщиков, *Маршрут.* — Караульщиков, поручик, *Маршрут от г. Денау до Патта-Гиссара,* — СМА, вып. LVII, 1894, стр. 394—398.

*Кастальский, *Историко-географический обзор.* — Б. Н. Кастальский, *Историко-географический обзор Сурханской и Ширабадской долин,* — «Вестник ирригации», Ташкент, 1930, № 2, стр. 64—88; № 3, стр. 3—19; № 4, стр. 3—21.

Кастанье, *Археологические разведки.* — И. Кастанье, *Археологические разведки в Бухарских владениях,* — ПТКЛА, год XXI, 1917, стр. 26—42.

Кастанье, *Древности.* — И. Кастанье, *Древности Ура-Тюбе и Шахристана,* — ПТКЛА, год XX, [вып. 1], 1915, стр. 32—52.

Кастанье, *Отчет.* — И. Кастанье, *Отчет о поездке в Шахрохию и местность «Канка»,* — ПТКЛА, год XVIII, вып. 2, 1913, стр. 112—123.

Катанов, *Гадания.* — Н. Катанов, *Гадания у жителей Восточного Туркестана, говорящих на татарском языке,* — ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 105—112.

Катанов, *Татарские сказания.* — Н. Катанов, *Татарские сказания о семи спящих отроках,* — ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 223—245.

Катанов, *Хорезмийская свинцовая плита.* — Н. Катанов, *Хорезмийская свинцовая плита, найденная в развалинах Куня Ургенча,* — ЗВОРАО, т. XIV, 1902, стр. 015—017.

Кафаров — см. Палладий.

*Кесати, *Раскопки на Пайкенде.* — Р. Кесати, *Раскопки на Пайкенде в 1940 году,* — СГЭ, IV, 1947, стр. 26—29.

*Киселев, *Древняя история Южной Сибири.* — С. В. Киселев, *Древняя история Южной Сибири,* [изд. 2-е], М., 1951.

*Кисляков, *Очерки по истории Каратегина.* — Н. А. Кисляков, *Очерки по истории Каратегина. К истории Таджикистана,* Сталинабад, 1941.

Кларе, *Древний Отрар.* — А. Кларе, *Древний Отрар и раскопки, произведенные в развалинах его в 1904 году,* — ПТКЛА, год IX, 1904, стр. 13—36.

*Кляшторный, *Из истории борьбы народов Средней Азии.* — С. Г. Кляшторный, *Из истории борьбы народов Средней Азии против арабов (по руническим текстам).* — ЭВ, IX, 1954, стр. 55—64.

*Кляшторный, *Историко-культурное значение Суджинской надписи.* — С. Г. Кляшторный, *Историко-культурное значение Суджинской надписи,* — ПВ, 1959, № 5, стр. 162—169.

*Кляшторный, *Яксарт.* — С. Кляшторный, *Яксарт — Сыр-Дарья,* — СЭ, 1953, № 3, стр. 189—190.

*Кононов, *Восточный факультет.* — А. Н. Кононов, *Восточный факультет Ленинградского университета,* — «Уч. зап. ЛГУ», № 296, Серия востоковедческих наук, вып. 13, Востоковедение в Ленинградском университете, Л., 1960, стр. 3—31.

*Кононов, *О семантике.* — А. Н. Кононов, *О семантике слов қара и ақ в тюркской географической терминологии,* — ИАН ТаджССР, ООН, вып. 5, 1954,

*Кононов, *Тюркология в Ленинграде.* — А. Н. Кононов, *Тюркология в Ленинграде (1917—1957),* — УЗИВАН, т. XXV, 1960, стр. 278—290.

Костенко, *Туркестанский край.* — Л. Ф. Костенко, *Туркестанский край. Опыт военно-статистического обозрения Туркестанского военного округа,* т. I—III, СПб., 1880 (Материалы для географии и статистики России).

*Крачковская, *В. В. Бартольд.* — В. А. Крачковская, *В. В. Бартольд — нумизмат и эпиграфист,* — ЭВ, VIII, 1953, стр. 10—23.

*Крачковская, *О средневековых текстильных изделиях.* — В. А. Крачковская, *О средневековых текстильных изделиях в Средней Азии (мервские ткани IX—X вв.),* — МПВНКВ, стр. 615—620.

*Крачковская, *Памятники арабского письма.* — В. А. Крачковская, *Памятники арабского письма в Средней Азии и Закавказье до IX в.,* — ЭВ, VI, 1952, стр. 46—100.

*Крачковская и Крачковский, *Древнейший арабский документ.* — В. А. Крачковская и И. Ю. Крачковский, *Древнейший арабский документ из Средней Азии,* — Согд. сб., стр. 52—90; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. I, М.—Л., 1955, стр. 182—212.

*Крачковский, *Абӯ-Ханӣфа.* — И. Ю. Крачковский, *Абӯ-Ханӣфа ад-Дӣнаверӣ,* — ЗВОРАО, т. XXI, 1913, стр. XXXIX—XLI.

*Крачковский, *Арабская географическая литература.* — И. Ю. Крачковский, *Арабская географическая литература,* М.—Л., 1957 (Избранные сочинения, т. IV).

*Крачковский, *Арабские географы.* — И. Ю. Крачковский, *Арабские географы и путешественники,* — ИГГО, т. LXIX, 1937, вып. 5, стр. 738—765.

*Крачковский, *Бируни.* — И. Ю. Крачковский, *Бируни и его роль в истории восточной географии,* — «Бируни. Сб. статей под ред. С. П. Толстова», М.—Л., 1950, стр. 55—73.

*Крачковский, *В. В. Бартольд в истории исламоведения.* — И. Ю. Крачковский, *В. В. Бартольд в истории исламоведения,* — ИАН СССР, сер. VII, ООН, 1934, стр. 5—18; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. V, М.—Л., 1958, стр. 348—360.

*Крачковский, *Вторая записка.* — И. Ю. Крачковский, *Вторая записка Абӯ Дулафа в географическом словаре Йакута. (Азербайджан, Армения, Иран),* — ИАН АзССР, 1949, № 8, стр. 65—77; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. I, М.—Л., 1955, стр. 280—292.

Крачковский, *К описанию рукописей Ибн-Ṭайфӯра.* — И. Ю. Крачковский, *К описанию рукописей Ибн-Ṭайфӯра и аṣ-Ṣӯлӣ,* — ЗВОРАО, т. XXI, 1912, стр. 195—215; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. VI, М.—Л., 1960, стр. 333—354.

*Крачковский, *К переизданию.* — И. Ю. Крачковский, *К переизданию трудов В. В. Бартольда,* — ИЖ, 1944, № 1 (125), стр. 95—98; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. V, М.—Л., 1958, стр. 428—434.

*Крачковский, *Новая рукопись.* — И. Ю. Крачковский, *Новая рукопись пятого тома истории Ибн Мискавейха,* — ИАН, сер. VI, т. X, 1916, стр. 539—546; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. V, М.—Л., 1960, стр. 373—382.

*Крачковский, *Очерки по истории русской арабистики.* — И. Ю. Крачковский, *Очерки по истории русской арабистики,* М.—Л., 1950; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. V, М.—Л., 1958, стр. 7—192.

*Крачковский, *Памяти В. В. Бартольда.* — И. Ю. Крачковский, *Памяти В. В. Бартольда,* — «Красная газета» (вечерний выпуск), Л., 1930, № 192 (2555), 21 августа.

Крачковский, *Поэтическое творчество Абу-л-'Атāхии.* — И. Ю. Крачковский, *Поэтическое творчество Абу-л-'Атāхии (ок. 750—825 г.),* — ЗВОРАО, т. XVIII, 1908

стр. 73—112; то же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. II, М.—Л., 1956, стр. 15—51.

Крымский, *История Персии.* — А. Крымский, *История Персии, ее литературы и дервишеской теософии,* т. I—III, М., 1914—1917 (ТВЛИВЯ, вып. XVI).

Кун, *Культура оазиса низовьев Аму-Дарьи.* — А. Кун, *Культура оазиса низовьев Аму-Дарьи,* — МСТ, вып. IV, 1876, стр. 223—259.

Кун, *От Хивы до Кунграда.* — А. Л. Кун, *От Хивы до Кунграда,* — МСТ, вып. IV, 1876, стр. 203—222.

*В. Кун, *Черты военной организации.* — В. Н. Кун, *Черты военной оргинизации средневековых кочевых народов Средней Азии,* — «Уч. зап. Ташкентского гос. педагогич. и учительского ин-та им. Низами», СОН, вып. I, 1947, стр. 15—31.

Кушакевич, *Сведения.*— А. А. Кушакевич, *Сведения о Ходжентском уезде,*— ЗИРГО по общ. географии (отд. геогр. матем. и физ.), т. IV, 1871, стр. 173—265.

Лапин, *Шахи-зинда.*— С. А. Лапин, *Шахи-зинда и его намогильный памятник,*— СКСО, вып. IV, 1896, отдел IV, стр. 39—45.

Лерх, *Археологическая поездка.*— П. Лерх, *Археологическая поездка в Туркестанский край в 1867 году,* СПб., 1870.

Лерх, *Мавераннагр.*—[П. И. Лерх], *Мавераннагр, или Заречье,*— Русский энциклопедический словарь, издаваемый И. Н. Березиным, отдел III, т. II (X), СПб., 1875, стр. 577—583.

Лерх, *Монеты бухар-худатов.*— П. И. Лерх, *Монеты бухар-худатов,*— ТВОРАО, ч. XVIII, СПб., 1875—1909, стр. 1—161.

*Лившиц, *Брачный контракт.* — В. А. Лившиц, *Согдийский брачный контракт начала VIII в. н. э.,*— СЭ, 1960, № 5, стр. 76—91.

*Лившиц, *Два согдийских документа,* — В. А. Лившиц, *Два согдийских документа с горы Муг,*— ВДИ, 1960, № 2, стр. 76—86.

*Лившиц, *Согдийские письма.* — В. А. Лившиц, *Согдийские письма с горы Муг,* М., 1960 (XXV Международный конгресс востоковедов. Доклады делегации СССР).

*Лившиц, *Согдийский документ.* — В. А. Лившиц, *Согдийский документ В-4 с горы Муг,*— ПВ, 1959, № 6, стр. 123—138.

*Лившиц, *Согдийский посол.* — В. А. Лившиц, *Согдийский посол в Чаче,* — СЭ, 1960, № 2, стр. 92—109.

*Лившиц, *Три письма.* — В. А. Лившиц, *Три письма с горы Муг,* — ПВ, 1960, № 6, стр. 116—132.

*Литвинский, *Археологическое изучение Таджикистана.* — Б. А. Литвинский, *Археологическое изучение Таджикистана советской наукой (краткий очерк),* Сталинабад, 1954 (Труды Ин-та истории, археол. и этногр. АН ТаджССР, т. XXVI).

*Литвинский, *О некоторых моментах.* — Б. А. Литвинский, *О некоторых моментах развития средневекового города Средней Азии,* — ИАН ТаджССР, ООН, вып. IV, 1953, стр. 55—67.

Логофет, *В горах и на равнинах Бухары.*— Д. Н. Логофет, *В горах и на равнинах Бухары (Очерки Средней Азии),* СПб., 1913.

Логофет, *На границах Средней Азии.*— Д. Н. Логофет, *На границах Средней Азии,* кн. I—III, СПб., 1909.

*Лунин, *Из истории русского востоковедения.* — Б. Лунин, *Из истории русского востоковедения и археологии в Туркестане. Туркестанский кружок любителей археологии (1895—1917 гг.),* Ташкент, 1958.

*Лунин, *К истории города Термеза.* — Б. Лунин, *К истории города Термеза,* — ИЖ, 1944, кн. 4, стр. 100—102.

•Лунин, *Указатели к ПТКЛА.* — Б. В. Лунин, *Библиографический, именной и географический указатели к Протоколам и сообщениям Туркестанского Кружка любителей археологии (1895—1917 гг.),* — сб. «История материальной культуры Узбекистана», вып. I, Ташкент, 1959, стр. 231—255.

Лыкошин, *Очерк археологических изысканий.* — Н. Лыкошин, *Очерк археологических изысканий в Туркестанском крае, до учреждения Туркестанского кружка любителей археологии,* — «Средне-Азиатский вестник», Ташкент, 1896, июль, стр. 1—33; сентябрь, стр. 1—26; то же: ПТКЛА, год I, 1896 [прилож. к проток. заседания 28 октября 1896 г., стр. 1—51].

Лэн-Пуль, *Мусульманские династии.* — С. Лэн-Пуль, *Мусульманские династии. Хронологические и генеалогические таблицы с историческими введениями.* Перевел с английского с примечаниями и дополнениями В. Бартольд, СПб., 1899.

•Маджи, *К истории.* — А. Е. Маджи, *К истории феодального Ходжента,* — «Материалы по истории таджиков и Таджикистана. Сборник 1-й», Сталинабад, 1945, стр. 114—145.

•Майский, *Чингис-хан.* — И. М. Майский, *Чингис-хан,* — ВИ, 1962, № 5, стр. 74—83.

Маллицкий, *Несколько слов.* — Н. Маллицкий, *Несколько слов о древностях Узгента. (Историко-археологическая справка),* — ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. заседания 16 октября 1897 г., стр. 8—12.

•Малов, *Таласские эпиграфические памятники.* — С. Е. Малов, *Таласские эпиграфические памятники,* — «Материалы Узкомстариса», вып. 6—7, М.— Л., 1936, стр. 17—38.

Малов — см. разд. 1, А (Источники. Сборники и хрестоматии).

•Мандельштам, *Материалы.* — А. М. Мандельштам, *Материалы к историко-географическому обзору Памира и припамирских областей с древнейших времен до X в. н. э.,* Сталинабад, 1957 (Труды Ин-та истории, археологии и этнографии АН ТаджССР, т. LIII).

•Маргулан, *Из истории городов.* — А. Х. Маргулан, *Из истории городов и строительного искусства древнего Казахстана,* Алма-Ата, 1950.

Марков, *Инвентарный каталог.* — А. Марков, *Инвентарный каталог мусульманских монет Императорского Эрмитажа,* СПб., 1896.

•Марр, *Василий Владимирович Бартольд.* — Н. Я. Марр, *Василий Владимирович Бартольд [Вступительное слово к заседанию Академии наук СССР 13 декабря 1930, посвященному памяти В. В. Бартольда],* — «Сообщения ГАИМК», 1931, № 1, стр. 8—12.

Марр, *Надгробный камень из Семиречья.* — Н. Марр, *Надгробный камень из Семиречья с армянско-сирийской надписью 1923 г.,* — ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 344—349.

Масальский, *Туркестанский край.* — В. И. Масальский, *Туркестанский край,* СПб., 1913 (Россия. Полное географическое описание нашего отечества, под ред. В. П. Семенова-Тян-Шанского, т. XIX).

•Массон, *Археологические исследования в Узбекистане.* — М. Е. Массон, *Археологические исследования в Узбекистане,* — сб. «Наука в Узбекистане за 15 лет (1924—1939)», Ташкент, 1939, стр. 110—120.

•Массон, *Ахангеран.* — М. Е. Массон, *Ахангеран. Археолого-топографический очерк,* Ташкент, 1953.

•Массон, *Городища Нисы.* — М. Е. Массон, *Городища Нисы в селении Багир и их*

*Массон, *Городища Старого Термеза.* — М. Е. Массон, *Городища Старого Термеза и их изучение,* — «Термезская археологическая комплексная экспедиция 1936 г.», Ташкент, 1940 («Труды УзФАН», сер. I, вып. 2), стр. 5—122.

*Массон, *К вопросу о взаимоотношениях Византии и Средней Азии.* — М. Е. Массон, *К вопросу о взаимоотношениях Византии и Средней Азии по данным нумизматики,* — «Труды САГУ», новая серия, вып. XXIII, гуманитарные науки, кн. 4 (история), Ташкент, 1951, стр. 91—104.

*Массон, *К вопросу о «черных дирхемах».* — М. Е. Массон, *К вопросу о «черных дирхемах» Мусейяби,* — «Труды Ин-та истории и археологии АН УзССР», вып. 7, Ташкент, 1955, стр. 175—196.

*Массон, *К изучению археологических памятников.* — М. Е. Массон, *К изучению археологических памятников правобережного Тохаристана,* — «Социалистическая наука и техника», 1937, № 1, стр. 99—105.

*Массон, *К истории горного дела.* — М. Е. Массон, *К истории горного дела на территории Узбекистана,* Ташкент, 1953.

*Массон, *К истории добычи меди.* — М. Е. Массон, *К истории добычи меди в Средней Азии в связи с прошлым Алмалыка,* — «Труды Таджикско-Памирской экспедиции. 1934», вып. XXXVII, М.— Л., 1936.

*Массон, *К истории черной металлургии.* — М. Е. Массон, *К истории черной металлургии Узбекистана,* Ташкент, 1947.

*Массон, *К локализации Согда.* — М. Е. Массон, *К локализации Согда,* — «Труды САГУ», новая серия, вып. XI, гуманитарные науки, кн. 3, Археология Средней Азии, Ташкент, 1950, стр. 171—179.

*Массон, *К периодизации.* — М. Е. Массон, *К периодизации древней истории Самарканда,* — ВДИ, 1950, № 4, стр. 155—166.

*Массон, *Монетный клад.* — М. Е. Массон, *Монетный клад XIV века из Термеза,* — «Бюлл. САГУ», вып. 18, № 7, 1929, стр. 53—68.

*Массон, *Новые данные.* — М. Е. Массон, *Новые данные по древней истории Мерва (Из работ ЮТАКЭ),* — ВДИ, 1951, № 4, стр. 89—101.

*Массон, *Прошлое Ташкента.* — М. Е. Массон, *Прошлое Ташкента (археолого-топографический и историко-архитектурный очерк),* — ИАН УзССР, 1954, № 2, стр. 105—132.

*Массон, *Работы Термезской экспедиции.* — М. Е. Массон, *Работы Термезской археологической комплексной экспедиции (ТАКЭ) 1937 и 1938 гг.,* — «Труды АН УзССР», сер. I, История, археология. Термезская археологическая экспедиция, т. II, Ташкент, 1945, стр. 3—9.

*Массон, *Самаркандский Регистан.* — М. Е. Массон, *Самаркандский Регистан,* — «Труды САГУ», новая серия, вып. XI, гуманитарные науки, кн. 31, Археология Средней Азии, Ташкент, 1950, стр. 75—90.

*Массон, *Старый Сайрам,* — М. Е. Массон, *Старый Сайрам,* — «Изв. Средазкомстариса», вып. III, Ташкент, 1928, стр. 23—42.

*Массон, *Термезская экспедиция.* — М. Е. Массон, *Термезская археологическая комплексная экспедиция (ТАКЭ),* — КСИИМК, вып. VIII, 1940, стр. 113—116.

*Массон, *Фрагмент.* — М. Е. Массон, *Фрагмент из истории распространения в древности шелкопряда Bombyx mori,* — «Белек С. Е. Малову. Сборник статей», Фрунзе, 1946, стр. 47—51.

*Массон, *Южно-Туркменистанская экспедиция.* — М. Е. Массон, *Южно-Туркменистанская археологическая комплексная экспедиция (ЮТАКЭ) 1947 г.,* — «Труды

Мелиоранский, *Араб филолог о турецком языке.* — П. М. Мелиоранский, *Араб филолог о турецком языке,* СПб., 1900.

Мелиоранский, *Памятник в честь Кюль-Тегина.* — П. Мелиоранский, *Памятник в честь Кюль-Тегина,* — ЗВОРАО, т. XII, 1900, стр. 1—144.

*Миклухо-Маклай, *Географическое сочинение XIII в.* — Н. Д. Миклухо-Маклай, *Географическое сочинение XIII в. на персидском языке (Новый источник по исторической географии Азербайджана и Армении),* — УЗИВАН, т. IX, 1954, стр 175—219.

*Миклухо-Маклай, *Некоторые персидские и таджикские рукописи.* — Н. Д. Миклухо-Маклай, *Некоторые персидские и таджикские исторические и географические рукописи Института востоковедения Академии наук СССР,* — УЗИВАН, т. XVI, 1958, стр. 235—279.

*Миклухо-Маклай, *Описание.* — Н. Д. Миклухо-Маклай, *Описание таджикских и персидских рукописей Института востоковедения,* [вып. 1, *Географические и космографические сочинения*], М.— Л., 1955; вып. 2, *Биографические сочинения,* М., 1961.

Минаев, *Сведения.* — И. Минаев, *Сведения о странах по верховьям Аму-Дарьи,* СПб., 1879.

М. Р. Х., *Сведения.* — [М. Р. Х], *Сведения, сообщенные разведчиком М. Р. Х. о городах Афганистана,* — СМА, вып. XLVII, 1891, стр. 103—130.

*Мугинов, *Исторический труд.* — А. М. Мугинов, *Исторический труд Муҳаммеда Шебӣнгāра'ӣ,* — УЗИВАН, т. IX, 1954, стр. 220—240.

*Мугинов, *Персидская уникальная рукопись.* — А. М. Мугинов, *Персидская уникальная рукопись Рашӣд ад-дӣна,* — УЗИВАН, т. XVI, 1958, стр. 352—375.

* Мункуев, *О «Мэн-да бэй-лу».* — Н. Ц. Мункуев, *О «Мэн-да бэй-лу» и «Хэй-да шилюе» — записках китайских путешественников XIII в. о древних монголах,* — сб. «Китай * Япония. История и филология. К семидесятилетию академика Николая Иосифовича Конрада», М., 1961, стр. 80—92.

Муҳамедов, *Мудофаа иншоотлари.* — Х. Муҳамедов, *Ўзбекистоннинг қадимий мудофаа иншоотлари тарихидан (Эрамиздан олдинги III асрдан бошлаб эрамизнинг X асригача),* Тошкент, 1961.

Мушкетов, *Туркестан.* — И. В. Мушкетов, *Туркестан. Геологическое и орографическое описание по данным, собранным во время путешествия с 1874 по 1880 г.,* т. I—II, СПб., 1886—1906; изд. 2-е: Пг., 1915.

Мюллер, *История ислама.* — А. Мюллер, *История ислама с основания до новейших времен,* т. I—IV, пер. с нем. под ред. Н. А. Медникова, СПб., 1895—1896.

Надписи на древних могильных камнях. — *Надписи на древних могильных камнях в селении Узгенте Андижанского уезда.* — ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. заседания 16 октября 1897 г., стр. 5—7.

Надпись на памятнике в Термезе. — *Надпись на памятнике в Термезе,* — ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. заседания 29 августа 1897 г., стр. 17.

*Насонов, *Монголы и Русь.* — А. Н. Насонов, *Монголы и Русь (история татарской политики на Руси),* М.— Л., 1940.

*Негматов, *Историко-географический очерк Усрушаны.* — Н. Негматов, *Историко-географический очерк Усрушаны с древнейших времен по X в. н. э.,* — «Труды ТАЭ», т. II, 1948—1950 (МИА, № 37), 1953, стр. 231—252.

*Негматов, *Усрушана.* — Н. Негматов, *Усрушана в древности и раннем средневековье,* Сталинабад, 1957 (Труды Ин-та истории, археологии и этнографии АН

О патриархально-феодальных отношениях. — *О патриархально-феодальных отношениях у кочевых народов (к итогам обсуждения),*— ВИ, 1956, № 1, стр. 75—80.

Ольденбург, *О персидской версии.*— С. Ольденбург, *О персидской прозаической версии «Книги Синдбада»,*— «Ал-Музаффарийя», стр. 252—278.

*Ошанин, *Антропологический состав.* — Л. В. Ошанин, *Антропологический состав населения Средней Азии и этногенез ее народов,* ч. I—III, Ереван, 1957—1959 (Труды САГУ, новая серия, вып. XCVI—XCVIII, исторические науки, кн. 16—18).

Палладий, *Старинные следы христианства.*— Палладий, архимандрит, *Старинные следы христианства в Китае, по китайским источникам,*— «Восточный сборник», [изд. Мин-ва иностр. дел], т. I, СПб., 1877, стр. 1—64.

Петров, *Развалины Муг-тепе.* — А. Петров, *Развалины Муг-тепе около селения Сары-Курган,* — ПТКЛА, год XIX, [вып. 1], 1915, стр. 24—25.

Петровский, *Башня «Бурана».*— Н. Петровский, *Башня «Бурана» близ Токмака,*— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 351—354.

Петровский, *Еще заметка.*— Н. Петровский, *Еще заметка к статье В. Бартольда «О христианстве в Туркестане в до-монгольский период»,*— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 354—358.

Петровский, *Заметка.*— Н. Петровский, *Заметка по гидрографии Туркестанского края,*— ИИРГО, т. XXXIV, вып. IV, 1898, стр. 490—494.

*Петрушевский, *Деревня и крестьяне.* — И. П. Петрушевский, *Деревня и крестьяне средневекового Ближнего Востока в трудах ленинградских востоковедов,*— УЗИВАН, т. XXV, 1960, стр. 204—217.

*Петрушевский, *Земледелие.* — И. П. Петрушевский, *Земледелие и аграрные отношения в Иране XIII—XIV веков,* М.— Л., 1960.

*Петрушевский, *Из истории Бухары.* — И. П. Петрушевский, *Из истории Бухары в XIII в.,*— «Уч. зап. ЛГУ», № 98, серия востоковедческих наук, вып. 1, Л., 1949, стр. 103—118.

*Петрушевский, *К вопросу о подлинности переписки Рашид-ад-дина.* — И. П. Петрушевский, *К вопросу о подлинности переписки Рашид-ад-дина* (по поводу статьи Р. Леви «The letters of Rashid-ad-din Fadl-Allah», Journal of the Royal Asiatic Society, 1946, ч. 1—2, стр. 74—78),— ВЛУ, 1948, № 9, стр. 124—130.

*Петрушевский, *Новый персидский источник.* — И. Петрушевский, *Новый персидский источник по истории монгольского нашествия,*— ВИ, 1946, № 11—12, стр. 121—126.

*Петрушевский, *Рашид-ад-дин.* — И. П. Петрушевский, *Рашид-ад-дин и его исторический труд,* — в кн.: Рашид-ад-дин, *Сборник летописей,* т. I, кн. 1, М.—Л., 1952, стр. 7—37 [см. выше, разд. 1, Б (Источники) — Рашид ад-дин, пер. в изд. ИВАН].

*Петрушевский, *Труд Сейфи.* — И. П. Петрушевский, *Труд Сейфи, как источник по истории Восточного Хорасана,*— «Труды ЮТАКЭ», т. V, Ашхабад, 1955, стр. 130—162.

*Пигулевская, *Византийская дипломатия,* — Н. В. Пигулевская, *Византийская дипломатия и торговля шелком в V—VII вв.,* — ВВ, т. I (XXVI), М., 1947, стр. 184—214.

*Пигулевская, *Города Ирана.*— Н. Пигулевская, *Города Ирана в раннем средневековье,* М.— Л., 1956.

*Пигулевская, *Зарождение феодальных отношений,* — Н. Пигулевская, *Зарождение феодальных отношений на Ближнем Востоке,* — УЗИВАН, т. XVI, 1958, стр. 5—30.

*Пигулевская, *Идея равенства.* — Н. В. Пигулевская, *Идея равенства в учении маз-*

дакитов, — сб. «Из истории социально-политических идей. К семидесятипятилетию академика Вячеслава Петровича Волгина», М., 1955, стр. 97—101.

*Пигулевская, *История.* — Н. В. Пигулевская, *История мар Ябалахи и Саумы,* — ПС, вып. 2 (64—65), 1956.

*Пигулевская, *К вопросу о феодальной собственности.* — Н. В. Пигулевская, *К вопросу о феодальной собственности на землю в Иране,* — ВЛУ, 1956, № 8, стр. 79—84.

*Пигулевская, *Сирийские источники.* — Н. Пигулевская, *Сирийские источники по истории народов СССР,* М.—Л., 1941.

*Пигулевская, *Учение о докапиталистических формациях.* — Н. В. Пигулевская, *Учение о докапиталистических формациях на Ближнем и Среднем Востоке в трудах ленинградских востоковедов,* — УЗИВАН, т. XXV, 1960, стр. 192—203.

*Писарчик, *Памятники Кермине.* — А. К. Писарчик, *Памятники Кермине,* — «Сообщения Ин-та истории и теории архитектуры», М., 1944, вып. 4, стр. 22—35.

Позднеев, *О древнем китайско-монгольском памятнике.* — А. М. Позднеев, *О древнем китайско-монгольском историческом памятнике Юань-чао-ми-ши,* — ИРАО, т. X, вып. 3—6, 1884, стр. 245—259; то же: отд. отт., стр. 1—22.

* Полупанов, *Архитектурные памятники.* — С. Н. Полупанов, *Архитектурные памятники Самарканда,* М., 1948.

*Поляков, *Китайские рукописи.* — А. С. Поляков, *Китайские рукописи, найденные в 1933 г. в Таджикистане,* — Согд. сб., стр. 91—117.

Пославский, *Бухара.* — Пославский, подполк., *Бухара. Описание города и ханства,* — СМА, вып. XLVII, 1891, стр. 1—102.

Пославский, *О развалинах Термеза.* — И. Пославский, *О развалинах Термеза. (Путевой очерк),* — «Средне-Азиатский вестник», 1896, декабрь, стр. 84—100.

Поспелов, *Материалы.* — Ф. Поспелов, *Материалы к истории Самаркандской области. (Исторический очерк города Катта-Кургана. — Памятник на Зерабулакских высотах. — Освобождение рабов в Катта-Курганском отделе. — Отмена телесных наказаний в Катта-Курганском отделе. — Сеид-Хан Каримханов),* — СКСО, вып. X, 1912, стр. 108—131.

* Потапов, *О сущности патриархально-феодальных отношений.* — Л. П. Потапов, *О сущности патриархально-феодальных отношений у кочевых народов Средней Азии и Казахстана,* — ВИ, 1954, № 6, стр. 73—89.

П. Т., *Термезский арык.* — П. Т., *Термезский арык,* — ТВ, 1905, № 115.

* Пугаченкова, *Архитектурные памятники Дахистана.* — Г. А. Пугаченкова, *Архитектурные памятники Дахистана, Абиверда, Серахса,* — «Труды ЮТАКЭ», т. II, Ашхабад, 1951, стр. 192—252.

*Пугаченкова, *Архитектурные памятники Нисы.* — Г. А. Пугаченкова, *Архитектурные памятники Нисы,* — «Труды ЮТАКЭ», т. I, Ашхабад, 1949, стр. 201—259.

*Пугаченкова, *Ниса.* — Г. А. Пугаченкова, *Ниса (краткий путеводитель),* Ашхабад, 1958.

*Пугаченкова, *Ханака в Мехне.* — Г. А. Пугаченкова, *Ханака в Мехне,* — «Труды ЮТАКЭ», т. V, Ашхабад, 1955, стр. 163—170.

*Пугаченкова — Ремпель, *Бухара.* — Г. Пугаченкова и Л. Ремпель, *Бухара (Узбекистан),* М., 1949.

*Пугаченкова — Ремпель, *Выдающиеся памятники.* — Г. А. Пугаченкова, Л. И. Ремпель, *Выдающиеся памятники архитектуры Узбекистана,* Ташкент, 1958.

*Пучковский, *Монгольская историография.* — Л. С. Пучковский, *Монгольская феодальная историография XIII—XVII вв.* — УЗИВАН, т. VI, 1953, стр. 131—166.

Радлов, *К вопросу об уйгурах.* — В. В. Радлов, *К вопросу об уйгурах. (Из предисловия к изданию Кудатку-Билика),* СПб., 1893 (прилож. к ЗИАН, т. LXXII).

Радлов, *Опыт словаря тюркских наречий.*— В. В. Радлов, *Опыт словаря тюркских наречий,* т. I—IV, СПб., 1893—1911.

Рожевиц, *Поездка.*— Р. Ю. Рожевиц, *Поездка в Южную и Среднюю Бухару в 1906 г.,*— ИИРГО, т. XLIV, 1909, стр. 593—652.

Розен, *Арабские сказания,* I—III. — В. Розен, *Арабские сказания о поражении Романа Диогена Алп-Арсланом,*— ЗВОРАО, т. I, стр. 19—22 (I. Ибн-ал-Атир); стр. 189—207 (II. Имâд-эд-дин Исфаганский); стр. 243—252 (III. Садр-эд-дин ал-Хусейни).

Розен, ЗВОРАО, т. III [стр. 146—162]. —В. Р[озен], [рец. на:] Alberuni's India... edited in Arabic original by Dr. E. Sachau, London, 1887,— ЗВОРАО, т. III, 1888, стр. 146—162.

Розен, ЗВОРАО, т. IV [стр. 129—150]. — В. Р[озен], [рец. на:] A. von Kremer. Über die philosophischen Gedichte des Abul 'Alâ Ma'arry, Wien, 1888, — ЗВОРАО, т. IV, 1890, стр. 129—150.

Розен, ЗВОРАО, т. VI [стр. 383—388].— В. Р[озен], [рец. на:] Histoire du sultan Djelal ed-Din Mankobirti, prince du Kharezm. Par Mohammed en-Nesawi. Texte arabe publié... par O. Houdas,— ЗВОРАО, т. VI, 1892, стр. 383—388.

Розен, ЗВОРАО, т. VIII [стр. 170—194]. — В. Р[озен], [рец. на:] Ignaz Goldziher. Muhammedanische Studien,— ЗВОРАО, т. VIII, 1894, стр. 170—194.

Розен, *Рассказ Хилâля ас-Сâби.* — В. Розен, *Рассказ Хилâля ас-Сâби о взятии Бухары Богра-ханом,*— ЗВОРАО, т. II, 1888, стр. 272—275.

Розен, *Список.* — В. Розен, *Список персидским, турецко-татарским и арабским рукописям Библиотеки И. СПБ. Университета,* [ч. II, арабские сочинения],— ЗВОРАО, т. III, 1889, стр. 197—220.

Розенберг, *О согдийцах.*— Ф. Розенберг, *О согдийцах,*— ЗКВ, т. I, 1925, стр. 81—90.

*Ромаскевич, *Персидские источники.* — А. А. Ромаскевич, *Персидские источники по истории туркмен и Туркмении X—XV вв.,*— МИТТ, I, стр. 40—61.

*Ромодин, *Вклад ленинградских востоковедов.* — В. А. Ромодин, *Вклад ленинградских востоковедов в изучение истории Средней Азии,* — УЗИВАН, т. XXV, 1960, стр. 30—41.

Рудановский, *Сообщение в заседании ТКЛА.* — К. А. Рудановский, *Сообщение в заседании ТКЛА 11 декабря 1898 г.,* — ПТКЛА, год III, 1897—1898, стр. 233—234.

Руднев, *Заброшенный уголок.* — Н. Руднев, *Заброшенный уголок,* — ТВ, 1900, № 15—17; то же: *Следы древних городов по Сыр-Дарье,*— ПТКЛА, год V, 1900, стр. 57—62.

*Рудо, *К вопросу о вооружении Согда.* — К. Г. Рудо, *К вопросу о вооружении Согда VII—VIII вв.,*— «Сообщения Республиканского Историко-краеведческого музея ТаджССР», вып. I, Археология, Сталинабад, 1952, стр. 59—72.

*Рязановский, *Великая Яса.* — В. А. Рязановский, *Великая Яса Чингиз-хана,* — «Изв. Харбинского юридического фак-та», т. X, Харбин, 1933.

Савельев, *Дополнения.*— П. Савельев, *Дополнения к описанию саманидских монет,*— ТВОРАО, ч. I, 1855, стр. 238—253.

*Савельев, *Монеты Джучидов.* — П. Савельев, *Монеты Джучидов, Джагатаидов, Джелаиридов, и другие, обращавшиеся в Золотой Орде в эпоху Тохтамыша,* вып. 1—2, СПб., 1858.

*Салье, *Великий хорезмийский ученый.* — М. А. Салье, *Великий хорезмийский уче-*

ный Абу-р-Рейхан аль-Бируни (973—1048),— «Звезда Востока», Ташкент, 1950, № 6, стр. 65—74.

* Салье, *Хоразмлик улуғ олим.* — М. Салье, *Хоразмлик улуғ олим Абу Райҳон Муҳаммад ибн Аҳмад ал Беруний (ижодий ҳаёт йулини ёритишдаги тажриба),* Тошкент, 1960.

Самойлович, *Тийишь.* — А. Н. Самойлович, *Тийишь (тишь) и другие термины крымско-татарских ярлыков,* — ИРАН, сер. VI, т. XI, 1917, стр. 1277—1282.

*Семенов, *Абу Али ибн Сина.* — А. А. Семенов, *Абу Али ибн Сина (Авиценна),* Сталинабад, 1953.

*Семенов, *Ал-Бируни.* — А. Семенов, *Ал-Бируни — величайший ученый средневекового Востока и Запада,*— «Литература и искусство Узбекистана», кн. 1, Ташкент, 1938, стр. 106—116.

* Семенов, *К вопросу о датировке Рабат-и Малика.* — А. А. Семенов, *К вопросу о датировке Рабат-и Малика в Бухаре,*— «Труды САГУ», новая серия, вып. XXIII, гуманитарные науки, кн. 4 (история), Ташкент, 1951, стр. 21—27.

*Семенов, *К вопросу о происхождении Саманидов.* — А. А. Семенов, *К вопросу о происхождении Саманидов,*— «Труды Ин-та истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 3—11.

*Семенов, *К вопросу об этническом и классовом составе.* — А. А. Семенов, *К вопросу об этническом и классовом составе северных городов империи хорезм-шахов в XII в. н. э. (По актам того времени),* — ИАН ТаджССР, ООН, 1952, № 2, стр. 17—26.

*Семенов, *К истории города Нисы.* — А. А. Семенов, *К истории города Нисы в XII в. (По актам того времени)* — «Труды ЮТАКЭ», т. V, Ашхабад, 1955, стр. 108—129.

*Семенов, *Происхождение Термезских сейидов.* — А. А. Семенов, *Происхождение Термезских сейидов и их древняя усыпальница «Султан-Садат»,*— ПТКЛА, год XIX, [вып. 1], 1915, стр. 3—20.

Ситняковский, *Заметки.*— Н. Ф. Ситняковский, *Заметки о Бухарской части долины Зеравшана,* — ИТОРГО, т. I, вып. II, 1900, стр. 121—314 [стр. 179—314: *Список арыков и населенных пунктов*].

Ситняковский, *Сообщение в заседании ТКЛА 11 декабря 1896 г.* — Н. Ф. Ситняковский, [*Сообщение в заседании ТКЛА 11 декабря 1896 г.*].— ПТКЛА, год II, 1897, стр. 20.

Ситняковский, *Сообщение в заседании ТКЛА 21 апреля 1898 г.*— Н. Ф. Ситняковский, [*Сообщение в заседании ТКЛА 21 апреля 1898 г.*]. — ПТКЛА, год III, 1898, стр. 89—94.

Скварский, *Несколько слов.*— П. С. Скварский, *Несколько слов о древностях Шахристана,*— «Средне-Азиатский вестник», 1896, октябрь, стр. 47—51; то же: ПТКЛА, год I, 1896, [прилож. к проток. от 26 августа 1896 г.], стр. 41—45.

Смирнов, *Дервишизм.* — Е. Т. Смирнов, *Дервишизм в Туркестане,* Ташкент, 1898 (отд. отт. из ТВ); то же: «Сборник материалов по мусульманству», под ред. В. И. Ярового-Равского, СПб., 1899, стр. 49—71.

Смирнов, *Древности в окрестностях г. Ташкента.*— Е. Т. Смирнов, *Древности в окрестностях г. Ташкента,*— ПТКЛА, год I, 1896 (прилож. к проток. от 22 января 1896 г.); то же: «Средняя Азия. Научно-литературный сборник статей по Средней Азии», под ред. Е. Т. Смирнова, Ташкент, 1896, стр. 111—136.

Смирнов, *Древности на среднем и нижнем течении р. Сыр-Дарьи.* — Е. Смирнов, *Древности на среднем и нижнем течении р. Сыр-Дарьи,*— ПТКЛА, год II, 1897, прилож. к проток. от 17 февраля 1897 г., стр. 1—14.

Смирнова, *Археологические разведки в бассейне Заравшана* — О. И. Смирнова

Археологические разведки в бассейне Заравшана в 1947 г., — «Труды СТАЭ», т. I, 1946—1947 (МИА, № 15), 1950, стр. 67—80.

*Смирнова, *Археологические разведки в Усрушане.* — О. И. Смирнова, *Археологические разведки в Усрушане в 1950 г.,* — «Труды ТАЭ», т. II, 1948—1950 (МИА, № 37), 1953, стр. 189—230.

*Смирнова, *Вопросы исторической топографии.* — О. И. Смирнова, *Вопросы исторической топографии и топонимики верхнего Зарафшана,* — «Труды СТАЭ», т. I, 1946—1947 (МИА, № 15), 1950, стр. 56—66.

*Смирнова, *Из истории арабских завоеваний.* — О. И. Смирнова, *Из истории арабских завоеваний в Средней Азии. Договор арабского полководца Кутейбы с царем Согда Гӯреком, заключенный в 712 г.,* — СВ, 1957, № 2, стр. 119—134.

*Смирнова, *К истории самаркандского договора.* — О. И. Смирнова, *К истории самаркандского договора 712 г.,* — КСИВ, вып. XXXVIII, 1960, стр. 69—79.

*Смирнова, *Материалы.* — О. И. Смирнова, *Материалы к сводному каталогу согдийских монет,* — ЭВ, VI, 1952, стр. 3—45.

* Смирнова, *Монеты древнего Пянджикента.* — О. И. Смирнова, *Монеты древнего Пянджикента,* — «Труды ТАЭ», т. III, 1951—1953 гг. (МИА, № 66), 1958, стр. 216—280.

*Смирнова, *Неизданный фельс.* — О. И. Смирнова, *Неизданный фельс из раскопок на городище древнего Пянджикента,* — КСИИМК, вып. 61, 1956, стр. 103—106.

*Смирнова, *Новые данные.* — О. И. Смирнова, *Новые данные по истории Согда VIII в.,* — ВДИ, 1939, № 4, стр. 97—102.

*Смирнова, *О двух группах монет.* — О. И. Смирнова, *О двух группах монет владетелей Согда VII—VIII вв.,* — ИАН ТаджССР, ООН, вып. 14, 1957, стр. 115—135.

*Смирнова, *Согдийские монеты,* — О. И. Смирнова, *Согдийские монеты как новый источник для истории Средней Азии,* — СВ, т. VI, 1949, стр. 356—367.

*Смирнова, *Труд Табари — Бел'ами.* — О. И. Смирнова, *Труд Табари — Бел'ами как источник для изучения экономических ресурсов Согда,* — МПВНКВ, стр. 947—952.

**Собрание восточных рукописей АН УзССР.* — *Собрание восточных рукописей Академии наук Узбекской ССР.* [*Каталог*]. Под ред. и при участии А. А. Семенова, т. I—V, Ташкент, 1952—1960.

*Ставиский, *Археологическое исследование Таджикистана.* — Б. Я. Ставиский, *Археологическое исследование Таджикистана (Библиографический обзор),* — ВДИ, 1952, № 1, стр. 162—168.

*Ставиский, *Некоторые вопросы.* — Б. Ставиский, *Некоторые вопросы истории и топографии Древнего Согда,* — ВЛУ, 1948, № 3, стр. 116—126.

* Ставиский, Большаков, Мончадская, *Пянджикентский некрополь.* — Б. Я. Ставиский, О. Г. Большаков и Е. А. Мончадская, *Пянджикентский некрополь,* — «Труды ТАЭ», т. II, 1948—1950 (МИА, № 37), 1953, стр. 64—98.

*Струве, *Советское востоковедение за сорок лет.* — В. В. Струве, *Советское востоковедение за сорок лет,* — УЗИВАН, т. XXV, 1960, стр. 3—29.

*Сухарева, *К вопросу об исторической топографии Бухары.* — О. А. Сухарева, *К вопросу об исторической топографии Бухары X—XII вв. (Городские стены и ворота),* — «Труды Ин-та истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 25—40.

*Сухарева, *К истории.* — О. А. Сухарева, *К истории городов Бухарского ханства (историко-этнографические очерки),* Ташкент, 1958.

*Тереножкин, *Археологическая разведка на городище Афрасиаб.* — А. И. Тереножкин, *Археологическая разведка на городище Афрасиаб в 1945 г.,* — КСИИМК, вып. XVII, 1947, стр. 116—121.

*Тереножкин, *Археологические разведки в Хорезме.* — А. Тереножкин, *Археологические разведки в Хорезме,*— СА, 1940, № 6, стр. 168—189.

*Тереножкин, *Вопросы.* — А. Тереножкин, *Вопросы историко-археологической периодизации древнего Самарканда,*— ВДИ, 1947, № 4, стр. 127—135.

*Тереножкин, *Литература по археологии в Узбекистане,* — А. Тереножкин, *Литература по археологии в Узбекистане,*— ВДИ, 1939, № 1, стр. 186—191.

*Тереножкин, *Раскопки в кухендизе Пянджикента.* — А. И. Тереножкин, Раскопки *в кухендизе Пянджикента,* — «Труды СТАЭ» (МИА, № 15), 1950, стр. 81—93.

*Тереножкин, *Раскопки на городище Афрасиабе.* — А. И. Тереножкин, *Раскопки на городище Афрасиабе,*— КСИИМК, вып. XXXVI, 1951, стр. 136—140.

*Тереножкин, *Согд и Чач.* — А. И. Тереножкин, *Согд и Чач* (Автореф. канд. дисс.), — КСИИМК, вып. XXXIII, 1950, стр. 152—169.

Тизенгаузен, ЗВОРАО, т. XI [стр. 327—333].— В. Г. Тизенгаузен, [рец. на:] В. А. Жуковский, Древности Закаспийского края. Развалины Старого Мерва. СПб., 1894, — ЗВОРАО, т. XI, 1899, стр. 327—333.

Тизенгаузен, *Монеты восточного халифата.*— В. Тизенгаузен, *Монеты восточного халифата,* СПб., 1873.

Тизенгаузен, *Нумизматические новинки.*— В. Тизенгаузен, *Нумизматические новинки,*— ЗВОРАО, т. VI, 1892, стр. 229—264.

Тизенгаузен, *О саманидских монетах.*— В. Г. Тизенгаузен, *О саманидских монетах,*— ТВОРАО, ч. I, 1855, стр. 1—238.

*Толстов, *Аральский узел.* — С. П. Толстов, *Аральский узел этногонического процесса (тезисы доклада),*— СЭ, 1947, VI—VII, стр. 308—310.

*Толстов, *Бируни и его время.* — С. П. Толстов, *Бируни и его время,* — «Вестник АН СССР», 1949, № 4, стр. 42—57.

*Толстов, *Бируни и проблема истории Хорезма.* — С. П. Толстов, *Бируни и проблема древней [и] средневековой истории Хорезма,* — МПВНКВ, стр. 125—130.

*Толстов, *Генезис феодализма.* — С. П. Толстов, *Генезис феодализма в кочевых скотоводческих обществах,*— сб. «Основные проблемы генезиса и развития феодального общества», М.— Л., 1934 (ИГАИМК, вып. 103), стр. 165—199.

*Толстов, *Города гузов.* — С. П. Толстов, *Города гузов (Историко-этнографические этюды),*— СЭ, 1947, № 3, стр. 55—102.

*Толстов, *Древний Хорезм.* — С. П. Толстов, *Древний Хорезм. Опыт историко-археологического исследования,* М., 1948.

*Толстов, *К вопросу о происхождении каракалпакского народа.* — С. П. Толстов, *К вопросу о происхождении каракалпакского народа,*— КСИЭ, 1947, вып. II, стр. 69—75.

*Толстов, *К истории древнетюркской социальной терминологии.* — С. П. Толстов, *К истории древнетюркской социальной терминологии (Qa-γan//qoš-un∨tar-gan//tür-k),* — ВДИ, 1938, № 1, стр. 72—81.

*Толстов, *Монеты шахов древнего Хорезма.* — С. П. Толстов, *Монеты шахов Древнего Хорезма и древнехорезмийский алфавит,* — ВДИ, 1938, № 4, стр. 120—145.

*Толстов, *Новогодний праздник «каландас».* — С. П. Толстов, *Новогодний праздник «каландас» у хорезмийских христиан начала XI века (В связи с историей хорезмийско-хазарских отношений),*— СЭ, 1946, № 2, стр. 87—108.

*Толстов, *Огузы.* — С. П. Толстов, *Огузы, печенеги, море Даукара (Заметки по исторической этнонимике восточного Приаралья),*— СЭ, 1950, № 4, стр. 49—54.

*Толстов, *Основные вопросы.* — С. П. Толстов, *Основные вопросы древней истории*

*Толстов, *Основные проблемы этногенеза.* — С. П. Толстов, *Основные проблемы этногенеза народов Средней Азии,* — СЭ, 1947, VI—VII, стр. 303—305.

*Толстов, *Периодизация.* — С. П. Толстов, *Периодизация древней истории Средней Азии,*— КСИИМК, вып. XXVIII, 1949, стр. 18—29.

*Толстов, *По следам.* — С. П. Толстов, *По следам древнехорезмийской цивилизации,* М.— Л., 1948.

*Толстов, *Хорезмийская генеалогия.* — С. П. Толстов, *Хорезмийская генеалогия Самуила Абы (Еще раз к вопросу о каварах-хорезмийцах),*— СЭ, 1947, № 1, стр. 104—107.

*Толстов, *Хорезмская экспедиция 1947 г.* — С. П. Толстов, *Хорезмская археолого-этнографическая экспедиция Академии Наук СССР 1947 года (Предварительное сообщение),* — ИАН СССР, СИФ, т. 5, № 2, 1948, стр. 182—192.

*Толстов, *Хорезмская экспедиция 1949 г.* — С. П. Толстов, *Хорезмская археолого-этнографическая экспедиция Академии Наук СССР 1949 г.,* — ИАН СССР, СИФ, т. 7, № 6, 1950, стр. 514—529.

*Толстов, *Хорезмская экспедиция 1950 г.* — С. П. Толстов, *Хорезмская археолого-этнографическая экспедиция Академии Наук СССР 1950 г.,*— СА, т. XVIII, 1953, стр. 301—325.

*Толыбеков, *О патриархально-феодальных отношениях.* — С. Е. Толыбеков, *О патриархально-феодальных отношениях у кочевых народов,*— ВИ, 1955, № 1, стр. 75—83.

Туманский, ЗВОРАО, т. IX [стр. 300—303]. — А. Туманский, [рец. на:] Древности Закаспийского края. Развалины Старого Мерва. В. А. Жуковского, СПб., 1894 (МАР, вып. 16),— ЗВОРАО, т. IX, 1896, стр. 300—303.

Туманский, *Новооткрытый персидский географ.*— А. Г. Туманский, *Новооткрытый персидский географ X столетия и известия его о славянах и руссах,*— ЗВОРАО, т. X, 1897, стр. 121—137.

Туманский, *По поводу «Китаби Коркуд».*— А. Туманский, *По поводу «Китаби Коркуд»,*— ЗВОРАО, т. IX, 1896, стр. 269—272.

*Умняков, *Абдулла-намэ Хафизи-Таныша.* — И. Умняков, *Абдулла-намэ Хафизи-Таныша и его исследователи,*— ЗКВ, т. V, 1930, стр. 307—328.

*Умняков, *Архитектурные памятники.* — И. И. Умняков, *Архитектурные памятники Средней Азии. Исследование. Ремонт. Реставрация. 1920—1928 гг.,* Ташкент, 1929.

*Умняков, *В. В. Бартольд.* — И. И. Умняков, *В. В. Бартольд (По поводу 30-летия профессорской деятельности),*— «Бюлл. САГУ», вып. 14, Ташкент, 1926, стр. 175—202.

*Умняков, *Значение трудов акад. В. В. Бартольда.* — И. И. Умняков, *Значение трудов акад. В. В. Бартольда по истории Средней Азии,*— МПВНКВ, стр. 675—682; ср.: журн. «Фан ва турмуш», 1957, № 3, стр. 19—21 (на узб. яз.).

*Умняков, *«История» Фахрэддина Мубаракшаха.* — И. Умняков, *«История» Фахрэддина Мубаракшаха,*— ВДИ, 1938, № 1, стр. 108—115.

Умняков, *К вопросу об исторической топографии.*— И. Умняков, *К вопросу об исторической топографии средневековой Бухары,* — «Ал-Искендерийя», стр. 148—157.

*Умняков, *Рабат-и Малик.* — И. И. Умняков, *Рабат-и Малик,* — «В. В. Бартольду», стр. 179—192.

*Федченко, *Топографический очерк.* — А. П. Федченко, *Топографический очерк Зерафшанской долины и заметки о соседних бекствах и памятниках Самарканда,*

*Фрейман, *Датированные согдийские документы.* — А. А. Фрейман, *Датированные согдийские документы с горы Муг в Таджикистане,* — «Доклады группы востоковедов на сессии Академии Наук СССР 20 марта 1935 г.», М.—Л., 1936 (ТИВАН, т. XVII), стр. 137—165.

*Фрейман, *К имени согдийского ихшида.* — А. А. Фрейман, *К имени согдийского ихшида Гурека,* — ВДИ, 1938, № 3, стр. 147—148.

*Халидов, *Дополнения.* — А. Б. Халидов, *Дополнения к тексту «Хронологии» ал-Бӣрӯнӣ по ленинградской и стамбульской рукописям,* — ПС, вып. 4(67), 1959, стр. 147—171.

Ханыков, *Описание Бухарского ханства.* — Н. Ханыков, *Описание Бухарского ханства,* СПб., 1843.

*Чепелев, *Очерк архитектуры Средней Азии.* — В. Н. Чепелев, *Очерк архитектуры Средней Азии до Караханидов,* — сб. «Искусство Средней Азии», М., 1930, стр. 86—105.

*Чехович, *Из документа XIV века.* — О. Д. Чехович, *Из документа XIV века об окрестностях Самарканда и их орошении,* — ДАН УзССР, 1948, № 6, стр. 38—42.

*Чехович, *К истории крестьян Бухары.* — О. Д. Чехович, *К истории крестьян Бухары XIV в.,* — ИАН УзССР, СОН, 1959, № 1, стр. 71—76.

*Чехович, *Новый источник.* — О. Д. Чехович, *Новый источник по истории Бухары начала XIV века,* — ПВ, 1959, № 5, стр. 148—161.

*Шишкин, *Археологические работы 1937 г.* — В. А. Шишкин, *Археологические работы 1937 г. в западной части Бухарского оазиса,* Ташкент, 1940.

*Шишкин, *Археологические работы 1947 г.* — В. А. Шишкин, *Археологические работы 1947 года на городище Варахша,* — ИАН УзССР, 1948, № 5, стр. 62—70.

*Шишкин, *Археологическое изучение Бухарского оазиса.* — В. А. Шишкин, *Археологическое изучение Бухарского оазиса,* — сб. «Научная сессия Академии Наук УзССР 9—14 июня 1947 г.», Ташкент, 1947, стр. 387—413.

*Шишкин, *Архитектурные памятники.* — В. А. Шишкин, *Архитектурные памятники Бухары,* Ташкент, 1936.

*Шишкин, *Города Узбекистана.* — В. А. Шишкин, *Города Узбекистана (Самарканд, Бухара, Ташкент),* Ташкент, 1943.

Шишкин, *Из археологических работ.* — В. А. Шишкин, *Из археологических работ на Афросиабе. (Раскопки В. Л. Вяткина в мае — июле 1925 г.),* — «Изв. УзФАН», 1940, № 12, стр. 63—70.

*Шишкин, *Исследование городища Варахша.* — В. А. Шишкин, *Исследование городища Варахша и его окрестностей,* — КСИИМК, вып. X, 1941, стр. 3—15.

*Шишкин, *К исторической топографии.* — В. А. Шишкин, *К исторической топографии Старого Термеза,* — «Труды УзФАН», сер. I, вып. 2, 1940 (Термезская археологическая комплексная экспедиция 1936 г.), стр. 123—153.

*Щербина-Крамаренко, *В развалинах Средней Азии.* — Н. Н. Щербина-Крамаренко, *В развалинах Средней Азии,* [б. м.], 1896.

Щербина-Крамаренко, *По мусульманским святыням.* — Н. Щербина-Крамаренко, *По мусульманским святыням Средней Азии. (Путевые заметки и впечатления),* — СКСО, вып. IV, 1896, отд. IV, стр. 45—61.

Эварницкий, *Путеводитель.*— Д. И. Эварницкий, *Путеводитель по Средней Азии от Баку до Ташкента в археологическом и историческом отношениях,* Ташкент, 1893.

*Якубовский, *Археологическая экспедиция.* — А. Ю. Якубовский, *Археологическая экспедиция в Зарафшанскую долину 1934 г. (Из дневника начальника экспедиции),*— ТОВЭ, т. II, 1940, стр. 113—164.

Якубовский, *Вопросы периодизации.* — А. Ю. Якубовский, *Вопросы периодизации истории Средней Азии в средние века (VI—XV вв.),*— КСИИМК, вып. XXVIII, 1949, стр. 30—43.

*Якубовский, *Восстание Муканны.* — А. Ю. Якубовский, *Восстание Муканны — движение людей в «белых одеждах»,*— СВ, т. V, 1948, стр. 35—54.

*Якубовский, *Восстание Тараби.* — А. Якубовский, *Восстание Тараби в 1238 г. (К истории крестьянских и ремесленных движений в Средней Азии),*— «Доклады группы востоковедов на сессии Академии Наук СССР 20 марта 1935 г.», М.— Л., 1936 (ТИВАН, т. XVII), стр. 101—135.

*Якубовский, *Время Авиценны.* — А. Ю. Якубовский, *Время Авиценны,*— ИАН СССР, ООН, 1938, № 3, стр. 93—108.

*Якубовский, *ГАИМК.* — А. Ю. Якубовский, *ГАИМК — ИИМК и археологическое изучение Средней Азии за 20 лет,*— КСИИМК, вып. VI, 1940, стр. 14—23.

*Якубовский, *Главные вопросы.* — А. Ю. Якубовский, *Главные вопросы изучения истории развития городов Средней Азии,* — «Труды ТаджФАН», т. XXIX, 1951, стр. 3—17.

*Якубовский, *Городище Миздахкан.* — А. Якубовский, *Городище Миздахкан.* — ЗКВ, т. V, 1930, стр. 551—581.

*Якубовский, *Ибн-Мискавейх.* — А. Ю. Якубовский, *Ибн-Мискавейх о походе Русов в Бердаа в 332 г.=943/42 г.,*— ВВ, т. XXIV, 1926, стр. 63—92.

*Якубовский, *Из истории археологического изучения Самарканда.* — А. Ю. Якубовский, *Из истории археологического изучения Самарканда,*— ТОВЭ, т. II, 1940, стр. 285—337.

*Якубовский, *Ирак.* — А. Якубовский, *Ирак на грани VIII—IX вв. (черты социального строя халифата при аббасидах),*— «Труды первой сессии арабистов, 14—17 июня 1935 г.» (ТИВАН, вып. XXIV), 1937, стр. 25—49.

*Якубовский, *Итоги работ 1946—1947 гг.* — А. Ю. Якубовский, *Итоги работ Согдийско-Таджикской археологической экспедиции в 1946—1947 гг.,* — «Труды СТАЭ», т. I, 1946—1947 (МИА, № 15), 1950, стр. 13—55.

*Якубовский, *Итоги работ 1948—1950 гг.* — А. Ю. Якубовский, *Итоги работ Таджикской археологической экспедиции за 1948—1950 гг.,* — «Труды ТАЭ», т. II, 1948—1950 (МИА, № 37), 1953, стр. 9—20.

*Якубовский, *К вопросу об этногенезе.* — А. Ю. Якубовский, *К вопросу об этногенезе узбекского народа,* Ташкент, 1941.

*Якубовский, *Книга Б. Я. Владимирцова.* — А. Якубовский, *Книга Б. Я. Владимирцова «Общественный строй монголов» и перспективы дальнейшего изучения Золотой Орды,* — «Исторический сборник», Ин-т истории АН СССР, т. V, М.—Л., 1936, стр. 293—313.

*Якубовский, *Махмуд Газневи.* — А. Ю. Якубовский, *Махмуд Газневи. К вопросу о происхождении и характере Газневидского государства,*— сб. «Фердовси. 934—1934», Л., 1934, стр. 51—96.

*Якубовский, *Об испольных арендах.* — А. Ю. Якубовский, *Об испольных арендах в Ираке в VIII в.,*— СВ, т. IV, 1947, стр. 171—184.

*Якубовский, *Об одном раннесаманидском фельсе.* — А. Ю. Якубовский, *Об одном раннесаманидском фельсе (Из ранней истории Саманидского дома),* — КСИИМК, вып. XII, 1946, стр. 103—112.

*Якубовский, *Проблема.* — А. Ю. Якубовский, *Проблема социальной истории народов Востока в трудах академика В. В. Бартольда,* — ВЛУ, 1947, № 12, стр. 62—79.

*Якубовский, *Развалины Сыгнака.* — А. Якубовский, *Развалины Сыгнака (Сугнака),* — «Сообщения ГАИМК», т. II, 1929, стр. 123—159.

*Якубовский, *Развалины Ургенча.* — А. Ю. Якубовский, *Развалины Ургенча,* — ИГАИМК, т. VI, вып. 2, Л., 1930.

*Якубовский, *Сельджукское движение.* — А. Якубовский, *Сельджукское движение и туркмены в XI веке,* — ИАН СССР, ООН, 1937, № 4, стр. 921—946.

*Якубовский, *Феодальное общество.* — А. Якубовский, *Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв.,* — МИУТТ, стр. 1—60.

Abel-Rémusat, *Khaïsang.* — Abel-Rémusat, *Khaïsang, empereur de la Chine, de la dynastie des Mongols,* — в кн.: Abel-Rémusat, *Nouveaux mélanges asiatiques,* t. II, Paris, 1829, pp. 1—3.

Abel-Rémusat, *Recherches.* — Abel-Rémusat, *Recherches sur les langues tartares ou mémoires sur différents points de la grammaire et de la littérature des Mandchous, des Mongols, des Ouigours et des Tibetains,* t. I, Paris, 1820.

Abel-Rémusat, *Sur l'histoire des Mongols.* — Abel-Rémusat, *Sur l'histoire des Mongols, d'après les auteurs musulmans,* — в кн.: Abel-Rémusat, *Nouveaux mélanges asiatiques,* t. I, Paris, 1829, pp. 427—442.

Abel-Rémusat, *Tha-tha-toung-'o.* — Abel-Rémusat, *Tha-tha-toung-'o, ministre oigour,* — в кн.: Abel-Rémusat, *Nouveaux mélanges asiatiques,* t. II, Paris, 1829, pp. 61—63.

Abel-Rémusat, *Yeliu-thsou-thsai.* — Abel-Rémusat, *Yeliu-thsou-thsai, ministre tartare,* — в кн.: Abel-Rémusat, *Nouveaux mélanges asiatiques,* t. II, Paris, 1829, pp. 64—88.

Barbier de Meynard, *Tableau litteraire* — см. Са'алиби, *Йатӣма* (разд. I, Б — Источники).

Barthold, *Abū Muslim.* — W. Barthold, *Abū Muslim,* — EI, I, S. 107—108[1].

Barthold, *Akhsīkath.* — W. Barthold, *Akhsīkath,* — EI, I, S. 247.

Barthold, *Die alttürkischen Inschriften.* — W. Barthold, *Die alttürkischen Inschriften und die arabischen Quellen,* — в кн.: W. Radloff, *Die alttürkischen Inschriften der Mongolei,* Zweite Folge, St.-Pbg., 1899 (разд. паг.).

Barthold, *Āmū-Daryā.* — W. Barthold, *Āmū-Daryā,* — EI, I, S. 356—359.

Barthold, *Badakhshān.* — W. Barthold, *Badakhshān,* — EI, I, S. 574—576.

Barthold, *Baihaḳī, Abū 'l-Faḍl.* — W. Barthold, *Baihaḳī, Abū 'l-Faḍl,* — EI, I, S. 616—617.

Barthold, *Baihaḳī, Abū 'l-Ḥasan.* — W. Barthold, *Baihaḳī, Abū 'l-Ḥasan,* — EI, I, S. 615—616.

Barthold, *Bal'amī.* — W. Barthold, *Bal'amī,* — EI, I, S. 638—639.

Barthold, *Bardha'a.* — W. Barthold, *Bardha'a,* — EI, I, S. 683.

Barthold, *Barmakiden.* — W. Barthold, *Barmakiden,* — EI, I, S. 691—693.

Barthold, *Bātū-Khān.* — W. Barthold, *Bātū-Khān,* — EI, I, S. 709—712.

Barthold, *The Bughra Khan.* — W. Barthold, *The Bughra Khan mentioned in the Qudatqu Bilik,* — BSOS, vol. III, pt 1, 1923, pp. 151—158.

[1] С... EI ... по немецкому изданию.

Barthold, *Bukhārā.*— W. Barthold, *Bukhārā,* — EI, I, S. 809—816.
Barthold, *Burhān.*— W. Barthold, *Burhān,*— EI, I, S. 816—817.
Barthold, *Caghāniyān.*— W. Barthold, *Caghāniyān,*— EI, I, S. 845—846.
Barthold, *Caghatāi-Khān.*— W. Barthold, *Caghatāi-Khān.*— EI, I, S. 846—849.
Barthold, *Cingiz-Khān.*— W. Barthold, *Cingiz-Khān,*— EI, I, S. 892—898.
Barthold, *DJuwainī.*— W. Barthold, *DJuwainī, 'Alā al-Dīn 'Aṭā Malik,*— EI, I, S. 1115—1117.
Barthold, *Farghāna.*— W. Barthold, *Farghāna,* — EI, II, S. 64—69.
Barthold, *Ghuzz.*— W. Barthold, *Ghuzz,*— EI, II, S. 178—179.
Barthold, *Ḥāfiẓ-i Abrū.*— W. Barthold, *Ḥāfiẓ-i Abrū* — EI, II, S. 225—226.
Barthold, *Ḥaidar b. 'Alī.*— W. Barthold, *Ḥaidar b. 'Alī,*— EI, II, S. 231.
Barthold, *Ḥakīm Atā.*— W. Barthold, *Ḥakīm Atā,*— EI, II, S. 239.
Barthold, *Ismā'īl b. Aḥmedẓ*— W. Barthold, *Ismā'īl b. Aḥmed,* — EI, II, S. 583.
Barthold, *Ḳarategin.*— W. Barthold, *Ḳarategin,*— EI, II, S. 813—815.
Barthold, *Nachrichten.*— W. Barthold, *Nachrichten über den Aral-See und den unteren Lauf des Amu-Darja von den ältesten Zeiten bis zum 17. Jahrhundert.* Deutscne Ausgabe mit Berichtigungen und Ergänzungen vom Verfasser. Übers. von. H. v. Foth, Leipzig, 1910.
Barthold, *Stand und Aufgaben.*— W. Barthold, *Stand und Aufgaben der Geschichtsforschung in Turkestan,*— «Die Geisteswissenschaften», 1. Jg., Leipzig, 1913/1914, H. 39, S. 1075—1080.
Barthold, *Su'ūbīja.*— W. Barthold, *Die persischeSu'ūbīja und die moderne Wissenschaft,*— ZA, Bd XXVI (Festschrift für Ignaz Goldziher), 1912, S. 249—266.
Barthold, *Türken.*— W. Barthold, *Türken,*— EI, IV, S. 969—978 *(Historisch-ethnographische Übersicht);* S. 986—988 *(Caghatāische Litteratur).*
Barthold, *Turkestan.*— W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion,* 2d ed., transl. from the original Russian and revised by the author with the assistance of H. A. R. Gibb, London, 1928 (GMS NS, V); 2d ed.: London, 1958.
Barthold, *Zur Geschichte der Ṣaffāriden.*— W. Barthold, *Zur Geschichte des Ṣaffāriden,*— «Festschrift Nöldeke», Bd I, S. 171—191.
Barthold, *Zur Geschichte des Christentums.*— W. Barthold, *Zur Geschichte des Christentums in Mittel-Asien bis zur mongolischen Eroberung.* Berichtigte und vermehrte deutsche Bearbeitung von R. Stübe, Tübingen, 1901.
Barthold, *12 Vorlesungen.*— W. Barthold, *12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens.* Deutsche Bearbeitung von Th. Menzel, Berlin, 1935 (Beiband zu WI, Bd 14—17, 1932—1935).
*Beale, *An oriental biographical dictionary.*—[W. Beale], *An oriental biographical dictionary* founded on materials collected by the late Th. W. Beale. A new edition revised and enlarged by H. G. Keene, London, 1894.
Becker, *Dabīḳ.*— C. H. Becker, *Dabīḳ,*— EI, I, S. 922.
Becker, DI, Bd IV [S. 199].— C. H. Becker, [рец. на:] Herzfeld, E., Erster vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen von Samarra, mit einem Vorwort von Friedrich Sarre... Berlin, 1912, — DI, Bd IV, 1913, S. 199.
Becker, *Dībādj.*— C. H. Becker, *Dībādj,*— EI, I, S. 1008.
Becker, *Djizya.*— C. H. Becker, *Djizya,*— EI, I, S. 1097—1098.
Becker, *Egypten.*— C. H. Becker, *Egypten,*— EI, II, S. 4—24.
Becker, *Islamstudien.*— C. H. Becker, *Islamstudien. Vom Werden und Wesen der islamischen Welt,* Bd I—II, Leipzig, 1924—1932.
Becker, *Steuerpacht.* — C. H. Becker, *Steuerpacht und Lehnswesen. Eine historische Stu-*

die über die Entstehung des islamischen Lehnswesens, — DI. Bd V, 1914, S. 81—92.

*Beeston, *Catalogue.* — A. F. L. Beeston, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu manuscripts in the Bodleian Library,* pt III. *Additional Persian manuscripts,* Oxford, 1954.

van Berchem, *La propriété.* — M. van Berchem, *La propriété territoriale et l'impot foncier sous les premiers califes. Étude sur l'impot du Kharâg,* Genève, 1886.

Biberstein-Kasimirski, *Menoutchehri* — см. Менучехри (разд. 1, Б — Источники).

Blochet, *Catalogue BN.* — E. Blochet, *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale,* t. I—IV, Paris, 1905—1912 (I — 1905, II — 1912, III — 1928, IV — 1934).

Blochet, *Catalogue de la collection Schefer.* — E. Blochet, *Catalogue de la collection de manuscrits orientaux arabes, persans et turcs formée par Ch. Schefer...* Publié par E. Blochet, Paris, 1900.

Blochet, *Les inscriptions.* — E. Blochet, *Les inscriptions de Samarkand. I. Le Goûr-i-Mir,* گور میر *, ou tombeau de Tamerlan,* — «Revue archéologique», sér. 3, t. XXX, Paris, 1897, pp. 67—77, 202—231; то же: отд. отт.

Blochet, *Introduction.* — E. Blochet, *Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din,* Leyden — London, 1910 (GMS, XII).

Blochet, *Liste.* — E. Blochet, *Liste géographique des villes de l'Iran,* Paris, 1896 (Extrait du «Recueil de Travaux relatifs à la Philologie et a l'Archéologie égyptiennes et assyriennes», année XVII, pp. 165—176).

Bouvat, *L'empire Mongol.* — L. Bouvat, *L'empire Mongol (2ème phase),* Paris, 1927 (Histoire du Monde publiée sous la direction de M. E. Cavaignac, t. VIII [3]).

Bretschneider, *Researches* — см. выше, разд. 1, А.

Brockelmann, GAL. — C. Brockelmann, *Geschichte der arabischen Litteratur,* Bd I—II, Weimar — Berlin, 1898—1902; Supplementbände I—III, Leiden, 1937—1942; Zweite, den Supplementbänden angepasste Aufl., Bd I—II, Leiden, 1943—1949.

Brockelmann, *Ibn Ḳutaiba.* — C. Brockelmann, *Ibn Ḳutaiba,* — EI, II, S. 424.

*Brockelmann, *Mitteltürkischer Wortschatz.* — C. Brockelmann, *Mitteltürkischer Wortschatz nach Maḥmūd al-Kāšγarīs Dīvān luγat at-Turk,* Budapest — Leipzig, 1928 (Bibliotheca Orientalis Hungarica. I).

Brockelmann, *Das Verhältnis.* — C. Brockelmann, *Das Verhältnis von Ibn-el-Aṯîrs Kâmil fit-ta'riḫ zu Ṭabaris Aḫbâr errusul wal mulûk,* Strassburg, 1890.

Browne, *A Literary History.* — E. G. Browne, *A Literary History of Persia.* vol. I. *From the Earliest Times until Firdawsi,* Cambridge, 1902 [repr. 1908, 1909, 1919, 1925; re-issue 1928, repr. 1929, 1951]; vol. II. *From Firdawsi to Sa'di,* Cambridge, 1906 [repr. 1915, 1920; re-issue 1928, repr. 1951, 1956]; *A History of Persian Literature.* vol. III. *1265—1502,* Cambridge, 1920 [re-issue: *A Literary History of Persia,* vol. III. *The Tartar Dominion (1265—1502),* 1928, repr. 1951, 1956], vol. IV. *1500—1924,* Cambridge, 1924 [re-issue: *A Literary History of Persia,* vol. IV. *Modern Times (1500—1924),* 1928, repr. 1930, 1953].

Browne, *The Mujmal.* — E. G. Browne, *The Mujmal or "Compendium" of history and biography of Faṣiḥi of Khwáf* (مجمل فصیحی خوافی), — «Le Muséon», sér. 3, t. I, 1915, № 1, pp. 48—78.

Browne, *The Sources.* — E. G. Browne, *The Sources of Dawlatshāh with some Remarks on the Materials available for a Literary History of Persia, and an Excursus on Bārbad and Rūdagi,* — JRAS, 1899, pp. 37—69.

*L. Browne, *The eclipse.* — L. E. Browne, *The eclipse of Christianity in Asia. From the*

Burnes, *Travels.*— A. Burnes, *Travels into Bokhara; containing the narrative of a voyage on the Indus from the sea to Lahore, with presents from the King of Great Britain; and an account of a journey from India to Cabool, Tartary, and Persia.* New ed., vol. I—III, London, 1839.

* Caetani, *Annali.* — L. Caetani, *Annali dell'Islām.* vol. I—VI, Milano, 1905—1913.
*Caferoğlü, *Istılahları.*— A. Caferoğlü, *Uygurlarda hukuk ve maliye ıstılahları,*— TM, c. IV, Istanbul, 1934, ss. 1—43.
*Cahen, *L'évolution.*— C. Cahen, *L'évolution de l'iqta' du IXe au XIIIe siècle. Contribution à une histoire comparée des sociétés médiévales,* — «Annales. Économies, Sociétés, Civilisations», t. 8, № 1, Paris, 1953, pp. 25—52.
Cahun, *Introduction.*— L. Cahun, *Introduction a l'histoire de l'Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405,* Paris, 1896.
Carra de Vaux, *Les penseurs.* — Carra de Vaux, *Les penseurs de l'Islam,* t. I. *Les souverains, l'histoire et la philosophie politique,* Paris, 1921; t. II. *Les géographes, les sciences mathématiques et naturelles,* Paris, 1921; t. III. *L'exégèse, la tradition et la jurisprudence,* Paris, 1923; t. IV. *La scolastique, la théologie et la mystique, la musique,* Paris, 1923; t. V, *Les sectes, le libéralisme moderne,* Paris, 1926.
Catalogus LB.— *Catalogus codicum orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno Batavae,* vol. I—II, auctore R. P. A. Dozy, Lugduni Batavorum, 1851; vol. III, auctoribus P. de Jong et M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1865; vol. IV, auctoribus P. de Jong et M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1866; vol. V, auctore M. J. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1873; vol. VI, auctore M. Th. Houtsma, Lugduni Batavorum, 1877.
Chavannes — Pelliot, *Un traité.* — [E. Chavannes et P. Pelliot], *Un traité Manichéen retrouvé en Chine,* traduit et annoté par Éd. Chavannes et P. Pelliot, — JA, sér. 10, t. XVIII, 1911, pp. 499—617; sér. 11, t. I, 1913, pp. 99—199, 261—394; то же: отд. отт., partie I—II, Paris, 1911—1913 [I — pp. 1—121, II — pp. 123—360].
Chwolsohn, *Die Ssabier.*— D. Chwolsohn, *Die Ssabier und der Ssabismus,* Bd I: *Die Entwicklung der Begriffe Ssabier und Ssabismus und die Geschichte der harrânischen Ssabier oder der syrohellenistischen Heiden im nördlichen Mesopotamien und in Bagdâd zur Zeit des Chalifats;* Bd II: *Orientalische Quellen zur Geschichte der Ssabier und des Ssabismus,* St.-Pbg., 1856.

Deguignes, *Histoire générale des Huns.*— J. Deguignes, *Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mogols, et des autres Tartares occidentaux,* t. 1—IV, Paris, 1756—1758.
*Dennett, *Conversion.*— D. C. Dennett, *Conversion and Poll Tax in Early Islam,* Cambridge, Mass., 1950 (HHM, XXII).
Dieterici, *Mutanabbi.* — F. Dieterici, *Mutanabbi und Seifuddaula; aus der Edelperle des Tsaâlibi,* Leipzig, 1847.
Diez, *Churasanische Baudenkmäler.*— E. Diez, *Churasanische Baudenkmäler,* Berlin, 1918 [Arbeiten des Kunsthistorischen Instituts der k.-k. Universität Wien (Lehrkanzlei Strzygowski), Bd 7].
Donner, *Sur l'origine.*— O. Donner, *Sur l'origine de l'alphabet turc du Nord de l'Asie,*— JSFOu, XIV, 1896, 1, pp. 1—71.
Dorn, *Catalogue.*— [B. Dorn], *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Pétersbourg,* St.-Pbg., 1852.
Dorn, *Catalogue des ouvrages arabes, persans et turcs.*— B. Dorn, *Catalogue des ouvrages arabes, persans et turcs, publiés à Constantinople, en Egypte et en Perse, qui se trouvent en Musée asiatique de l'Academie,*— Mél. As., t. V, 1864, pp. 465—528.

Dorn, *Nachträge.*— B. Dorn, *Nachträge zu der Abhandlung über die Münzen der Ileke oder der ehemaligen Chane von Turkistan,*— Mél. As., t. IX, 1888, pp. 55—73.

*Dorn, *Die Sammlung Chanykov.*— B. Dorn, *Die Sammlung von morgenländischen Handschriften, welche die Kaiserliche Öffentliche Bibliothek zu St. Petersburg im Jahre 1864 von Hrn v. Chanykov erworben hat,* St.-Pbg., 1865.

Dorn, *Ueber Mudschmel Faszihy.* — B. Dorn, *Ueber die Mudschmel Faszihy* (مجمل فصيحى) *betitelte chronologische Übersicht der Geschichte von Faszih,*— «Bull. de la classe hist.-philol. de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg», t. II, 1845, col. 1—41.

Dorn, *Über die Münzen.*— B. Dorn, *Über die Münzen der Ileke oder ehemaligen Chane von Turkistan,*— Mél. As., t. VIII, 1881, pp. 703—744.

Douglas, *The Life.* —[R. K. Douglas], *The Life of Jenghiz Khan.* Transl. from the Chinese. With an introduction. By R. K. Douglas, London, 1877.

Dozy, *Essai.*— R. Dozy, *Essai sur l'histoire de l'islamisme,* trad. du hollandais par V. Chauvin, Leyde — Paris, 1879.

Dulaurier, *Les Mongols.* — Éd. Dulaurier, *Les Mongols d'après les historiens arméniens,*— JA. sér. 5. t. XI, 1858, pp. 192—255.

Dvořák, *Abû Firâs.* — R. Dvořák, *Abû Firâs, ein arabischer Dichter und Held. Mit Taālibī's Auswahl aus seiner Poësie (Jetîmet-ud-dahr Cap. III),* Leiden, 1895.

Edwards, *Catalogue.* — E. Edwards, *A Catalogue of the Persian printed books in the British Museum,* London, 1922.

Elliot, *The History of India.*— H. M. Elliot, *The History of India, as told by its own historians. The Muhammadan period,* vol. I—VIII, London, 1867—1877.

Erdmann, *Temudschin.*— F. Erdmann, *Temudschin der Unerschütterliche,* Leipzig, 1862.

Ethé, *Catalogue Ind. Off.*— H. Ethé, *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office,* vol. I, Oxford, 1903; vol. II, containing additional descriptions and indices (revised and completed by E. Edwards), Oxford, 1937.

Ethé, *Catalogue of ... the Bodleian Library* — см. Sachau — Ethé.

Ethé, *Neupersische Litteratur.* —H. Ethé, *Neupersische Litteratur,*— GIPh, Bd II, S. 212—370.

Ferrand, *Relations* — см. выше, разд. I, A.

*Field — Prostov, *Archaeological investigations.*— H. Field and E. Prostov, *Archaeological investigations in Central Asia, 1917—37,* — AI, vol. V, pt II, 1938, pp. 233—271.

Fischer, *Baṭṭūṭa.*- A. Fischer, *Baṭṭūṭa, nicht Baṭūṭa,*— ZDMG, Bd LXXII, 1918, S. 289.

Fischer, *Al-Maqdisī.*— A. Fischer, *Al-Maqdisī und al-Muqaddasī,*— ZDMG, Bd LX, 1906, S. 404—410.

Fleischer, *Catalogus.*— H. O. Fleischer, *Catalogus codicum manuscriptorum orientalium Bibliothecae Regiae Dresdensis,* Lipsiae, 1831.

Flügel, *Handschriften.* — G. Flügel, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der Kaiserlich-Königlichen Hofbibliothek zu Wien,* Bd I—III, Wien, 1865—1867.

*Franke, *Geld und Wirtschaft.*— H. Franke, *Geld und Wirtschaft in China unter der Mongolen-Herrschaft. Beiträge zur Wirtschaftsgeschichte der Yüan-Zeit,* Leipzig, 1949 (Das Mongolische Weltreich. Quellen und Forschungen).

*Gabain, *Das uigurische Königreich.*— A. v. Gabain, *Das uigurische Königreich von Chotscho 850—1250,* Berlin, 1961 (SBAW Berl., Jg. 1961, Nr. 5).

*Gardet, *La cité.* — L. Gardet, *La cité musulmane. Vie sociale et politique,* Paris, 1954

*Geiger, *Ostiranische Kultur.*— W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum,* Erlangen, 1882.

Geiger, *Die Pamir-Gebiete.* — W. Geiger, *Die Pamir-Gebiete. Eine geographische Monographie,* Wien, 1887 (Geographische Abhandlungen hrsg. von A. Penck. Bd II, H. 1).

Gibb, *The Arab Conquests.*— H. A. R. Gibb, *The Arab Conquests in Central Asia,* London, 1923 (James G. Forlong fund, vol. II).

Gibb, *The Arab Invasion of Kashgar.*— H. A. R. Gibb, *The Arab Invasion of Kashgar in A. D. 715,*— BSOS, vol. II, pt 3, 1922, pp. 467—474.

de Goeje, *Das alte Bett des Oxus.*— M. J. de Goeje, *Das alte Bett des Oxus Amû-Darja,* Leyden, 1875.

de Goeje, *Die Istakhrī — Balkhī Frage.*— M. J. de Goeje, *Die Istakhrī — Balkhī Frage,*— ZDMG, Bd XXV, 1871, S. 42—58.

de Goeje, JA, sér. 9, t. XIV [pp. 364—367]. — M. J. de Goeje, [рец. на:] Abhandlungen zur arabischen Philologie, von Ignaz Goldziher, 2. Teil,— JA, sér. 9, t. XIV, 1899, pp. 364—367.

Goldziher, *Aus der Theologie.*— I. Goldziher, *Aus der Theologie des Fachr al-dīn al-Rāzi,*— DI, Bd III, 1912, S. 213—247.

Goldziher, *Dhu 'l-Kifl.*— I. Goldziher, *Dhu 'l-Kifl,*— EI, I, S. 1003—1004.

Goldziher, *Muhammedanische Studien.*— I. Goldziher, *Muhammedanische Studien,* T. I—II, Halle, 1888—1890.

Goldziher, *Vorlesungen.*— I. Goldziher, *Vorlesungen über den Islam,* 2. umgearb. Aufl., Heidelberg, 1925.

Grenard, *La légende.*— F. Grenard, *La légende de Satok Boghra Khân et l'histoire,*— JA, sér. 9, t. XV, 1900, pp. 5—79.

Grønbech, *Chinggis Khans erobring.* — K. Grønbech, *Chinggis Khans erobring of Persien. Efter de Mongolske kilder,* — «Øst og Vest. Afhandlinger tilegnede Prof. Dr. phil. Arthur Christensen paa Halvfjerdsaarsdagen d. 9. Januar 1945 af nordiske Orientalister og Folkemindeforskere», København, 1945, ss. 94—104.

*Grousset, *Le Conquérant.*— R. Grousset, *Le Conquérant du Monde (Vie de Gengis-khan),* Paris, 1944.

*Grousset, *L'empire Mongol.*— R. Grousset, *L'empire Mongol (1re phase),* Paris, 1941 (Histoire du Monde publiée sous la direction de M. E. Cavaignac, t. VIII[3]).

Guest, *Relations.*— R. Guest, *Relations between Persia & Egypt under Islam up to the Fāṭimid period,*— «'Ajab-nama», pp. 163—174.

*Hamdani, *Some Rare Manuscripts.*— V. A. Hamdani, *Some Rare Manuscripts in Istanbul,*— JRAS, 1938, pp. 561—564.

*Hamilton, *Les Ouïghours.*— J. R. Hamilton, *Les Ouïghours à l'époque des Cinq dynasties d'après les documents chinois,* Paris, 1955 (Bibliothèque de l'Institut des hautes études chinoises. Vol. X).

Hammer-Purgstall, *Geschichte der Goldenen Horde.*— J. Hammer-Purgstall, *Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak, das ist: der Mongolen in Russland,* Pesth, 1840.

Hammer-Purgstall, *Geschichte der Ilchane.*— J. Hammer-Purgstall, *Geschichte der Ilchane, das ist der Mongolen in Persien,* Bd I—II, Darmstadt, 1842—1843.

*Haenisch, *Die Mongolei.*— E. Haenisch, *Die Mongolei — Bilder aus alter und neuer Zeit,* — сб. «Der Orient in deutscher Forschung; Vorträge der Berliner Orientalistentagung, Herbst 1942. Hrsg. von H. H. Schaeder», Leipzig, 1944, S. 126—136.

*Haenisch, *Untersuchungen.*— E. Haenisch, *Untersuchungen über das Yüan-ch'ao pi-shi, die Geheime Geschichte der Mongolen,* Leipzig, 1931 (ASAW, Bd XLI, № IV).

R. Hartmann, *Balkh.*— R. Hartmann, *Balkh,*— EI, I, S. 647—648.
R. Hartmann, *Barīd.*— R. Hartmann, *Barid,*— EI, I, S. 685—686.
M. Hartmann, *Der islamische Orient.*— M. Hartmann, *Der islamische Orient. Berichte und Forschungen,* Bd I—III, Berlin — Leipzig, 1905—1910.
Herrmann, *Alte Geographie.*— A. Herrmann, *Alte Geographie des unteren Oxusgebiets,* Berlin, 1914 (AKGWG, N. F., Bd XV, № 4).
*Herrmann, *Seidenstrassen.*— A. Herrmann, *Die alten Seidenstrassen zwischen China und Syrien. Beiträge zur alten Geographie Asiens,* I. Abt., Berlin, 1910 (Quellen und Forschungen zur alten Geschichte und Geographie. Hrsg. von W. Sieglin. H. 21).
*Herzfeld, *Iran.*— E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East. Archaeological studies presented in the Lowell lectures at Boston,* London — New York, 1941.
*Hinz, *Geheimkanzlei.*— W. Hinz, *Die persische Geheimkanzlei im Mittelalter,*— «Westöstliche Abhandlungen R. Tschudi zum siebzigsten Geburtstag überreicht von Freunden und Schülern». Hrsg. von F. Meier, Wiesbaden, 1954, S. 342—355.
*Hinz, *Masse und Gewichte.*— W. Hinz, *Islamische Masse und Gewichte umgerechnet ins metrische System,* Leiden, 1955 (HOr, Ergänzungsband I, H. 1).
Hirth, *Nachworte.*— F. Hirth, *Nachworte zur Inschrift des Tonjukuk. Beiträge zur Geschichte der Ost-Türken im 7. und 8. Jahrhundert nach chinesischen Quellen,*— в кн.: W. Radloff, *Die alttürkischen Inschriften der Mongolei,* Zweite Folge, St.-Pbg., 1899, S. 1—140 [разд. паг.]
*Hitty, *History of the Arabs.*— Ph. K. Hitty, *History of the Arabs,* 3d ed., revised, London, 1943 (repr.: 1946).
Horn, *Asadī's Wörterbuch* — см. Асади, *Лугат-и фурс* (разд. 1 Источники, А).
*Houtsma, *Bih'afrid.*— M. Th. Houtsma, *Bih'afrid,*— WZKM, Bd III, 1889, S. 30—37.
Houtsma, GGA, 1896, № 9.— M. Th. Houtsma, [рец. на:] Cahun L., Introduction à l'Histoire de l'Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405. Paris 1896,— GGA, 1896, № 9, S. 710—718.
Houtsma, GGA, 1899, № 5.— M. Th. Houtsma, [рец. на:] Marquart J., Die Chronologie der alttürkischen Inschriften... Leipzig 1898,— GGA, 1899, № 5, S. 384—390.
*Houtsma, *Die Ghuzenstämme.*— M. Th. Houtsma, *Die Ghuzenstämme,*— WZKM, Bd II, 1888, S. 219—233.
Howorth, *History of he Mongols.* — H. H. Howorth, *History of the Mongols from the 9th to the 19th century,* pt I. *The Mongols proper and the Kalmuks,* London, 1876; pt II. *The so-called Tartars of Russia and Central Asia.* Division I—II, London, 1880; pt III. *The Mongols of Persia,* London, 1888; pt IV. *Supplement,* London, 1927.
Howorth, *The Northern Frontagers.* — H. H. Howorth, *The Northern Frontagers of China.* Pt I. *The Origines of the Mongols,*— JRAS, 1875, pp. 221—242; pt II. *The Origines of the Manchus,*— JRAS, 1875, pp. 305—328; pt II *(Supplementary Notice). The Manchus,*— JRAS, 1877, pp. 235—242; pt III. *The Kara Khitai,*— JRAS, 1876, pp. 262—290; pt IV. *The Kin or Golden Tatars,*— JRAS, 1877, pp. 243—290; pt V. *The Khitai or Khitans,* — JRAS, 1881, pp. 121—182; pt VI. *Hia or Tangut,* — JRAS, 1883, pp. 438—482; pt VII. *The Shato Turks,* — JRAS, 1885, pp. 293—338; pt VIII. *The Kirais and Prester John,* — JRAS, 1889, pp. 361—432; pt IX. *The Muhammedan Turks of Turkestan from the Tenth to the Thirteenth Century,* — JRAS, 1898, pp. 467—502.
Huart, *Djarīb.*— [Cl. Huart], *Djarib,*— EI, I, S. 1062.

Jacob, *Handelsartikel.*— G. Jacob, *Welche Handelsartikel bezogen die Araber des Mittel-*

*Jacob, *Die Waaren.*— G. Jacob, *Die Waaren beim arabisch-nordischen Verkehr im Mittelalter*. Supplementheft zur zweiten Auflage von «Welche Handelsartikel bezogen die Araber des Mittelalters aus den nordisch-baltischen Ländern?», Berlin, 1891.

Jacob — Wiedemann, *Zu ʿOmer-i-Chajjâm.* — B. Jacob und E. Wiedemann, *Zu ʿOmer-i-Chajjâm,* — DI, Bd III, 1912, S. 42—62.

Justi, *Geschichte.*— F. Justi, *Geschichte der orientalischen Völker im Altertum*, Berlin, 1884 (Allgemeine Weltgeschichte, Bd 1. Das Altertum. 1. Teil).

Justi, *Iranisches Namenbuch.*— F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.

*Kafesoğlu, *Harezmşahlar.*— İ. Kafesoğlu, *Harezmşahlar devleti tarihi (485—617/1092—1229)*, Ankara, 1956.

*Kafesoğlu, *Melikşah.*— İ. Kafesoğlu, *Sultan Melikşah devrinde büyük selçuklu imparatorluğu*, İstanbul, 1953.

*Kafesoğlu, *Türk tarihinde Moğollar.*— İ. Kafesoğlu, *Türk tarihinde Moğollar ve Cengiz meselesi,* — «Tarih Dergisi», V/8, 1953.

Karabacek, *Das arabische Papier.*— J. Karabacek, *Das arabische Papier. (Eine historisch-antiquarische Untersuchung)*, Wien, 1887 (Sonderabdr. aus «Mitteilungen aus der Sammlung der Papyrus Erzherzog Rainer», Bd II/III, S. 87—178).

*Köprülü, *Les institutions.*— M. F. Köprülü, *Les institutions juridiques Turques au Moyen-Age. Y a-t-il un droit public Turc distinct du droit public musulman?*, İstanbul, 1937.

*Kotwicz, *Les Mongols.*— W. Kotwicz, *Les Mongols, promoteurs de l'idée de paix universelle au début du XIII^e siècle,*— RO, XVI, 1950, pp. 428—434.

*Kotwicz, *Quelques données.*— W. Kotwicz, *Quelques données nouvelles sur les relations entre les Mongols et les Ouigours,*— RO, II, 1919—1924, pp. 240—247.

*Kotwicz, *Les termes.*— W. Kotwicz, *Les termes concernant le service des relais postaux,*— в кн.: W. Kotwicz, *Contributions aux études altaïques. A—B*, Wilno, 1932, pp. 1—37 (= A).

Kratchkowsky, *Préface etc. à Abū Ḥanifa.* — [I. Kratchkovsky]. Abū Ḥanīfa ad-Dīnawerī, *Kitāb al-aḫbār aṭ-ṭiwāl. Préface, variantes et index* publiés par I. Kratchkovsky, Leide, 1912.

Krause, *Cingiz Han.*— F. E. A. Krause, *Cingiz Han. Die Geschichte seines Lebens nach den chinesischen Reichsannalen*, Heidelberg, 1922.

Krause, *Die Epoche der Mongolen.*— F. E. A. Krause, *Die Epoche der Mongolen. Ein Kapitel aus der Geschichte und Kultur Asiens,*— MSOS, Jg. XXVI—XXVII, 1924, Abt. 1, S. 1—60.

Kremer, *Culturgeschichte.*— A. von Kremer, *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen*, Bd I—II, Wien, 1875—1877.

Kremer, *Culturgeschichtliche Streifzüge.*— A. von Kremer, *Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams*, Leipzig, 1873.

Kremer, *Einnahmebudget.*— A. von Kremer, *Über das Einnahmebudget des Abbasiden-Reiches vom Jahre 306 H. (918—919),*— «Denkschriften der Kais. Akademie der Wissenschaften», Philosophish-historische Classe, Bd 36, 1. Abt., Wien, 1888, S. 283—362, Taf. I—III.

Kremer, *Ideen.*— A. von Kremer, *Geschichte der herrschenden Ideen des Islams*, Leipzig, 1868.

*Kurat, *Al-Kufi'nin Kitab al-futuh'u.*— A. N. Kurat, *Abu Muhammad Ahmad bin Aʿsam al-Kufi'nin Kitab al-futuh'u,* — «Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi», c. VII, 1949, № 2, ss. 255—282.

*Kurat, *Kuteybe.*— A. N. Kurat, *Kuteybe bin Müslim'in Hᵛarizm ve Semerkand'i Zabti,*—

«Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi», c. VI, 1948, № 4, ss. 387—430.

*Lambton, *The administration.* — A. K. S. Lambton, *The administration of Sanjar's Empire as illustrated in the 'Atabat al-kataba,*— BSOAS, vol. XX, 1957, pp. 367—388.

*Lambton, *Landlord and peasant.*— A. K. S. Lambton, *Landlord and peasant in Persia. A study of land tenure and land revenue administration,* Oxford, 1953.

Lane-Poole, *The Mohammadan Dynasties.*— S. Lane-Poole, *The Mohammadan Dynasties. Chronological and genealogical tables with historical introductions,* London, 1894.

Lane Poole, *Oriental coins,* vol. I—III.— S. Lane Poole, *Catalogue of oriental coins in the British Museum,* vol. I. *The coins of the Eastern Khaleefehs,* London, 1875; vol. II. *The coins of the Mohammadan dynasties. Classes III—X,* London, 1876; vol. III. *The coins of the Turkumán houses of Seljook, Urtuk, Zengee, etc. Classes X—XIV,* London, 1877.

Langlès, *Notice.*—[L.] Langlès, *Notice des livres Tatars-Mantchoux de la Bibliothèque nationale. Première partie. Dictionarium Latino-Sinico-Mantchou [Dictionnaire Latin, Chinois et Mantchou]; 3 vol. in-fol. (Tatar, № 1),*— Notices et extraits, t. V, An VII [1798/99], pp. 581—606.

Lansdell, *Russian Central Asia.*— H. Lansdell, *Russian Central Asia including Kuldja, Bokhara, Khiva and Merv,* vol. I—II, London, 1885.

Laufer, *Arabic and Chinese Trade.*— B. Laufer, *Arabic and Chinese Trade in Walrus and Narwhal ivory,*— «T'oung Pao», vol. XIV, 1913, pp. 315—364.

Laufer, *Sino-Iranica.*— B. Laufer, *Sino-Iranica. Chinese contributions to the history of civilization in ancient Iran. With special reference to the history of cultivated plants and products,* Chicago, 1919 (Field Museum of Natural History, Publication 201. Anthropological Series. Vol. XV, № 3).

Lerch, *Ein Blick.* — P. Lerch, *Ein Blick auf die Resultate der Hisâr'schen Expedition,* — «Russische Revue», IV. Jg., Bd VII, 1875, S. 178—188.

Lerch, *Khiva oder Kharezm.*— P. Lerch, *Khiva oder Kharezm. Seine historischen und geographischen Verhältnisse,* St.-Pbg., 1873.

Lerch, *Sur les monnaies.*— P. Lerch, *Sur les monnaies des Boukhâr-Khoudahs ou princes de Boukhara avant la conquête du Maveranneahr par les arabes,*— «Travaux de la troisième session du Congrès international des orientalistes. St. Pétersbourg. 1876», t. II, St.-Pbg. — Leyde, 1879, pp. 419—429.

Lerch, *Zur Bevölkerungs-Statistik.*— P. Lerch, *Zur Bevölkerungs-Statistik des Russischen Zerafschân-Districtes,*— «Russische Revue», II. Jg., Bd II, 1873, S. 77—78.

Le Strange, *Baghdad.*— G. Le Strange, *Baghdad during the Abbasid Caliphate, from contemporary Arabic and Persian sources,* 2d ed., London, 1924.

Le Strange, *The Lands.*— G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate. Mesopotamia, Persia, and Central Asia from the Moslem conquest to the time of Timur,* Cambridge, 1905 (Cambridge Geographical Series).

*Levy, *The Letters.* — R. Levy, *The Letters of Rashid al-Din Fadl-Allāh,* — JRAS, 1946, pt 1—2, pp. 74—78.

*Løkkegaard, *Islamic taxation.* — Fr. Løkkegaard, *Islamic taxation in the classic period, with special reference to circumstances in Iraq,* Copenhagen, 1950.

*Macdonald, *Development.*— D. B. Macdonald, *Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory,* London, 1903; 2d ed.: New York, 1926.

Margoliouth, *The Russian Seizure of Bardha'ah.* — D. S. Margoliouth, *The Russian Seizure of Bardha'ah in 943 A. D.,*— BSOS, vol. I, pt 2, 1918, pp. 82—95.

Margoliouth, *Undiscovered volume.*— D. S. Margoliouth, *A hitherto undiscovered volume of Yāqūt's Dictionary of Learned Men,* — «Islamica», ed. A. Fischer, vol. I, Lipsiae, 1925, pp. 100—105.

Marquart, *Beiträge.*— J. Marquart, *Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān,*— ZDMG, Bd XLIX, 1895, S. 628—672.

Marquart, *Die Chronologie.*— J. Marquart, *Die Chronologie der alttürkischen Inschriften,* Leipzig, 1898.

Marquart, *Ērānšahr.* — J. Marquart, *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i,* Berlin, 1901 (AKGWG, N. F., Bd III, № 2).

Marquart, *Historische Glossen.*— J. Marquart, *Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften,*— WZKM, Bd XII, 1898, S. 157—200.

Marquart, *Komanen.*— J. Marquart, *Über das Volkstum der Komanen,*— в кн.: W. Bang und J. Marquart, *Osttürkische Dialektstudien,* Berlin, 1914 (AKGWG, N. F., Bd XIII, № 1), S. 25—238.

Marquart, *Streifzüge.*— J. Marquart, *Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge. Ethnologische und historisch-topographische Studien zur Geschichte des 9. und 10. Jahrhunderts (ca. 840—940),* Leipzig, 1903.

Marquart, *Untersuchungen.*— J. Marquart, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran,* Göttingen — Leipzig, 1896—1905 (Sonderabdr. aus dem «Philologus», Bd 54, S. 489—527; Bd 55, S. 212—240; Supplementband X, H. 1).

*Martin, *The rise.*— H. D. Martin, *The rise of Chingis Khan and his conquest of North China,* Baltimore, 1950.

Melioranskÿ, *Aḥmed Yesewī.* — P. Melioranskij, *Aḥmed Yesewī,* — EI, I, S. 217.

*Mez, *Die Renaissance.*— A. Mez, *Die Renaissance des Islāms,* Heidelberg, 1922.

*Minorsky, *Addenda.* — V. Minorsky, *Addenda to the Ḥudūd al-'Ālam,* — BSOAS, vol. XVII, pt 2, 1955, pp. 250—270.

*Minorsky, *The Alān Capital.*— V. Minorsky, *The Alān Capital *Magas and the Mongol Campaigns* (Caucasica III), — BSOAS, vol. XIV, pt 2, 1952, pp. 221—238.

* Minorsky, *Caucasica IV.* — V. Minorsky, *Caucasica IV,* — BSOAS, vol. XV, pt 3, 1952, pp. 504—529.

*Minorsky, *Les Études.*—V. Minorsky, *Les Études historiques et géographique sur la Perse,* — AO, vol. X, 1932, pp. 278—293; vol. XVI, 1938, pp. 49—58; vol. XXI, 1951, pp. 108—123; vol. XXII, 1957, pp. 105—117.

*Minorsky, *A Mongol Decree.* — V. Minorsky, *A Mongol Decree of 720/1320 to the Family of Shaykh Zāhid,*— BSOAS, vol. XVI, pt 3, 1954, pp. 515—527.

*Minorsky, *La Perse au Moyen Age.* — V. Minorsky, *La Perse au Moyen Age,* — «XII convegnio „Volta". Promosso dalla classe di scienze morali, storiche e filologiche. Oriente e occidente nel medioevo», Accademia nazionale dei Lincei, Fondazione «Alessandro Volta», Roma, 1957, pp. 411—427.

* Minorsky, *Pūr-i Bahā and his poems,* — V. Minorsky. *Pūr-i Bahā and his poems* (Mongolica, 3),— «Charisteria orientalia», pp. 186—201.

*Minorsky, *Pūr-i Bahā's 'Mongol' Ode.*— V. Minorsky, *Pūr-i Bahā's 'Mongol' Ode* (Mongolica, 2),— BSOAS, vol. XVIII, pt 2, 1956, pp. 261—278.

*Minorsky, *Tamīm ibn Baḥr's Journey.*— V. Minorsky *Tamīm ibn Baḥr's Journey to the Uyghurs,*— BSOAS, vol. XII, pt 2, 1948, 275—305.

*Minorsky, *Une nouvelle source.*— V. Minorsky, *Une nouvelle source musulmane sur l'Asie Centrale au XI siècle,*— CRAIBL, 1937, pp. 317—324.

Morley, *A descriptive catalogue.* — W. H. Morley, *A descriptive catalogue of the historical manuscripts in the Arabic and Persian languages, preserved in the library of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland,* London, 1854.

*Mostaert, *A propos des quelques portraits.*— A. Mostaert, *A propos des quelques portraits d'empereurs mongols,*— AM, vol. IV, 1927, pp. 147—156.

*Mostaert, *Sur quelques passages.* — A. Mostaert, *Sur quelques passages de l'Histoire secrète des Mongols,*— HJAS, vol. 13, 1950, pp. 285—361; vol. 14, 1951, pp. 329—403; vol. 15, 1952, pp. 285—407.

Müller, *Der Islam.*— A. Müller, *Der Islam im Morgen- und Abendland,* Bd I—II, Berlin, 1885—1887.

Nachrichten.— Nachrichten über die von der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften zu St. Petersburg im Jahre 1898 ausgerüstete Expedition nach Turfan, H. I, St.-Pbg., 1899.

*Nāzim, *Sulṭān Maḥmūd.* — M. Nāzim, *The Life and Times of Sulṭān Maḥmūd of Ghazna.* With a Foreword by... Th. Arnold, Cambridge, 1931.

*Nicholson, *A Literary History.*— R. A. Nicholson, *A Literary History of the Arabs,* Cambridge, 1930.

*Nizamu'd-Din, *Introduction,* — Muhammad Nizamu'd-Din, *Introduction to the Jawámi'u'l-Ḥikáyát wa Lawámi'u'r-Riwáyát of Sadidu'd-Din Muḥammad al-'Awfi,* London, 1929 (GMS NS, VIII).

Nöldeke, *Bemerkungen.*— Th. Nöldeke, *Bemerkungen zu Geiger's Übersetzung des Pehlewi-Buches Jatkari Zareran,*— ZDMG, Bd XLVI, 1892, S. 136—145.

Nöldeke, *Das iranische Nationalepos,*— Th. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos,*— GIPh, Bd II, S. 130—211.

Nöldeke, *Orientalische Skizzen.* — Th. Nöldeke, *Orientalische Skizzen,* Berlin, 1892.

Nöldeke, ZDMG, Bd XLVI [S. 761—768]. — Th. Nöldeke, [рец. на:] Siasset Naméh... Texte persan édité par Charles Schefer. Paris, 1891. — ZDMG, Bd XLVI, 1892, S. 761—768.

Nöldeke, ZDMG, Bd LVI [S. 427—436].— Th. Nöldeke, [рец. на:] Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i von Dr. J. Marquart. Berlin, 1901,— ZDMG, Bd LVI, 1902, S. 427—436.

*Nowell, *The historical Prester John.*— Ch. E. Nowell, *The historical Prester John.*— «Speculum», vol. 28, 1953, pp. 435—445.

d'Ohsson, *Histoire des Mongols.*— C. d'Ohsson, *Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz-khan jusqu'à Timour bey ou Tamerlan,* t. I—IV, éd. 2, La Haye et Amsterdam, 1834—1835; ed. 3: Amsterdam, 1892 (repr.: Tientsin, 1940).

Oppert, *Presbyter Johannes.*— G. Oppert, *Der Presbyter Johannes in Sage und Geschichte. Ein Beitrag zur Völker- und Kirchenhistorie und zur Heldendichtung des Mittelalters,* Berlin, 1864; 2. Aufl.: 1870.

Palmer, *Catalogue.*— E. H. Palmer, *Catalogue of the Oriental Manuscripts in the Library of King's College, Cambridge,*— JRAS, 1868, pp. 105—131.

Pelliot, *À propos des Comans.*— P. Pelliot, *À propos des Comans,*— JA, ser. 11, t. XV, 1920, pp. 125—185.

Pelliot, *Addenda.*— P. Pelliot, *Addenda,*— «T'oung Pao», vol. XIV, 1913, pp. 365—370.

Pelliot, *Chrétiens.*— P. Pelliot, *Chrétiens d'Asie Centrale et d'Extrême-Orient,*— «T'oung Pao», vol. XV, 1914, pp. 623—644.

*Pelliot, *L'édition collective.*— P. Pelliot, *L'édition collective des oeuvres de Wang Kouo-wei,* — «T'oung Pao», vol. XXVI, 1928, pp. 113—182.

Pelliot, *Les Mongols et la Papauté.*— P. Pelliot, *Les Mongols et la Papauté, Documents*

nouveaux édités, traduits et commentés, — ROC, sér. 3, t. III (XXIII), 1922—1923, № 1—2, pp. 3—30; t. IV (XXIV), 1924, № 3—4, pp. 225—335; t. VIII (XXVIII), 1932, № 1—2, pp. 3—84.

*Pelliot, *Notes on Marco Polo,* I. — P. Pelliot, *Notes on Marco Polo,* I, Paris, 1959 (Ouvrage posthume).

*Pelliot, *Notes sur l'histoire de la Horde d'Or.* — P. Pelliot, *Notes sur l'histoire de la Horde d'Or. Suivies de Quelques noms turcs d'hommes et de peuples finissant en «ar»,* Paris, 1949 (Oeuvres posthumes de Paul Pelliot, II).

*Pelliot, *Notes sur le «Turkestan».* — P. Pelliot, *Notes sur le «Turkestan» de M. W. Barthold,* — «T'oung Pao», vol. XXVII, 1930, pp. 12—56.

*Pelliot, *Sur yam.* — P. Pelliot, *Sur yam ou Jam, «relais postal»,* — «T'oung Pao», vol. XXVII, 1930, pp. 192—195.

*Pelliot, *Le titre mongol.* — P. Pelliot, *Le titre mongol du Yuan tch'ao pi che,* — «T'oung Pao», vol. XIV, 1913, pp. 131—132.

*Pelliot, *Un passage.* — P. Pelliot, *Un passage altéré dans le texte mongol ancien de l'Histoire secrète des Mongols,* — «T'oung Pao», vol. XXVII, 1930, pp. 199—202.

*Pelliot, *Une ville musulmane.* — P. Pelliot, *Une ville musulmane dans la Chine du Nord sous les Mongols,* — JA, t. CCXI, 1927, pp. 261—279.

Pertsch, *Verzeichniss.* — W. Pertsch, *Verzeichniss der persischen Handschriften,* Berlin, 1888 (Die Handschriften-Verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin. Bd IV).

Place, *Lettre.* — [Place], *Lettre de M. Place à M. Mohl, sur une expedition faite à Arbeles,* — JA, sér. 4, t. XX, 1852, pp. 441—470.

*Poliak, *Classification.* — A. N. Poliak, *Classification of lands in the Islamic law and its technical terms,* — AJSL, vol. LVII, 1940, pp. 50—62.

*Poliak, *La féodalité.* — A. N. Poliak, *La féodalité islamique,* — REI, t. 10, 1936, pp. 247—265.

*Poliak, *The influence.* — A. N. Poliak, *The influence of Chingiz-Khān's Yāsa upon the general organization of the Mamlūk state,* — BSOAS, vol. X, pt 4, 1942, pp. 862—876.

*Pritsak, *Al-i-Burhān.* — O. Pritsak, *Al-i-Burhān,* — DI, Bd XXX, 1952, S. 81—96.

*Pritsak, *Die Karachaniden.* — O. Pritsak, *Die Karachaniden,* — DI, Bd XXI, 1953, S. 17—68.

*Pritsak, *Karachanidische Streitfragen.* — O. Pritsak, *Karachanidische Streitfragen,* — «Oriens», vol. 3, 1950, pp. 209—228.

*Pritsak, *Der Untergang.* — O. Pritsak, *Der Untergang des Reiches des Oğuzischen yabğu,* — сб. «60. doğum yılı münasebetiyle Fuad Köprülü armağanı. Mélanges Fuad Köprülü», Istanbul, 1953, ss. 397—410.

Pumpelly, *Explorations.* — [R. Pumpelly], *Explorations in Turkestan, with an Account of the basin of Eastern Persia and Sistan.* Expedition of 1903, under the Direction of R. Pumpelly, Washington, 1905.

Radloff, *Die alttürkischen Inschriften der Mongolei.* — W. Radloff, *Die alttürkischen Inschriften der Mongolei,* Lief. I—III, St.-Pbg., 1894—1895; Neue Folge, St.-Pbg., 1897; Zweite Folge, St.-Pbg., 1899.

*Riasanovsky, *Customary law.* — V. A. Riasanovsky, *Customary law of the Mongol tribes (Mongols, Buriats, Kalmucks),* pt. I—III, Harbin, 1929.

*Richard, *Le début.* — J. Richard, *Le début des relations entre la papauté et les Mongols*

Rieu, *Pers. MSS.*— Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum,* vol. I—III, London, 1879—1883 [I — 1879 (pp. 1—432), II — 1881 (pp. 433—877), III — 1883 (pp. 881—1229)].

*Rieu, *Suppl. Arab.* — Ch. Rieu, *Supplement to the Catalogue of the Arabic manuscripts in the British Museum,* London, 1894.

Rieu, *Suppl. Pers.*— Ch. Rieu, *Supplement to the Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum,* London, 1895.

Rickmers, *The Duab.*— W. R. Rickmers, *The Duab of Turkestan. A Physiographic sketch and account of some travels,* Cambridge, 1913.

Rosen, *Les manuscrits persans.*— [V. Rosen], *Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales* décrits par V. Rosen, St.-Pbg., 1886 (Collections scientifiques, t. III).

Rosen, *Notices sommaires.*— V. Rosen, *Notices sommaires des manuscrits arabes du Musée Asiatique,* St.-Pbg., 1881.

*Rosenthal, *From Arabic books.* — F. Rosenthal, *From Arabic books and manuscripts III: The Author of the Gurar as-siyar,*— JAOS, vol. 70, № 3, 1950, pp. 181—182.

*Rosenthal, *Historiography.* — F. Rosenthal, *A history of Muslim historiography,* Leiden, 1952.

Ross, *The genealogies.* — E. D. Ross, *The genealogies of Fakhr-ud-Din, Mubárak Sháh,* — «'Ajab-nama», pp. 392—413.

Ross, *Prester John.* — E. D. Ross, *Prester John and the Empire of Ethiopia,* — сб. «Travel and Travellers of the Middle Ages. Ed. by A. P. Newton», London, 1926, pp. 174—194.

Ross, *A Qasida.*— E. D. Ross, *A Qasida by Rudaki,*— JRAS, 1926, pp. 213—237.

Ross — Gauthiot, *L'Alphabet sogdien.*— E. D. Ross et R. Gauthiot, *L'Alphabet sogdien d'après un témoignage du XIII-e siècle,* — JA, sér. 11, t. I, 1913, pp. 521—533.

Ruska, DI, Bd V [S. 239].— J. Ruska, [рец. на: B. Laufer,] «Arabic and Chinese Trade in Walrus and Narwhal Ivory». [«T'oung Pao», vol. XIV, p. 315 sq.],— DI, Bd V, 1914, S. 239.

Ruska, *Noch einmal al-Chutuww.*— J. Ruska, *Noch einmal al-Chutuww,*— DI, Bd IV, 1913. S. 163—164.

*Rypka, *Iranische Literaturgeschichte.*— J. Rypka u. a., *Iranische Literaturgeschichte,* [ergänzte und erweiterte deutsche Ausg.], Leipzig, 1959.

Sachau, *Studien.*— E. Sachau, *Studien zur ältesten Geschichtsüberlieferung der Araber,*— MSOS, Bd VII, 2. Abt., 1904, S. 154—196.

Sachau, *Zur Geschichte.*— E. Sachau, *Zur Geschichte und Chronologie von Khwârizm,* [Teil] I—II, Wien, 1873 (Sonderabdr. aus SBAW Wien, Bd LXXIII, S. 471—506; Bd LXXIV, S. 285—330).

Sachau — Ethé, *Catalogue.* — [E. Sachau and H. Ethé], *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstânî, and Pushtû manuscripts in the Bodleian Library,* begun by Ed. Sachau, continued, completed and ed. by H. Ethé, pt I. *The Persian manuscripts,* Oxford, 1889.

de Sacy, *Histoire de Yémineddoula.*— A. J. S. de Sacy, كتاب يمينى *Histoire de Yémineddoula Mahmoud, fils de Sébectéghin, Traduite de l'Arabe en Persan, par Abouschéref Nassih Monschi, Djerbadécani,*— Notices et extraits, t. IV, An 7 [1798/99], pp. 325—411.

Salemann, *Zur handschriftenkunde.* — C. Salemann, *Zur handschriftenkunde, I. Al-Bîrû-*

*Sauvaget, *Introduction.*— J. Sauvaget, *Introduction à l'histoire de l'Orient musulman. Éléments de bibliographie,* Paris, 1943; édition refondue et complétée par Cl. Cahen, Paris, 1961.

Schefer, *Notice.* — Ch. Schefer, *Notice sur les relations des peuples musulmans avec les chinois, depuis l'extension de l'islamisme jusqu'à la fin du XV siècle,*— «Centenaire», pp. 1—43.

* Schiratori, *Le rôle.* — K. Schiratori, *Le rôle des peuples de la Mongolie dans l'histoire du monde entier,* — «Monggolik'a», I/III, Tokio, 1937—1938.

Schmidt, *Über Rubruk's Reise.*— F. M. Schmidt, *Über Rubruk's Reise von 1253—55,* Berlin, 1885.

Schreiner, *Beiträge.*— M. Schreiner, *Beiträge zur Geschichte der theologischen Bewegungen im Islâm,*— ZDMG, Bd LII, 1898, S. 463—510, 513—563.

Schwarz, *Iran im Mittelalter.*— P. Schwarz, *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen,* Bd I—IX, Leipzig — Zwickau, Stuttgart, 1896—1936.

Seybold, ZDMG, Bd LXVII [S. 538—543]. — C. F. Seybold, [рец. на:] Abū Ḥanīfa ad-Dīnawerī. Kitāb al-aḫbār aṭ-ṭiwāl. Préface, Variantes et Index publiés par Ignace Kratchkovsky. Leide, 1912,— ZDMG, Bd LXVII, 1913, S. 538—543.

Silvestre de Sacy — см. de Sacy.

Skrine and Ross, *The Heart of Asia.*— F. H. Skrine and E. D. Ross, *The Heart of Asia. A History of Russian Turkestan and the Central Asian Khanates from the Earliest Times,* London, 1899.

de Slane, *Catalogue BN.* — de Slane, le baron, *Catalogue des manuscrits arabes de la Bibliothèque Nationale,* Paris, 1883—1895.

Smirnow, *Manuscrits turcs.* — [W. D. Smirnow], *Manuscrits turcs de l'Institut des langues orientales* décrits par W. D. Smirnow, St.-Pbg., 1897 (Collections scientifiques, t. VIII).

Sobernheim, *Iḳṭā'.*— M. Sobernheim, *Iḳṭā',* — EI, II, S. 491—493.

Spiegel, *Erânische Alterthumskunde.*— F. Spiegel, *Erânische Alterthumskunde,* Bd I—III, Leipzig, 1871—1878.

*Spuler, *Die Chalifenzeit.*— B. Spuler, *Die Chalifenzeit. Entstehung und Zerfall des islamischen Weltreichs,* Leiden, 1952 (HOr, Bd VI, Geschichte der islamischen Länder, 1. Abschnitt).

*Spuler, *Die Goldene Horde.*— B. Spuler, *Die Goldene Horde. Die Mongolen in Russland. 1223—1502,* Leipzig, 1943 (Das Mongolische Weltreich. Quellen und Forschungen, II).

*Spuler, *Iran in früh-islamischer Zeit.*— B. Spuler, *Iran in früh-islamischer Zeit. Politik, Kultur, Verwaltung und öffentliches Leben zwischen der arabischen und der seldschukischen Eroberung. 633 bis 1055,* Wiesbaden, 1952 (Akademie der Wissenschaften und der Literatur, Mainz. Veröffentlichungen der Orientalischen Kommission, Bd II).

*Spuler, *Die Mongolen in Iran.*— B. Spuler, *Die Mongolen in Iran. Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit. 1220—1350,* 2. erweit. Aufl., Berlin, 1955.

*Spuler, *Die Mongolenzeit.*— B. Spuler, *Die Mongolenzeit,* Leiden, 1953 (HOr, Bd VI, Geschichte der islamischen Länder, 2. Abschnitt).

*Spuler, *Quellenkritik.*— B. Spuler, *Quellenkritik zur Mongolengeschichte Irans,*— ZDMG, Bd 92 (17), 1938, S. 219—243.

Stein, *Serindia.* — A. Stein, *Serindia. Detailed report of Explorations in Central Asia and Westernmost China,* vol. I—III, Text; vol. IV, Plates; vol. V, Maps, Oxford, 1921.

*Storey, *Persian Literature.*— C. A. Storey, *Persian Literature. A bio-bibliographical survey.* Vol. I. *Qur'ānic Literature; History and Biography.* Pt 1. *Qur'ānic Literature; History.* Section I. *Qur'ānic Literature,* London, 1927 [pp. 1—60]. Section II. [*History*]. Fasc. 1. A. *General History.* B. *The prophets and Early Islām,* London, 1935 [pp. 61—236]; fasc. 2. C—L. *Special histories of Persia, Central Asia and the remaining parts of the world except India,* London, 1936 [pp. 237—432]; fasc. 3. M. *History of India,* London, 1939 [pp. 433—780]. Pt. 2. *Biography. Additions and Corrections. Indexes,* London, 1953 [pp. 781—1444]. Vol. II, Pt 1. A. *Mathematics.* B. *Weights and Measures.* C. *Astronomy and Astrology.* D. *Geography,* London, 1958 [pp. 1—192].

Streck, *Āmul.* —[M.] Streck, *Āmul,* — EI, I, S. 359—360.

Stübe, *Tschinghiz-Chan.*— R. Stübe, *Tschinghis-Chan, seine Staatsbildung und seine Persönlichkeit,* — «Neue Jahrbücher für das klassische Altertum, Geschichte und deutsche Literatur», hrsg. von J. Ilberg, 11. Jg., Bd XXI, Leipzig, 1908, S. 532—541.

Süssheim, *Prolegomena.*— K. Süssheim, *Prolegomena zu einer Ausgabe der im British Museum zu London verwahrten Chronik des Seldschukischen Reiches,* Leipzig, 1911.

*Tauer, *Les manuscrits persans.*— F. Tauer, *Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul,*— AOr, vol. III, 1931, pp. 87—118, 303—326, 462—491; vol. IV, 1932, pp. 92—107, 193—207.

Thomas, *Bilingual coins.* — E. Thomas, *Bilingual coins of Bukhara,* — «The Numismatic Chronicle and Journal of Numismatic Society», 3rd ser., vol. I, 1881, pp. 116—128.

Thomsen, *Inscriptions de l'Orkhon.* — [V. Thomsen], *Inscriptions de l'Orkhon* déchiffrées par V. Thomsen, Helsingfors, 1896 (Mémoires de la Société finno-ougrienne. V).

Tiesenhausen, *Notice.* — W. Tiesenhausen, *Notice sur une collection de monnaies orientales de M. le Comte S. Stroganoff,* St.-Pbg., 1880.

Tischendorf, *Das Lehnswesen.*— P. A. von Tischendorf, *Das Lehnswesen in den moslemischen Staaten, insbesondere im Osmanischen Reiche. Mit dem Gesetzbuche der Lehen unter Sultan Ahmed I,* Leipzig, 1872.

Tomaschek, *Sogdiana.*— W. Tomaschek, *Centralasiatische Studien. I. Sogdiana,*— SBAW Wien, Bd LXXXVII, 1877, S. 67—184.

*Vernadsky, *The Mongols.*— G. Vernadsky, *The Mongols and Russia,* New Haven, 1953.

Vivien de St.-Martin, *Les Huns Blancs.*— Vivien de St.-Martin, *Les Huns Blancs ou Ephtalites des historiens byzantins,* Paris, 1849.

van Vloten, *Zur Abbasidengeschichte.*— G. van Vloten, *Zur Abbasidengeschichte,*— ZDMG, Bd LII, 1898, S. 213—226.

*Voyevodsky, *A summary report.*— M. Voyevodsky, *A summary report of a Khwarizm expedition,*— «Bull. of the American Institute for Iranian Art and Archaeology», vol. V, № 3, 1938, pp. 235—244.

Vullers, *Lexicon.*— J. A. Vullers, *Lexicon Persico-Latinum etymologicum cum linguis maxime cognatis Sanscrita et Zendica et Pehlevica comparatum...,* t. I—II, Bonnae, 1855—1864.

*Watters, *On Yuan Chwang's travels.*— Th. Watters, *On Yuan Chwang's travels in India 629—645 A. D.,* vol. I—II, London, 1904 (OTF, NS, vol. XIV).

*Weil, *Geschichte der Chalifen.*— G. Weil, *Geschichte der Chalifen. Nach handschriftlichen, größtentheils noch unbenützten Quellen bearbeitet,* Bd I—III, Mannheim, 1846—1851.

Wellhausen, *Das Arabische Reich.*— J. Wellhausen, *Das Arabische Reich und sein Sturz,* Berlin, 1902.

*Wellhausen, *Oppositionsparteien.*— J. Wellhausen, *Die religiös-politischen Oppositionsparteien im alten Islam,* Berlin, 1901 (AKGWG, N. F., Bd V, № 2).

West, *Pahlavi Literature.*— E. W. West, *Pahlavi Literature,*— GIPh, Bd II, S. 75—129.

J. Wolff, *Narrative.* — J. Wolff, *Narrative of a Mission to Bokhara, in the years 1843—1845,* 5th ed., Edinburgh and London, 1848.

O. Wolff, *Geschichte der Mongolen.*— [O. Wolff], *Geschichte der Mongolen oder Tataren, besonders ihres Vordringens nach Europa, so wie ihrer Eroberungen und Einfälle in diesem Welttheile,* kritisch bearbeitet von O. Wolff, Breslau, 1872.

Wüstenfeld, *Die Geschichtschreiber.*— F. Wüstenfeld, *Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke,* Göttingen, 1882 (AKGWG, Bd XXVIII—XXIX).

Wüstenfeld, *Der Tod des Husein.*— *Der Tod des Husein ben Ali und die Rache. Ein historischer Roman aus dem Arabischen.* Nach den Handschriften zu Gotha, Leiden, Berlin und St. Petersburg übersetzt von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1883 (AKGWG, Bd XXX).

Wüstenfeld, *Über die Quellen.*— F. Wüstenfeld, *Über die Quellen des Werkes: Ibn Challikani vitae illustrium virorum. Ein Beitrag zur Geschichte der Arabischen Literatur,* Göttingen, 1837.

Yate, *Northern Afghanistan.*— C. E. Yate, *Northern Afghanistan or letters from the Afghan Boundary Commission,* Edinburgh and London, 1888.

Yule, *Cathay.* — [H. Yule], *Cathay and the way thither;* being a collection of medieval notices of China, transl. and ed. by H. Yule. With a preliminary essay on the intercourse between China and the western nations previous to the discovery of the Cape route, vol. I—II, London, 1866 (HS, [№ XXXVI—XXXVII]); 2d ed.: vol. I—IV, London, 1913—1916 (HS, 2d ser., № XXXIII, XXXVII, XXXVIII, XLI).

Zambaur, *Dirhem.*— E. v. Zambaur, *Dirhem,*— EI, I, S. 1020.

*Zambaur, *Manuel.*— E. Zambaur, *Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam,* Hanovre, 1927.

Zarncke, *Der Priester Johannes.*— F. Zarncke, *Der Priester Johannes.* Abh. 1. (Cap. I—III),— ASGW, Bd VII, H. 8, 1879, S. 826—1028; Abh. 2. (Cap. IV—VI),— ASGW, Bd VIII, H. 1, 1883, S. 1—184; то же: отд. отт. I (S. 1—202), II (S. 1—184).

Zaydán, *Umayyads and 'Abbásids.* — [Jurjí Zaydán], *Umayyads and 'Abbásids being the fourth part of Jurji Zaydán's History of Islamic civilization,* transl. by D. S. Margoliouth, Leyden — London, 1907 (GMS, IV).

* تاریخ التمدّن الاسلامی تألیف جرجی زیدان، الجزء ۱—۵، [القاهرة]، ۱۹۰۲—۱۹۰۶.

* تاریخ مفصّل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطین، جلد ۱، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری تألیف عبّاس اقبال، طهران، ۱۳۱۲ ش.

* جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان، II، سیاسی، طهران، ۱۳۱۰ ش.

* مقاله‌ای تاریخی وانتقادی از حضرت علامهٔ استاد آقای میرزا محمد خان قزوینی در باب نسخهٔ نفثة المصدور تألیف نور الدین محمد منشی باهتمام عباس اقبال، طهران، ۱۳۰۸ ش.
* وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر (۴۳۲—۵۵۲)...، تألیف عبّاس اقبال، تهران، ۱۳۳۸ ش (انتشارات دانشگاه تهران، ۵۲۰).

فهرست عام

اشخاص

الف

ب

ث

ج

خ

«ذ»

ر

ش

غ

ل

ی

اماکن

الف

ب

پ

ت

ف

ك

ص

دودمانها وقبایل وفرقه‌ها

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ن

ه

فهرست کتاب‌ها و مقالات

ذ

ر

ز

س

ش

و

ه

توضیح بعضی اختصارات روسی ولاتینی که دراین کتاب آمده

کارهای شعبهٔ شرقی انجمن امپراطوری باستانشناسی روس.س.پ.ب	TVORAO
محفل ترکستانی دوستداران باستانشناسی	TKLA
یادداشتهای علمی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی	NZTVAN
یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن امپراطوری باستانشناسی روسیهSPB. پطروگراد.	ZVORAO-
یادداشتهای انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی . لنینگراد.	ZIVAN
مجموعهٔ مطالب مربوط به‌تاریخ قزل اردو گردآوردهٔ و. تیزن‌هاوزن	CmIZO
دائرةالمعارف اسلام	Ei
فرهنگستان دولتی تاریخ فرهنگ مادی	GAIMK
نشریات اوقاف گیب	GMS
کتابخانه عمومی سالتیکوف شچدرین درلنینگراد	GPB
اخبار فرهنگستان علوم امپراطوری، س.پ.ب	IAN
اخبار انجمن باستانشناسی وتاریخ وقوم شناسی منتسب به‌دانشگاه‌قازان	IOAYEK
انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم	IVAN
انستیتوی ملل آسیا ـ فرهنگستان علوم شوروی	INA

روزنامهٔ آسیایی ـ پاریس	JA
روزنامهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بریتانیای کبیر و ایرلند لندن	JRAS
مطالب مربوط به کنفرانس اول علمی شرقشناسان شوروی در تاشکند در ۱۹۵۷	MPVNKV
اخبار سمینارهای السنه شرقی ـ دانشگاه فردریك ویلهلم برلن	MSOS
مطالب مربوط به باستانشناسی روسیه شعبهٔ علوم اجتماعی	OONMAR
صورت مجلسها و اخبار جلسات اعضای محفل ترکستانی دوستداران باستانشناسی ـ تاشکند	PTKLA
مجموعهٔ متون مربوط به تاریخ سلجوقیان . هوتسما	RTHS
دانشگاه دولتی آسیای میانه ـ تاشکند	SAGU
انجمن امپراطوری باستانشناسی روس	SPB
کتاب راهنمای ناحیهٔ سمرقند	SKSO
شعبهٔ علوم اجتماعی	OON

فهرست ارجاعات تقریبی و تعیین صحیح صفحات

رقم بین دو (   ) صفحه این کتاب ورقم بعد «حدود ص فلان» درمتن آمده ودرستون بعدی رقم صحیح صفحه در این کتاب

رقم ارجاع تقریبی	رقم صحیح صفحه دراین کتاب
(ص۳۳۴) ۳۲۴و۳۲۵ اصل	۵۱۸–۵۱۹
(ص۴۱۳) حدودص ۳۶۰	۳۶۱
(۴۳۴) صفحات ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵ اصل	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
(۴۵۲) حدود ص ۴۰۵	۴۰۹
(۴۵۸) حدود ص ۴۲۰	۴۲۱
(۵۰۷) حدود ص ۴۲۰	۴۳۰
(۵۳۸) حدود ص ۵۰۵	۵۱۱
(۵۴۵) حدود ص ۵۳۵	۵۳۱
(۵۴۵) حدود ص ۵۱۷	۵۱۵
(۵۵۴) حدود ص ۵۲۰	۵۳۱
(۶۰۳) حدود ص ۵۸۵	۵۸۷
(۶۱۳) حدود ص ۶۵۰	۶۵۲
(۶۴۳) حدود ص ۶۰۰	۵۹۹
(۷۲۶) حدود ص ۸۲	۸۹
(۷۳۱) حدود ص ۷۱۰	۷۱۳
(۷۴۱) حدود ص ۷۱۰	۸۱۷
(۷۵۱) حدود ص ۷۴۰	۷۳۷
(۷۵۱) « « ۷۴۲	۷۴۱
(۷۶۵) حدود ص ۷۳۸	۷۳۵
(۷۷۱) حدود ص ۷۱۰	۷۱۳
(۸۲۱) حدود ص ۷۶۳	۷۶۴
(۷۴۲) « « ۷۷۰	۷۷۳–۷۷۵
(۸۶۱) « « ۷۶۳	۷۶۳
(۸۶۵) « « ۸۲۵	۸۲۷
(۸۷۴) « « ۸۴۲	۸۴۶
(۹۱۳) « « ۷۳۲ ۷۳۰	۷۳۶–۷۳۷
(۹۲۵) ۴۴۹ اصل	۷۹۶–۷۹۹
(۹۳۲) ۴۹۷ اصل	۸۹۴
(۹۸۵) ۹۳۵–۹۳۷	۹۳۵–۹۳۷
(۱۰۰۵) حدود ۱۰۳۵	۱۰۳۴

اصلاحات

خواهشمند است پیش ازخواندن تصحیح فرمائید.

صفحه	سطر	غلط	درست
۵	۲۵	اسلام ف	اسلاف
۶	۹	جمهوری	دائمی
۷	۲۹	آنجمه	آن جمله
۱۵	۲	متصرفات	متصرفان
۱۵	۱۵	بودند	بوده
۱۹	۳۳	تطروشفسکی	پطروشفسکی
۲۱	۲۵	درسالات	رسالات
۲۳	۲۳	تیاشان	تیان شان
۷۶	۱۴	مشکا	مشکان
۷۸	۲	نوشتهٔ	نوشته که
۹۲	۱	هبصم	هیثم
۹۴	۶	آمد دوز	آمدوز
۱۰۷	۳	عهد	عقد
۱۰۸	۱۲	اسکیت‌ها	اسکیتها (سکایان)
۱۱۶	۲	داری	دارای
۱۲۵	۲۰	چژن آئو	چژن آلو
۱۲۵	۲۲	سنت	روایت
۱۴۷	۱۶	و.یاتکین	ویاتکین
۱۴۸	۱۲	آغاز	آغازشده
۱۵۴	۴	عفوروا	غفوروا
۱۷۷	۲	بلجران	بلجوان
۱۸۰	۸	کفرنفن	کفرنغن
۱۸۶	۱	دره	دردە
»	۱۳	مرسوم	موسوم
۱۸۷	۱۷	مسرفت	مسافت
۲۰۷	۲۱	شهرك	ویرانهٔ
۲۳۲	۲	ایشیخدان	اشخیدان
۲۴۳	۲۱	قرات	قرائت
۲۹۶	۲۱	آوردن	آورده
۳۲۵	۱۹	سدوراست	سدوراست)
۳۴۰	۱۶	حاکم	حکیم

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۶۶	۱۹	چنین	چینی
۳۷۲	۲۰	اسکیارسکی	اسکوارسکی
۳۸۰	۱۶	دینکرد کد	وینکرد که
۳۹۱	۳	قاس	قلس
۴۰۸	۱۶	شاوران	شاوان
۴۱۹	۷	السلامی	السلمی
۴۳۴	۱۸	šn	šu...
۴۵۲	۱	استقبال	استقلال
۴۷۹	۵	سامانیان	ساسانیان
۴۹۰	۲۱	شرطه	شرط
۵۰۲	۱۷	همین	هم
۵۰۵	۴	قواره‌ای	قواره‌های
۵۱۷	۱۵	6o9	659رجوع‌شود
۵۲۹	۲	بخارا	زاید است
»	۶	عم	عم و
۵۴۳	۲	هفتم	چهارم
۵۵۰	۱	وائق	واثق
۵۸۱	۱	عقد	عهد
۵۸۶	۱۰	»	»
۶۰۰	۱۰	تیغای	تیهای
۶۰۰	۱۳	nar ..	mar...
۶۰۵	۱۷ح	ابن‌محنا	ابن‌مهنا
۶۰۸	آخر	المینا	المنا
۶۸۷	۱۶	آتمانگین	آتماتگین
۶۹۱	۲۲	موسوم	موسم
۶۹۲	۱۲	خودسلطان و	ونخود سلطان
۷۱۰	۲۰	محسوب	محسوب‌می‌شد
۷۲۱	۱۹	warqurt	marquart
۷۲۱	۲۵	چنین	چینی
»	۲۱	تصویب	تصه‌یت
۷۳۸	۱	منضجر	منزجر
۷۴۲	۱۴	داشته	داشتند
۷۶۳	۱۵	وازایشان	وایشان‌رابه
۷۷۰	۹	ستبای	سبتای
۷۷۳	۱۱	اورئیل	اودئیل
۷۸۰	۱۹	کوچلك‌را	نزدکوچلك
»	۲۲	Johr...	Joh...
۷۸۲	۹	احترازاین	احتراز ازاین
۷۸۲	۱۴	جیوقی	خیوقی
۷۸۸	آخر	غرالدین	عزالدین
۷۹۲	۳	افسانه‌هانه	افسانه‌های
۸۰۱	۴	صف	صنف
۸۰۴	۵	خوجی	جوچی
۸۰۵	۱۶	otes	notes
۸۰۷	۱۳	Steinu	Stein
۸۰۸	۸	Qaasi	Quasi
۸۰۸	۱۲	hnm	hum
»	۲۰	rsea...	resea...
»	۲۱	abit	habit
۸۱۶	۱۱	دی‌ـلو	...یی‌ـلو
۸۱۷	۲۲	Motes	notes
۸۸۶	۱۴	مغول	هجوم‌مغول
۹۱۰	۱۰	پاروپامنیر	پاروپامیز
۹۳۰	۱۸	garm...	garn...
۹۴۸	۱۸	یاخوجیلی	تاخوجیلی

صفحه	سطر	غلط	درست
۹۵۵	۱۵	مغولان	مغلوبان
۹۶۶	۹	معروز	مفروز
»	۱۴	مرسوم	موسوم
۹۸۸	۱۸	متصرفات	متصرفان
۱۰۱۱	۱	باقیالیق	تاقیالیق
۱۰۴۱	۶	مهمی	مبهمی
»	۹	در	که در
۱۰۴۲	۴	نیز را	نیزدر
۱۰۴۶	۱	چابقان	چایقان
»	»	موران	مورن
۱۰۵۱	۸	درافراد	ازافراد
»	۹	تألیف	درتألیف
۱۰۶۳	۵	چغانیان	جغتائیان
۱۰۶۶	۱۹	السلامی	السلمی
۱۱۰۴	۱	ندکه	نلدکه
۱۱۸۳	۱۶-۲	ناندا	آناندا
۱۱۸۷	۱	الغراناطی	الغرناطی
۱۱۹۳	از آخر	اریق‌فشیدیزه	زاید است
۱۱۹۵	۲۶	البانی	النابی
۱۲۱۰	۱-۲	جینقلی	جینقای
۱۲۱۴	۲	نصریبن	نصربن
۱۲۱۴	۲-۲	دونتر	دونر
۱۲۲۵	۷	سیرین	سیربن
۱۲۲۲	۱۲	لطف	لطف‌الله بن
۱۲۲۳	۲۰	ماره	مازه
۱۲۲۴	۲-۲۵	الطوسی	الطوسی
۱۲۳۱	۲	طمغان	طمغاج
۱۲۳۴	۱۲	وجدی‌بن	زاید است

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۲۳۶	۱۹	گولدزبیر	گولدزیر
۱۲۴۸	۲۲	وجدی	جدی
۱۲۴۸	۲-۲۱	وناغو	ناغو
»	۲-۲۲	وناقو	ناقو
۱۲۵۱	۲-۲۲	ثقی	ثقفی
۱۲۷۱	۲-۱۲	عوردریا	عوودریا
۱۲۷۸	۱۱	زمحشر	زمخشر
۱۲۷۹	۸	سیبر	سیبیر
۱۲۸۹	۲۸	کامد	کامدد
۱۳۰۸	۱	هلاکوتیان	هلاکوئیان
۱۳۰۸	۳	افنالیت	افتالیت
۱۳۱۰	۲	ازمینسك	مینسك
۱۳۱۱	۲۲	تاریخ‌الترا	تاریخ‌التتر
۱۰۲۴	۲۵	برتیانیا	بریتانیا
»	۹	سیغناك	سغناك

ص ۵۰۸ بعداز سطر ۱۲: «تلف شده بود...» ــ جمله‌های زیر اضافه شود.
«دربارهٔ این رقم می‌توان با آ.مولر همصدا شد و برحق‌تر ازآنچه دربارهٔ تلفات هندوستان ذکر شده گفت که:

Schon der Vierte Theil wärefurchtbar